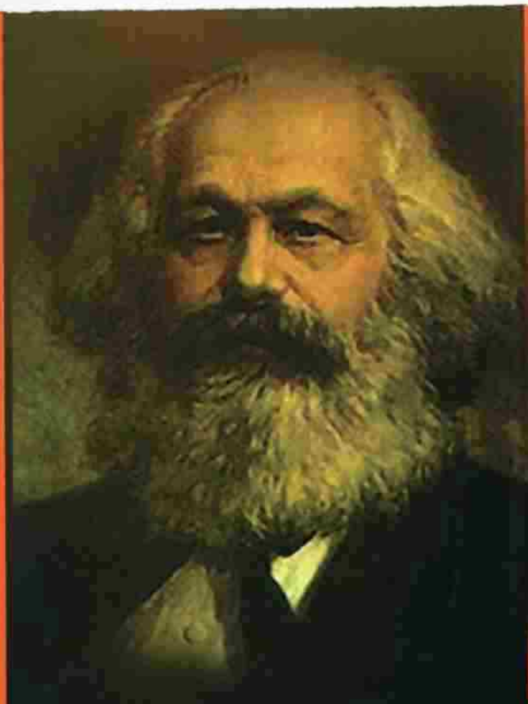


کارل مارکس

سرمایه

ترجمهٔ ایرج اسکندری

جلد ۲

سرمایه

جلد دوم

کارل مارکس

ترجمه : ایرج اسکندری

به کوشش عزیز الله علیزاده

Marx, karl
مارکس، کارل، ۱۸۸۳ – ۱۸۱۸.
سرمایه / کارل مارکس؛ ترجمهٔ ایرج اسکندری؛ ویراستار عزیزالله علیزاده. ـ تهران: فردوس، ۱۳۷۸.
۹۰۰ ص.: مصور.
ISBN 964 - 320 - 063 - 9 (ج ۱), ISBN 964 - 320 - 222 - 4 (ج ۲)
ISBN 964 - 320 - 223 - 2 (دوره)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
۱. سرمایه‌داری. ۲. اقتصاد. الف. اسکندری، ایرج، مترجم. ب. علیزاده، عزیزالله، ۱۳۵۰ ـ ویراستار. ج. عنوان.
۲ک۲م / ۵۰۱ PIR ۳۲۵ / ۴۱ ۱۳۷۸
کتابخانه ملی ایران ۱۹۶۶۷ ـ ۷۸م

انتشارات فردوس

خیابان دانشگاه ـ کوچهٔ میترا ـ شمارهٔ ۷ تلفن ۶۶۴۱۸۸۳۹ ـ ۶۶۴۹۵۷۷۹

سرمایه (جلد دوّم)

کارل مارکس

ترجمهٔ ایرج اسکندری

ویراستار: عزیزالله علیزاده

چاپ چهارم: تهران ۱۳۸۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: چاپخانه دیبا

شابک ۴ ـ ۲۲۲ ـ ۳۲۰ ـ ۹۶۴ *ISBN 964 - 320 - 222 - 4*

شابک دوره ۲ ـ ۲۲۳ ـ ۳۲۰ ـ ۹۶۴ *ISBN 964 - 320 - 223 - 2*

آدرس وب‌سایت: **www.ferdospub.com**

۶۰۰۰ تومان

فهرست مطالب ۵۱۹

فصل سیزدهم: ماشینیسم و صنعت بزرگ

۱ ـ تحول ماشینیسم:

جون استورات میل در «اصول علم اقتصاد» خود می‌گوید: «این خود سؤالی است که آیا کلیهٔ اختراعات مکانیکی ای که تاکنون شده از رنج روزانهٔ یك انسان کاسته‌اند.[۱] ولی استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین‌آلات به هیچ وجه چنین هدفی را در برابر خویش قرار نداده است. به‌کار بردن ماشین‌آلات در این مورد مانند هر تحول دیگری در نیروی بارآورکار بدین منظور است که قیمت کالاها را پایین آورد و آن بخش از روزکار را که کارگر برای خود لازم دارد، کوتاه‌تر نماید تا امکان تطویل بخش دیگر روزانهٔ کار که وی مجاناً به سرمایه‌دار می‌دهد، فراهم آید. به‌کار بردن ماشین‌آلات وسیله‌ای برای تولید اضافه ارزش است.

نقطهٔ حرکت تحول در شیوهٔ تولید برای مانوفاکتور نیروی کار است و در صنعت بزرگ وسایل کار. بنابراین بدواً باید به این تحقیق پرداخت که چگونه وسایل کار از صورت افزار بیرون آمده و به ماشین تبدیل گردید یا به عبارت دیگر چگونه ماشین از ادوات پیشه‌وری متمایز شد. در این جا سخن بر سر صفات ممیزهٔ کلی است، زیرا برای دوران‌های تاریخ اجتماعی، مانند اعصار زمین، نمی‌توان حد و مرز مجرد و قاطعی تعیین نمود.

ریاضیدانان و مکانیك‌کاران چنین توضیح می‌دهند که کارافزار ماشین ساده و ماشین کارافزار مرکبی است و برخی از اقتصاددانان انگلیسی و نیز این جا و آن جا چنین نظری را تکرار می‌کنند. اینان هیچ گونه فرق اساسی بین آنها نمی‌بینند و حتی وسایل مکانیکی ابتدایی از قبیل اهرم، سطح شیب‌دار، پیچ، گوه و غیره را ماشین می‌نامند. در واقع هر ماشینی[۲] به هر نحو که تغییر لباس داده با ترکیب یافته باشد، عبارت از این قبیل نیروهای ساده است. ولی از نقطهٔ نظر اقتصادی این توضیح به هیچ وجه وافی نیست زیرا فاقد

---

۱ ـ میل باید چنین می‌گفت: از رنج روزانهٔ انسانی که از کار مردم دیگر زندگی نمی‌کند" زیرا استفاده از ماشین‌آلات بی‌شک بر تعداد آدام‌های حسابی بیکاره بسیار افزوده است.

۲ ـ به طور نمونه مراجعه کنید به: Huttons: "Course of Mathematics"

عنصر تاریخی است. از سوی دیگر برخی می‌کوشند تفاوت بین ماشین و کارافزار را در این ببینند که در مورد کارافزار انسان نیروی محرکه است در صورتی که در ماشین یکی از نیروهای غیرانسانی طبیعت مانند حیوان، آب باد و غیره[۱] چنین وظیفه‌ای را به عهده دارد. بدین قرار خیشی که به وسیلهٔ گاوها کشیده می‌شود و تعلق به دوران‌های مختلفهٔ تولید دارد ماشین محسوب می‌شود در صورتی که دستگاه دوار بافندگی، که با دست یك کارگر منفرد دقیقه‌ای ۹۶۰۰۰ گره می‌زند، یك کارافزار ساده تلقی می‌گردد. از این هم شگفت انگیزتر آن که همین دستگاه دوار اگر با دست کار کند کارافزار می‌شود و اگر با بخار حرکت نماید ماشین می‌گردد. نظر به این که استفاده از نیروی حیوانی یکی از کهنه‌ترین کشفیات انسانی است با چنین توضیحی در واقع تولید ماشین پیش از تولید دستی قرار می‌گیرد. هنگامی که جون‌ویات در سال ۱۷۳۵ ماشین ریسندگی خود و با آن انقلاب صنعتی قرن هیجدهم را اعلام داشت، با هیچ کلمه‌ای متذکر نشد که خر به جای انسان ماشین را به حرکت درمی‌آورد، ولی معذالك این وظیفه به گردن خر افتاد. در دستور وی گفته شده بود، ماشینی است برای رشتن بی‌مدد انگشتان.[۲]

---

۱ ـ از این نقطهٔ نظر نیز بین کارافزار و ماشین مرز بارزی کشیده می‌شود: بیل، چکش، منقاش، غیره، ادوات پیچی و اهرمی، که هر قدر هم تکمیل شده باشند، نیروی محرك آنها انسان است... تمام اینها تحت مفهوم کارافزار قرار می‌گیرند، در حالی که خیش با نیروی محرکهٔ حیوانی، وسایلی که با باد حرکت می‌کنند، آسیاب‌ها و غیره باید ماشین بشمار آیند. "Die Bewegung der Froduktion" : Zurich.(*) (Wilhelm Schulz 1845, S. 38.) از بسیاری جهات این اثر شایان تمجید است.

(*) ویلهلم شولتس (۱۸۶۰-۱۷۹۷)، روزنامه‌نگار آلمانی از جناح دموکرات رادیکال که به مناسبت افکارش مورد تعقیب شدید ارتجاع در ایالات هس و ورتنبرگ قرار گرفت و مجبور شد به سوئیس مهاجرت نماید.م

۲ ـ پیش از او ماشین‌های ریسندگی، ولو بسیار ناقص، به کار افتاده بود و ظاهراً نخست در ایتالیا. یك تاریخ انتقادی دربارهٔ تکنولوژی محققاً می‌توانست نشان دهد که هیچ یك از اختراعات قرن ۱۸ متعلق به یك فرد نیست. تاکنون چنین اثری وجود ندارد. داروین(*) توجه را به تاریخ تکنولوژی طبیعی، یعنی دربارهٔ ساخت اعضاء نباتات و حیوانات که در مورد زندگی نباتات و حیوانات به مثابه وسایل تولید تلقی می شوند، جلب نمود. آیا تاریخ تشکیل اعضاء مولد انسان اجتماعی، که پایهٔ مادی هر سازمان اجتماعی ویژه است، شایستهٔ چنین توجهی نیست؟ و آیا اقدام به چنین کاری آسان‌تر نیست، چنان که ویکو(**) می‌گوید تفاوت بین تاریخ انسانی و تاریخ طبیعی در این است که ما در مورد یکی

هر ماشین مرکب از سه جزء اساسی است: دستگاه محرك، دستگاه انتقال و بالآخره افزار ماشین یا ماشین کار. دستگاه محرك مانند نیروی حرکت دهندهٔ سراسر مکانیسم عمل می‌کند یا دستگاه محرك نیروی حرکت دهندهٔ خویش را خود تولید می‌کند مانند ماشین بخار، ماشین حرارتی و ماشین الکترومغناطیسی و غیره و یا به وسیلهٔ نیرویی طبیعی که خارج از او قرار گرفته است به تکان درمی‌آید مانند چرخ آب که از آبشار نیرو می‌گیرد و پرهٔ آسیاب که باد محرك آن است و غیره. دستگاه انتقال مرکب از: چرخ‌های تکان دهنده، بازوهای نقاله، چرخ‌های دندانه‌دار، چرخ‌های دوار، فرمان‌ها، بندها، تسمه‌ها، چرخ تسمه‌ها و انواع گوناگونی از وسایل انتقال دهنده، حرکت را منظم می‌کند و در صورت لزوم شکل آن را تغییر می‌دهد. مثلاً حرکت عمودی را تبدیل به حرکت دورانی می‌کند، آن را توزیع نموده به افزار ماشین منتقل می‌نماید. وجود این دو

تحقیق کرده‌ایم و دربارهٔ دیگری تحقیق نکرده‌ایم؟ تکنولوژی آشکار کنندهٔ فعالیت انسان در برابر طبیعت و روند مستقیم تولید معیشت وی است و بنابراین نشان دهندهٔ مناسبات اجتماعی زندگی انسان و مفاهیم معنویی است که از آن مناسبات سرچشمه می‌گیرند. حتی هر تاریخ دین که از این پایهٔ مادی چشم بپوشد فاقد جنبهٔ انتقادی است. البته به دست آوردن هستهٔ زمینی جهان مه آلود مذهبی از راه تجرید به مراتب آسان‌تر است تا آن که بالعکس در مورد مشخص، از روی مناسبات واقعی زندگی، تحول اشکال آسمانی شدهٔ آن تحقیق شود. ولی این روش اخیر یگانه اسلوب ماتریالیستی و بنابراین یگانه اسلوب علمی است. نقص ماتریالیسم مجرد علوم طبیعی، که پروسهٔ تاریخی را از تحقیق خود دور می‌دارد، به محض این که سخنگویان آن پا را از دایره تخصص خود فراتر می‌گذارند در شیوهٔ انتزاعی فکری و ایدئولوژی آنان دیده می‌شود.

(*) چارلز رابرت داروین (۱۸۸۲-۱۸۰۹) طبیعت‌شناس و محقق مشهور انگلیسی، مؤسس مکتب نشو و ارتقاء که تغییر انواع نباتات و حیوانات را نتیجهٔ تحول مستمر و ارتقاء از راه مبارزهٔ حیاتی انتخاب طبیعی می‌داند. کارل مارکس اثر معروف داروین (اصل انواع) را چنین ارزیابی کرده است: اثر داروین... از لحاظ علوم‌طبیعی پایهٔ مبارزهٔ طبقاتی تاریخی است. و فریدریش انگلس نیز می‌نویسد: داروین به نظریهٔ متافیزیکی طبیعت‌شناسی ضربهٔ نیرومندی وارد نمود. ولی انگلس در عین این که تئوری تحولی داروین را می‌پذیرد، اسلوب استدلال وی دربارهٔ مبارزه برای حیات و انتخاب طبیعی را فقط به مثابه نخستین بیان و توضیح موقتی و غیرکامل واقعیت تازه کشف شده‌ای تلقی می‌کند.م

(**) جیووانی باتیستا ویکو (۱۷۴۴-۱۶۶۸) - فیلسوف ایتالیایی ضد راسیونالیست و نویسندهٔ اثری دربارهٔ فلسفهٔ تاریخ.م

قسمت از مکانیسم فقط بدین منظور است که افزار ماشین به حرکت درآید و بتواند محصول کار را گرفته و آن را طبق هدفی که در نظر است تغییر دهد. افزار ماشین آن جزء از ماشین آلات است که به وسیلهٔ آن انقلاب صنعتی سدهٔ هیجدهم آغاز شده است. و هنوز هم افزار ماشین همواره از نو سرآغاز هر تحولی است که مؤسسات پیشه‌وری یا مانوفاکتوری را مبدل به کارگاه ماشینی می‌کند.

اکنون اگر افزارماشین کار به معنای واقعی کلمه را نزدیك‌تر مورد مطالعه قرار دهیم به طور کلی همان ادوات و افزاری که پیشه‌ور یاکارگر مانوفاکتور به وسیلهٔ آن کار می‌کردند، از نو مشاهده می‌شوند، اگرچه غالباً تغییر شکل بسیاری با آنها عارض شده باشد. ولی به جای این که اینهاکارافزار کسی باشند اکنون افزار مکانیسم معین و یا آلت مکانیکی هستند. گاهی مجموع ماشین عبارت از نسخهٔ مکانیکی و کمابیش تغییر یافتهٔ ادوات پیشه‌وری گذشته است، مانند دستگاه مکانیك بافندگی[1] و گاهی ارگان‌های فعالی که در بدنهٔ افزارماشین کار گذارده شده‌اند، همان آشنایان قدیمند، از قبیل ماسوره در ماشین ریسندگی و میل در دستگاه جوراب‌بافی، اره در اره کشی مکانیك و کار در در چرخ‌گوشت بری و غیره. بین این کارافزارها و بدنهٔ خاص ماشین کار از همان زمان پیدایش تفاوت وجود دارد. اکثر این افزارها تا مدتی هنوز با شیوهٔ پیشه‌وری یا مانوفاکتوری ساخته می‌شوند و بعداً در پیکر ماشین کار، که خود به نحو ماشینی ساخته می‌شود نصب می‌گردند.[2] بنابراین افزارماشینی عبارت از دستگاهی است، که پس از دریافت حرکت شایسته با افزارهای خود همان اعمالی راکه سابقاً کارگر باکارافزارهای مشابه انجام می‌داد، اجرا می‌کند. این که قوهٔ محرکه از انسان صادر شده باشد و یا ماشین به نوبهٔ خود مصدر آن گردد تغییری در اصل مطلب حاصل نمی‌شود. به محض این که کارافزار واقعی از انسان به دستگاه مکانیکی منتقل گردید، ماشین جانشین کارافزار ساده می‌شود. تفاوت بین این دو انا چشم‌گیر است. ولو این که هنوز خود انسان نخستین محرك

---

۱ ـ بویژه در شکل ابتدایی دستگاه مکانیکی بافندگی می‌توان از نظر اول چرخ بافندگی قدیمی را باز شناخت. این دستگاه در شکل جدید خود تغییرات اساسی کرده است.

۲ ـ تقریباً از سال ۱۸۵۰ است که تازه قسمت روزافزونی از افزارهای ماشین کار به شیوهٔ ماشینی در انگلستان ساخته می‌شوند، البته نه به وسیلهٔ همان کارخانه‌هایی که خود ماشین‌ها را می‌سازند. ماشین‌هایی که این قبیل افزارهای مکانیکی را می‌سازند، به طور نمونه عبارتند از ماشین خودکار قرقره‌ساز، افزارسازی برای ماشین بافندگی خاردار، ماشین‌های نخ تاب، ماشین‌هایی که برای دستگاه‌های ریسندگی و بافندگی دوك می‌سازند.

آن باشد. تعداد کارافزاری که انسان می‌تواند در آن واحد به وسیلهٔ آنها کار کند، به وسیلهٔ تعداد آلات طبیعی تولید یعنی اعضاء جسمانی وی، محدود گردیده است. در آلمان بدواً کوشیدند که یك ریسنده را با دو چرخ ریسندگی مشغول سازند به نحوی که وی می‌بایست در آن واحد با دو دست و دو پا کار کند. ولی این کار بی‌اندازه رنج‌آور بود. بعدها چرخی اختراع کردند که با پا حرکت می‌کرد و دو دوك داشت، ولی آن ریسندگان پرمهارتی که بتوانند در عین حال دو نخ بریسند، تقریباً مانند آدم دوسر، نادر بودند. ولی بعکس ماشین جنی[1] از ابتدا با دوازده تا ۱۸ دوك کار می‌کرد و دستگاه جوراب‌بافی در آن واحد با چندین هزار میل می‌بافت و غیره. تعداد افزارهایی که به وسیلهٔ آنها این افزارماشین کار می‌کند از آغاز وارسته از قید محدودیت‌های جسمانی است که دست‌افزار یك کارگر ساده را محدود می‌سازد.

در بسیاری از دست افزارها تفاوت بین انسان به مثابه قوهٔ محرکه و انسان به مثابه کارگری که عمل ویژه‌ای را انجام می‌دهد به طور محسوس نمایان است. مثلاً در چرخ ریسندگی پا به مثابه قوهٔ محرکه عمل می‌کند در حالی که دستی که روی دوك کار می‌کند، نخ را می‌کشد و می‌فشرد، عمل واقعی ریسندگی را انجام می‌دهد. درست همین نوع اخیر از دست‌افزار است که انقلاب صنعتی بدواً روی آن دست می‌گذارد و برای انسان، علاوه بر کار جدیدش که عبارت از مراقبت و تحت نظر داشتن ماشین و اصلاح اشتباهات آن با دست خود است، هنوز نقش مکانیکی قوهٔ محرکه را باقی می‌گذارد. اما بعکس افزارهایی که انسان از آغاز در روی آنها فقط به مثابه قوهٔ محرکه عمل می‌کند، مانند دستهٔ آسیایی که می‌چرخاند[2] تلمبه‌ای که می‌زند، بوته‌ای را که با پایین و بالا بردن بازوان می‌تفد، دسته هاونی که می‌کوبد و غیره، بدواً مسألهٔ استفاده از حیوانات، از آب و باد[3] را به عنوان نیروی محرك به پیش می‌آورند. برخی از این آلات و افزار

---

۱ ـ جنی نام دختر هارگریوز مخترع انگلیسی است که به دستگاه پنبه ریسی داده شده است.م

۲ ـ موسی مصری می‌گوید: «تو نباید پوزهٔ ورزاوی را که غله می‌کوبد ببندی». ولی بعکس ژرمن‌های نیکوکار مسیحی صفحهٔ چوبین بزرگی به گردن رعایایی که به مثابه نیروی محرك آسیاب به کار می‌رفتند، می‌انداختند تا آنان نتوانند کمی آرد با دست خود بدهان برند.

۳ ـ نبودن آبشارهای طبیعی از سویی و مبارزه علیه زیادی آب از سوی دیگر هلندی‌ها را وادار نمود که از باد به مثابه قوهٔ محرکه استفاده نمایند. خود آسیای بادی از آلمان به آنها رسید، که در آن جا اختراع مزبور نوعی مبارزه بین نجیب‌زادگان، روحانیان و امپراطور بر سر این مسأله برانگیخته بود که باد «متعلق» به کدامیك از آن سه است. در آلمان می‌گفتند که هوا اسارت‌آور است در صورتی که باد

خیلی پیش از دوران مانوفاکتوری و بعضی دیگر در همان دوران به ماشین تبدیل یافته بودند، ولی بدون این که شیوهٔ تولید را منقلب سازند. این امر که افزار و ادوات مزبور، با وجود شکل پیشه‌ورانهٔ خود، ماشین هستند در دوران صنعت بزرگ نمایان می‌گردد. مثلاً تلمبه‌هایی که به وسیلهٔ آنها هلندیان دریاچهٔ هارلم را در سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۳۶ خالی کردند، بر اساس تلمبه‌های عادی ساخته شده بود با این تفاوت که به جای بازوان انسانی ماشین‌های غول‌پیکر بخار پیستون‌های آن را به حرکت در می‌آورد. هنوز در انگلستان اتفاق می‌افتد که دم عادی و بسیار ناقص آهنگری بدوی فقط با اتصال بازوی آن به ماشین بخار تبدیل به تلمبهٔ بادی می‌گردد. خود ماشین بخار، آن چنان که در پایان قرن هفدهم، در دوران مانوفاکتوری اختراع شده بود و تا آغاز هشتادمین سال سدهٔ هیجدهم به حیات خود ادامه می‌داد[۱] هیچ گونه انقلاب صنعتی به وجود نیاورد. بالعکس آفرینش افزارماشین است که وجود ماشین بخار تحول یافته را ضرور ساخت. به محض این که انسان به جای آن که با دست‌افزار به روی محمول کار تأثیر نماید، به مثابه نیروی محرك افزار ماشین عمل می‌کند، دیگر وجود قوهٔ محرکه در لباس عضلات انسانی تصادفی می‌گردد و آن گاه باد، آب، بخار و غیره می‌توانند جای او را بگیرند. البته این به معنای آن نیست، که تبدیل مزبور با تغییرات فنی در دستگاه‌هایی که بدواً تنها برای استفاده از نیروی محرك انسانی ساخته شده بود، ملازمه ندارد. در روزگار ما تمام ماشین‌هایی که بدواً باید راه خویش را هموار سازند، از قبیل ماشین خیاطی، ماشین‌های نان پزی و غیره، در عین حال هم برای استفاده از نیروی محرك انسانی و هم برای به کار بردن قوهٔ محرکهٔ مکانیکی تهیه می‌شوند، مگر این که برای مقصدی ساخته شده باشند که از پیش استفاده به مقیاس کوچك را نفی می‌کند.

ماشینی که انقلاب صنعتی از آن برمی‌خیزد، به جای کارگری که با افزار واحدی کار می‌کند مکانیسمی قرار می‌دهد، که با توده‌ای از همین افزارها یا ادوات مشابه یك جا

هلند را آزاد ساخته است. آن چه باد در هلند تسخیر نمود مردم هلند نبود بلکه زمین‌هایی بود که در اختیار هلندی‌ها قرار داد. در سال ۱۸۳۶ بالغ بر ۱۲۰۰۰ آسیای بادی به قوهٔ ۶۰۰۰ اسب در هلند مورد استفاده قرار می‌گرفت تا دو ثلث کشور را از بازگشتن به حال مردابی مصون نگه دارد.

۱ ـ در واقع این ماشین بخار به وسیلهٔ نخستین ماشین Watt (*) که ماشین بخار ساده اثر خوانده شده است، به مراتب بهتر شده بود ولی باز در این شکل فقط به صورت ماشینی برای کشیدن آب شیرین و شوز باقی مانده بود.

(*) جیمس وات (۱۸۱۹-۱۷۳۶) ـ مهندس معروف اسکاتلندی و مخترع ماشین بخار.

عمل می‌کند و به وسیلهٔ قوهٔ محرکهٔ واحدی، به هر شکل که باشد، به حرکت درمی‌آید[۱] در این صورت ماشین به وجود دارد ولی هنوز به مثابه عامل سادهٔ تولید ماشینی تلقی می‌گردد.

توسعهٔ میدان عمل ماشین و ازدیاد تعداد افزارهای یك جا عمل کنندهٔ آن مستلزم آن است که مکانیسم حرکت قویتر گردد و این مکانیسم برای این که بتواند بر مقاومت نفس خویش فائق آید ناگزیر است که به نیروی محرکی قویتر از نیروی انسانی متوسل شود، صرف‌نظر از این که برای ایجاد حرکت همگون پیاپی انسان‌افزار تولیدی بسیار ناقصی است. هنگامی که مسلم شده که انسان فقط به مثابه نیروی محرك ساده‌ای عمل می‌کند و لذا افزار ماشین جانشین دست‌افزاری می‌گردد، آن‌گاه واضح می‌شود که نیروهای طبیعی می‌توانند جای او را نیز به مثابه قوهٔ محرکه بگیرند. از میان کلیهٔ نیروهای محرکهٔ بزرگی که از دوران مانوفاکتوری برای ما به جای مانده بود نیروی است بدترین آنها بشمار می‌آمد، از طرفی بدان جهت که اسب سر خود دارد و از سوی دیگر بدان سبب که گران قیمت و میزان استفاده از آن در کارخانه‌ها محدود است.[۲] با وجود این در دوران

---

۱ ـ جمع کلیهٔ این افزارهای ساده که به وسیلهٔ یک موتور به حرکت در می‌آیند، ماشین را به وجود می‌آورند. (Babbage: "On the Economy of Machinery.)

۲ ـ جون چالمرز مورتون در ژانویهٔ سال ۱۸۶۱ گزارشی راجع به نیروهایی که در کشاورزی به کار رفته‌اند در Society of Arts قرائت نمود که در آن از جمله چنین گفته شده است: هر اقدام بهبود بخشی که به منظور همترازکردن زمین انجام گیرد استفاده از ماشین بخار را برای ایجاد نیروی مکانیکی تسهیل می‌کند... استفاده از نیروی اسب آن جا ضرورت پیدا می‌کند که وجود پرچین‌های پراعوجاج و موانع دیگر از اقدامات یك شکل جلوگیری می‌نمایند. این موانع روز بروز از بین می‌روند.
در عملیاتی که بیشتر به اراده نیاز است به نیروی واقعی کمتر احتیاج دارد، تنها نیروی قابل استفاده عبارت از نیرویی است که آن به آن به وسیلهٔ عقل انسانی رهبری می‌شود، یعنی نیروی خود انسان. سپس آقای مورتون نیروی بخار، نیروی اسب و نیروی انسانی را به واحد مقیاس عادی ماشین بخار، یعنی قوه‌ای که بتواند ۳۳۰۰۰ فوند وزن را در یك دقیقه به ارتفاع یك قدم بلند کند، تحویل می‌کند و آن‌گاه مخارج یك اسب بخار را برای ماشین بخار به ۳ پنس و برای اسب به ۵ پنس و نیم در ساعت تخمین می‌زند. علاوه بر این یك اسب با توجه به مراقبت در سلامتیش، فقط می‌تواند ۸ ساعت در روز مورد استفاده قرار گیرد. در یك زمین زراعی استفاده از نیروی بخار امکانی می‌دهد که طی یك سال دست‌کم سه اسب از ۷ اسب صرفه‌جویی شود و هزینهٔ آن بیش از مخارج اسبان حذف شده طی ۳ یا

کودکی صنعت بزرگ اسب غالباً مورد استفاده قرار می‌گرفت، چنان‌که علاوه برندبه‌های کشاورزان آن زمان، اصطلاح اسب بخار که تا آن روز برای ما باقی مانده است و برای نمودن نیروی مکانیکی به‌کار می‌رود گواه بر آن است. باد نیرویی بسیار بی‌ثبات و کنترل‌ناپذیر بود و حتی در دوران مانوفاکتوری استفاده از نیروی آب در انگلستان که مهد صنعت بزرگ است تفوق داشت. حتی در قرن هفدهم کوشیده بودند که به وسیلهٔ یك چرخ آبی دو آسیا سنگ و بنابراین دو محور را یك جا به حرکت در آوردند. ولی چون میدان عمل مکانیسم انتقالی بسیار زیاد شده بود با نیروی آب که دیگر بدین منظور غیرکافی بود در تضاد قرارگرفت و این خود یکی از اوضاع و احوالی است که موجب مطالعهٔ دقیق‌تری دربارهٔ قوانین سایش گردید. و نیز تأثیر ناهمگون قوهٔ محرکه در آسیاب‌هایی که به وسیلهٔ ضربه و کشش به‌کمك هاندل (دسته) به حرکت در می‌آمدند منجر به تئوری و استفادهٔ عملی از فرمان‌ها[1] گردید که بعدها نقش بسیار مهمی در صنعت بزرگ ایفاء نمود. بدین طریق است که دوران مانوفاکتوری نخستین عوامل علمی و فنی صنعت بزرگ را فراهم نمود. دستگاه ریسندگی آرکرایت در ابتدا به وسیلهٔ آب حرکت می‌کرد. ولی استفاده از آب به مثابه نیروی محرکهٔ مسلط با دشواری‌های بسیاری روبرو گردید. نه می‌شد این نیرو را به دلخواه بالا برد و نه امکان داشت که نقصان آن را چاره کرد، گاه اصلاً وجود نداشت و نقص آن پیش از همه در طبیعت صرفاً محلی و موضعی آن بود.[2] با ماشین دوم وات، که به نام ماشین بخار با تأثیر مضاعف خوانده می‌شود، نخستین محرکی به وجود آمد که نیروی حرکت دهندهٔ خود را، به وسیلهٔ مصرف زغال و آب، خود تولید می‌کرد و نیروبخشی آن کاملاً تحت کنترل انسان قرار داشت، قابل انتقال و وسیلهٔ حمل و نقل بود، و چون برخلاف چرخ آبی، جنبهٔ روستایی نداشت و در شهر قابل استفاده بود، به جای آن که مانند چرخ آبی

---

۴ ماهی که واقعاً به‌کار مشغولند نخواهد بود. و بالآخره در آن عملیات کشاورزی که نیروی بخار بتواند به‌کار رود، نیروی مزبور کیفیت کار را نسبت به قوهٔ اسب بهبود می‌بخشد. برای کاری که ماشین بخار انجام می‌دهد ٦٦ نفر کارگر که مجموعاً ساعتی ۱۵ شیلینگ مزد می‌گیرند لازم است و برای انجام کار اسبان باید ۳۲ نفر که مجموعاً ۸ شیلینگ در ساعت دریافت می‌دارند به کار گماشت.

1 - Faulhaber 1625, De Caus 1688.

۲ ـ اختراع جدید توربین‌ها موانع بسیاری را که در برابر استفاده صنعتی از نیروی آب قرارداشت برطرف ساخت.

موجب پراکندگی تولید گردد[1] بعکس تمرکز تولید را در شهرها امکان‌پذیر ساخت. ماشین مزبور از لحاظ استفادهٔ تکنولوژیك عامیت داشت و استقرار آن نسبتاً کمتر وابسته به اوضاع و احوال محلی بود. نبوغ بزرگ وات از توصیفی که وی از ماشین خود، به هنگام اخذ پروانهٔ اختراع در آوریل ۱۷۸۵ نموده است نمایان می‌گردد. وی ماشین بخار خود را اختراعی برای منظوری مشخص نخوانده بلکه آن را مانند عامل عمومی صنعت بزرگ معرفی نموده است. در توصیف مزبور وی به موراد استعمالی اشاره می‌کند که برخی از آنها مانند چکش بخار بیش از نیم قرن پس از آن به کار افتاده است. معذالك وی دربارهٔ استفاده از ماشین بخار در دریانوردی تردید نموده است. جانشینان وی بولتون ووات در سال ۱۸۵۱ ماشینی بخار عظیمی را در نمایشگاه صنعتی لندن برای اقیانوس‌پیمایی عرضه کردند.

پس از آن که افزارها از صورت ادوات ارگانیسم انسانی بیرون آمده تبدیل به آلات یك دستگاه مکانیکی یعنی افزار ماشین گردیدند، آن گاه ماشین محرك نیز شکلی مستقل یافت و از قیود نیروی انسانی کاملاً آزاد شد. بدین سبب افزار ماشین منفردی که تاکنون مورد مطالعهٔ ما بود، تا حد عامل ساده‌ای از تولید ماشینی تنزل مقام پیدا می‌کند. یك ماشین محرکی اکنون قادر است که چندین ماشین کار را یك جا به حرکت درآورد. با افزایش تعداد ماشین‌های کاری که یك جا به حرکت درمی‌آیند، ماشین محرك خود وسعت می‌یابد و مکانیسم انتقالی نیز به صورت دستگاه مفصلی متحول می‌شود.

اینك باید دو چیز را از یکدیگر تشخیص داد: همکاری ماشین‌های متعدد از یك نوع و هیئت ماشینی.

در مورد نخست مجموعهٔ کار به وسیلهٔ یك افزار ماشین انجام می‌شود. ماشین مزبور کلیهٔ عملیات مختلفه‌ای را اجرا می‌کند که یك پیشه‌ور با دست‌افزار خود اجرا می‌کرد. مانند بافنده‌ای که با دستگاه نساجی خود عمل می‌نمود و یا آن اعمالی راکه چند

---

۱ ـ در زمان‌های اولیهٔ مانوفاکتور نساجی، محل کارخانه وابسته به وجود جریان آب و آبشار بود که بتواند یك چرخ آبی را به حرکت درآورد. و با این که استقرار ریسندگی‌هایی که نیروی محرك آنها آب بود آغاز انحطاط سیستم صنعت خانگی محسوب می‌گردد، معذالك این ریسندگی‌ها، که ضرورتاً در اطراف رودخانه‌ها قرار می‌گرفتند و اکثراً مسافات زیادی آنها را از یکدیگر جدا می‌نمود، بیشتر جنبهٔ روستایی داشتند تا خصلت صنعت شهری. تنها پس از آن که نیروی بخار جانشین آب گردید کارخانه‌ها در شهرها و نقاطی که به قدر کافی ذغال و آب برای تولید بخار وجود داشت مجتمع شدند. ماشین بخار مادر شهرهای صنعتی است. (A. Rdgrave: "Report of the Insp". of Fact. April1866,P. 36.)

پیشه‌ور با افزارهای خود، خواه مستقلاً و خواه به مثابه عضو یك مانوفاکتور، پشت سرهم انجام می‌دادند.[۱] برای مورد اخیر می‌توان نمونهٔ مانوفاکتور جدید پاکت‌سازی را ذکر نمود. مثلاً در این مانوفاکتور یك کارگر با تیغهٔ کاغذتاکنی کاغذ تا می‌کرد، دیگری چسب می‌مالید، سومی در پاکت راکه روی آن باید عنوان چاپ شود، سرازیر می‌کرد، نفر چهارم عنوان را برجسته می‌ساخت و غیره. برای هر یك از این عملیات جزء، لازم بودکه هر پاکت چندین دست عوض کند. یك ماشین پاکت‌سازی کلیهٔ این اعمال را یك باره انجام می‌دهد و در عرض یك ساعت ۳۰۰۰ پاکت یا بیشتر می‌سازد. یك ماشین آمریکایی برای ساختن کیسه‌های کاغذی که در نمایشگاه صنعتی سال ۱۸۶۲ لندن به نمایش گذاشته شده بود، طی یك دقیقه کاغذ را می‌برد، چسب می‌زند، تا می‌کند و ۳۰۰ کیسهٔ کاغذی تحویل می‌دهد. مجموع پروسه‌ای که در درون مانوفاکتور تقسیم شده بود و اعمال مختلفهٔ آن به ترتیب دنبال هم انجام می‌گردید، اکنون به وسیله یك ماشین کار، که افزارهای مختلفهٔ را بهم بسته است، اجرا می‌شود. اعم از این که چنین ماشین کاری نوزاد مکانیکی دست‌افزار بغرنجی باشد و یا عبارت از در هم بست آن ادوات ساده‌ای باشدکه به مقتضای کار مانوفاکتوری تفکیك شده‌اند، در کارخانه، یعنی کارگاهی که بر پایهٔ کا ماشینی قرار گرفته است، همواره همکاری ساده از نو بروز می‌کند. و در واقع این همکاری قبل از هر چیز دیگر به مثابه اجتماع مکانی ماشین‌های کاری است که از یك نوعند و در زمان واحد متفقاً عمل می‌کنند. (در این جا ما مسأله را صرف‌نظر از کارگر مطرح می‌کنیم.) بدین طریق است که یك کارخانهٔ نساجی به وسیلهٔ پهلوی هم قرار دادن بسیاری دستگاه بافندگی و یك کارخانهٔ دوخت با پهلوی هم قرار دادن بسیاری ماشین خیاطی در کارگاه واحد، تشکیل می‌شوند. ولی در این جا یك وحدت مکانیکی حکمفرما است، زیرا ماشین افزارهای متعدد و از یك نوع حرکت خود را، باهم و هم‌آهنگ، از ضربان موتور مشترك واحدی دریافت می‌کنند. این حرکت به وسیلهٔ

---

۱ ـ از نقطهٔ نظر تقسیم کار مانوفاکتوری، بافندگی به هیچ وجه کار ساده‌ای تلقی نمی‌شد بلکه بیشتر کار حرفه‌ای پیچیده و بغرنجی بشمار می‌آمد. به همین جهت است که دستگاه بافندگی مکانیك ماشینی است که اعمال متنوعی را انجام می‌دهد. به طور کلی خطا است چنین تصور شود که گویا ماشین جدید در آغاز امر به عملیاتی دست انداخته است که بدواً به وسیلهٔ تقسیم کار مانوفاکتوری ساده شده بود. به هنگام دوران مانوفاکتوری بافندگی و ریسندگی به تقسیمات تازه‌ای منقسم شده بود و افزارهای مربوط به این دو پیشه تکامل و تنوع یافته بود ولی خود پروسهٔ کار به هیچ وجه تفکیك نشده و شیوهٔ پیشه‌وری کار همچنان به جای مانده بود. مبداء حرکت ماشین کار نیست بلکه وسیلهٔ کار است.

دستگاه انتقالیی با آنها می‌رسد که آن هم تا حدودی مشترك است، زیرا دستگاه مزبور فقط به وسیلهٔ انشعاب‌های ویژه‌ای با هر یك از ماشین افزارهای ارتباط دارد و عیناً آن چنان که افزارهای متعدد، اعضاء ماشین کار واحدی را تشکیل می‌دهند، همان طور در این مورد نیز ماشین افزارهای متعدد اعضاء هم نوع دستگاه حرکتی واحدی را تشکیل می‌دهند.

ولی هیئت ماشین‌ها به معنای واقعی خود آن‌گاه جانشین ماشین منفرد و مستقل می‌گردد که محصول کار سلسلهٔ بهم وابسته‌ای از پروسه‌های مرحله‌ای را بپیماید و به وسیلهٔ رشتهٔ ناهمگونی از ماشین افزارهای مکمل یکدیگر انجام پذیرد. در این جا از نو همکاری خاص مانوفاکتور به وسیلهٔ تقسیم کار آشکار می‌شود ولی این همکاری اکنون به صورت هم بست ماشین‌هایی است که جزیی از کار را اجرا می‌کنند. دست افزارهای ویژهٔ جزءکاران یك مانوفاکتور پشم‌ریسی از قبیل پشم‌زن، شانه‌کش، پشم‌چین، ریسنده و غیره، اکنون مبدل به افزارهای ماشین‌های تخصص یافته‌ای می‌شوند که اینك هر کدام از آنها، در دستگاه بهم بستهٔ مکانیسم‌افزاری، عامل اجرای وظیفهٔ خاصی هستند. در آن رشته‌هایی که بدواً هیئت ماشینی حکمفرما می‌شود، مانوفاکتور خود پایهٔ خود روی تقسیم کار و لذا اساس سازمان روند تولید را به طور کلی و در مجموع به هیئت مزبور واگذار می‌کند.(۱) با وجود این فوراً تفاوتی بنیادی بروز می‌کند. در مانوفاکتور کارگران،

---

۱ ـ در انگلستان پیش ار دوران صنعت بزرگ، مانوفاکتور پشم مانوفاکتور حاکم بود. به همین سبب است که طی نخستین نیمهٔ قرن هیجدهم اغلب تجربیات روی مانوفاکتور مزبور به عمل می‌آید. پنبه، که انجام کار مکانیکی بر روی آن مستلزم تدارکات کم‌زحمت‌تری است، از کلیهٔ تجربیاتی که به روی پشم انجام گرفته بود استفاده نمود، همچنان که بعدها بعکس صنعت مکانیکی پشم بر اساس پنبه‌ریسی و پنبه‌بافی توسعه یافت. برخی از عوامل مانوفاکتور پشم مانند شانه‌زنی فقط طی دهه‌های اخیر در سیستم کارخانه‌ای وارد شده است. به کار بردن نیروی مکانیکی در مورد پروسهٔ پشم شانه‌زنی... از زمانی که «شانه ماشین» و بویژه شانه ماشین لیستر به مقیاس وسیعی مورد استفاده قرار گرفت... بدون تردید این تاثیر را داشته است که عدهٔ کثیری از کارگران از کار رانده شده‌اند. سابقاً پشم با دست و معمولاً در کلبهٔ شانه‌زن شانه می‌شد. اکنون عموماً پشم را در کارخانه شانه می‌زنند و کاردستی زاید گردیده است، به استثناء برخی انواع ویژهٔ کار که هنوز در مورد آنها کاردستی مرجحاً مورد استفاده قرار می‌گیرد، بسیاری از دستکاران در کارخانه‌ها کار پیدا کردند، ولی محصول شانه‌زنی دستی نسبت به محصول ماشین به‌قدری کوچك است که برای تعداد بسیاری از شانه‌زنان امکان اشتغال به کار از بین رفته است.
(Rep. of Insp.of Fact. for 31st. Oct.1856. P.16.)

اعم از این که انفراداً کار کنند یا جمعی، هز یك پروسهٔ جزیی ویژه‌ای را با افزار خویش انجام می‌دهند. درست است که روند کار، کارگر را به خود وابسته نمود، ولی در ابتدای امر روند کار بود که با کارگر انطباق یافت. در تولید ماشینی این اصل ذهنی تقسیم کار از بین می‌رود. در این جا مجموع پروسه به طور عینی و به نفسه مورد نظر قرار می‌گیرد، به مراحل تشکیل دهندهٔ خود تجربه می‌شود و مسألهٔ انجام هر یك از پروسه‌های جزء و بهم پیوند یافتن پروسه‌های جزیی مختلف، به وسیلهٔ استفادهٔ فنی از مکانیك، شیمی و غیره حل می‌گردد.(۱) ولی مسلم است که نظریات تئوریك باید به وسیلهٔ تجربیات علمیی، که به مقیاس وسیع جمع آوری شده است، تکمیل گردد. هر ماشین جزءکار مادهٔ خام برای ماشین بعدی آماده می‌کند و چون همهٔ ماشین‌ها همزمان کار می‌کنند، محصول نیز دایماً و در عین حال در درجات مختلفهٔ روند آفرینش خود و در حال گذار از مرحلهٔ تولیدی به مرحلهٔ دیگر است. هنچنانکه همکاری بلاواسطهٔ جزءکاران در مانوفاکتور موجب آن می‌شد که تناسب عددی مشخصی بین گروه‌های ویژهٔ کارگران به وجود آید، همان قسم در هیئت ماشینی پیوند یافته، استفاده دایمی ماشین‌های جزءکار از یکدیگر، نسبت معینی بین تعداد آنها، ظرفیت و سرعت آنها ایجاد می‌کند. ماشین کار مرکب، که اکنون عبارت است از هیئت پیوند یافته‌ای از ماشین‌های کار ناهمگون و گروهی از این قبیل ماشین آلات، هر قدر استمرار مجموع پروسه‌ای بیشتر باشد کامل‌تر است، یعنی هر قدر عبور مادهٔ خام از نخستین مرحله تا مرحلهٔ انجام کمتر دچار انقطاع شود و بالنتیجه هر قدر بیشتر مکانیسم به جای دست انسانی مادهٔ خام را از یك مرحلهٔ تولید به مرحلهٔ دیگر برساند ماشین مزبور مکمل‌تر است. در حالی که جدایی پروسه‌های ویژه اصلی است که در مانوفاکتور به وسیلهٔ خود تقسیم کار داده شده است، بالعکس در کارخانه پیشرفته اصل اتصال پروسه هاس ویژه حکمفرما است.

یك سیستم ماشینی، اعم از این که مانند نساجی مبتنی بر همکاری ساده بین ماشین افزارهای همگون باشد و یا همچون ریسندگی برپایهٔ هم بست ماشین‌های ناهمگون قرار گرفته باشد، همین قدر که به وسیلهٔ موتور اولیهٔ خودگردی به جنبش درمی‌آید، بنفسه ماشین خودکار بزرگی را تشکیل می‌دهد. با این وجود ممکن است مجموعهٔ دستگاه، مثلاً به وسیلهٔ ماشین بخار به حرکت درآید، در حالی که برخی از ماشین افزارها برای

---

۱ ـ "پس اساس سیستم کارخانه‌ای عبارت است از... استقرار تقسیم پروسهٔ کار براساس عامل تشکیل دهندهٔ آن، به جای تفکیك یا مرحله‌بندی کار به نحوی که در میان پیشه‌وران متداول است."

(Ure: "Philosophy of Manufactures, P. 20.)

پاره‌ای حرکات مشخص احتیاج به کارگر داشته باشند. چنان که پیش از پیدایش دستگاه خودکار ریسندگی دخالت کارگر برای حرکت ضروری دستگاه ریسندگی لازم بود و هنوز هچنین مداخله‌ای در مورد ظریف‌ریسی لازم است. و نیز ممکن است لازم آید که بخش‌های معینی از ماشین، عیناً مانند دست‌افزاری که برای انجام کاری لازم است، به وسیلهٔ کارگر هدایت شود، چنان که در مورد ماشین‌سازی پیش از تبدیل شدن چنگک دوار به عامل خودکار چنین حالتی پیش می‌آمد. به محض این که ماشین‌افزار امکان یابد بدون استعانت انسان کلیهٔ حرکاتی را انجام دهد که برای از آب در آوردن مادهٔ خام لازم است و فقط به کمك‌های فرعی انسان نیازمند است، آن گاه سیستم ماشینی خودکاری خواهیم داشت که معذالك باز می‌تواند در جزییات دایماً تکمیل شود. از این قبیل هستند اختراعات کاملاً جدید مانند اسبابی که ماشین ریسندگی را، هنگامی که یکی از نخ‌ها پاره می‌شود به طور خودکار متوقف می‌سازد و نیز ترمز خودکاری، که در دستگاه نساجی تکمیل یافته و متحرك با بخار، به محض این که نخ کلاف از قرقرهٔ ماسوره در می‌رود، ماشین را نگاه می‌دارد. کارخانهٔ کاغذسازی جدید می‌تواند هم در مورد استمرار تولید و هم دربارهٔ اعمال اصول خودکار، به عنوان نمونه ذکر شود. به منظور درك تفاوت بین شیوه‌های مختلفهٔ تولید بر پایهٔ اختلاف در وسایل تولید و نیز برای درك ارتباط بین مناسبات اجتماعی تولید و شیوه‌های مزبور، اصولاً مطالعهٔ دقیق کاغذسازی می‌تواند سودمند واقع شود. زیرا کاغذسازی قدیم آلمان نمونهٔ تولید بر اساس پیشه‌وری را به ما نشان می‌دهد، کاغذسازی هلند در قرن هفدهم و کاغذسازی فرانسه در سدهٔ هیجدهم نمونه‌های مانوفاکتور به معنای واقعی هستند و انگلستان جدید شواهدی از تولید خودکار را در این رشته به دست می‌دهد. علاوه بر این در چین و هندوستان باز دو شکل مختلف کهن آسیایی از همین صنعت هنوز وجود دارد.

با هیئت سازمان‌یافته‌ای از ماشین‌های کار، که حرکت خود را فقط به وسیلهٔ ماشین آلات نقل دهنده از مرکز خود کار واحدی دریافت می‌کنند، کارگاه ماشینی متکامل‌ترین صورت خود را به دست آورد. در این مورد به جای ماشین منفرد، هیولای مکانیکی قرار گرفته است، که پیکرش بناهایی از کارخانه را تماشا می‌کند و نیروی شیطانی وی، که بدواً به وسیلهٔ حرکات متین و منظم اعضاء پر عظمتش پنهان گردیده است، در رقص تبناك و دیوانه‌وار از ارگان‌های ویژهٔ کار بیشمارش آشکار می‌شود.

پیش از پیدا شدن کارگرانی، که کارشان منحصراً صرف ماشین بخار، ماشین نساجی و غیره گردد، ماشین‌های نساجی و بخار و غیره وجود داشته‌اند، عیناً همان طور که انسان، مدت‌ها پیش از آن که خیاطی به وجود آید، جامه‌پوش بوده است. با این وجود

اختراعات و کانسون[۱] آراکرایت، وات و غیره فقط بدان سبب اجراپذیر گردید که مخترعین مزبور عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از کارگران مکانیک گر را، که دوران مانوفاکتوری آماده ساخته بود، در برابر خود بافتند. بخشی از این کارگران عبارت از پیشه‌وران مستقلی بودند که به حرفه‌های مختلفه تعلق داشتند و بخش دیگر را آن کارگرانی تشکیل می‌دادند که در مانوفاکتورها مجتمع شده بودند و چنان که در پیش گفته شد، در آن مؤسسات تقسیم کار با شدت خاصی حکمفرما بود. با افزایش اختراعات و فزونی تقاضا در مورد ماشین‌های نو یافته، از طرفی ماشین‌سازی بیش از پیش شعب مختلفه و مستقل تقسیم گردید و از طرف دیگر تقسیم کار در درون مانوفاکتورهای ماشین‌سازی گسترش یافت. بنابراین اینك مشاهده می‌کنیم که مانوفاکتور بلاواسطه پایهٔ فنی صنعت بزرگ است. مانوفاکتور ماشین‌هایی تولید نمود که به وسیلهٔ آنها صنعت بزرگ تولید پیشه‌وری و مانوفاکتوری را، در آن رشته‌های تولید که ماشین نخست چنگ انداخت، از میان برداشت. بنابراین، تولید ماشینی خود به خود بر بنیاد مادیی استوار می‌گردد که با وی متناسب نیست. تولید ماشینی، پس از آن که به درجهٔ معینی از تحول رسید، ناگزیر است این پایهٔ از پیش آماده‌ای را که به وی رسیده و سپس در چهارچوب همان شکل گذشته تکامل یافته است، درهم شکند و خود بنیادنویی درافکند که با شیوهٔ تولید ویژه‌اش انطباق داشته باشد.

همچنان که ماشین‌های منفرد، تا هنگامی که فقط به نیروی انسانی می‌چرخند، بی‌تاثیر باقی می‌مانند، همان طور که تا ماشین بخار جای نیروهای محرکهٔ سابق از قبیل حیوان، باد و حتی آب را نگرفت، هیئت ماشینی امکان تکامل آزاد نداشت، همان طور نیز مجموع تکامل صنعت بزرگ تا هنگامی فلج می‌ماند که وجود وسیلهٔ تولید اساسی آن یعنی خود ماشین، در گرو نیرو و مهارت انفرادی بود و بنابراین به نیروی عضلانی به تیزبینی و جلادت دست‌هایی وابستگی داشت که به وسیلهٔ آن جزء‌کاران در مانوفاکتور به پیشه‌وران در خارج آن، دست‌افزار ناچیز خود را به کار می‌بردند. از اینرو، صرف‌نظر از آن که ماشین‌آلات در نتیجهٔ چنین شیوهٔ بدوی گران تمام می‌شود ـ امری که به مثابه سبب آگاهانه رهنمون سرمایه است ـ گسترش صنایعی که با ماشین کار می‌کردند و نیز رخنه یافتن ماشین‌آلات در رشته‌های جدید تولید تنها منوط به دسته‌های از کارگران بود، که نظر به سرشت نیمه هنرمندانهٔ کارشان، نمی‌توانست از راه جهش انجام گیرد و ناچار

---

۱ ـ ژاك دووکانسون (۱۷۰۹-۱۷۸۲) ـ مکانیك گرو مخترع فرانسوی. وی، علاوه بر یك سلسله اختراعات خودکار، مخترع یکی از انواع ماشین نساجی است.م

این افزایش می‌بایستی تدریجاً وقوع یابد. ولی صنعت بزرگ در درجهٔ معینی از تحول با پایهٔ پیشه‌گرانه و مانوفاکتوری خویش نیز از لحاظ فنی در تضاد قرار گرفت. توسعهٔ ابعاد ماشین‌های محرك و دستگاه انتقال و ماشین افزارها، افزایش بغرنجی تنوع ماشین‌آلات و نیز لزوم انتظام دقیق‌تر در عوامل تشکیل دهندهٔ آنها به مرور که ماشین‌افزار از نمونهٔ پیشهٔ‌گرانهٔ حاکم بر ساخت اولیهٔ خود جدا می‌شد و چهرهٔ آزادی به دست می‌آورد که فقط وابسته به انجام وظیفهٔ مکانیکی وی بود[1] تکامل سیستم خودکار و به کار بردن بیش از پیش ناگزیر موادی که به سختی می‌توان بر آنها مسلط شد از قبیل آهن به جای چوب ـ اینها مسایل خودرویی هستند که پیش آمده بود و حل تمام آنها همه جا با مرزهای خصوصیی برخورد پیدا می‌کرد که حتی مجموعهٔ کارگران بهم بستهٔ مانوفاکتور فقط تا درجه‌ای می‌توانستند از میان بردارند ولی قادر نبودند که آنها را از بیخ و بن براندازند. ساخت ماشین‌هایی از قبیل پرس چاپ، ماشین جدید نساجی با بخار و شانه ماشین جدید، به وسیلهٔ مانوفاکتور امکان‌پذیر نبود.

انقلاب شیوهٔ تولید در منطقه‌ای از صنعت موجوب وقوع انقلاب در مناطق دیگر آن می‌شود. این حکم بدواً دربارهٔ آن رشته‌هایی از صنعت صادق است که در واقع به وسیلهٔ تقسیم اجتماعی کار به نحوی بهم پیوند یافته‌اند که هر یك از آنها، با وجود تولید یك کالای مستقل مانند مراحل یك پروسهٔ جمعی در هم فرو رفته‌اند. از اینرو است که ماشین ریسندگی وجود ماشین نساجی را ایجاب نمود و هر دو با هم انقلاب شیمیایی مکانیکی را در رختشویی، باسمه‌کاری و رنگرزی پیش آوردند. باز از اینرو است که انقلاب در پنبه‌ریسی به اختراع «جین» یعنی دستگاهی انجامید که الیاف پنبه را از تخم جدا می‌کند. همین اختراع است که تولید پنبه را به مقیاسی که اکنون ضرورت یافته است امکان‌پذیر

---

۱ ـ دستگاه نساجی مکانیك در نخستی شکل خود عموماً از چوب و دستگاه تکمیل شده و جدیدتر آن از آهن ساخته شده بود. چند مقایسهٔ سطحی نشان می‌دهد که شکل قدیم وسایل تولید تا چه حد در شکل جدید آنها مؤثر است. از جمله مقایسه بین دستگاه جدید نساجی که با بخار کار می‌کند و دستگاه قدیمی، مقایسه بین دم افزارهای جدید در آهن‌گدازی‌ها و نخستین دم مکانیکی که جز رونوشت مکانیکی ساده‌ای از دم آهنگری معمول نبود. و شاید از همه چشم‌گیرتر لکوموتیفی باشد که پیش از اختراع لوکوموتیف‌های کنونی ساخته شده بود. در واقع لوکوموتیف مزبور دارای دو پا بود که مانند اسب بنوبه بلند می‌کرد. تنها پس از آن که مکانیك تحول بیشتری یافت و توده‌ای از تجارب عملی جمع گردید، آن گاه شکلی می‌تواند کاملاً وابسته به اصول مکانیکی گردد و بالنتیجه خود را از قید شکل قدیمی دست‌افزاری که به ماشین مبدل گردیده است کاملاً آزاد سازد.

ساخت.[۱]

ولی انقلاب در شیوهٔ تولید صنعت و کشاورزی انقلابی را نیز در شرایط عام پروسهٔ تولید اجتماعی یعنی در وسایل ارتباط و حمل و نقل، واجب ساخت. چون وسایل ارتباط و حمل و نقل، که بنابه قول فوریه بر پایهٔ کشاورزی کوچك با صنایع فرعی خانگیش و هنردستی شهر قرار گرفته بود، دیگر نمی‌توانست جوابگوی نیازمندی‌های دوران تولید مانوفاکتوری، با تقسیم وسیع اجتماعی کارش، با تمرکز وسایل کار و کارگران آن دوران، با بازارهای مستعمراتی آن، باشد، ناگزیر منقلب گردید. به همین نحو وسایل ارتباط و حمل و نقلی که میراث دوران مانوفاکتوری بود بزودی برای صنعت بزرگ، با سرعت سرسام‌آور تولیدش که به مقیاس عظیم انجام می‌گرفت، با فرو ریختن دایمی توده‌های سرمایه و کار از یك منطقهٔ تولید به منطقهٔ دیگر و با ارتباطات بازار جهانی که تازه به وسیلهٔ وی به وجود آمده بود، به صورت موانع غیرقابل تحملی درآمد. بنابراین، صرف‌نظر از تحول کاملی که در کشتی‌سازی بادی انجام گرفت، دستگاه مواصلات و حمل و نقل رفته رفته، به وسیلهٔ سیستمی از کشتی‌های بخار رودخانه‌پیما، راه‌آهن‌ها، کشتی‌های اقیانوس‌پیمای بخار و تلگراف، با شیوهٔ تولید صنعت بزرگ تطبیق داده شد. اما توده‌های عظیم آهنی که اکنون کوفتن، جوش دادن، بریدن، سنبیدن و شکل دادن به آنها لازم آمده بود، به نوبهٔ خود به ماشین‌های غول‌پیکری نیاز داشتند که ایجاد آنها از عهدهٔ ماشین‌سازی مانوفاکتوری خارج بود.

بنابراین صنعت بزرگ می‌بایستی وسیلهٔ تولید مشخص خود، یعنی خود ماشین را، تحت تسلط درآورد و ماشین را به وسیلهٔ ماشین تولید نماید. از این راه صنعت بزرگ پایهٔ فنی متناسب خویش را به وجود آورد و توانست به روی پاهای خویش بایستد. با ترقی کار ماشینی در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم، ماشینیسم رفته رفته ساخت ماشین افزارها را عملاً به تصرف درآورد. با وجود این فقط طی دهه‌های اخیر است، که در نتیجهٔ ساختمان عظیم خطوط آهن و اقیانوس‌پیماهای بخار، ماشین‌های کوه‌پیکری به وجود آمد که در ساخت موتورهای اولیه به کار می‌رفت.

---

۱ ـ دستگاه پنبه‌چین الی وایت‌نی یانکی تا این اواخر کمتر از هر ماشین دیگر قرن هیجدهم دچار تغییرات اساسی شده. تازه در آخرین دهه‌های این قرن (قبل از ۱۸۶۷) است که یك آمریکایی دیگر، آقای امیری از آلبانی نیویورك، با تکمیل ساده و در عین حال مؤثری موفق شده که ماشین وایت‌نی را کهنه‌نماید.(درفارسی به ابزاری که با آن پنبه‌دانه را از پنبه جدامی‌کنند، چوبَکین، چوبَلین و چوبَکش می‌گویند.م)

شرط اساسی ماشین‌سازی با ماشین، عبارت از وجود آن چنان ماشین محرکی بود که بتواند نیرو را به هر درجه‌ای که مقتضی باشد برساند و در عین حال کاملاً تحت اختیار قرار گیرد. این شرط در ماشین بخار وجود داشت. ولی در عین حال ضرور بود که اجزاء ماشین با اشکال هندسی دقیق خود، مانند خط، سطح، دایره، استوانه، مخروط، کره، نیز با ماشین تولید شوند. این مسأله را هانری مودسلی(۱) در نخستین دههٔ قرن نوزدهم با اختراع «چنگک دوار» حل نمود. این دستگاه که بعداً خودکار شد و شکلش تغییر یافت، از چرخ تراش، که برای آن تعبیه شده بود، به ماشین‌های سازندهٔ دیگر منتقل گردید. این دستگاه مکانیکی جانشین افزار خاصی نیست بلکه قائم‌مقام دست انسانی است، که با نگه داشتن، منطبق کردن و هدایت نمون تیزی برش‌افزار و غیران در مقابل یا بر روی محصول کار، مثلاً آهن، از آن شکل مشخصی بیرون می‌آورد. بدین طریق امکان‌پذیر گردید که اشکال هندسی قطعات ماشین را با آن درجه از آسانی، دقت و سرعت تولید نمود که هیچ انبوهی از تجربه قادر نبود چنین ماهرترین کارگر فراهم سازد.(۲)

اکنون اگر ما آن بخش از ماشین را که برای ماشین‌سازی به کار می‌رود، یعنی آن بخشی که ماشین‌افزار واقعی را تشکیل می‌دهد، مورد توجه قرار دهیم، باز ادوات پیشه‌وری از نو مشاهده می‌شوند، منتها با هیکلی غول‌آسا. مثلاً اجراکنندهٔ متهٔ مکانیکی، متهٔ عظیمی است که به وسیلهٔ یك ماشین بخار به حرکت در می‌آید و متقابلاً به دون آن متهٔ استوانه‌های ماشین‌های بزرگ بخار و پرس‌های آبی به هیچ وجه امکان تولید شدن نخواهند یافت. چرخ تراش مکانیکی عبارت از روساخت غول پیکری از چرخ پائی است، ماشین رنده عبارت از درودگر آهنینی است که به همان ادوات درودگر چوب‌تراش، به روی آهن کار می‌کند، افزاری که در کارگاه کشتی‌سازی لندن ورقه‌های زره را می‌درد، تیغ غول پیکری است، افزار قیچی مکانیکی همان طور که خیاط پارچه قیچی می‌کند، آهن می‌برد، منتها قیچی دیوساری است و عمل پتك بخار نیز به وسیلهٔ یك

---

۱ - (۱۸۳۱-۱۷۷۱) مهندس، کارفرما و مخترع انگلیس.م

2 - The Industry of Nations, London, 1855, Part II. P. 239.

در همین اثر گفته شده است که: «هر قدر این ملحقهٔ چرخ‌تراش، ساده و از لحاظ خارجی ناچیز جلوه کند، تصور می‌کنیم مبالغه نباشد اگر بگوییم که تأثیر آن برای تکمیل و توسعهٔ استفاده از ماشین‌آلات به اندازهٔ اقدامات تکمیلی وات در مورد ماشین بخار بزرگ بوده است. ورود آن بلافاصله موجب تکمیل و ارزان شدن کلیهٔ ماشین‌آلات گردید و باعث اختراعات و بهبودهای دیگری شد.

سرچکش عادی انجام می‌گیرد ولی با چنان وزنی که حتی خود رستم[۱] هم قادر به بلند کردن آن نیست.[۲] مثلاً یکی از این پتك‌های بخار، که از اختراعات نس‌میث[۳] است، بیش از ٦ تن وزن دارد و به طور عمودی از ۷ قدم ارتفاع بر روی سندانی به وزن ۳٦ تن فرود می‌آید. پتك مزبور پارچهٔ بزرگی از سنگ سماق را یك باره گرد می‌کند و در عین حال قادر است میخی را با ضربات آهسته پی‌درپی در چوب ظریفی فرو کند.[۴]

وسیلهٔ کار با ماشینیسم شیوهٔ وجودی مادیی به دست می‌آورد، که جانشین شدن نیروهای طبیعی را به جای قوهٔ انسانی و به‌کار بردن آگاهانهٔ علوم طبیعی را به جای کار عادت شدهٔ روز آزمون، ایجاب می‌کند. با هیئت ماشینی صنعت بزرگ دارای سازمان تولیدی کاملاً عینیی می‌گردد که کارگر آن را به مثابه شرط مادی تولید به صورت پرداخته و آماده در برابر خود می‌یابد.

در همکاری ساده و حتی در همکاریی که در نتیجهٔ تقسیم کار تخصیص یافته است، جانشین شدن کارگر جمعی به کارگر انفرادی همواره امری کمابیش تصادفی است. ولی ماشینیسم، به استثناء برخی موارد که بعداً ذکر می‌شود، بلافاصله فقط به وسیلهٔ کار جمعی یا مشترك به کار می‌پردازد. پس خصلت همکنانی روند کار اکنون ضرورتی فنی است که به حکم ماهیت خود وسیلهٔ کار تحمیل گردیده است.

۲ ـ ارزش‌دهی ماشین به محصول:

چنان که دیده شد نیروهای بارآوری که از همکاری و تقسیم کار سرچشمه می‌گیرند برای سرمایه مفت تمام می‌شوند. اینها نیروهای طبیعی کار اجتماعی هستند. نیروهای طبیعی مانند بخار، آب و غیره، که ضمیمهٔ پروسهٔ بارآور می‌گردند، نیز رایگان تمام می‌شوند. ولی همان گونه که انسان برای تنفس احتیاج به ریه‌ای دارد، همان طور برای این که بتواند نیروهای طبیعی را به نحو بارآور به مصرف برساند به ساخته‌ای از دست بشری

---

۱ ـ در متن گفته شده است که حتی خود تور هم قادر به بلند کردن آن نیست ـ تور خداوند رعد و برق در اساطیر اقوام اسکاندیناوی است و نقشی شبیه به وولکان رومیان و هفائیس‌توس یونانیان دارد.م

۲ ـ یکی از این ماشین‌ها که در لندن برای ریختن میله‌های چرخ پله‌دار به کار می‌رود، «تور» نامیده شده است. ماشین مزبور میله‌هایی به وزن ١٦/۵ تن را با همان سهولت می‌ریزد که آهنگری نعل اسب را. ۳ ـ (۱۸۹۰ ـ ۱۸۰۸) مهندس انگلیسی و مخترع پتک بخار.م

۴ ـ ماشین‌هایی که روی چوب کار می‌کند و می‌توانند در مقیاس کوچك‌تر نیز مورد استفاده قرار گیرند اکثراً اختراع آمریکایی هستند.

نیازمند است. چرخ بادیی لازم است تا از نیروی محرك آب استفاده کند، ماشین بخاری ضرور است تا بتواند از قابلیت ارتجاع بخار بهره‌مند شود. از این جهت دانش نیز همانند نیروهای طبیعی است.

یك بار که قانون انحراف عقربهٔ مغناطیسی در میدان عمل جریان برق کشف گردید و با قانون مربوط به ایجاد حالت آهن‌ربایی، در آهنی که جریان برق آن را احاطه کرده است، دانسته شد، دیگر یك پشیزهم خرج برنمی‌دارد.(۱) ولی استفاده از این قوانین در تلگراف و غیره مستلزم دستگاه‌های عریض و طویل و صرف مخارج گزاف است. چنان که دیدیم، ماشین‌افزار را حدف نمی‌کند. افزار، باگسترش خویش چه در ابعاد و چه در تعداد، از صورت آلت ناچیز ارگانیسم انسانی خارج می‌گردد و به مکانیسمی تبدیل می‌شود که با دست انسان آفریده شده است. اکنون سرمایه، به جای دست‌افزار، کارگر را به وسیلهٔ ماشینی به کار وا می‌دارد، که افزارهای خویش را خود به حرکت درمی‌آورد. بنابراین اگر از نخستین نگاه روشن است که صنعت بزرگ با فرو بردن نیروهای عظیم طبیعت و علوم طبیعی در پروسهٔ تولید، ضرورتاً بایستی نیروی بارآورکار را به طور فوق العاده بالا برد، این نکته بهمان اندازه روشن نیست که چگونه افزایش این نیروی بارآور، از سوی دیگر، به وسیلهٔ ازدیاد مصرف کار جبران می‌گردد. ماشین، مانند هر کدام از اجزاء سرمایهٔ ثابت، هیچ گونه ارزشی ایجاد نمی‌کند، ولی ارزش خاص خود را به محصولی انتقال می‌دهد که برای ساختنش به کار می‌رود. تا آن جاکه ماشین ارزشمند است و بنابراین ارزش به محصول منتقل می‌کند، خود جزیی از ارزش را تشکیل می‌دهد. به جای آن که محصول را ارزان‌تر نماید آن را به نسبت ارزش ویژهٔ خویش گران‌تر می‌کند. و این خود مسلم است که ارزش ماشین و ماشینیسمی که به طور سیستماتیك بسط یافته است، یعنی وسیلهٔ کاری که وجه تمایز صنعت بزرگ است، به

---

۱ ـ علم برای سرمایه‌دار «مطلقاً» خرجی به بار نمی‌آورد، امری که در عین حال مانع استفادهٔ وی از آن نیست. دانشی که از آن «دیگری» است، مانند کار دیگری، در پیکر سرمایه فرو می‌رود. ولی تملك «سرمایه‌داری» و تملك «شخصی»، خواه در مورد علم باشد و خواه دربارهٔ ثروت مادی، دو چیز کاملاً متفاوتند. دکتر یور خود از این شاکی است که کارخانه‌داران ماشین به کاربر عزیزش مطلقاً از مکانیکی بویی نبرده‌اند و لی‌بیگ(*) از شیمی ندانی صاحبان انگلیسی کارخانه‌های شیمیایی داستان‌ها دارد که مو را بر تن راست می‌کند.

(*) یوستوس فون لی‌بیگ (۱۸۷۳-۱۸۰۳) دانشمند طبیعی‌شناس و شیمیدان معروف آلمانی که در زمرهٔ پیشقدمان بسیاری از تحقیقات مربوط به شیمی و علوم طبیعی بشمار می‌آید.م

مراتب نسبت به وسایل کار کارگاه‌های پیشه‌وری و مانوفاکتوری بیشتر است.

اینك لازم است بدواً متذکر شویم که در پروسهٔ کار ماشین‌آلات همواره تماماً و در روند ارزش‌افزایی همیشه جزئاً وارد می‌شوند. ماشین هیچ‌گاه بیش از آن چه با فرسایش متوسط خود از دست می‌دهد ارزش‌افزا نمی‌شود. بنابراین بین ارزش ماشین و آن جزیی از ارزش که وی ادواراً به محصول می‌افزاید، تفاوت فاحشی بروز می‌کند. میان ماشین به مثابه عامل اررش‌آفرین و ماشین به مثابه عامل محصول‌زا، تفاوت بزرگی وجود دارد. هر قدر دوره‌ای، که طی آن همان ماشین‌آلات در همان پروسهٔ تولید مکرراً به‌کار می‌روند، بزرگ‌تر باشد، این تفاوت بیشتر خواهد بود. درست است که هر وسیلهٔ واقعی کار یا اسباب تولید، چنان که دیدیم، همواره در پروسهٔ کار وارد می‌شود و در پروسهٔ ارزش‌افزایی، دایماً به نسبت فرسایش متوسط روزانه، جزئاً داخل می‌گردد. ولی این تفاوت بین استعمال و فرسایش، در مورد ماشین به مراتب بیشتر از افزار است، زیرا ماشین از مصالح پایدارتری ساخته شده و بیشتر عمر می‌کند و چون به‌کار بردن آن طبق قوانین اکید علمی تنظیم گردیده است، صرفه‌جویی بیشتری را در خرج کردن اجزاء تشکیل دهندهٔ و وسایل مصرفی آن امکان‌پذیر می‌سازد و بالآخره از این جهت نیز که میدان تولیدی آن بی‌اندازه بزرگ‌تر از افزار است. اگر از هر دوی اینها، یعنی ماشین‌آلات و افزار، آن چه را که به طور متوسط در روز خرج برمی‌دارند کسر کنیم یا به عبارت دیگر اگر آن جزء ارزشی را که آنها به وسیلهٔ فرسایش متوسط روزانه و مصرف مواد کمکی، مانند روغن، ذغال و غیره، به محصول می‌افزایند منها نماییم، آن گاه می‌توان گفت که این هر دو، عیناً مانند نیروهای طبیعی که بدون کار انسان به خودی خود وجود دارند، مفت و مجانی کار می‌کنند. هر اندازه که دامنهٔ عمل تولیدی ماشین‌آلات بزرگ‌تر از افزار باشد به همان اندازه دامنهٔ خدمات رایگان آن نسبت به افزار وسیع‌تر خواهد بود. برای نخستین بار در صنعت بزرگ انسان این نکته را می‌آموزد که چگونه می‌توان محصول کار گذشتهٔ تجسم یافتهٔ خود را به مقیاس وسیع عیناً مانند نیروی طبیعت، مجاناً به‌کار اندازد.(۱)

---

۱ ـ این خصوصیت ماشین، گاه چنان منحصراً توجه ریکاردو را به خود جلب می‌کند، که وی در این حال آن جزیی از ارزش را که ماشین به محصول منتقل می‌سازد فراموش می‌کند و آن را کاملاً و تماماً با نیروهای طبیعت مخلوط می‌نماید. (اگر چه باید گفت که در این مورد ریکاردو به همان اندازه ناروشن است که در مورد تفاوت عمومی بین پروسهٔ کار و پروسهٔ ارزش افزایی) وی از جمله می‌گوید: «آدام اسمیث هیچ‌گاه به خدماتی که نیروهای طبیعی و ماشین‌آلات برای ما انجام می‌دهند

به هنگام مطالعهٔ همکاری و مانوفاکتور معلوم شد که در نتیجهٔ مصرف مشترك برخی از لوازم عام تولید، مانند ابنیه و غیره، صرفه‌جویی‌هایی نسبت به شرایط تولید پراکندهٔ کارگر انفرادی به عمل می‌آید و بنابراین محصول کمتر گران می‌گردد. در صنعت ماشینی نه تنها پیکر ماشین‌کار با افزارهای متعددش مشترکاً مصرف می‌شود بلکه موتور و قسمتی از ارگانیسم انتقالی نیز مورد استفادهٔ مشترك ماشین‌افزارهای کثیری قرار می‌گیرند.

هر گاه تفاوت بین ارزش ماشین‌آلات و آن جزء از ارزشی که آنها روزانه به محصول منتقل می‌کنند مفروض باشد، آن‌گاه درجهٔ گران شدن محصول در نتیجهٔ ورود این جزء ارزشی، در مرحلهٔ اول منوط است به وسعت دامنهٔ محصول یا به عبارت دیگر به سطح محصول بستگی دارد. آقای بینس بلاك بورنی[۱] ضمن یکی از تقریراتش، که در سال ۱۸۵۸ انتشار یافته است، چنین ارزیابی می‌کند که: «هر قوهٔ واقعی[۲] اسب

کم بها نمی‌گذارد ولی وی به درستی ماهیت ارزشی را که ماشین‌آلات به کالاها می‌افزایند تشخیص می‌دهد... چون آنها مجاناً عمل می‌کنند، کمکی که به ما می‌دهند چیزی به ارزش مبادله نمی‌افزاید.

(Ricardo: Principles etc. P. 336-337.)

البته تذکر ریکاردو، در برابر نظریهٔ ژان باتیست‌سه که مدعی است ماشین‌آلات خدمات ارزش‌آفرینی را به عهده دارند و جزیی از «سود» را تشکیل می‌دهند، درست است.

۱ ـ ادوار بینس ازشهر بلاك بورن (انگلستان) ـ (۱۸۹۰ـ۱۸۰۰) ـ روزنامه‌نگار و اقتصاددان انگلیسی وابسته به مکتب آزادی تجارت.م

۲ ـ (یادداشت برای چاپ سوم) ـ یك «قوهٔ اسب» مساوی با نیروی ۳۰۰۰ قدم فوند در دقیقه است یعنی نیرویی که ۳۳۰۰۰ فوند را در یك دقیقه به یك قدم (فوت انگلیسی) ارتفاع بلند می‌کند یا یك فوند را تا ۳۳۰۰۰ قدم بالا می‌برد. این همان قوهٔ اسبی است که در متن منظور شده است. ولی در زبان تجاری عادی و حتی در برخی از نقل‌قول‌های این کتاب بین قوهٔ اسب‌های «اسمی» با «تجاری» یا اندیکاتوری یك دستگاه ماشین تفاوت گذاشته می‌شود. قوهٔ اسب قدیمی یا اسمی منحصراً از روی طول رفت و آمد پیستون و محیط سیلندر حساب شده است و به هیچ وجه فشار بخار و سرعت پیستون در نظر گرفته نشده است. در واقع نتیجهٔ این تعریف چنین می‌شود که فلان ماشین بخار به شرطی دارای ۵۰ قوهٔ اسب است که فشار بخار به همان درجهٔ ضعیف و سرعت پیستون به همان میزان کم باشد که در زمان بولتون و وات بود. ولی این دو عامل از آن زمان به بعد توسعه یافته‌اند. امروز برای این که واقعاً نیروی مکانیکی ماشینی را تعیین کنند اندیکاتوری اختراع نموده‌اند که فشار بخار را معلوم می‌نماید. تعیین سرعت پیسون نیز آسان است. بدین طریق اندازه‌گیری قوهٔ اسب «تجاری» یا

مکانیکی ۴۵۰ دوك بافندگی خودکار، با تمام متفرعات آن را، یا ۲۰۰ دوك از دستگاه Throstle و یا ۱۵ چرخ بافندگی برای پارچهٔ ۴۰ اینچی[1] را با کلیهٔ ملحقاتش مانند زنجیرکش، نورد و غیره، به حرکت در می‌آورد. پس مخارج روزانهٔ قوهٔ یك اسب بخار و فرسایش ماشین‌آلاتی که به وسیلهٔ آن به حرکت در می‌آیند بدین شرح تقسیم می‌شود: در مورد اول در محصول روزانهٔ ۴۵۰ دوك، در مورد دوم در محصول روزانهٔ ۲۰۰ دوك دستگاه تروستل و در مورد سوم در محصول ۱۵ چرخ بافندگی، به نحوی که به یك اونس نخ یا به یك ذرع پارچه فقط سهم ارزشی ناچیزی منتقل می‌شود. همچنین است در مثال پتك بخار. نظر به این که فرسایش روزانهٔ پتك مزبور و مصرف ذغال و غیره، تقسیم بر توده‌های عظیم آهنی می‌گردد که روزانه به وسیلهٔ آن کوفته می‌شود، هر سنتنر آهن سهم ارزشی کوچکی جذب می‌کند در صورتی که اگر همین افزار غول پیکر فقط برای فروکوفتن میخ‌های کوچکی به کار می‌رفت آن گاه این سهم ارزشی جذب شده بسیار بزرگ می‌بود.

چنانچه میدان عمل ماشین کار و لذا تعداد افزارهای آن معلوم باشد و یا آن جا که سخن بر سر قوه است، در صورت معلوم بودن ظرفیت ماشین، حجم محصول با سرعت عمل ماشین بستگی پیدا می‌کند یعنی مثلاً بسته به سرعت چرخش دوك‌ها یا تعداد ضرباتی خواهد بود که در هر دقیقه پتك وارد می‌کند. برخی از این پتك‌های غول پیکر در هر دقیقه ۷۰ ضربه وارد می‌کنند. ماشین آهنگریی که به نام رایدر[2] ثبت شده است و برای دوك‌سازی، پتك‌های بخاری با ابعاد کوچك‌تر، به کار می‌برد، در هر دقیقه ۷۰ ضربه وارد می‌نماید.

هر گاه معلوم باشد که ماشین‌آلات به چه نسبت به محصول ارزش منتقل می‌کنند، آن گاه مقدار این سهم ارزشی وابسته به مقدار ارزشی ویژهٔ خود ماشین خواهد بود.[3] هر

«اندیکاتوری» یك ماشین عبارت از یك فرمول ریاضی است، که در عین حال قطر سیلندر، ارتفاع صعود پیستون، سرعت پیستون و همچنین فشار بخار را در نظر می‌گیرد و در نتیجه معین می‌کند واقعاً در هر دقیقه ماشین چند بار ۳۳۰۰۰ قدم فوند انجام می‌دهد. بنابراین یك قوهٔ اسب اسمی می‌تواند در واقع تحقق سه، ۴ و حتی ۵ قوهٔ اسب اندیکاتوری یا قوهٔ اسب واقعی، باشد. این تذکرات برای روشن ساختن برخی از نقل‌قول‌های آینده مفید تواند بود (فریدریش انگلس)

۱ ـ یك اینچ برابر ۲/۵۴ سانتیمتر است.م ۲ ـ کارفرمای انگلیسی، مخترع ماشین آهنگری.م

۳ ـ خواننده‌ای که تحت تسلط دید سرمایه‌داری است طبعاً جای «بهره‌ای» راکه ماشین به نسبت ارزش سرمایه‌ای خود به محصول می‌افزاید، خالی می‌بیند. ولی درك این نکته آسان است که ماشین،

قدر ماشین‌آلات محتوی کار کمتری باشند همان قدر ارزش کمتری به محصول می‌افزایند. و هر قدر کمتر ارزش‌افزا باشند بارآورترند و خدمت آنها بیشتر به نیروهای طبیعت نزدیك می‌گردد. اما تولید ماشین با ماشین موجب می‌شود که ارزش ماشین‌آلات، در نسبت با وسعت دامنه و کارآیی آنها، کاهش یابد.

از یك تحلیل تطبیقی میان قسمت کالاهایی که به صورت پیشه‌وری یا مانوفاکتوری تولید شده‌اند و بهای همین کالاها به مثابه محصول ماشینی، این نتیجهٔ کلی به دست می‌آید که آن سهم ارزشی که بابت وسیلهٔ کار به محصول منتقل می‌گردد، در مورد محصول ماشینی به طور نسبی افزایش می‌یابد ولی به طور مطلق کاهش پیدا می‌کند. این حکم بدان معنی است که از مقدار مطلق سهم ارزشی کاسته می‌شود ولی مقدار آن در نسبت با ارزش کل محصول، مثلاً در نسبت با یك فوند نخ، افزایش پیدا می‌کند.(۱)

از آن جهت که مانند هر یک از اجزاء دیگر سرمایهٔ ثابت، هیچ گونه ارزش جدیدی نمی‌آفریند، نمی‌تواند ارزش تازه‌ای تحت عنوان «بهره» بیافزاید. و نیز این مطلب روشن است که در این مرحله، هنگامی که سخن بر سر تولید اضافه ارزش است، هیچ جزیی از اضافه ارزش را نمی‌توان پیش از رسیدگی زیر نام «بهره» مفروض دانست. اسلوب محاسباتی سرمایه‌داری، که از نخستین برخورد پوچ و با قوانین ارزش‌آفرینی معارض بنظر می‌رسد، در کتاب سوم این اثر روشن خواهد شد.

۱ ـ هر گاه ماشین جانشین اسب یا به طور کلی هر حیوان کاری گردد، که وظیفه‌ای نظیر ماشین تبدّل مواد خام انجام نمی‌دهند و منحصراً به مثابه قوهٔ محرکه به کار می‌روند، آن گاه سهم ارزشیی که به وسیلهٔ ماشین اضافه می‌شود هم به طور مطلق و هم به طور نسبی کاهش می‌یابد. ضمناً این نکته را نیز متذکر شویم که اگر دکارت(۱) حیوانات را مانند ماشین‌های ساده‌ای تعریف می‌کند، دوران مانوفاکتوری را در مقابل قرون وسطایی در نظر دارد که حیوان را به مثابه کمك انسان تلقی می‌کند، نظریه‌ای که بعدها به وسیلهٔ آقای فون هالر(۲) در اثرش تحت عنوان Restauration der Staatswissenschaften تجدید مطلع یافته است. این نکته که دکارت مانند بیکن(۳) تغییر چهرهٔ تولید و استیلای عملی انسان بر طبیعت را نتیجهٔ تغییر در اسلوب تفکر می‌داند، از اثرش تحت عنوان Discours de la Methode برمی‌آید. در این کتاب از جمله چنین گفته شده است: «ممکن است (به وسیلهٔ اسلوبی که وی در فلسفه وارد کرده است) به معلوماتی که برای انسان سودمندی بسیار دارد دست یافت و می‌توان به جای این حکمت نظری که در مدارس می‌آموزند، حکمتی عملی یافت، که به وسیلهٔ آن با شناخت نیرو و تأثیرات آتش، آب و هوا، ستارگان و دیگر اجسامی که ما را احاطه کرده‌اند، به همان روشنی که ما فنون مختلف پیشه‌وران خود را می‌شناسیم، بتوانیم همچنان معلومات مزبور را برای

فوایدی که در خور آن می‌باشند به کار بریم و بدین طریق خویشتن را مالك و فرمانروای طبیعت سازیم و از این راه در تکامل زندگی انسانی شرکت داشته باشیم.

در مقدمهٔ کتاب سردادلی نورث (۴) تحت عنوان(1691) Diascourses upon Trade گفته می‌شود که اعمال اسلوب دکارت در علم اقتصاد آغاز آزادی وی از قید افسانه‌های کهن و خرافات قدیمی دربارهٔ پول، تجارت و غیره بوده است. با وجود این اکثر اقتصاددانان اولیهٔ انگلیسی پیروان فلسفهٔ بیکن و هوبس(۵) بوده‌اند، در صورتی که بعداً برای انگلستان، فرانسه و ایتالیا لاك(٦) فیلسوف (بی برویرگرد) علم اقتصاد گردید.

(۱) رنه دکارت(۱٦۵۰-۱۵۹٦) فیلسوف مشهور فرانسوی و یکی از مهم‌ترین پیشقدمان علوم ریاضی جدید و کاشف هندسهٔ تحلیلی. دکارت یکی از پیشاهنگان فلسفهٔ مادی مکانیکی است. چنان که انگلس دربارهٔ وی گفته است، دکارت فیزیك خود را کاملاً از متافیزیك جدا ساخت و ماده در درون فیزیك مورد تعلیم وی، جوهر یگانه و تنها پایهٔ حیات و شناخت تلقی گردید. دکارت برای تحقیقات علمی و فلسفی خویش اسلوبی اختیار نمود که به نام شك دستوری خوانده می‌شود و به وسیلهٔ آن وی کوشید تا خویشتن را از قید پیش‌داوری‌های نظری گذشته آزاد سازد و از راه شك در کلیهٔ معتقدات و محسوسات به یقین برسد. از این راه وی به این نتیجهٔ می‌رسد که در هر چه شك جایز باشد در مورد این که من خودم هستم که شك می‌کنم، پس فکر دارم و می‌اندیشم و بنابراین هستم، جای تردید نیست و سپس برپایهٔ این امر بدیهی که (می‌اندیشم پس وجود دارم) شالودهٔ فلسفهٔ خویش را می‌ریزد. کتاب معروف دکارت که در متن به آن اشاره شده است برای نخستین بار به وسیلهٔ آقای محمدعلی فروغی (ذکاءالملك) تحت عنوان «گفتار در روش درست راه بردن عقل و جستجوی حقیقت در علوم» به زبان فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است. عباراتی را که در متن نقل قول شده است با مختصر تفاوتی که ناشی از سلیقهٔ مترجم است می‌توان در بخش ششم ترجمهٔ مزبور (صفحهٔ ۱٦۴ کتاب سیر حکمت در اروپا جلداول) یافت.م

(۲) کارل لودویك فون‌هالر (۱۸۵۴-۱۷٦۸) - روزنامه‌نگار و اقتصادان مرتجع سوئیسی. رهبر فکری محافل فئودال و سلطنت‌طلب آلمان در نیمهٔ اول قرن نوزدهم.م

(۳) فرانسیس بیکن (۱٦۲٦-۱۵٦۱) فیلسوف و رجل سیاسی انگلیسی که مارکس وی را پدر حقیقی ماتریالیسم انگلستان خوانده است. بیکن یکی از مؤسسین مکتب تجربی است. وی یك باره نظریات و اسلوب سنتی اسکولاستیك را در فلسفه و علوم به دور افکند، شیوهٔ قیاسی مشائی را که در آن زمان حکمروا بود به دور انداخت و تئوری استقرایی و تجربی خویش را جانشین آن ساخت. بیکن برای

بدیهی است که اگر در تولید یك ماشین همان مقدار کار مصرف شود که استعمال آن موجب صرفه‌جویی در کار می‌گردد، آن‌گاه فقط کار جا به جا شده است و بالنتیجه نه در مجموع کاری که برای تولید یك کالا ضرورت دارد کاهشی رخ داده و نه نیروی بارآور کار بیشتر گردیده است. ولی مسلم است که تفاوت بین کاری که برای تولید ماشین انجام می‌گردد و کاری که به وسیلهٔ ماشین صرفه‌جویی می‌شود یا به عبارت دیگر درجهٔ بارآوری ماشین، وابسته به تفاوت بین ارزش خاص آن و ارزش کارافزاری که وی جانشین آن می‌شود، نیست. این تفاوت تا زمانی دوام دارد که کار مصرف شده برای تولید ماشین‌آلات و بالنتیجه سهم ارزشی که آنها به محصول می‌افزایند کوچك‌تر از ارزشی باشد که کارگر با افزار خویش به محصول کار اضافه می‌نمود. پس بارآوری ماشین بر طبق درجهٔ جانشینی وی از نیروی کار انسانی اندازه‌گیری می‌شود. بنابه گفتهٔ آقای بینس برای هر ۴۵۰ دوك و لوازم آنها که به وسیلهٔ یك قوهٔ اسب بخار به حرکت در می‌آیند، ۲/۵ کارگر(۱) لازم است و هر دوك دستگاه بافندگی خودکار با ۱۰ ساعت

نخستین بار علوم را بنابر اسلوب صحیحی تقسیم‌بندی نمود. با وجود این بکن موفق نشد که خویشتن را از کلیهٔ قیود مذهبی و متافیزیك آزاد سازد.م

(۴) سر دادلی نوزث (۱۶۹۱-۱۶۴۱) - اقتصاددان انگلیسی و پیرو ویلیام پتی. وی یکی از نخستین کسانی است که برخی از نظریات مربوط به آزادی تجارت را در آثار خود بیان نموده است. وی را می‌توان نمایندهٔ تئوریك منافع سرمایهٔ صنعتی و بازرگانی علیه مالکیت ارضی شمرد.م

(۵) توماس هوبس (۱۶۷۹-۱۵۸۸)- فیلسوف انگلیسی و تنظیم کنندهٔ نظریات ماتریالیستی بیکن. وی خویشتن را از پیشداوری‌های الهی ماتریالیسم بیکن آزاد ساخت. در سیاست هوادار سلطنت مطلقه بود.م

(۶) جون لاك (۱۷۰۴-۱۶۳۲) - فیلسوف معروف انگلسی مؤسس مکتب حسی متافیزیکی. لاك برد نظریهٔ دکارت دربارهٔ اندیشه‌هایی که گویا مادرزاد در انسان وجود دارد برخاست و پایهٔ شناخت را بر تجربه و اکتساب قرار داد. فلسفهٔ وی از جهتی منشاء ایدآلیسم برکلی و از سوی دیگر مولد ماتریالیسم انگلستان است. از لحاظ اقتصادی لاك از همه جهت هوادار بورژوازی نوبنیاد در کلیهٔ اشکال و صور آن بوده است و آن را حالت طبیعی جامعه می‌شمرد.م

۱ - طبق یکی از گزارش‌های سالیانهٔ اطلاق تجارت شهر اسن (اکتبر ۱۸۶۳) کارخانهٔ فولادگدازی کروپ در ۱۸۶۲ به وسیلهٔ ۱۶۱ کوره که مشتمل است بر کوره‌های ذوب و گداخت آهن و تنورهای سمنت‌گدازی و به وسیلهٔ ۳۲ ماشین بخار (در سال ۱۸۰۰ مجموع ماشین‌های بخاری که در شهر

کار روزانه ۱۳ اونس نخ (نمرهٔ متوسط) تولید می‌کند، و بنابراین در هر هفته ۳۶۵ $\frac{5}{8}$ فوند نخ به وسیلهٔ ۲/۵ کارگر رشته می‌شود. بنابراین برای مبدل شدن به نخ ۳۶۶ فوند پنبه، (از لحاظ ساده کردن مطلب از افت صرف‌نظر می‌کنیم) فقط ۱۵۰ ساعت کار یا ۱۵ روزانهٔ ۲ ساعتهٔ کار، به خود جذب می‌کنند، در صورتی که با چرخ پنبه‌ریسی، به فرض این که کارگر دست‌ریس طی ۶۰ ساعت ۱۰ اونس نخ تحویل می‌داد، همین مقدار پنبه، ۲۷۰۰ روزانهٔ کار ۱۰ ساعته یا ۲۷۰۰۰ ساعت کار، به خود جذب می‌نمود.(۱) آن جا که اسلوب کهنهٔ blockprinting یا باسمه و قلمکاردستی، به وسیلهٔ ماشین باسمه مطرود می‌گردد، تنها یك ماشین باکمك یك مرد و یا حتی یك پسربچه طی یك ساعت به اندازهٔ کاری که سابقاً ۲۰۰ کارگر انجام می‌دادند پارچهٔ پنبه‌ای ۴ رنگ چاپ می‌زند.(۲)

پیش از آن که الی‌وایت‌نی در سال ۱۷۹۳ ماشین پنبه پاك کنی(۳) را اختراع کند، جدا کردن پنبه‌دانه از یك فوند پنبه یك روزانهٔ متوسط کار را می‌گرفت. در نتیجهٔ این اختراع ممکن شد که روزانه ۱۰۰ فوند پنبه را یك نفر زن سیاه‌پوست پاك کند و از آن پس نیز بازده ماشین مزبور به مراتب بیشتر شده است. یك فوند از الیاف پنبه که سابقاً ۵۰ سنت تمام می‌شد بعدها به ۱۰ سنت فروخته می‌شد، آن هم با سود گزاف‌تر یعنی با ضمیمه کردن کار بی‌اجرت بسیار. در هندوستان برای جدا نمودن الیاف پنبه از پنبه‌دانه یك نوع اسبابی به نام شورکا به کار می‌برند که جنبهٔ نیمه ماشینی دارد و به وسیلهٔ آن یك مرد و یك زن روزانه ۲۸ فوند پنبه پاك می‌کنند. با شورکایی که چند سال پیش دکتر فوربس اختراع نموده است یك مرد و یك پسربچه روزانه ۲۵۰ فوند پنبه تولید می‌کنند. آن جا که گاو، بخار و یا آب به مثابه نیروهای محرك به کار می‌روند، تنها چند پسر و

منچستر به کار می‌رفت تقریباً به همین میزان بود) و ۱۴ پتك خودکار بقوهٔ جمعی ۱۲۳۶ اسب بخار، ۴۹ دم آهنگری، ۲۰۳ ماشین‌افزار و نزدیك به ۲۴۰۰ کارگر، ۱۳۰۰۰۰۰۰ فوند فولاد گداخته تولید کرد. در این مورد به هر اسب بخار بخار حتی دو نفر کارگر هم نمی‌افتد.

۱ ـ بابج حساب کرده است که در جاوه، کار ریسندگی تقریباً خود به تنهایی ۱۱۷٪ به ارزش پنبه می‌افزاید. در همان زمان یعنی در سال ۱۸۳۲، مجموع ارزشی که ماشین‌آلات و کار ظریف‌ریسی به پنبه می‌افزودند تقریباً معادل ۳۳٪ ارزش مواد خام بود. (On the Economy of Machinery, P. 214)

۲ ـ علاوه بر این ماشین باسمه در مصرف رنگ نیز صرفه‌جویی می‌کند.

۳ ـ شاید بتوان کلمهٔ جاش یا چاش را که در زبان فارسی برای پاك کردن غله و انبار غلهٔ پاك کرده به کار می‌رود در مورد پنبه نیز اصطلاح نمود و گفت ماشین جاش پنبه.م

دختر (پادوهایی که مواد خام به ماشین می‌دهند) برای انجام این کـار لازم است. ۱۶ ماشین از این نوع که به وسیلهٔ گاو به حرکت در می‌آیند، کاری راکه سابقاً به وسیلهٔ کار متوسط روزانهٔ ۷۵۰ نفر انجام می‌گرفت، در یك روز اجرا می‌کنند.(۱)

چنان که قبلاً مذکور شد، ماشین بخاری که در مورد خیش بخار به کار می‌رود، طی یك ساعت با هزینه‌ای برابر ۳ پنس یا $\frac{1}{4}$ شیلینگ، به اندازهٔ ٦٦ نفر که در هر ساعت ۱۵ شیلینگ دریافت می‌کنند، کار انجام می‌دهد. من این نمونه را برای مقابله با سوء تفاهمی از نو مطرح می‌کنم. ۱۵ شلینگ بیان کنندهٔ کاری که طی یك ساعت به وسیلهٔ ٦٦ نـفر اضافه شده است نیست. چنانچه نسبت اضافه کار به کار لازم ۱۰۰٪ بود، آن گاه این ٦٦ نفر کارگر در هر ساعت ارزشی برابر با ۳۰ شلینگ تولید می‌کردند، با این که معادل آن یعنی دستمزد ۱۵ شیلینگی، فقط نمایندهٔ ۳۳ ساعت کار است. بنابراین اگر فرض شود که قیمت یك ماشین مساوی مزد سالیانهٔ ۱۵۰ کارگری باشد که در نتیجهٔ استعمال ماشین از کار رانده شده‌اند یعنی مثلاً ۳۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، آن گاه این ۳۰۰۰ لیره به هیچ وجه بیان پولی کاری نمی‌شود که کارگران مزبور انـجام داده و بـه مـحمول کـار افزوده‌اند بلکه فقط نشان دهندهٔ قسمتی از کار سالیانهٔ است، کـه بـرای خـود آنـها در دستمزد مجسم می‌شود. ولی بعکس ارزش پولی ماشین ۳۰۰۰ لیره‌ای، بیان کنندهٔ تمام کاری است که به هنگام تولید ماشین آلات مصرف شده است، صرف‌نظر از این که کار مزبور به چه نحو برای کارگران مزدآور و به چه میزان برای سرمایه‌دار اضافه ارزش آور بوده است. پس اگر قیمت ماشین به اندازهٔ نیروی کاری باشد که وی جانشین آن گشته، در آن صورت کاری که در خود ماشین تجسم یافته ناگزیر به مراتب کمتر از کار زنده‌ای است که وی جای آن راگرفته است.(۲)

هر گاه ماشین منحصراً به مثابه وسیلهٔ ارزان کردن محصول مورد نظر قرار گیرد، آن گاه مرز استفاده از ماشین آلات عبارت از این خواهد بود که تولید خود ماشین کمتر از کاری خرج بردارد که استعمال ماشین جانشین آن می‌گردد. با وجود این حدود مزبور برای سرمایه تنگتر است. نظربه این که وی در مقابل کار انجام شده پرداخت نمی‌کند، بلکه ارزش نیروی کار مورد استفاده را می‌پردازد، برای وی به کار بردن مـاشین آلات

---

۱ ـ مراجعه کنید بـه: "Paper read by Dr. Watson, Reporter on Products to the Government of India, before the Society of Arts", 17, April, 1860.

۲ ـ این گماشتگان گنگ (ماشین‌ها)، حتی در حالتی هم که دارای ارزش پولی برابر باشند، هـمواره محصول کاری کمتر از آن چه جانشین آن می‌شوند هستند. (Ricardo: "Principles etc". P. 40.)

محدود به تفاوتی است که میان ارزش ماشین و ارزش نیروی کار جانشین شده وجود خواهد داشت. از آن جا که تقسیم روزانهٔ کار، به کار لازم و اضافه کار، در کشورهای مختلف متفاوت است و حتی در کشور واحد بنابه دوران‌های مختلفه و نیز طی دوران واحد در رشته‌های گوناگون، تفاوت پیدا می‌کند و باز نظر به این که دستمزد واقعی کارگران گاه پایین‌تر از ارزش نیروی کار و گاه بالاتر از آن قرار می‌گیرد، ممکن است تفاوت بین بهای ماشین‌آلات و قیمت نیروی کاری که وی جانشین آن می‌شود، بسیار متغیر باشد، حتی در صورتی هم که تفاوت بین مقدار کار لازم برای تولید ماشین‌آلات و مجموع مقدار کاری که ماشین جای آن را می‌گیرد ثابت بماند.(۱) اما تنها تفاوت اولی است که مخارج تمام شدهٔ کالا را برای خود سرمایه‌دار تعیین می‌نماید و به وسیلهٔ قانون قهری رقابت در وی اثر می‌کند. از اینرو است که امروز ماشین‌هایی در انگلستان اختراع می‌شوند که فقط در آمریکای شمالی مورد استعمال دارند همچنان که در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ در آلمان ماشین‌هایی اختراع گردید که تنها در هلند به کار می‌رفت، مانند برخی از اختراعات فرانسوی قرن هیجدهم که فقط در انگلستان مورد استفاده قرار گرفت. در کشورهای توسعه یافتهٔ قدیمی، خود ماشین به وسیلهٔ به کار رفتنش در برخی از شعب صنعت، چنان سرریزی از کار (یا به قول ریکاردو redundancy of labour) در شعب دیگر به وجود می‌آورد که با تنزل یافتن دستمزد به پایین‌تر از ارزش نیروی کار، مانع استفاده از ماشین در آن شعب می‌گردد و به کار بردن ماشین‌آلات را از نقطهٔ نظر سرمایه‌دار زاید و اکثراً غیر ممکن می‌سازد، چه سرمایه‌دار سودش از کاهش کار مورد استفاده ناشی نمی‌شود بلکه از کار نپرداخته سرچشمه می‌گیرد.

در جریان سال‌های اخیر کار کودکان در برخی از رشته‌های صنعت پشم‌بافی انگلستان بسیار تقلیل یافت و این جا و آن جا تقریباً از بین رفت. چرا؟ زیرا قانون کارخانجات کار اطفال را به دو ردیف تقسیم کرده بود که یکی از آنها می‌بایستی ۶ ساعت و دیگری ۴ ساعت کار کنند و یا هر کدام از آن دو ردیف ۵ ساعت به کار اشتغال داشته باشند. ولی اولیاء اطفال نمی‌خواستند که نیم‌کاران را ارزان‌تر از تمام‌کاران قدیمی بفروشند. از آن جا است که ماشین جانشین نیم‌کاران گردید.(۲) قبل از ممنوعیت کار

---

۱ ـ (یادداشت برای چاپ دوم) ـ به همین سبب در یك جامعه کمونیستی ماشین‌آلات میدان عمل وسیع‌تری نسبت به جامعهٔ بورژوایی خواهند داشت.

۲ ـ کارفرمایان نمی‌خواهند بیهوده دو نوبت کودکان کمتر از ۱۳ سال را به سر کار نگه دارند... در گروهی از صنعتگران، یعنی پشم‌ریسان، امروز دیگر بندرت اطفال کمتر از ۱۳ سال یعنی نیم‌کاران را

زنان و کودکان (کمتر از ۱۰ سال) در معادن، سرمایه اسلوبی را یافته بود که زنان و دختران برهنه را اغلب به همراه مردان در معادن ذغال و کان‌های دیگر مورد استفاده قرار دهد و به قدری این اسلوب را منطبق با قوانین اخلاقی و بویژه با دفتر کل محاسبات خود می‌دید که فقط پس از اعلام ممنوعیت به استفاده از ماشین‌آلات پرداخت. یانکی‌ها ماشینی برای شکاندن سنگ اختراع کرده‌اند. انگلیس‌ها این ماشین را به‌کار نمی‌برند زیرا آن تیره‌بختی که به این کار مشغول است (کلمهٔ Wretch اصطلاحی است که علم اقتصاد انگلستان برای کارگر کشاورزی به‌کار می‌برد.)، آن چنان سهم حقیری از کارش را به عنوان مزد دریافت می‌دارد که به‌کار بردن ماشین‌آلات، تولید را برای سرمایه‌دار گران‌تر می‌کند.[۱] در انگلستان هنوز در بعضی موارد زنان را برای کشیدن کشتی‌ها و غیره به جای اسب به‌کار می‌برند[۲] زیرا کاری که برای تولید اسب و ماشین لازم است مقدار ریاضی معینی است، ولی بعکس کاری که برای حفظ زنان در شرایط اضافه جمعیت لازم است پایین‌تر از هر محاسبه‌ای قرار دارد. به همین سبب است که در هیچ کجا مانند انگلستان، این کشور ماشین‌ها، نیروی انسانی چنین بیشرمانه در برابر هیچ و پوچ در معرض تفریط و اسراف قرار نمی‌گیرد.

۳ ـ نخستین تأثیرات صنعت ماشینی در مورد کارگران:

همچنان که بیان شد، انقلاب در وسایل کار مبداء حرکت صنعت بزرگ است و وسایل کار دگرگون شده کامل‌ترین صورت خود را در هیئت ماشینی سازمان یافتهٔ کارخانه به دست می‌آورد. پیش از آن که بیان کنیم چگونه این ارگانیسم عینی مصالح انسانی را در خود فرو می‌برد، برخی از واکنش‌های عمومی این انقلاب را در مورد خود

به کار می‌گمارند. آنان ماشین‌های کامل‌تر و جدیدی به انواع مختلفه وارد کار کرده‌اند و در نتیجهٔ آن گماردن کودکان (یعنی کودکان کمتر از ۱۳ سال) به کلی زاید گردیده است. به عنوان نمونه و برای نشان دادن این تقلیل در عدهٔ کودکان، می‌خواهم شرح پروسهٔ کاری را ذکر کنم که در آن با الحاق دستگاهی به نام ماشین تقطیع به ماشین‌های موجود، کار ٦ یا ۴ نیم‌کار، بنابه خصوصیت هر ماشینی می‌تواند به وسیلهٔ شخص خردسالی (کمتر از ۱۳ سال) انجام گردد... سیستم نیمه‌کاری محرك کشف ماشین تقطیع شده است. (Reports of Insp. of Fact. for 31stoct. 1858.)

۱ ـ اغلب ماشین‌آلات تا زمانی که کار ترقی نکرده است (مقصودش دستمزد است) نمی‌توانند مورد استعمال پیدا کنند. (Ricardo: "Principles ets". P. 479.)

۲ ـ مراجعه شود به: Report of the Social Science Congress at Edinburgh. Oct. 1863.)

کارگران مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

الف ـ تملك نیروهای اضافی کار به وسیلهٔ سرمایه ـ کار زنان و کودکان:

تا آن حد که ماشینیسم نیروی عضلانی را زاید می‌سازد، خود وسیله‌ای برای استفاده از کار کارگرانی می‌شود که نیروی عضلانی ندارند یا از لحاظ تحول جسمانی نارسند ولی اعضاء بدن آنها دارای نرمش بیشتری است. به همین جهت کار زنان و کودکان نخستین شعار استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین بود. بدین گونه، از راه فرا خواندن همهٔ اعضاء خانوادهٔ کارگری، بدون تفاوت جنسی و سنی، به زیر پرچم فرمانروایی مستقیم سرمایه، ماشین، این نیرومند وسیلهٔ جانشینی کار و کارگر، فوراً مبدل به وسیله‌ای برای افزایش عدهٔ کارگران مزدور می‌گردد. کار اجباری به نفع سرمایه‌داران، نه تنها مقام بازی‌های کودکانه را غصب نمود بلکه به کار آزادی نیز که در محیط خانه و در درون مرزهای سنتی برای خود خانواده، انجام می‌گرفت دست انداخت.(۱)

ارزش نیروی کار نه تنها از روی زمان کاری، که برای معاش انفرادی یك کارگر بزرگسال لازم است، معین می‌شود بلکه منوط به زمان کاری نیز هست که برای نگهداری خانوادهٔ کارگر ضرور است. با فرو ریختن تمام اعضاء خانوادهٔ کارگری به بازار کار، ماشین ارزش نیروی کار مرد را به مجموع خانواده‌اش تقسیم می‌کند. بنابراین ماشین ار ارزش نیروی کار کارگر می‌کاهد. ممکن است که مثلاً خریداری ۴ نیروی کار متعلق به افراد یك خانواده بیشتر از نیروی کار رئیس خانواده که سابقاً مورد خریداری قرار

---

۱ ـ طی بحران پنبه‌ای که همراه با جنگ داخلی آمریکا پیش آمد، دکتر، ادوارد اسمیث از طرف دولت انگلستان به ایالات لانکاشیر و چشایر و غیره فرستاده شد تا دربارهٔ وضع بهداشتی کارگران پنبه گزارشی تهیه نماید. وی از جمله چنین گزارش می‌دهد: بحران صرف‌نظر از این که کارگران را از محیط کارخانه دور ساخته است، از لحاظ بهداشتی دارای محاسن بسیار دیگری است. زنان کارگر اکنون فرصت کافی دارند که پستان به دهان نوزادان خود بگذارند و آنها را با دارویی بر پایهٔ تریاك مسموم ننمایند. این زن‌ها فرصت به دست آورده‌اند که آشپزی بیاموزند. بدبختانه این هنر آشپزی با زمانی برخورد نمود که آنها چیزی برای خوردن نداشتند. ولی از همین نکته برمی‌آید که سرمایه تا چه حد برای بارور ساختن خود، کارهایی را که برای معاش خانواده الزامی است، غصب نموده است. و نیز بحران مزبور از این جهت مورد استفاده قرار گرفت که در آموزشگاه‌های ویژه به دختران کارگر دوخت و دوز بیاموزند. پس چنین برمی‌آید که گویا انقلابی در آمریکا و بحرانی در جهان لازم است تا دختران کارگرانی که برای سراسر جهان پنبه‌ریسی می‌کنند، دوختن بیاموزند!

می‌گرفت، تمام شود ولی اکنون ۴ روزانهٔ کار به جای یك روزانهٔ کار قرار دارد و لذا قیمت آن به نسبت افزایش اضافه‌کار ۴ نفر بر اضافه‌کار یك نفر تنزل می‌کند. اکنون، برای این که خانواده بتواند زندگی کند، ۴ نفر نه تنها باید کار کنند بلکه باید به سرمایه اضافه‌کار تحویل دهند. از این راه است که ماشین از آغاز امر، با افزایش مصالح انسانی بهره‌کشی، میدان استثمار سرمایه(۱) و در عین حال درجهٔ بهره‌کشی را توسعه می‌دهد.

ماشین واسطهٔ ظاهری مناسبات سرمایه‌داری یعنی قرارداد بین کارگر و سرمایه‌دار را نیز از بنیاد منقلب می‌سازد. برمبنای مبادلهٔ کالاها بدواً چنین فرض شده بود که سرمایه‌دار و کارگر به مثابه اشخاصی آزاد و صاحبان مستقل کالا که یکی دارندهٔ پول و وسایل تولید و دیگری صاحب نیروی کار است، در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. ولی اکنون سرمایه اطفال صغیر و نیمه صغیر می‌خرد. در گذشته کارگر نیروی کار خودش را می‌فروخت که ظاهراً مانند شخصی آزاد مختار آن بود. اینك وی زن و کودك می‌فروشد و برده فروش می‌شود.(۲) تقاضا برای به دست آوردن کار کودکان اغلب از جهت ظاهر

---

۱ ـ در نتیجهٔ این که به طور روز افزونی کار زنان جانشین کار مردان می‌شود و بیش از همه کار کودکان جای کار افراد بالغ را می‌گیرد، تعداد کارگران بسیار افزایش یافته است. ۳ دختر به سن ۱۳ سال و با دستمزدی معال ۶ تا ۸ شیلینگ در هفته، مرد رسیده سالی را که دستمزدی بین ۱۸ تا ۴۵ شیلینگ داشت، بیرون رانده‌اند.

(Th. de Quincey: The Logic of Political Economy, London, 1844, P. 147, note.)

نظر به این که برخی از وظایف خانوادگی مانند پرستاری کودك و شیر دادن به نوزادان و غیره نمی‌توانند کاملاً حذف شوند، مادران خانواده که از طرف سرمایه‌دار مصادره شده‌اند ناگزیرند کم و بیش برای خود جانشینانی کرایه کنند. کارهایی که ملازم زندگی خانوادگی است از قبیل دوخت و دوز، رفو و غیره نیز باید از راه خرید کالاهای آماده جبران گردد. پس تقلیل وظایف کار خانگی با ازدیاد مخارج پولی تطبیق می‌کند. بنابراین هزینهٔ تولید خانوادهٔ کارگری بالا می‌رود و درآمد اضافی را جبران می‌کند. این نکته نیز باید افزوده شود که صرفه‌جویی و اعمال سلیقه در مورد استفاده و آماده ساختن وسایل زندگی نیز غیرممکن می‌شوند. دربارهٔ این واقعیات که علم اقتصاد رسمی پنهان می‌دارد، می‌توان اطلاعات عدیده‌ای در گزارش‌های بازرسان کارخانجات، کمیسیون کار کودکان و در گزارش‌های مربوط به بهداشت عمومی به دست آورد.

۲ ـ در تضاد با این واقعیت بزرگ که محدودیت کار زنان و اطفال در کارخانه‌های انگلستان در نتیجهٔ مبارزهٔ کارگران بزرگسال مرد به سرمایه تحمیل شده است، می‌توان در آخرین گزارش‌های «کمیسیون

نیر به تقاضا در مورد کار بردگان سیاه‌پوست، آن چنان که عادتاً در اعلان روزنامه‌های آمریکایی خوانده می‌شد، شباهت دارد. مثلاً یك کارخانه‌دار انگلیسی می‌گوید: «اعلانی، که در یکی از جراید محلی یکی از شهرهای مانوفاکتوری معروف ایالت من درج شده بود، توجه مرا به خود جلب نمود. رونوشت آن اعلان به قرار زیر است: ۱۲ تا ۲۰ پسربچه‌ای که چهرهٔ آنها کمتر از ۱۳ سال نشان ندهد مورد احتیاج است. مزد ۴ شیلینگ در هفته. به فلان جا مراجعه کنید و غیره»[1] جملهٔ چهرهٔ آنها کمتر از ۱۳ سال نشان ندهد مربوط به این مطلب است که در قانون کارخانجات اطفال کمتر از ۱۳ سال مجاز بودند که فقط ۶ ساعت کار کنند. یك پزشك متخصص رسمی باید تصدیق سنی بدهد. بنابراین کارخانه دار پسرانی را می‌خواهد که مانند سیزده‌سالگان نمود کنند. آمارهای ۲۰ سالهٔ اخیر انگلستان که گاه دلالت برکاهش جهش آسایی در مورد کودکان کمتر از ۱۳ سال مشغول در کارخانجات می‌کند و موجب شگفتی می‌گردد، بنابه قول خود بازرسان کارخانجات، اکثراً نتیجهٔ کار این پزشکان رسمی است، که برای ارضاء خواست بهره کشی سرمایه‌داران و بنابه پول‌جویی اولیاء اطفال سن کودکان را بیشتر تشخیص می‌دهند. در بدنام‌ترین محله‌های لندن که بثنال گرین نام دارد، صبح‌های هر روز دوشنبه و سه شنبه بازار عمومیی ترتیب داده می‌شود که در آن جا کودکان ۹ ساله از هر دو جنس رأساً خود را اجیر مانوفاکتورهای ابریشم کار لندن می‌کنند. «شرایط معمول عبارتند از یك شیلینگ و ۸ پنس در هفته (که به اولیاء کودك تعلق دارد) و ۲ پنس برای خودم بعلاوهٔ چای.» این قراردادها فقط برای یك هفته اعتبار دارد. صحنه‌ها و اظهاراتی

کار کودکان» جزئیات واقعاً برانگیزنده و صرفاً برده گرانه‌ای را در مورد برخورد اولیاء کارگر نسبت به مسایل مربوط به کودکان یافت. اما همچنان که از همین گزارش‌ها برمی‌آید، سرمایه‌دار ریاکار، این ددمنشی راکه خود ایجاد کرده آن را جاودان ساخته، از آن بهره ور می‌شود و در موارد دیگر آن را به نام «آزادی کار» تعمید می‌کند، محکوم می‌سازد. «کار کودکان به کمك خوانده شد... حتی به این عنوان که برای نان روزانهٔ خود کار کنند. اینان بدون توانایی این که رنج چنین کار غیرمتناسبی را تحمل کنند، بدون رهنمودی دربارهٔ سرنوشت آیندهٔ زندگی خود، یك باره در محیطی پرتاب شدند که هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی فاسد است. مورخ یهودی دربارهٔ انهدام اورشلیم به وسیلهٔ تیتوس متذکر شده است که اگر شهر مزبور با این شدت ویران و نابود گردید به هیچ وجه جای شگفتی نیست زیرا در آن جا مادر ددمنشی پیدا شد که فرزند دلبند خود را برای اطفاء گرسنگی لگام‌ناپذیر فدا نمود.

(Public Econmy Concentrated Carlisle 1833, P. 66.)

1 - (A.Redgrave in Reports of Insp. of Iact. for 31st. Oct 1858, P. 40-41.)

که در جریان این بازار دیده و شنیده می‌شود واقعاً برانگیزنده است.[۱] هنوز در انگلستان اتفاق می‌افتد که زن‌هایی پسربچه‌ها را از کارگاه می‌گیرند و آنها را به هر کس که خریدار باشد در برابر ۲ شیلینگ و ٦ پنس در هفته اجاره می‌دهند.[۲] علیرغم قوانین، هنوز در انگلستان لااقل ۲۰۰۰ پسربچه به مثابه ماشین زندهٔ بخاری پاك‌کنی به وسیلهٔ اولیاء خود فروخته می‌شوند[۳] (در حالی که ماشین‌هایی برای انجام این کار وجود دارد.) انقلابی که تحت تأثیر ماشین در مناسبات حقوقی بین فروشنده و خریدار نیروی کار به وجود آمد و موجب شد که اثر قرارداد فیمابین اشخاص مختار از مجموع معامله زایل شود، بعدها بهانهٔ قضایی به دست پارلمان انگلستان داد که مداخلهٔ دولت را در زندگی کارخانه‌ها مجاز سازد.

هر بار که قانون کارخانجات در رشته‌هایی که قانون با آنها سرایت داده نشده، کار کودکان را به ٦ ساعت محدود می‌سازد، از نو بانگ ناله و زاری کارخانه‌داران بلند می‌شود که: برخی از اولیاء کودکان خود را از صنایع مشمول قانون بیرون می‌آورند تا آنها را به کارخانه‌هایی بفروشند که در آنها هنوز «آزادی کار» حکمفرما است، یعنی آن جاهایی که کودکان کمتر از ۱۳ سال مجبورند مانند بزرگسالان کار کنند و لذا گران‌تر فروخته می‌شوند. ولی نظر به این که سرمایه ذاتاً یکسان‌خواه است یعنی در مورد کلیهٔ مناطق تولیدی، برابری شرایط بهره‌کشی از کار را مانند حق ذاتی خود مطالبه می‌کند، محدودیت قانونی کار اطفال در رشته‌ای از صنعت موجب محدودیت آن در رشته‌های دیگر می‌شود.

سابقاً دربارهٔ ویرانی جسمانی کودکان، جوانان و همچنین زنان کارگر گفته شد، که چگونه ماشین در کارخانه‌هایی که بدواً به طور اساسی وارد می‌شود، کارگران مزبور را مستقیماً و سپس در کلیهٔ رشته‌های دیگر صنعت به طور غیرمستقیم، تحت استثمار سرمایه قرار می‌دهد. بنابراین در این جا فقط به ذکر یك مسأله اکتفا می‌کنم و آن مسألهٔ مرگ و میر فوق العادهٔ اطفال کارگر در نخستین سال‌های زندگی آنها است. در انگلستان از نواحی ثبت شده فقط ۱٦ تا هستند که از متوسط سالیانهٔ ۱۰۰۰۰۰ کودك زنده متولد شده، فقط ۹۰۰۰ نفر می‌میرند (در یکی از این نواحی فقط ۷۰۴۷ کودك.) این رقم در

---

1 - (Childern's Employment Commission. V. Report, London,1866. P. 81, No. 31.)

یادداشت چاپ چهارم ـ صنعت ابریشم بثنال گرین اکنون تقریباً از بین رفته است. فریدریش انگلس

2 - (Child. Empl. Comm. III Rep. London, 1864, P. 53 No. 15.)

۳ ـ همان جا، گزارش پنجم صفحهٔ ۲۳، نمرهٔ ۱۳۷.

۲۴ ناحیه از ۱۰۰۰۰ بالاتر ولی کمتر از ۱۱۰۰۰ است، در ۳۹ ناحیه بالاتر از ۱۱۰۰۰ و کمتر از ۱۲۰۰۰، در ۴۸ ناحیه بالاتر از ۱۲۰۰۰ و پایین‌تر از ۱۳۰۰۰، در ۲۲ ناحیه بالاتر از ۲۰۰۰۰، در ۲۵ ناحیه بیش از ۲۱۰۰۰، در ۱۷ ناحیه بیش از ۲۲۰۰۰، در ۱۱ ناحیه بالاتر از ۲۳۰۰۰ است. در هو، ولورهمتون، اشتون ـ اندر لاین و پرستون بیش از ۲۴۰۰۰ است، در ناتینگام، استوك‌پورت و براد فورد بالاتر از ۲۵۰۰۰، در ویس‌بیچ ۲۶۰۰۰ و در منچستر به ۲۶۱۲۵ کودك بالغ می‌گردد.(۱) به موجب یك بازرسی رسمی پزشکی در سال ۱۸۶۱، بالا بودن نسبت مرگ و میر، صرف‌نظر از شرایط محلی، بویژه معلول آن است که مادران در خارج از خانه کار می‌کنند و از آن جا است که عدم مراقبت و بدرفتاری، از قبیل تغذیهٔ ناروا، کم غذایی، به کار بردن ترکیبات تریاك در غذای آنها و غیره، سرچشمه می‌گیرد. بعلاوه این وضع موجب دوری و بی‌علاقگی و غیرطبیعی مادران نسبت به اولاد خود می‌شود و منجر به آن می‌گردد که عمداً آنها را گرسنگی دهند یا مسموم نمایند.(۲) در آن نواحی کشاورزی که اشتغال زنان به حداقل تقلیل یافته، درصد مرگ و میر بالعکس به مراتب پایین‌تر است.(۳) با وجود این کمیسیون تحقیق ۱۸۶۱ نتیجهٔ غیرمنتظره‌ای فاش ساخته بود مبنی براین که در برخی از نواحی ساحل دریای شمال که مطلقاً جنبهٔ کشاورزی دارد، مرگ و میر در میان کودکان کمتر از یك سال تقریباً به میزان بدترین نواحی صنعتی می‌رسد. به همین سبب دکتر جولیان هانتر مأمور شد که این پدیده را در خود محل مورد بررسی قرار دهد. گزارش وی ضمن «ششمین گزارش بهداشت عمومی» گنجانده شده است.(۴) تا آن تاریخ این طور گمان می‌رفت که کودکان در نتیجهٔ مالاریا یا بیماری‌های دیگری که خاص نواحی مرداب‌زار است ازبین می‌روند. ولی بررسی خلاف آن را ثابت کرد بدین طریق: درست همان که موجب ریشه‌کن ساختن مالاریا است، یعنی تبدیل این

---

1 - Sixth Report on Pudlic Health, London, 1864, P. 34.

۲ ـ سند مزبور (تحقیقات ۱۸۶۱) اثبات می‌کند که از طرفی کودکان، تحت شرایط موصوف، در نتیجهٔ عدم پرستاری و رفتار ناروایی که معلول کار کردن مادرهای آنها است از بین می‌روند و از سوی دیگر مادران نیز چنان رفتار غیرطبیعی و وحشتناکی نسبت به اولاد خود پیدا می‌کند که معمولاً از مرگ آنها غم چندانی ندارند و گاه اتفاق می‌افتد... که آنها خود برای نابود کردن کودکان دست به اقدامات مستقیم می‌زنند. (همان گزارش)

3 - Sixth Report on Pudlic Health, P. 454.

4 - Sixth Report on pudlic Health, London, 1864, P. 454-463.

زمین از حالت مردابی در زمستان و دشت بی‌حاصل در تابستان، به زمین گندم خیزی پرحاصل، علت درصدی اندازهٔ مرگ ومیر کودکان بوده است.[۱] ۷۰ پزشك معالج که در این ناحیه مورد بازجویی دکتر هانتر قرار گرفتند، در این مسأله به طور شگفت‌آوری همداستان بوده‌اند. در واقع با انقلاب در اسلوب کشاورزی سیستم صنعتی نیز وارد گردید. زنان شوهردار که به طور دسته‌ای با دختران و پسران جوان با هم کار می‌کنند، به وسیلهٔ مردی که سردسته نام دارد و دسته‌ها را یك جا اجاره می‌دهد، در مقابل مبلغ معینی در اختیار اجاره‌دار زمین گذارده می‌شوند. این دسته‌ها اغلب فرسنگ‌ها از دهات خود دور می‌شوند و بامدادان و شامگاهان در راه‌های عمومی دیده می‌شوند. زن‌ها دامن‌های کوتاه و ژاکت و چکمه‌های متناسب با آن وگاه شلوار می‌پوشند و نیرومند و سالم به نظر می‌رسند، ولی عادت به زندگی از هم گسیخته و بی‌اعتنایی نسبت به نتایج وخیمی که از این نوع زندگی بی‌بندوبار و مستقل برای فرزندان آنها، که در خانه از بین می‌روند، به بار می‌آید، آنها را فاسد نموده است.[۲] دکتر سیمون، کارشناس پزشکی شورای مخصوص و سردبیر گزارش‌ها دربارهٔ بهداشت عمومی می‌گوید: «اطاعات من دربارهٔ همهٔ زیان‌هایی که از این ترکیبات ناشی می‌شود، باید نفرت عمیقی را، که من در برابر مراجعهٔ هر کار دامنه دار صنعتی به زنان، در خود احساس می‌کنم معذور دارد.[۳] بازرس کارخانجات ر.بیکر در یکی از گزارش‌های رسمی فریاد می‌زند: اگر کار هر زن شوهرداری که دارای خانواده است در همهٔ کارخانه‌ها ممنوع می‌گردید، این خود برای مناطق صنعتی انگلستان سعادتی می‌بود.[۴]

انحطاط اخلاقیی که از استثمار سرمایه‌داری کار زنان و کودکان ناشی می‌گردد، به وسیلهٔ فریدریش انگلس در اثرش تحت عنوان وضع طبقات زحمتکش در انگلستان و دیگر نویسندگان، چنان آفریننده مطرح گردیده است که من در این جا فقط به یادآوری

---

۱ ـ همان گزارش صفحهٔ ۳۵ و صفحات ۴۵۵ و ۴۵۶.

۲ ـ در مناطق کشاورزی مانند نواحی کارخانه‌ای مصرف تریاك بین کارگران بالغ و زنان کارگر روز به روز توسعه می‌یابد. توسعهٔ فروش ترکیبات تریاك... بزرگ‌ترین هدف برخی از بازرگانان عمده‌فروش است. داروفروشان این ترکیبات را رایج‌ترین قلم بشمار می‌آورند. (همان جا صفحه ۴۵۹) کودکانی که چنین ترکیباتی به خوردشان می‌دهند مانند انسان‌های پیر، کوتاه قامت و پژمرده می‌شوند و به صورت بوزینگان کوچکی مسخ می‌گردند. (همان جا صفحهٔ ۱۶۰) مشاهده می‌شود که چگونه هندوستان و چین انتقام خود را از انگلستان می‌ستانند.

۳ ـ همان گزارش. صفحه ۳۷.

4 - Reports of Insp.of Fact.for 31st.Oct.1862,P.59. این بازرس کارخانه سابقاً پزشك بوده است.

آنها اکتفا می‌کنم. ولی خلاء فکری که در نتیجهٔ مبدل ساختن تصنعی انسان نابالغ به ماشین سادهٔ اضافه ارزش‌سازی، به وجود آمده است (و باید آن را به جهات بسیار از نادانی طبیعی خودرو فرق گذاشت که ضمن آن روح بایر می‌ماند بدون این که به تکامل و باروری طبیعی استعداد لطمه وارد شود)، بالآخره حتی پارلمان انگلستان را مجبور ساخت که آموزش ابتدایی را، برای کلیهٔ صنایعی که مشمول قانون کارخانجات می‌گردیدند، شرط قانونی استفادهٔ «بارآور» از کودکان کمتراز ۱۴ سال قرار دهد. روح تولید سرمایه‌داری به روشنی تمام در تنظیم پرابهام مواد به اصطلاح آموزشی قانون کارخانجات و همچنین در فقدان سازمان اداری آن می‌درخشد. از اینرو در نتیجهٔ مخالف کارخانه‌داران علیه قانون آموزش، کلاه شرعی‌ها و نیرنگ‌هایی که برای جلوگیری از اجراء آن به کار برده شد، این آموزش اجباری باز در قسمت اعظم خود به صورت وهم و خیال باقی مانده. «تنها قانونگزار شایستهٔ سرزنش است زیرا وی قانون فریب دهنده‌ای وضع نمود، که ظاهراً تحت عنوان این که غمخوار پرورش کودکان است، حاوی هیچ گونه مقرارتی نیست که به وسیلهٔ آن بتوان این هدف ادعایی را تأمین نمود. در این قانون هیچ چیزی جز این وجود ندارد که کودکان باید ساعات معینی از روز (۳ ساعت) در درون ۴ دیوار محلی که دبستان نامیده شده است محبوس شوند و کارگمار کودك مجبور است هر هفته تصدیقی به دست آورد که به امضاء شخصی به عنوان معلم یا معلمه رسیده باشد.[۱] پیش از اصلاح قانون کارخانجات در سال ۱۸۴۴ بسا اتفاق می‌افتاد کا در ذیل این قبیل تصدیق‌ها علامت صلیبی به جای امضاء دیده می‌شد، زیرا معلم یا معلمه دبستان خود سواد نوشتن نداشت. به هنگام دیدار یکی از این قبیل دبستان‌ها، که تصدیق صادر می‌کردند، نادانی آموزکار چنان موجب شگفتی من گردید که از او پرسیدم: ببخشید، جناب آقا سواد خواندن دارند؟ پاسخ وی چنین بود: ای، یك کمکی. و برای توجیه خویش اضافه نمود: در هر صورت بیش از شاگردان می‌دانم. در دوران تدارك قانون ۱۸۴۴، بازرسان کارخانجات وضع شرم‌آور نقاطی را که دبستان خوانده می‌شد و آنان موظف بودند تصدیق‌های صادره از این مدارس را قانوناً معتبر بشمارند، فاش ساختند. تنها نتیجه‌ای که به دست آوردند این بود که از سال ۱۸۴۴ ببعد می‌بایست اعداد تصدیق نامه‌ها با خط آموزکار پر شود و وی با دست خویش نام و نام خانوادهٔ خود را در ذیل ورقه بنویسد.[۲] سرجان کین کید بازرس

---

1 - Leonard Horner in Report of Insp. of Fact. for 30th. June, 1857, P. 17.

۲ ـ همان شخص در: Reports ofInsp. of Fcct. for 31 st Oct. 1855, P. 18-19.

کارخانجات اسکاتلند مشاهدات مشابهی از مأموریت خود نقل می‌کند. نخستین دبستانی را که ما دیدن کردیم به وسیلهٔ بانویی به نام آن کیلین اداره می‌شد. هنگامی که من از او خواستم که نام خود را هیجی نماید وی بلافاصله خطا کرد و نام خود را با C هیجی نمود ولی فوراً به اصلاح خود پرداخت و اظهار نمود که اسمش با K شروع می‌شود. ولی به هنگام بازرسی امضاءهای وی در دفتر ثبت تصدیقنامه‌ها دریافتم که بانوی مزبور نام خود را به انواع مختلفه می‌نویسد علاوه برآن که خط مشارالیها جای هیچ گونه شبهه‌ای در مورد عدم شایستگی آموزگاری وی باقی نمی‌گذارد. خود او نیز اعتراف نمود که ثبت دفتر از عهدهٔ او خارج است... در دبستان دیگری مشاهده کردم که درازی اطاق درس ۱۵ پا و پهنای آن ۱۰ پا است و در درون این مکان ۷۵ کودك چیز نامفهومی را زمزمه می‌کردند.[۱] معذالك فقط در این قبیل بیغوله‌ها نیست که کودکان تصدیق می‌گیرند و چیزی نمی‌آموزند، زیرا در بسیاری از دبستان‌ها حتی آن جاهایی نیز که آموزگار شایسته‌ای وجود دارد، تقریباً کلیهٔ زحمات وی در برابر کلاف سر درگمی، که کودکان بیش از ۳ سال و با سنین مختلفه تشکیل می‌دهند، به هدر می‌رود. درآمد وی، که در بهترین حالات نیز ناچیز است، وابسته به تعداد پنس‌هایی است که از کودکان دریافت می‌کند و آن نیز منوط به زیادی عده کودکی است که وی می‌تواند در یك اطاق بچپاند. وضع رقت‌بار اثاث دبستان، فقدان کتاب و سایر مصالح درسی و تأثیر زیان‌بخشی که هوای مرطوب و فاسد بر این کودکان بیچاره وارد می‌کند، نیز به این احوال اضافه می‌شود. من خود در بسیاری از این قبیل دبستان‌ها بوده‌ام و ردیف‌های کاملی از کودکان را دیده‌ام که مطلقاً هیچ کاری انجام نمی‌دهند و اینها مانند کسانی که مدرسه دیده‌اند مورد تصدیق قرار می‌گیرند و چنین کودکانی در آمارهای رسمی به عنوان پرورش‌یافتگان قلمدا می‌گردند.[۲] در اسکاتلند کارخانه‌داران، تا حدی که امکان دارند، می‌کوشند اطفالی را که مجبور به مدرسه رفتن هستند به کارخانه راه ندهند. همین امر برای اثبات دشمنی شدید کارخانه داران با مواد آموزشی قانون کافی است.[۳] این وضع، در کارگاه‌هایی که به چاپ باسمه روی چیت و غیره اشتغال دارند و تابع قانون کارخانه‌ای ویژه‌ای هستند، به نحو وحشتناکی مضحك جلوه می‌کند. طبق مقرارت قانون «هر کودك، پیش از آن که در این کارخانه به کار گمارده شود، باید در ۶ ماهی که مقدم

---

۱ ـ سر جان کین کید در: Rep. of Insp. of Fact. for 31st Oct. 1858, P. 31 - 32.

۲ ـ لئونارد هورنر در: Rep. etc. for 31st Oct. 1857 P. 11-18.

۳ ـ سر ج. کین کید: Reports of Insp. of Fact. 31st Oct. 1855, P. 66.

بر نخستین روز آغاز کار است لااقل ۳۰ روز مدرسه دیده باشد و مدت آموزشش کمتر از ۱۵۰ ساعت نباشد. و نیز طی ادامهٔ کارش در چاپخانه باید در هر دورهٔ ۶ ماهه ۳۰ روز و ۱۵۰ ساعت مدرسه ببیند... وقت مدرسه رفتن بین ساعت ۸ صبح و ۶ بعدازظهر مقرر گردیده است. هیچ مدرسه رفتنی که در یك روز کمتر از ۲/۵ ساعت و بیشتر از ۵ ساعت باشد نباید به مثابه جزیی از ۱۵۰ ساعت به حساب آید. در مواقع عادی اطفالی طی ۳۰ روز قبل از ظهر و بعدازظهر از قرار روزی ۵ سات به مدرسه می‌روند و پس از آن که مدت ۳۰ روز به انجام رسید، در صورتی که مجموع ۱۵۰ ساعت آیین‌نامه‌ای به دست آمده باشد، یا اگر بخواهیم بزبان ویژهٔ خود آنها بگوییم وقتی که کتابشان را تمام کرده باشند، باز به چاپخانه برمی‌گردد و از نوشتن ماه در آن جا می‌مانند تا آن که مهلت آموزشی جدید سر رسد. آن گاه از نو به مدرسه می‌روند تا هنگامی که باز کتابشان تمام شود... بسیاری از کودکان که ۱۵۰ ساعت آموزش را به انجام رسانیده و مجدداً برای ۶ ماه به کارخانه برگشته‌اند هیچ تفاوتی با آغاز مدرسه رفتنشان ندارند... البته اینان هر آن چه راکه ضمن دورهٔ آموزشی قبلی خود فراگرفته بودند فراموش کرده‌اند. در برخی دیگر از باسمه گری‌ها، مدرسه رفتن از بیخ و بن به نیازمندی‌های کار کارخانه منوط شده است. تعداد ساعات آموزش مقرر یك باره در هر دورهٔ ۶ ماهه به وسیله ۳ تا ۵ ساعت درسی که شاید نیز به تمام طول ۶ ماه تقسیم می‌گردد، انجام می‌گیرد، مثلاً یك روز کودك از ساعت ۸ صبح تا ساعت ۱۱ صبح به مدرسه می‌رود و در روز دیگر از ساعت ۱ تا ۴ بعدازظهر و پس از آن که چند روزی در وسط فاصله گردید ناگهان باز از ساعت ۳ تا ۶ بعدازظهر مدرسه رفتن از سرگرفته می‌شود. سپس ممکن است ۳ یا ۴ روز یا یك هفته متوالیاً به مدرسه برود و از نو برای ۳ هفته یا یك ماه درس تعطیل گردد تا هنگامی که تصادفاً کارفرما طی روزهای بیکاری احتیاجی به او نداشته باشد و بتواند روزی چند ساعت به مدرسه مراجعت کند. بدین طریق کودك متوالیاً از مدرسه به کارخانه و از کارخانه به مدرسه پرتاب می‌شود تا این که مجموع ۱۵۰ ساعت پر گردد.(۱) ماشینیسم

---

1 - A.Redgrave in "Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1857", P. 41-42.

در آن رشته‌های صنایعی انگلستان که از مدتی پیش قانون واقعی کارخانه (که نباید با قانون باسمه گری اشتباه شود) حکمفرما شده، موانعی که از اجراء مقرارت آموزشی جلوگیری می‌نمود در سال‌های اخیر تا حدودی مرتفع گردیده است. در صنایعی که قانون کارخانه حکومت ندارد چه بسا هنوز افکار کارفرمای شیشه‌ساز (گدس) تسلط دارد که به وایت مأمور بازرسی چنین می‌آموخت: تا آن جا که من می‌توانم درك کنم این مقدار آموزش زیادی که از چند سال به این طرف به بخشی از طبقهٔ کارگر داده

با افزایش عدهٔ کودکان و زنان در هیئت بهم بستهٔ کارخانهٔ تا حدی که تعداد زنان و کودکان برتری یابد، بالآخره مقاومتی را که کارگران مرد مانوفاکتور در مقابل استبداد سرمایه از خود بروز می‌دادند، در هم می‌شکنند.[۱]

ب ـ تمدید روزانهٔ کار:

آن چنان که ماشین نیرومندترین وسیله برای ترقی بارآوری کار است، یا به عبارت دیگر نیرومندترین وسیله برای کوتاه کردن زمان لازم در تولید کالا است، هم آن چنان ماشین هنگامی که حامل سرمایه است بلافاصله در آن صنایعی که بدواً وارد می‌شود تبدیل به نیرومندترین وسیله برای امتداد روزانهٔ کار در وراء هر گونه حد و مرز طبیعی می‌گردد. ماشین از طرفی موجب پیدایش شرایط جدیدی می‌شود که به سرمایه امکان می‌دهد تا لگام گرایش دایمی خویش را رها کند و از سوی دیگر جهات تازه‌ای به وجود می‌آورد که جوع وی را در بلعیدن کار غیر تشدید می‌کند.

ماشین بدواً حرکت و فعالیت وسیلهٔ کار را در برابر کارگر مستقل می‌سازد. اگر این وسیلهٔ کار به مرزهای طبیعی مشخصی برنمی‌خورد که ناشی از آدمیزاد همکار او است، یعنی اگر با ضعف قوای جسمانی و نیروی ارادهٔ انسانی برخورد پیدا نمی‌کرد، آن گاه به خودی خود متحرك جاویدانی می‌شد که دایماً به تولید ادامه می‌داد و بنابراین در او قوه‌ای دمیده می‌شود تا بتواند مرزهای طبیعی و انعطاف‌ناپذیر انسانی را که در برابرش ایستادگی می‌کند تا حداقل مقاومت به عقب راند.[۲] این مقاومت، خود نیز، در نتیجهٔ

شده، زیان‌آور است. این آموزش خطرناك است زیرا موجب استقلال طبقهٔ کارگر می‌گردد.

(Childern's Employment Comm. Iv Report, London, 1865. P. 253.)

۱ ـ آقای E که کارخانه‌دار است، به استحضار می‌رساند که وی برای دستگاه‌های خودکار بافندگی خویش منحصراً زن‌ها را استخدام می‌کند. وی زن‌های شوهردار را ترجیح می‌دهد بویژه آنهایی که درخانه خانواده‌ای دارند که از جهت معیشت با آنها وابسته‌اند، زیرا چنان که وی می‌گفت اینان دقیق‌تر و مطیع‌تر از زنان مجردند و مجبورند که نیروهای خود را تا سر حد امکان به کار برند تا بتوانند وسایل ضروری زندگی را تأمین نمایند. بدین طریق آن خصایل، آن صفات خاصی که ویژهٔ خوی زنانه است به زیان او برمی‌گردد و همهٔ آن حجب و نازنینی که در نهاد وی است وسیلهٔ بردگی و آزارش می‌شود.

(Ten Hours Factory Bill, The Speech of Lord Ashley, 15th March, London, 1844, P. 20.)

۲ ـ از آن هنگام که به طور عمده ماشین‌های گران قیمت وارد کار شد، طبیعت انسانی مجبور گردید به مراتب بیش از نیروی متوسط خویش صرف نماید. (Robert Owen: Observations on the effects of

آسانی ظاهری کار ماشینی و همچنین در اثر وجود عوامل مطیع‌تر و سربراه‌تری چون زنان و کودکان، کاهش می‌یابد.(۱)

چنان که دیده شد، بارآوری ماشین نسبت معکوس دارد با مقدار جزء ارزشیی که به وسیلهٔ آن به محصول منتقل می‌گردد. هر اندازه دورهٔ عمل ماشین طولانی‌تر و تودهٔ محصولی، که ارزش اضافه شدهٔ ماشین در آن توزیع می‌گردد، بزرگ‌تر باشد، جزء ارزشیی که ماشین به هر واحد کالا اضافه می‌کند کمتر است. ولی بدیهی است که دورهٔ زندگی فعال ماشین وابسته به طول روزانهٔ کار است یا به عبارت دیگر وابسته به مدت پروسهٔ روزانهٔ کار ضربدر تعداد روزهایی است که این پروسه تکرار می‌شود.

---

the manufacturing System, 2nd. ed,London, 1817, P. 16.)

۱ ـ انگلیس‌ها، که گرایش دارند نخستین شکل پدیده‌ای هر چیز مورد مشاهده را علت آن بیانگارند، غالباً کودک‌دزدی هاروت(*) آسایی را که سرمایه در آغاز پیدایش سیستم کارخانه‌ای در نوانخانه‌ها و پرورشگاه‌ها مرتکب گردید و به وسیلهٔ آن توده‌ای از مصالح بی‌ارادهٔ انسانی را در درون خود فرو برد، علت تطویل کار در کارخانه‌ها تلقی می‌کنند. مثلاً فیلدن(**) که خود کارخانه‌دار انگلیسی است می‌گوید: «بدیهی است که زمان کار طولانی در شرایطی به وجود آمد که عدهٔ کودکان بخش‌های مختلفه کشور به قدری زیاد گردید که کارفرمایان را از کارگری بی‌نیاز ساخت و پس از آن که آنان یك بار، به کمك این مصالح بینوای انسانی که از آن راه به دست آورده بودند، تطویل زمان کار را به صورت عادی در آوردند به آسانی توانستند آن سنت را به همسایگان آنان نیز تحمیل نمایند.

(J. Fielden: The Curse of the Factory System, London, 1836, P. 11.)

دربارهٔ کار زنان ساوندرس بازرس کارخانجات در گزارش سال ۱۸۴۴ می‌گوید: «در میان زنان کارگر کسانی هستند که فقط به استثنای چند روز، هفته‌ها پی در پی، از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۲ شب به کار مشغولند و کمتر از ۲ ساعت برای غذا در اختیار دارند، به طوری که طی ۵ روز در هفته از هر ۲۴ ساعت شبانه روز فقط ۶ ساعت برای آنها می‌ماند تا به خانه روند و در رختخواب بیاسایند.

(*) هاروت پادشاه یهود از سال ۴۰ تا ۴ پیش از میلاد مسیح. این پادشاه که کبیر هم لقب گرفته است قتل‌عام بزرگی از کودکان برپا ساخت و با رومیان دشمنان کشورش هم‌پیمان شد. هاروت نام فرشته‌ای نیز هست که بنابه افسانه‌های مذهبی یهود مورد غضب خداوند قرار گرفت و با فرشتهٔ دیگری به نام ماروت در چاه بابل سرازیر آویخته شد.م

(**) جان فیلدن (۱۷۸۴-۱۸۴۹) ـ کارخانه‌دار بزرگ و سیاستمدار انگلیسی که از قانون ۱۰ ساعت کار حمایت نمود.م

البته فرسایش ماشین با زمان استفادهٔ آن انطباق دقیق ریاضی ندارد. ولی اگر چنین چیزی را نیز مفروض بگیریم باز ماشینی که در مدت ۷/۵ سال ۱۶ ساعت در روز کار می‌کند دورهٔ تولیدی و میزان ارزش افزاییش به مجموع محصول بزرگ‌تر و بیشتر از همان ماشین در صورتی که طی ۱۵ سال روزی ۸ ساعت کار نماید، نخواهد بود. ولی در مورد اول، ارزش ماشین دو بار سریع‌تر از مورد دوم برگشته است و بدان وسیله سرمایه‌دار در مدت ۷/۵ سال به اندازهٔ ۱۵ سال اضافه کار بلعیده است.

فرسودگی مادی ماشین از دو منشاء سرچشمه می‌گیرد: یکی از استعمال آن، مانند سکه‌های پول که در نتیجهٔ دوران ساییده می‌شوند و دیگری از عدم استعمال، همچنان که شمشیر به‌کار نرفته در نیام خود زنگ می‌زند. در مورد اخیر، ماشین خوراك عناصر طبیعی می‌گردد. فرسودگی نوع اول کمابیش با استعمال ماشین نسبت مستقیم دارد و فرسودگی دوم تا حدی در نسبت معکوس استعمال قرار دارد.(۱)

ولی در جنب فرسایش مادی، یك نوع به اصطلاح فرسودگی معنوی نیز بر ماشین عارض می‌شود. هر قدر ممکن شود ماشین‌هایی که دارای همان ساخت هستند ارزان‌تر تولید گردند و یا ماشین‌های بهتری با آنها به رقابت پردازند، با آن میزان از ارزش مبادله‌ای ماشین کاسته می‌شود.(۲) هر قدر ماشین‌آلات مزبور جوان و نیرمند باشند، در هر دو مورد ارزش آنها دیگر به وسیلهٔ زمان کار لازمی که واقعاً در آنها تجسم یافته است تعیین نمی‌گردد بلکه وابسته به زمان کاری است که برای تجدید تولید خود آنها یا تجدید تولید ماشین‌های بهتر لازم است. بنابراین کم و بیش دچار ارزش کاستگی می‌شوند. هر قدر دوره‌ای که مجموع ارزش ماشین برمی‌گردد کوتاه‌تر باشد به همان قدر خطر فرسودگی معنوی آن کمتر است و هر اندازه روزانهٔ کار درازتر باشد دورهٔ مزبور کوتاه‌تر خواهد بود. به محض این که ماشین‌آلات برای نخستین بار شعبه‌ای از تولید را

---

۱ ـ علت... زیان دیدن بخش‌های متحرك و حساس مکانیسم فلزی ممکن است نتیجهٔ عدم استفاده باشد. (Ure: "Philosophy of Manufactures", London, 1835, P. 281.)

۲ ـ همان صاحب ریسندگی منچستر که سابقاً به آن اشاره شده (روزنامهٔ تایمز مورخ ۲۶ نوامبر ۱۸۶۲)، در شمارش هزینه‌های مربوط به ماشین‌آلات چنین حساب می‌کند: این (یعنی برداشت مبلغی به حساب فرسودگی ماشین‌آلات) به منظور جبران زیانی نیز هست که پیوسته از این امر ناشی می‌شود که باید ماشین‌آلات را پیش از فرسودگی کنار گذاشت و ماشین‌های نو با ساخت بهتری را جانشین آنها نمود.

فرا می‌گیرند، پشت هم اسلوب‌های نوینی به منظور ارزان کردن تجدید تولید[۱] و تکمیل آنها پیدا می‌شود و این نه تنها اجزاء یا دستگاه‌های مجزا را در برمی‌گیرد بلکه شامل ساختمان مجموع ماشین نیز می‌گردد. از آن جا است که در نخستین دورهٔ عمر ماشین‌آلات این امر خود جهت ویژه‌ای برای تطویل روزانهٔ کار، آن هم به شدیدترین صورتش، می‌شود.[۲]

در صورتی که همهٔ شرایط ثابت بماند و روزانهٔ کار معلوم باشد، آن‌گاه بهره‌کشی از دو برابر عدهٔ کارگران موجود نه تنها مستلزم دو برابر کردن آن قسمت از سرمایهٔ ثابت است که در ماشین‌آلات و ابنیه گذارده شده، بلکه باید به آن بخش دیگر از سرمایه که برای مواد خام، مواد کمکی و غیره گذاشته شده است نیز به همان نسبت افزود. با دراز شدن روزانهٔ کار میزان تولید گسترش می‌یابد در حالی که آن بخشی از سرمایه که برای ماشین‌آلات و بناها گذارده شده است، بی تغییر باقی می‌ماند.[۳] پس در این صورت نه تنها بر اضافه ارزش افزوده می‌شود بلکه مخارج ضروری برای همین بهره‌کشی نیز تقلیل می‌پذیرد. درست است که همین حالت کم و بیش در هر تطویل روزانهٔ کار پیش می‌آید ولی پدیدهٔ مزبور در این جا اهمیت قطعی‌تری کسب می‌کند زیرا آن قسمت از سرمایه

---

۱ ـ به طور کلی چنین ارزیابی می‌کنند که ساختن یك ماشین تنها طبق نمونهٔ جدید، ۵ برابر بیشتر خرج برمی‌دارد تا تجدید ساختمان همان ماشین بنابر نمونهٔ پیشین.

(Babbage: "On the Econ. of Machinery and Manufacturesa", London, 1852, P. 211.)

۲ ـ از چند سال به این طرف چنان نوآوری‌های مهم و متعددی در تورسازی انجام گرفته است که یك ماشین خوب نگهداری شد با قیمت اولیهٔ ۱۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ پس از چند سال به مبلغ ۶۰ لیره بفروش رفته است... نوآوری‌ها چنان با سرعت متعاقب یکدیگر انجام می‌گیرد که حتی ماشین‌ها هنوز تمام نشده روی دست سازندگان می‌مانند زیرا در نتیجهٔ اختراعات موفقیت‌آمیز آنها دیگر کهنه شده تلقی می‌شوند. به همین سبب در این دوران تعرض و هجوم کارخانه‌داران توربافی بزودی زمان کار ۸ ساعته را، با به کار گرفتن دو برابر عدهٔ موجود کارگران، به ۲۴ ساعت رساندند. (در همان اثر صفحهٔ ۲۳۳)

۳ ـ بدیهی است که با جذر و مد بازار و انبساط و انقباض تقاضا همواره مواردی پیدا می‌شود که کارخانه‌دار می‌تواند سرمایهٔ گردان اضافیی به کار برد بدون آن که بر سرمایهٔ استوار خود بیفزاید... اگر بدون مخارج اضافیی در مورد ابنیه و ماشین‌آلات بتوان بر روی مقادیر اضافیی از مواد خام کار انجام داد.

(R.Torrens: "On Wages and and Combination, London, 1834, P. 64.)

که صرف وسایل کار می‌شود به طور کلی وزن و مقام بیشتری به دست می‌آورد.(۱)

در واقع تکامل تولید ماشینی، یکی از اجزاء سرمایه راکه دایماً در حال نمو و افزایش است، به شکلی وابسته می‌کند که در داخل آن، جزء مزبور می‌تواند از طرفی دایماً ارزش‌زا باشد و از سوی دیگر به محض این که تماسش باکار زنده قطع گردید هم ارزش مصرف و هم ارزش مبادله‌اش را از دست بدهد. آقای آشورت یکی از پادشاهان پنبهٔ انگلستان به جناب پرفسور ناسو و سنیور چنین می‌آموخت: اگر کشاورزی بیل خود را به زمین بگذارد سرمایه‌ای را به میزان ۱۸ پنس برای دورهٔ تعطیل کار بی‌فایده ساخته است. ولی اگر یکی از آدم‌های ما (مقصود ایشان کارگران کارخانه است) کارخانه را ترک کند سرمایه‌ای راکه ۱۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ قیمت دارد بیحاصل نموده است.(۲) درست مجسم بفرمایید! سرمایه‌ای راکه ۱۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ قیمت دارد «بی‌فایده» کنند، آن هم در یك لحظه! واقعاً پناه بر خدا از آن روزی که یکی از «آدم‌های ما» جسارت را به درجه‌ای رساند که کارخانه را ترك کند! همچنان که سنیور پس از کسب اطلاع از آشورت تصدیق دارد، توسعهٔ دامنهٔ ماشین‌آلات، دراز کردن دایماً متزاید روزانهٔ کار را «دلپذیر» می‌کند.(۳)

ماشین، نه تنها به وسیلهٔ ارزش گاهی مستقیم از نیروی کار و ارزش گاهی غیرمستقیم از راه ارزان ساختن نیروی کار، در نتیجه ارزان کردن کالاهایی که برای تجدید تولید آن نیرو لازم است، اضافه ارزش نسبی تولید می‌کند، بلکه هنگامی نیز اضافه ارزش نسبی

---

۱ ـ در متن این مسأله فقط به منظور تکمیل بیان مطرح شده است زیرا در جلد سوم این کتاب است که من نرخ بهره یعنی نسبت اضافه ارزش را به مجموع سرمایهٔ پیش‌ریخته، مورد مطالعه قرار خواهم داد.

2 - (Senior: "Letters on the Factory Act", London, 1837, P. 13-14.)

۳ ـ "برتری بزرگ سرمایهٔ استوار نسبت به سرمایهٔ گردان... موجب آن می‌شود که طول زمان کار دلپسند گردد." با توسعهٔ دامنهٔ ماشین‌آلات و غیره کشش به سوی تطویل زمان کار تشدید می‌شود، زیرا این تنها وسیله‌ای است که تودهٔ عظیمی از سرمایهٔ استوار را سودآور می‌کند.(همان اثر صفحهٔ ۱۱ و ۱۳) در یك کارخانه هزینه‌هایی هست که هر چند کارخانه زمان کمتر یا بیشتری کار کند، ثابت می‌ماند. مثلاً اجاره بهای ابنیه، مالیات‌های محلی و عمومی، بیمه در برابر آتش‌سوزی، دستمزد کارگران مختلفی که به طور ثابت کار می‌کنند، هزینهٔ تخریب ماشین‌آلات انواع هزینه‌های دیگر، که نسبت آنها به سود در تناسب با وسعت دامنهٔ تولید کاهش می‌پذیرد.

("Reports of the Insp. of Fact. for 31st Oct". 1862, P. 19.)

پدید می‌آورد، که برای نخستین بار به طور جسته گریخته در رشته‌ای وارد می‌شود و از این راه کاری را که صاحب ماشین مورد استفاده قرار می‌دهد مبدل به کار توان‌دار می‌کند یا به عبارت دیگر ارزش اجتماعی محصول ماشینی را به بالاتر از ارزش انفرادی آن ترقی می‌دهد و بدین طریق به سرمایه‌دار امکان می‌دهد که ارزش روزانهٔ نیروی کار را با جزء کمتری از ارزش محصول روزانه جبران نماید. بنابراین به هنگام این دورهٔ گذار، یعنی در دورانی که صنعت ماشینی به صورت نوعی از انحصار وجود دارد، سودی که حاصل می‌شود فوق‌العاده است و لذا سرمایه‌دار می‌کوشد روزانهٔ کار را تا سرحد ممکن دراز کند تا بتواند از این «ماه عسل» حداکثر استفاده را به دست آورد. گزافی سود، آز سودجویی بیشتر را برمی‌انگیزد.

با عمومیت یافتن ماشین در همان رشتهٔ تولید، ارزش اجتماعی محصول ماشینی تا حد ارزش انفرادی آن تنزل می‌کند و آن‌گاه معتبر بودن قانونی آشکار می‌شود، که طبق آن اضافه ارزش از نیروهای کاری که سرمایه‌دار به وسیلهٔ ماشین جای آنها را پر ساخته است ناشی نمی‌شود، بلکه بعکس از آن نیروهای کاری سرچشمه می‌گیرد که سرمایه‌دار برای استفاده از ماشین به‌کار می‌گمارد. اضافه ارزش فقط از سرمایهٔ متحرك سرچشمه می‌گیرد و چنان‌که دیدیم حجم اضافه ارزش به وسیلهٔ دو عامل تعیین می‌گردد: نرخ اضافه ارزش و تعداد کارگرانی که در زمان واحد به‌کار اشتغال دارند. با معلوم بودن طول روزانهٔ کار، نرخ اضافه ارزش به وسیلهٔ رابطه‌ای تعیین می‌گردد. که طبق آن روزانهٔ کار به‌کار لازم و اضافه کار تقسیم شده است. تعداد کارگرانی که در زمان واحد به‌کار اشتغال دارند نیز به نوبهٔ خود وابسته به نسبتی است که بین سرمایهٔ متحرك و سرمایهٔ ثابت وجود دارد. اینك روشن است که صنعت ماشینی، هر قدر به وسیلهٔ بالا بردن نیروی بارآور کار اضافه کار را به حساب کار لازم بسط دهد، نمی‌تواند این نتیجه را به دست آورد مگر این که تعداد کارگرانی را که در برابر سرمایهٔ معین به‌کار گماشته است تقلیل دهد. صنعت ماشینی بخشی از سرمایه را که سابقاً متحرك بود یعنی مبدل به نیروی زندهٔ کار می‌گردید، تبدیل به سرمایهٔ ثابت می‌کند که هیچ گونه اضافه ارزشی تولید نمی‌نماید. این امر امکان‌پذیر نیست که مثلاً از ۲ نفر کارگر همان قدر اضافه ارزش بیرون کشید که از ۲۴ نفر کارگر در می‌آید اگر هر یك از ۲۴ کارگر طی ۱۲ ساعت فقط یك ساعت اضافه کار بدهند، آن‌گاه همهٔ آنها جمعاً ۲۴ ساعت اضافه کار داده‌اند، در حالی که کار ۲ نفر کارگر سراسر بیش از ۲۴ ساعت نیست. پس استفاده از ماشین به منظور تولید اضافه ارزش نفساً متضمن تضادی است، زیرا از میان دو عامل، که موجد اضافه ارزش برای سرمایهٔ معلوم المقداری هستند، ماشین یکی از آنها یعنی نرخ اضافه ارزش را فقط در صورتی می‌تواند

بزرگ‌تر کند که عامل دیگر یعنی تعداد کارگران را کوچك‌تر نماید. به محض این که، در نتیجهٔ عمومیت یافتن استعمال ماشین در رشته‌ای از صنعت، ارزش کالایی که به وسیلهٔ ماشین تولید شده است تنظیم کنندهٔ ارزش اجتماعی کلیه کالاهایی می‌شود که از آن نوع هستند، این تضاد ذاتی بارز می‌گردد. و نیز همین تضاد است که از نو سرمایه را، بدون این که خود آگاه باشد[1] قهراً به طرف تطویل روزانهٔ کار می‌راند تا بدین وسیله تقلیل متناسب عدهٔ کارگران مورد استثمار را نه تنها از راه افزایش اضافه کار نسبی بلکه همچنین از طریق افزایش مطلق آن جبران نماید.

بنابراین کاربست ماشین به وسیلهٔ سرمایه‌داری، از سویی جهات تازه و نیرومندی برای دراز کردن بی‌حد و اندازهٔ روزانهٔ کار به وجود می‌آورد و حتی خود شیوهٔ کار و خصلت هیئت اجتماعی کار را به نوعی منقلب می‌کند که ایستادگی در برابر این گرایش را در هم می‌شکند، از سوی دیگر، خواه به وسیلهٔ به کار گماردن آن قشرهایی از طبقهٔ کارگر که سابقاً در دسترس سرمایه نبودند و خواه از راه آزاد ساختن آن عده از کارگرانی که در اثر به کار بستن ماشین بیرون رانده شده‌اند، یك اضافه جمعیت کارگری[2] به وجود می‌آورد که ناگزیر است سر به حکم سرمایه‌داری بنهد. از آن جا این پدیدهٔ شایان توجه در تاریخ صنعت بزرگ بروز می‌کند که ماشین کلیهٔ مرزهای اخلاقی و طبیعی روزانهٔ کار را درهم می‌ریزد. و نیز از آن جا این تعارض اقتصادی برمی‌خیزد که نیرومندترین وسیله برای کوتاه کردن زمان کار به دستاویز محتومی مبدل می‌شود تا تمام اوقات زندگی کارگر و خانواده‌اش را به زمان کار تحت اختیاری درآورد که در خدمت ارزش‌افزایی سرمایه است. ارسطو، بزرگ‌ترین متفکر دوران باستان در عالم رویا چنین می‌اندیشید که «اگر هر کارافزار می‌توانست خود به خود یا بنابه فرمان کاری را که وظیفهٔ او است اجرا نماید و مانند شاهکارهای ددال[3] به خودی خود بجنبد و یا همچون سه

---

۱ ـ در نخستین بخش‌های جلد سوم نشان داده خواهد شد که چرا سرمایه‌داران منفرد و بنابراین علم اقتصادی که تحت سلطهٔ نظریات آنها است، به این آگاهی نمی‌رسد.

۲ ـ این یکی از بزرگ‌ترین مزیده‌های ریکاردو است که ماشین را نه تنها به مثابه وسیلهٔ تولید کالا بلکه به عنوان وسیلهٔ اضافه جمعیت نیز درك کرده است.

۳ ـ معمار داستانی یونان. بنابه اساطیر باستان وی سازندهٔ لابیرنت جزیرهٔ کرت است که می‌نوتور دیو خون‌آشام در درون آن زندانی شد. بنابه همین روایات ددال خود نیز به امر مینوس پادشاه کرت در لابیرنت مزبور زندانی گردیده ولی برای خویش از پر و موم بال‌هایی ساخت و از آن قلعه فرار نمود.م

پایه‌های هفستوس[۱] با نیروی خویش به‌کار مقدس بپردازد و چنانچه میل‌های نساجی خود به خود می‌بافتند، آن‌گاه نه استادکارگاه نیازی به پاکار داشت و نه خواجه احتیاجی به بنده.[۲] و انتی‌پاترون شاعر یونانی زمان سیسرون اختراع آسیای آبی[۳] به منظور آرد کردن غله، این شکلی ابتدایی کلیهٔ ماشین‌های تولیدی را، به مثابه آزادکنندهٔ کنیزان و برقرار سازندهٔ عصر طلایی ستوده است.[۴] آه از این کافران بی‌دین! که بنابه کشف باستیای زیرك و پیشکسوت عاقل‌تر او ماك‌کولوخ، هیچ بویی را علم اقتصاد و مسیحیت نبرده‌اند. از جمله آن کافران پی نبرده بودند که ماشین امید بخش‌ترین وسیله برای دراز کردن روزانهٔ کار است. درست است که آنها بندگی گروهی از مردم را به مثابه وسیلهٔ کمال انسانی دیگران توجیه کرده‌اند. ولی از آن جا تا تبلیغ دربارهٔ برده ساختن توده‌ها به خاطر این که برخی از تازه به دوران رسیده‌های خام و نیمه‌عامی را به درجهٔ بافندگان عالیقدر، کالباً سگران کلان، بازرگانان متفذ واکس‌فروش برسانند فاصله بسیار است. از این جهت است که می‌توان گفت آنها فاقد احساس خاص مسیحیت بوده‌اند.

ج ـ تشدید آهنگ کار:

چنان که دیدیم ـ امتدا بی‌اندازهٔ روزانهٔ کار که ناشی از بودن ماشین در کف سرمایه

---

۱ ـ ایزد آتش و فلز و آهنگری در اساطیر یونان باستان که با وولکان در اساطیر رومی تطبیق می‌کند.م

2 - (F.Biese: Die Philosophie des Aristoteles, Zw.Band, Berlin 1842, P.408.)

۳ ـ در زبان فارسی کلمهٔ آسیاب خود به معنای آسیایی است که به قوهٔ آب حرکت می‌کند (مرکب از دو کلمهٔ آس و آب) و بنابراین آسیای آبی خود حشوی است که می‌توان از آن پرهیز نمود ولی نظر به این که اکنون در زبان عامه آسیاب یا آسیا به معنای اعم کلمه استعمال می‌شود. ناگزیر برای آن که مقصود مؤلف سرمایه دقیقاً ترجمه شود در این جا کلمهٔ آسیای آبی به کار برده شد.م

۴ ـ من در این جا ترجمهٔ این اشعار را که به وسیلهٔ اشتولبرگ انجام یافته است از آن جهت می‌آورم که مانند نقل‌قول‌های گذشته دربارهٔ تقسیم کار کاملاً اختلاف بین طرز فکر جهان باستان و روزگار جدید را نشان می‌دهد: ای زنان آسیاگر دست از آرد کردن بکشید و راحت بخوابید ـ بگذار بانگ خروس سحر را بیهوده بشارت دهد! دیو کار دختران را به پریان واگذار نموده است، اینك آنان سبك بال بر روی چرخ‌ها می‌پرند ـ آسه‌های تکان خورده با پره‌های خود می‌گردند و سنگ‌های جنبان و گران را به گرد خویش می‌گردانند ـ بگذار به زندگی پدران خود درآییم و از موهبت بیکاری که بخشش الهه است بهره‌مند گردیم!

است، بعداً به واکنش جامعه‌ای انجامید که بنیاد حیاتیش مورد تهدید قرار گرفته بود و لذا منجر به محدود ساختن قانونی روزانهٔ عادی کار گردید. بر مبنای محدودیت مزبور پدیده‌ای که ما سابقاً به آن برخورد نموده‌ایم و عبارت از تشدید آهنگ کار است، نمّو کرد و اهمیت قطعی یافت. به هنگام تحلیل اضافه ارزش مطلق، نخست سخن بر سر توسیع کار یا بسط خارجی مقدار کار بود و درجهٔ شدت یا بسط درونی آن معلوم فرض شده بود. اکنون هدف ما این است که درجهٔ بزرگی تحویل مقدار توسیع را به مقدار شدت مورد بررسی قرار دهیم یا به عبارت دیگر درجهٔ بزرگی آن را معلوم سازیم.

بدیهی است که با پیشرفت صنعت ماشینی و گرد آمدن تجربیات در نزد گروه خاصی از کارگران ماشین کار، سرعت و بالنتیجه شدت کار خود به خود افزایش می‌یابد. از اینرو است که طی نیم قرن در انگلستان امتداد کار و نمو شدت کار کارخانه دست به دست هم داده بودند. با وجود این می‌توان این نکته را به خوبی درك نمود که اگر در مورد کاری اعلی درجهٔ حدت جنبهٔ موقت و گذرا نداشته باشد و هر روز بانظم یکسانی تکرار شود، آن گاه ضرورتاً نقطهٔ گرهیی در می‌رسد که در آن نقطه امتداد روزانهٔ کار و تشدید آهنگ کار ناگزیر یکدیگر را نفی می‌کنند، به نحوی که امتداد روزانهٔ کار تنها با درجهٔ ضعیف‌تری از شدت کار میسر می‌گردد و بالعکس افزایش درجهٔ شدت فقط در صورت کوتاه ساختن روزانهٔ کار قابل تحمل می‌شود.

هنگامی که تدریجاً خشم روزافزون طبقهٔ کارگر دولت را مجبور ساخت زمان کار را باقوهٔ قهریه کوتاه نماید و نخست روزانهٔ عادی کار را به کارخانه در معنای اخص تحمیل نماید و بنابراین از لحظه‌ای که تولید روزافزون اضافه ارزش از طریق امتداد روزانهٔ کار یك بار برای همیشه منتفی گردید، سرمایه با تمام قوا و با آگاهی کامل هم خویش را مصروف به تولید اضافه ارزش نسبی از راه تسریع در تکامل سیستم ماشینی نمود. در عین حال در خصلت اضافه ارزش نسبی نیز تغییری پدید آمد. شیوهٔ تولید اضافه ارزش نسبی به طور کلی عبارت از این است که به وسیلهٔ بالا بردن نیروی بارآور کار، کارگر امکان یابد که با صرف همان مقدار کار و در همان مدت بیشتر تولید نماید. زمان کار واحد همواره ارزش واحدی به مجموع محصول می‌افزاید، اگر چه ارزش مبادلهٔ مزبور اکنون در ارزش‌های مصرف بیشتری تجسم یافته و بالنتیجه ارزش دانه‌ای کالا را پایین آورده است. ولی در مورد کوتاه ساختن قهری روزانهٔ کار مطلب به نحو دیگری مطرح می‌گردد. کوتاه ساختن قهری روزانهٔ کار با تکان عظیمی که به توسعهٔ نیروی بارآور و صرفه‌جویی در شرایط تولید وارد می‌کند بلافاصله موجب آن می‌شود که در زمان واحد کار زیادتری مصرف گردد، نیروی کار کشش بالاتری یابد و مسامات زمان کار به نحو

فشرده‌تری پر شوند یا به عبارت دیگر تراکم کار کارگر را به چنان درجه‌ای از شدت وامی‌دارد که تحقق آن تنها در درون روزانهٔ کار کوتاه گشته‌ای امکان‌پذیر است. اکنون این درهم فشردگی حجم بزرگ‌تر کار، در مدت معینی از زمان، آن چنان که هست، یعنی مانند کمیت بزرگ‌تری از کار، به حساب می آید. اینك در جنب مقیاس زمان کار به مثابهٔ "مقدار منبسط"، اندازه‌گیر درجهٔ تراکم[1] آن نیز قرار می‌گیرد. بنابراین اکنون روزانهٔ کار ۱۰ ساعته‌ای که آهنگش تشدید شده است محتوی همان اندازه یا بیشتر کار یعنی نیروی کار مصرف شده‌ای است که ساعات متخلخل روزانهٔ کار ۱۲ ساعته در برداشت. لذا محصول آن دارای ارزشی برابر یا بیشتر از $\frac{1}{5}$۱ ساعت روزانهٔ مسام‌دارا است. صرف‌نظر از ترقی میزان اضافه ارزش نسبی که به وسیله بالا رفتن نیروی بارآور کار حاصل می‌شود، می‌توان گفت که مثلاً سرمایه‌دار همان حجم ارزشی را که سابقاً با ۴ ساعت اضافه کار در برابر ۸ ساعت کار لازم به دست می‌آورد اکنون با ۳/۵ ساعت اضافه کار در برابر $\frac{2}{3}$۶ ساعت کار لازم به چنگ می‌آورد.

حالا این سؤال مطرح می‌شود: تشدید آهنگ کار به چه نحو انجام می‌گیرد؟

نخستین نتیجهٔ کوتاه شدن روزانهٔ کار مبتنی بر این قانون بدیهی است که کارآیی نیروی کار با زمانی که طی آن نیروی مزبور عمل می‌کند نسبت معکوس دارد. بنابراین در درون مرزهای معینی می‌توان آن چه را که از لحاظ مدت عمل از دست رفته است با تشدید درجهٔ عمل جبران نمود. ولی سرمایه‌دار، برای این که کارگر واقعاً نیروی بیشتری به کار اندازد، به وسیلهٔ اسلوب مزدپردازی[2] چاره‌اندیشی می‌کند. در کارگاه‌های

---

۱ ـ البته از لحاظ شدت میان کارهای مربوط به رشته‌های مختلفهٔ تولید تفاوت‌هایی به طور کلی وجود دارد. این تفاوت‌ها، همچنان که آدام اسمیث قبلاً بیان کرده است، برحسب اوضاع و احوال فرعیی که ویژهٔ هر یك از انواع کار است، تا حدودی با هم پابه‌پا می‌شوند. ولی در این جا نیز زمان کار به مثابه مقدار ارزشی فقط هنگامی از این تفاوت‌ها متأثر می‌شود که مقادیر متراکم و منبسط یعنی دو بیان از کمیت کار واحد متبایناً و متنافیاً در برابر یکدیگر قرار گیرند.

برای روشن شدن مطلب گفته شود که اگر مثلاً دراز شدن روزانهٔ کار به حدی برسد که موجب کاهش شدت معین کار گردد آن گاه ناچار در مقدار ارزشیی که کار به کالا می‌افزاید تأثیر می‌کند و یا بالعکس اگر شدت کار به درجه‌ای برسد که مانع از امتداد معین روزانهٔ کار گردد آن گاه نیز به مقدار ارزشی لطمه وارد می‌شود.م

۲ ـ از جمله به وسیلهٔ دستمزد قطعه‌ای، شکلی که در بخش ششم این کتاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

مانوفاکتوری مثلاً در کوزه گری، که استفاده از ماشین هیچ نقشی ندارد و یا نقش بی‌اهمیتی ایفا می‌کند، استقرار قانون کارخانجات به نحو بارزی اثبات نمود که کوتاه ساختن سادهٔ روزانهٔ کار تا چه اندازه انضباط، یك دست شدن، نظم و دوام کار و نیروی آن را بالا برد.[۱] معهذا حصول چنین تأثیری در کارخانهٔ به معنی اخص، تردیدآمیز به نظر می‌رسید، زیرا در آن جا وابستگی کارگر به حرکت پیوسته و یکنواخت ماشین از مدت‌ها پیش اکیدترین انظباط را برقرار ساخته بود. بنابراین هنگامی که در سال ۱۸۴۴ موضوع پایین آوردن روزانهٔ کار به کمتر از ۱۲ ساعت مطرح گردید، کارخانه‌داران همه یکدل اظهار داشتند: «نگهبانانی که آنها در کارگاه‌های مختلفهٔ گماشته‌اند مراقب بوده‌اند که مبادا کارگران وقتی تلف کنند و نیز: بزحمت می‌توان درجهٔ هشداری و دقت کارگران را از این که هست بالاتر برد و اگر سایر شرایط از قبیل سرعت ماشین‌ها و غیره را ثابت فرض کنیم: «آن گاه انتظار این که در کارخانه‌های درست اداره شده، از افزایش دقت کارگران و چیزهایی از این قبیل، نتیجهٔ محسوسی به دست آید بیهوده است.[۲] تجربه و عمل خلاف این ادعا را نشان داد. آقای ر. گاردنر در هر دو کارخانهٔ بزرگش که در پرستون واقع است، آوریل ۱۸۴۴ روزانهٔ کار ۱۱ ساعته را جانشین روزانهٔ ۱۲ ساعته نمود. تقریباً پس از یك سال این نتیجه حاصل شد: که همان مقدار محصول با هزینهٔ یکسانی به دست آمده است و کلیهٔ کارگران طی ۱۱ ساعت به اندازهٔ ۱۲ ساعت سابق دستمزد گیر آورده‌اند.[۳] من از تجربیات کارگاه‌های ریسندگی و حلاجی می‌گذرم زیرا این تجارب به افزایش سرعت ماشین‌آلات، به میزان ۲۰٪، بستگی داشته است. بعکس در بخش نساجی، بخشی که در آن انواع بسیار مختلفی از منسوجات فانتزی سبك و گلدار بافته می‌شدند مطلقاً هیچ گونه تغییری در شرایط عینی تولید به وجود نیامده بود. نتیجه این گردید که از ٦ ژانویه تا ۲۰ آوریل ۱۸۴۴ با روزانهٔ ۱۲ ساعته، هر کارگر مزد هفتگی متوسطی معادل ۱۰ شیلینگ و نیم پنس دریافت می‌نمود ولی از ۲۰ آوریل تا ۲۹ ژوئن ۱۸۴۴، با وجود روزانهٔ ۱۱ ساعته کار، دستمزد هفتگی متوسط برابر با ۱۰ شیلینگ و $\frac{1}{3}$۳ پنس بوده است.[۴] در این جا طی ۱۱ ساعت بیش از ۱۲ ساعت کار

---

۱ ـ مراجعه شود به: "Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct, 1865".

2 - Reports of Insp.of Fact. for 1844 and the quarter ending 30th April 1845, P. 20-21.

۳ ـ در همان گزارش صفحهٔ ۱۹. چون دستمزد قطعه‌ای ثابت مانده بود، میزان دستمزد هفتگی وابسته به کمیت محصول بود.

4 - Reports of losp . of Fact. for 1844 and the quarter ending 30th April 1845, P. 22.

گذشته تولید شده است و این نتیجه منحصراً در اثر کار پایدارتر و منظم‌تر کارگران و صرفه‌جویی در وقت آنها به دست آمده است. در حالی که کارگران با دریافت همان دستمزد یك ساعت فرصت آزاد به دست می‌آوردند، همان مقدار محصول عاید سرمایه‌دار می‌گردید و وی در مخارج ذغال، کار و غیره نیز به میزان یك ساعت صرفه‌جویی می‌کرد. نظیر همین تجربیات در کارخانه‌های آقایان هوروکس و جکسون نیز با همین موفقیت بعمل آمده است.(۱)

به محض این که کوتاه شدن روزانهٔ کار، که شرط ذهنی متراکم ساختن کار را بدواً فراهم می‌سازد و به عبارت دیگر برای کارگر این امکان را به وجود می آورد که در زمان معینی نیروی بیشتری به کار برد، قانوناً اجباری می‌گردد، ماشین در دست سرمایه‌دار مبدل به وسیلهٔ عینیی می‌شود که به طور مستقیم به منظور کاردوشی بیشتر در زمان واحد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این عمل از دو راه انجام‌پذیر می‌شود: به وسیلهٔ بالا بردن سرعت ماشین‌آلات یا به وسیلهٔ ازدیاد ماشین‌هایی که تحت مراقبت هر کارگر قرار داده می‌شود، یعنی از راه توسعهٔ میدان عمل کارگر. تکمیل ساختمان ماشین‌آلات، از طرفی به منظور اعمال فشار بیشتر به کارگر است، از سوی دیگر امری است که به خودی خود با آهنگ تشدید کار همراه است، زیرا محدودیت روزانهٔ کار سرمایه‌دار را به جدی‌ترین صرفه‌جویی در هزینه‌های تولیدی وادار می‌سازد. تکمیل ماشین بخار تعداد ضربات پیستون را در دقیقه بالا می‌برد و در عین حال امکان می‌دهد که به وسیلهٔ صرفه‌جویی بیشتری در نیرو مکانیسم وسیع‌تری را، با صرف همان مقدار ذغال و یا حتی کمتر از سابق، به حرکت درآورد. تکمیل دستگاه انتقال از میزان سایش می‌کاهد و موجب آن می‌شود که قطر و وزن میلهٔ بزرگ و کوچك پیوسته کاسته شود، یعنی همان امری که ماشینیسم جدید را به نحو چشم‌گیر از ماشینیسم قدیم متمایز می‌سازد. و بالآخره تکمیل ماشین‌آلات کار یا از راه کم کردن ابعاد ماشین‌آلات در عین بالا بردن سرعت و وسعت دامنهٔ تأثیر آنها انجام می‌گیرد، مانند دستگاه بافندگی جدید بخار و یا از راه بزرگ کردن خود ماشین‌آلات در عین افزایش حجم و تعداد افزارهایی که ماشین به کار می‌اندازد،

---

۱ ـ در همان گزارش صفحهٔ ۲۱. در تجربیات فوق‌الذکر عامل معنوی نقش با اهمیتی ایفا نموده است. کارگران به بازرس کارخانجات چنین اظهار داشته‌اند: "ما دل زنده‌تر کار می‌کنیم و پیوسته در فکر این پاداش هستیم که شب زودتر بیرون می‌رویم. روحیه‌ای فعال و شاد تمام کارخانه را، از جوان‌ترین قطعه کار تا پیرترین کارگر، فراگرفته است و ما می‌توانیم در کار خیلی بیشتر به یکدیگر کمك کنیم."(همان جا)

مانند ماشین ریسندگی و یا از طریق تشدید شتاب این افزارها به وسیلهٔ تغییرات جزیی نامریی، مانند آن تغییراتی که ۱۵ سال پیش در دستگاه ریسندگی خودکار بعمل آمد و موجب شد که در حدود یك پنجم بر سرعت دوكها اضافه شود.

در انگلستان کوتاه شدن روزانهٔ کار تا ۱۲ ساعت، از سال ۱۸۳۳ آغاز شده است. حتی در ۱۸۳۶ یك کارخانه‌دار انگلیسی می‌گفت: «در نتیجهٔ دقت و فعالیت بیشتری که ازدیاد قابل توجه سرعت ماشین‌آلات برای کارگر ضرور ساخته است، میزان کاری که باید در کارخانه انجام گیرد نسبت به گذشته به مراتب ترقی نموده است.[1] در سال ۱۸۴۴، لورد اشلی که اکنون کنت شفتسبری است، گزارش‌هاس مستند زیرین را در مجلس عوام عنوان نمود:

کاری که کارگران در پروسه‌های کارخانه‌ای انجام می‌دهند اکنون سه برابر بیش از هنگامی است که این قبیل عملیات در کارخانه‌ها آغاز گردید. بی‌ترید ماشینیسم بنایی پی‌ریزی نمود که جانشین اعصاب و عضلات میلیون‌ها انسان گردید، ولی وی در عین حال کار انسان‌هایی راکه تابع حرکت وحشتناك آن هستند به نحوی شگفت‌انگیز افزایش داد... در سال ۱۸۱۵ کاری راکه یك نفر کارگر می‌بایستی طی ۱۲ ساعت در روی دو دستگاه ریسندگی خودکار، برای تولید نخ شماره ۴۰، انجام می‌داد معادل پیمودن مسافتی به اندازهٔ ۸ میل بود. در سال ۱۸۳۲، کاری که روی دو دستگاه ریسندگی برای تولید همان شماره نخ طی ۱۲ ساعت لازم بود، به مسافتی در حدود ۲۰ میل، یا اغلب بیش از آن، بالغ می‌گردید. در سال ۱۸۱۵ ریسنده می‌بایست طی ۱۲ ساعت، روی هر یك از دستگاه ریسندگی، ۸۲۰ بار بازوی خود را دراز نماید و بنابراین مجموعاً طی ۱۲ ساعت وی ۱۶۴۰ بار این عمل را تکرار می‌نمود. در سال ۱۸۳۲ ریسنده می‌بایست در هر یك از دستگاه‌های خودکار ۲۲۰۰ بار باز و حرکت دهد یعنی مجموعاً ۴۴۰۰ دفعه. در ۱۸۴۴ در هر دستگاه ۲۴۰۰ حرکت و در مجموع ۴۸۰۰ بار و موارد ویژه‌ای وجود دارد که حجم کار لازم از این هم بیشتر است... هم اکنون سند دیگری در اختیار من است که مربوط به سال ۱۸۴۲ است و در آن ثابت می‌شود که کار تدریجاً افزایش می‌یابد، اما نه تنها از آن جهت که باید مسافت بزرگ‌تری طی شود بلکه بدان سبب که در عین کاهش تعداد نسبی کارگر، کمیت کالاهای تولید شده افزایش پیدا می‌کند و نیز از آن جهت که اکنون اغلب پنبهٔ نامرغوب رشته می‌شود، که مستلزم کار بیشتری است... و در کارگاه حلاجی نیز مقدار کار افزایش یافته است. اینك کاری را که

---

1 - John Fielden: The Curse of the Fact. System, London, 1836, P. 32.

سابقاً بین دو نفر تقسیم می‌شد یك نفر انجام می‌دهد. در بخش نساجی که تعداد زیادی کارگر بیشتر از جنس اناث، به‌کار گماشته شده‌اند، در نتیجهٔ تشدید سرعت ماشین‌آلات طی چند سال اخیر بر میزان کار ۱۰٪ افزوده شده است. در سال ۱۸۳۳ تعداد کلاف‌هایی که در هر هفته ریسیده می‌شد به ۱۸۰۰۰ بالغ می‌گردید، در سال ۱۸۴۳ این رقم به ۲۱۰۰۰ ترقی نمود. در سال ۱۸۱۹ تعداد قلاب‌های دستگاه نساجی بخار دقیقه‌ای ۶۰ عدد بود، در سال ۱۸۴۲ این رقم به ۱۴۰ بالغ گردید و این خود نشان دهندهٔ اضافه‌کار بسیاری است.[1] با توجه به شدت قابل ملاحظه‌ای که کار تا همان سال ۱۸۴۴ تحت حکومت قانون ۱۲ ساعته یافته بود، اظهارات کارخانه داران انگلیسی موجه به نظر می‌رسد که می‌گفتند: هر چه بیش از این از زمان کار کاسته شود موجب تقلیل میزان تولید خواهد بود و بنابراین هر پیشرفت بیشتری در این جهت غیرممکن است. درستی ظاهری استدلال آنها را اظهارات لئونار هورنر، بازرس کارخانجات و ممیز خستگی‌ناپذیر اعمال آنان، که در همان اوان ابراز شده است، به بهترین وجهی ثابت می‌کند. اینك اظهارات وی:

"چون به طور عمده کمیت تولید وابسته به سرعت حرکت ماشین‌آلات است، منطقاً نفع کارخانه‌دار در این قرار دارد که درجهٔ سرعت آنها را با مراعات شرایط زیرین به حداعلاء ارتقاء دهد. شرایط مزبور عبارتند از: جلوگیری از خراب شدن سریع ماشین‌آلات، حفظ کمیت کالای مورد تولید و قدرت کارگر در پیروی از حرکت ماشین تا حدی که بتواند بدون خستگی فوق‌العاده عمل مزبور را به طور مداوم انجام دهد. چه بسا پیش می‌آید که کارخانه‌دار عجول حرکت را زیاده از اندازه سریع می‌کند. آن گاه ماشین‌شکنی‌ها و محصول‌زدگی‌ها این سرعت زیاده از حد را خنثی می‌کنند و کارخانه‌دار مجبور است که حرکت ماشین‌آلات را تعدیل نماید. نظر به این که یك نفر کارخانه‌دار فعال و زیرك خود حداکثر ممکن را به دست می‌آورد، من به این نتیجه رسیده‌ام که محال است بتوان طی ۱۱ ساعت به همان میزان ۱۲ ساعت تولید نمود. علاوه بر آن این نکته را مفروض دانسته‌ام که کارگری که مزد خود را برحسب قطعه دریافت می‌کند حداکثر کوشش را به‌کار می‌برد تا بتواند همان درجهٔ شدت را به طور مداوم تحمل نماید."[2] بنابراین هورنر با وجود تجربیات گاردنر و غیره به این نتیجه می‌رسد که تقلیل روزانهٔ کار به کمتر از ۱۲ ساعت ناگزیر موجب پایین آوردن کیفیت

---

1 - Lord Ashley: Ten Hours Factory Bill, London, 1844 P. 6-9 et Passim.

2 - Repotts of lnsp. of Fact. to 30th. April 1845, P. 20.

محصول می‌گردد.[۱] ۱۰ سال بعد خود او نظریات ۱۸۴۵ خویش را برای اثبات این نکته نقل می‌کند که سابقاً تا چه حد وی انعطاف‌پذیری ماشین و نیروی کار انسانی را کم درك می‌کرده و نمی‌دانسته است که تقلیل اجباری روزانهٔ کار قادر است این هر دو را به اعلاء درجهٔ کشش برساند.

اکنون دورهٔ پس از ۱۸۴۷ را مورد مطالعه قرار می‌دهیم یعنی دورهٔ پس از اعمال قانون ۱۰ ساعت کار در کارخانجات انگلیسی پنبه، ابریشم و کتان.

"سرعت دوك‌ها در ماشین‌های تروستل تا ۵۰۰ و در ماشین‌های مول تا ۱۰۰۰ دور در دقیقه افزایش یافته است یعنی سرعت دستگاه‌های بافندگی تروستل که در سال ۱۸۳۹ در هر دقیقه ۴۵۰۰ دور بود، اکنون (در ۱۸۶۲) به ۵۰۰۰ دور بالغ شده است و دستگاه‌های مول که در آن هنگام ۵۰۰۰ دور می‌زد اکنون در هر دقیقه ۶۰۰۰ دور می‌زند. در مورد اول یك دهم و در مورد دوم یك پنجم اضافه سرعت به وجود آمده است."[۲] جیمس نسمیث، مهندس شهری پاتری کروفت از محال منچستر، در سال ۱۸۵۲ ضمن نامه‌ای خطاب به لئوناردهورنر ترقیاتی را که از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ در ماشین بخار بعمل آمده به طور تفصیل شرح داده است. پس از آن که وی این نکته را تذکر می‌دهد که در آمارهای رسمی کارخانه‌ای پیوسته نیروی اسب بخار بر مبنای قدرت عمل آن در سال ۱۸۲۸[۳] ارزیابی می‌شود و اکنون فقط می‌تواند به طور رسمی و تنها به مثابه نموداری از نیروی واقعی به کار رود، مهندس مزبور از جمله چنین می‌گوید: جای تردید نیست که ماشین‌های بخار هموزن و اغلب عین همان ماشین‌های سابق که فقط اصلاحات جدیدی در آنها بعمل آمده است به طور متوسط ۵۰٪ بیش از گذشته قدرت عمل دارند و در بسیاری از موارد همان ماشین‌هایی که در روزگار سرعت محدود دقیقه‌ای ۲۲۰ پا، ۵۰ نیروی اسب تحویل می‌دادند، اکنون با مصرف ذغالی

---

۱ ـ همان جا صفحهٔ ۲۲.

2 - Rep. of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1862, P. 62.

۳ ـ این وضع با گزارش پارلمانی سال ۱۸۶۲ تغییر یافته است. در این گزارش نیروی اسب بخار واقعی ماشین‌های جدید و چرخ‌های آبی جای نیروهای اسمی را گرفته است. و نیز در این گزارش دیگر دوك‌های قرقره‌ای با دوك‌های ریسندگی واقعی مخلوط نشده‌اند. (مانند گزارش‌های سال ۱۸۳۹، ۱۸۵۰ و ۱۸۵۶) و همچنین برای کارخانه‌های پشم تعداد دستگاه‌های پشم‌باف gigs اضافه شده است و بین کارخانه‌های کنف شاهدانه‌بافی از طرفی و کارخانه‌های کتان از طرف دیگر تمیز داده شده است و بالآخره برای نخستین بار جوراب بافی در گزارش پذیرفته شده است.

کمتر بیش از ۱۰۰ اسب بازده دارند... ماشین بخار جدید با همان نیروی اسمی اسب، در نتیجهٔ اصلاحاتی که در ساختمان آن بعمل آمده است در اثر کوچك شدن ابعاد و تکمیل دیگ بخار با قدرتی بزرگ‌تر از گذشته به حرکت در می‌آید... بنابراین با این که مانند گذشته همان عده کارگر به نسبت نیروی اسمی اسب به‌کار اشتغال دارند در نسبت با ماشین‌افزار از تعداد کارگر مورد استفاده کاسته شده است.(۱) در سال ۱۸۵۰ کارخانجات انگلستان ۱۳۴۲۱۷ نیروی اسمی اسب به‌کار می‌بردند تا ۲۵۶۳۸۷۱۶ دوك و ۳۰۱۴۹۵ دستگاه نساجی را به حرکت در آورند. در سال ۱۸۵۶ تعداد دوك‌ها و دستگاه‌های نساجی به ترتیب بالغ بر ۳۳۵۰۳۵۸۰ و ۳۶۹۲۰۵ گردیده بود. چنانچه نیروی اسب مورد نیاز به صورت سال ۱۸۵۰ باقی مانده بود آن‌گاه در ۱۸۵۶ معال ۱۷۵۰۰۰ نیروی اسب لازم می‌آمد. ولی طبق گزارش‌های رسمی نیروی مزبور در این تاریخ فقط به ۱۶۱۴۳۵ اسب بالغ می‌گردید یعنی اگر برمبنای سال ۱۸۵۰ حساب شود بیش از ۱۰۰۰۰۰ نیروی اسب کمتر از آن تاریخ بوده است.(۲) آن چه از گزارش اخیر سال ۱۸۵۶ (آمارهای رسمی) برمی‌آید این است که سیستم کارخانه‌ای با سرعت شگرفی بسط یافته، تعداد کارگران نسبت به ماشین‌آلات تقلیل پیدا کرده است. در نتیجهٔ صرفه‌جویی در نیرو و استفاده از اسلوب‌های دیگر، ماشین بخار وزن مکانیکی بزرگ‌تری را به حرکت در می‌آورد. و در اثر تکمیل ماشین‌افزارها و بروز تغییرات در روش ساخت و بالا رفتن سرعت ماشین‌ها و بسیاری علل دیگر، مقدار فرآورده‌ها افزایش یافته است.(۳) اصطلاحت بزرگی که در همه نوع ماشین‌آلات بعمل آمده نیروی بارآور آنها را بسیار بالا برده است. بدون هیچ گونه تردید کوتاه شدن روزانهٔ کار... محرك این اصلاحات بوده است. اصلاحات مربور توام با کوشش متراکم‌تر کارگران موجب آن شد که طی روزانهٔ کار کوتاه شده (به میزان دو ساعت یا یك ششم) به اندازهٔ سابق یعنی به قدر روزانهٔ کار طولانی‌تر محصول تحویل گردد.(۴)

همین امر که در انگلستان رشد متوسط سالیانهٔ کارخانه‌های مصنوعات پنبه‌ای و غیره آن، که از سال ۱۸۳۸ تا سال ۱۸۵۰، ۳۲٪ بود، در سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۵۶ به ۸۶٪ بالغ گردید، به تنهایی نشان می‌دهد که تا چه درجه بهره کشی فشردهٔ نیروی کار در ازدیاد ثروت کارخانه‌داران دخیل بوده است.

---

1 - Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1856, P.11.

۲ ـ همان گزارش صفحهٔ ۱۴ و ۱۵. ۳ ـ همان جا صفحهٔ ۲۰.

4 - Reports etc. for 31st. Oct. 1858, P. 9-10.

با این که صنایع انگلستان، طی دورهٔ ۸ سالهٔ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۶ تحت حکومت قانون ۱۰ ساعت کار، رشد زیادی یافت معذالك پیشرفت‌های ۶ سال بعد یعنی آن چه که در دوران ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲ انجام گردید به مراتب بیش از آن بود. مثلاً در کارخانه‌های ابریشم‌بافی: در سال ۱۸۵۶ معادل ۱۰۹۳۷۹۹ دوك و در سال ۱۸۶۲: ۱۳۸۸۵۴۴ دوك به‌کار می‌رفت. در ۱۸۵۶: ۹۲۶۰ دستگاه نساجی و در ۱۸۶۲: ۱۰۷۰۹ دستگاه مورد استفاده بود. بالعکس تعداد کارگران در سال ۱۸۵۶ بالغ بر ۵۶۱۳۱ نفر می‌شد ولی در سال ۱۸۶۲ تعداد مزبور به ۵۲۴۲۹ نفر تقلیل یافته بود. مستفاد از ارقام مذکور این است که تعداد دوك‌ها ۲۶/۹٪ و دستگاه‌های نساجی ۱۵/۶٪ افزایش یافته در حالی که همزمان با آن تعداد کارگران به میزان ۷٪ کاهش یافته است. سال ۱۸۵۰ در کارخانه‌های پشم‌ریسی ۸۷۵۸۳۰ دوك به‌کار می‌رفت در حالی که در ۱۸۵۶ تعداد دوك‌های مورد استفاده به ۱۳۲۴۵۴۹ عدد رسیده بود. (یعنی افزایشی به میزان ۵۱/۲٪) و در سال ۱۸۶۲ تعداد آنها ۱۲۸۹۱۷۲ عدد بود. (یعنی کاهشی معادل ۲/۷٪) در صورتی که از دوك‌های قرقره‌ای که در محاسبات سال ۱۸۵۶ وارد شده ... در سال ۱۸۶۲ منظور نگردیده است، صرف‌نظر شود آن‌گاه دیده می‌شود که ... ك‌ها از سال ۱۸۵۶ ببعد تقریباً بلاتغییر مانده است. بعکس از سال ۱۸۵۰ در ... دی سرعت دوك‌ها و دستگاه‌های نساجی دو برابر شده است. تعداد دستگاه‌های نساجی بخار در کارخانه‌های ابریشم‌بافی به قرار زیرین بوده است: ۱۸۵۰: ۳۲۶۱۷، ۱۸۵۶: ۳۸۹۵۶ و در ۱۸۶۲: ۴۳۰۴۸. تعداد کارگرانی که در سال ۱۸۵۰ در این رشته صنعت اشتغال داشته‌اند ۷۹۷۳۷ نفر بوده، در سال ۱۸۵۰: ۸۷۷۹۴ و در ۱۸۶۲: ۸۶۰۶۳ نفر. ولی در میان این عده اطفال کمتر از ۱۴ سال بوده‌اند بدین قرار: سال ۱۸۵۰: ۹۹۵۶ نفر، سال ۱۸۵۶: ۱۱۲۲۸ نفر و سال ۱۸۶۲: ۱۳۱۷۸ نفر. پس مقایسهٔ سال ۱۸۶۲ با سال ۱۸۵۶ نشان می‌دهد که با وجود افزایش بسیار در عدهٔ دستگاه‌های نساجی، از تعداد مجموع کارگران شاغل کاسته شده در حالی که عدهٔ کودکان استثمار شده افزایش یافته است.(۱)

در ۲۷ آوریل سال ۱۸۶۳ فرند عضو پارلمان در مجلس عوام اظهار نمود: «نمایندگان کارگران ۱۶ ناحیهٔ لانکاشایر و چشایر که من به نام آنها سخن می‌گویم، به من اطلاع داده‌اند، که در نتیجهٔ تکمیل ماشین‌آلات پیوسته کار در کارخانه‌ها زیادتر می‌شود. در گذشته یك نفر با چند کمك در سر دو دستگاه بافندگی کار می‌کرد ولی اکنون

---

1 - Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1862, P. 100,130.

همان یك نفر سه دستگاه را بدون کمك می‌چرخاند و حتی به هیچ وجه غیر عادی نیست که در عین حال یك نفر به ۴ دستگاه بپردازد. آن چنان که واقعیات نقل شده حکایت می‌کنند اکنون ۱۲ ساعت کار در کمتر از ۱۰ ساعت کار فشرده است. بنابراین واضح می‌شود که رنج و خستگی کارگران کارخانه‌ها به چه نسبت عظیمی طی سال‌های اخیر افزایش یافته است.(۱)

بنابراین با وجود این که بازرسان کارخانه‌ها نتایج نیکوی قوانین کار سال‌های ۱۸۴۴ و ۱۸۵۰ را به طور خستگی‌ناپذیر و با درستی کامل مورد ستایش قرار داده‌اند، معذالك اعتراف دارند که کوتاه شدن روزانهٔ کار در عین حال موجب تشدید آهنگ کاری گردیده است که به زیان سلامت کارگران و بالنتیجه تباه کنندهٔ خود نیروی کار است.

«چنین به نظر می‌رسد که در اغلب کارخانه‌های پنبه‌ریسی، پشم و ابریشم‌تابی، آن کشش عصبی از پای درآورنده‌ای که لازمهٔ کار با ماشین است و حرکتش طی سال‌های اخیر این چنین شگفت‌انگیز تسریع شده است، یکی از علل مرگ و میر فوق‌العاده در اثر بیماری‌های ریوی باشد، همان بیماری‌هایی که دکتر گرین‌هاو ضمن گزارش ستایش‌انگیز اخیر خود متذکر گردیده است.(۲) در این نکته کوچك‌ترین تردیدی وجود ندارد که هر گاه امتداد روزانهٔ کار یك بار برای همیشه به وسیلهٔ قانون ممنوع گردد آن گاه برای سرمایه این گرایش به وجود می‌آید که از راه بالا بردن سیستماتیك درجهٔ شدت کار خسارت خود را جبران نماید و هر تکاملی را که در ماشین‌آلات بروز می‌کند به صورت وسیلهٔ دوشیدن بیشتر نیروی کار درآورد، تا باز اجباراً به نقطهٔ عطفی کشانده شود که

۱ ـ با دستگاه بافندگی جدید بخار اکنون یك بافنده با ۶۰ ساعت کار هفتگی روی دو دستگاه ۲۶ قطعه از نوع معین و طول و عرض مشخص می‌سازد در حالی که با دستگاه بافندگی قدیم بخار فقط می‌توانست ۴ قطعه با همان مشخصات تولید نماید. هزینهٔ بافت هر قطعه‌ای از این قبیل از همان آغاز سال ۱۸۵۰ از ۲ شیلینگ و ۹ پنس به $5\frac{1}{8}$ تنزل نموده بود. ملحقهٔ چاپ دوم ـ ۳۰ سال پیش (۱۸۴۱) از یك کارگر ریسنده با سه نفر کمك فقط این وظیفه خواسته می‌شد که یك جفت دستگاه ریسندگی خود کار را با ۳۰۰ تا ۳۲۴ دوك مراقبت نماید. اکنون (آخر ۱۸۷۱) با ۵ کمك از وی می‌طلبند که چندین دستگاه که تعداد دوك‌های آن به ۲۲۰۰ بالغ می‌شود تحت نظر داشته باشد و وی دست کم ۷ بار بیشتر از سال ۱۸۴۱ نخ تولید می‌کند. (بازرس کارخانجات Alexander Redgrave در Hournal of the Society of Arts, ۵ ژانویهٔ ۱۸۷۲).

2 - Reports of Insp. of Fact. for 31st Oct. 1861, P. 25-26.

کاهش ساعات کار را اجتناب‌ناپذیر گردد.(۱) از سوی دیگر حرکت صعودی صنعت انگلیس از ۱۸۴۸ تا روزگار ما یعنی در دوران روزانهٔ ۱۰ ساعته، بیشتر از پیشرفت‌های صنعت مزبور در سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۷، یعنی در دوران روزانهٔ ۱۲ ساعتهٔ کار است. این پیشرفت صنعتی حتی به مراتب بیش از آن ترقیاتی است که طی دورهٔ اخیرالذکر نسبت به نیم قرن پس از آغاز سیستم کارخانه‌ای، یعنی زمان روزانهٔ کار بی حد و مرز، انجام یافته است.(۲)

---

۱ ـ از هم اکنون (۱۸۶۷) میان کارگران لانکاشیر آژیتاسیون دربارهٔ ۸ ساعت کار آغاز شده است.

۲ ـ پیکره‌های چندی که در زیر آورده می‌شود پیشرفت کارخانه‌های واقعی را از سال ۱۸۴۸ در کشور پادشاهی متحد (انگلستان) نشان می‌دهند:

صادرات: کمیت

	۱۸۴۸	۱۸۵۱	۱۸۶۰	۱۸۶۵
کارخانهٔ پنبه				
پنبهٔ رشته (به فوند)	۱۳۵۸۳۱۶۲	۱۴۳۹۶۶۱۰۶	۱۹۷۳۴۳۶۵۵	۱۰۳۷۵۱۴۵۵
نخ دوزندگی (به فوند)		۴۳۹۲۱	۶۲۹۷۵۵۴	۴۶۴۸۶۱۱
منسوج پنبه‌ای (به یارد)	۱۰۹۱۳۷۳۹۳۰	۱۵۴۳۱۶۱۷۸۹	۲۷۷۶۲۱۸۴۲۷	۲۰۱۵۲۳۷۸۵۱
کارخانهٔ کتان و کنف				
نخ (به فوند)	۱۱۷۲۲۱۸۲	۱۸۸۴۱۳۲۶	۳۱۲۱۰۶۱۲	۳۶۷۷۷۳۳۴
منسوج (به یارد)	۸۸۹۰۱۵۱۹	۱۲۹۱۰۶۷۵۳	۱۴۳۹۹۶۷۷۳	۲۴۷۰۱۲۳۲۹
کارخانهٔ ابریشم				
نخ ابریشم انواع مختلفه (به فوند)	۱۹۴۸۱۵	۴۶۲۵۱۳	۸۹۷۴۰۲	۸۱۲۵۸۹
منسوج (به فوند)		۱۱۸۱۴۵۵	۱۳۰۷۲۹۳	۲۸۶۹۸۳۷
کارخانهٔ پشم				
نخ پشم (به فوند)		۱۴۶۷۰۸۸۰	۲۷۵۳۳۹۶۸	۳۱۶۶۹۲۶۷
منسوج (به یارد)		۱۵۱۲۳۱۱۵۳	۱۹۰۳۷۱۵۳۷	۲۷۸۸۳۷۴۱۸
کارخانهٔ پنبه				
پنبه رشته	۵۹۲۷۸۳۱	۶۶۳۴۰۲۶	۹۸۷۰۸۷۵	۱۰۳۵۱۰۴۹
منسوج پنبه‌ای	۱۶۷۵۳۳۶۹	۲۳۴۵۴۸۱۰	۴۲۱۴۱۵۰۵	۴۶۹۰۳۷۹۶
کارخانهٔ کتان و کنف				

۴ ـ کارخانه:

در آغاز این فصل، پیکر کارخانه یعنی شالودهٔ سیستم ماشینی را، مورد مطالعه قرار دادیم. سپس دیدیم چگونه ماشین با تصرف کار زنان و کودکان بر مصالح انسانی بهره‌کشی سرمایه می‌افزاید و چگونه ماشین تمام زندگی کارگر را به وسیلهٔ امتداد فوق‌العادهٔ روزانهٔ کار مصادره می‌کند و چگونه پیشرفت ماشینیسم، که امکان شگرفی به دست می‌دهد تا مقدار روزافزونی از محصول را همواره در مدت کوتاه‌تری تولید نمود، بالآخره مبدل به وسیلهٔ منظمی می‌گردد تا به کمك آن در هر لحظه‌ای از زمان

نخ	۴۹۳۴۴۹	۹۵۱۴۲٦	۱۸۰۱۲۷۲	۲۵۰۵۴۹۷
منسوج	۲۸۰۲۷۸۹	۴۱۰۷۳۹٦	۴۸۰۴۸۰۳	۹۱۵۵۳۵۸
کارخانهٔ ابریشم				
نخ ابریشم به انواع مختلفه	۷۷۷۸۹	۱۹٦۳۸۷۰	۸۲٦۱۰۷	۷٦۸۰٦۴
منسوج	۵۱۰۳۲۸	۱۱۳۰۳۹۸	۱۵۸۷۳۰۳	۱۴۰۹۲۲۱
کارخانهٔ پشم				
نخ پشم	۷۷٦۹۷۵	۱۴۸۴۵۴۴	۳۸۴۳۴۵۰	۵۴۲۴۰۴۷
منسوج	۵۷۳۳۸۲۸	۸۳۷۷۱۸۳	۱۲۱۵٦۹۹۸	۲۰۱۰۲۲۵۹

مراجعه کنید به کتاب‌های آبی: Statistical Abstract for the united Kingdom شمارهٔ ۸ و ۱۳. لندن ۱۸٦۱ و ۱۸٦٦.

در لانکاشیر بین سال‌های ۱۸۳۹ و ۱۸۵۰ کارخانه‌ها فقط ۴٪ افزایش یافتند و در فاصلهٔ بین ۱۸۵۰ و ۱۸۵٦، ۱۹٪ و بین ۱۸۵٦و ۱۸٦۲، ۳۳٪ بر تعداد آنها افزوده شد. در حالی که در هر دو دورهٔ ۱۱ سالهٔ مزبور تعداد کارگران شاغل به طور مطلق افزایش یافته ولی به طور نسبی کاهش پذیرفته است. مراجعه شود به: Reports of Insp. of Fact. for 31st Oct. 1862, P. 63.

ـ در لانکاشیر صنایع پنبه تفوق دارند. برای پی بردن به این که صنایع مزبور به طور کلی چه مقامی را در نخریسی و پارچه‌بافی اشغال می‌کند کافی است به این نکته توجه شود که صنایع پنبهٔ لانکاشیر به تنهایی ۴۵/۲٪ از مجموع این رشته از صنایع را در انگلستان، اسکاتلند، گال و ایرلند تشکیل می‌دهند. از کلیهٔ دوك‌های مورد استفاده ۸۳/۳٪، از مجموع دستگاه‌های نساجی بخار ۸۱/۴٪ و از تمام اسب بخاری که محرك دستگاه‌های مزبور است ۷۲/٦٪ و از مجموع افرادی که به کار اشتغال دارند ۵۸/۲٪ در اختیار آنها است. (همان جا صفحهٔ ٦۲ و ٦۳).

بیشتر کار دوشیده شود یا به عبارت دیگر نیروی کار همواره شدیدتر مورد استثمار قرار گیرد. اینك ما کارخانه را در مجموعه‌اش بررسی کرده و در واقع آن را در سازمان‌یافته‌ترین چهره‌اش مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

دکتر یور، این غزلسرای[۱] کارخانهٔ خودکار، از طرفی کارخانه را چنین توصیف می‌کند: «همکاری طبقات مختلفهٔ کارگر، اعم از بالغ یا نابالغ، که با مهارت و پشتکار سیستمی از ماشین‌آلات مولد را که دایماً به وسیلهٔ نیروی مرکزی (یا نخستین موتور) به حرکت در می‌آیند، نگهبانی می‌کنند.» و از سوی دیگر آن را مانند اوتومات عظیمی معرفی می‌کنند «مرکب از عدهٔ بیشماری اعضاء مکانیکی و ذیشعور که متفقاً و بدون انقطاع عمل می‌کنند تا شئی واحد و همانندی را تولید نمایند، آن چنان که کلیهٔ این اعضاء تابع نیروی محرك خودبخود متحرك هستند. این دو بین به هیچ وجه مفهوم یگانه ندارند. در یکی از آنها کارگر جمعی و بهم بسته با هیئت اجتماعی کار مانند موضوع متفوق تلقی می‌شود و خودکار مکانیکی مانند محمول جلوه می‌کند. در بیان دیگر، دستگاه خودکار بنفسه موضوع است و کارگران فقط به مثابه اعضاء ذیشعور، به اعضاء بی‌شعور آن همساز گشته‌اند و با آنها در تابعیت از نیروی محرك مرکزی دمسازند. بیان اول می‌تواند به طور عمده به هر نوع استفاده از ماشین‌آلات اطلاق گردد ولی بیان دوم استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین و بالنتیجه سیستم کارخانهٔ جدید را توصیف می‌کند. و نیز به همین جهت یور مایل است ماشین مرکزی را، که حرکت از آن ناشی می‌شود، نه به مثابه دستگاه خودکار بلکه مانند دستگاه خودکامی تصویر نماید. می‌گوید: «در این کارگاه‌های عظیم، قدرت نیکوکار بخار رعایای بیشمار خویش را در پیرامون خود جمع می‌کند.[۲]

با انتقال کارافزار به ماشین زبردستی کارگر نیز در به کار بردن افزار به ماشین منتقل می‌گردد. کارآیی افزار از قید مرزهای شخصی نیروی کار انسانی آزاد گردیده است. از اینرو آن پایهٔ فنیی که تقسیم کار مانوفاکتوری به روی آن تکیه داشت از بین می‌رود. بنابراین در کارخانهٔ خودکار گرایش برابر ساختن و هم‌سطح نمودن کارهایی که کمك ماشین‌ها باید انجام دهند، جای سلسله مراتب کارگران متخصص را می‌گیرد.[۳] به طور

---

۱ ـ در متن کتاب گفته شده است دکتر یور این پیندار کارخانهٔ خودکار پیندار Pindar نام شاعر بزمی و غزلسرای معروف یونان (۵۲۲-۴۴۳ قبل از میلاد) است.م

2 - Ure:Philosophy of Manufactures, P. 18.

۳ ـ همان اثر صفحهٔ ۲۰ ـ مراجعه کنید به کارل مارکس: فقر فلسفه صفحهٔ ۱۴۰.

عمده تفاوت‌های طبیعی سن و جنس، جانشین تمایزهای مصنوعی کارگران جزء کار می‌گردد.

تقسیم کار هنگامی که در کارخانهٔ خودکار از نو پیدا می‌شود، بدواً عبارت است از توزیع کارگران به ماشین‌های تخصص یافته و همچنین تقسیم تودهٔ کارگر که دیگر گروه‌های سازمان یافته را تشکیل نمی‌دهند، به بخش‌های مختلفهٔ کارخانه، بخش‌هایی که در آن جا کارگران بر سر ماشین افزارهایی کار می‌کنند که از یك نوعند و در جنب یکدیگر قرار گرفته‌اند و بنابراین بین آنها فقط همکاری ساده حکمفرما است. ارتباط بین سر کارگر و چند کارگر کمکی جانشین گروه سازمان یافتهٔ مانوفاکتور می‌گردد. تقسیم‌بندی اساسی بین کارگرانی است که واقعاً با ماشین‌افزارها کار می‌کنند (که در زمرهٔ آنها باید کارگران چندی را نیز شمرد که به مراقبت و خوراك دادن به ماشین محرك اشتغال دارند) و دستیاران سادهٔ این کارگران ماشین (که اغلب منحصراً کودکند.) کلیهٔ کسانی که کارشان منحصر به خوراك رساندن به ماشین‌آلات است در عداد دستیاران بشمار می‌آیند. در جنب این تقسیم‌بندی اساسی افرادی قرار می‌گیرند که از لحاظ عددی بی‌اهمیت هستند و به بازرسی مجموع ماشین‌آلات و تعمیر دایمی آنها مشغولند، مانند مهندسین، مکانیك‌ها، نجارها و غیره. اینان قشر عالی‌ترین از طبقهٔ کارگر هستند، که بخشی از آنها علماً و بخش دیگر از راه پیشه‌وری در خارج از محیط کارگران کارخانه پرورش یافته‌اند و فقط الحاق شدهٔ با آنها هستند.(۱)

این تقسیم کار تنها جنبهٔ فنی دارد.

هر کار ماشینی مستلزم کارآموزی بدوی از جانب کارگر است تا بتواند حرکت خود را با حرکت یکنواخت و پیوستهٔ دستگاه خودکار تطبیق دهد. چون مجموعهٔ ماشین‌آلات به خودی خود هیئت ماشینی متنوعی را تشکیل می‌دهند که بهم‌بستگی دارند و همزمان با یکدیگر کار می‌کنند، همکاریی که بر پایهٔ ماشین استوار است ناگزیر مستلزم تقسیم شدن گروه‌های مختلف کارگری برحسب ماشین‌های متنوع است. ولی کار

---

۱ ـ نکتهٔ ذیل از لحاظ نیرنگ‌های آماری جالب است و می‌توان آن را با واقعیات دیگری اثبات نمود: قانونگزاری انگلستان از طرفی کارگران اخیرالذکر در متن را آشکارا به مثابه افراد غیرکارگر از محیط تأثیر قانون کارخانجات برکنار می‌کند و از سوی دیگر در گزارش‌هایی که به وسیلهٔ پارلمان انتشار می‌یابد با همان وضوح نه تنها مهندسین، مکانیسن‌ها و غیره را در عداد کارگران کارخانه می‌آورد بلکه حتی مدیران نمایندگان کارفرما، بازرسان، مأموران، تحویلداران و بسته‌بندان و غیره و خلاصه همه کس به استثناء خود کارخانه‌دار را در مقولهٔ کارگران کارخانه وارد می‌کند.

ماشین این ضرورت را منتفی می‌کند که تقسیم کار مزبور شیوهٔ مانوفاکتوری را پیش گیرد و به وسیلهٔ تخصیص دایمی همان کارگر به همان وظیفه تثبیت گردد.[۱] نظر به این که حرکت تمام کارخانه از ماشین ناشی می‌شود نه از کارگر، لذا تعویض افراد می‌تواند دایماً وقوع یابد بدون این که پروسهٔ کار قطع گردد. بارزترین دلیل بر صحت این مدعا را سیستم نوبت کاری به دست می‌دهد، که به هنگام عصیان کارخانه‌داران انگلیس، در سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۴۸ استقرار یافت. بالآخره آن سرعت عملی را که کار ماشینی از ابتدای جوانی به کارگر می‌آموزد، در عین حال ضرورت پرورش طبقهٔ مخصوصی از کارگران منحصراً ماشین کار را منتفی می‌سازد.[۲] ولی قسمتی از خدمات دستیاران ساده، در کارخانه به وسیلهٔ ماشین تعویض‌پذیر است[۳] و قسمت دیگر، نظر به سادگی

---

۱ - یور این نکته را می‌پذیرد و می‌گوید که کارگران را می‌توان، در صورت اضطرار بنابه میل و ارادهٔ مدیران از ماشینی به ماشین دیگر انتقال داد و پیروزمندانه فریاد می‌زند که: «چنین تغییری با عادت کهنهٔ توزیع کار، که یك کارگر را مأمور ساختن سرسنجاق و دیگری را مأمور تیزکردن نوك آن می‌نمایند، آشکارا در تضاد قرار می‌گیرد. (Philosophy of Manufactures, P. 22.) بهتر بود وی از خود سؤال می‌کرد که چرا این «عادت کهنه» را در کارخانه‌های خودکار فقط در «صورت اضطرار» کنار می‌گذارند.

۲ - هر گاه ضرورت حکم کند، مانند آن چه که در جریان جنگ داخلی آمریکا بوقوع پیوست، بورژوا کارگر کارخانه را استثنایاً به خشن‌ترین کارها، مانند راهسازی و غیره، وامی‌دارد. «کارگاه‌های ملی» انگلستان در سال‌های ۱۸۶۲ و بعد، که به بیکاران صنایع پنبه تخصیص داده شده بود، از آن جهت با کارگاه‌های ملی ۱۸۴۸ فرانسه تفاوت داشت که در مؤسسات اخیر کارگران به حساب دولت به کارهای غیرمولد اشتغال داشتند در حالی که در کارگاه‌های انگلیسی، کارهای شهری بارآوری به وسیلهٔ کارگران بیکار به نفع بورژوا انجام می‌گرفت و حتی ارزان‌تر از کار کارگر عادی‌ای تمام می‌شد که بدین طریق به رقابت با وی کشانده شده بودند. "منظرهٔ جسمانی کارگران پنبه بدون تردید بهتر شده است. تا آن جا که مربوط به مردان است، من این پدیده را ناشی از اشتغال آنان به کارهای عمومی در هوای آزاد می‌دانم." (در این جا سخن بر سر کارگران کارخانهٔ پرستون است که در مرداب‌های این شهر به کار گماشته شده بودند). (Rep. of Insp. of Fact. Oct. 1865, P. 59.)

۳ - به طور مثال: دستگاه‌های مکانیکی مختلفی که پس از تصویب قانون ۱۸۴۴ در کارخانه‌های پشم‌بافی به منظور جانشین ساختن کار کودکان وارد گردید. آن گاه که اطفال آقایان کارخانه‌دار نیز مجبور شوند از «دبستان» دستیاری کارخانه بگذرند، مسلماً این عرصهٔ کشف نشدهٔ مکانیك

بسیار، خود این امکان را به وجود می‌آورند که بتوان دایماً و به سرعت کسانی را که مأمور این قبیل کارهای خسته‌کننده هستند تعویض نمود.

ولی با این که ماشینیسم کهنهٔ تقسیم کار را از لحاظ فنی دگرگون ساخته است، معذالك این سیستم بدواً مانند سنت مانوفاکتور و بر سبیل عادت در کارخانه به حیات خود ادامه می‌دهد و سپس سرمایه آن را به مثابه وسیلهٔ بهره‌کشی از نیروی کار به تنفرانگیزترین وجهی تجدید کرده و به تحکیم آن می‌پردازد. به جای تخصص مادام‌العمر در به‌کار بردن یك جزءافزار، تخصص مادام‌العمر خدمت کردن بر سر یك ماشین جزء قرار داده می‌شود. از ماشینیسم سوء استفاده می‌شود تا خود کارگر را از لطیف‌ترین دوران کودکی به جزیی از ماشین جزء تبدیل نمایند.(۱) از این راه نه تنها هزینهٔ تجدید تولید خود کارگر به حد شایان همیتی تقلیل می‌یابد بلکه در عین حال وابستگی اضطراری وی را به مجموع کارخانه و بنابراین به سرمایه‌دار تکمیل می‌کند. در این جا نیز مانند همه جا باید

پیشرفت‌های محسوسی خواهد نمود. دستگاه ریسندگی خودکار شاید خطرناك‌ترین ماشین‌ها باشد. اغلب سوانحی که رخ می‌دهد مربوط به کودکان است زیرا اینان به هنگامی که ماشین مشغول کار است باید برای پاك کردن زمین به زیر آن بخزند. بسیاری از کارگران دستگاه ریسندگی در دادگاه مورد تعقیب قرار گرفتند (از جانب بازرسان کارخانه‌ها) و به مناسبت این قبیل پیشآمدها به پرداخت جریمهٔ نقدی محکوم گردیدند ولی بدون آن که فایدهٔ عمومی از آن حاصل شود. هر گاه ماشین سازان می‌توانستند جاروی خودکاری اختراع نمایند که به وسیلهٔ استعمال آن ضرورت خزیدان این کودکان صغیر به زیر ماشین‌ها منتفی می‌شد، چنین اختراعی به منزلهٔ کمك پسندیده‌ای نسبت به اقدامات حمایتی ما بشمار می‌آمد. Rep.of Insp. of Fact. for 31st, Oct. 1866, P. 63.

۱ ـ از این جا می‌توان پندار موهوم پرودون(*) را ارزیابی نمود که ماشین را به مثابه ترکیبی از وسایل کار تلقی نمی‌کند بلکه آن را مانند آمیزه‌ای از کارهای جزیی، برای خود کارگران «می‌سازد».

(*) پیر ژوزف پرودون (۱۸۶۵-۱۸۰۹) ـ سوسیالیست خردبورژوازی فرانسوی و یکی از پایه‌گذاران تئوری آنارشیسم. کارل مارکس که کتاب فقر فلسفه را برای رد نظریات پردون در کتابش تحت عنوان «فلسفهٔ فقر» نوشته است دربارهٔ وی می‌گوید: «پرودون مقولات اقتصادی را به صورت اندیشه‌های جاوید تلقی می‌کند و از این بیراهه مجدداً به نظریات اقتصاد بورژوایی می‌رسد... سوسیالیسم وی خیالبافی عامیانه‌ای است... و چون وی هیچ گاه دیالکتیك علمی را درك نکرده آن را تا سرحد سوفسطایی رسانده است ـ نظریات باطل پرودون مدت زیادی در فرانسه و در محافل کارگری نفوذ یافت و به همین سبب مارکس به رد علمی نظریات وی همت گماشت.م

بین افزایش بارآوری ناشی از ترقی پروسهٔ اجتماعی تولید و آن افزایش بارآوری که ناشی از بهره کشی سرمایه‌داری از این ترقی است، فرق گذاشت.

در مانوفاکتور و صنایع پیشه‌وری، کارگر کارافزار را در خدمت خود می‌گیرد ولی در کارخانه وی خود به خدمت ماشین درمی‌آید. در مورد اول حرکت وسیلهٔ کار از ناحیهٔ او است ولی در مورد دوم خود او باید بدنبال حرکت وسیلهٔ کار برود. در مانوفاکتور کارگران اعضاء مکانیسم زنده‌ای هستند. در کارخانه مکانیسم مرده‌ای مستقل وجود دارد که آنها را مانند اجراء زندهٔ خویش در خود فرو می‌برد.

«جریان یکسان و خسته کنندهٔ کار بی‌انتها و رنج آوری که طی آن همواره همان روند مکانیکی تکرار می‌شود، به کار سیزیف می‌ماند. بار کار مانند همان تخته سنگ‌ها همواره از نو بر دوش کارگر فرسوده فرو می‌ریزد.»(۱)

کار مکانیکی در عین این که دستگاه عصبی را بی اندازه خسته می‌کند، مانع حرکات متنوع عضلات است و هر گونه فعالیت آزاد جسمانی و روحی را متوقف می‌سازد.(۲) همین آسان شدن کار وسیلهٔ شکنجه می‌شود زیرا ماشین کارگر را آزاد نمی‌کند بلکه کارش را بی‌محتوی می‌سازد. هر تولید سرمایه‌داری از آن جهت که تنها پروسهٔ کار نیست بلکه در عین حال پروسهٔ ارزش‌افزایی سرمایه است دارای این خصوصیت است که نه تنها کارگر بر شرایط کار مسلط نیست بلکه بعکس این شرایط بر کارگر تسلط دارند. ولی این واژگونه شدن نقش‌های با ماشینیسم واقعیت فنی محسوسی به دست می‌آورد. وسیلهٔ کار، که تبدیل به اوتوماتی شده است، طی پروسهٔ کار در برابر خود کارگر به صورت سرمایه، به صورت کار مرده‌ای در می‌آید که بر نیروی زندهٔ کار استیلا یافته و آن را می‌مکد. جدایی نیروهای فکری پروسهٔ کار از کاردستی و تبدیل آن نیروها به وسایل استیلای سرمایه بر کار، چنان که سابقاً متذکر شدیم، در صنعت بزرگی که بر پایهٔ ماشینیسم قرار دارد تحقق پیدا می‌کند. در برابر علم و نیروهای عظیم طبیعت و حجم کار

---

۱ ـ فریدریش انگلس: .Die Lage der arbeitenden Klasse etc صفحهٔ ۲۱۷ ـ حتی آقای مولیناری که یك هوادار کاملاً معمولی و خوشبین تجارت آزاد است، می‌نویسد که: «انسانی که ۱۵ ساعت در روز به پاییدن حرکت یکنواخت مکانیسمی اشتغال دارد بیش از آن کسی که نیروهای جسمانی خود را در همین مدت صرف می‌کند، فرسوده می‌شود. این کار مراقبت که اگر زیاده از حد امتداد نداشته باشد ممکن است ورزش روانی مفیدی باشد، با ادامهٔ خارج از حد خود هم جان و هم تن را ویران می‌سازد.

G.de Molinari: Etudes Economiques, Paris, 1846. P. 49.

۲ ـ فریدریش انگلس: همان کتاب صفحهٔ ۲۱۶.

اجتماعی که در سیستم ماشینی تجسم یافته‌اند و به وسیله آن قدرت «ارباب» تشکیل می‌شود، مهارت انفرادی کارگر ماشینی همچون خصوصیت فرعی ناچیزی محو می‌گردد. این ارباب که در دماغش ماشین‌آلات و انحصار وی بر روی آنها به نحو جدایی ناپذیری تجسم یافته‌اند، به هنگام اختلاف کارگران را مورد خطاب قرار داده تحقیرآمیز به آنها می‌گوید:

کارگران کارخانه باید در نظر داشته باشند که کار آنها در واقع از پست‌ترین انواع کارهای مهارت‌خواه است و آموختن آن از هر کار دیگری آسان‌تر و مزد آن به نسبت کیفیت از هر کار دیگر بیشتر است و هیچ کار دیگری را نمی‌توان با تعلیمات مختصر و تجربیات کم طی چنین زمان کوتاه به این چنین گروه بیشمار آموخت. در حقیقت ماشین‌آلات ارباب در امر تولید نقشی به مراتب مهم‌تر از کار و مهارت کارگر دارند که با ۶ ماه کارآموزی در دسترس هر دهاتی گاوچرانی است.[۱]

تبعیت فنی کارگر از حرکت یکنواخت وسیلهٔ کار و ترکیب خاص هیئت کار از افرادی که از حیث سن و جنس با یکدیگر تفاوت دارند، موجب پیدایش انضباطی سربازخانه‌وار می‌شود که رژیم کامل کارخانه‌ای را به وجود می‌آورد و موجب تحول یافتن کار سابقاً ذکر شدهٔ مراقبین می‌گردد و بدینسان در عین حال تقسیم کارگران به کارگران یدی و مراقبین کار یعنی تقسیم کارگران به سربازان و درجه‌داران صنعتی را عملی می‌سازد. دشواری اساسی در فابریك خودکار... عبارت بود از ایجاد انضباط لازم برای این که بتوان افراد را به ترك اعتیاد به عدم انتظام در کار وا داشت و آنها را با نظم بی‌تغییر دستگاه بزرگ خودکار یکسان ساخت. ولی یافتن مجموعهٔ قوانین انضباطیی که با نیازمندی‌ها و سرعت سیستم خودکار تطبیق داشته باشد و با موفقیت اجرا گردد کاری در خورد هرکول[۲] بود و این کار بزرگ‌منشانه را ارکریت انجام داد! حتی در روزگار ما که این سیستم در حد اعلای کمال خود سازمان یافته است تقریباً غیرممکن است بین

---

1 - (The Master Spinners ands Manufacturers Defence Fund. Report of the Committee, Manchester 1854, P. 17.) بعدها خواهیم دید که «جناب ارباب» همین که خطر از دست دادن اتومات‌های «زنده‌اش» را احساس می‌کند شیپور را از سر دیگرش می‌زند.

۲ ـ نیمه خدای رومی که با هراکلس در اساطیر یونانی تطبیق می‌کند و در واقع ایزد زور و قدرت است. اعمال دوازده‌گانه‌ای که به او نسبت داده شده بی‌شباهت به اعمالی که رستم دستان برای گذشتن از هفت‌خوان انجام داده است نیست.م

کارگرانی که سن بلوغ را پیموده‌اند... دستیاران مفیدی برای سیستم خودکار یافت.(۱) این مجموعهٔ قوانینی که در آن سرمایه قدرت مستبدهٔ خود را برکارگران، بدون توجه به اصل تقسیم قوای محبوب بورژوازی و بدون اعتنا به سیستم محبوب‌تر انتخابی، رأساً خودسرانه فورموله کرده است، فقط کاریکاتوری است از قوانین اجتماعی پروسهٔ کار، که پس از اجراء همکاری به مقیاس وسیع و استعمال وسایل کار مشترك یعنی پس از استعمال ماشین‌آلات، ضرورت پیدا کرده است. آیین‌نامهٔ تنبیهی مراقبت کار جای تازیانهٔ نگهبان بردگان را گرفته است. کلیهٔ مجازات‌های مقرره طبعاً به جرایم نقدی و کسرمزد می‌شود و تیزبینی لیکورگ‌های(۲) کارخانه در این قانونگزاری چنان است که تخلف از مقررات آن قوانین سودآورتر از اجزاء آنها است.(۳)

---

1 - (Ure: Philosaphy of Manufactures, P. 15.) آنکه شرح زندگی آراکرایت را می‌شناسد هرگز زیربارآن نمی‌رود که کلمهٔ بزرگ منشانه دربارهٔ این سلمانی داهی بکار رود. از میان کلیهٔ مخترعین قرن هیجدهم وی بی تردید بزرگترین دزد اختراعات دیگران و بیشرمترین آنها بوده است.

۲ ـ قانونگزار داستانی اسپارتی (نیمهٔ دوم قرن نهم قبل از میلاد) که بنابه رروایات باستانی یونان قوانینی برای تنظیم و تقسیم عادلانهٔ مخارج جنگ به تناسب ثروت افراد و درجهٔ شرکت آنها در خدمات نظامی وضع نموده است.م

۳ ـ زنجیر بردگیی که بورژوازی به گردن پرولتار یا افکنده است در هیچ جا روشن‌تر از سیستم کارخانه‌ای آشکار نمی‌شود. در این جا قانوناً و عملاً هرگونه آزادی لغو می‌شود. کارگری که باید صبح ساعت ٦ در کارخانه باشد اگر یکی ۲ دقیقه دیر برسد جریمه می‌شود. اگر ۱۰ دقیقه دیر کند او را تا موقعی که صبحانه تمام نشده است به داخل کارخانه راه نمی‌دهند و بدین طریق یك‌ربع از مزدش برباد می‌رود. وی مجبور است که خوردن، نوشیدن و خوابیدن خود را طبق فرمان انجام دهد... زنگ جابرانه او را از رختخواب بیرون می‌کشد، او را وادار به ترك میز صبحانه و ناهار می‌کند. اما در خود کارخانه چه می‌گذرد؟ در این جا کارخانه‌دار قانونگزار مطلق‌العنان است. وی بنابه ارادهٔ خود مقررات وضع می‌کند، آیین‌نامهٔ خود را بنابه دلخواه خویش تغییر می‌دهد یا به آن مقررات تازه‌ای الحاق می‌کند. و حتی اگر وی جنون آمیزترین چیزها را در آن بگنجاند دادگاهها به کارگر خواهند گفت: نظر به این که شما آزادانه به این قرارداد رضایت داده‌اید، اکنون نیز باید از آن تبعیت کنید... این کارگران محکوم به آن هستند که از ۹ سالگی تا زمان مرگشان، چه از نظر روحانی و چه از لحاظ جسمانی، زیرتازیانه زندگی کنند. (فریدریش انگلس: وضع طبقات زحمتکش در انگلستان. صفحهٔ ۲۱۷ و بعد) می‌خواهم آن چه راکه «محاکم می‌گویند» با دو نمونه نشان دهم. مورد اول در شفیلد و

پایان سال ۱۸۶۶ می‌گذرد. در آن شهر کارگری برای دو سال در کارخانه فلزکاری اجیر شده بود. در نتیجهٔ اختلافی که با کارفرما پیدا کرد وی کارخانه را ترک کرد و اعلام نمود که دیگر تحت هیچ عنوانی نمی‌خواهد برای آن کارفرما کار کند. او را متهم به پیمان‌شکنی کرده و به ۲ ماه زندان محکوم نمودند. (اگر کارخانه‌دار قرارداد را نقض می‌کرد فقط ممکن بود در محاکم حقوقی از او شکایت کرد و آن هم تنها خطر محکومیت به جریمهٔ نقدی برای او وجود می‌داشت.) پس از انقضاء ۲ ماه زندان همان کارخانه دار کارگر مزبور را دعوت می‌کند که طبق قرارداد قدیمی جای خود را در کارخانه از سر بگیرد. کارگر این دعوت را رد می‌کند، زیرا می‌گوید مجازات نقض قرارداد را کشیده است. کارخانه‌دار از نو شکایت می‌کند و دادگاه، با این که یکی از دادرسان، مستر شی، این رسوایی قضایی را که عبارت از این است که شخصی را تمام عمر برای جرم واحد به طور ادواری مستمراً محکوم نمایند، عیناً افشاء نمود، باز وی را محکوم می‌نماید. این حکم را یکی از دادگاه‌های ایالتی Great unpaid (یعنی محاکمی که قضاوت آنها افتخاری هستند و حقوق‌بگیر نیستند.) نداده است بکله آن را یکی از عالی‌ترین محاکم لندن صادر نموده است. (یادداشت چاپ چهارم ـ اکنون دیگر این وضع از بین رفته است و امروز به استثنای برخی موارد نادر، مثلاً در مورد کارخانه‌های گاز و یا خدماتی که جنبهٔ عمومی دارد، کارگر انگلیسی از لحاظ نقض قرارداد دارای همان حقوق کارفرما است و فقط در برابر محاکم حقوقی قابل شکایت است ـ فریدریش انگلس) مورد دوم در ویلت‌شایر در آخر نوامبر ۱۸۶۳ اتفاق افتاده است. تقریباً ۳۰ زن بافنده که با دستگاه بخار در مؤسسه شخصی به نام هاروپ، پارچه باف لئوورس میل (وست‌بری لی)، کار می‌کردند اعتصاب نمودند زیرا همین جناب هاروپ عادت نیکی داشت و آن این بود که از مزد کارگرانی که صبح دیر می‌آمدند کسر می‌گذاشت و آن هم بدین قرار، برای ۲ دقیقه ٦ پنس، ۱ شیلینگ برای ۳ دقیقه و ۱ شیلینگ و ٦ پنس برای ۱۰ دقیقه از روی این حساب اگر ساعتی ۹ شیلینگ بگیریم جریمهٔ مزبور به روزی ۴ لیرهٔ استرلینگ و ۱۰ شیلینگ بالغ می‌گردد در حالی که مزد متوسط سالیانهٔ کارگران مزبور هرگز از ۱۰ تا ۱۳ شیلینگ در هفته تجاوز نمی‌کرد. هاروپ در عین حال پسربچه‌ای را مأمور نموده بود که زنگ کارخانه از بزند و بعضی اوقات این کار را خود او پیش از ساعت ٦ انجام می‌داد و اگر کارگران به هنگامی که او دست از زنگ زدن می‌کشید حاضر نبودند دستور می‌داد درهای کارخانه را ببندند و آنها که بیرون مانده بودند جریمه می‌شدند. و چون هیچ ساعتی در بنای کارخانه نبود کارگران بینوا در اختیار کودکی بودند که تحت حکم هاروپ عمل ساعت را انجام می‌داد و مادران خانواده و دخترانی که در این اعتصاب شرکت داشتند اظهار می‌کردند که هنگامی حاضرند از نو به کار برگردند که به جای مراقب وقت

ما در این جا فقط اشاره‌ای بشرایط مادی کار در کارخانه می‌کنیم و می‌گذریم. تمام ارگان‌های حواس در نتیجهٔ بالا رفتن مصنوعی حرارت، آتمسفر اشباع شده از ذرات مواد خام و صدای گوشخراش و غیره سخت متأثر می‌شوند. صرف‌نظر از این‌که در میان این ماشین‌آلات تنگ بهم چسبیده، که با انتظامی نظیر فصول سال سیاههٔ مقتولین و مجروحین رزمگاه صنعتی خود را صادر می‌کنند(۱) خطر مرگ هر لحظه در کمین است.

ساعتی نصب کنند و یك تعرفهٔ عاقلانه برای جرایم تنظیم نمایند. هاروپ ۱۹ زن و دختر را به عنوان نقض قرارداد به نزد قاضی (امین صلح) جلب نمود. در میان اعتراضات مردم تماشاچی هر یك از آنانه محکوم به تأدیه ۹ پنس جریمه و ۲ شیلینگ و ٦ پنس خسارت محاکمه شدند و هاروپ را در مراجعت جماعتی از مردم که سوت می‌زدند دنبال نمودند. ـ یکی از عملیاتی که نزد کارفرمایان بسیار عزیز است این است که مزد کارگران را در برابر عیوب مصالحی که به آنها تسلیم شده است به عنوان تنبیه کسر نمایند. این روش موجب اعتصاب عمومی در سال ۱۸٦٦ در کارخانه‌های کوزه‌گری انگلستان شد. گزارش‌های کمیسیون کار اطفال (۱۸٦٦ـ۱۸٦۳) مواردی را ذکر می‌کنند که کارگر به جای این که مزدی بگیرد، در مقابل کارش و به وسیلهٔ آیین‌نامهٔ جرایم چیزی هم به ارباب نیکوکارش بدهکار می‌شود. بحران اخیر صنایع پنبه نیز شوهد آموزنده‌ای دربارهٔ زیرکی‌هایی که کارفرمایان خودرأی در مورد کسر دستمزد به خرج داده‌اند به دست می‌دهد. بازرس کارخانه ر. بیکر مـی‌گوید: «چندی پیش من مجبور شدم یکی از صاحبان صنعت پنبه را در برابر محاکم مورد تعقیب قرار دهم زیرا وی در این روزگار سخت و پررنج از برخی از کودکانی که نزد وی به کار اشتغال داشتند (اطفال بیش از ۱۳ سال) مبلغ ۱۰ پنس بحث عنوان خرج تصدیق سن کسر نموده بود، در حالی که تصدیق مزبور برای خود او ٦ پنس تمام می‌شد و قانون کسر بیش از ۳ پنس را از این بابت مجاز نموده و بنابر عادت جاری اصلاً کسر چنین پولی جایز نیست... کارخانه‌دار دیگری برای انیکه بدون اشکال قانونی به همین هدف برسد به هر یك از کودکان بینوایی که نزد او کار می‌کنند مبلغ یك شیلینگ تحمیل می‌کند تحت این عنوان که به محض وصول تصدیق پزشکی دایر به نصاب سنی، بـه آنـها هـنر و اسـرار حـرفهٔ ریسندگی بیاموزد. بنابراین جریانات مـخفیی وجـود دارنـد کـه دانسـتن آنـها بـرای درك پـدیده‌های شگفت‌آور، نظیر اعـتصابات و از جـمله اعـتصاباتی کـه اکـنون رخ مـی‌دهد، لازم است. (مـقصود اعتصاباتی است که در ماه ژوین ۱۸٦۳ در داورن بافندگان ماشینی اعلام نمودند).

Rep. of Insp. of Fact. for 30th. April 1863, 50-51

(گزارش‌های کارخانجات همواره از حدود تاریخ رسمی خود تجاوز می‌کنند).

۱ ـ قوانین مربوط به حمایت در برابر ماشین‌های خطرناك نتایج نیکویی به بار آوردند. ولی... اکنون

صرفه‌جویی وسایل جمعی تولید که بدواً در سیستم کارخانه مانند محیط گرم‌خانه به ثمر می‌رسد، بلافاصله در دست سرمایه تبدیل بدزدی سیستماتیك از شرایط زندگی کارگران در حین کار می‌گردد. دزدی از فضا، از هوا، از روشنایی و از وسایل تأمین انفرادی در برابر شرایط خطرناك و ناسالم پروسهٔ تولید. با این وصف دیگر دربارهٔ اقدامات مربوط به راحت و آسایش کارگر مطلقاً سخنی هم نمی‌توان گفت.(۱)

منابع تازه‌ای برای سوانح پیدا شده است که ۲۰ سال پیش وجود نداشت. از آن قبیل است ازدیاد سرعت ماشین‌آلات. چرخ‌ها، استوانه‌ها، دوك‌هاو دستگاه‌های خودکار اکنون با سرعتی بیشتر و قدرت روزافزونی حرکت می‌کنند. انگشتان باید سریع‌تر و مطمئن‌تر نخ‌های گسیخته را دریابند زیرا کم‌ترین تردید و کوچك‌ترین بی‌احتیاطی آنها را فدا می‌کند... بسیاری از سوانح در نتیجهٔ کوشش کارگران در سریع انجام دادن کار حاصل می‌شود. باید به خاطر داشت که برای کارخانه داران مسألهٔ این که ماشین‌ها بدون انقطاع در حرکت باشند یعنی نخ و منسوج تولید کنند، کمال اهمیت را دارا است. هر توقف یك دقیقه‌ای نه تنها هدر رفتن نیرو است بلکه زیان تولید است. از اینرو است که چون مراقبین به کمیت محصول علاقمندند، کارگران را وادار می‌کنند که دایماً ماشین را در حرکت نگه دارند و این برای کارگری نیز که برحسب وزن یا قطعه مزد می‌گیرد امر کم اهمیتی نیست. با این که در اغلب کارخانه‌ها رسماً ممنوع است که ماشین‌ها را در اثنای حرکت تمیز کنند ولی این طرز عمل عمومیت دارد. همین علت به تنهایی طی ۶ ماه اخیر ۹۰۶ سانحه به وجود آورد... با این که تمیز کردن ماشین‌آلات کار همه روزه است ولی اغلب روز شنبه برای پاك کردن کامل ماشین‌ها تعیین شده و این عمل به طور عمده در حال حرکت ماشین‌ها انجام می‌گیرد... این کاری است که در مقابل آن مزدی پرداخت نمی‌شود و به همین سبب کارگران می‌کوشند تا هر قدر ممکن است زودتراز شر آن خلاص شوند. از اینرو تعداد سوانح در روزهای جمعه و بویژه روزهای شنبه خیلی بیشتر از روزهای دیگر هفته است. روزهای جمعه سوانح اضافی نسبت به تعداد متوسط ۴ روز اول هفته تقریباً ۱۲ درصد و روزهای شنبه سوانح اضافی نسبت به متوسط ۵ روز پیشین ۲۵٪ است. ولی اگر به حساب بیاوریم که کارخانه در روز شنبه فقط ۷/۵ ساعت است در حالی که روزهای دیگر هفته ۱۰/۵ ساعت کار می‌شود، آن گاه سوانح اضافی به بیش از ۶۵٪ می‌رسند.

(Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1866, London, 1867, P. 9, 15-17.)

۱ ـ در نخستین بخش کتاب سوم دربارهٔ کارزا تازه‌ای صحبت خواهیم نمود که کارخانه‌داران انگلیسی علیه موادی از قانون کارخانجات راه انداخته‌اند، که می‌کوشد اعضاء بدن کارگران را در برابر ماشین‌های خطرناك حفظ نماید. در این جا کافی است که از گزارش رسمی بازرس کارخانجات،

آیا فوریه حق نداشت که کارخانه را «دوستاق‌گاه ملایم شده‌ای»[۱] بخواند؟

۵ ـ نبرد بین کارگر و ماشین:

مبارزه بین سرمایه‌دار و کارگر مزدور از همان ابتدای پیدایش مناسبات سرمایه‌داری آغاز شده است. این مبارزه طی تمام دوران مانوفاکتوری شدت یافته است.[۲] ولی از

لئوناردهورنر، نقل‌قولی کنیم: «من برخی از کارخانه داران را شنیدم که با فراغتی نابخشودنی دربارهٔ بعضی سوانح صحبت می‌کردند مثلاً می‌گفتند که از دست دادن یك انگشت چیز مهمی نیست. زندگی و آیندهٔ یك کارگر به قدری زیاد به انگشتانش وابسته است که یك چنین خسارت برای وی پیشآمدی فوق‌العاده مهم و جدی است. هنگامی که من این قبیل اباطیل کوته نظرانه را می‌شنوم این سؤال را مطرح می‌کنم: فرض کنید که شما به یك نفر کارگر اضافی احتیاج پیدا کرده‌اید و ۲ نفر داوطلب برای این کار نزد شما می‌آیند که از هر حیث به طور یکسان شایستهٔ آن کارند ولی یکی از آنها فاقد انگشت شست یا سبابه است، کدام از آنها را انتخاب می‌کنید؟ آنها حتی یك لحظه هم برای انتخاب کارگر کامل الاعضاء درنگ نداشتند... این آقایان کارخانه‌دار علیه آن چه که خود قانونگزاری شبه بشردوستانه می‌نامند پیش‌داوری‌های نادرستی دارند.(Reports of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1855.) این آقایان مردم واردی هستند. بیهوده نیست که عصیان برده‌طلبان آمریکا را با خرسندی استقبال نمودند.

۱ ـ در کارخانه‌هایی که از مدت‌ها پیش قانون کارخانه و محدودیت اجباری زمان کار و سایر مقررات این قانون جاری است بسیاری از سوء استفاده‌های گذشته از بین رفته است. تکمیل ماشین‌آلات خود در نقطهٔ معینی مستلزم بهبود ساختمان ابنیهٔ کارخانه است که خود به سود کارگران تمام می‌شود. (Reports etc. for 31st. Oct. 1863, P. 109.)

۲ ـ از جمله به منابع زیرین مراجعه کنید:

John Houghton: Husbandry and Trade improved, London, 1727. The Advantages of the East India Trade, 1720. John Bellers: Proposals for raising a Colledge of Industry, London, 1696.

متأسفانه کارفرمایان (اربابان) و کارگرانشان پیوسته با یکدیگر در جنگند. هدف تغییرناپذیر اولی‌ها این است که هر قدر ممکن است کار ارزان‌تر تمام شود و برای نیل بدین منظور از هیچ نیرنگی فروگذار نمی‌کنند، در حالی که دومی‌ها در این اندیشه‌اند که از هر فرصتی استفاده کرده کارفرمایان خود را به انجام بالاترین خواست‌های خویش وادار سازند.

An Inquiry into the Causes of the Present High Price of Provisions, 1767, P. 61-62.)

زمان استقرار ماشینیسم است که کارگر علیه خود وسیلهٔ کار یعنی علیه این شکل وجودی مادی سرمایه به مبارزه برخاسته است. کارگر علیه این شکل مشخص وسیلهٔ تولید، به مثابه بنیان مادی شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، عصیان می‌کند.

تقریباً تمام اروپای قرن هفدهم عصیان‌های کارگری را علیه ماشینی به نام Bandmühle (که Schnurmühle و Mühlenstuhl نیز خوانده شده.) و برای یافتن نوار و یراق به کار می‌رفته، از سر گذرانیده است.(۱)

(نویسندهٔ این اثر ناتانیل فورستر کشیش است که جدا از کارگران هواداری می‌کند).

۱ ـ Bandmühle که در آلمان اختراع شده است. لانچلوتی کشیش ایتالیایی در اثری که به سال ۱۶۳۶ در ونیز انتشار یافت چنین نقل می‌کند: «آنتون مولر، دانتزیگی تقریباً در ۵۰ سال پیش (لانچلوتی در ۱۵۷۹ اثر خود را نوشته بود.) ماشین بدیعی را در دانتزیك دیده بود که از ۴ تا ۶ منسوج را یك جا می‌بافت. ولی چون شورای شهر از آن نگران شده که مبادا این اختراع عدهٔ زیادی از کارگران را به گدایی بکشاند ماشین مزبور را از بین برد و مخترع آن را خفه کرد یا در آب غرق نمود. در شهر لایدن همین ماشین در سال ۱۶۲۹ به کار افتاد. طغیان‌های یراق‌بافان شهرداری را مجبور ساخت که بدواً ماشین مزبور را ممنوع سازد. فرمان‌های چندی از طرف مجلس صنوف طی سال‌های ۱۶۲۳ و ۱۶۳۹ و غیره دایر به محدودیت استعمال آن صادر گردید و بالآخره موجب فرمان ۱۵ دسامبر ۱۶۶۱ تحت شرایط معینی مجاز شمرده شد.

بوکسهورن در (Institutiones Politicae لایدن ۱۶۶۳) دربارهٔ استقرار ماشین مزبور در لایدن می‌نویسد: «تقریباً در ۲۰ سال پیش برخی اشخاص افزاری برای نساجی اختراع کرده بودند که به وسیلهٔ آن یك نفر کارگر می‌توانست بیشتر و آسان‌تر از چندین کس در همان مدت پارچه بباند. در اثر این اختراع اغتشاشات و منازعاتی به وقوع پیوست تا آن که استعمال این افزار از طرف مقامات شهری ممنوع گردید. همین ماشین در سال ۱۶۷۶ در شهر کلن ممنوع شد و پیدایش آن در همان زمان در انگلستان موجب ناآرامی کارگران گردید. استفادهٔ از این ماشین به موجب فرمان قیصر مورخ ۱۹ فوریهٔ ۱۶۸۵ در تمام آلمان ممنوع شد. در شهر مبورگ به دستور مقامات شهر ماشین مزبور علناً سوزانده شد. کارل ششم در ۹ فوریهٔ ۱۷۱۹ از نو فرمان ۱۶۸۵ را تأیید نمود و دربارهٔ ساکس استفاده از آن را تازه در ۱۷۶۵ مجاز ساخت. این ماشین که این همه سروصدا در جهان برانگیخت در واقع پیشاهنگ ماشین‌های بافندگی و ریسندگی و بنابراین پیشقدم انقلاب صنعتی قرن هیجدهم بود. ماشین مزبور حتی به کودکی هم که هیچ تجربه در نساجی نداشت، امکان می‌داد که با بالا و پایین بردن میله‌ای تمام دستگاه را با همهٔ تجهیزاتش به حرکت درآورد و در شکل تکمیل شده‌اش یك جا ۴۰ تا

در پایان نخستین ثلث قرن هفدهم یك دستگاه اره‌کشی بادی، که به وسیلهٔ یك نفر هلندی در حومهٔ لندن کار گذاشته شده بود، از جانب مردم ویران گردید. در آغاز قرن هیجدهم ماشین‌های اره‌کشی آبی به زحمت توانستند برایستادگی مردم، که از طرف پارلمان پشتیبانی می‌شد، غلبه نمایند. در سال ۱۷۸۵ هنگامی که اورت نخستین ماشین پشم‌چینی خود راکه با آب حرکت می‌کرد ساخت، ۱۰۰۰۰۰ نفر کارگری که ازکار محروم شده بودند آن ماشین را آتش زدند. عرایض متعددی علیه ماشین‌های پشم پاك‌کنی و پشم شانه‌زنی آرکرایت از طرف ۵۰۰۰۰ نفر کارگری که تا آن تاریخ از شانه‌زدن پشم زندگی می‌کردند، به پارلمان تقدیم شد. انهدام جمعی ماشین‌آلات که طی ۱۵ سال اول قرن نوزدهم در مناطق مانوفاکتوری انگلستان بویژه در دنبال به‌کار افتادن دستگاه‌های نساجی بخار، روی داد و نام جنبش لودیت‌ها[۱] به خود گرفت، به دولت‌های ضدژاکوبین، نظیر سید ماوث، کستلری و غیره بهانه داد تا به ارتجاعی‌ترین اقدامات تضییقی دست زنند. تجربه و زمان لازم است تا کارگر میان خود ماشین و استفادهٔ سرمایه‌داری از آن فرق بگذارد و لذا حملهٔ خود را از وسایل مادی تولید برگرداند و معطوف به شکل اجتماعی استفادهٔ از آن وسایل نماید.[۲]

در مبارزاتی که برای بالا بردن دستمزد در درون مانوفاکتورها انجام می‌گرفت، خود مانوفاکتور مفروض بود و به هیچ وجه مبارزه علیه وجود آن جریان نداشت. هیچ گاه کارگران مزدبگیر علیه پیدایش مانوفاکتور مبارزه نکرده‌اند بلکه این قبیل مبارزات از جانب استادان صنعتی و شهرهای ممتاز[۳] به وقوع پیوسته است. به همین سبب

---

۵۰ قطعه پارچه تحویل می‌داد.

۱ ـ نام جنبش خودبخودی است که در آغاز قرن نوزدهم از طرف کارگران انگلیس به رهبری کارگری به نام ندلود به وقوع پیوست و پیدایش ماشین‌آلات را علت اساسی تیره روزی و بیکاری کارگران می‌پنداشت و لذا دست به ویران کردن ماشین‌ها زد.م

۲ ـ در مانوفاکتورهای سیستم قدیمی، عصیان کارگران علیه ماشین‌آلات حتی در روزگار ما نیز تکرار می‌شود. مثلاً نظیر وقایعی که در سال ۱۸۶۵ در سوهانگری‌های شفیلد رخ داد.

۳ ـ شهرهای ممتاز یا شهرهای امتیازدار که نواحی و شهرهایی اطلاق می‌شود که در زمان قرون وسطی بتدریج برای خود حقوق ویژه‌ای به دست آورده و طبق فرمان شاهان و امرای فئودال از مزایای معینی برخوردار بودند. این مناطق و شهرها که در درون آن بورژوازی کم کم دارای اختیارات وسیعی می‌شد رفته رفته به صورت پایگاه‌هایی علیه سیادت امرا و اشراف فئودال درآمد و در بسیاری از کشورهای اروپایی یکی از عوامل جدی تقویت مرکزیت دولتی و سلطنت مطلقه گردید.

نویسندگان دوران مانوفاکتوری تقسیم کار را به مثابه وسیله‌ای تلقی نموده‌اند که می‌تواند بالقوه جانشین کارگر گردد نه مانند وسیله‌ای که واقعاً کارگر را از کار براند. تفاوت بین دو مفهوم بدیهی است. مثلاً اگر گفته شود که با چرخ ریسندگی قدیمی ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ نفر لازم می‌آمد تا بتوانند پنبه‌ای را که اکنون در انگلستان به وسیلهٔ ۵۰۰۰۰۰ نفر به کمك ماشین رشته می‌شود، بریسند، این مسلماً به آن معنی است که میلیون‌ها نفر لازم است تا بتواند جای ماشین ریسندگی را بگیرد. ولی بعکس هنگامی که گفته می‌شود دستگاه نساجی بخار ۸۰۰۰۰۰ نفر کارگر را در انگلستان به کوچه ریخته است سخن بر سر ماشین‌های موجود نیست، که پرکردن جای آنها مستلزم تعداد معینی کارگر است، بلکه سخن بر سر تعداد مشخصی کارگر است که واقعاً به وسیلهٔ ماشین تعویض شده یا از کار رانده شده است. در دوران مانوفاکتوری شیوهٔ پیشه‌ورانهٔ کار، ولو این که متفرق بود، پایهٔ صنعت را تشکیل می‌داد. عدهٔ نسبتاً قلیل کارگران شهری که از قرون وسطی باقی مانده بود، نمی‌توانست جوابگوی احتیاجات بازارهای جدید مستعمراتی باشد و مانوفاکتورهای تازه پدید شده در عین حال عرصه‌های تولیدی جدیدی برای روستاییان به وجود آوردند که در نتیجهٔ زوال فئودالیسم از ملك و زمین خود رانده شده بود. بنابراین در آن زمان جنبهٔ مثبت تقسیم کار و همکاری در درون کارگاه‌های بیشتر برجستگی داشت زیرا تقسیم کار موجب آن می‌شد که کارگران شاغل بارآورتر گردد.(۱) در حقیقت همکاری و درهم بست وسایل کار در دست عده‌ای معدود

---

۱ ـ سر جمیس استوارت نیز تأثیر ماشینیسم را کاملاً به همین معنی درك می‌کند که می‌نویسد: «بنابراین من ماشین را به مثابه وسیله‌ای تلقی می‌کنم که (بالقوه) عدهٔ مردم مشغول به کار را افزایش دهد، بدون آن که اجباری در ازدیاد تعداد نان‌خورها باشد... پس از چه بابت تأثیر ماشین از تأثیر پیدایش ماکنین جدید متفاوت است؟ ترجمهٔ فرانسه جلد اول ـ کتاب یکم فصل نوزدهم) پتی با ساده‌لوحی بیشتری می‌گوید که ماشین جانشین تعدّد زوجات می‌شود. این نقطهٔ نظر را می‌توان دست بالا برای برخی از مناطق ایالات متحدهٔ آمریکا صادق دانست. بعکس گفته شده است: «ندرتاً می‌توان ماشین را با موفقیت برای آن مورد استفاده قرار داد که کارهای فرد واحدی کم شود. زمانی که برای ساختن ماشین مزبور از دست می‌رود بیش از آن زمانی است که با استعمال آن ماشین صرفه‌جویی می‌شود. ماشین فقط هنگامی واقعاً مفید است که بتواند به مقیاس وسیع مورد استفاده قرار گیرد، آن گاه که یك ماشین بتواند به کار هزاران نفر کمك نماید. بنابراین ماشین آلات همواره و در اکثر موارد در کشورهایی به کار خواهد رفت که دارای متراکم‌ترین جمعیت‌ها باشند و عدهٔ بیکاران در آن جا زیاد باشد... ماشین به جهت کمبود کارگر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه جهت استعمال آن عبارت از

هنگامی که در کشاورزی مورد استفاده قرار گرفت موجب آن شد که در بسیاری از کشورها پیش از دوان صنعت بزرگ انقلاب‌های ناگهانی و قهری در شیوهٔ تولید به وجود آید و بنابراین در شرایط زندگی و اصول کار مردم روستا تغییراتی روی دهد. ولی این مبارزه در ابتدا بیشتر بین زمین‌داران بزرگ و کوچك بود تا میان سرمایه و کارگر روزمزد. از سوی دیگر هنگامی که وسایل کار، گوسفند، اسب و غیره موجب بیرون راندن کارگران می‌شود در آن صورت عمل قهرآمیز مستقیم نخستین موجبات انقلاب صنعتی را فراهم می‌سازد. بدواً کارگران از ملك و زمین بیرون رانده می‌شوند و سپس گوسفندان جای آنان را می‌گیرند. دزدی زمین به مقیاس وسیع، آن چنان که در انگلستان به وقوع پیوست، زمینهٔ استفاده از کشاورزی بزرگ را آماده ساخت.(۱) بنابراین انقلاب کشاورزی مزبور در آغاز کار بیشتر به صورت انقلابی سیاسی جلوه گر شد.

وسیلهٔ کار به محض این که چهرهٔ ماشین پیدا می‌کند به صورت رقیب خود کارگر در می‌آید.(۲) خودافزایی سرمایه به وسیلهٔ ماشین، با تعداد کارگران یعنی با تعداد همه آنهایی که شرایط زندگیشان به وسیلهٔ ماشین منهدم می‌گردد، نسبت مستقیم دارد. تمام سیستم تولید سرمایه‌داری مبتنی بر آن است که کارگر نیروی کارش را مانند کالا بفروشد. تقسیم کار این نیروی کار را به صورت، مهارت خاص در به کار بردن جزءافزار، یك جهته می‌کند. به محض این که به کار بردن افزار به ماشین احاله می‌شود ارزش مبادلهٔ نیروی کار همراه با ارزش مصرف آن خاموش می‌گردد. کارگر، مانند پول کاغذیی که از جریان افتاده باشد، غیرقابل فروش می‌شود. آن بخشی از طبقهٔ کارگر که ماشینیسم آن را بدینسان زاید می‌سازد یعنی تبدیل به جمعی می‌کند که تا مدتی برای خودافزایی سرمایه مستقیماً مورد نیاز نیست، از سویی در مبارزهٔ نابرابر صنایع پیشه‌وری و مانوفاکتوری علیه صنعت ماشینی تباه می‌شود و از سوی دیگر کلیهٔ شاخه‌های سهل‌الوصول صنعت را سیل‌آسا فرا می‌گیرد، بازار کار را اشباع می‌کند و لذا قیمت نیروی کار را به پایین‌تر از

سهولتی است که برای به کار گماردن تودهٔ وسیع کارگر به وجود می‌آورد.

Piercy Ravenstone:Thoughts on the Funding System and its Effects, London,1824, P. 45.

۱ ـ یادداشت چاپ چهارم ـ این جریان در مورد آلمان نیز صادق است. در کشور ما کشاورزی بزرگ، تا آن جا که وجود دارد یعنی بویژه در خاور آلمان، تنها در نتیجهٔ سلب مالکیت دهقانان امکان‌پذیر شده است، عملی که از قرن شانزدهم و بویژه از سال ۱۶۴۸ به بعد انجام گرفته است.

فریدریش انگلس

۲ ـ ماشین و کارگر در هم‌چشمی دایمی هستند. (Ricardo: "Principles etc." P. 479.)

ارزش خود تنزل می‌دهد.

بزرگ‌ترین دلخوشی که به کارگران مستمند شده می‌دهند این است که از طرفی رنج و محنت آنان «گذرا» است و از طرف دیگر این که ماشینیسم سراسر یك عرصهٔ تولید را بتدریج فرا می‌گیرد و این امر موجب کاهش وسعت و شدت آثار ویران کنندهٔ آن می‌گردد. این دلخوشی‌ها یکدیگر را نفی می‌کنند. آن جاکه ماشین تدریجاً عرصه‌ای از تولید مسلط می‌شود، فقر و بدبختی را به صورت مزمن در قشرهایی از طبقهٔ کارگر که با وی در رقابتند به وجود می‌آورد. آن جاکه گذار به سرعت انجام می‌شود تأثیر آن وسیع و حاد است. تاریخ جهان صحنه‌ای اندوهبارتر از اضمحلال تدریجی دست‌بافان انگلیسی، که طی دهه‌های متمادی جریان داشته و بالآخره در سال ۱۸۳۸ قطعی شده است، نشان نمی‌دهد. بسیاری از آنان از گرسنگی هلاك شدند، عده زیادی با خانواده‌های خود مدت‌ها زندگی را با روزی ۲/۵ پنس سر کردند.[۱] بعکس، استقرار ماشین در صنایع پنبهٔ انگلستان به صورت حاد در هند شرقی تأثیر نمود، چنان که حکمران کل هندوستان در سال ۱۸۳۵-۱۸۳۴ واقعه را چنین ارزیابی نمود: «به زحمت می‌توان در

---

۱ - پیش از تصویب قانون ۱۸۳۳ دربارهٔ مستمندان، رقابت بین منسوجات دستی و ماشینی از آن جهت ادامه یافت که کلیسا مزدهایی را که خیلی پایین‌تر از حداقل افتاده بود با درآمد خویش جبران می‌کرد. شریعتمدار آقای تورنر در سال ۱۸۲۷ در ویلامسلاو از محال چشایر، که ناحیه‌ای صنعتی است، سرکشیش بود. پرسش‌های کمیتهٔ مهاجرت و پاسخ‌هایی که آقای تورنر داده است نشان می‌دهد چگونه هم‌چشمی میان کار دستی و ماشینی مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. سؤال: آیا استفاده از دستگاه نساجی مکانیکی دستگاه دستی را بیرون نرانده است؟ جواب: بدون شك بیرون رانده است و بیش از این ممکن بود بیرون راند. اگر کارگران دستی در وضعی قرار نمی‌گرفتند که بتوانند تحمل تنزل مزد را بکنند. سؤال: ولی آیا با تحمل این احوال کارگران دستی به مزدی قناعت نمی‌کنند که برای زندگی آنها کافی نیست و برای تأمین کسر هزینهٔ معیشت خویش به کمك کلیسایی مراجعه نمی‌نمایند؟ جواب: بلی و در واقع ادامهٔ رقابت دستگاه نساجی دستی با دستگاه مکانیکی را اعانه فقر امکان‌پذیر ساخته است. بنابراین فایده‌ای که از استقرار ماشین برای زحمتکشان حاصل شده همانا فقر تنزل دهنده یا جلای وطن بوده است. به جای آن که کارگرانی محترم و تا حدودی مستقل باشند آنان تبدیل به بردگان تبه‌روزی می‌شوند که باید از نان وهن‌آور گدایی زندگی کنند. این همان چیزی است که «اشکال موقت»، خوانده می‌شود.

A.Prize Essay on the Comparativeof Competition and Co-Operation, London,1834,P.29)

تاریخ بازرگانی نظیر این بدبختی یافت. دشت‌های هندوستان از استخوان بافندگان سفید شده است. البته ماشین برای نساجان مزبور فقط «رنجی گذرا» به بار آورد زیرا آنان از این دار فنا رفتند. علاوه بر این تأثیر «گذرا»ی ماشین تأثیری پایدار است زیرا پیوسته عرصه‌های تازه‌ای از تولید را فرا می‌گیرد. بدینسان چهرهٔ استقلال یافته و بیگانه شده‌ای، که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، به طور کلی برای شرایط کار و محصول در برابر کارگر ایجاد می‌کند، با ماشینیسم تحول می‌یابد و به تضاد کاملی مبدل می‌گردد.(۱) به همین سبب است که با استقرار ماشینیسم کارگر برای نخستین بار علیه وسیلهٔ کار با خشونت می‌شورد. وسیلهٔ کار کارگر را هلاك می‌کند. بویژه هر بار که ماشین‌های تازه وارد با شیوهٔ بهره‌برداری پیشه‌وری یا صنفی رقابت می‌کنند این تضاد مستقیم محسوس‌تر نمایان می‌شود. ولی در درون خود صنعت بزرگ نیز تکامل پیوستهٔ ماشین‌آلات و پیشرفت سیستم خودکار تأثیرات همانندی به وجود می‌آورد. هدف دایمی ماشینیسم تکامل یافته است که کار دست را کم کند و یا به عبارت دیگر حلقه‌ای از زنجیر تولید کارخانه را به وسیلهٔ تعویض دستگاه‌های انسانی با دستگاه‌های آهنی تکمیل نماید.(۲) به کار رفتن نیروی بخار و آب در ماشین‌هایی که تاکنون با دست حرکت می‌کردند پیشآمدی همه روزه است... اصلاحات کوچك در ماشین‌آلات که هدف آنها صرفه‌جویی در قوهٔ محرکه، بهبود محصول، ازدیاد تولید در مدت واحد و یا غرض آنها بیرون راندن یك کودك، یك زن یا یك مرد است، امری مستمر است و با این که چندان پراهمیت جلوه نمی‌کند معذالك آثار سهمی به بار می‌آورند.(۳) هر جا عملی مهارت بسیار و چیره‌دستی لازم داشته باشد، می‌کوشند هر چه زودتر آن را از دست کارگری، که زیاده از حد مهارت دارد و غالباً به بی‌نظمی‌های گوناگون گرایان است، بربایند و به مکانیسم ویژه‌ای

---

۱ ـ همان علت که می‌تواند درآمد کشوری را افزایش دهد (یعنی، چیزی که ریکاردو خود در همان جا توضیح می‌دهد، درآمد زمینداران و سرمایه‌داران که ثروت آنها را نقطهٔ نظر اقتصادی مساوی با ثروت ملت به طور عموم تلقی شده است.) می‌تواند در همان حال اضافه جمعیت را به وجود آورد و وضع کارگران را بدتر کند.

(Ricardo: Principles etc. P. 469.

در واقع هدف دایمی و گرایش هر تکمیلی و اصلاح مکانیکی عبارت از این است که یك باره خود را از هر کار انسانی بی‌نیاز سازند یا به وسیلهٔ قرار دادن کار زنان و کودکان به جای کار مردان بزرگسال و یا به وسیلهٔ قرار دادن کارگران جاهل به جای کارگران کار کشته، قیمت کار را پایین آورند.

(Ure: "Philosophy of Manufactures", P. 23.)

2 - Reports of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1858, P. 43. 3 - Reports etc. 31st. Oct. 1856, P. 15.

بسپارند، که چنان تنظیم شده که کودکی هم می‌تواند مراقب آن باشد.[1] در سیستم خودکار رفته رفته زبردستی کارگر به عقب رانده می‌شود.[2] اعمال اصلاحات در ماشین‌آلات تنها مستلزم تقلیل عدهٔ کارگرانی که برای حصول نتیجهٔ معینی مورد نیازند نیست، بلکه این تغییرات طبقه‌ای از افراد را جانشین طبقهٔ دیگر می‌کند، کارگرانی که کمتر ماهرند جای کارگران زبردست را می‌گیرند، کودکان به جای بزرگسالان و زنان جانشین مردان می‌شوند. کلیهٔ این تعویض‌ها موجب نوسانات دایمی در نرخ دستمزد می‌گردند.[3] ماشین‌آلات لاینقطع بزرگسالان را از کارخانه بیرون می‌ریزند.[4] پیشرفت برق‌آسایی که ماشینیسم تحت فشار کوتاه شدن روزانهٔ کار انجام داد، انعطاف پذیری شگرف آن را، که نتیجهٔ تجربیات عملی گرد آمده و وسعت دامنهٔ وسایل مکانیکی موجود و ترقی دایمی تکنیك است، نشان داد. ولی چه کسی می‌توانست در ۱۸۶۰ یعنی سال ذروهٔ صنعت پنبهٔ انگلستان، پیشرفت‌تازان ماشین‌آلات و نقل و انتقال کاردستی متناسب با تحول مزبور را، که ۳ سال پس از آن و به زور مهمیز جنگ داخلی آمریکا به وقوع پیوست، پیش بینی نماید؟ دربارهٔ این مسأله آوردن یکی دو نقل‌قول از گزارش‌های رسمی بازرسان کارخانجات انگلستان کافی است. یکی از کارخانه داران منچستر اظهار می‌کند: به جای ۷۵ ماشین حلاجی ما اکنون بیش از ۱۲ ماشین به کار نمی‌بریم، که همان مقدار محصول با همان خوبی، اگر نگوییم با کیفیت بهتر، تحویل

---

1 - (Ure: "Philosophy of Manufactures", P. 19.)

بزرگ‌ترین فایده‌ای که از کاربرد ماشین‌آلات در آجرپزی حاصل می‌شود این است که کارفرما را کاملاً و یك باره از قید کارگران با مهارت آزاد سازد.

Child. Empl. Comm.V.Report, London, 1866, P. 180, N. 46.)

ملحقهٔ چاپ دوم ـ آقای آ.استیروك مدیر کل ادارهٔ ماشین‌آلات در راه‌آهن در مورد ماشین‌سازی (لوکوموتیف‌ها و غیره) چنین می‌گوید: «کارگران انگلیسی پرخرج هر روز کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. تولید استفاده از آلات تکمیل شده افزایش می‌یابد و نیز در به کار بردن این آلات نوع نازلی از کار مورد استفاده قرار می‌گیرد... سابقاً کارگر متخصص ضرورتاً تمام اجزاء ماشین بخار را می‌ساخت. همین اجزاء ماشین اکنون به وسیلهٔ کاری کم مهارت‌تر ولی با وسایلی بهتر تولید می‌شوند... تحت عنوان آلات و وسایل من ماشین‌آلات‌ی را منظور نظر دارم که با آنها ماشین ساخته می‌شود.

(Royal Commission on Railways. Minutes of Evidence, London, 1867. N. 17862, 17863.)

2 - Ure: "Philosophy of Manufactures", P. 20. 3 - Ure: "Philosophy of Manufactures", P. 321.

۴ ـ همانجا صفحهٔ ۲۳.

می‌دهند... صرفه‌جویی در دستمزد هر هفته بالغ بر ۱۰ لیرهٔ استرلینگ می‌شود و صرفه‌جویی در افت پنبه ۱۰٪ است. در یکی از ظریف‌ریسی‌های منچستر تشدید شتاب ماشین‌ها و وارد شدن اسلوب‌های گوناگون خودکار موجب شد که در یکی از بخش‌های کارخانه یك ربع و در بخش دیگر نیمی از کارگران حذف شدند، در حالی که استقرار ماشین شانه‌زنی به جای دومین ماشین حلاجی از تعداد کارگرانی که سابقاً در سالون حلاجی کار می‌کردند به میزان بسیاری کاست. ریسندگی دیگری مجموع صرفه‌جویی کارگری خود را به ۱۰٪ تخمین می‌زند آقایان جیلمور، ریسندگان منچستری اظهار می‌کنند: «ما صرفه‌جویی را که در تعقیب به‌کار بردن ماشین‌های تازه از حیص کارگر و دستمزد در بخش پنبه پاك کنی شده است به یك ثلث کامل تخمین می‌زنیم... در سالون قرقره‌کشی و نخ تاکنی هزینه و کارگر در حدود یك سوم تقلیل یافته و در نخ‌تابی نیز تقریباً یك ثلث از مخارج کم شده است. ولی این تمام مطلب نیست. اکنون هنگامی که نخ ما نزد نساج می‌رود در نتیجهٔ به‌کار بردن ماشین‌آلات تازه به قدر مرغوب‌تر شده است که به وسیلهٔ آن پارچه‌های بیشتر و بهتر از آن چه با ماشین‌های کهنه تولید می‌شد به دست می‌آید.(۱)

بازرس کارخانه آ.ردگرو در این مورد متذکر می‌شود که: «کاهش تعداد کارگران در حالی که تولید افزایش می‌یابد به سرعت پیش می‌رود، اخیراً در کارخانه‌های پشم‌بافی تقلیل جدیدی از تعداد کارگران آغاز شده و همچنان ادامه دارد. چند روز پیش آموزگاری، که در حوالی روچدیل سکونت دارد، به من می‌گفت کاهش شاگردان در دبستان‌های دخترانه تنها تقصیر بحران نیست بلکه به گردن تغییراتی نیز هست که در ماشین‌آلات کارخانه‌های پشم‌بافی به وجود آمده است و در نتیجهٔ آن به طور متوسط ۷۰٪ کارگرانی که نیمه وقت کار می‌کردند حذف شده‌اند.(۲) تابلوی ذیل جمع بست

---

1 - Reports of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1863, P. 108.

۲ ـ همان اثر صفحهٔ ۱۰۹ ـ تکامل سریع ماشین‌آلات، در زمان بحران صنایع پنبه، به کارخانه‌داران انگلیس این امکان را داد که به محض پایان یافتن جنگ داخلی به یك چشم بر هم زدن از نو بازار جهانی را فراگیرند. در ۶ ماه آخر سال ۱۸۶۶ پارچه تقریباً غیرقابل فروش شده بود. از اینرو ارسال کالا به صورت امانی به مقصد چین و هندوستان شروع شد و این امر طبعاً خود «گلوگیری» بازرگانی را تشدید نمود. در آغاز سال ۱۸۶۷ کارخانه‌داران به داروی همیشگی خود پناه برده، ۵٪ از مزد کارگران را پایین آوردند. کارگران ایستادگی به خرج داده و اظهار نمودند که تنها داروی مفید عبارت ازکوتاه ساختن مدت کار، ۴ روز در هفته است، پیشنهادی که از لحاظ تئوریك کاملاً درست بود. پس

پیشرفت‌هایی را نشانی می‌دهد که در صنایع پنبهٔ انگلستان در نتیجهٔ جنگ داخلی آمریکا به وقوع پیوسته است:

عدهٔ کارخانه‌ها

	۱۸۵۸	۱۸۶۱	۱۸۶۸
انگلستان وگال	۲۰۴۶	۲۷۱۵	۲۴۰۵
اسکاتلند	۱۵۲	۱۶۳	۱۳۱
ایرلند	۱۲	۹	۱۳
دولت متحد پادشاهی	۲۲۱۰	۲۸۸۷	۲۵۴۹

تعداد دستگاه‌های نساجی بخار

انگلستان وگال	۲۷۵۵۹۰	۳۶۸۱۲۵	۳۴۴۷۱۹
اسکاتلند	۲۱۶۲۴	۳۰۱۱۰	۳۱۸۶۴
ایرلند	۱۶۳۳	۱۷۵۷	۲۷۴۶
دولت متحد پادشاهی	۲۹۸۸۴۷	۳۹۹۹۹۲	۳۷۹۳۲۹

تعداد دوک‌ها

انگلستان وگال	۲۵۸۱۸۵۷۶	۲۸۳۵۲۱۵۲	۳۰۴۷۸۲۲۸
اسکاتلند	۲۰۴۱۱۲۹	۱۹۱۵۳۹۸	۱۳۹۷۵۴۶
ایرلند	۱۵۰۵۱۲	۱۱۹۹۴۴	۱۲۴۲۴۰
دولت متحد پادشاهی	۲۸۰۱۰۲۱۷	۳۰۳۸۷۴۹۴	۳۲۰۰۰۰۱۴

عدهٔ شاغلین به کار

انگلستان وگال	۳۴۱۱۷۰	۴۰۷۵۹۸	۳۵۷۰۵۲
اسکاتلند	۳۴۶۹۸	۴۱۲۳۷	۳۹۸۰۹
ایرلند	۳۳۴۵	۲۷۳۴	۴۲۰۳
دولت متحد پادشاهی	۳۷۹۲۱۳	۴۵۱۵۶۹	۴۰۱۰۶۴

بنابراین از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۸، ۳۳۸ کارخانهٔ پنبه‌بافی از بین رفت. به عبارت دیگر بارآورترین و مهم‌ترین ماشین‌آلات در دست عدهٔ قلیلی سرمایه‌دار متمرکز شد. تعداد دستگاه‌های نساجی بخار به ۲۰۶۶۳ عدد تقلیل یافت ولی در عین حال محصول آنها افزایش پیدا نمود، به طوری که یك دستگاه نساجی تکمیل شده بیش از دستگاه قدیمی

از مقاومت طولانی بالآخره سرجنبانان صنعت، که منتخب خود بودند، ناچار به این نتیجه رسیدند که همین پیشنهاد را در جایی با کسر ۵٪ دستمزد و در جایی بدون این کسر بپذیرند.

تولید می‌نمود. بالآخره ۱۶۱۱۲۵۴۱ عدد به تعداد دوك‌ها افزوده شد در حالی که از عدهٔ کارگران شاغل ۵۰۵۰۵ نفر کاسته شد. بدینسان تیره‌روزی «گذرایی» که در نتیجهٔ بحران صنایع پنبه کارگران را فراگرفته بود در اثر پیشرفت سریع و پیوستهٔ ماشینیسم بیشتر و عمیق‌تر شد.

پس نه تنها ماشین مانند رقیب مقتدری عمل می‌کند و همواره در کمین آن است که کارگر مزدبگیر را «زاید» سازد، بلکه سرمایه‌دار آن را علناً مانند نیرویی که دشمن کارگر است اعلام می‌کند و بدانسان آن را مورد استفاده قرار می‌دهد. ماشین وسیلهٔ جنگی نیرومندی می‌شود برای سرکوب قیام‌های ادواری کارگران، اعتصابات و غیره که علیه استبداد سرمایه[1] روی می‌دهد. به نظر گسکل ماشین بخار از روز اول هماوردی علیه «نیروی انسانی بود و به سرمایه‌داران این امکان را داد که به وسیلهٔ آن بتوانند دعاوی روزافزون کارگران را که آغاز سیستم کارخانه‌ای را مورد تهدید قرار می‌داد، درهم شکنند.[2] می‌توان تاریخچه‌ای از اختراعات پس از سال ۱۸۳۰ نوشت و نشان داد که اختراعات مزبور فقط به مثابه وسیلهٔ جنگ سرمایه علیه عصیان‌های کارگری زندگی یافته‌اند. ما مخصوصاً دستگاه ریسندگی خودکار را متذکر می‌شویم زیرا این ماشین دوران جدیدی را در سیستم خودکار گشوده است.[3] ناسمیث، مخترع پتك بخار طی اداء شهادت خود در برابر کمیسیون اتحادیه‌ها دربارهٔ اصلاحاتی که وی در نتیجهٔ اعتصاب بزرگ و طولانی کارگران ماشینی سال ۱۸۵۱، در سیستم ماشینی به وجود آورده بود چنین نقل می‌کند: «صفت ممیزهٔ پیشرفت‌های مکانیکی جدید ما عبارت از به کار بردن ماشین افزارهای خودکار است. در روزگار ما، آن چه را که یك نفر کارگر مکانیکی باید انجام دهد و هر کودکی نیز از عهدهٔ آن برمی آید، این نیست که خود کار کند بلکه عبارت از آن است که کار زیبای ماشین را تحت مراقبت داشته باشد. تمام آن

---

۱ ـ در کارگاه‌های بلورسازی و بطری‌سازی مناسبات بین صاحبان کارگاه و کارگران در اعتصاب مزمنی خلاصه می‌شود. از آن جا است که مانوفاکتور شیشهٔ فشرده یعنی مانوفاکتوری که در آن جا عملیات اصلی به وسیلهٔ ماشین اجرا می‌شوند، توسعه یافت. در یکی از کارگاه‌های نیوکاستل که سابقاً معادل ۳۵۰۰۰۰ فوند شیشهٔ دمیده تولید سالیانه داشت اکنون در سال ۳۰۰۰۵۰۰ فوند شیشهٔ فشرده تولید می‌کند. (Chi. Empl. Comm. IV. Rep. 1865, P. 262-263.)

2 - Gaskell: The Manufacturing Population of England, London, 1833. P. 3-4.

۳ ـ آقای فربرن در تعقیب اعتصاباتی که در کارگاه‌های ماشین‌سازی وی رخ داد خود چندین طریقهٔ اعمال ماشین رد ماشین‌سازی را اختراع نمود.

قشری از کارگران که منحصراً وابسته به مهارت و زبردستی خود بودند اکنون کنار گذاشته شده‌اند. در گذشته من با هر کارگر مکانیك ۴ کودك نیز استخدام می‌کردم. ولی به برکت این زد و بندهای مکانیکی تازه عدهٔ کارگران بزرگسال خود را از ۱۵۰۰ به ۷۵۰ نفر تقلیل داده‌ام. نتیجه‌ای که از آن حاصل شد این بود که منافع من به طور فوق‌العاده افزایش یافت.

یور دربارهٔ ماشینی که برای چاپ رنگین در باسمه‌کاری به کار می‌رود می‌گوید: «بالآخره سرمایه‌داران کوشیدند تا خود را از قید این بردگی غیرقابل تحمل آزاد سازند (یعنی از قید شرایطی که قرارداد باکارگران به آنهاتحمیل می‌کرد.) و بدین منظور از منابع علمی مدد خواستند و بزودی به حقوق مشروع خود رسیدند یعنی به آن حقوقی که برای سر نسبت به سایر قسمت‌های بدن وجود دارد. هم او دربارهٔ اختراع دیگر که تسهیلاتی در زنجیر وجود آورده بود و علت مستقیم اعتصابی بشمار می‌آمد، می‌گوید: «دار و دستهٔ ناراضیان که خود را به پشت خط کهنهٔ تقسیم کار شکست‌ناپذیر تصور می‌کرد، به وسیلهٔ تاکتیك مکانیکی جدید مورد حملهٔ جناحی قرار گرفت و کلیهٔ وسایل دفاعیش منهدم گردید. دار و دستهٔ مزبور مجبور شد بلاشرط تسلیم شود. دربارهٔ اختراع دستگاه خودکار ریسندگی وی باز می‌گوید: «این دستگاه برای آن خوانده شده بود که نظم را در میان طبقات صنعتی از نو برقرار نماید... این اختراع نظریه‌ای را که ما پیش از آن بیان کرده‌ایم مبنی براین که سرمایه هرگاه دانش را به خدمت خود در آورد همواره می‌تواند دست شورشگر کار را وادار به فرمانبرداری نماید[1] تأیید می‌کند. با این که نوشتهٔ یور در سال ۱۸۳۵ منتشر شد و بنابراین متعلق به زمانی است که سیستم کارخانه‌ای پیشرفت بالنسبه ضعیفی داشت، معذالك نوشتهٔ مزبور، نه تنها از جهت سنگدلی آشکارش بلکه بدان سبب که وی تضادهای سبکسرانهٔ دماغ سرمایه‌داری را ساده لوحانه برملا می‌کند، بیان کلاسیك روحیهٔ کارهانه بشمار می‌رود. مثلاً پس از آن که وی این «نظریه» را پرداخت که سرمایه به کمك دانشی که وی برای خدمت به خود اجیر کرده است «همواره دست شورشگر کار را وادار به فرمانبرداری می‌نماید، از این ابزار تنفر می‌کند که «برخی علم مکانیك و فیزیك را متهم نموده‌اند با این که خود را به سرمایه‌داران توانگر اجاره می‌دهد و وسیلهٔ ستم علیه طبقات فقیر می‌گردد.» پس از آن که وی محاسن ترقی سریع ماشینیسم رابرای کارگران به تفصیل بیان می‌کند، آنها را از بین برحذر می‌دارد که مبادا به وسیلهٔ مقاومت خود، به وسیلهٔ اعتصاب و غیره، ترقی ماشینیسم را

---

1 - Ure: "Philosophy of Manufacture", P. 367-370.

تسریع نمایند. وی می‌گوید: «این قبیل عصیان‌های قهرآمیز کوته نظری انسان را در زشت‌ترین نوع خود یعنی در خصلت انسانی که خود دژخیم خویش می‌گردد، نشان می‌دهد. ولی چند صفحه پیش از آن وی بعکس اظهار نموده است که: «بدون برخوردهای شدید و وقفه‌هایی که در اثر افکار اشتباه‌آمیز کارگران به وجود آمده است، سیستم کارخانه می‌توانست سریع‌تر از این و به مراتب سودمندتر برای همهٔ جهات ذینفع تکامل یابد.» سپس باز از نو فریاد برمی دارد: «برای مردم نواحی صنعتی انگلستان جای بسی خوشوقتی است که تحولات مکانیك آهسته آهسته انجام می‌گیرد. «و باز می‌گوید: «به خطا ماشین را متهم به کاهش دستمزد کارگران بالغ می‌کنند که گویا با بیرون راندن بخشی از کارگران موجب آن می‌شود که عدهٔ کارگر از میزان مورد نیاز تجاوز نماید. ولی ماشین تقاضا برای کار کودکان را زیادتر می‌کند و از آن جا بر میزان دستمزد بزرگسالان افزوده می‌شود. همین تسلی دهنده از سوی دیگر ناچیز بودن میزان دستمزد کودکان را از آن جهت صحیح می‌داند که: «اولیاء اطفال را زود فرستادن کودکان خود به کارخانه باز می‌دارد. تمام کتاب این شخص ستایشی است از روزانهٔ کار بی‌حد و مرز و آن‌گاه که قانونگذار روزانهٔ بیش از ۱۲ ساعت را برای کودکان ۱۳ ساله ممنوع می‌کند، روح لیبرال وی به یاد تاریك‌ترین اعصار قرون وسطی می‌افتد. و تمام این احوال مانع از آن نمی‌شود که وی کارگران کارخانه را دعوت کند تا دست به درگاه باری تعالی بردارند و سپاسگزار باشند از این که خداوند به وسیلهٔ ماشین «برای آنان مجالی فراهم آورده است تا به منافع جاویدان خویش بیندیشند.[(۱)]

۶ ـ تئوری جبران در مورد کارگرانی که به وسیلهٔ ماشین بیرون رانده شده‌اند:

سلسلهٔ کاملی از اقتصاددانان بورژوا، از قبیل جیمس میل، مك کولوخ، تورنس، سنیور، ج.استوارت میل و غیره، مدعی هستند هر ماشینی که کارگران را بیرون می‌راند همواره همزمان با آن و بالضروره سرمایهٔ متناسبی را برای مشغول ساختن همان کارگران آزاد می‌سازد.[(۲)]

---

۱ ـ یور، همان اثر صفحات ۴۷۵، ۳۷۰، ۳۶۸، ۳۲۱، ۲۸۱-۲۸۰.

۲ ـ ریکاردو بدواً با این نظر شریك بود ولی بعداً با همان بیطرفی علمی و علاقهٔ تحقیقی که صفت ممیزهٔ او است، صراحتاً از آن عدول کرد. مراجعه کنید به: "Principles etc." فصل ۳۱ "On Machinery"

فرض کنیم سرمایه‌داری ۱۰۰ نفر کارگر را مثلاً در مانوفاکتور قالیبافی، از قرار هر نفر سالیانه ۳۰ لیرهٔ استرلینگ، به کار گرفته است. بنابراین سرمایهٔ متحرکی که وی سالیانه در این کار می‌گذارد بالغ بر ۳۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌شود. باز فرض کنیم که وی ۵۰ کارگر را مرخص نماید و ۵۰ نفر دیگر را با ماشینی که برایش ۱۵۰۰ لیره تمام شده است نگهدارد. برای سادگی استدلال از مسألهٔ ابنیه، ذغال و غیره صرف‌نظر شده است. اگر بپذیریم که مواد خام مورد مصرف سالیانه مانند گذشته بالغ بر ۳۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌شود[1]، آیا می‌توان گفت که به وسیلهٔ این استحالات اصلاً سرمایه‌ای «آزاد» گردیده است؟ در شیوهٔ قدیمی کار از جمع مبلغ گذاشته شده، که بالغ بر ۶۰۰۰ لیره بود، نیمی برای سرمایهٔ ثابت و نیم دیگری برای سرمایهٔ متحرك تخصیص داده شده بود. اینك همان مبلغ بدین طریق تقسیم می‌شود که ۴۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ آن سرمایهٔ ثابت (۳۰۰۰ لیره برای مواد خام و ۱۵۰۰ لیره برای ماشین) و ۱۵۰۰ لیره استرلینگ آن سرمایهٔ متحرك را تشکیل می‌دهد. سرمایهٔ متحرك یا آن بخشی از سرمایه که تبدیل به نیروی کار زنده شده است به جای آن که مانند گذشته نمایندهٔ نصف مجموع سرمایه باشد اکنون نمایندهٔ یك چهارم آن است. در این جا به جای آن که سرمایه آزاد شده باشد در قید شکلی درآمده است که دیگر نمی‌تواند با نیروی کار مبادله شود یعنی از سرمایهٔ متحرك به سرمایهٔ ثابت مبدل گردیده است. چنانچه کلیهٔ شرایط یکسان بمانند اکنون دیگر سرمایهٔ ۶۰۰۰ لیره‌ای نمی‌تواند بیش از ۵۰ کارگر به کار بگمارد. با هر بهبود فنی ماشین‌آلات کمتر کارگر استخدام می‌شود. حالا اگر ماشین تازه به کار افتاده کمتر از مجموع قیمت نیروی کار و کارافزاری، که جانشین آنها شده است، بیارزد و لذا مثلاً به جای ۱۵۰۰ فقط ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ تمام شده باشد، آن گاه فقط سرمایهٔ متحرکی به میزان ۱۰۰۰ لیرهٔ به سرمایهٔ ثابت مبدل شده یا در آن مقید گردیده در حالی که سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ آزاد شده است. در صورتی که همان مزد سالیانه مفروض باشد، آن گاه سرمایهٔ آزاد شدهٔ مزبور اندوختهٔ استخدامی تشکیل می‌دهد که می‌تواند تقریباً ۱۶ نفر کارگر را به کار جلب نماید، در حالی که ۵۰ نفر برکنار شده‌اند. ولی در واقع امکان استخدام از ۱۶ نفر کارگر هم کمتر است زیرا در صورت تبدیل ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به سرمایه ناگزیر مجدداً باید بخشی از آن صرف سرمایهٔ ثابت گردد و لذا فقط قسمتی از آن می‌تواند به مصرف خرید نیروی کار برسد.

حالا تازه اگر فرض شود که تدارك و ساخت ماشین‌های نو مستلزم به کارگماردن عدهٔ

---

۱ ـ لزوماً متذکر می‌شویم که من مثال را کاملاً به شیوهٔ اقتصاددانان مذکور در فوق اختیار نموده‌ام.

کثیری کارگر مکانیك است آیا چنین امری می‌تواند برای کارگران قالیبافی که به کوچه‌ها ریخته شده‌اند جبرانی بشمار آید؟ در بهترین حالات عدهٔ کارگری که برای ساخت ماشین‌های مزبور استخدام می‌شوند کمتر از آنهایی است که در نتیجهٔ استفاده از آن ماشین‌ها از کار برکنار می‌گردند. مبلغ ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی که فقط نمایندهٔ دستمزد کارگران اخراج شده بود اکنون در چهرهٔ ماشین‌آلات نمایندهٔ اقلام زیرین است: ۱ ـ ارزش وسایل تولیدی که برای ساخت ماشین‌ها ضرور است. ۲ ـ دستمزد کارگرانی که در ساخت ماشین‌های مزبور شرکت نموده‌اند. ۳ ـ اضافه ارزشی که به «صاحب» آنها تعلق می‌گیرد. از این گذشته یك بار که ماشین ساخته شد تا زمان مرگش احتیاج به تجدید شدن ندارد. پس برای این که بتوان عدهٔ اضافی کارگران مکانیك را مستمراً به کار نگه داشت، لازم است که پشت سرهم صاحبان کارخانه‌های فرش ماشین جانشین کارگر سازند.

ولی در واقع مقصود ستایشگران مذکور این نوع آزاد ساختن سرمایه نیست. هدف آنها وسایل معیشت کارگران آزاد شده است. مثلاً در مورد پیش گفته نمی‌توان این واقعیت را تکذیب نمود که ماشین نه تنها ۵۰ نفر کارگر را از کار آزاد می‌کند و بدین وسیله آنها را «منتظر خدمت» می‌نماید بلکه در عین حال رابطهٔ آنها را با وسایل معیشتی به ارزش ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ قطع می‌کند و بدین طریق این وسایل معیشت را «آزاد می‌سازد» بدینسان واقعیت ساده‌ای که به هیچ وجه تازگی ندارد و مشعر بر این است که ماشین کارگر را از وسایل معیشت آزاد می‌سازد در زبان اقتصادی چنین تعبیر می‌شود که ماشین وسایل معیشت برای کارگران آزاد می‌کند یا به سرمایه‌ای که کارگران را مورد استفاده قرار می‌دهد تبدیل می‌گردد. به خوبی دیده می‌شود که همه چیز بسته به شیوهٔ بیان است. چنان که گفته‌اند «می‌توان با آرایش کلمات از حدت بدی کاست.»

طبق این تئوری وسایل معیشتی به ارزش ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ عبارت از سرمایه‌ای است که به وسیلهٔ کار ۵۰ قالیباف اخراج شده بارور شده بود. بنابراین به محض این که ۵۰ نفر کارگر مرخص می‌شوند سرمایهٔ مزبور بیکار می‌ماند و آرام و قرار ندارد تا «محل» تازه‌ای به دست می‌آورد که از نو ۵۰ نفر کارگر بتوانند آن را به طور مولد مصرف نمایند. بنابراین دیر یا زود سرمایه و کارگر باید از نو بهم برسند و بدین طریق است که جبران انجام‌پذیر می‌شود. بدینسان مشقّات کارگرانی که به وسیلهٔ ماشین رانده می‌شوند مانند نعمت‌های این جهان گذراست.

اما ۱۵۰۰ لیره وسایل معیشت هیچ گاه در برابر کارگران اخراج شده به مثابه سرمایه قرار نگرفته بود. آن چه به صورت سرمایه در مقابل آنها ایستاده بود همین ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگی است که اکنون به ماشین‌آلات تبدیل شده است. اگر نزدیك‌تر نگاه کنیم این

۱۵۰۰ لیره فقط جزیی از فرش‌هایی است که به وسیلهٔ ۵۰ کارگر اخراج شده سالانه تولید می‌شود. کارگران آن را از کارفرمای خویش به جای خود جنس به صورت پول و به عنوان مزد دریافت می‌کردند. آنان با فرش‌هایی که تبدیل به ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ شده بود وسایل معیشتی به همین مبلغ خریداری می‌نمودند. بنابراین لیره‌های مزبور برای آنان نه به مثابه سرمایه بلکه مانند کالا وجود داشت و خود آنان نیز در برابر کالاهایی که با این پول خریداری می‌شد مانند کارگران مزدور نبودند بلکه به مثابه خریدار وجود داشتند. همان اوضاع و احوالی که موجب شد ماشین آنها را از وسایل خریدشان «آزاد سازد»، آنها را از خریدار به ناخریدار تبدیل می‌کند. از این رو تقاضای این قبیل کالاها کاهش می‌یابد و در صورتی که این تقاضای کاهش یافته به وسیلهٔ ازدیاد تقاضا از سوی دیگری جبران نشود آن گاه قیمت بازاری کالاهای مزبور تنزل می‌کند. اگر این وضع طولانی‌تر و دامنه‌دارتر ادامه یابد آن گاه در مورد کارگرانی که به تولید این قبیل کالاها اشتغال دارند نقل و انتقالاتی انجام می‌گیرد. قسمتی از سرمایه که سابقاً وسایل ضروری زندگی تولید می‌کرد، به شکل دیگری تجدید تولید می‌کند. به هنگام سقوط قیمت‌های بازار و نقل و انتقالات سرمایه، آن کارگرانی که در تولید وسایل معیشت به کار اشتغال داشتند نیز از بخشی از مزد خویش «آزاد می‌شوند» بدینسان جناب ثناخوان سرمایه به جای اثبات این که ماشین‌ها آزاد ساختن کارگران از وسایل زندگی در عین حال وسایل مزبور را به سرمایه تبدیل می‌کند تا کارگر آن را به کار بگمارد، بعکس به وسیلهٔ قانون آزمودهٔ عرضه و تقاضا ثابت می‌کند که ماشین نه تنها در آن شاخه‌هایی از تولید که در درون آن رخنه می‌کند، بلکه در رشته‌هایی نیز که هنوز وارد نشده است، کارگران را به کوچه می‌ریزد.

آن واقعیاتی که از برکت خوش‌بینی اقتصاددانان جامهٔ دیگر به تن کرده‌اند از این قرارند: کارگرانی که به وسیلهٔ ماشین از کار رانده شده‌اند از کارگاه به بازار کار فرو ریخته می‌شوند و در آن جا بر تعداد نیروهای کاری که قبلاً برای بهره‌کشی سرمایه ذخیره شده‌اند می‌افزایند. طی بخش هفتم این کتاب خواهیم دید، این اثر ماشین، که در این جا به مثابه جبرانی برای طبقهٔ کارگر جلوه‌گر می‌شود، به عکس، مانند هولناک‌ترین بلاها بر سر کارگر نازل می‌گردد. در این جا این نکته را متذکر می‌شویم: کارگرانی که از شاخهٔ صنعت معینی بیرون ریخته می‌شوند البته می‌توانند در شعبهٔ دیگری برای خود کاری جستجو نمایند. اگر چنین کاری به دست آوردند و موفق شدند که از نو پیوند گسیختهٔ میان خود و وسایل معیشت آزاد شده را برقرار سازند، این موفقیت مرهون سرمایهٔ جدید اضافیی است که درصدد به کار افتادن است و به هیچ وجه از دولت سر سرمایه‌ای

نیست که سابقاً مشغول بهره‌برداری بود و به ماشین تبدیل گردید. و تازه پس از این موفقیت به چه چیز دلخوش باشند! این تیره‌بختانی که در نتیجهٔ تقسیم کار ناقص شده‌اند، در خارج از محیط کار قدیمی خویش به قدری کم ارزشند که نمی‌توانند جز به برخی از رشته‌های نازل کار، که همواره پرزحمت و کم مزد هستند، دسترسی پیدا کنند.(۱) علاوه بر این هر شعبهٔ صنعت همه ساله گروه تازه‌ای کارگر جلب می‌کند که منظماً سهمیهٔ آن شعبه را از بابت کسری افراد و توسعه‌های انجام یافته پر می‌نماید. پس آن گاه که ماشین عده‌ای از کارگر شاغل در رشتهٔ معینی از صنعت را آزاد می‌سازد، گروهی از افراد ذخیره به وسیلهٔ رشته‌های دیگر کار جذب و از نو میان آن رشته‌ها توزیع می‌گردد در حالی که در اثناء مدت گذار بخش عمده‌ای از نخستین قربانی‌ها تباه و نابود می‌شوند.

این حقیقت غیرقابل انکاری است که ماشین به خودی خود مسئول «آزاد ساختن» کارگران از وسایل معیشت نیست. ماشین در هر رشته‌ای که از تسلط می‌یابد محصول را ارزان‌تر و بیشتر می‌کند و حجم وسایل معیشت را که به وسیلهٔ رشته‌های دیگر صنعت تولید می‌شود بدواً بی‌تغییر باقی می‌گذارد. بنابراین جامعه، پس از به کار افتادن ماشین و صرف‌نظر از بخش عظیم محصول سالیانه‌ای که به وسیلهٔ افراد غیر زحمتکش نفله می‌شود، به اندازهٔ گذشته یا بیشتر از آن محصولات معیشتی برای رفع نیازمندی‌های کارگران بر کنار شده در اختیار دارد. و همین جا است که برای اقتصاددانان مداح نقطهٔ گرهی است. زیرا برای آنها تضادها و تناقضات جدایی ناپذیری، که ناشی از شیوهٔ سرمایه‌داری به کار بردن ماشین است، بدان سبب وجود ندارند که سرچشمهٔ این تضادها و تناقضات نه در خود ماشین بلکه در شیوهٔ سرمایه‌داری استفاده از آن است که ماشین به خودی خود زمان کار را کوتاه می‌کند در حکالی که استفادهٔ سرمایه‌داری از آن موجب دراز شدن روزانه کار می‌شود، ماشین به خودی خود کار را آسان می‌کند در صورتی که استفادهٔ سرمایه‌داری از آن موجب تشدید آهنگ کار می‌گردد، ماشین به خودی خود

---

۱ ـ در این مورد یکی از هواداران ریکاردو علیه یاوه‌سرایی‌های ژان باتیست‌سه چنین می‌گوید: «با تکامل تقسیم کار مهارت کارگران جز در رشته‌های مخصوصی که در آن کارآموزی کرده‌اند قابل استفاده نیست. آنها خود نوعی از ماشین هستند. بنابراین تکرار طوطی‌وار مطالبی، از قبیل این که اشیاء دارای گرایشی برای یافتن سطح خود هستند، مطلقاً بیهوده است. ما باید به دور خود نظر اندازیم و ببینیم که این اشیاء قادر نیستند تا مدت مدیدی به سطح خود برسند و هر گاه که سطح خود را یافتند آن سطح پایین‌تر از آن است که در آغاز امر وجود داشت.

"(An Inquiry into those Principles respecting the Nature of Demand etc". London,1821,P.72)

پیروزی انسان بر نیروی طبیعت است ولی استفادهٔ سرمایه‌داری از آن قدرت طبیعت را بر انسان چیره می‌کند، ماشین بنفسه موجب توانگری تولید کننده است در صورتی که استفادهٔ سرمایه‌داری از آن موجب مستمندی او است و غیره. پس همین جهات است که اقتصاددانان بورژوا را وا می‌دارد تا با کمال سادگی اعلام کنند مطالعهٔ ماشین بنفسه آشکارا ثابت می‌دارد که کلیهٔ این تضادهای عیان فقط پندار عامیانه‌ای از واقعیت است، آن هم بنفسه و لذا از لحاظ تئوری نیز مطلقاً وجود ندارند. بدینسان وی گریبان خود را از دشواری‌های تحقیق نجات می‌دهد و از آن گذشته به معارض خود این حماقت را نسبت می‌دهد که گویا نه علیه استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین بلکه بر ضد خود ماشین مبارزه می‌کند.

اقتصاددان بورژوا به هیچ وجه منکر آن نیست که در این راه ناملایمات گذرایی نیز پیش می‌آید، ولی کدام مدال است که پشت‌رو ندارد! برای وی بجز استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین راه دیگری امکان‌پذیر نیست. بنابراین به نظر او استثمار کارگر به وسیلهٔ ماشین با استفادهٔ کارگر از ماشین یکی است. پس هر آن کس که چگونگی استفادهٔ سرمایه‌داری از ماشین را، آن چنان که در واقع می‌گذرد، باز نماید، به مثابه کسی تلقی می‌شود که با به کار بردن ماشین‌آلات به طور کلی موافق نیست و یکی از مخالفان پیشرفت اجتماعی است![1] این کاملاً شبیه به استدلال آدمکش معروف بیل سایکس است که در دادگاه می‌گفت: «آقایان منصفین، درست است که سر این نمایندهٔ بازرگانی بریده شده است ولی وقوع این حادثه تقصیر من نیست بلکه به گردن کارد است. آیا برای حدوث چنین ناملایمات گذرا باید استعمال کارد را ممنوع ساخت؟ درست فکر کنید! اگر کارد نبود چه به سر کشاورزی و صنعت می‌آمد؟ آیا استعمال کارد در جراحی بهبودآور و در علم تشریح آموزنده نیست؟ علاوه بر این آیا کارد در ضیافت‌های خوشایند یار ما نیست؟ حالا اگر بیایید و استعمال کارد را براندازید آن گاه ما را به

---

۱ ـ مك کولوخ از جمله کسانی است که این بی‌خردی خودپسندانه را به درجهٔ استادی رسانده است. مثلاً وی با ساده‌لوحی کودك ۸ ساله‌ای می‌گوید: «اگر مفید است که مهارت کارگری را بیش از پیش چنان گسترش داد که وی بتواند با صرف همان قدر کار یا کمتر از آن مقدار پیوسته زیادتری کالا تولید نماید، همچنان نیز باید سودمند باشد که وی این قبیل ماشین‌آلات را به یاری خود بخواند تا او را در نیل به این نتیجه به بهترین وجه مددکار باشند.

(Macculloch: "Principles of Political Economy", London, 1830, P. 182.)

تاریك‌ترین اعماق بربریت خواهید راند.(۱)

با این که ماشین در آن رشته از کارهایی که وارد می‌شود ضرورتاً کارگر را از کار می‌راند، معذالك می‌تواند موجب آن شود که در رشته‌های دیگر کار، عده‌ای اضافی به کار جلب گردند. ولی این امر هیچ ارتباطی با تئوری به اصطلاح جبران ندارد. از آن جا که هر محصول ماشینی، مثلاً یك ذرع پارچهٔ ماشین بافته، ارزان‌تر از همان نوع منسوج است که با دست یا به شیوهٔ مانوفاکتوری بافته شده و با ورود ماشین به عقب رانده شده است، قانون مسلم زیرین انتزاع می‌شود: اگر مجموع مقدار جنسی که با ماشین تولید شده است برابر با مجموع مقدار جنسی باشد که با دست یا به شیوهٔ مانوفاکتوری تولید می‌گردید و ماشین جای آن را گرفته است، آن گاه مجموع کار مورد استخدام کاهش می‌پذیرد. باید میزان افزایش کاری که برای تولید خود وسایل کار، از قبیل ماشین آلات، ذغال و غیره، ضرورت پیدا می‌کند کمتر از کاهش کاری باشد که در نتیجهٔ به کار بردن ماشین حاصل گردیده است. در غیر این صورت محصول ماشینی گران تمام می‌شود و یا از محصول کار دستی گران‌تر خواهد شد. ولی حجم کلی جنسی که به وسیلهٔ ماشین و با وجود کاهش تعداد کارگران تولید می‌گردد به جای آن که یکسان بماند به مراتب بیشتر از مجموع مقدار محصولات دستیی است که ماشین مزبور جای آنها را گرفته است. فرض کنیم که ۴۰۰۰۰۰ متر پارچهٔ ماشینی را کارگرانی تولید می‌کنند که تعدادشان کمتر از آنهایی است که ۱۰۰۰۰۰ متر از همین پارچه را با دست تولید می‌کردند. در محصول ۴ برابر شده ۴ بار بیشتر مادهٔ خام خوابیده است. بنابراین تولید مواد خام باید ۴ برابر شود. اما در مورد وسایل کار دیگری از قبیل بنا، ذغال سنگ، ماشین آلات و غیره، مرزهای متغیری وجود دارد که در درون آنها کار ضروری اضافی برای تولید وسایل

---

۱ ـ "مخترع ماشین ریسندگی هندوستان را ورشکست ساخت، امری که چندان به ما راجع نیست."

A.Thiers: "De la Propriete", Paris 1848.

جناب آقای تیر (*) در این مورد ماشین ریسندگی را با دستگاه نساجی خودکار اشتباه می‌کند، امری که چندان به ما راجع نیست.

(*)لویس آدلف تیر (۱۷۹۷-۱۸۷۷) ـ مرد سیاسی مشهور و تاریخ‌نویس فرانسوی یکی از استوارترین نمایندگان منافع طبقاتی بورژوازی فرانسه، کسی که مارکس او را «خداوند زد و بند دولتی و استاد پیمان‌شکنی و خیانت» نامیده است. این همان کسی است که در زمان نخست وزیری وی کمون پاریس به فجیع‌ترین وجهی سرکوب شد و به پاس همین خدمت در سال ۱۸۷۱ به ریاست جمهور فرانسه انتخاب گردید.م

مزبور افزایش‌پذیر است. این مرزها بنابه تفاوت بین حجم محصولات ماشینی و حجم محصولات دستیی که همین عده کارگر می‌توانند تولید نمایند، تغییر می‌کند.

پس با توسعهٔ کار ماشینی در رشته‌ای از صنعت نخست تولید در رشته‌هایی افزایش می‌یابد که برای صنعت مزبور وسایل تولید آماده می‌کنند. افزایشی که از این راه در تعداد کارگران مشغول به وجود می‌آید، در صورتی که طول روزانهٔ کار و شدت آهنگ کار معلوم باشد، بسته به ترکیب سرمایهٔ به‌کار رفته است یعنی منوط است به نسبتی که میان اجزاء ثابت و متحرك سرمایهٔ مزبور وجود دارد. این نسبت نیز به نوبهٔ خود برحسب وسعتی، که ماشین صنعت مزبور را تصرف نموده یا به تصرف در می‌آورد، تغییر می‌کند. با ترقی ماشینیسم در انگلستان بر عدهٔ کسانی که به‌کار در معادن ذغال و فلزات محکوم بودند بسیار افزوده شد، اگر چه طی دهه‌های اخیر در نتیجهٔ به‌کار افتادن ماشین‌های تازه در استخراج معادن این افزایش به کندی گرایید.(۱) با پیدایش ماشین نوع جدیدی کارگر به وجود آمد و آن کارگر ماشین‌ساز بود. ما بنابر آن چه سابقاً گفته شد می‌دانیم که ماشینیسم این شعبهٔ تولید را به مقیاس دامنه‌دار و روزافزونی تحت تسلط خویش در آورد.(۲) دربارهٔ مواد خام(۳) این مسأله غیرقابل تردید است که مثلاً سرعت بیشتر در

---

۱ ـ بنابر سرشماری سال ۱۸۶۱ (جلد دوم. لندن ۱۸۶۳) تعداد کارگرانی که در معادن ذغال انگلستان و گال مشغول به‌کار بودند به ۲۴۶۶۱۳ نفر بالغ می‌شد که از آن میان ۷۳۵۴۵ نفر کمتر از ۲۰ سال و ۱۷۳۰۶۷ نفر بالاتر از ۲۰ سال بودند. در زمرهٔ کارگران کمتر از ۲۰ سال ۸۳۵ نفراز ۵ تا ۱۰ سال، ۳۰۷۰۱ نفر از ۱۰ تا ۱۵ سال، ۴۲۰۱۰ نفر از ۱۵ تا ۱۹ سال داشته‌اند. تعداد کارگرانی که در معادن آهن، مس، سرب، روی و فلزات دیگر کار می‌کردند بالغ بر ۳۱۹۲۲۲ نفر بوده است.

۲ ـ در انگلستان و گال در سال ۱۸۶۱ کسانی که به ماشین‌سازی اشتغال داشته‌اند بالغ بر ۶۰۸۰۷ نفر می‌شدند که در آن رقم صاحبان مؤسسات و تمام کارمندان و غیره و از جمله کلیهٔ نمایندگان و کارگزاران تجاری این رشته گنجانده شده‌اند. بعکس تولیدکنندگان ماشین‌های کوچك از قبیل چرخ خیاطی و غیره و نیز تولیدکنندگان کارافزار برای ماشین‌های کار مانند دوك و غیره، از این آمار برکنار مانده‌اند. تعداد مجموع مهندسین غیرنظامی بالغ بر ۳۳۲۹ نفر بوده است.

۳ ـ چون آهن یکی از مهم‌ترین مواد خام است در این جا متذکر می‌شویم که سال ۱۸۶۱ در انگلستان و گال ۱۲۵۷۷۱ نفر آهن گداز وجود داشته که از آن میان ۱۲۳۴۳۰ نفر مردو ۲۳۴۱ نفر زن بودند. از کارگران ذکور ۳۰۸۱۰ نفر پایین‌تر و ۹۲۶۲۰ نفر بالاتر از ۲۰ سال داشتند.

ماشین‌های پنبه‌ریسی نه تنها موجب وسعت شگرف دامنهٔ پنبه‌کاری در ایالات متحدهٔ آمریکا و مشوق داد و ستد بردگان آفریقایی گردید بلکه در عین حال پرورش سیاهان را به صورت شغل اساسی ایالات به اصطلاح برده‌دار مرزی[۱] درآورد. در حالی که طبق نخستین سرشماری بردگان ایالات متحدهٔ آمریکا در سال ۱۷۹۰ عدهٔ آنها به ۶۹۷۰۰۰ نفر می‌رسید در سال ۱۸۶۱ این رقم تقریباً به ۴۰۰۰۰۰۰ نفر بالغ گردیده بود. از طرف دیگر این واقعیت نیز مسلم است که توسعهٔ کارخانجات پشم‌ریسی مکانیك و تبدیل تدریجی زمین‌های زراعتی به مرتع گوسفندان کارگران کشاورزی را «زاید از اندازه ساخت» و اخراج دسته جمعی آنها را پیش آورد. در ایرلند هم اکنون این پروسه ادامه دارد. جمعیت این کشور که در سال ۱۸۴۵ تقریباً به نصف تقلیل یافته بود، برای این که با احتیاجات لردهای زمین‌دار محلی و صاحبان انگلیسی کارخانه‌های پشم‌ریسی دقیقاً تطبیق داشته باشد باز در حال کاهش است.

هر گاه ماشینیسم مراحل مقدماتی یا میانه‌ای را تصرف کند که یك محصول کار باید تا به دست آوردن شکل قطعی خود بپیماید، آن‌گاه با افزایش مصالح کار تقاضای کار نیز در مؤسساتی که هنوز با دست یا به شیوهٔ مانوفاکتوری کار می‌کنند و آن ساختهٔ ماشین جزء کار آنها است، افزایش می‌یابد. مثلاً ماشین‌های ریسندگی به قدری نخ ارزان قیمت و به مقدار زیاد تحویل می‌دادند که در ابتدا پیشه‌وران دستباف توانستند بدون این که چیزی بر مخارج خود بیفزایند تمام وقت کار کنند. بدینسان درآمد آنها نیز افزایش یافت.[۲] به همین سبب بود که کارگران بطرف پارچه‌بافی‌ها سرازیر شدند تا آن جا که بالآخره ۸۰۰۰۰۰ نفر پارچه‌باقی که دستگاه‌های پارچه‌بافی جنی، تروستل و مول به آنها جان داده بود، از نو به وسیلهٔ دستگاه نساجی بخار خرد و نابود گردیدند. به همین قسم افزایش فوق‌العادهٔ پارچه‌های لباسی، که با ماشین تولید شده بود، موجب آن گردید

---

۱ ـ border Slave - States که ما آن را به ایالات برده‌دار مرزی ترجمه کرده‌ایم عنوانی بود که سابقاً به ایالات برده‌طلب آمریکا واقع در میان ایالات شمالی و جنوبی می‌دادند. این ایالات واسط سیاهان را مانند حیوانات پرورش می‌دادند و سپس به ایالات جنوبی می‌فروختند.م

۲ ـ خانواده‌ای که مرکب از ۴ نفر بزرگسال پارچه نخی‌باف و دو کودك، که مانند کارگر کلاف بند کار می‌کردند، در پایان قرن گذشته و در آغاز سدهٔ جاری هفته‌ای ۴ لیرهٔ استرلینگ در مقابل کار روزانهٔ ۱۰ ساعته به دست می‌آوردند. اگر کار خیلی فوریت داشت آنها می‌توانستند بیشتر از این درآمد داشته باشند... اینان در گذشته همواره از این که نخ به قدر کافی نمی‌رسید در زحمت بودند.

("Gaskell: "The Manufacturing Population of England, London, 1833, P. 25 - 27.)

که عدهٔ خیاطان، خیاطه‌ها و مددوززان و غیره تا هنگام پیدایش ماشین خیاطی افزایش یابد.

افزایش حجم مواد خام، مواد نیمه ساخته، اسباب کار و غیره که کارگاه ماشینی با عدهٔ نسبتاً کمی کارگر تولید می‌کرد، موجب آن شد که آماده و پرداخت این مواد خام و نیمه ساخته به رشته‌های بیشمار تقسیم شود و بالنتیجه تنوع رشته‌های تولید اجتماعی نیز افزایش یابد. صنعت ماشینی، تقسیم کار اجتماعی را به نحو غیرقابل مقایسه‌ای، نسبت به مانوفاکتور، به پیش می‌راند زیرا ماشین نیروی بارآور را در آن صنایعی که تحت استیلای خود در می‌آورد به درجهٔ عالی و غیرقابل قیاسی بالا می‌برد.

نخستین نتیجهٔ ماشینیسم بزرگ کردن اضافه ارزش و در عین حال ازدیاد حجم محصولی است که اضافه ارزش در آن تجلی پیدا می‌کند، بنابراین ماشینیسم با افزایش جوهری که به طبقهٔ سرمایه‌دار و تمام وابستگانش جان می‌دهد، خود این قشرهای اجتماعی را نیز تقویت می‌کند. افزایش دارایی آنها و کاهش بالنسبه دایمی عدهٔ کارگرادنی که برای تولید وسایل اولیهٔ معیشت لازمند در عین این که نیازمندی‌های تجملی تازه‌ای به وجود می‌آورد وسایل جدیدی نیز برای آماده ساختن آن نیازمندی‌ها فراهم می‌سازد. جزء بیش از پیش بزرگ‌تری از محصول اجتماعی تبدیل به اضافه محصول می‌گردد و جزء بیش از پیش بزرگ‌تری از اضافه محصول تحت اشکال ظریف شده و تنوع یافته‌ای تجدید تولید می‌شوند و به مصرف می‌رسند. به عبارت دیگر تولید تجملی افزایش می‌یابد.(۱) در عین حال ظریف شدن و تنوع یافتن محصولات از مناسبات جدید بازار جهانی نیز که زادهٔ صنعت بزرگ است، برمی‌خیزد. دیگر به این اکتفا نمی‌شود که فرآورده‌های خارجی را در برابر محصولات بومی مبادله کنند بلکه مقدار روزافزونی از مواد خام خارجی، اجزاء ترکیبات، نیمه ساخته‌ها و غیره به مثابه وسیلهٔ تولید در صنعت بومی وارد می‌گردد. با مناسبات تازهٔ بازار جهانی تقاضای کار برای صنایع حمل و نقل افزایش می‌یابد و صنعت اخیر نیز به رشته‌های بیشمار تازه‌ای تقسیم می‌گردد.(۲)

---

۱ ـ فریدریش انگلس در کتاب «وضع طبقات زحمتکش...» درست وضع اندوهبار قسمت بزرگی از همین کارگان تجمل‌ساز را نشان می‌دهد. در این باره می‌توان شواهد تازهٔ بسیاری در گزارش‌های «کمیسیون کار کودکان» یافت.

۲ ـ در سال ۱۸۶۱ عدهٔ ملوانانی که در ناوگان بازرگانی انگلستان و گال اشتغال داشتند به ۹۴۶۶۵ نفر بالغ می‌گردید.

تکثیر وسایل تولید و زندگی، همراه با کاهش نسبی تعداد کارگران، موجب گسترش کار در رشته‌هایی از صنعت می‌گردد که محصولات آن، از قبیل کانال‌ها، انبارهای کالا، تونل‌ها، پل‌ها و غیره، فقط در آیندهٔ دور ثمربخش می‌شوند. یا مستقیماً بر پایهٔ ماشینیسم و یا بر مبنای تحولات عمومی صنعتی مربوط به ماشینیسم شعب تولیدی کاملاً جدیدی به وجود می‌آیند و لذا میدان‌های تازه‌ای برای کار پیدا می‌شود. ولی با این حال مقامی که این رشته‌ها در مجموع تولید کسب می‌کنند، حتی در کشورهایی که بیشتر تکامل یافته‌اند، به هیچ وجه حایز اهمیت نیست. افزایش تعداد کارگرانی که به وسیلهٔ این رشته‌ها به‌کار جلب می‌شوند به طور مستقیم با ضرورت انجام خشن‌ترین کارهای دستی بستگی دارد. در حال حاضر می‌توان به مثابه عمده‌ترین صنایع این نوع از کارخانه‌های تولید گاز، تلگراف، عکاسی، کشتیرانی بخار و راه‌آهن اسم برد. سرشماری سال ۱۸۶۱ (برای انگلستان و گال) شاغلین به‌کار را در صنعت گاز (مشتمل بر تولید گاز، تولید دستگاه‌های مکانیکی، نمایندگان شرکت گاز و غیره) ۱۵۲۱۱ نفر، در تلگراف ۲۳۹۹، عکاسی ۲۳۶۶، خدمت در کشتی‌های بخار ۳۵۷۰ و در راه‌آهن ۷۰۵۹۹ نفر صورت می‌دهد. در زمرهٔ شاغلین راه‌آهن تقریباً ۲۸۰۰۰ نفر خاک‌بردار «غیرمتخصص» که کمابیش به طور دایم کار می‌کنند، در جنب مجموع کارمندان اداری و بازرگانی بشمار آمده‌اند. بنابراین جمع کلیهٔ افرادی که در این ۵ صنعت جدید التأسیس به‌کار اشتغال دارند ۹۴۱۴۵ نفر است.

افزایش فوق‌العادهٔ نیروی بارآور در محیط صنعت بزرگ، که طبعاً همراه با توسیع و تشدید بهره‌کشی از نیروی کار در کلیهٔ میدان‌های دیگر تولید است، این امکان را به وجود می‌آورد که بخش روزافزونی از طبقهٔ کارگر را به خدمت‌های غیر مولد بگمارند و بدینسان خانه بردگی قدیمی را تحت نام «طبقات خدمتکار» که شامل کسانی از قبیل نوکر، کلفت و پیش‌خدمت و غیره می‌شود به مقیاس روز به روز و سیع‌تری از نو زنده نمایند. بنابر سرشماری ۱۸۱۶ مجموع جمعیت انگلستان و گال به ۲۰۰۶۶۲۴۴ نفر بالغ می‌گردید که از آن میان ۹۷۷۶۲۵۹ نفر نفوس را ذکور و ۱۰۲۸۹۹۶۵ نفر نفوس را اناث تشکیل می‌داده‌اند. چنانچه از این ارقام کسانی را که برای کار کردن یا خیلی پیر و یا خیلی بچه‌اند کسر کنیم و کلیهٔ زنان، جوانان و کودکانی که «غیر مولد» هستند و نیز کسانی که مشاغل «ایدیولوژیك» دارند مانند دولتیان، روحانیان، حقوقدانان، نظامیان و غیره و همچنین آنها که حرفه منحصرشان این است که از کار غیر به صورت بهرهٔ زمین، تنزیل و غیره استفاه نمایند و بالآخره گدایان و لگردان، جنایتکاران و غیره را از رقم کل جمعیت منها نماییم، آن گاه رقم جمع و جور شده‌ای در حدود ۸۰۰۰۰۰۰

به دست می‌آید که شامل هر دو جنس و درجات مختلفهٔ سنی است و نیز تمام سرمایه‌دارانی را که به نحوی از انحاء در تولید، بازرگانی، امور مالی و غیره مشغولند در بر می‌گیرد. این ۸۰۰۰۰۰۰ نفر به قرار زیرین تقسیم می‌شوند:

کارگران کشاورزی (به انضمام چوپانان و کشاورزان زن و مردی که در خانهٔ فرم‌دار سکونت دارند.)	۱۰۹۸۲۶۱ نفر
کلیهٔ کسانی که در کارخانجات پنبه، پشم، کانوا، کتان، کنف، ابریشم، کارخانه‌های گونی‌بافی، جوراب‌بافی و توری‌بافی کار می‌کنند	۶۴۲۶۰۷ نفر(۱)
کلیهٔ کسانی که در معادن ذغال و فلزات اشتغال دارند.	۵۶۵۸۳۵ نفر
کلیهٔ کسانی که در فلزکاری‌ها (کوره‌های بلند، فلزگدازی و غیره) و مانوفاکتورهای فلزکاری از هر نوع به کار مشغولند.	۳۹۶۹۹۸(۲)
طبقات خدمتکار	۱۲۰۸۶۴۸(۳)

اگر کارگران صنایع پارچه‌بافی را با آنها که در معادن ذغال و فلزات کار می‌کنند جمع کنیم رقم ۱۲۰۸۴۴۲ نفر به دست می‌آید و اگر آنها را با کارکنان تمام فلزکاری‌ها و مانوفاکتورها جمع کنیم ۱۰۳۹۶۰۵ نفر خواهد شد و در هر دو صورت کوچک‌تر از رقم خانه بردگان جدید خواهد بود. این است آن نتیجهٔ درخشانی که از ماشینیسم در خدمت سرمایه‌ای به دست آمده است!

۷ ـ دفع و جذب کارگران در اثر پیشرفت صنعت ماشینی. بحران در صنعت پنبه:

همهٔ نمایندگان قابل ذکر علم اقتصاد در این مسأله هم‌داستانند که ورود ماشین‌آلات

---

۱ ـ از این رقم فقط ۱۷۷۵۹۶ نفرش کارگر ذکور بالاتر از ۱۳ سال است.

۲ ـ این رقم مشتمل بر ۳۰۵۰۱ نفر کارگر اناث است.

۳ ـ از جنس ذکور: ۱۳۷۴۴۷ نفر. کلیهٔ کسانی که در خانه‌های شخصی کار نمی‌کنند از رقم ۱۲۰۸۶۴۸ مستثنی شده است.

ملحقه به چاپ دوم ـ از سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۰ تعداد خدمتگزاران ذکور تقریباً دو برابر شده و به ۲۶۷۶۷۱ نفر بالغ گردیده است. در سال ۱۸۴۷ بالغ بر ۲۶۹۴ نفر شکاربان وجود داشته است (برای حفظ قرق‌های اشرافی) و در سال ۱۸۶۹ این رقم به ۴۹۲۱ رسیده است. دختران جوانی که نزد بورژواهای کوچك لندن خدمتکار هستند در زبان عامه Little Slavey خوانده می‌شوند یعنی کنیزان کوچولو.

جدید برای کارگران آن پیشه‌ها و مانوفاکتورهایی که بدواً مورد رقابت قرار می‌گیرند، تأثیر طاعون‌آسایی دارد. تقریباً همهٔ آنها به بردگی کارگر خانه می‌گریند. ولی آن عمده برگ برنده‌ای که همهٔ اینان در دست دارند کدام است؟ برگ مزبور این است که پس از نابسامانی‌های ناشی از دوران استقرار و تکامل ماشینیسم عدهٔ بردگان کار به جای آن که بالآخره کم شود بالمال زیادتر می‌گردد! آری علم اقتصاد خوش دارد که این حکم تنفرانگیز را حکمی که ذکرش برای آن «بشر دوستان» معتقد به ضرورت طبیعی و جاویدان شیوهٔ تولید سرمایه‌داری نفرت‌آور است، تأیید کند و بگوید که پس از دورهٔ معینی از رشد و سپری شدن دوران کمابیش طولانی «گذار» آن کارخانه که ماشینیسم در آن جایگیر شده، بیش از آن چه سابقاً کارگر به کوچه ریخته است، کارگر از پای در می‌آورد.(۱)

سابقاً با ذکر چند مثال از کارخانه‌های پشم و ابریشم انگلستان نشان داه شد که در درجهٔ معینی از تحول، توسعهٔ فوق‌العادهٔ برخی از شعب صنعت نه تنها با کاهش نسبی

---

۱ ـ گانیت بعکس نتیجهٔ قطعی ماشینیسم را در کاهش مطلق تعداد بردگان کار می‌بیند و معتقد است که بعداً به حساب آنها عدهٔ روز افزونی مردم شراقتمند رشد می‌یابند و آن کمال‌پذیری کمال‌پذیر معروف خود را گسترش خواهند داد. وی اگر چه از حرکت تولید کم سر در می‌آورد ولی لااقل این نکته را حس می‌کند که ماشینیسم بنیادی تقدیرآسا است و اگر ورودش موجب فقر و تیره‌روزی کارگرانی می‌شود که در آن هنگام مشغول به کارند، تکامل آن بردگانی بیشتر از آن چه قبلاً وی به دیار نیستی فرستاده است به وجود می‌آورد... جنبهٔ نابخردانهٔ نظریهٔ گانیت را فقط می‌توان با کلمات خاص گفتار خودش بیان نمود: «طبقاتی که محکوم به تولید کردن و مصرف نمودنند کاهش می‌یابند و طبقاتی که کار را رهبری می‌نمایند، تمام خلق را یاری می‌کنند، تسلی می‌دهند و روشن می‌سازند، افزایش می‌یابند... تمام نیکی‌هایی را که ناشی از کاهش مخارج کار، فراوانی کالاها و ارزانی قیمت مواد مصرفی است به تصرف خویش در می‌آورند. بدینسان نوع بشر به بالاترین قلهٔ آفرینش داهیانه صعود می‌کند، به عمق اسرار مذهب پی می‌برد و اصول نجات‌بخش اخلاقی را استوار می‌سازد، (از آن جمله آن اصول اخلاقیی که «همهٔ نیکی‌ها را به تصرف خویش در می‌آورد و غیره») قوانین حافظ آزادی (آزادی برای «طبقاتی که محکوم به تولید کردن هستند؟»)، قدرت، فرمان‌برداری و عدالت، وظیفهٔ و انسانیت را برپا می‌دارد. تمام این پریشان‌گویی وحشتناک را می‌توان در کتاب: "Des Systemes d'Economie Politique etc." تألیف گانیت چاپ دوم، پاریس سال ۱۸۲۱، جلد اول صفحهٔ ۲۱۲ یافت.

تعداد کارگران مشغول به کار توأم است بلکه می‌تواند موجب کاهش مطلق آن نیز گردد. در سال ۱۸۶۰ به هنگام آمارگیری ویژه‌ای که بنابه دستور پارلمان از تمام کارخانه‌های کشور متحد پادشاهی به عمل می‌آمد، بخش صنعتی لانکاشیر، چشایر و یورکشایر که به بازرس ر.بیکر افتاده بود ۶۵۲ کارخانه است. از این رقم، ۵۷۰ کارخانه‌ها دارای ۸۵۶۲۲ دستگاه بخار، ۶۸۱۹۱۴۶ دوك (صرف‌نظر از دوك‌های نخ تاکن)، ۲۷۴۳۹ قوهٔ اسب در ماشین‌های بخار و ۱۳۹۰ قوهٔ اسب در چرخ‌های آبی بود. افراد شاغل بالغ بر ۹۴۱۱۹ نفر می‌شدند. بعکس در سال ۱۸۶۵ وضع همین کارخانه‌ها به قرار زیر بود: دستگاه نساجی ۹۵۱۶۳، دوك‌ها ۷۰۲۵۰۳۱، قوهٔ اسب در ماشین بخار ۲۸۹۲۵ و در چرخ آبی ۱۴۴۵، تعداد افراد شاغل ۸۸۹۱۳ نفر. بنابراین از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۵ افزایش این کارخانه‌ها از حیث دستگاه نساجی بخار ۱۱٪، از حیث دوك ۳٪، از حیث قوهٔ اسب بخار ۵٪ بوده است در حالی که هم زمان با آن از تعداد افراد شاغل ۵/۵٪ کم شده است.(۱) بین سال‌های ۱۸۵۲ و ۱۸۶۲ صنایع پشم انگلستان رشد فراوانی نمود در حالی که تعداد کارگران شاغل در این صنایع تقریباً ثابت ماند. «این امر نشان می‌دهد ماشینیسم تازه وارد در چه مقیاس وسیعی کار دوره‌های پیشین را کنار زده است.(۲) افزایشی که عملاً در پاره‌ای موارد در مورد کارگران کارخانه دیده می‌شود اغلب جز ظاهری بیش نیست، به این معنا که پدیدهٔ مزبور نتیجهٔ توسعهٔ کارخانه‌ای که ماشینیسم در آن استقرار یافته نیست بلکه ناشی از الحاق تدریجی رشته‌های فرعی است. مثلاً افزایش دستگاه‌های نساجی و کارگرانی که در سال‌های ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۸ در

---

1 - "Reports of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1865", P. 58.

ولی همزمان با آن ۱۱۰ کارخانهٔ جدید، با ۱۶۲۵ دستگاه نساجی بخار، ۶۲۸۷۵۶ دوك، ۲۶۹۵ قوهٔ اسب بخار و آب، پایهٔ مادی لازم را برای به کار گماشتن عدهٔ متزاید کارگر آماده ساخته بودند.

2 - "Reports etc. for 31st. 1862", P. 79.

ملحقه چاپ دوم ـ در آخر دسامبر ۱۸۷۱، بازرس آ.ردگرو طی کنفرانس که در برادفورد در New Mechanics, Institution تشکیل گردید چنین گفت: «آن چه که از چندی پیش به این طرف نظر مرا بویژه جلب می‌کرد تغییر قیافهٔ کارخانه‌های پشم‌بافی بود. سابقاً این کارخانه‌ها پر از زن و بچه بود، اکنون به نظر می‌رسد که ماشین‌ها همهٔ کارها را انجام می‌دهند. یکی از کارخانه‌داران در پاسخ سؤال من توضیح زیرین را داد: در سیستم قدیم من ۶۳ نفر کارگر به کار گماشته بودم، پس از به کار انداختن ماشین‌های تکمیل یافته عدهٔ کارگرانم را به ۳۳ نفر تقلیل دادم و به تازگی در نتیجهٔ تغییرات مهم دیگر امکان یافتم که آن عده را از ۳۳ به ۱۳ نفر برسانم.

کارخانه‌های دیگر افزایش مزبور نتیجهٔ به‌کار رفتن قوهٔ بخار در دستگاه‌هایی بود که قالی، روبان، کتان و غیره می‌بافند و سابقاً محرك آنها فقط نیروی عضلانی انسانی بود.(۱) بنابراین افزایش عدهٔ این کارگران کارخانه جز بیانی از کاهش عمومی تعداد کارگران مشغول به‌کار چیز دیگری نیست. بالآخره باید گفته شود که ما در این جا به کلی از این واقعیت صرف‌نظر کرده‌ایم، که به استثنای کارخانجات فلزکاری، عامل متفوق میان کارکنان کارخانه‌ها کارگران جوان (پایین‌تر از ۱۸ سال) و زنان و کودکان هستند.

معهذا می‌توان این نکته را به خوبی درك نمود که با وجود انبوه کارگرانی که بالفعل به وسیلهٔ صنعت ماشینی از کار برکنار شده‌اند و نیز آنها که بالقوه جاشان به وسیلهٔ ماشین پر شده است چگونه رشد ویژهٔ ماشینیسم، که نمودار آن افزایش عدهٔ کارگران از همان نوع یا وسعت یافتن ابعاد کارخانه‌های موجود است، موجب می‌گردد که مآلا عدهٔ کارگران کارخانه‌ها بیشتر از آن عدهٔ کارگرانی می‌شود که در مانوفاکتور و پیشه‌وری کار می‌کردند و کارگران کارخانه‌ها جای آنها را گرفته‌اند.

مثلاً فرض کنیم که در اسلوب قدیمی کار سرمایهٔ هفتگی به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ به کار افتاده و مرکب باشد از $\frac{۲}{۵}$ جزء ثابت و $\frac{۳}{۵}$ جزء معتبر یعنی ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ در وسایل تولید و ۳۰۰ لیرهٔ در نیروی کار، از قرار هر کارگر یك لیرهٔ استرلینگ، گذاشته شده باشد. با استقرار اسلوب ماشینی ترکیب مجموع سرمایه تغییر می‌کند. مثلاً اکنون $\frac{۴}{۵}$ سرمایه جزء ثابت و $\frac{۱}{۵}$ جزء متحرك را تشکیل می‌دهد، یعنی هنوز ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ برای خرید نیروی کار مصرف می‌شود. بدینسان $\frac{۲}{۳}$ کارگرانی که سابقاً استخدام شده بودند بر کنار می‌گردند. اکنون اگر کارخانهٔ جدید با وجود یکسان ماندن سایر شرایط تولید گسترش یابد و مجموع سرمایهٔ به‌کار انداختهٔ خود را از ۵۰۰ به ۱۵۰۰ ترقی دهد ناچار ۳۰۰ نفر کارگر استخدام خواهد نمود یعنی به همان اندازهٔ پیش از انقلاب صنعتی. اگر باز سرمایه به ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ ترقی داده شود، آن‌گاه ۴۰۰ نفر کارگر به کار جلب می‌شوند یعنی $\frac{۱}{۳}$ بیش از آن چه در اسلوب قدیم به کار اشتغال داشتند. به طور مطلق بر عدهٔ کارگرانی که به‌کار گماشته شده‌اند معادل ۱۰۰ نفر افزوده شده است ولی به طور نسبی یعنی در نسبت با مجموع سرمایهٔ پیش‌ریخته، معادل ۸۰۰ نفر کاهش یافته است، زیرا در اسلوب پیشین کار سرمایهٔ ۲۰۰۰ لیره‌ای به جای ۴۰۰ نفر می‌بایستی ۱۴۰۰ نفر کارگر به کار جلب نماید. بنابراین تنزل نسبی تعداد کارگران مشغول به کار می‌تواند با افزایش مطلق عدهٔ آنها سازگار باشد.

---

1 - "Reports etc. for 31st. Oct. 1856", P. 16.

ما فوقاً فرض کرده بودیم که با وجود ترقی مجموع سرمایه نسبت اجزاء آن یکسان باقی مانده باشد زیرا شرایط تولید نیز ثابت فرض شده بود. ولی این نکته دانسته شد که با هر پیشرفت در ماشینیسم جزء ثابت سرمایهٔ، که مربوط به ماشین‌آلات، مواد خام و غیره است، نیز ترقی می‌کند، در حالی که جزء متغیر آن، که برای نیروی کار گذاشته شده است، تنزل می‌نماید. و نیز می‌دانیم که در هیچ یك از اسلوب‌های کار تکامل و پیشرفت به این حد مستمر نیست و لذا ترکیب مجموع سرمایه تا این اندازه متغیر نیست. ولی این تغییرات مستمر در عین حال دایماً در نتیجهٔ توقف‌هایی که رخ می‌دهد و نیز در اثر توسعهٔ صرفاً کمیی که بر پایهٔ معین فنی انجام می‌گیرد، قطع می‌شود. از اینرو تعداد کارگران مشغول به کار افزایش می‌یابد. بدینسان تعداد مجموع کارگرانی که در کارخانه‌های پنبه، پشم، نخ پشم، کنف و ابریشم انگلستان در سال ۱۸۳۵ مشغول به کار بودند بیش از ۳۵۴۶۸۴ نفر نبود در حالی که در سال ۱۸۶۱ تعداد بافندگانی که با دستگاه بخار کار می‌کردند (از هر دو جنس و سنین مختلفه از ۸ سال به بالا) به تنهایی بالغ بر ۲۳۰۶۵۴ نفر می‌شد. البته اگر به این نکته توجه شود که در سال ۱۸۳۸ هنوز در صنایع پنبهٔ انگلستان، با احتساب همه اعضاء خانواده‌هایی که واقعاً مشغول به کار بودند، بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ نفر بافندهٔ دستی وجود داشت.[۱] آن هم صرف‌نظر از کارگرانی که در آسیا و اروپای بری بیرون ریخته شده بودند، آن گاه این افزایش به نظر چندان مهم جلوه نمی‌کند.

در ملاحظات چندی که هنوز دربارهٔ این نکته باقی مانده است ما به برخی مناسبات واقعی محض اشاره می‌کنیم که بیان تئوریك ما هنوز این مرحله را نپیموده است.

تا زمانی که کار ماشینی در شعبه‌ای از صنعت به زیان کار پیشه‌وری یا مانوفاکتوری گسترش می‌یابد کامیابی‌هایش به همان اندازه مسلم است که اگر فی‌المثل ارتشی مجهز به تفنگ ماشه‌دار بخواهد با سپاهی که سلاحش تیر و کمان است بجنگد. این نخستین دوران، که طی آن ماشین بدواً بر میدان عمل خویش تسلط می‌یابد، از لحاظ سودهای

---

۱ ـ تیره‌روزی بافندگان دستی (پارچه‌های پنبه‌ای یا مخلوط با پنبه) موضوع بازرسیی بود که یك کمیسیون پادشاهی مأمور آن گردید. ولی با این که رنج‌های آنان مورد تصدیق و همدردی قرار گرفت، بهبود! وضعشان به قضا و قدر و مرور زمان حواله شد. ما می‌توانیم امیدوار باشیم که این رنج‌ها در روزگار ما (۲۰ سال پس از آن) تقریباً از بین رفته باشد. به احتمال بسیار قوی توسعهٔ شگرف دستگاه بافندگی بخار در زمان کنونی به این بهبود کمك شایانی کرده است.

("Report of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1856", P. 15)

فراوانی که عاید می‌دارد دارای کمال اهمیت است. سودهای مذکور نه تنها به خودی خود منبع انباشت سریعی را تشکیل می‌دهند بلکه بخش عمده‌ای از سرمایهٔ اجتماعی اضافیی را، که پیوسته از نو تولید می‌شود و در کمین یافتن محل جدیدی است، با این محیط تولید ممتاز می‌کشانند. منافع ویژه‌ای که از نخستین دوران حمله و پیشروی به وجود می‌آید در آن رشته‌های تولیدی که ماشین تازه وارد می‌گردد همواره از نو تکرار می‌شوند. ولی هنگامی که سیستم کارخانه پایه و اساس وسیعی یافت و به درجهٔ معینی از رشد رسید، وقتی که مبنای فنی آن یعنی ماشین به نوبهٔ خود به وسیلهٔ ماشین تولید گردید، هنگامی که در استخراج ذغال و آهن و در آماده ساختن فلزات و نحوهٔ حمل و نقل نیز انقلابی پدید شد و به طور کلی شرایط عمومی منطبق با صنعت بزرگ فراهم آمد، آن گاه این اسلوب کار چنان انعطاف پذیر می‌شود و ناگهان خاصیت توسعهٔ جهش آسایی به دست می‌آورد که مقدار مواد خام و بازار فروش حدود پیشروی آن را تعیین می‌کنند. ماشینیسم از طرفی مستقیماً باعث افزایش مواد خام می‌گردد هم چنان که مثلاً ماشین پنبه پاک کنی موجب افزایش تولید پنبه گردید[۱] و از سوی دیگر ارزانی محصولات ماشینی و تحولی که در حمل و نقل و وسایل ارتباطی انجام می‌گیرد، سلاح تسلط بر بازارهای بیگانه می‌گردند. با ورشکست ساختن محصولات پیشه‌وری این کشورهای اسلوب کار ماشینی آنها را قهراً تبدیل به میدان تولید مواد خام برای خود می‌کند بدینسان هند شرقی مبدل به آمادگر قهری پنبه، پشم، کتان، کنف و نیل برای بریطانیای کبیر می‌گردد.[۲] زاید از اندازه شدن «دایمی کارگران در کشورهایی که صنعت بزرگ حکومت می‌کند موجب مهاجرت دسته جمعی و استعمار کشورهای بیگانه می‌شود، که در این صورت کشورهای مزبور مبدل به آمادگر مواد خام برای کشور اصلی می‌گردند. مثلاً مانند استرالیا که آمادگر پشم انگلستان است.[۳] بدینسان تقسیم کار بین المللی جدیدی که

---

۱ ـ دربارهٔ اسلوب‌های دیگری که به وسیلهٔ آن ماشینیسم در تولید مواد خام تأثیر می‌کند در جلد سوم این کتاب سخن خواهد رفت.

۲ ـ صادرات پنبه از هند شرقی به بریتانیای کبیر:

۱۸۴۶	۱۸۶۰	۱۸۶۵
۳۴۵۴۰۱۴۳ فوند	۲۰۴۱۴۱۱۶۸ فوند	۴۴۵۹۴۷۶۰۰ فوند

صادرات پشم از هند شرقی به بریتانیای کبیر:

۱۸۴۶	۱۸۶۰	۱۸۶۵
۴۵۷۰۵۸۱ فوند	۲۰۲۱۴۱۷۳ فوند	۲۰۶۷۹۱۱۱ فوند

۳ ـ صادرات پشم از دماغه امیدنیك به بریتانیای کبیر:

منطبق با مراکز عمدهٔ تولید ماشینی است، پدید می‌آید و بخشی از کرهٔ زمین مرجحاً تبدیل به عرصهٔ تولید کشاورزی برای بخش دیگری می‌شود که مرجحاً محیط تولید صنعتی است. این انقلاب با تحولاتی که در کشاورزی روی می‌دهد بستگی دارد ولی هنوز موقع طرح آن تحولات در مرحلهٔ کنونی بیان ما نرسیده است.(۱)

۱۸۴۶	۱۸۶۰	۱۸۶۵
۲۹۵۸۴۵ فوند	۱۶۵۷۴۳۴۵ فوند	۲۹۹۲۰۶۲۳ فوند

صادرات پشم از استرالیا به بریتانیای کبیر:

۲۱۷۸۹۳۴۶فوند	۵۹۱۶۶۶۱۶ فوند	۱۰۹۷۳۴۲۶۱۱ فوند

۱ ـ پیشرفت اقتصادی ایالات متحدهٔ آمریکا خود محصول صنعت بزرگ اروپایی و بویژه صنعت انگلستان است. در وضع کنونی (۱۸۶۶) هنوز باید این کشور را به مثابه مستعمرهٔ اروپا تلقی نمود. (ملحقهٔ به چاپ چهارم ـ از آن زمان به بعد ایالات متحدهٔ آمریکا مبدل به دومین کشور صنعتی جهان گردیده است بدون این که معذالك خصلت مستعمره بودن از وی کاملاً سلب شده باشد.

فریدریش انگلس)

صادرات پنبه از ایالات متحده به بریتانیای کبیر (به فوند):

۱۸۴۶	۱۸۵۲	۱۸۵۹	۱۸۶۰
۴۰۱۹۴۹۳۹۳	۷۶۵۶۳۰۵۴۳	۹۶۱۷۰۷۲۶۴	۱۱۱۵۸۹۰۶۰۸

صادرات غله و غیره از ایالات متحده به بریتانیای کبیر(به سنتنر انگلیسی):

	۱۸۵۰	۱۸۶۲
گندم	۱۶۲۰۲۳۱۲	۴۱۰۳۳۵۰۳
جو	۳۶۶۹۶۵۳	۶۶۲۴۸۰۰
جو سیاه	۳۱۷۴۸۰۱	۴۴۲۶۹۹۴
چاودار	۳۸۸۷۴۹	۷۱۰۸
آرد گندم	۳۸۱۹۴۴۰	۷۲۰۷۱۱۳
گندم سیاه	۱۰۵۴	۱۹۵۷۱
ذرت	۵۴۷۳۱۶۱	۱۱۶۹۴۸۱۸
جو (درجهٔ عالی)	۲۰۳۹	۷۶۷۵
نخود	۸۱۱۶۲۰	۱۰۲۴۷۲۲
لوبیا	۱۸۲۲۹۷۲	۲۰۳۷۱۳۷

در ۱۷ فوریهٔ سال ۱۸۶۷ بنابه تقاضای آقای گلادستون[۱] مجلس عوام مقرر داشت آمار کلیهٔ واردات و صادرات سال‌های ۱۸۳۱-۱۸۶۶ انگلستان را دربارهٔ انواع جو، گندم و آرد تنظیم نمایند. من ذیلاً نتیجهٔ این جمع بست را می‌آورم. آرد در این جدول تحویل به کوارتر[۲] غله شده است.

دورهٔ پنج ساله و سال ۱۸۶۶

	۱۸۳۱-۳۵	۱۸۳۶-۴۰	۱۸۴۱-۴۵	۱۸۴۶-۵۰	۱۸۵۱-۵۵	۱۸۵۶-۶۰	۱۸۶۱-۶۵	۱۸۶۶
متوسط سالیانهٔ واردات برحسب کوارتر:	۱۰۹۶۳۷۳	۲۳۸۹۷۲۹	۲۸۴۳۸۶۵	۸۷۷۵۵۲	۸۲۴۵۲۳۷	۱۰۹۱۲۶۱۲	۱۵۰۰۹۸۷۱	۱۶۴۵۷۳۴۰
متوسط سالیانهٔ صادرات برحسب کواتر	۲۲۵۳۶۳	۲۵۱۷۷۰	۱۲۹۰۵۶	۱۵۴۴۶۱	۳۰۷۴۹۱	۲۴۱۱۵۰	۳۰۲۷۵۴	۲۱۶۲۱۸
فزونی واردات بر صادرات متوسط سالیانه	۸۷۱۱۱۰	۲۱۱۷۹۵۹	۲۷۰۸۰۹	۸۶۲۱۰۹۱	۸۰۳۷۷۴۷	۱۰۵۷۲۴۶۲	۱۴۷۰۷۱۱۷	۱۶۲۴۱۱۲۲
جمعیت عدهٔ متوسط سالیانه در هر دوره	۲۴۶۲۱۱۰۷	۲۵۹۲۹۵۰۷	۲۷۲۶۲۵۶۹	۲۷۷۹۷۵۹۸	۲۷۵۷۲۹۲۳	۲۸۳۹۱۵۴۴	۲۹۳۸۱۴۶۰	۲۹۹۳۵۴۰۴
مقدار متوسط سرانهٔ سالیانهٔ گندم وغیره برحسب کوارتر که مازاد بر تولید بومی مصرف می‌شود:	۰۰۳۶	۰۰۸۲	۰۰۹۹	۰۳۱۰	۰۲۹۱	۰۲۷۲	۰۵۴۳	۰۵۴۳

گسترش پذیری متناوب و شگرف سیستم کارخانه‌ای و وابستگی آن به بازار جهانی ضرورتاً موجب تولید جوشان و تبناکی می‌شود که آکندگی بیش از حد بازار را در پی دارد و انقباض آن فلج‌آور است. زندگی صنعت به سلسله دوران‌های پی‌درپی فعالیت متوسط، رونق، سرریز تولید، بحران و رکود، مبدل می‌گردد. ناایمنی و بی‌ثباتیی، که سیستم ماشینی در اشتغال کارگران و بالنتیجه در وضع زندگی آنان به وجود می‌آورد، با این تغییر ادواری گردش صنعتی حالت عادی به خود می‌گیرد. به استثنای دوران رونق مبارزهٔ شدیدی بین سرمایه‌داران، به منظور حفظ موقعیت انفرادی خویش در بازار، در

جمع ۳۴۳۶۵۸۰۱ ۷۴۰۸۳۳۵۱

۱ ـ ویلیام اوارت گلادستون (۱۸۰۹-۱۸۹۸) مرد سیاسی انگلستان و یکی از نخست‌وزیران نامی آن کشور در قرن نوزدهم. گلادستون که بدواً در حزب محافظه کار عضویت داشت بعداً به حزب لیبرال پیوست و کوشید تاآزادی تجارت درانگلستان برقرار گردد و نیز اتحادیه‌های کارگری قانوناً به رسمیت شناخته شوند.م

۲ ـ کوارتر واحد اندازه‌گیری حجم مساوی با وزن ۱۲/۶۹۹ کیلوگرم.م

می‌گیرد. این موقعیت با ارزانی قیمت محصولات نسبت مستقیم دارد. علاوه بر رقابتی که از این امر، در مورد به‌کار بردن ماشین‌های کامل‌تر و اسلوب‌های جدید تولید ناشی می‌شود تا جای نیروی کار اشغال گردد، همواره لحظه‌ای در می‌رسد که ارزان ساختن قیمت کالاها فقط به وسیلهٔ در هم فشردن قاهرانه دستمزد و با تقلیل آن به پایین‌تر از ارزش نیروی کار عملی می‌گردد.(۱)

---

۱ ـ در سال ۱۸۶۶ کارگران کفاش لیستر، که در نتیجهٔ لاك آوت کارخانه‌داران بیرون ریخته شده بودند، در ماه ژوئیه ۱۸۶۶ اعلامیه‌ای خطاب به اتحادیه‌های انگلستان صادره نموده از جمله چنین اظهار داشتند: «قریب ۲۰ سال است که کار کفاشی در لیستر در نتیجهٔ به کار بردن پرچین به جای دوخت منقلب شده است. سابقاً امکان به دست آوردن مزدهای خوب وجود داشت. ولی این صنعت نو بزودی گسترش یافت. رقابت بزرگی بین مؤسسات مختلفه در مورد تحویل جنس بهتر و مرغوب‌تر در گرفته بود. معذالك کمی پس از آن نوع زشتی از رقابت آغاز گردید و آن عبارت از مسابقهٔ پایین آوردن قیمت‌ها در بازار بود. نتایج زیان‌آور این امر بزودی در تقلیل دستمزدها آشکار گردید و این تقلیل چنان سریع انجام گرفت که هنوز هم بسیاری از مؤسسات فقط نیمی از دستمزد سابق را می‌پردازند. و در این احوال با این که مزدها روز به روز پایین‌تر می‌آیند، به نظر می‌رسد که سود کارفرمایان در دنبال هر تغییری که در تعرفه‌های کار رخ می‌دهد افزایش می‌یابد. ـ کارخانه‌داران حتی دوران غیر مساعد صنعت را برای تقلیل دستمزد مورد استفاده قرار می‌دهند، یا به عبارت دیگر موقع را برای دزدی مستقیم از وسایل ضروری معیشت کارگران و به دست آوردن سودهای فوق‌العاده مغتنم می‌شمرند. مثالی می‌آوریم و آن مربوط است به بحران در صنایع ابریشم‌بافی کاونتری: «از اطلاعاتی که کارگران و کارخانه‌داران به من داده‌اند بی‌تردید چنین مستفاد می‌شود که از مزدها در مقیاسی به مراتب بزرگ‌تر از آن چه رقابت تولیدکنندگان خارجی یا اوضاع و احوال دیگری ایجاب می‌نمودند کاسته شده است. اکثریت بافندگان با مزد کاهش یافته‌ای در حدود ۳۰ تا ۴۰٪ کار می‌کنند. یك قطعه روبان که ۵ سال پیش از این هر نساج در برابرش ۶ یا ۷ شیلینگ دریافت می‌داشت اکنون فقط ۳ شیلینگ و ۳ پنس و یا ۳ شلینگ و ۶ پنس به وی می‌رساند. کار دیگری که سابقاً ۴ شیلینگ یا ۴ شلینگ و ۳ پنس مزد داشت اکنون فقط ۲ شیلینگ یا ۲ شیلینگ و ۳ پنس مزدآور است. کاهش مزد بیش از آن است که ضرورت‌تر غیب تقاضا ایجاب می‌کند. واقعیت این است که در مورد بسیاری از انواع روبان کاهش دستمزدها حتی یك بار هم توأم با پایین آوردن قیمت کالا نبوده است. (گزارش مأمور تحقیق ف. د. لونج در کمیسیون تحقیق راجع به کار کودکان. گزارش پنجم از سال ۱۸۸۶ صفحهٔ ۱۱۴ شماره ۱)

بنابر این شرط ازدیاد تعداد کارگران کارخانه عبارت از آن است که مجموع سرمایهٔ ریخته شده در کارخانه به نسبت خیلی سریع‌تر نمو نماید. ولی این پروسه فقط در درون جذر و مد گردش صنعتی تحقق‌پذیر می‌شود. مضافاً با این که پروسهٔ مزبور پیوسته به وسیلهٔ پیشرفت‌های فنی، که گاه بالقوه جانشین کارگر می‌شود و گاه واقعاً او را بر کنار می‌کنند، قطع می‌شود. تغییر کیفی کار ماشین دایماً کارگر را از کارخانه دور می‌کند و یا در کارخانه را به روی موج داوطلبان تازه وارد می‌بندد. در حالی که توسعهٔ صرفاً کمی کارخانه، در جنب کارگران اخراج شده، عدهٔ جدیدی را جذب می‌کند. بدینسان کارگران دایماً دفع و جذب می‌گردند، از اینسو به آنسو کشانده می‌شوند و این حرکت کش و واکش با جا به جا شدن دایمی نامزدان کار از حیث جنس و سن و زبردستی همراه است.

چشم‌انداز سریعی به نشیب و فراز زندگی کارگران انگلیسی صنایع پنبه سرنوشت کارگران کارخانه‌ها را نشان می‌دهد.

از سال ۱۷۷۰ تا ۱۸۱۵ صنایع پنبه ۵ سال دچار دشواری یا رکود شد. در مدت این نخستین دوران ۴۵ ساله ماشین‌آلات و بازار جهانی در انحصار کارخانه‌داران انگلیسی بود. سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۲۱ دوران رکود و از سال ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۳ دوران رونق است. در سال ۱۸۲۴ قوانین مربوط با اتحادیه‌ها لغو گردید. در سال ۱۸۲۵ بحران رخ داد. در سال ۱۸۲۶ فقر عظیمی در میان کارگران صنایع پنبه درگرفت و قیام‌های چندی به وقوع پیوست. در ۱۸۲۷ بهبودی مشهود می‌گردد. در ۱۸۲۸ افزایش عظیم دستگاه‌های نساجی بخار و صادرات. سال ۱۸۲۹ اوج بی‌سابقهٔ صادرات نسبت به سال‌های پیشین، بویژهٔ به مقصد هندوستان. سال ۱۸۳۰ اشباع بازارها و فقر بزرگ. از ۱۸۳۱ تا ۱۸۳۳ رکود دامنه‌دار. بازرگانی با آسیای خاوری (هندوستان و چین) از حیطهٔ انحصار کمپانی هند شرقی خارج می‌گردد. ۱۸۳۴ رشد عظیم کارخانه‌ها و ماشینیسم، کمبود کارگر. قانون جدید بینوایان مهاجرت کارگران کشاورزی را به سوی نواحی صنعتی برمی‌انگیزد. کودک‌ربایی در کنت‌نشین‌های کشاورزی و بردهٔ سفیدفروشی در می‌گیرد. ۱۸۳۵ رونق بزرگی آغاز می‌گردد و در عین حال فقر عظیمی دامنگیر دستبافان منسوجات پنبه‌ای می‌شود. ۱۸۳۶ رونق بزرگ. ۱۸۳۸ و ۱۸۳۷ وضعیت رکود و بحران. ۱۸۳۹ جنب و جوش جدید. ۱۸۴۰ فروکش بزرگ، قیام‌ها و مداخلهٔ نیروهای مسلح. ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲ تیره‌روزی وحشتناک کارگران کارخانه‌ها. در سال ۱۸۴۲ کارخانه‌داران کارگران را از کارخانه می‌رانند تا دولت را وادار به الغاء قانون غلات نمایند. کارگران با گروه‌های چندین هزار نفری به سوی یورکشایر هجوم می‌آورند و به وسیلهٔ نیروهای نظامی به عقب رانده می‌شوند، رهبرانان به دادگاه جلب می‌شود. ۱۸۴۳ فقر عظیم.

۱۸۴۴ جنب و جوش تازه. ۱۸۴۵ رونق بزرگ. ۱۸۴۶ بدواً ادامهٔ رونق و سپس علایم فروکش. الغاء قانون غلات. ۱۸۴۷ بحران. تقلیل عمومی دستمزد تا حدود ۱۰٪ و بیشتر به منظور برپا کردن جشن «نان پهن».[۱] ۱۸۴۸ ادامهٔ رکود. منچستر تحت حفاظت نیروهای نظامی قرار می‌گیرد. ۱۸۴۹ جنب و جوش جدید. ۱۸۵۰ رونق. ۱۸۵۱ سقوط قیمت کالاها، پایین آمدن مزدها، اعتصابات مکرر. ۱۸۵۲ آغاز بهبود. ادامه اعتصابات تهدید کارخانه‌داران به اقدام در وارد کردن کارگران خارجی. ۱۸۵۳ افزایش صادرات. اعتصاب ۸ ماهه و فقر عظیم در پرستون. ۱۸۵۴ رونق، لبریز بازارها. ۱۸۵۵ نشر اخبار در بارهٔ ورشکست‌های متعدد در بازارهای ایالات متحدهٔ آمریکا، کانادا و آسیای شرقی. ۱۸۵۶ رونق بزرگ. ۱۸۵۷ بحران. ۱۸۵۸ بهبود. ۱۸۵۹ رونق بزرگ، ازدیاد تعداد کارخانجات. ۱۸۶۰ دورهٔ صنایع پنبهٔ انگلستان. بازارهای هند و استرالیا و جاهای دیگر چنان لبریز از کالا شد که حتی در ۱۸۶۳ هم هنوز به زحمت تمام این بنجل‌ها جذب گردید. قرارداد بازرگانی با افرانسه. رشد شگرف کارخانجات و ماشینیسم. ۱۸۶۱ ادامهٔ موقت رونق و سپس فروکش، جنگ داخلی آمریکا، کمیابی پنبه. ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳ فرو ریخت کامل.

تاریخچهٔ قحط و کمیابی پنبه به اندازه‌ای خصلت‌نما است که نمی‌توان لحظه‌ای را صرف آن نکرد. از اطلاعاتی که دربارهٔ اوضاع بازار جهانی در سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ داده شد دیده می‌شود که کمیابی پنبه کمك به موقعی برای کارخانه‌داران شد و تا حدودی نیز برای آنها سودآور گردید. این خود واقعیتی است که در گزارش‌های اطاق بازرگانی منچستر مورد تصدیق قرار گرفته، در پارلمان به وسیلهٔ پالمرستون و دربی[۲] اعلام گردیده و حوادث نیز آن را تأیید کرده است.[۳] تردیدی نیست که در میان ۲۸۸۷ کارخانهٔ نساجی پنبه‌ای که سال ۱۸۶۱ در انگلستان وجود داشت، بسیاری

---

۱ ـ اشاره به نان بسیار پهن و بزرگی است که هواداران آزادی تجارت به هنگام جوش و خروش برای الغاء قانون غلات در انگلستان به مردم وعده می‌دادند و بی‌شباهت به «کباب‌های پهن و مجانی» آغاز انقلاب مشروطیت ایران نیست که برخی از مبلغین کوته‌نظر آن را وسیلهٔ جلب هوادار برای مشروطیت می‌انگاشتند.م

۲ ـ لرد ادوارد هانری استانلی دربی (۱۸۹۳ ـ ۱۸۲۶) مرد سیاسی و یکی از رهبران مشهور حزب محافظه‌کار انگلستان که به لرد استانلی معروف است و همان کسی است که در زمان وزارت خارجهٔ خود تسلط انگلستان را بر کانال سوئز مستقر ساخت.م

۳ ـ مراجعه کنید به: "Rep. of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1862", P. 30.

مؤسسات کوچك نیز بود. طبق گزارش بازرس کارخانجات آ. ردگرو که محیط مأموریتش ۲۱۰۹ کارخانه از این ۲۸۸۷ مؤسسه را در برمی‌گرفت، ۳۹۲ کارخانه از ۲۱۰۹ کارخانهٔ مورد مأموریت وی یعنی ۱۹٪ آنها نیرویی کمتر از ۱۰ اسب بخار به کار می‌بردند، ۳۴۵ یا ۱۶٪ آنها ۱۰ یا کمتر از ۲۰ اسب بخار در اختیار داشتند ولی ۱۳۷۲ تا از آن میان ۲۰ اسب بخار یا بیشتر از آن مورد استفاده قرار می‌داده‌اند.(۱) اکثریت کارخانه‌های کوچك بافندگی‌هایی بوده‌اند که پس از سال ۱۸۵۸ و طی دوران رونق ساخته شده بودند. اغلب این کارخانه‌های کوچك را در آن زمان احتکارگران برپا کرده‌اند که برخی از آنها نخ بعضی دیگر ماشین و افراد ثالثی ابنیهٔ آن کارخانجات را فراهم می‌ساختند و تحت نظر سرکارگران سابق یا افراد بی‌سرمایهٔ دیگر اداره می‌شدند. اکثر این کارخانه‌داران کوچك ورشکست شدند. به هر جهت بحران بازرگانی که کمیابی پنبه از آن جلوگیری نمود در صورت وقوع همین سرنوشت را برای آنها پیش می‌آورد. با این که مؤسسات مزبور $\frac{1}{3}$ عدهٔ کارخانجات بودند، معذالك جزء ناچیزی از سرمایه‌ای را که در صنایع پنبه گذاشته شه بود تشکیل می‌دادند. اما در مورد آن چه مربوط به دامنهٔ بحران است طبق برآوردهای معتبر ۶۰/۳٪ از دوك‌ها و ۵۸٪ از دستگاه‌های نساجی (در اکتبر ۱۸۶۲) از کار افتاده بوده‌اند. البته این برآورد مربوط به مجموع این رشته از صنعت است و طبعاً برحسب هر یك از نواحی تغییر بسیاری به آن عارض می‌گردد. تنها عدهٔ بسیار کمی از کارخانجات تمام وقت کار می‌کردند (۶۰ ساعت در هفته) و کار بقیهٔ آنها به تناوب بوده است. حتی آن کارگران کمی هم که تمام وقت کار می‌کردند و مطابق معمول گذشته قطعه کار بودند در نتیجهٔ قرار گرفتن پنبهٔ بد به جای پنبهٔ مرغوب، مانند پنبهٔ مصری به جای پنبهٔ سی‌ایلاند(۲) (در ظریف‌بافی‌ها)، پنبهٔ سورات (هند شرقی) به جای پنبهٔ آمریکایی و مصری و مخلوط سورات و فضولات پنبه با پنبهٔ خالص، ناچار گرفتار تقلیل مزد هفتگی شدند. الیاف کوتاه پنبهٔ سوراتی، آشغال‌داری ذاتی و شکنندگی تارهای آن، به کار بردن انواع مواد سنگین به جای آرد برای چسب اندود نمودن زنجیرهٔ نخ و غیره موجب کاهش سرعت ماشین‌ها و یا تقلیل عدهٔ دستگاه‌هایی گردید که تحت مراقبت هر کارگر نساج قرار می‌گرفت و با ازدیاد تعداد زده‌های ماشین بر میزان کار کارگران افزود و بالنتیجه با کاهش حجم محصول مزد قطعه کاران نیز تقلیل یافت.

---

۱ ـ همان گزارش صفحهٔ ۱۹.

۲ ـ مجمع‌الجزایری که در طول کنارهٔ کارولین جنوبی (متعلق به آمریکا) قرار گرفته است و یکی از مراکز مهم کشت داری پنبه و توتون است.م

استعمال پنبهٔ سوراتی موجب شد که هر کارگر با این که تمام وقت مشغول بود، در حدود ۲۰ تا ۳۰٪ و بلکه بیشتر از مزد خود را از دست می‌داد. ولی کارخانه‌داران نیز به نوبهٔ خود به میزان ۵٪ تا ۷/۵٪ و حتی ۱۰٪ مزد قطعه‌ای را پایین آوردند. از اینرو می‌توان به وضع کارگرانی پی برد که در هفته فقط ۳ روز، ۳/۵ روز و یا ۴ روز کار می‌کردند و یا فقط ۶ ساعت در روز مشغول بودند. در سال ۱۸۶۳ که بهبود نسبیی به وجود آمده بود، تازه مزد بافندگان، ریسندگان و غیره از قرار ۳ شیلینگ و ۴ پنس، ۳ شیلینگ و ۱۰ پنس، ۴ شیلینگ و ۶ پنس، ۵ شیلینگ و یك پنس و غیره پرداخت می‌شد.(۱) و حتی تحت چنین شرایط رقت‌باری استعداد کاشفهٔ کارخانه‌داران برای کم کردن مزد متوقف نماند. قسمتی از این کسر مزد مربوط به جرایمی بود که به مناسبت نقایص مزبور معلول بدی پنبه، عیب ماشین‌آلات و غیره بود. آن جا که کارخانه‌دار مالك خانه‌های کارگری بود، خود رأساً اجاره بها را به وسیلهٔ کسر دستمزد برداشت می‌نمود. بازرس کاخانجات، ردگرو، دربارهٔ کارگرانی که مأمور و دستگاه بافندگی خودکار هستند نقل می‌کند که اینان در پایان ۱۴ روز کامل کار ۸ شیلینگ و ۱۱ پنس مزد می‌گرفتند و از این مبلغ بدواً اجاره بها کسر می‌شد و سپس کارفرما نیمی از آن را به نام انعام به آنها باز می‌گرداند به نحوی که بافندگان جمعاً ۶ شیلینگ و ۱۱ پنس به خانه می‌بردند. در ماه‌های آخر سال ۱۸۶۲ حداکثر مزد هفتگی نساجان از قرار ۲ شیلینگ و ۶ پنس بود.(۲) و حتی هنگامی که کارگران تمام وقت کار نمی‌کردند غالباً کرایه خانه از دستمزد آنها کسر می‌شد.(۳) بنابراین جای تعجب نیست که در برخی از نواحی لانکاشیر نوعی بیماری طاعون ناشی از گرسنگی بروز کردا ولی خصلت‌نماتر از همهٔ اینها چگونگی انجام تحول در پروسهٔ تولید، به ضرر کارگر بود. این امر در واقع یك نوع آزمایش بر روی پیکر بی‌ارزش بشمار می‌آید از همان قبیل آزمایش‌هایی که کالبد شناسان بر روی قورباغه انجام می‌دهند. بازرس کارخانه، ردگرو، می‌گوید: «با این که من درآمد واقعی کارگران را در بسیاری از کارخانه‌ها به دست داده‌ام معذالك نباید از آن چنین نتیجه گرفت که گویا آنان همه هفته چنین مبلغی را دریافت می‌کنند. به سبب آزمایش‌های دایمی کارخانه‌داران کارگران در معرض بزرگ‌ترین نوسانات هستند... با کیفیت مخلوط پنبه درآمد آنان بالا و پایین می‌رود، گاه به ۱۵٪ مزد گذشتهٔ آنها می‌رسد و یکی دو هفتهٔ

1 - "Rep. of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1865." P. 41-45.

2 - Rep. of Insp. of Fact. etc. 31st. Oct. 1863, P. 41-42.

3 - "Rep. etc. 31st. Oct. 1865, P. 51."

بعد به ۵۰ یا ۶۰% آن می‌رسد.[۱] این تجربیات نه تنها به زیان وسایل زندگی کارگران انجام شده است بلکه آنان کفارهٔ این تجربیات را به قیمت کلیهٔ حواس پنجگانهٔ خود پرداخته‌اند.

«کارگرانی که مأمور گشودن عدل‌های پنبه هستند به من گزارش می‌دهند که بوی تعفن غیرقابل تحملی که از آن عدل‌ها برمی‌خیزد آنها را بیمار می‌کند... در آمیزگاه‌ها و جاهایی که برای شانه‌زدن پنبه اختصاص داده شده‌اند، غبار و کثافات تمام روزن‌های سر را تحریك می‌کنند، سرفه می‌انگیزند و دشواری تنفس ایجاد می‌نمایند... چون الیاف پنبه بسیار کوتاهند برای چسب‌اندود کردن نخ مواد گوناگونی به کار می‌برند که همهٔ آنها جانشین آردی هستند که سابقاً برای این کار مورد استفاده قرار می‌گرفت. از آن جا است که بافندگان دچار تهوع و سوءهاضمه می‌شوند. در نتیجهٔ گرد و غبار، برونشیت حکمفرما است و همچنین تورم گلو عمومیت دارد و نیز نوعی بیماری جلدی عارض کارگران می‌شود ك از تحریك پوست به وسیلهٔ کثافات پنبهٔ سوراتی ناشی می‌گردد.

از سوی دیگر آن موادی که جانشین آرد می‌شدند، در نتیجهٔ افزایش وزن نخ، برای آقایان کارخانه‌داران مانند همیان فورتوناتوس[۲] سودآور بودند. مواد مزبور چنان عمل می‌کردند که ۱۵ فوند مادهٔ خام پس از بافتن ۲۶ فوند وزن پیدا می‌کرد.[۳] در گزارش بازرسان کارخانه، مورخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۴ چنین خوانده می‌شود: «اکنون صنعت این منبع سود را واقعاً به مقیاس خارج از نزاکتی مورد استفاده قرار می‌دهد. من از طریق کسان وارد می‌دانم که یك پارچهٔ ۸ فوندی با ۵ فوند و $\frac{۱}{۴}$ پنبه و ۲ فوند و $\frac{۳}{۴}$ چسب ساخته شده است. پارچهٔ دیگری که ۵ فوند و $\frac{۱}{۴}$ وزن داشت دارای ۲ فوند چسب بود. این پارچهٔ پیراهنی عادی بود که برای صادرات آماده می‌شد. در انواع دیگر پارچه بعضی اوقات ۵۰% چسب اضافه می‌کنند و برخی از کارخانه‌داران می‌توانند بر خود ببالند و در واقع هم بر خود می‌بالند، از این که با فروش پارچه‌هایی ثروتمند شده‌اند که بهای آنها از قیمت اسمی نخ مصرف شده ارزان‌تر بوده است.[۴] ولی کارگران تنها از آزمایش‌های کارفرمایان در درون کارخانجات و آزمایش‌های شهرداری‌ها در بیرون از کارخانجات رنج نمی‌بردند، تنها کاهش مزد، بیکاری، تیره‌روزی و صدقه گیری،

---

۱ ـ همان گزارش صفحهٔ ۵۱-۵۰.

۲ ـ اشاره به یکی از افسانه‌های سدهٔ شانزدهم آلمان است که بنابر آن شخصی به نام فورتوناتوس همیانی به دست آورده بود که هرگز خالی از پول نمی‌شد.م

3 - "Rep. etc. 31st. Oct. 1865", 62-63. 4 - "Rep.etc. 30th. April 1864", P. 27.

نطق‌های زیبای لردان و نمایندگان مجلس آنها را آزار نمی‌داد. «زنان تیره‌بختی که در اثر بحران صنایع پنبه بیکار شده بودند، به صورت وازدگان جامعه درآمدند و به همان حال باقی ماندند... افزایش تعداد فواحش جوان بیشتر از ۲۵ سال اخیر است.(۱)

بنابراین در نخستین ۴۵ سال صنایع پنبهٔ انگلستان، از ۱۷۷۰ تا ۱۸۱۵، فقط ۵ سال بحران و رکود بوده است ولی این سال‌ها دوران انحصار جهانی این صنایع را تشکیل می‌دهند. از دومین دوران ۴۸ ساله‌ای که از ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۳ امتداد دارد، تنها ۲۰ سال آن جنب و جوش و رونق است و در مقابل ۲۸ سال درهم فشردگی و رکود دارد. از ۱۸۱۵ تا ۱۸۳۰ رقابت با اروپای بری و آمریکا آغاز می‌شود. از سال ۱۸۳۳ بازارهای آسیایی به زور «انهدام نژاد انسانی» مستمراً گسترش می‌یابد. پس از استقرار مجدد قانون غلات، از ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۳، در مقابل ۸ سال شیرینی بازار و رونق، ۹ سال درهم فشردگی و کسادی وجود دارد. وضع کارگران ذکور و بزرگسال صنایع پنبه را در دوران رونق، می‌توان از روی یادداشت ملحقهٔ ذیل قضاوت نمود.(۲)

---

۱ - از نامهٔ رییس شهربانی‌ها اف‌بولتون در گزارش‌های بازرسان مورخ ۳۰ اکتبر ۱۸۶۵ صفحهٔ ۶۱-۶۲.

۲ - در دعوت‌نامه‌ای از کارگران صنایع پنبه، که طی بهار سال ۱۸۶۳، به منظور تشکیل جمعیتی برای مهاجرت صادر گردیده بود، از جمله چنین گفته شده است: «کم کسانی هستند که اکنون ضرورت مطلق مهاجرت کارگران کارخانه را نفی می‌کنند. ولی فاکت‌های زیرین نشان می‌دهند که حفظ موقعیت ما در اوضاع و احوال عادی مستلزم جریان مستمر مهاجرت در همهٔ مواقع است و بدون آن نگهداری این موقعیت امکان‌پذیر نیست: در سال ۱۸۱۴ ارزش رسمی منسوجات پنبه‌ای صادر شده (که فقط شاخص مقدار است) که ۱۷۶۶۵۳۷۸ لیرهٔ استرلینگ بالغ گردیده است که ارزش واقعی بازاری آن بالغ بر ۲۰۰۷۰۸۲۴ لیرهٔ استرلینگ بود در حالی که ارزش واقعی بازاری آن به بیش از ۴۳۰۰۱۳۲۲ لیرهٔ استرلینگ نمی‌رسید، به نحوی که در برابر کمیتی ۱۰ برابر شده معادلی به دست آمده که کمی بیش از ۲ برابر است. آن پدیده که به طور کلی برای کشور و بویژه برای کارگران کارخانه چنین نتایج زیان‌آوری به بار آورده معلول تأثیر مشترك جهات مختلفی است. یکی از موجبات عمدهٔ این امر این است که رشتهٔ صنعت مزبور باید دایماً زاید بر میزان احتیاج خود کارگر در اختیار داشته باشد تا به وسیلهٔ توسعهٔ دایمی بازار از نابودی خویش جلوگیری نماید. کارخانه‌های پنبهٔ ما ممکن است در نتیجهٔ رکود ادواری معاملات یعنی پدیده‌ای که در سیستم کنونی مانند خود مرگ اجتناب‌ناپذیر است، مجبور به تعطیل شوند. ولی قوهٔ ابتکار و اختراع انسانی خاموش نمی‌شود. با این

۸ ـ منقلب شدن مانوفاکتور و کار پیشه‌وری و خانگی به وسیلهٔ صنعت بزرگ:

الف ـ از بین رفتن همکاری مبتنی بر پیشه‌وری و تقسیم کار:

دیدیم چگونه ماشینیسم همکاری مبتنی بر پیشه‌وری و تقسیم کاری را که در مانوفوکتور بر پایهٔ شیوهٔ پیشه‌ورانهٔ کار استقرار یافته است از بین می‌برد. نمونه‌ای از نوع اول، ماشین درو است که جانشین همکاری دروگران می‌شود. یك نمونهٔ بارز از نوع دوم ماشین سوزن‌سازی است. بنابر گفتهٔ آدام اسمیث در زمان وی ۱۰ نفر به کمك تقسیم کار هر روز ۴۸۰۰۰ سوزن می‌ساختند. در صورتی که یك ماشین به تنهایی طی روزانهٔ کار ۱۱ ساعته‌ای ۱۴۵۰۰۰ سوزن تحویل می‌دهد. یك نفر زن یا یك دختر به طور متوسط ۴ تا از این دستگاه‌ها را تحت مراقبت دارد و لذا روزانه ۶۰۰۰۰۰ و در هفته بیش از ۳۰۰۰۰۰۰ سوزن به وسیله ماشین تولید می‌کند.(۱)

در صورتی که یك ماشین‌افزار منفرد جای همکاری یا جای مانوفاکتور را بگیرد، آن گاه خود آن ماشین می‌تواند پایهٔ کار حرفه‌ای تازه‌ای بشود. ولی این تجدید کار پیشه‌ورانه بر پایهٔ استفاده از ماشین، جز گذار بطرف سیستم کارخانه‌ای یعنی سیستمی که برای حرکت دادن ماشین، نیروی مکانیکی، بخار یا آب را جانشین عضلات انسانی می‌کند، چیز دیگری نیست. ممکن است کارگاه کوچکی استثنائاً و فقط به طور موقت از نیروی مکانیکی استفاده کند. مثلاً بخار اجاره نماید، آن چنان که در برخی از مانوفاکتورهای بیرمنگام معمول است و یا ماشین‌های کوچك حرارتی به کار برد، مانند برخی از شعبه‌های معین نساجی و غیره.(۲)

که می‌توان عدهٔ کسانی را که طی ۲۵ سال اخیر این کشور را ترك کرده‌اند دست کم به ۶۰۰۰۰۰۰ نفر تخمین زد، معذالك در نتیجهٔ بیرون راندن مستمر کارگر به منظور ارزان ساختن محصول، درصد بزرگی از مردان بالغ، حتی در دوران بالاترین رونق، قادر نیستند هیچ نوع کاری تحت هر شرایطی که باشد در کارخانه به دست آورند.("Rep. of Insp. of Fact. 30th. April. 1863", P. 51-52.)

در یکی از فصول آینده خواهیم دید چگونه آقایان کارخانه‌داران در دوران بحران صنایع پنبه کوشیدند تا از مهاجرت کارگران کارخانه باکلیهٔ وسایل و حتی با مداخلهٔ دولت جلوگیری نمایند.

1 - "Child. Empl. Comm. IV Report, 1865", P. 108, N.447.

۲ ـ در ایالات متحدهٔ آمریکا این نوع تجدید حیات پیشه‌وری براساس ماشین فراوان است. و درست به همین سبب که گذران به شیوهٔ کارخانه‌ای اضطراری است تمرکز در آن جا نسبت به اروپا و

در ابریشم‌بافی‌های کاونتری آزمایش معروف به کارگاه‌های خانه روستایی خود به خود و به طور طبیعی توسعه یافت. در وسط سلسله خانه‌های روستایی، که چهارگوش چهارگوش ساخته شده‌اند، محلی که آن را ماشین خانه می‌نامند برای ماشین بخار بنا شده بود. ماشین خانهٔ مزبور به وسیلهٔ میله‌ها ناقل با دستگاه‌های نساجی درون خانه‌های روستایی مرتبط می‌گردید. در هر حال بخار اجاره می‌شد. مثلاً از قرار ۲/۵ شیلینگ برای هر دستگاه. اجاره بهای بخار می‌بایستی در رأس هر هفته پرداخت می‌شد صرف‌نظر از این که دستگاه‌ها کار کرده بودند یا نه. هر خانهٔ روستایی دارای ۲ تا ۶ دستگاه بافندگی بود که یا به کارگر تعلق داشت، یا به اقساط خریداری شده و یا اجاره شده بود.

مبارزه بین این کارگاه‌های خانه روستایی و کارخانه‌های واقعی بیش از ۱۲ سال طول کشید و با ورشکست کامل ۳۰۰ کارگاه خانه روستایی پایان یافت.(۱)

آن صنایعی که سرشت پروسهٔ کارشان از روز اول مستلزم تولید به مقیاس وسیع نبود و طی دهه‌های اخیر تازه به وجود آمده بودند، از قبیل پاکت‌سازی، سرقلم‌سازی و غیره، شیوه‌های کار پیشه‌وری و مانوفاکتوری را منظماً به مثابه مراحل انتقالی کوتاه مدت برای نیل به مرحلهٔ کارخانه‌ای از سر گذرانده‌اند. این استحاله بویژه هنگامی دشوار می‌شود که تولید مانوفاکتوری محصول به جای آن که مرحله به مرحله از پروسه‌های تحولی متعاقب یکدیگر بگذرد، از یك سلسله اعمال پراکنده و جداگانه نتیجه می‌شود. همین امر مثلاً یکی از موانع بزرگ در راه ایجاد کارخانهٔ سرقلم‌سازی فلزی بود. با وجود این تقریباً در ۱۵ سال قبل ماشین خودکاری اختراع گردید که ۶ پروسهٔ پراکنده را در یك ضرب انجام می‌داد. صنعت پیشه‌وری نخستین دوجین‌های سرقلم فولادین را در ۱۸۲۰ به ۷ لیرهٔ و ۴ شیلینگ تمام کرد، در سال ۱۸۳۰ مانوفاکتور همان کالا را به قیمت ۸ شیلینگ تحویل می‌داد و امروز کارخانه همان‌ها را در عمده‌فروشی از قرار ۲ تا ۶ پنس می‌فروشد.(۲)

انگلستان با گام‌های غول‌آسا پیش می‌رود.

1 - "Rep. etc. 31st. Oct. 1865", P. 64.

۲ ـ آقای جیلوت نخستین مانوفاکتوری وسیع سرقلم فولادی را در بیرمنگام بنا نهاد. این مانوفاکتور در سال ۱۸۵۱ در حدود ۱۸۰۰۰۰۰۰۰ سرقلم تولید می‌نمود و سالیانه ۱۲۰ تن فولاد مصرف می‌کرد. بیرمنگام که این صنعت را در انگلستان تحت انحصار خود در آورده است اکنون سالیانه میلیاردها سرقلم فولادین تولید می‌کند. تعداد افراد به کار گماشته طبق آمار سال ۱۸۶۱ بالغ بر

ب ـ واکنش سیستم کارخانه‌ای رد مانوفاکتور و کار خانگی:

با پیشرفت و نفوذ سیستم کارخانه‌ای و انقلاب کشاورزی که همراه آن است، نه تنها مقیاس تولید در کلیهٔ شعب صنعتی بسط می‌یابد بلکه خصلت آنها نیز تغییر می‌کند. اصل کار ماشینی که عبارت است از تجزیهٔ پروسهٔ تولید به مراحل تشکیل دهندهٔ آن و حل مسایل حاصله از این راه به وسیلهٔ استفاده از مکانیك، شیمی و غیره یا به عبارت دیگر به وسیلهٔ علوم طبیعی، در همه جا نقش تعیین کننده پیدا می‌کند. بنابراین ماشینیسم گاه در یکی از پروسه‌های جزء مانوفاکتورها رخنه می‌کند و گاه در پروسهٔ جزء دیگری نفوذ می‌نماید. از اینرو سازمان تبلور یافتهٔ مانوفاکتوری که ناشی از تقسیم کار قدیم است متلاشی می‌شود و راه برای تغییرات دایمی باز می‌گردد. ترکیب کارگر جمعی یا بهم‌بست پرسنل کارگری نیز از بیخ منقلب می‌شود. اینك برخلاف دوران مانوفاکتوری، نقشهٔ تقسیم کارها برپایهٔ استفاده از کار زنان و کودکان، از هر سن و سال و براساس گماشتن کارگران غیرمتخصص و خلاصه برمبنای آن چه که انگلستان به نحوی خصلت‌نما یعنی کار ارزان می‌خوانند، قرار می‌گیرد. و این حقیقت تنها در مورد آن تولیدهایی صدق نمی‌کند که در مقیاسی وسیع و صرف‌نظر از استعمال یا عدم استعمال ماشین بهم بستگی یافته‌اند، بلکه دربارهٔ آن چه که صنعت خانگی نامیده شده نیز صادق است، اعم از این که صنعت مزبور در خانه‌های کارگری انجام شود یا در کارگاه‌های کوچك. این به اصطلاح صنعت خانگی جدید با صنعت قدیمی که مستلزم پیشهٔ شهری خود مختار و اقتصاد دهقانی مستقل و از همه مهم‌تر، مستلزم وجود یك خانه متعلق به خانوادهٔ کارگری بود، هیچ چیز مشترکی جز اسم ندارد. اینك صنعت مزبور تبدیل به شعبهٔ خارجی کارخانه، مانوفاکتور و یا انبار کالاها گردیده است. در جنب کارگران کارخانه، کارگران مانوفاکتور و پیشه‌ورانی، که به تعداد بسیار مکاناً متمرکز شده و مستقیماً تحت فرمان قرارگرفته‌اند، سرمایه به وسیلهٔ تارهای نامریی سپاه کارگری دیگری را که در شهرهای بزرگ و در روستا پراکنده‌اند به حرکت در می‌آورد و آن عبارت ازکارگران خانگی هستند. بر سبیل مثال می‌توان ازکارخانهٔ پیراهن‌دوزی آقایان تیلی در شهر لوندون‌دری واقع در ایرلند یاد نمود که ۱۰۰۰ کارگر کارخانه و ۹۰۰۰ کارگر خانگی که در روستا پراکنده‌اند در

۱۴۲۸ نفر است. از آن میان ۱۲۶۸ نفر کارگران زنی هستند که از سن ۵ سالگی به این کار جلب شده‌اند.

استخدام دارد.(۱)

بهره کشی از نیروهای کار ارزان و نارس در مانوفاکتور جدید به مراتب شرم‌آورتر از خود کارخانه است، زیرا پایهٔ فنیی که در کارخانه موجود است و به وسیلهٔ ماشین و سهولت کار جانشین نیروی عضلانی می‌شود، به طور عمده در مانوفاکتور جدید وجود ندارد، مضافاً بر این که در کارگاه‌های مزبور بدن زنان و یا پیکرهای نارس‌تر کودکان بی هر گونه باك وجدانی تحت نفوذ مواد سمی قرار می‌گیرد. این بهره کشی در مورد آن به اصطلاح کارهای خانگی باز شرم‌آورتر از مانوفاکتور است، زیرا در نتیجهٔ پراکندگی کارگران از نیروی مقاومت آنها کاسته می‌شود و یك سلسله از مفت‌خواران راهزن نیز خو را واسط بین کارگران و کارفرمای اصلی قرار می‌دهند و نیز بدان سبب که کار خانگی در همه جا باید با کار ماشینی یا دست کم با کار مانوفاکتوری مربوط به همان شعبهٔ صنعت مبارزه می‌کند. فقر و تیره‌روزی کارگران ضرورترین شرایط کار یعنی فضا، نور و تهویه و غیره را از آنها می‌باید، عدم انتظام در ارجاع کار افزایش پیدا می‌کند و بالآخره در این آخرین پناهگاهی، که صنعت بزرگ و کشاورزی برای کارگران «زاید شده» باقی گذارده است، ناگزیر رقابت بین کارگران به سر حد خود می‌رسد.

صرفه‌جویی وسایل تولید که برای نخستین بار به طور سیستماتیك به وسیلهٔ صنعت ماشینی سازمان داده می‌شود و از روز نخست به صورت دیوانه‌وارترین ولخرجی‌ها در مورد نیروی کار درمی‌آید و در واقع دزدی آشکاری به زیان شرایط عادی اجراء کار است، اینك خصلت متناقض و انسان‌کش خود را، در آن شعبه از صنایع که نیروی بارآور اجتماعی کار و پایهٔ فنی پروسه‌های بهم بستهٔ کار کمتر رشد یافته است بیشتر نمایان می‌سازد.

ج ـ مانوفاکتور جدید:

اینك می‌خواهم مسایلی را که فوقاً مطرح شده است با دادن چند نمونه روشن سازم. در واقع خواننده در بخش مربوط به روزانهٔ کار با دلایل متعددی در این باره آشنا شده است. مانوفاکتورهای فلزکاری بیرمنگام و حوالی آن برای کارهایی که عموماً بسیار سخت است ۳۰۰۰۰ کودك و اطفال نابالغ و ۱۰۰۰۰ نفر زن در استخدام دارند. این افراد را می‌توان در قسمت‌های به کلی ضد بهداشتی مانند مس‌گدازی، دگمه‌سازی،

---

1 - (Child. Empl. Comm. II. Rep. 1864, P. LXVIII, N. 415.)

لعاب‌کاری، گالوانیزه کردن و میناگری مشاهده نمود.[۱] کار زیاده از حد کارگران نابالغ و بالغ در برخی از چاپخانه‌های جراید و کتاب لندن موجب شده است که مؤسسات مزبور به لقب افتخارآمیز «کشتارگاه» ملقب گردند.[۲] همین زیاده‌روی در صحافی‌ها نیز دیده می‌شود که قربانیانشان بویژه زنان، دختران و کودکانند. اطفال نابالغ به کارهای دشواری در طناب‌بافی‌ها اشتغال دارند. در کارخانه‌های نمک‌گیری، شمع‌سازی و مانوفاکتورهای شیمیایی دیگر کار شبانه انجام می‌گیرد و در ابریشم‌بافی‌هایی که هنوز خودکار نشده‌اند برای چرخاندن دستگاه بافندگی از خردسالان به طور کشنده استفاده می‌کنند.[۳] یکی از تنفرانگیزترین، کثیف‌ترین و کم‌مزدترین کارها، که مرجحاً دختران جوان و زن‌ها را بر آن می‌گمارند عبارت از کهنه‌چینی است. همه می‌دانند که بریتانیای کبیر، صرف‌نظر از مقدار بیشمار ژنده پارهٔ خاص خویش، مرکزی برای معاملات کهنهٔ سراسر جهان است. از ژاپن از دورترین کشورهای آمریکای جنوبی و جزایر قناری کهنه پاره‌ها به این سو روان است. ولی سرچشمه‌های عمدهٔ آذوقه گیری در این مورد آلمان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، مصر، ترکیه، بلژیك و هلند هستند. این ژنده‌پاره‌ها برای تهیهٔ کود، ساختن لایی دوشك، پشم مصنوعی و همچنین به مثابه مادهٔ خام برای کاغذسازی به کار می‌روند. زنان کهنه چین (یا کهنه جورکن) واسطهٔ انتقال آبله و دیگر بیماری‌های واگیردار می‌شوند که خود نخستین قربانی‌های آن به شمار می‌روند.[۴]

در جنب کارهای تولید معدن و ذغال، به مثابه نمونهٔ کلاسیك برای کار طاقت‌فرسا، دشوار و غیر متناسب و بالنتیجه برای رفتار حیوانی نسبت به کارگرانی که از لطیف‌ترین دوران کودکی خود با این کارها کشیده شده‌اند، می‌توان از آجرپزی یا سفالگری نام برد، که در آن ماشین تازه اختراع شده هنوز بندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد(۱۸۶۶). بین ماه‌های مه و سپتامبر کار از ساعت ۵ صبح تا ۸ شب ادامه دارد و در جاهایی که عمل خشکاندن در هوای آزاد انجام می‌گیرد غالباً کار از ساعت ۴ صبح تا ۹ شب طول

---

۱ ـ و حتی در شفیلد از کودکان برای صیقل دادن سوهان استفاده می‌شود.

2 - Child. Empl. Comm. V. Report. 1866, P. 3. N. 24, P. 6. N. 55-56, P.7. N. 59-60.

۳ ـ همان جا صفحات ۱۱۵-۱۱۴، شماره ۷-۶. بازرس به درستی متذکر می‌گردد که اگر در جاهای دیگر ماشین جانشین انسان می‌گردد، در این جا کودك نابالغ، به معنای کامل کلمه جانشین ماشین می‌شود.

۴ ـ به گزارش دربارهٔ معاملات کهنه پاره و اسناد بیشماری در این مورد مراجعه کنید:

Public Health, VIII. Report, London, 1866. Appendix, P. 196-208.

می‌کشد. روزانهٔ کاری که از ساعت ۵ صبح تا ۷ شب ادامه دارد به عنوان روزانهٔ «کوتاه شده» و «معتدل» تلقی می‌شود. کودکان از هر دو جنس از ٦ سالگی و حتی از ۴ سالگی برای این کار مورد استفاده قرار می‌گیرند. اینان همان تعداد ساعاتی را که بزرگسالان کار می‌کنند و چه بسا بیشتر از آنها به کار مشغولند. کار سخت است و گرمای تابستان باز هم بیشتر آنها را از پا در می‌آورد. مثلاً در آجرپزیی که در موزلی واقع است یك دختر ۲۴ ساله باکمك ۲ دختر خردسال، که خاك رس می‌آورند و آجر می‌چینند، روزانه ۲۰۰۰ آجر می‌زد. این دختران خردسال می‌بایستی روزانه ۱۰ تن خاك رس را از کنارهای لغزندهٔ گودالی به عمق ۳۰ فوت و در مسافتی به طول ۲۱۰ فوت حمل کنند. «محال است کودکی از برزخ یك آجرپزی بدون انحطاط اخلاقی بگذرد... کلمات زشتی که باید آنها از آغاز لطیف‌ترین دوران کودکی خود بشنوند، هرزه‌ترین، ناشایسته‌ترین و بیشرمانه‌ترین عاداتی که در میان آن از همه جا بی‌خبر و وحشی بار می‌آیند، آنها را برای بقیهٔ عمر گمراه، زشت‌خو و بی‌بند و بار می‌سازد... یکی از سرچشمه‌های بارور فساداخلاقی همانا نوع سکنی آنان است. هر قالب‌ریز (که در واقع کارگر متخصص و رئیس گروهی از کارگران بشمار می‌آید)، در کلبهٔ یا خانهٔ روستایی خویش به دستهٔ ۷ نفری خود جا و غذا می‌دهد. اعم از این که این افراد در عداد خانوادهٔ وی باشند یا نباشند، مردان، پسران و دختران در همین کلیه می‌خوابند. این خانه‌ها اکثراً دارای ۲ اطاق و استثنائاً دارای ۳ اطاق هستند که همه در طبقهٔ محاذی با سطح زمین قرار دارند و تهویهٔ آنها بسیار بد است. بدن‌ها چنان از این همه عرق‌ریزی روزانه فرسوده شده‌اند که نه اصول بهداشتی و پاکی رعایت می‌شود نه شرایط نزاکت. بسیاری از این کلبه‌ها نمونهٔ واقعی بی‌نظمی، کثافت و گردآلودگی هستند... بزرگ‌ترین عیب سیستمی، که دختران جوان را در این نوع کار استخدام می‌کند، این است که سیستم مزبور آنها را از خردسالی و برای تمام عمر با تنفرانگیزترین تبه‌کاری دمساز و انباز می‌کند. آنان پیش از آن که از طبیعت بیاموزند که زن هستند تبدیل به پسران خشن و بددهنی می‌گردند. لباس آنها مرکب از تکه پاره‌هایی است، ساق‌هایشان تا خیلی بالاتراز زانو لخت است، موها و صورتشان به گل آلوده است و چنین احوالی به آنان می‌آموزد که به هر گونه احساس فروتنی و حیا پشت پا زنند. به هنگام غذاخوری در میان سبزه‌زارها دراز می‌کشند و پسرانی را که در کانال مجاور مشغول آب تنی هستند نگاه می‌کنند. وقتی بالآخره کار دشوار روزانهٔ آنان به پایان رسید لباس بهتری می‌پوشند و همراه مردان به آبجوفروشی می‌روند. این امر که از آغاز طفولیت باده‌نوشی و بدمستی میان این قشرکارگری رواج زیاد یافته کاملاً طبیعی است. بدتر از همه این است که آجرپزان خود از خویشتن

ناامیدند. یکی از بهترین آنان به کشیش ساوث‌اول‌فیلد می‌گفت حضرت آقا! برای به راه آوردن و درست کردن یك آجرپز همان قدر کوشش لازم دارید که برای اهل کردن شیطان.[1] در گزارش‌های بهداشت عمومی جلد چهارم (۱۸۶۱) و جلد ششم (۱۸۶۴) می‌توان اطلاعات رسمی وسیعی دربارهٔ نحوهٔ صرفه‌جویی کردن سرمایه‌دارای از شرایط کار در مانوفاکتورهای جدید به دست آورد. (مقصود ما در این جا کلیهٔ کارگاه‌های بزرگ به غیراز کاخانه به معنای خاص است.) توصیف کارگاه‌ها، بویژه کارگاه‌های چاپ و دوزندگی لندن، مافوق تمام آن داستان‌های برانگیزنده‌ای است که رمان‌نویسان ما تصویر کرده‌اند. تأثیر این احوال در وضع سلامت کارگران بدیهی است. دکتر سیمون، که ریاست دایره پزشکی انجمن مخصوص را به عهده دارد و نیز نویسندهٔ رسمی گزارش‌های بهداشت عمومی است از جمله چنین می‌گوید: «در چهارمین گزارش خود (۱۸۶۳) نشان داده‌ام چگونه عملاً برای کارگران غیرممکن است که از مقدماتی‌ترین حق بهداشتی خود دفاع کنند یعنی از حقی که به موجب آن کارفرما باید بکوشد برای عملی که آنها را جمع می‌کند تا آن جاکه در اختیار او است، کار از شرایط غیربهداشتی و اجتناب‌پذیر مبرا باشد. من نیز این نکته را ثابت کرده‌ام که در صورتی که کارگران خود عملاً قادر به به دست آوردن این عدالت بهداشتی نباشند نمی‌توانند هیچ گونه کمك مؤثری از جانب مأموران بهداری انتظار داشته باشند... اکنون زندگی میلیون‌ها کارگر زن و مرد در نتیجهٔ رنج‌های بی پایان جسمانیی که فقط نتیجهٔ شغل آنها است بیهوده در شکنجه است و کوتاه می‌گردد.[2] برای نشان دادن تأثیر محل کار در وضع سلامت کارگران، دکتر سیمون سیاههٔ مرگ و میر زیرین را می‌آورد:

شاغلین با	مقایسه صنایع از لحاظ بهداشتی	نسبت مرگ و میر در هر ۱۰۰۰۰۰ نفر مرد		
سنین مختلف		۲۵ـ۳۵ سال	۳۵ـ۴۵ سال	۴۵ـ۵۵ سال
۹۵۸۲۶۵	کشاورزی در انگلستان و گال	۷۴۳	۸۰۵	۱۱۴۵
۲۲۳۰۱ مرد	خیاطان لندن	۹۵۸	۱۲۶۲	۲۰۹۳
۱۲۳۷۹ زن	چاپگران لندن	۸۹۴	۱۷۴۷	۱۳۶۷
۱۳۸۰۳				(۳)

---

1 - Child. Empl. Comm. V. Report, 1866, XVI, N. 96-97 and P. 130, n. 39-61.

و نیز به گزارش سوم همین کمیسیون سال ۱۸۲۴ صفحات ۵۶ـ۴۸ مراجعه شود.

2 - Public Health, VI. Report, London, 1864, P. 31.

۳ ـ همان جا صفحهٔ ۳۰ ـ دکتر سیمون متذکر می‌شود که مرگ و میر خیاطان و چاپگران لندن از

د ـ کار خانگی جدید:

اینك من به کار به اصطلاح خانگی می‌پردازم. برای این که از این محیط استثمار سرمایه‌داری، که در پس خانهٔ صنعت بزرگ ایجاد شده است، تصوری به دست آید و غرائب آن درك شود. مثلاً می‌توان صنعت میخ‌گری برخی از دهکده‌های دور افتادهٔ انگلستان را که نمایی کاملاً شاعرانه دارد مورد توجه قرار داد[۱] ولی در این جا ما به برخی نمونه‌ها از رشته‌های توری‌بافی و حصیربافی قناعت می‌کنیم، که در آن جا هنوز ماشین مورد استعمال نیافته و یا با رشته‌هایی که با کار ماشینی و مانوفاکتوری سر و کار دارند در رقابت قرار گرفته است. از ۱۵۰۰۰۰ نفری که در صنعت توری‌بافی انگلستان اشتغال دارند تقریباً ۱۰۰۰۰ نفر تحت حکومت قانون کارخانجات ۱۸۶۱ قرار می‌گیرند. عدهٔ عظیمی که ۱۴۰۰۰۰ نفر باقیمانده را تشکیل می‌دهند مرکب است از زنان، بچه‌سالان و کودکان از هر دو جنس، اگر چه نسبت جنس ذکور در این میان ضعیف است. وضع سلامت این وسایل بهره‌کشی «ارزان قیمت» از جدولی که دکتر ترومن، پزشك کلینیك عمومی ناتین‌گام ترتیب داده و ذیلاً آورده می‌شود، معلوم می‌گردد. از ۶۸۶ نفر زنان توری‌باف بیمار که اغلب بین ۱۷ و ۲۴ سال داشته‌اند، عدهٔ مبتلایان به تب لازم به قرار زیرین است:

۱۸۵۲	۱ در هر ۴۵ نفر	۱۸۵۷	۱ در هر ۱۳ نفر
۱۸۵۳	۱ در هر ۲۸ نفر	۱۸۵۸	۱ در هر ۱۵ نفر
۱۸۵۴	۱ در هر ۱۷ نفر	۱۸۵۹	۱ در هر ۹ نفر
۱۸۵۵	۱ در هر ۱۸ نفر	۱۸۶۰	۱ در هر ۸ نفر

---

۲۵ تا ۳۵ سال در واقع به مراتب بیشتر است زیرا کار فرمایان آنها عدهٔ کثیری از جوانان تا حدود ۳۰ سال را به عنوان کارآموز و از کسانی که می‌خواهند حرفهٔ خود را تکمیل کنند از نواحی روستایی می‌آورند و این افراد در آمارها به مثابه ساکنین لندن تلقی می‌شوند و بر عدهٔ کسانی که نسبت مرگ و میر لندن بر حسب آن حساب می‌شود می‌افزایند بدون این که به همان نسبت در مرگ و میر لندن شرکت داشته باشند. زیرا قسمت اعظم این افراد مخصوصاً در مواردی که گرفتار بیماری‌های سخت می‌شوند به روستای خود مراجعت می‌کنند. (از همان جا)

۱ ـ در این جا سخن بر سر میخ‌گری با چکش است نه آن میخ‌هایی که به وسیلهٔ کار ماشینی ساخته می‌شوند. مراجعه کنید به: Child. Empl. Comm. گزارش سوم صفحات ۱۱ و ۱۹ شماره ۱۳۱۲۵ و صفحهٔ ۵۳ شماره ۱۱، صفحهٔ ۱۱۴ شمارهٔ ۴۸۷ و صفحهٔ ۱۳۷ شمارهٔ ۶۷۴.

۱۸۵۶ ۱ در هر ۱۵ نفر ۱۸۶۱ ۱ در هر ۸ نفر[۱]

این پیشرفتی که در نسبت تب لازمی‌ها پیدا شده باید برای خوش‌بین‌ترین ترقیخواهان و دروغ‌پردازترین پادوان آلمانی تجارت آزاد کافی باشد.

قانون کارخانجات ۱۸۶۱ چنان که معمول انگلستان است، توری‌بافی به معنای خاص یعنی آن قسمتی را که به وسیله ماشین انجام می‌گیرد تحت مقرارت در آورده است. ولی رشته‌هایی را که ما در این جا مختصراً تحت مطالعه قرار می‌دهم مربوط به آن کارگرانی نیست که در مانوفاکتور و فروشگاه‌ها کار می‌کنند بلکه فقط مربوط به آنهایی است که به نام کارگر خانگی خوانده می‌شوند. انی رشته‌های خانگی به دو بخش تقسیم می‌شوند:

۱ ـ بخش پرداخت‌کاری یعنی آن بخشی که آخرین عملیات تکمیلی را به روی توری‌های ماشین ساخته انجام می‌دهد و به نوبهٔ خود مشتمل بر متفرعات عدیده است.) ۲ ـ قلاب‌بافی.

پرداخت ب صورت کار خانگی یا در جاهایی انجام می‌گیرد که به نام خانهٔ استاد بانو خوانده می‌شوند و یا به وسیلهٔ زنانی انجام می‌شود که تنها هستند و یا با اطفال خود در خانهٔ خویش کار می‌کنند. زنانی که خانه‌های «استاد بانویی» را اداره می‌کنند خود مردم فقیری هستند. محل کار جزیی از خانهٔ شخصی آنها است. آنان از کارخانه‌داران، صاحبان فروشگاه‌ها و غیره سفارش می‌گیرند و زنان، دختران و پسربچه‌ها را، بر حسب وسعت اطاق‌هایی که در اختیار دارند و نوسان تقاضای کالا، به کار می‌گمارند. تعداد کارگران زنی که استخدام می‌شوند در برخی از این خانه‌ها ۲۰ تا ۴۰ نفر و در بعضی دیگر ۱۰ تا ۲۰ نفر است. حدافل متوسط سن کودکان برای آغاز به این کار ۶ سال است ولی معذالك اتفاق می‌افتد که اطفال کمتر از ۵ سال به کار گرفته می‌شوند، زمان معمولی کار از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب ادامه پیدا می‌کند و ۱/۵ ساعت برای غذاها در نظر گرفته شده است که به طور غیرمرتب و غالباً در گوشه و کنار متعفن همین کارگاه‌ها صرف می‌شود. به هنگام شیرینی بازار غالباً کار از ساعت ۸ صبح (بعضی اوقات از ۶ صبح) تا ساعت ۱۰، ۱۱ و ۱۲ شب ادامه دارد. در سربازخانه‌های انگلیس فضایی که برای هر سرباز مقرر شده ۵۰۰ تا ۶۰۰ و در درمانگاه‌های نظامی ۱۲۰۰ فوت مکعب است. ولی در هر یك از این زاغه کارگاه‌ها به هر نفر بیش از ۶۷ تا ۱۰۰ فوت مکعب نمی‌رسد. در عین حال روشنایی گاز، اکسیژن هوا را می‌خورد. برای این که توری‌ها کثیف نشوند

---

1 - Child. Empl. Comm. II Report, P. XXII. N. 166.

غالباً کودکان را مجبور می‌کنند که کفش‌های خود را، حتی در زمستان و با وجود این که کف زمین از سنگواره و آجر فرش شده است، بکنند. «در ناتین‌گام دیدن منظرهٔ ۱۴ تا ۲۰ کودك، که در اطاق کوچکی باگنجایشی در حدود ۱۲ فوت مربع درهم فشرده شده‌اند، امری غیرعادی نیست. اینان ۱۵ ساعت از ۲۴ ساعت را به‌کار خسته‌کننده، از پا درآورنده و یکنواختی، در میان همه‌گونه شرایطی غیرصحی اشتغال دارند... حتی کوچك‌ترین کودکان با چنان دقت و سرعت پیگیری کار می‌کنند که شگفت‌آور است زیرا تقریباً هیچ‌گاه نمی‌توان انگشتان آنها را در حال سکون یا با حرکت آهسته‌تری دید. اگر از آنها سؤالی شود، از ترس این‌که مبادا یك لحظه از دست دهند، چشم از کار برنمی‌دارند. «چوب دراز» یکی از وسایل انگیزنده‌ای است که «استاد بانو»، آن‌گاه که تمدید زمان کار لازم آید، به‌کار می‌برد. رفته رفته کودکان خسته می‌شود و در پایان این اسارت ممتد و بستگی به‌کاری یکنواخت که چشمان را می‌آزارد و در نتیجهٔ یك شکل قرارگرفتن وضع بدن‌کشنده است، مانند پرندگان پرپر می‌زنند. این واقعاً کاری برده‌وار است.(۱)

آن جاکه زنان با فرزندان خود در خانه کار می‌کنند یعنی به مصداق کنونی آن هنگامی که در خانه‌ای اجاره‌ای که اغلب زیرشیروانی است به‌کار اشتغال دارند، وضع تا سر حد ممکن از آن هم بدتر است. این نوع کار در شعاع ۸۰ میلی اطراف ناتین‌گام رایج است. هنگامی که کودکان مشغول در فروشگاه‌ها محل کار را در ساعت ۹ یا ۱۰ شب ترك می‌کنند باز اغلب بسته‌ای به آنها می‌دهند تا آن را در خانه آماده نمایند. سرمایه‌دار دو رو به وسیلهٔ یکی از نوکران مزدور خود با زبانی چرب و نرم به او می‌گوید: «این برای مامان تو است.» ولی وی به خوبی می‌داند که طفل بیچاره باید خود بیدار بماند و کمك کند.(۲)

صنعت توری‌بافی با قلاب به طور عمده در دو بخش کشاورزی انگلستان انجام می‌گیرد: بخش هونیتون که در حدود ۲۰ تا ۳۰ میل در طول کنارهٔ جنوبی دون‌شایر قرار گرفته است و علاوه بر آن شامل چند ناحیه از دون شمالی نیز می‌شود و بخش دیگر که شامل قسمت اعظم کنت‌نشین‌های باکینگام، بدفود، نورتامتون و قراء مجاور آکسفوردشایر و هانتینگ‌دن‌شایر می‌گردد. منازل روستایی روزمزدان کشاورزی عادتاً کارگاه این صنعت است. برخی از صاحبان مانوفاکتور بیش از ۳۰۰۰ نفر از این قبیل

1 - Child. Empl. Comm. II. Report, 1864, P.XIX, XX, XXI.

۲ ـ همان جا. صفحهٔ XXI و XXVI.

کارگران خانگی را در استخدام دارند که به طور عمده مرکب از کودکان و جوانان نابالغ و بدون استثناء از اناث هستند. آن چه که دربارهٔ پرداخت کاری گفته شد در این جا نیز صدق می‌کند فقط به جای خانه‌های «استاد بانویی» آن چه که آموزشگاه‌های توری‌بافی خوانده می‌شوند و به وسیلهٔ زنان فقیری در کلبه‌های خود اداره می‌شوند، قرار گرفته‌اند. کودکان از سن ۵ سالگی و حتی زودتر از آن تا سن ۱۲ یا ۱۵ سالگی در این به اصطلاح آموزشگاه‌ها کار می‌کنند. خردسالترین کودکان در ابتدا ۴ تا ۸ ساعت به کار مشغولند و سپس کار از ساعت ٦ صبح تا ۸ یا ۱۰ شب ادامه پیدا می‌کند. «اطاق‌ها به طور عموم عبارت از همان کاشانه‌های کوچك روستایی است. برای این که سرما وارد اطاق نشود سوراخ بخاری مسدود شده است و آنها که در آن اطاق‌ها کار می‌کنند حتی گاه در زمستان نیز جز حرارت بدن خود برای گرم شدن چیزی ندارند. موارد دیگری وجود دارد که این به اصطلاح آموزشگاه‌ها عبارت از اطاق‌های انبار مانندی هستند که فاقد وسایل گرم کردن می‌باشند... این سوراخ‌ها چنان پر از افراد است که غالباً فساد هوای مورد تنفس به حداعلی می‌رسد. بعلاوه باید تأثیر زیان‌آور جویبارها، گندابروها و مواد متعفن و کثافاتی که معمولاً در مجاورت خانه‌های کوچك روستایی قرار دارند به حساب آوریم.

و دربارهٔ فضایی که در اختیار کارگران است: دریکی از آموزشگاه‌های توری‌بافی که مرکب از ۱۸ دختر و یك معلمه است، به هر کس ۳۵ فوت مکعب می‌رسد، در آموزشگاه دیگری، که بوی تعفن غیرقابل تحمل بود، به هر کدام از ۱۸ نفر سرانه بیش از ۲۴/۵ فوت نمی‌رسید. در این رشته از صنعت کودکان ۲ ساله و ۲/۵ سال نیز دیده می‌شوند.[1] در آن بخش‌هایی از کنت‌نشین‌های باکینگام و بدفورد که دیگر توری‌بافی نمی‌شود حصیربافی آغاز می‌گردد. این صنعت قسمت بزرگی از هرتفوردشایر و مغرب و شمال اسکس را در برمی‌گیرد. در سال ۱۸٦۱ در حصیربافی و کلاه حصیرسازی ۴۰۰۴۳ نفر کار می‌کردند که از آن میان ۳۸۱۵ نفر افراد ذکور از هر سنی بودند و بقیه را افراد اناث تشکیل می‌دادند. ۱۴۹۱۳ نفر از این عده کمتر از ۱۰ سال داشتند و ۷۰۰۰ نفر آنان کودك بودند. به جای آموزشگاه‌های توری‌بافی در این جا «آموزشگاه‌های حصیربافی» قرار گرفته‌اند. آموزش کودکان در این قبیل آموزشگاه‌ها معمولاً از سن ۴ سالگی و بعضی اوقات بین ۳ و ۴ سالگی آغاز می‌گردد. بدیهی است از پرورش کودکان سخنی در میان نیست. خود اطفال دبستان ابتدایی را مدارس طبیعی اسم

---

1 - Child. Empl. Comm. II. Report, 1864, P.XXIX, XXX.

گذاری کرده‌اند تا تفاوت آن با بنگاه‌هایی معلوم گردد که خونشان را زالووار می‌کنند و آنها را آن قدر سرکار نگه می‌دارند تا ۳۰ یارد حصیر روزانه‌ای راکه مادران نیمه‌گرسنه‌شان دستور داده‌اند تمام کنند. این مادران کودکان مزبور را غالباً وادار می‌کنند که تا ساعت ۱۰، ۱۱، ۱۲ شب کار کنند. حصیر انگشتان آنها و نیز دهانشان را، که به وسیلهٔ آن دایماً حصیر را مرطوب می‌کنند: می‌برد.

بنابر خلاصه‌ای که دکتر بالارد از مجموع نظریات کارمندان پزشکی لندن داده است، ۳۰۰ فوت مکعب حداقل فضایی است که برای هر کس در یك اطاق خواب یا اطاق کار لازم است. ولی در آموزشگاه‌های حصیربافی صرفه‌جویی در فضا بیشتر از آموزشگاه‌های توری‌بافی است به طوری که به هر نفر $\frac{2}{3}$۱۲، ۱۷، ۱۸ و خلاصه پایین‌تر از ۲۲ فوت مکعب می‌افتد. بازرس وایت می‌گوید: «کوچك‌ترین این ارقام کمتر از نصف فضایی است که یك کودك، در صورتی که بخواهند او را بسته‌بندی کنند، در یك قوطی ۳ فوتی با هر ابعادی که فرض شود اشغال خواهد نمود. این است بهره‌ای که کودکان بین ۱۲ و ۱۴ سال از زندگی می‌برند. اولیاء این این اطفال که تیره‌روزی و بدبختی چشمان آنها را بسته است هیچ فکر دیگری جز این ندارند که تا سر حد امکان کودکان را مورد استفاده قرار دهند. بدیهی است این فرزندان هنگامی که بزرگ شدند دیگر تره‌ای برای والدین خود خرد نمی‌کنند و آنها را می‌گذارند و می‌روند و هیچ جای شگفتی نیست که نادانی و فساد در میان جماعت بدینسان بارآمده‌ای از حد بگذرد... اخلاق آنها به پست‌ترین درجات تنزل کرده است... عدهٔ بسیاری از زنان دارای فرزندان نامشروعند و برخی از این مادران چنان خردسالند که موجب وحشت آمارهی جنایی می‌گردند.[۱] و زادگاه این خانواده‌های نمونه آن کشوری است که کنت مونتا لامبرت کارشناس خبرهٔ امور مسیحیت، آن را نمونهٔ اروپای مسیحی می‌خواند! دستمزد، که در شعبه‌های صنعتی مورد بحث به طور کلی رقت‌بار است (حداکثر مزد کودکان در آموزشگاه‌های حصیربافی استثنائاً ۳ شلینگ در هفته است)، به وسیلهٔ اسلوبی که عموماً و بویژه در مناطق توری‌بافی حکمفرما است و به نام Trucksystem (یعنی سیستمی که کالا له جای مزد داده می‌شود) معروف است، باز هم به مراتب پایین‌تر از مبلغ اسمی خود قرار می‌گیرد.[۲]

۱ ـ همان سند. صفحهٔ XL و XLI

2 - Child. Empl. Comm. I. Report, 1863, P. 185.

هـ ـ گذار مانوفاکتور جدید و کار خانگی به صنعت بزرگ، تسریع این انقلاب به وسیلهٔ سرایت دادن قوانین کارخانه به شیوه‌های مزبور:

تنزل دادن قیمت نیروی کار به وسیلهٔ سوء استفاده از نیروهای کار زنان و افراد نابالغ، از راه دزدی صاف و ساده از کلیهٔ شرایط عادی کار و زندگی و خشونت در مورد کار طاقت‌فرسای شبانه، آخر سر به مرزهای طبیعی غیرقابل عبوری برخورد می‌کند و در دنبال خویش ارزان شدن کالاها و به طور کلی استثمار سرمایه‌داری را نیز که بر آن اساس قرار دارد، متوقف می‌سازد. آن گاه که بالآخره این لحظه پس از دورهٔ طولانیی سر می‌رسد، ساعت به کار انداختن ماشین آلات به صدا درمی‌آید و سیستم کارخانه به سرعت جانشین پراکندگی کار خانگی و حتی مانوفاکتور می‌گردد.

بارزترین مثال برای نشان دادن این تحول عبارت از تولید اقلامی است که از توابع لباس دوزی هستند و در انگلیسی Wearing Apparel اصطلاح شده است. بنابر طبقه‌بندی «کمیسیون کار کودکان» صنعت مزبور شامل صنایع ذیل می‌گردد: کلاه حصیردوزی، کلاه‌دوزی زنانه، کپی‌سازی، خیاطی مردانه و زنانه، مددوزی[1] پیراهن‌دوزی، کرست‌سازی، دستکش‌سازی و کفاشی و نیز برخی از شعبه‌های فرعی مانند کراوات و یقه‌دوزی و غیره. در سال ۱۸۶۱ تعداد زنانی که در ایالات انگلیس و گال به این صنعت اشتغال داشتند به ۵۸۶۲۹۸ نفر می‌رسید که از میان آنها ۱۱۵۲۴۲ نفر کمتر از ۲۰ سال و ۱۶۶۵۰ نفر کمتر از ۱۵ سال داشتند. در مجموع کشور انگلستان تعداد زنان کارگر به ۷۵۰۳۳۴ نفر می‌رسید (۱۸۶۱). تعداد مردانی که در همان زمان در صنایع کلاه، کفش و دستکش‌دوزی و خیاطی اشتغال داشتند بالغ بر ۴۳۷۹۶۹ نفر می‌گردید که از آن میان ۱۴۹۶۴ نفر کمتر از ۱۵ سال داشتند و ۸۹۲۸۵ نفر بین ۱۵ و ۲۰ سال بودند و ۳۳۳۱۱۷ نفر سنشان از ۲۰ سال متجاوز بود. در این آمار بسیاری از رشته‌های کوچکی که به همین صنعت مربوطند منظور نگردیده است. ولی اگر ما ارقام مزبور را همان طور که هستند بپذیریم، آن گاه طبق سرشماری ۱۸۶۱ تنها برای ایالات انگلیس و گال مجموعاً ۱۰۲۴۲۷۷ نفر در صنعت مزبور اشتغال داشته‌اند یعنی تقریباً مساوی با افرادی که در کشاورزی و دامپروری مشغول بوده‌اند. تدریجاً این نکته درك می‌شود که ماشینیسم به چه منظور این توده‌های عظیم محصول را جادوگرانه خلق می‌کند و از چه رو به «آزاد ساختن» چنین توده‌های عظیم کارگری کمك می‌نماید.

---

۱ ـ در واقع فقط به همان کارهایی اطلاق می‌شود که در زبان آلمانی Kopfputz می‌گویند ولی پالتو و ژاکت زنانه نیز می‌دوزند. اما Dressmakerها عیناً همان Putzmacherinهای ما هستند.

تولید Wearing Apparel خواه به وسیلهٔ مانوفاکتوری انجام می‌شود، که در درون خود فقط همان تقسیم کاری را تجدید می‌کند که اعضاء منفصلش در خارج وجود دارند، خواه به وسیلهٔ استادان پیشه‌ور کوچکی انجام می‌گردد که دیگر مانند گذشته برای مشتری‌های شخصی خود نمی‌سازند بلکه برای مانوفاکتورها و فروشگاه‌ها کار می‌کنند، به نحوی که غالباً سرتاسر شهرها و مناطق معین به کار در این رشته‌ها اشتغال دارند و رشته‌های مزبور از قبیل کفاشی و غیره به مثابه کار ویژهٔ آنها تلقی می‌گردند، خواه تولید مزبور به مقیاس وسیعی توسط آن چه «کار خانگی» اصطلاح کرده‌اند انجام می‌شود که در واقع شعبه‌های خارجی مانوفاکتورها، فروشگاه‌ها و حتی استادان کوچك را تشکیل می‌دهند.(۱) توده‌های مصالح کار، موادخام و مواد نیم‌ساخته و غیره را صنعت بزرگ تحویل می‌دهد و توده‌های مصالح انسانی ارزان قیمت که (a merci et misericorde taillable)(۲) هستند (یعنی به دلخواه و کرامت صاحب کار بسته‌اند)، عبارت از آن کارگرانی هستند که صنعت بزرگ و کشاورزی آنها را آزاد ساخته است.

به طور عمده منشاء پیدایش این قبیل مانوفاکتورها احتیاج سرمایه‌دار به ارتش کارگری تحت اختیاری است که آمادهٔ مقابله با هرگونه نوسان در تقاضای کالا باشد.(۳) با این وجود مانوفاکتورهای مزبور صنایع پیشه‌وری و خانگی پراکنده را، بر مبنایی وسیع، در جنب خویش باقی گذاردند. تولید اضافه ارزش گزاف در این شعبه‌های کار و تنزل تدریجی بهای اقلام کالاهای مختلفهٔ آن به طور عمده معلول دستمزد بخور و نمیر حداقل بوده و هستند که با حداکثر زمان کار قابل انجام انسانی تلفیق می‌گردد. درست همین ارزانی عرق جبین و خون انسانی به کالا تبدیل شده است که بازار فروش دایماً وسیع‌تر را هر روز گسترده‌تر ساخت. برای انگلستان این جریان بویژه در مورد بازار

---

۱ ـ millinery و Dressmaking انگلیسی غالباً در کارگاه‌های متعلق به کارفرما انجام می‌گیرد، خواه به وسیلهٔ زنان کارگری که اجیر شده و در همان جا منزل دارند و خواه به وسیلهٔ روز مزدانی که در خارج از کارگاه به سر می‌کردند.

۲ ـ اصطلاحی است که در فرانسهٔ فئودال به دهقانانی اطلاق می‌شد که به دلخواه ارباب باید مالیات می‌پرداختند و بیگاری می‌کردند.م

۳ ـ بازرس وایت از مانوفاکتوری که لباس نظامی می‌دوخت بازدید کرد. این مانوفاکتور ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ نفر کارگر داشت که تقریباً همه زن بودند. نیز از مانوفاکتوری کفش‌دوزیی با ۱۳۰۰ کارگر دیدن نمود که قریب نیمی از آن کارگران کودکان و کمسالان و غیره بودند.(Child.Empl.Comm.II.Report, P.XVII,N.319).

مستعمراتی که در آن جا نیز عادات و سلیقهٔ انگلیسی حکومت می‌کند، صادق است. سرانجام نقطه‌ای گرهی در رسید. پایهٔ شیوهٔ قدیم یعنی بهره‌کشی ساده و خشونت‌آمیز مصالح انسانی همراه با تقسیم کار قانونمندی که کمابیش تکامل یافته بود دیگر نمی‌توانست جوابگوی توسعهٔ روزافزون بازار و رشد سریع‌تر رقابت سرمایه‌داران باشد. نوبت ماشینیسم در رسیده بود. ماشین دوزندگی ماشین انقلابی قطعی است که همهٔ شعب بیشمار این محیط تولیدی، از قبیل جامه‌دوزی، مد، خیاطی، سوزن‌زنی، کلاه‌دوزی و غیره را در برگرفت.

تأثیری که ماشین دوزندگی به روی کارگران نمود تقریباً برابر با تأثیر کلیهٔ ماشین‌هایی بود که در دوران صنعت بزرگ بر رشته‌ای از صنعت حاکم شدند. خردسالترین کودکان از این صنایع برکنار شدند. دستمزد کارگرانی که با ماشین کار می‌کردند نسبت به دستمزد کارگران خانگی که بسیاری از آنها در عداد «افقرفقرا» بشمار می‌آمدند، ترقی نمود. دستمزد بهترین پیشه‌وران که ماشین با آنها در رقابت بود، تنزل کرد کارگران جدیدی که با ماشین کار می‌کردند منحصراً دختران و زنان بودند. اینان به کمك نیروی مکانیك، انحصار مردان را در امور دشوار از بین بردند و زنان پیر و اطفال نابالغ را از کارهای آسان راندند. رقابت قوی‌پنجه دست‌کاران ضعیف را به زمین زد. ترقی هولناك تعداد کسانی که در لندن طی دهه‌های اخیر جان سپردند به موازات توسعهٔ ماشین دوزندگی، جریان یافت.(۱) زنان کارگری که تازه با ماشین دوزندگی کار می‌کردند و ماشین را نشسته یا ایستاده، با دست و پا توأماً و یا تنها با دست، برچسب سنگینی و بزرگی یا تخصص آن، به حرکت در می‌آوردند، در واقع نیروی کار بسیاری مصرف می‌نمودند. با این که کار آنها غالباً کوتاه‌تر از آن بود که در سیستم قدیمی انجام می‌دادند معذالك نظر به طول پروسهٔ کار برای سلامت آنها زیان‌آور بود. هر جا که ماشین دوزندگی در کارگاه‌های کوچك و تنگی مانند کفاشی، کرست‌دوزی و کلاه‌دوزی و غیره وارد می‌شود شرایط غیر بهداشتی کار را زیادتر می‌کند. بازرسی به نام لُرد می‌گوید: هنگامی که شخص وارد یکی از این کارگاه‌های سقف کوتاه می‌شود، که در آن جا ۳۰ یا ۴۰ نفر کارگر در آن واحد با ماشین کار می‌کنند، مواجه با احساس غیرقابل تحمل می‌شود... حرارت این کارگاه‌ها، که تا حدود زیادی مربوط به استفاده از اجاق‌های گاز برای

---

۱ ـ یك نمونه: در ۲۵ فوریهٔ سال ۱۸۶۴ گزارش هفتگی متوفیات ثبت کل احوال ۵ مورد مرگ در اثر گرسنگی ثبت نموده بود. در همان روز روزنامهٔ تایمز یك مورد دیگر از گرسنگی مردگان را اعلام داشت. ۶ قربانی گرسنگی در یك هفته!

اطوکشی است وحشتناك است... حتی به فرض این که کارگاه‌های مزبور بیش از همان ساعات که عادی خوانده می‌شود کار نکنند، یعنی فقط از ۸ صبح تا ۶ بعدازظهر مشغول باشند، باز هر روز منظماً ۳ یا ۴ نفر از حال می‌روند.(۱)

زیرورو شدن شیوهٔ کار اجتماعی که نتیجهٔ ناگزیر تحول وسایل تولید است، به وسیلهٔ درآمیختگی‌های گوناگونی از اشکال گذرا انجام می‌یابد. این اشکال برحسب دامنهٔ رسوخ ماشین دوزندگی و مدتی که ماشین مزبور برای چیره شدن در این یا آن رشتهٔ صنعت گذاشته است، بنابر وضع پیشین کارگران، برحسب این که اسلوب مانوفاکتوری، پیشه‌وری یا کار خانگی در آن رشته تفوق داشته است و نیز بنابر اجاره بهای کارگاه(۲) و غیره، تغییر می‌کنند. مثلاً در کلاه‌دوزی زنانه که غالباً در گذشته کار به طور عمده بر مبنای همکاری ساده سازمان یافته بود، ماشین دوزندگی در ابتدای ورود خود فقط به مثابه عامل تازه‌ای از کار مانوفاکتوری بشمار می‌آمد. در خیاطی، پیراهن‌دوزی، کفاشی و غیره اشکال مختلفه با یکدیگر تلاقی پیدا می‌کنند. گاه کار به صورت کارخانه‌ای به معنای واقعی انجام می‌گیرد. گاه واسطه‌ها مواد خام را از سرمایه‌دار اصلی دریافت می‌کنند و سپس در اطاق‌ها یا بالاخانه‌هایی ۱۰ تا ۵۰ نفر کارگر مزدور یا بیشتر از آن را دور چرخ دوزندگی گرد می‌آورند. و بالآخره، آن چنان که در مورد کاربست هر ماشینی که سیستم پیوسته و مرتبطی را تشکیل نمی‌دهد و استفادهٔ از آن به صورت مدل‌های کوچك امکان‌پذیر است، پیش می‌آید در این مورد نیز پیشه‌وران یا کارگرانی که در خانه کار می‌کنند به همراهی خانوادهٔ خود یا چند کارگر خارجی چرخ‌های دوزندگی متعلق به خویش را مورد استفاده قرار می‌دهند.(۳) در واقع سیستمی که اکنون در انگلستان تفوق دارد عبارت از این است که سرمایه‌دار تعداد زیادی ماشین در بناهایی که متعلق به خود

---

1 - Child. Empl. Comm. II. Report, 1864, P. LXVII, N. 406-9. P. 84, N. 124, P. LXXIII, N. 441, P. 66, N .6. P.84, N.126, P. 78, N. 85, P. 76, N. 69, P. LXXII, N. 483.

۲ ـ چنین به نظر می‌رسد که اجاره بهای کارگاه‌ها آن چنان عاملی باشد که در آخرین تحلیل تأثیر قاطعی اعمال نموده است، بدانسان که بقاء سیستم کهنهٔ سفارش‌دهی به کارفرمایان خرده پا و خانواده‌ها را در پایتخت طولانی‌تر ساخته و نیز موجب آن شده است که سیستم مزبور در آن شهر زودتر تجدید حیات نماید (همان گزارش صفحهٔ ۸۳ ـ شمارهٔ ۱۲۳) ـ آخرین عبارت منحصراً مربوط به صنعت کفش‌دوزی است.

۳ ـ درمورد دستکش‌دوزی وغیره که وضع کارگران به زحمت‌از گدایان متمایزاست، این شکل مطرح‌نیست.

او است متمرکز می‌سازد و سپس محصول این ماشین‌ها را میان سپاه کارگران خانگی برای انجام کارهای تکمیلی تقسیم می‌کند.(۱) با این وجود تعداد اشکال بینابینی نمی‌تواند گرایش به سوی شیوهٔ واقعی کارخانه‌ای را پنهان سازد. این گرایش به وسیلهٔ خصلت خود چرخ دوزندگی که می‌تواند برای انجام کارهای گوناگون مورد استفاده قرار گیرد تسریع می‌شود. خصلت مزبور مشوق گردآوری رشته‌های جدا شدهٔ گذشته در مکان واحد و تحت فرمان سرمایهٔ واحد می‌گردد. و نیز این امر که کارهای جاری دوخت و دوز و برخی عملیات دیگر در همان جایی که ماشین استقرار یافته است بهتر انجامی می‌شوند و بالآخره سلب مالکیت غیرقابل اجتناب از پیشه‌وران و کارگران خانگی که با ماشین‌های متعلق به خود تولید می‌کنند، محرکین دیگر این گرایش بشمار می‌آیند. امر اخیر تقریباً اکنون انجام شده محسوب می‌گردد. حجم روزافزون سرمایه‌هایی که در ماشین‌های دوزندگی گذارده می‌شود(۲) مشوق تولید و موجب امتلاء بازار است، و این خود برای کارگران خانگی به منزلهٔ علامتی برای فروش چرخ‌های خیاطی خویش تلقی می‌گردد. سرریز شدن تولید در مورد خود این قبیل ماشین‌ها تولیدکنندگان آنها را، که برای برگشت وجوه خویش عجله دارند، وادار می‌کند ماشین‌ها را به صورت هفتگی اجاره دهند و بالنتجه از این راه رقابت شکننده‌ای برای ماشین‌داران خرده‌پا فراهم نمایند.(۳) بعلاوه تغییر مستمر در ساختمان ماشین و ارزان شدن ماشین‌آلات نیز پیوسته از قیمت مدل‌های کهنه می‌کاهد و موجب آن می‌گردد که سرمایه‌داران بزرگ با خرید آنها به ثمن‌بخس ماشین‌آلات مزبور را به طور سودآور مورد استفاده قرار دهند. بالآخره در این مورد نیز مانند کلیهٔ پروسه‌های منقلب کنندهٔ مشابه، نشستن ماشین بخار به جای انسان ضربهٔ قطعی را وارد می‌کند. استعمال نیروی بخار در ابتدا به موانع صرفاً فنی، از قبیل تکان شدید ماشین‌ها، دشواری رام کردن سرعت آنها، خراب شدن سریع ماشین‌های سبك و غیره، برخورد می‌کند. ولی تجربه بزودی امکان غلبه بر این موانع را فراهم می‌سازد.(۴) اگر از طرفی تمرکز ماشین

---

1 - "Child. Empl. Comm. II. Report 1864", P. 2. N. 122.

۲ ـ تنها در چکمه‌دوزی و کفاشی‌های لای‌ستر که برای عمده‌فروشی تولید می‌کردند حتی در سال ۱۸۶۴ هم ۸۰۰ ماشین دوزندگی مورد استفاده بود.

3 - "Child. empl. Comm. II. Rep. 1864", P. 84, N.124.

۴ ـ در انبار ارتشی پیم‌لیکوی لندن و در کارخانهٔ پیراهن‌دوزی تیلی و هندرسونِ لوندن‌دری و در کارخانهٔ لباس‌دوزی شرکت تیتِ لیمریك که ۱۲۰۰ «بازو» مورد استفاده قرار می‌دهد، اوضاع بدین

افزارهای بسیار در مانوفاکتورهای بزرگ محرك به‌کار بردن نیروی بخار می‌گردد، از سوی دیگر رقابت بخار با نیروی عضلانی انسان تمرکز کارگران و ماشین افزارهای بسیار را در کارخانه‌های بزرگ تسریع می‌کند. از اینرو است که اکنون انگلستان در محیط تولیدی شگرف صنایع لباس‌دوزی، مرحلهٔ تطور شیوهٔ کار مانوفاکتوری، پیشه‌وری و خانگی را به شیوهٔ کارخانه‌ای مانند اکثر صنایع دیگر، از سر می‌گذراند. و این تحول هنگامی صورت می‌گیرد که همهٔ اشکال مزبور تحت تأثیر صنعت بزرگ به کلی تغییر کرده، تجزیه شده و از ریخت افتاده‌اند و مدت‌ها است که این اشکال کلیهٔ زشتی‌های رژیم کارخانه‌ای را کسب کرده و از آن نیز درگذشته‌اند بدون آن که عوامل مثبت تکامل آن سیستم را به دست آورده یا خود به کار بسته باشند.(۱)

این انقلاب صنعتی که به خودی خود می‌رویید، به وسیلهٔ شمول قوانین کارخانجات به کلیهٔ رشته‌هایی از صنعت که در آن زمان، جوانان و کودکان کار می‌کردند، مصنوعاً تسریع گردید. تحت نظم درآمدن اجباری روزانهٔ کار از لحاظ طول مدت، وقفه‌ها، نقطهٔ آغاز و انجام کار، سیستم نوبت کاری برای اطفال، حذف کار کلیهٔ کودکان پایین‌تر از سن معین و غیره، از طرفی موجب افزایش تعداد ماشین‌آلات(۲) و استفاده از قوهٔ

منوال بوده است.

1 - "Child.Empl.Comm. II. Rep. 1864, P. LXVII"

گرایش به سوی سیستم کارخانه‌ای در تمام این صنعت اکنون در یك مرحلهٔ انتقالی قرار دارد و از همان تحولاتی می‌گذرد که توری‌بافی، نساجی و غیره سابقاً گذشته‌اند (در همان گزارش شماره ۴۰۵) "یك انقلاب کامل" (همان گزارش صفحهٔ XLVI شمارهٔ ۳۱۸) در زمان تشکیل کمیسیون کار کودکان به سال ۱۸۴۰ هنوز در صنعت کشبافی با دست کار می‌شود. از سال ۱۸۴۶ انواع مختلف ماشین‌آلات در آن وارد شد که اکنون به قوهٔ بخار حرکت می‌کنند. در سال ۱۸۶۲ کارگران ذکور و اناثی که در صنایع کشباف انگلستان کار می‌کردند و در مراحل مختلفهٔ سنی (از سه سال بالاتر) قرار داشتند، تقریباً بالغ بر ۱۲۹۰۰۰ نفر می‌شد. بنابر گزارش پارلمانی یازدهم فوریهٔ سال ۱۸۶۲ از میان این عده فقط ۴۰۶۳ نفر مشمول قانون کارخانجات می‌شدند.

۲ ـ از اینرو است که مثلاً در مورد ظرف‌سازی، مؤسسهٔ کوشران مربوط به (بریتن پوتری گلاسکو به شرح زیر گزارش می‌کند: برای این که میزان تولید خود را نگه داریم اکنون ماشین را به مقیاس وسیع‌تری مورد استفاده قرار می‌دهیم. ماشین‌های مزبور به وسیلهٔ کارگران غیر متخصص هدایت می‌شوند و هر روز بیشتر به این نکته پی می‌بریم که امکان تولید ما بیش از آن مقداری است که با شیوهٔ

محرکهٔ بخار[1] به جای نیروی عضلانی گردید. از سوی دیگر استفادهٔ دسته جمعی از وسایل تولید، مانند کوره‌ها و ابنیه و غیره گسترش یافت تا آن چه زمان از دست رفته بود از لحاظ مکانی جبران گردد. خلاصه در یك کلمه می‌توان گفت که تمرکز وسایل تولید بیشتر شد و متناسب با آن تراکم کارگران زیادتر گردید. در واقع عمده ایراد هر مانوفاکتوری که مورد تهدید قانون کارخانجات قرار می‌گیرد و آن را با حرارت و شور زیاد تکرار می‌کند، این است که برای ادامهٔ کار به مقیاس گذشته مقدار بیشتری سرمایه‌گذاری لازم است. و اما در مورد شکل‌های واسطی که بین مانوفاکتور و کار خانگی وجود دارد و نیز دربارهٔ خود کار خانگی باید به این نکته توجه داشت که اینان به محض محدود شدن روزانهٔ کار و کودکان پایه و زمینهٔ خود را از دست می‌دهند. بهره کشی بی‌حد و شمار از نیروی کار ارزان قیمت، یگانه اساس توانایی آنها در رقابت است.

شرط اساسی رژیم کارخانه‌ای بویژه پس از آن که تحت مقررات روزانهٔ کار در می‌آید، مسلمیت حصول عادی نتیجه است یعنی تولید مقدار معینی کالا یا به دست آوردن نتیجهٔ مفید مورد نظر در مدت مشخصی از زمان.

بعلاوه در وقفه‌هایی که قانون برای روزانهٔ تنظیم شدهٔ کار مقرر داشته این نکته مسلم فرض شده است که انقطاع ناگهانی و ادواری کار ضروری به پروسهٔ تولید محصول مورد نظر وارد نمی‌کند. بدیهی است که این اطمینان به حصول نتیجه و امکان انقطاع کار، در مورد کارهایی که صرفاً جنبهٔ مکانیکی دارند آسان‌تر به دست می‌آید تا در جاهایی که پروسه‌های شیمیایی و فیزیکی در آنها نقشی ایفا می‌کنند، از قبیل کوزه‌گری، لباس‌شویی، رنگرزی، نانوایی و بسیاری از صنایع فلز کاری. اعتیاد به روزانهٔ کار نامحدود و کار شبانه و اختیار مطلق در انهدام زندگی انسانی، موجب آن شده بود که هر مانع خودرویی به منزلهٔ سد طبیعی جاویدانی برای تولید تلقی گردد. هیچ سم حشره کش نمی‌تواند مطمئن‌تر از قانون کارخانجات این قبیل «سدهای طبیعی» را منهدم سازد هیچ کس بیشتر از صاحبان کارخانجات کوزه‌گری علیه این «عدم امکانات» فریاد و فغان برنداشت. در سال ۱۸۶۴ قانون کارخانجات شامل حال آنان گردید و ۱۶ ماه بعد کلیه

گذشته به دست می‌آوریم. تأثیر قانون کارخانجات در این است که استفادهٔ وسیع‌تر از ماشین‌آلات را ترغیب می‌کند. (همان سند صفحهٔ ۱۳ و ۱۴) ("Rep. of insp. of Fact. 31st. Oct. 1865", P. 13.)

۱ ـ بدینسان پس از این که قانون کارخانجات شامل کوزه‌گری‌ها و ظرف‌سازی‌ها گردید چرخ‌های مکانیکی جانشین چرخ‌های دستی شد.

ناشدنی‌ها از میان برداشته شد. اصطلاحاتی که در نتیجهٔ سرایت قانون کارخانجات انجام گردید و از جمله شیوهٔ تکمیل یافتهٔ به دست آوردن ریختهٔ کوزه‌گری از طریق فشار به جای تبخیر، ساختمان جدید کوره هایی که برای خشك کردن کالای مرطوب به‌کار می‌روند و غیره، از جمله وقایع بسیار با اهمیت در صنعت کوزه‌گری بشمار می‌روند و نمودار آن چنان پیشرفتی هستند که طی سدهٔ اخیر برتر از آن انجام نشده است... درجهٔ حرارت کوره‌ها به مراتب کمتر شده، مصرف ذغال کاهش یافته در حالی که تأثیر حرارت به روی کالا سریع‌تر گردیده است.[۱] علیرغم تمام پیش‌گویی‌هانه تنها قیمت تمام شدهٔ کالا افزایش نیافت بلکه بر حجم محصول چنان افزوده شد که از دسامبر ۱۸۶۴ تا ۱۸۶۵ ارزش صادرات در حدود ۱۳۸۶۲۸ لیرهٔ استرلینگ نسبت به متوسط ۳ سال پیش فزونی داشت. در کبریت‌سازی این امر به صورت قانونی طبیعی درآمده بود که کودکان، حتی به هنگام بلع ناهارشان، چوب‌ها را در محلولی از گوگرد گرم، که بخار مسموم آن صورت آنها را فرا می‌گرفت، فرو برند. هنگامی که در سال ۱۸۶۴ قانون کارخانجات ضرورت صرفه‌جویی در وقت را ایجاب نمود، آن‌گاه یك نوع ماشین غوطه‌ای کشف گردید که ابخرهٔ آن دیگر امکان برخورد با کارگر را نداشت.[۲] هم اکنون نیز در رشته‌هایی از توری‌بافی، که هنوز زیر حکومت قانو کارخانجات در نیامده‌اند، مدعی هستند که نمی‌توان زمان غذاخوری را تحت انتظام درآورد زیرا خشکاندن مصالح مختلفهٔ صنعت مزبور مستلزم زمان‌های متفاوتی است که از ۳ دقیقه تا یك ساعت و بیشتر تغییرپذیر است. در برابر این اظهار بازرسان کمیسیون کار کودکان چنین پاسخ می‌دهند: «وضع عیناً همان است که در مورد صنعت کاغذ دیواری بود. برخی از کارخانه‌داران عمدهٔ این رشته با جوش و خروش مدعی بودند که ماهیت مصالح کار و گوناگون بودن پروسه‌هایی که مصالح مزبور از آن می‌گذرند، موجب آن است که تعطیل ناگهانی کار برای غذاخوری نمی‌تواند بدون ضرر و زیان بسیار انجام‌پذیر باشد... به موجب مادهٔ ششم از بخش ششم قانون مکمل قانون کارخانجات (۱۸۶۴) به آنان از تاریخ توشیح قانون ۱۸ ماه مهلت داده شد که می‌بایستی پس از انقضاء آن در مورد تنفس‌ها طبق آن چه قانون کارخانجات مقرر

---

1 - "Rep. of insp. of Fact. 31st. Oct. 1865", P. 96, 127.

۲ ـ ورود این ماشین و برخی ماشین‌آلات دیگر در کبریت‌سازی موجب آن شد که تنها در یك بخش این کار ۳۲ پسر و دختر از ۱۴ تا ۱۷ ساله، جای ۲۳۰ نفر جوان بالغ را گرفتند. همین صرفه‌جویی کارگر در سال ۱۸۶۵ با استفاده از نیروی بخار باز ادامه یافت.

داشته بود رفتار نمایند.[۱] تازه قانون از تصویب پارلمان گذشته بود که آقایان کارخانه‌داران نیز مطلب ذیل را فاش ساختند «اشکالاتی که بیم داشتیم از اجراء قانون کارخانجات بروز کند وقوع نیافت. به هیچ وجه ندیده‌ایم که از این بابت تولید در جایی فلج شده باشد. در واقع ما در همان مدت زمان بیشتر تولید می‌کنیم.[۲] چنان که می‌بینیم پارلمان انگلستان، که هیچ کس ادعای نبوغ خاصی برای آن ندارد، به تجربه دریافته است که صرف تصویب قوانین اجباری کافی است تا بلافاصله کلیهٔ موانع طبیعی تولید، که در برابر تحدید و تنظیم روزانهٔ کار دعوی می‌گردد، از میان برداشته شود از اینرو است که با سرایت دادن قانون کارخانجات به شعبه‌ای از صنعت مهلتی بین ٦ تا ١٨ ماه مقرر می‌شود که در آن فاصله برطرف ساختن موانع فنی به عهدهٔ کارخانه‌دار واگذار شده است. این جملهٔ میرابو[۳]: محال؟ هیچ گاه این کلمهٔ احمقانه را به من نگویید![۴] بویژه در مورد تکنولوژی جدید صادق است. ولی اگر بدینسان قانون کارخانجات، مانند گرمخانه‌ای، عوامل مادی ضروری بودن تبدیلی شیوهٔ کار مانوفاکتوری به شیوهٔ کارخانه‌ای را می‌رساند، در عین حال به وسیلهٔ ضرور ساختن سرمایه گذاری بیشتر زوال استادکاران خرده‌پا و تمرکز سرمایه را تسریع می‌کند.[۵]

قطع نظر از موانع فنی محض که از طریق فنی قابل رفعند، تحت قاعده در آوردن روزانهٔ کار با بی‌نظمی عادی خود کارگران برخورد پیدا می‌کند، بویژه آن جاکه مزد قطعه‌ای حکمفرما است و کارگری که در قسمتی از روز یا هفته فرصتی از دست داده

---

1 - "Child. Empl. Comm. II. Rep. 1864", P.IX, N.50.

2 - "Rep.of. insp. of Fact. 31st. Oct. 1865", P. 22.

۳ ـ هونور گابریل میرابو (۱۷۹۱-۱۷۴۹) ـ مرد سیاسی معروف انقلاب کبیر فرانسه و ناطق زبردست مجلس مؤسسان. میرابو با این که خود از خانوادهٔ اشرافی بود یکی از مدافعین جدی منافع بورژوازی و رهبر آن طبقه گردید. میرابو سرانجام با دربار لویی ۱۶ ساخت و از سلطنت مشروطه دفاع نمود ولی پیش از آن که به اتهام خیانت به دادگاه انقلابی جلب شود در گذشت.م

۴ ـ عین جمله که در متن آلمانی به زبان فرانسه قید شده چنین است:

Impossible? Ne me dites jamais ce bete de mot!

۵ ـ در بسیاری از مانوفاکتورهای قدیمی اصلاحات ضروری بدون سرمایه گذاری که از قدرت صاحبان کنونی آن خارج است امکان‌پذیر نیست... اجراء قانون کارخانجات ناگزیر با نوعی بهم‌خوردگی موقت سازمانی همراه است. دامنهٔ این اغتشاش سازمانی با بزرگی اشکالاتی که باید برای رفع آن تدبیر کرد نسبت مستقیم دارد. (همان گزارش، صفحهٔ ۹۶ و ۹۷)

است می‌تواند آن را به وسیلهٔ اضافه کار بعدی یا کار شبانه جبران نماید. این شیوه‌ای است که کارگر بالغ را خرف می‌کند و همکاران خردسال یا مؤنث او را از یاد می‌آورد.[۱] اگر چه این عدم انتظام در خرج کردن نیروی کار خود واکنشی طبیعی علیه کار کسالت آور یکنواخت و تن‌آزار است، ولی معذالك به طور عمده و به مقیاسی به مراتب بیشتر، از اغتشاش خود تولید سرچشمه می‌گیرد که به نوبهٔ خویش متضمن استثمار بی بند وبار نیروی کار به وسیلهٔ سرمایه است. در جنب تغییرات ادواری عمومی مربوط به دور صنعتی و نوسانات بازار خاص هر شعبهٔ تولید، عامل دیگری نیز که موسم یا فصل خوانده می‌شود وارد می‌گردد. عامل مزبور اعم از آن است که مبتنی بر فواصل کشتیرانی و برحسب فصول مساعد سال باشد و یا اساس آن را مد تشکیل دهد و یا این که مربوط به سفارش‌های مهم ناگهانیی باشد که باید در مهلت کمابیش کوتاهی تحویل گردند. مورد اخیر با راه‌آهن و تلگراف بسط یافته است. مثلاً یکی از کارخانه‌داران لندن می‌گوید: «بسط سیستم راه‌آهن به تمام کشور سفارش‌های کوتاه مدت را به صورت امری جاری درآورده است. اکنون خریداران از گلاسکو، منچستر و ادینبورگ هر ۱۴ روز یك بار می‌آیند و یا این که برای خریدهای عمده به فروشگاه‌های بزرگ لندن که کالاهای ما با آنها تحویل می‌شود، مراجعه می‌کنند. به جای آن که مانند گذشته از انبارهای کالا خریداری کنند سفارش‌هایی می‌دهند که باید فوراً اجرا شود. در گذشته ما امکان داشتیم در ایام آرام بازار برای تقاضاهای هنگام فصل از پیش کار کنیم ولی اکنون هیچ کس نمی‌تواند پیش‌بینی کند که تقاضا چگونه خواهد بود.[۲] در کارخانه‌ها و مانوفاکتورهایی

---

۱ ـ مثلاً در کوره‌های مرتفع عموماً کار در آخر هفته بسیار طولانی است زیرا کارگران عادت دارند روزهای دوشنبه و گاه حتی سه‌شنبه را کلاً یا جزیاً تعطیل کنند.

(Child. Empl. Comm. III. Rep. P. VI.)

استادان کوچك علی‌العموم زمان کار بسیار نامنظمی دارند. آنان ۲ یا ۳ روز را از دست می‌دهند و سپس تمام شب‌ها را کار می‌کنند تا زمان از دست رفته را جبران نمایند... آنان اگر صاحب اولاد باشند همواره آنها را به کار وامی‌دارند. (همان گزارش صفحهٔ VII) ـ امکان و عادت به اضافه کار به منظور جبران زمان از دست رفته مشوق عدم انتظام در شروع به کار است (همان جا صفحهٔ XVIII) در بیرمنگام وقت زیادی تلف می‌شود... در حالی که آنان بخشی از اوقات را به بطالت می‌گذرانند در بخش دیگر خود را از پا در می‌آورند. (همان جا صفحهٔ XI)

۲ ـ همان جا. گزارش چهارم صفحهٔ ۳۲ و ۳۳. توسعهٔ دامنهٔ خطوط آهن ظاهراً باید عادت سفارش‌دهی فوری را بسیار متداول کرده باشد. نتیجهٔ آن عبارت است از آهنگ پر شتاب کار،

که هنوز مشمول قانون کارخانجات نیستند ادواراً اضافه کار وحشتناکی به هنگام آن چه فصل خوانده می‌شود، انجام می‌گردد و یا اضافه کار مزبور متناوباً در تعقیب سفارش‌های ناگهانی وقوع می‌یابد. در بخش خارجی کارخانه و مانوفاکتور و انبار کالا یعنی در محیط کار خانگی به طور کلی بی‌ترتیبی حکمفرما است، زیرا کارگر خانگی از حیث مواد خام و سفارش مطلقاً در چنگ سرمایه‌دار است و وی نیز در این مورد هیچ گونه غمی از بابت ابنیه و ماشین‌آلات ندارد و در واقع هیچ چیزی جز پوست خودکارگران را به خطر می‌اندازد. در چنین محیطی سرمایه‌دار همواره به طور منظم ارتش صنعتی ذخیره‌ای در اختیار دارد که قسمتی از سال از شدت کار اجباری غیر انسانی از پا در می‌آید و در بخش دیگر سال در نتیجهٔ نبودن کار به فلاکت و مستمندی می‌افتد. کمیسیون کار کودکان می‌گوید: «کارفرمایان بی‌ترتیبی عادی کارگر خانگی را مورد استفاده قرار می‌دهند تا در مواقعی که کار فوق‌العاده پیش می‌آید وی را وادار نمایند تا ساعت ۱۱ و ۱۲ شب و حتی ۲ بعد از نصف شب کار کند یا به عبارت دیگر او را به کار در کلیهٔ ساعات مجبور سازند و آن هم در محل‌هایی که بوی گند به حدی می‌رسد که انسان راکله پا می‌کند.

شاید شما بطرف در می‌روید و آن را باز می‌کنید ولی نفرتی که دست می‌دهد شما را از جلو رفتن باز می‌دارد.[۱] کفاشی که یکی از شهود تحقیق ما است می‌گوید: «کارفرمایان ما جغدان غریبی هستند. آنها ضرری در این نمی‌بینند که جوانی نیمی از سال را تا سر حد مرگ جان بکند و تقریباً مجبور باشد نیمهٔ دیگر سال را به پرسه زدن و بطالت بگذراند.»[۲]

این به اصطلاح «سنت‌های بازرگانی» نیز مانند موانع فنی از طرف سرمایه‌داران ذینفع به مثابه «مرزهای طبیعی» تولید معرفی شده و می‌شوند. این همان نغمه‌ای است که لردهای صنایع پنبه، هنگامی که قانون کارخانجات آنها را تهدید می‌نمود، ساز کردند. با این که رشته آنها بیش از سایر رشته‌ها به بازار جهانی و بالنتیجه به کشتیرانی تکیه داشت، تجربه خلاف نظر آنها را نشان داد. و از آن پس بازرسان انگلیسی کلیهٔ این «موانع بازرگانی» را به مثابه طفره‌زنی و یاوه‌سرایی توخالی تلقی نموده‌اند.[۳] در واقع

فراموشی مواقع غذاخوری و ساعات کار اضافی برای کارگران. (همان گزارش صفحهٔ XXXI)

1 - "Child. Empl. Comm. IV. Rep". P. XXXV. N. 235-237.

۲ ـ همان گزارش. صفحهٔ ۱۲۷. شمارهٔ ۵۶.

۳ ـ دربارهٔ زیان‌هایی که گویا در نتیجهٔ تأخیر اجراء سفارش‌ها به دادوستد آنها وارد می‌شود، به یاد

بررسی‌های اساسی و درستکارانهٔ کمیسیون کار کودکان نشان می‌دهند: که در برخی از صنایع تنظیم روزانهٔ کار تنها این اثر را داشته که حجم کار مورد استفاده را به طور تساوی به تمام سال تقسیم نموده است.[1] که نظم و ترتیب مزبور نخستین دهانهٔ عاقلانه‌ای است بر هوسبازی بی‌بند و بار، کشنده و توخالی مد، که ذاتاً مغایر با سیستم صنعت بزرگ است[2] که توسعهٔ اقیانوس پیمایی و وسایل ارتباط به طور کلی جهت فنی واقعی کار موسمی را از میان برداشته است[3] و کلیهٔ شرایطی که ادعا می‌شد از حیطهٔ اختیار خارجند به وسیلهٔ ساختمان‌های وسیع‌تر، افزایش ماشین‌آلات، ازدیاد عدهٔ کارگرانی که همزمان با هم به کار گمارده شده‌اند[4] و به وسیلهٔ تأثیر آن در سیستم بازرگانی عمده

می‌آوریم که همین امر در سال‌های ۳۳-۱۸۳۲ مهم‌ترین استدلال صاحبان کارخانجات بود. هیچ یك از ایرادات کنونی نمی‌تواند ارزش ایرادهای آن زمان را داشته باشد که هنوز بخار مسافت‌ها را نصف نکرده و آیین جدیدی برای حمل و نقل به وجود نیامده بود. این نظریه که سابقاً خلافش در برابر تجربهٔ واقعی ثابت گردید، محققاً اکنون نیز در مقابل محك جدیدی تاب مقاومت نخواهد داشت.

("Rep, of insp. of Fact. 31st. Oct. 1862", P. 54-55.)

1 - "Child. Empl. Comm. IV. Rep. P. XVIII", N.118.

۲ - جون بلرس در ۱۶۹۹ این نکته را متذکر می‌شود که: «نامعلوم بودن مدها بر عدهٔ بینوایان محتاج می‌افزاید. این وضع دو زیان عمده در بردارد: ۱ - شاگردان در زمستان از جهت نقصان کار در مضیقه می‌افتند زیرا خرازی فروشان و استاد بافندگان جرأت نمی‌کنند پیش از آن که بهار در رسد و مد بر آنها معلوم شود سرمایهٔ خود را برای مشغول ساختن شاگردان به کار برند. ۲ - به هنگام بهار تعداد شاگردان برای انجام امور کافی نیست و استاد بافندگان مجبورند تعداد بیشماری کارآموز جلب کنند تا بتواند طی ۳ یا ۶ ماه جواب داد و ستد تمام کشور پادشاهی را بدهند. این وضع موجب ربودن دست کار از کشاورزی می‌شود، روستا را از کارگر خالی می‌سازد و تا حد زیادی سبب می‌گردد که شهرها از گدایان پر شوند و در زمستان آن کسانی را که از گدایی شرم دارند به مردن از گرسنگی سوق می‌دهد.

("Essays about the poor, Manufactures ets". P. 9.)

3 - "Child. Empl. Comm. V. Rep". P. 171. N. 31.

۴ - مثلاً در اظهارات تجار صادرکنندهٔ براد فورد چنین خوانده می‌شود: بدیعی است که در این شرایط احتیاجی نیست پسربچه‌ها را طولانی‌تر از ساعت ۸ صبح تا ۷ یا ۷/۵ شب در فروشگاه‌ها به کار وا داشت. این امر فقط مسألهٔ یك خرج فوق‌العاده یا کارگر اضافی است. (چنانچه برخی از صاحبکاران به این اندازه حریص در سودجویی نبودند لازم نبود پسربچه‌ها تا این حد شبانه کار کنند.

حذف گردیده‌اند.[۱] با وجود این سرمایه همچنان که مکرراً از زبان نمایندگان خود اعلام داشته است، فقط تحت فشار قانون پارلمانی عامی[۲] که روزانهٔ کار را قاهرانه منظم نموده باشد، به چنین انقلابی تن می‌دهد.

۹ ـ قوانین کارخانه‌ای (مواد مربوط به بهداشت و آموزش) ـ عمومیت یافتن آن در انگلستان:

چنان که دیدیم، قوانین کارخانه‌ای، این نخستین واکنش آگاهانه و با نقشهٔ جامعه در برابر شکل خود روی پروسهٔ تولید خویش، نیز عیناً مانند نخ، ماشین‌های خودکار و تلگراف برقی، محصول ضروری صنعت بزرگ است. پیش از آن که ما به چگونگی تعمیم آن در انگلستان بپردازیم لازم است که چند کلمه‌ای دربارهٔ برخی از مواد قانون کارخانجات غیر از آن چه مربوط به مدت کار است بیان کنیم.

صرف‌نظر از شیوهٔ انشاء این قوانین، که خود تخلف از آن را برای سرمایه‌داران آسان می‌کند، مقرارت بهداشتی آن بی‌نهایت ضعیف و در واقع محدود است به سفید کردن دیوارها و برخی دستورها دربارهٔ نظافت، تهویه و حمایت در برابر ماشین‌های خطرناك. در جلد سوم این کتاب ما باز در مورد مبارزهٔ متعصبانهٔ کارخانه‌داران علیه آن مواد قانون که مخارج مختصری برای حمایت اعضاء بدن کارگران آنها مقرر داشته است، سخن خواهیم گفت. در این جا یك بار دیگر یکی از عقاید جزمی هواداران آزادی تجارت به نحو درخشانی تأیید می‌شود که می‌گویند در جامعه‌ای مبتنی بر منافع متضاد هر کس با تعقیب استفادهٔ خصوصی خویش در جهت سود عموم عمل می‌کند. یك مثال کافی

یك ماشین اضافی فقط ۱۶ یا ۱۸ لیرهٔ استرلینگ قیمت دارد)... کلیهٔ دشواری‌ها از عدم کفایت دستگاه‌ها و کمبود جا ناشی می‌گردد. (همان گزارش صفحهٔ ۱۷۱ شمارهٔ ۳۱، ۳۶ و ۳۸)

1 - "Child. Empl. Comm. V. Rep".

یکی از کارخانه‌داران لندن، که خود شیوهٔ اجباری تنظیم روزانهٔ کار را وسیلهٔ حمایت از کارگران در برابر کارفرما و وسیلهٔ حمایت خود کارفرمایان در برابر بازرگانان عمده می‌شمارد، اظهار می‌دارد: «فشار بر کسب و کار ما معلول عمل تجار صادر کننده است که مثلاً می‌خواهند کالا را به وسیلهٔ کشتی بادبانی بفرستند تا در فصل معینی بتوانند در محل مقصد باشند و در عین حال تفاوت بین کرایهٔ کشتی بخار و کشتی بادبانی را به جیب بزنند تا در بازار خارجی بر رقبای خود سبقت جسته باشند.

۲ ـ کارخانه‌داری می‌گوید: می‌توان این اشکالات را، به وسیلهٔ توسعه کارگاه‌ها تحت فشار قانون عمومی مصوب پارلمان، چاره کرد. (همان گزارش صفحهٔ X، شمارهٔ ۳۸)

است. چنان که می‌دانیم طی دورهٔ ۲۰ سالهٔ اخیر صنعت کتان‌بافی و همراه با آن کارخانه‌هایی که کتان را می‌زنند و خرد می‌کنند در ایرلند زیاد شده است. در ۱۸۲۴ بالغ بر ۱۸۰۰ کارخانه با این قبیل دنگ‌ها وجود داشته است. در پاییز و زمستان ادوار و به طور عمده جوانان، زنان، پسران و دختران و زوجات کشاورزان خرده‌پای اطراف یعنی کسانی را که مطلقاً از کار ماشینی اطلاعی ندارند، از کشت و کار برمی‌دارند و آنها را برای خوراك رساندن به پاتیل‌های کتان دنگ‌ها تجهیز می‌کنند. سوانحی که روی داده از حیص وسعت و شدت خود در تاریخ ماشینیسم بی‌مانند است. تنها در یك کتان دنگ در کیل‌دینان (نزدیك کورك) از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۶، ۶ سانحهٔ مهلك و ۶۰ حادثهٔ سخت منجر به معلولیت اتفاق افتاده است که از همهٔ آنها می‌شد با تعبیهٔ ساده‌ترین اسباب‌ها و صرف شیلینگی چند جلوگیری نمود. دکتر و.وایت پزشك رسمی مأمور کارخانجات داون‌پاتریك ضمن گزارش رسمی خود مورخ ۱۵ دسامبر ۱۸۶۵ اظهار می‌دارد: «سوانحی که در دنگ‌های کتان اتفاق می‌افتد از وحشتناك‌ترین انواع حوادث هستند. در موارد بسیار ربع بدن از تنه کنده شده است. عواقب عادی این جراحات یا مرگ است و یا آینده‌ای است مرکب از فقر و ناتوانی جانکاه. بدیهی است با افزایش کارخانجات در این کشور دامنهٔ چنین نتایج دهشت‌آوری توسعه خواهد یافت. برای من مسلم است با استقرار یك مراقبت شایستهٔ دولتی در دنگ‌های کتان بسیاری از این قربانی‌های انسانی اجتناب‌پذیر می‌گردند.[۱]

چه چیز بهتر از این واقعیت می‌تواند خصلت‌نمای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری باشد، که برای انجام ساده‌ترین اقدامات نظافت و بهداشت، اجبار کارخانه‌داران به وسیلهٔ قانون دولتی واجب می‌گردد؟ «قانون کارخانجات مصوب ۱۸۶۴ بیش از ۲۰۰ کارگاه کوزه‌گری را مجبور به سفیدکاری و نظافت نمود، بیش از ۲۰ سال بود که کارخانه‌داران از این قبیل امور پرهیز داشتند (این است پرهیز[۲] سرمایه!) در این کارگاه‌ها ۲۷۰۰۰ نفر کارگر به کار گمارده شده بودند که تا این تاریخ طی کار دشوار شبانه روز خود هوای متعفن و فاسدی را استنشاق می‌نمودند و کار بالنسبه بی‌آزار آنها بیماری‌آور و مرگ‌زا می‌گردید. قانون بر وسایل تهویه نیز بسیار افزود.[۳] در عین حال قانون مزبور به نحو

---

1 - "Child. Empl. Comm. V. Rep". P. XV. N.72 ff.

۲ ـ غرض پرهیز و امساك به معنای دینی آن است. منظور مصنف که افشاء ادعای دینداری سرمایه‌داران است روشن است.م

3 - "Reports of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1865", P.127.

بارزی نشان داد که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری بنابر سرشت خویش هر گونه بهبود عاقلانه را در وراء نقطهٔ معین نفی می‌کند. باز این نکته را متذکر می‌شویم که پزشکان انگلیسی در این مسأله متفقند که حداقل فضای کافی برای تنفس هر شخصی که به‌کار مستمر اشتغال دارد بالغ بر ۵۰۰ قدم مکعب است. این درست است! ولی قانون کارخانجات که با مقرارت اجباری خویش به طور غیرمستقیم برای سرمایه‌داران بزرگ امتیاز انحصاری تأمین می‌نمایند، اگر فضای تنفسی لازم برای هر کارگر را قانوناً به کارگاه‌ها تحمیل کند، آن گاه با یك ضربه از هزاران نفر سرمایه‌دار کوچك مستقیماً سلب مالکیت نموده است. آن گاه مقرارت مزبور تیشه‌ای است به ریشهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری یعنی بر ارزش‌افزایی سرمایه اعم از کوچك و بزرگ به وسیلهٔ خریداری و مصرف «آزاد» نیروی کار. به همین سبب است که نفس قانونگزار کارخانه در برابر این ۵۰۰ قدم مکعب هوا بند می‌آید. مأمورین بهداشت، کمیسیون‌های تحقیق، بازرسان کارخانجات دم به دم ضرورت این ۵۰۰ قدم مکعب را تأیید می‌کنند ولی در عین حال عدم امکان تحمیل آن را به سرمایه نیز گوشزد می‌نمایند. در واقع آنان بیماری سل و سایر امراض ریوی کار را بدینسان یکی از شرایط حیاتی سرمایه اعلام می‌دارند.(۱)

هر چند مقررات تربیتی قانون کارخانجات در مجموع خود ناچیز و ضعیف جلوه می‌کنند، معذالك همین مقررات آموزش ابتدایی را شرط اجباری کار اعلام داشته‌اند.(۲)

---

۱ ـ تجربه ثابت کرده است که یك آدم متوسط و سالم در هر دمی که با شدت میانه می‌زنند تقریباً ۲۵ انگشت(*) مکعب هوا فرو می‌برد و در هر دقیقه قریب ۲۰ بار نفس می‌کشد. بنابراین مصرف هوای یك نفر طی ۲۴ ساعت تقریباً بالغ بر ۷۲۰۰۰۰ انگشت مکعب یا ۴۱۶ قدم مکعب می‌شود. ولی این نکته نیز دانسته است که هوای تنفس شده تا وقتی که هنوز در کارگاه بزرگ طبیعت تصفیه نگردیده است نمی‌تواند دوباره به درد همان پروسه بخورد. بنابر تجربیات والانتین و برونر یك انسان سالم در هر ساعت تقریباً ۱۳۰۰ انگشت مکعب اسید کربونیك بیرون می‌دهد. بنابراین طی ۲۴ ساعت معادل ۸ اونس کربن جامد از ریه‌ها برمی‌آورد. هر انسان باید لااقل ۸۰۰ قدم مکعب در اختیار داشته باشد.

(*) انگشت: Zoll, Pouce واحد اندازهٔ طول در انگلستان معادل با ۲۵/۴ میلیمتر. همین واحد در فرانسهٔ قدیم معادل با ۲۷/۰۷ میلیمتر بوده. در سیستم اندازه‌گیری ایران قدیم یك انگشت معادل $\frac{۱}{۵}$ وجب است.م

۲ ـ بنابر قانون کارخانجات انگلستان اولیاء اطفال نمی‌توانند فرزندان کمتر از ۱۴ سال خود را به کارخانه‌های «ممیزی شده» بفرستند، مگر آن که در عین حال اطفال مزبور را برای فراگرفتن آموزش

کامیابی این مقررات بدواً امکان متحد ساختن آموزش و ورزش را[1] باکار دستی ثابت نمود و از آن طریق نیز سازگاری کار دستی را با آموزش و ورزش به ثبوت رساند. بازرسان کارخانجات از استماع شهادت آموزگاران دبستان‌ها بزودی کشف نمودند که بچه‌های کارخانه‌ای، با این که فقط از نصف دروس دبستان‌های عادی روز استفاده می‌کنند، معذالك همان مقدار یا بیشتر یاد می‌گیرند. «مطلب ساده است. آنها که فقط نصف روز در کلاس می‌مانند همواره ترو تازه‌اند و تقریباً همیشه آماده و مایل به درس گرفتن هستند. اسلوبی که مبتنی بر نیمی کار و نیمی درس است موجب آن می‌شود که هر یك از این دو کار نسبت به دیگری جنبهٔ تفریحی و استراحت پیدا می‌کند و بالنتیجه برای طفل خیلی مناسبتر از ادامهٔ بدون انقطاع یکی از دو کار است. پسربچه‌ای که از صبح زود بویژه به هنگام گرما در دبستان می‌نشیند غیر ممکن است بتواند باکودك دیگری که خوش و خرم از کارش بر می‌گردد همچشمی نماید.»[2]

نطقی که سنیور در سال ۱۸۶۳ در کنگرهٔ جامعه‌شناسی ادیمبوریگ ایراد نمود در این باره اطلاعات بیشتری می‌دهد. سنیور در این گفتار از جمله این نکته را نیز اثبات می‌کند که تا چه درجه روزهای یکنواخت، بی‌حاصل و طولانیی که اطفال کلاس‌های بالا و میانه در مدرسه می‌گذارند کار آموزگاران را بیهوده زیاد می‌کند «در حالی که وقت، تندرستی و نیروی فعال اطفال را، نه تنها بی‌ثمره بلکه به نحوی مطلقاً زیان آور بر

ابتدایی به دبستان اعزام دارند. کارخانه‌دار مسئول اجراء مقرارات قانون است. «آموزش کارخانه‌ای اجباری» یکی از شرایط کار است. ("Rep. of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1863." P. 111.)

۱ ـ دربارهٔ نتایج موفقیت‌آمیز متحد ساختن ورزش (و نیز تمرین‌های نظامی برای پسران جوان) و آموزش اجباری اطفال در کارخانه‌ها و دبستان‌های فقرا به نطق ن.و.سنیور که در هفتمین کنگره سالیانهٔ National Association for the Promotion of Social Science ایراد شده است و همچنین به گزارش‌های بازرسان کارخانجات مورخ ۳۱ اکتبره ۱۸۶۵ صفحات ۱۲۰ـ۱۱۸ و ۱۲۶ و بعد مراجعه شود.

2 - "Rep. of Insp. of Fact". ebd. P. 118.

صاحب یك کارخانه ابریشم‌بافی با ساده‌لوحی به مأمورین تحقیق کمیسیون کار کودکان چنین می‌گوید: "من مطلقاً به این نتیجه رسیده‌ام که کلید حل حقیقی راز به وجود آوردن کارگران لایق در مربوط ساختن کار و آموزش از سال‌های اولیه کودکی است. بدیهی است که کار باید نه دشوار، نه زننده و نه مخالف بهداشت باشد. من خود بسیار خرسند می‌شدم اگر فرزندان من می‌توانستند برای تغییر محیط مدرسه کار و بازی هم داشته باشند."

باد می‌دهد.»[۱] این مطلب را که نطفهٔ پرورش آینده در سیستم کارخانه‌ای گذاشته شده است، رابرت اون در آثار خود به تفصیل آورده است. پرورشی، که در مورد کلیهٔ اطفال از سن معین، کار مولد را با آموزش و ورزش توأم می‌کند، اسلوبی که نه تنها به منظور ترقی تولید اجتماعی به‌کار خواهد رفت بلکه یگانه راه به وجود آوردن انسان‌های از هر جهت رشد یافته است.

سابقاً دیدیم که صنعت بزرگ، تقسیم کار مانوفاکتوری را با نتیجهٔ آن، که عبارت از وابسته کردن مادام العمر یك انسان به کاری جزئی است، از لحاظ فنی حذف می‌کند. ولی شکل سرمایه‌داری صنعت بزرگ تقسیم کار مزبور را به صورت مهیب‌تری تجدید می‌نماید بدینسان که در خود کارخانه کارگر را مبدل به اسباب ذیشعور یك ماشین جزء می‌کند و در خارج از کارخانه همین نتیجه را خواه به وسیلهٔ به کار بردن جستهٔ گریختهٔ ماشین آلات و کار ماشینی[۲] و خواه با قرار دادن کار زنان، کودکان و غیرمتخصصان به

---

1 - "Senior: Report of Proceedings etc". P. 65-66.

مقایسهٔ نطق ۱۸۶۳ ن.و.سنیور با خطابهٔ تعرض‌آمیز علیه قانون کارخانجات به نحو بارزی این نکته را نشان می‌دهد که چگونه صنعت بزرگ، آن گاه که به درجهٔ معینی از رشد می‌رسد با منقلب ساختن شیوهٔ مادی تولید و مناسبات اجتماعی تولید در دماغ‌ها نیز انقلابی به وجود می‌آورد. و نیز همین مطلب را می‌توان از مقایسهٔ عقاید کنگره مورد بحث با این واقعیات دریافت که هنوز در برخی از نواحی مشخص انگلستان اولیاء اطفال که به مجازات گرسنه مردن تهدید می‌شوند، از آموزش و پرورش کودکان خویش ممنوعند. مثلاً بنابه گزارش آقای Snell در سامرست‌شایر عادت براین جاری است که اگر شخص فقیری تقاضای کمك از کلیسای محل نماید مجبور است اطفال خویش را از دبستان بیرون آورد. آقای ولاستون کشیش فلثام مواردی را نقل می‌کند که از هر گونه کمك و دستگیری نسبت به خانواده‌های مشخصی امتناع شده است به دلیل آن که آنان اطفال خود را بدینسان می‌فرستاده‌اند!

۲ ـ هر زمان که ماشین‌های سیستم پیشه‌وری یعنی ماشین‌هایی که قوهٔ محرکهٔ آنها نیروی انسانی است، با ماشین آلاتی که متکامل‌تر که بالنتیجه مستلزم استفاده از نیروی مکانیك است، مستقیماً یا به طور غیرمستقیم در رقابت قرار می‌گیرند، تغییرات بزرگی از لحاظ کارگرانی که محرك ماشین‌های مزبورند به وقوع می‌پیوندد. در آغاز امر ماشین بخار جانشین کارگر می‌شد. اکنون کارگر است که باید جای ماشین بخار را بگیرد. بنابراین شدت وحدت مصرف نیروی کار وحشتناك است، بویژه برای جوانان نورسی که محکوم به چنین شکنجه‌ای می‌گردند. مأمور تحقیق لانج در کاونتری و حوالی آن پسربچه‌های ۱۰ تا ۱۵ ساله‌ای را دیده است که برای چرخاندن دستگاه‌های نساجی نواردار به کار

مشابه پایهٔ جدید تقسیم کار، به دست می‌آورد.

تضاد بین تقسیم کار به شیوهٔ مانوفاکتوری و ماهیت صنعت بزرگ به نحو شدید بارز می‌شود. این تضاد از جمله در این واقعیت دهشت‌بار نموده می‌شود که قسمت بزرگی از کودکان شاغل در کارخانجات و مانوفاکتورهای جددی از زودترین ایام کودکی مهره‌وار به ساده‌ترین اعمال پیچ می‌شوند و سالیان دراز از آنها بهره‌کشی می‌شود بدون این که هیچ نوع کاری بیاموزند تا لااقل بتوانند بعدها در همان مانوفاکتور یا کارخانه مورد استفاده قرار گیرند. مثلاً در چاپخانه‌های انگلیسی بنابر اسلوب قدیم مانوفاکتور و پیشه‌وری سابقاً چنین رسم بود که کارآموزان تدریجاً از کارهای ساده به کارهای پیچیده‌تر می‌رسیدند. آنان دورهٔ کارآموزی مرتبی را طی می‌کردند تا چاپگر کاملی از آب درمی‌آمدند. خواندن و نوشتن برای همه کس از شرایط ضروری حرفه‌ای بشمار می‌رفت. ولی همهٔ این چیزها با ماشین چاپ تغییر کرد. ماشین چاپ دو نوع کارگر مورد استفاده قرار می‌دهد: یکی کارگر بزرگسال برای مراقبت ماشین و دیگر دستیاران خردسال ماشین‌چی‌ها که اغلب بین ۱۱ و ۱۷ سال هستند و کار آنها منحصراً عبارت از این است که صفحهٔ کاغذ را به دم ماشین بدهند و یا صفحهٔ چاپ شده را از مقابل آن بردارند. اینان، بویژه در لندن، طی چندین روز هفته متوالیاً ۱۶-۱۴ ساعت به کار کسالت بار فوق مشغولند و حتی اغلب ۳۶ ساعت پی در پی کار می‌کنند و فقط ۲ ساعت برای خوردن و خوابیدن توقف می‌نمایند.(۱) بسیاری از میان آنان خواندن و نوشتن نمی‌دانند و معمولاً موجوداتی منگ و غیرطبیعی هستند. برای این که آنان در کار خود مهارتی پیدا کنند هیچ گونه پرورش فکری ضرور نیست. آنها کمتر فرصت ابراز مهارت دارند و کمتر از آن امکان صاحب‌نظر شدن. اگر چه مزد آنها نسبت به سنشان بالا است ولی به تناسب با رشد خود آنها ترقی نمی‌کند و دورنمای احراز مقام پول‌آورتر و مسئولیت‌دارتر ماشین‌چی برای اکثر آنان وجود ندارد زیرا هر ماشین فقط یك مراقب و ۴ دستیار لازم دارد و بس.(۲) به محض این که سنشان از حد کار کودکانه

می‌رفتند، صرف‌نظر از این که اطفال خردسال‌تر به چرخاندن دستگاه‌های کوچك‌تری وا داشته شده بودند. «این کاری است فوق‌العاده شاق و رنج آور. طفل جز به دل ساده‌ای برای ماشین بخار چیز دیگری نیست. ("Child. Empl. Comm. V. Rep. 1866". P.114. N.6.)

دربارهٔ عواقب «این سیستم بردگی» یعنی نامی که خود گزارش رسمی به آن داده است، به صفحات بعدی گزارش فوق‌الذکر مراجعه شود.

۱ ـ همان گزارش. صفحهٔ ۳ شماره ۲۴.

۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۷ شمارهٔ ۶۰.

تجاوز می‌کند یعنی در حدود ۱۷ سالگی، آنها را از چاپخانه بیرون می‌کنند. بدین طریق آنها نامزد شرکت در ارتش مجرمین می‌گردند. برخی کوشش‌ها که به منظور ایجاد مشاغل دیگری برای آنها به عمل آمد در برابر نادانی، خشونت و فساد جسمانی و روحی آنان به سنگ خورد.

آن چه دربارهٔ تقسیم کار به شیوهٔ مانوفاکتوری در درون کارگاه درست است در مورد تقسیم کار در داخل جامعه نیز صادق است. تا هنگامی که پیشه و مانوفاکتور پایهٔ عمومی تولید اجتماعی را تشکیل می‌دهند، وابسته شدن تولیدکننده به رشتهٔ منحصری از تولید و گسیخته شدن تنوع ابتدایی کار وی[۱] عامل ضروری تحول و تکامل است. بر مبنای این پایه هر رشتهٔ ویژهٔ تولید شکل فنی متناسب خود را برحسب تجربه به دست می‌آورد، آن را تدریجاً تکمیل می‌کند و به محض این که به درجهٔ معینی از رشد رسید به سرعت شکل مزبور را متبلور می‌سازد. آن چه گاه به گاه موجب تغییر می‌شود، گذشته از موادکاری که از داد و ستد ناشی می‌گردد، همانا تغییرات تدریجیی است که عارض کارافزار می‌شود. پس از آن که بالآخره بنابر تجربه شکل متناسب کارافزار به دست آمد، نگاه کارافزار نیز تحجر پیدا می‌کند، چنان که انتقال ۱۰۰۰ سالهٔ آن از نسلی به نسل دیگر نشان دهندهٔ این واقعیت است. این نکته خصلت‌نما است که تا قرن هیجدهم هم پیشه‌های خاصی به نام سرّ[۲] خوانده می‌شدند و فقط آن کسانی که از لحاظ علمی و

---

۱ ـ بنابر گزارش‌های آماری در برخی از نواحی اسکاتلند علیا... گوسفندچرانان و دهقانان بسیاری مشاهده شدند که خود و زن و فرزندشان کفش‌هایی به پا داشتند که از چرم دباغی کردهٔ خویش دوخته بودند و لباس‌هایی به تن داشتند که هیچ دستی به غیر از دست خود آنها در آن مداخله‌ای نکرده بود و پارچهٔ آن لباس‌ها را نیز خودشان از پشم گوسفندان خویش که خود چیده و یا از کتانی که خود کاشته بودند بافته بودند. اگر ما درفش، سوزن، انگشتانه و آهن‌آلات بسیار نادری را که به کار بافندگی می‌خورد مستثنی کنیم، در مهیا ساختن پوشاک‌های مزبور هیچ شئی خریداری شده دیده نخواهد شد. رنگ‌های را نیز زنان خود از درخت‌ها، بوته‌ها و علف‌ها گرفته‌اند و غیره.

(Dugld Stewart: "Works", Edit. Hamilton, T.VIII, P. 327-328.)

۲ ـ در اثر مشهور اتین بوالو (*) تحت عنوان (پیشه‌نامه) از جمله چنین توصیف می‌شود: "هر شاگرد آن گاه که در سلك استادان پذیرفته می‌شود باید سوگند یاد کند که برادران خود را برادرانه دوست داشته باشد و هر یك از آنان را در انجام پیشهٔ خود یار و مددکار باشد، هیچ گاه عمداً اسرار حرفه را فاش نسازد و برای مصالح رسته، حتی به منظور خوب جلوه دادن کالاهای خود خریداری را از عیوب کالاهای بد ساخته شده آگاه نسازد."

حرفه‌ای محرمیت می‌یافتند می‌توانستند به رموز آن پی برند.

صنعت بزرگ آن نقابی را که از نظر انسان‌ها پروسهٔ تولیدی خود آنها را پنهان می‌داشت و رشته‌های خودروی مختلف و متنوع تولید را در برابر یکدیگر قرار می‌داد و حتی هر رشته را برای غیراهلش به صورت سرّ و معمایی در می‌آورد، از هم درید. این اصل صنعت بزرگ، که هر پروسهٔ تولیدی را به خودی خود و صرف‌نظر از هر نوع توجهی به نحوهٔ مداخلهٔ دست انسانی به عوامل متشکله‌اش تجزیه می‌کند، علم تکنولوژی کاملاً جدیدی را به وجود می‌آورد. شکل‌های رنگارنگ، قالب و ظاهراً نابهم‌بستهٔ پروسهٔ تولید اجتماعی در استفادهٔ آگاهانه و طبق نقشهٔ علوم طبیعی که بنابر هدف مقید مورد نظر به طور منظم طبقه‌بندی شده‌اند، تحلیل رفت. همچنان که در علم مکانیك پیچیده‌ترین ماشین‌آلات مانع درك این نکته نمی‌شوند که همواره همان نیروهای مکانیکی ساده هستند که تکرار می‌گردند، به همان قسم تکنولوژی نیز آن چند شکل اساسی و عمدهٔ حرکت را که علیرغم تنوع ادوات و افزار مورد استفاده در ۴ دیواران ضرورتاً کلیهٔ اعمال مولد بدن انسانی انجام می‌گیرند، کشف می‌نماید. هیچ‌گاه صنعت جدید شکل موجود یك پروسهٔ تولیدی را به مثابه شکل قطعی آن تلقی نمی‌کند. بنابراین پایهٔ فنی صنعت بزرگ انقلابی است در صورتی که پایهٔ فنی کلیهٔ شیوه‌های پیشین تولید ذاتاً محافظه‌کار بوده است.(۱) صنعت بزرگ به وسیلهٔ ماشین‌آلات، پروسه‌های شیمیایی و اسلوب‌های دیگر دایماً پایهٔ فنی تولید و به همراه آن وظایف کارگران و

(*) (۱۲۷۰-۱۲۰۰) کلانتر اصناف پاریس در زمان پادشاهی سن لوئی. اثر مشهور وی «پیشه‌نامه» مجموعهٔ گرانبهایی از عادات، مقررات و فرمان‌های زمان خود دربارهٔ رسته‌ها، بازرگانان و پیشه‌وران است.م

۱- بورژوازی قادر به زیستن نیست مگر آن که پیوسته در افزار تولید و بالنتجه در مناسبات تولیدی و لذا در مجموع مناسبات اجتماعی انقلاب کند. بعکس نخستین شرط حیاتی کلیهٔ طبقات صنعتی پیشین عبارت از نگهداری بی‌تغییر شیوهٔ کهنهٔ تولید بوده است. منقلب ساختن مستمر تولید، به تکان درآوردن بدون انقطاع کلیهٔ شرایط اجتماعی، بی‌آرامی و تحرك دایمی، دوران بورژوایی را از دوره‌های دیگر متفاوت می‌سازد. تمام مناسبات ثابت و زنگ‌زده با موکب افکار و نظریاتی که از فرط سالخوردگی مورد احترامند، تحلیل می‌روند و هر چیز تازه‌ای پیش از آن که بتواند جایگیر شود کهنه می‌گردد. هر چه سخت و استوار است دود می‌شود و آن چه مقدس است بی‌حرمت می‌گردد و سرانجام انسان‌ها مجبورند به وضع زندگی و مناسبات متقابل خویش با دیدگانی هشیار بنگرند.(انگلس و مارکس. مانیفست حزب کمونیست لندن۱۸۴۸، صفحهٔ ۵)

درهم‌بست اجتماعی پروسه‌های کار را دگرگون می‌سازد. بنابراین وی تقسیم کار در درون جامعه را نیز پیوسته منقلب می‌کند و لاینقطع توده‌های سرمایه و کارگر را از یك رشتهٔ تولید به رشتهٔ دیگر پرتاب می‌نماید. پس ماهیت صنعت بزرگ با تغییر و تبدیل کار، با نااستواری مشاغل و تحرك همه جانبهٔ کارگر ملازمه دارد. از سوی دیگر صنعت مزبور تقسیم کار کهن و خصوصیات محجر شدهٔ آن را در شکل سرمایه‌داری از نو زنده می‌کند. فوقاً دیدیم چگونه این تناقض مطلق هر گونه آرامش، ثبات و امنیت را از زندگی کارگر سلب می‌کند و پیوسته با خارج ساختن وسیلهٔ کار وسایل زندگی را از کف او می‌رباید.(۱) و وی را در معرض این تهدید قرار می‌دهد که با بی‌فایده ساختن کار جزئی وی خود او را نیز بیهوده و عاطل سازد. همچنین دیده شد که چگونه این تناقض دایماً جماعتی از طبقهٔ کارگر را به نابودی می‌کشاند، موجب بی‌بند و بارترین اتلاف نیروهای کار می‌گردد و به تباهی‌های ناشی از هرج و مرج اجتماعی می‌انجامد. اینها جهت منفی مسأله است. ولی اگر اکنون عوض شدن کارها فقط مانند قانون جبری طبیعت نمودار می‌شود و تأثیر ویران کنندهٔ آن نظیر قانونی طبیعی است که کورکورانه تحمیل می‌گردد و همه جا به موانع برخورد می‌کند.(۲) معذالك صنعت بزرگ به وسیلهٔ همین بلیاتی که خود به وجود می‌آورد، موجب می‌شود که مسألهٔ تعویض کارها و بالتبع همه جانبه شدن هر قدر بیشتر کارگران به مسألهٔ مرگ و زندگی تبدیل گردد، مانند قانون عام تولید اجتماعی تلقی شود و مناسباتی که با تحقق عادی این قانون انطباق داشته باشد به وجود آید. آری صنعت بزرگ تغییر این تیره‌روزی وحشتناك را به مسألهٔ حیات و ممات مبدل می‌کند و به جای تودهٔ کارگرانی که به مثابه ذخیره به منظور رفع حوائجی گوناگون بهره کشی، در

---

۱ ـ شکسپیر: از نمایشنامهٔ سوداگر ونیزی ـ پردهٔ چهارم ـ صحنه اول.

گویی که زندگی را بستانده‌ای ز من   گر ساز و برگ زندگی از من ستانده‌ای

۲ ـ یك کارگر فرانسوی پس از بازگشت خود از سانفرانسیسکو می‌نویسد: «هرگز باور نمی‌کردم که من قادر باشم کلیهٔ پیشه‌هایی را که در کالیفرنی انجام دادم اجرا نمایم. من اعتقاد راسخ داشتم که به جز کار چاپخانه شایستهٔ انجام کار دیگری نیستم... ولی وقتی یك باره در میان آن ماجراجویانی قرار گرفتم که حرفهٔ خود را آسان‌تر از پیراهنشان عوض می‌کنند من نیز راه خود را مانند دیگران یافتم. نظر به این که کار در معادن به اندازهٔ کافی سودآور نبود انکاراً رها کرده به شهر آمدم و در آن جایی در پی به مشاغل حروفچینی، سفال‌گدازی و سرب‌گدازی و غیره پرداختم. پس از این آزمایش و اثبات این امر من شایستهٔ انجام هر نوع کاری هستم خویشتن را بیشتر انسان و کمتر صدف احساس می‌کنم.

(A.Corbon: "De l'enseignement Professionelle", 2eed. Paris, 1860, P. 50.

اختیار سرمایه قرار دادند، آمادگی مطلق انسانی را برای تغییر به مقتضای نیازمندی‌های گوناگون کار به وجود می‌آورد، شخصیت تجزیه شدهٔ انسانی را که به صورت مجری سادهٔ وظیفهٔ جزئی اجتماعی درآمده است، مبدل به شخصیت تماماً تکامل یافته‌ای می‌کند، که برای وی وظایف متنوع اجتماعی عبارتند از شیوه‌های مختلفهٔ یك فعالیت تعویض‌پذیر. یکی از مراحل این پروسهٔ تحولی، که به طور طبیعی براساس صنعت بزرگ روییده است، مدارس پلی‌تکنیك و کشاورزی هستند و مرحلهٔ دیگران آموزشگاه‌های حرفه‌ای است که در آن اطفال کارگران برخی از مبادی تکنولوژی می‌آموزند و به آنها به‌کار بردن علمی افزارهای مختلفهٔ تولید آموخته می‌شود.

اگر قانون کارخانجات که خود نخستین امتیاز تحمیل شده به سرمایه است، آموزش ابتدایی را به طور ناقص با کار کارخانه ترکیب نمود، مسلم است که با تسخیر اجتناب‌ناپذیر قدرت سیاسی به وسیلهٔ طبقهٔ کارگر آموزش تکنولوژی نظری و علمی جای خود را در آموزشگاه‌های کارگری به دست خواهد آورد. و نیز کوچك‌ترین تردیدی در این باره نیست که شکل سرمایه‌داری تولید و شرایط اقتصادیی که به مقتضای آن برای کارگران به وجود آمده است با چنین مایه‌های انقلابی و هدف آن، که عبارت از حذف تقسیم کار قدیم است، در تضاد مطلق قرار می‌گیرد. ولی تحول تضادهای یك شکل تاریخی تولید یگانه راه تاریخی انحلال آن تضادها و پیدایش شکل نوین است و از آن روز که وات ساعت‌ساز ماشین بخار اختراع کرد و ارك رایت ریش‌تراش دستگاه نساجی زنجیری راکشف نمود و فولتون زرگر کشتی بخار ساخت، برترین قلهٔ حکمت پیشه‌ورانه که در این عبارت خلاصه می‌شد: کفشدوزا تو کفشت را بدوز! به حماقت وحشتناکی مبدل گردید.(۱)

---

۱ ـ چون بلرس که واقعاً پدیده‌ای در تاریخ علم اقتصاد است، حتی در پایان قرن ۱۷ با وضوح تمام ضرورت حذف آموزش زمان خود و تقسیم کار را دریافته بود، که موجد هیپر تروفی (نموّ غیر طبیعی) و آتروفی (واماندگی) در دو کرانهٔ جامعه و در جهات متقابل است. از جمله وی چه خوب می‌گوید که: «ارزش دانشی تن‌آسان بیش از علم تن‌آسانی نیست... کار بدنی عبارت از بنایی است که خداوند از روز نخست نهاده است... کار همان اندازه برای سلامت بدن لازم است که خوردن برای زنده ماندن بدن ضرورت دارد، زیرا آن رنج‌هایی، که تن آسانی موجب اجتناب از آنها است، در نتیجهٔ بیماری عاید می‌گردد... کار روغن به چراغ زندگی می‌ریزد ولی اندیشیدن آن را روشن می‌سازد... آن مشغولیتی که نابخردی کودکانه دارد (این جمله چقدر علیه بازدوو(*) و دوچاق کنهای جدیدی وی پیشگویانه است) ذهن کودك را همچنان بلید نگه می‌دارد. ("Proposals for raising a Colledge of

قانونگزار کارخانه‌ای که نظم و ترتیبی برای کار در کارخانه‌ها، مانوفاکتورها و غیره مقرر نمود در آغاز کار فقط به صورت مداخله‌ای در مورد حق بهره کشی سرمایه به نظر آمد. ولی بعکس تصویب هر گونه مقرراتی در مورد آن چه کار خانگی[1] خوانده می‌شد بلافاصله به منزلهٔ تعرضی مستقیم به قدرت پدری تلقی گردید یعنی اگر بخواهیم آن به زبان جدید تغییر کنیم بادی بگوییم تجاوزی نسبت به اختیارات والدین اطفال شمرده شد و پارلمان پر از عاطفهٔ انگلستان مدت‌ها چنین وانمود می‌کرد که از اتخاذ تصمیم در این مورد احتراز دارد. ولی سرانجام حکم واقعیات وی را به قبول این نکته وا داشت که صنعت بزرگ با برهم زدن پایهٔ اقتصادی زندگی خاندانی قدیم و کارخانه‌ای منطبق با آن، مناسبات خانوادگی کهن را نیز فرو می‌ریزد. حق کودك می‌بایستی اعلام می‌گردید. در نتیجه‌گیری گزارش سال ۱۸۶۶ کمیسیون کار کودکان چنین گفته شده است: "بدبختانه از مجموع شهادت‌هایی که داده شده است چنین برمی‌آید که کودکان هر دو جنس بیش از همه علیه اولیاء خودند". سیستم بهره کشی برون از اندازه از کار کودکان به طور عموم و کار خانگی بالاخص از آن جهت پایدار مانده است که اولیاء اطفال نسبت به فرزندان خردسال و لطیف خویش قدرتی خودسرانه و شوم اعمال می‌کنند بدون آن که هیچ گونه قید و بندی مانع آنان باشد... پدران و مادران اطفال نباید دارای چنان قدرت مطلقی باشند که بتوانند فرزندان خود را مبدل به ماشین هایی نمایند ك همه هفته فلان یا بهمان مقدار دستمزد با آنها تحویل دهند... کودکان و جوانان حق دارند که از حمایت قانونگزار در برابر سوء استفاده‌ای، که از اختیار ولایت می‌شود و نیروی جسمانی آنان را نابهنگام می‌شکند و آنها را در زمینهٔ زندگی اخلاقی و فکری تنزل می‌دهد، برخوردار گردند.[2]

ولی این سوء استفاده از اختیار ولایت نیست که بهره کشی مستقیم یا غیرمستقیم نیروی نارس کار را به وسیلهٔ سرمایه به وجود آورده است بلکه بعکس شیوهٔ استثمار

Industry of all useful Trades and Husbandry, London. 1696, P. 12, 14, 18.)

(*) یوهان برنادر بازدوو (۱۷۹۰-۱۷۲۳) جامعه‌شناس آلمانی که مبتکر پیشنهادهای اصلاحی در زمینهٔ آموزش و پرورش بوده است.م

۱ ـ این نوع کار به طور عمده در کارگاه‌های کوچك نیز معمول است مانند آن چه که در مورد مانوفاکتورهای توری‌بافی و حصیربافی مشاهده شد. ولی می‌توان آن را به صورت بارزتری در مورد مانوفاکتورهای فلزکاری از جمله در شفیلد و بیرمنگام و غیره نیز دید.

2 - "Child.Empl.Comm.V.Rep".P.XXV,N.162,II.Rep.P.XXXVIII,N,285,289,P.XXV,N.191

سرمایه‌داری است که با از بین بردن پایهٔ اقتصادی قدرت پدری موجب سوء استفاده از این اختیار گردیده است. هر چند که انحلال زندگی خانوادگی قدیم در درون سیستم سرمایه‌داری وحشتناك و چندش آور جلوه کند معذالك این نکته مسلم است، که صنعت بزرگ با نقش قاطعی که به زنان، جوانان و کودکان هر دو جنس در پروسهٔ سازمان یافتهٔ تولید اجتماعی در خارج از محیط زندگی خانوادگی تفویض می‌کند، پایهٔ اقتصادی نوینی برای شکل عالی‌تر خانواده و مناسبات بین دو جنس به وجود می‌آورد. بدیهی است که مطلق انگاشتن شکل ژرمانومسیحی خانواده همان قدر غیرمنطقی و باطل است که تصور مطلقیت دربارهٔ شکل باستانی رومی و یونانی یا شکل شرقی خانواده یعنی اشکالی که به نوبهٔ خود سلسله‌ای از تحولات تاریخی را تشکیل می‌دهند. و نیز این نکته محقق است که هر چند در شکل خودرو و خشن سرمایه‌داری یعنی در شکلی که کارگر برای پروسهٔ تولید است نه پروسهٔ تولید برای کارگر، ترکیب پرسنلی کار جمعی از افراد هر دو جنس و از هر طبقهٔ سنی، سرچشمه زهرآلود فساد و بنده‌پروری است، معذالك، در صورتی که شرایط مساعد فراهم آید، همین پدیده بعکس باید مبدل به سرچشمهٔ فیاضی از تکامل انسان‌منشانه گردد.(۱)

قانون کارخانجات در آغاز امر تنها یك قانون استثنائی بود که شامل حال ریسندگی‌ها و بافندگی‌ها، نخستین شکل صنعت ماشینی، می‌شد. سپس ضرورت موجب تعمیم آن قانونی به تمام تولید اجتماعی گردید. و چنان که دیده شد این ضرورت از سیر تاریخی تحول خود صنعت بزرگ برخاست، که برمبنای آن شکل سنتی مانوفاکتور و کار پیشه‌ورانه و خانگی از بنیاد زیرورو گردید. چنان که مانوفاکتور دایماً مبدل به کارخانه و پیشه‌وری پیوسته جای خود را به مانوفاکتور وامی‌گذاشت، تا سرانجام محیط کار دستی و کارخانگی به طور شگفت‌انگیز در مدتی بالنسبه کوتاه به صورت غمکده‌های دلخراشی درآمد که در میان آن ناپسندترین اشکال استثمار سرمایه‌داری به صورت وحشتناکی آزادی عمل یافت. در مورد تعمیم قانون مزبور دو واقعه نقش قاطع داشته‌اند: نخشت تجربهٔ مرتباً تکرار شده‌ای نشان داد که سرمایه تا هنگامی که کنترل دولتی فقط بر برخی از نقاط جنبی جامعه اعمال می‌شود، تلافی خود را به نحو خارج از اندازه‌ای به سر نقاط دیگر در می‌آورد(۲) و در ثانی فریاد و فغان خود سرمایه‌داران

---

۱ ـ کارخانه می‌تواند عیناً به اندازهٔ کار خانگی بی‌آلایش و لذت‌بخش باشد و حتی بیشتر از آن.

("Rep. of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1865". P. 127.)

۲ ـ همان گزارش ـ صفحهٔ ۳۲-۲۷.

دربارهٔ برابری در شرایط رقابت یا به عبارت دیگر حدود مساوی در مورد بهره کشی کار مؤثر افتاد.[۱] در این باره به دو فریادی که از دل برخاسته است گوش کنیم: آقایان و. کوکس‌لی (میخ و زنجیرسازان بریستول) داوطلبانه مقررات کارخانه‌ای را در مؤسسهٔ خویش وارد ساختند. «چون اسلوب بی‌قاعدهٔ قدیمی همچنان در مؤسسات همسایه ادامه دارد آنان مجبورند تن به این توهین بدهند که کارگران کم‌سال آنها پس از ساعت ۶ عصر برای ادامهٔ کار به جای دیگر جلب شوند. طبیعتاً آنها می‌گویند: «این هم به بی‌عدالتی دربارهٔ ما است و هم زیان‌آور است زیرا قسمتی از نیروی پسران که تمام و کمال از آن ما است، از بین می‌رود.»[۲]

آقای جی.سیپمسون (صاحب کارخانهٔ قوطی و کیسهٔ کاغذی‌سازی در لندن) به بازرس کمیسیون کار کودکان چنین توضیح می‌دهد: «که وی آماده است هر گونه تقاضایی را دربارهٔ اجراء قانون کارخانجات امضاء نماید. ولی در وضع کنونی، وی شب‌ها پس از بسته شدن کارگاهش اصلاً آرام ندارد و این فکر او را آزار می‌دهد که دیگران زیادتر کار می‌کنند و سفارش‌ها را از دم گوش او بلند می‌کنند.»[۳] و کمیسیون کار کودکان چنین جمع‌بندی می‌کند: «نسبت به کارفرمایان بزرگ کمال بی‌عدالتی خواهد بود اگر قرار باشد کارخانه‌های آنها را مشمول مقررات بنماییم در حالی که کارگاه‌های کوچك‌تری که به همان نوع کار اشتغال دارند هیچ گونه محدودیت قانونی برای زمان کار نداشته باشند. علاوه بر بی‌عدالتیی که از لحاظ نابرابری شرایط رقابت در مورد ساعات کار و استثناء نمودن کارگاهای کوچك بروز می‌کند، زیان دیگری نیز برای کارخانه‌داران بزرگ پیدا می‌شود و آن این است که ذخیرهٔ کارگری آنها یعنی جوانان و زنان به سوی کارگاه‌هایی که قانوناً معاف شده‌اند متوجه می‌گردد. و بالآخره این وضع محرك افزایش کارگاه‌های کوچك می‌شود، که بدون استثناء از لحاظ سلامت، آسایش، پرورش و پیشرفت خلق، در وضع نامساعدتری هستند.»[۴] در آخرین گزارش خود کمیسیون کار کودکان پیشنهاد می‌کند که بیش از ۱۴۰۰۰۰۰ کودك، جوان و زن راکه

---

۱ ـ در این مورد می‌توان اسناد بسیاری در گزارش‌های بازرسان کارخانجات به دست آورد.

2 - "Child. Empl. Comm. V. Rep". P.X, N.35.

3 - "Child. Empl. Comm. V. Report", P.IX, N.28.

۴ ـ در همان جا. صفحهٔ XXV، شماره‌های ۱۶۷ـ۱۶۵. در مورد محاسن مؤسسات بزرگ نسبت به مؤسسات کوچك به گزارش کمیسیون کار کودکان، گزارش سوم، صفحهٔ ۱۳ شماره ۱۴۴، صفحهٔ ۲۵ شمارهٔ ۱۲۱، صفحهٔ ۲۶ شمارهٔ ۱۲۵، صفحهٔ ۲۷ شمارهٔ ۱۴۰ و غیره رجوع شود.

تقریباً نیمی از آنها به وسیلهٔ مؤسسات کوچك و کارخانگی استثمار می‌شوند مشمول قانون کارخانجات نمایند.[۱] کمیسیون مزبور می‌گوید: «چنانچه پارلمان پیشنهاد ما را در مجموع خود به طور کامل بپذیرد، بدون شك چنین قانونگزار نه تنها تأثیر نیکویی دربارهٔ جوانان و ضعفا، که در مرحلهٔ اول به آنها می‌پردازد، خواهد داشت بلکه همچنین تأثیر سودمندی در مورد تودهٔ کثیر کارگران نیز، که مستقیماً (مانند زنان) و غیرمستقیم (مانند مردان) تحت شمول قانون قرار می‌گیرند، خواهد نمود. قانون مزبور ساعات کار منظم و معتدلی با آنها تحمیل خواهد نمود، ذخیرهٔ نیروی جسمانی را، که هم سلامت کارگران و هم شکوفندگی کشور وابسته به آن است، با صرفه‌جویی اداره نمود با آن می‌افزاید، مانع از آن خواهد شد که نسل بالنده، در ابتدای زندگی، نیروی خویش را به نحوی زیاده مصرف کند که به ساختمان بدنی وی زیان وارد آورد و آن را زودتر از موقع به تباهی کشاند و بالآخره وضع چنین قانونی موجب آن می‌شود که لااقل تا سن ۱۳ سالگی اطفال بتواند آموزشی ابتدایی دریافت دارند و بالنتیجه به این نادانی باور نکردنی، که گزارش کمیسیون‌ها دقیقاً توصیف می‌کنند و نمی‌توان آن را جز به خاطری پر از تألم و احساس آکنده از تحقیر ملی تلقی نمود، پایان بخشد.»[۲] در نطق شاهانهٔ ۵ فوریه ۱۸۶۷ دولت توری (حزب محافظه‌کار) اطلاع داد که پیشنهادهای کمیسیون بازرسی صنعتی را به صورت طرح قانونی تهیه نموده است.[۳] پس از انجام این امر

---

۱ ـ صنایعی که بایستی مشمول قانون می‌شدند عبارت بودند از: توری‌بافی، کشبافی، حصیربافی، مانوفاکتور متعلقات لباس و انواع بیشمار آن، گل مصنوعی‌سازی، کفاشی، کلاه و دستکش‌دوزی، خیاطی، کلیهٔ کارخانجات فلزکاری، از کوره‌های بلند مرتفعه گرفته تا سوزن‌سازی و غیره، کارخانه کاغذسازی، مانوفاکتور شیشه‌گری، مانوفاکتور توتون، کارخانه‌های کائوچوك، گل‌دوزی (برای نساجی)، قالیبافی دستی مانوفاکتور چترسازی، دوك و قرقره‌سازی، چاپ کتاب، صحافی، نوشت‌افزار (که در جزء آن قوطی کاغذی، ورق، رنگ برای کاغذ و غیره نیز وارد است)، طناب‌بافی، مانوفاکتور زیورآلات از عقیق، آجرپزی، ابریشم دستباف، روبان‌ابریشمی، کارگاه‌های نمك، شمع و سمنت، قند تصفیه شده، بیسکویت‌سازی، کارهای مختلفه‌ای از چوب و کارهای متفرقهٔ دیگر.

2 - "Child. Empl. Comm. V. Rep". P.XXV. N.169.

۳ ـ قانون دربارهٔ سرایت مقررات قانون کارخانجات در ۱۲ اوت ۱۸۶۷ تصویب شد. قانون مزبور کلیهٔ فلزگدازی‌ها، آهنگری‌ها و مانوفاکتورها به انضمام کارخانه‌های ماشین‌سازی را تحت مقررات قرار می‌دهد و همچنین مانوفاکتورهای شیشه‌گری، کاغذسازی، صمغ، کائوچوك، توتون، چاپ کتاب، صحافی و بالآخره کلیهٔ کارگاه‌هایی را که بیش از ۵۰ نفر در استخدام داشته باشند مشمول مقررات

مستلزم ۲۰ سال دیگر تجزیه بر پیکر جاندار بود. در سال ۱۸۴۰ بود که یك کمیسیون پارلمانی تحقیق دربارهٔ کار کودکان تعیین گردید. بنابر اظهارات ن.و.سنیور کمیسیون مزبور در گزارش ۱۸۴۲ خویش «وحشتناك ترین تصویرها راکه تا آن وقت چشم جهان ندیده بود از آزمندی، خودخواهی و سنگدلی سرمایه‌داران و اولیاء اطفال، از تیره‌روزی، تباهی و انحطاط کودکان و جوانان ترسیم نمود... شاید گمان برده شود که این زشتی‌ها از آن دوران سپری شده‌ای است. ولی متأسفانه گزارش‌هایی در برابر است که نشان می‌دهند این سیاه‌کاری به همان شدت گذشته همچنان ادامه دارد. جزوه‌ای که در ۲ سال پیش هاردویك منتشر ساخت، نشان می‌دهد که سوء استفاده‌های افشاء شدهٔ سال ۱۸۴۲ در همین روزگار ما (۱۸۶۳) کمال شکوفندگی دارند... این گزارش (گزارش سال ۱۸۴۲) ۲۰ سال تمام بدون آن‌که توجهی به آن شود خوابید، در حالی که در این مدت اطفال مورد بحث آن بزرگ شده بودند بدون آن‌که نه کوچك‌ترین تصوری از آن چه ما اخلاق می‌خوانیم داشته باشند و نه از آموزش دبستانی، مذهب یا عشق طبیعی خانوادگی خبری ـ به این چنین کودکانی اجازه داده شد که اولیاء نسل کنونی گردند.»[۱]

در این اثناء وضع اجتماعی تغییر یافته بود. پارلمان دیگر جرأت نداشت خواست‌های کمیسیون سال ۱۸۶۳ را ندیده بگیرد و همان طور که در گذشته با گزارش ۱۸۴۲ رفتار کرده بود با آن برخورد نماید. بنابراین از آغاز سال ۱۸۶۴ در حالی که کمیسیون تازه فقط قسمتی از گزارش خود را منتشر نموده بود، صنایع گلین (به ضمیمهٔ کوزه‌گری)، کارخانجات کاغذ دیوارسازی، کبریت‌سازی، فشنگ‌سازی، کپسول‌سازی و همچنین کارخانه‌های پشت کرکی‌بافی مشمول مقرراتی گردید که دربارهٔ صنایع پارچه‌بافی جاری بود. در خطابهٔ شاهانهٔ ۵ فوریهٔ ۱۸۶۷ کابینهٔ توری وقت، طرح‌های قانونی، مبتنی بر پیشنهادهای نهایی کمیسیون که در جریان سال ۱۸۶۶ به کار خود پایان داده بود، به استحضار رساند.

در ۱۵ اوت ۱۸۶۷ قانون مربوط به توسعهٔ شمول قانون کارخانجات و در ۲۱ اوت همان سال قانون مربوط به مقررات کارگاه‌ها به توشیح پادشاه رسید. از این دو قانون اولی بنگاه‌های بزرگ و دومی بنگاه‌های کوچك را تحت مقررات قانونی در می‌آورد.

قانونی می‌سازد. قانون تنظیم ساعات کار که در ۱۷ اوت ۱۸۶۷ به تصویب رسید، کارگاه‌های کوچك و آن چه را که کار خانگی نامیده می‌شود، تحت قاعده درآورد. دربارهٔ این قوانین و قانون جدید معادن مصوب سال ۱۸۷۲ و غیره در جلد دوم باز سخن خواهیم گفت.

1 - Senior: "Social Science Congress", P. 55-57. and...

کوره‌های بلند، کارخانه‌های آهنگری و مسگری، فلزگدازی‌ها، ماشین‌سازی‌ها، فلزکاری‌ها، کارگاه‌های چسب، کاغذ، شیشه، توتون و همچنین چاپخانه‌ها و صحافی‌ها و به طور کلی کلیهٔ کارگاه‌های صنعتی از این نوع که در زمان واحد ۵۰ نفر یا بیشتر در استخدام دارند و لااقل ۱۰۰ روز در سال به کار مشغول هستند، به وسیلهٔ قانون توسعهٔ شمول قانون کارخانجات تحت مقررات قانونی در می‌آیند.

برای این که بتوان تصوری از وسعت دامنهٔ شمول این قانون داشت برخی از تعاریفی راکه در قانون مزبور داده شده است ذیلاً می‌آوریم:

"مقصود از پیشه در این قانون هر نوع کار دستیی است که به صورت حرفه‌ای یا به منظور جلب نفع انجام می‌شود و به ساختن کالایی یا جزئی از یك کالا می‌پردازد، آن را تغییر می‌دهد، تعمیر می‌کند، آن را زینت می‌هد، صیقل می‌کند و یا آن را به نحوی از انحاء آمادهٔ فروش به صورت کالا یا به صورت جزئی از آن می‌نماید،"

"غرض از کارگاه هر دکان یا محلی است که در درون آن، اعم از این که سرپوشیده و یا سرباز باشد، به وسیلهٔ یك کودك، یك کارگر جوان یا یك کارگر پیشه‌ای انجام می‌گردد و آن کس که کودك و کارگر جوان و زن کارگر را استخدام کرده است حق دارد در آن جا وارد شود و کنترل نماید،"

"شاغل آن کسی است که در پیشه‌ای خواه بازاء مزد و خواه بدون مزد تحت‌نظر یك نفر استاد یا یکی از اولیاء خود کار می‌کند،"

"اولیاء عبارتند از: پدر، مادر، سرپرست یا هر شخص دیگری که نسبت به طفل یا کارگر جوانی سمت سرپرستی یا حق نظارت داشته باشند."

ماده ۷ که محتوی مجازات تخلف از مقررات مربوط به اشتغال کودکان، کارگران جوان و زنان کارگر است نه تنها کارفرما، اقوام و غیره را مشمول جریمهٔ نقدی می‌سازد بلکه مجازات مزبور را به «پدر و مادر و اشخاص دیگری که سرپرستی کودك، کارگر جوان و زن را به عهده دارند و یا مستقیماً از کار آنان بهره‌مند می‌شوند و نیز سرایت می‌دهد.

قانون توسعهٔ شمول قانون کارخانجات، که مربوط به بنگاه‌های بزرگ می‌شود، در نتیجهٔ یك سلسله استثناء تراشی‌های حقارت‌آمیز و سازشکاری‌های بزدلانه با سرمایه‌داران، نسبت به قانون کارخانجات گامی به عقب است.

قانون مربوط به مقررات کارگاه‌ها که بیچارگی از تمام اجزاء آن می‌بارد، در دست مأمورین شهرداری‌ها و کارمندان محلی که مأمور اجراء آن بودند، به صورت کلمات بی‌جانی باقیماند. آن گاه که در سال ۱۸۷۱ پارلمان این اختیار تام را از آنها سلب نمود

آن را به بازرسان کارخانجات واگذار کرد یك باره بیش از ۱۰۰۰۰۰ کارگاه و ۳۰۰ آجرپزی را به دائرهٔ مسئولیت آنها افزود ولی فقط ۸ عضو کمکی به پرسنل بسیار ناچیز آنها افزود.[۱]

بنابراین آن چه در مورد این قانونگزاری ۱۸۶۷ انگلستان جلب نظر می‌کند این است که از طرفی ضرورت، پارلمان طبقات حاکمه را مجبور می‌نماید که آن چنان مقررات فوق‌العاده و پردامنه‌ای را علیه زیاده‌روی‌های بهره‌کشی سرمایه‌داری اصولاً بپذیرد و از سوی دیگر تزلزل، اکراه و سوءنیتی را نشان می‌دهد که همراه با اجراء این مقررات بوده است.

کمیسیون رسیدگی ۱۸۶۲ دربارهٔ صنایع معدنی نیز تصویب مقررات جدیدی را پیشنهاد نمود. این پیشنهادها در مورد صنعتی بود که باکلیهٔ رشته‌های دیگر از این جهت تفاوت داشت که در آن منافع مالکین زمین و سرمایه‌داران صنعتی بهم درمی‌آمیخت. تضادی که بین این دو منافع وجود داشت موجب تسهیل قانونگزاری کارخانه‌ها شده بود ولی فقدان این تضاد به خودی خود برای توضیح کش‌دادن‌ها و موش‌کشی‌هایی که در مورد قانون معادن روی داد کافی است.

کمیسیون رسیدگی ۱۸۴۰ آن چنان مطالب وحشتناك و برانگیزنده‌ای افشاء نمود و موجب آن چنان رسوایی در برابر تمام اروپا گردید که پارلمان مجبور شد وجدان خود را با تصویب قانون معادن ۱۸۴۲ آسوده سازد، قانونی که فقط به ممنوع ساختن کار زیرزمینی زنان و کودکان کمتر از ۱۰ سال قناعت می‌نمود. سپس در سال ۱۸۶۰ قانون بازرسی معادن وضع گردید. طبق این قانون مؤسسات معدنی می‌بایستی به وسیلهٔ بازرسان دولتی که بویژه برای این منظور تعیین می‌گردند بازرسی شوند و نباید پسران بین ۱۰ تا ۱۲ سال را در مؤسسات مزبور بپذیرند مگر این که آنان دارندهٔ گواهینامهٔ دبستان باشند و یا ساعات معینی به مدرسه بروند. این قانون در نتیجهٔ آن که عدهٔ بازرسان انتخاب شده به نحو مضحکی ناچیز و اختیارت آنان محدود بود و نیز نظر به علل دیگری که بعداً خواهیم دید، فقط به روی کاغذ باقی ماند.

یکی از آخرین کتاب‌های ابی دربارهٔ معادن گزارشی است تحت عنوان:

---

۱ ـ پرسنل ادارهٔ بازرسی کارخانجات مرکب بود از ۲ بازرس، ۲ بازرس‌یار و ۴۱ معاون. در سال ۱۸۷۱ ۸ معاون دیگر به آن اضافه شد. مجموع هزینهٔ اجراء قانون کارخانجات در انگلستان، اسکاتلند و ایرلند در سال مالی ۷۲-۱۸۷۱ فقط بالغ به ۲۵۳۴۷ لیرهٔ استرلینگ می‌شد که در جزء آن مخارج محاکمات علیه متخلفین از قانون نیز به حساب آمده بود.

"Report from the Select Committee on Mines, together With... Evidence, 23. July 1866" گزارش مزبور اثر کمیسیونی مرکب از اعضاء مجلس عوام است که اختیار دعوت شهود و تحقیق از آنان را نیز داشته است. این کتاب قطوری است که در آن خود گزارش فقط ۵ سطر است بدین مضمون که کمسیون چیزی نمی‌تواند بگوید و بایستی از شهواد بیشتری تحقیق به عمل آید!

نحوهٔ استماع شهود طریقه‌ای را به یاد می‌آورد که در محاکم انگلستان برای تحقیق از شهود مرسوم است. (تحقیق از راه محادثه یا گفتگوی متقابل) و ضمن آن وکیل می‌کوشد با سئوالات بیشرمانه و گمراه کننده و پرسش‌هایی از چپ و راست شاهد را به تسلیم در برابر خود وادار و کلمات را در دهان او بپیچاند. در این جا وکلا همان بازرسان پارلمانی هستند که در میانشان صاحبان و متصدیان معادن نیز تشریف دارند و شهود کارگران معادن اکثراً از معادن ذغال هستند. همهٔ این نمایش به اندازه‌ای خصلت‌نمای روحیهٔ سرمایه است که نمی‌توان در این جا برخی از مستخرجات گزارش را نیاورد. برای این که درك مطلب آسان شود نتایج تحقیقات و غیره را طبقه‌بندی شده ذکر می‌کنیم و متذکر می‌گردم که سئوالات و پاسخ‌هایی که در مقابل آن داده شده در کتاب آبی انگلیسی نیز نمره‌بندی شده است و شهودی که اظهارات آنها در این جا نقل می‌شود کارگران معادن ذغال سنگند.

۱ ـ مسألهٔ اشتغال کودکان ۱۰ ساله در معادن ـ کار به انضمام رفت و آمد اجباری در معان معمولاً ۱۴ تا ۱۵ ساعت طول می‌کشد و به طور استثنائی از آن بیشتر است و آن گاه از ساعت ۳، ۴، ۵ صبح تا ۴ و ۵ عصر ادامه می‌یابد. (شمارهٔ ۶، ۴۵۲، ۸۳) کارگران بزرگسال دو نوبت یا ۸ ساعت کار می‌کنند ولی برای این که مخارج کم شود برای خردسالان چنین نوبت کاری وجود ندارد. (شمارهٔ ۸۰، ۲۰۳، ۲۰۴) پسران خردسال به طور عمده برای بازکردن و بستن درها در قسمت‌های مختلفهٔ معدن گماشته شده‌اند و آنها که بزرگ‌ترند به کارهای دشوارتری مانند حمل و نقل ذغال و غیره مشغولند. (شمارهٔ ۱۲۲، ۷۳۹، ۱۷۴۷) ساعات طولانی کار در زیرزمین تا سن ۱۸ تا ۲۲ سالگی ادامه دارد، سپس گذار به کار واقعی معدن روی می‌دهد. (شمارهٔ ۱۶۱) اکنون با اطفال و جوانان سخت‌تر از هر یك از دوران‌های گذشته رفتار می‌شود. (شمارهٔ ۱۶۶۳ـ۶۷). کارگران معدن تقریباً به طور متفق می‌خواهند که قانونی دائر به ممنوعیت کار در معادن تا ۱۴ سالگی از طرف پارلمان وضع گردد. اینك هسی‌ویویان (که خود متصدی معدن است) می‌پرسد: «آیا این خواست باکم و بیشی درجهٔ فقر و پدر و مادر بستگی ندارد؟ و مستر بروس می‌گوید: آیاکمال سنگدلی نخواهد بود اگر آن جاکه پدر

مرده و یا معلول است ما خانواده را از این منبع عایدی محروم سازیم؟ در هر صورت باید قاعدهٔ عمومی وجود داشته باشد. آیا می‌خواهید در کلیهٔ موارد کار کودکان را تا ۱۴ سال در زیرزمین ممنوع سازد؟ جواب: بلی در کلیهٔ موارد.(شمارهٔ ۱۰۷ تا ۱۱۰) ویویان: «اگر کار اطفال بیش از ۱۴ سال در معادن ممنوع گردد آیا اولیاء آنها بچه‌ها را در کارخانجات و غیره نخواهند فرستاد؟ـ قاعدتاً خیر (شماره ۱۷۴۱) کارگر: «بازکردن و بستن درها به نظر خیلی کار آسانی است. ولی این یکی از کارهای پرمشقت است. صرف‌نظر از جریان هوای دایمی، پسربچه‌ای که مأمور این کار است عیناً مانند این که در یکی از سیاه‌چال‌های زندان باشد، توقیف است. ویویان بورژوا: «آیا این پسر در صورتی که روشنایی داشته باشد نمی‌تواند در حالی که مراقب درها است چیز بخواند؟ ـ اولاً برای این کار وی بایستی شمع بخرد. ولی با وجود این، چنین اجازه‌ای به وی داده نخواهد شد. او را آن جا گذاشته‌اند که مراقب کار خود باشد. وی وظیفه‌ای دارد که باید انجام دهد. هیچ گاه من پسری را ندیده‌ام که در معدن چیز بخواند. (شمارهٔ ۱۴۱ـ۶۰)

۲ ـ پرورش کودکان ـ کارگران معدن خواستار قانونی مانند قانون کارخانجات برای آموزش اجباری کودکان هستند. آنان اظهار می‌دارند که مقررات قانون ۱۸۶۰ که گواهینامهٔ آموزشی را شرط پذیرش پسران ۱۲ـ۱۰ ساله قرار داده است پندار محض است. همین جا است که تجربهٔ دردناك رسیدگی قضات تحقیق سرمایه‌داری واقعاً جنبهٔ مسخره به خود می‌گیرد. (شمارهٔ ۱۱۵) آیا قانون بیشتر علیه کارفرمایان لازم است یا علیه اولیاء اطفال؟ علیه هر دو (شمارهٔ ۱۱۶) آیا بیشتر علیه اینها یا آنها؟ من چطور می‌توانم جواب این را بدهم؟ (شمارهٔ ۱۳۷) آیا کارفرمایان خواسته‌اند ساعات کار طوری تنظیم گردد که با آموزش دبستانی تطبیق نماید؟ هرگز (شمارهٔ ۲۱۱) آیا کارگران معادن بعدها آموزش خود را تکمیل خواهند نمود؟ آنان به طور کلی عقب‌تر می‌روند و عادات زشتی فرا می‌گیرند، آنان دنبال باده‌نوشی و قماربازی و امثال آن می‌روند و به کلی دچار انحطاط می‌گردند. (شمارهٔ ۱۰۹) چرا نمی‌توان اطفال را به دبستان‌های شبانه فرستاد؟ در بیشتر مناطق ذغال‌خیز چنین دبستان‌هایی وجود ندارند. ولی اصل مطلب این است که اطفال در نتیجهٔ کار طاقت‌فرسا چنان خسته و وامانده می‌شوند که چشمان آنان از خستگی بسته می‌شود. سپس بورژوا چنین نتیجه گیری می‌کند: «آیا شما مخالف آموزش هستید؟ ابداً به هیچ وجه ولی و غیره (شمارهٔ ۴۴۳) آیا متصدیان معادن طبق قانون ۱۸۶۰ مجبور نیستند در صورت استخدام اطفال بین ۱۰ و ۱۲ سال گواهینامهٔ دبستانی مطالبه کنند؟ طبق قانون بلی ولی کارفرمایان این کار را نمی‌کنند. (شمارهٔ ۴۴۴) پس به نظر شما این شرط قانونی به طور کلی اجرا نشده است؟ این شرط اصلاً اجرا نشده

است. (شمارهٔ ۷۱۷) آیا کارگران معادن به مسألهٔ تربیتی علاقه زیادی نشان می‌دهند؟ قسمت اعظم آنها (شمارهٔ ۷۱۸) آیا آنان برای اجراء قهری قانون خیلی حرارت به خرج می‌دهند؟ اکثریت عظیم آنها (شمارهٔ ۷۲۰) پس چرا اجراء آن را به زور مطالبه نمی‌کنند؟ بسیاری از کارگران هستند که مایلند پسران بی‌گواهینامه را نپذیرند ولی در آن صورت آدم‌های مارک‌داری می‌شوند. (شمارهٔ ۷۲۱) مارک‌دار در برابر کی می‌شوند؟ در برابر کارفرماشان (شمارهٔ ۷۲۲) آیا شما عقیده داری که این چنین خواهند کرد. (شمارهٔ ۷۲۳) چرا کارگران از پذیرفتن چنین اطفالی امتناع نمی‌کنند؟ این اختیار با آنها داده نشده است. (شمارهٔ ۱۶۳۴) آیا شما تقاضای مداخلهٔ پارلمان را دارید؟ اگر قرار باشد اقدام مؤثری دربارهٔ آموزش و پرورش اطفال کارگران معادن انجام شود آن اقدام باید به وسیلهٔ قانون مجلس به طور قهری تحمیل گردد. (شمارهٔ ۱۶۳۶) آیا این اقدام باید در مورد فرزندان کلیهٔ کارگران بریطانیای کبیر انجام شود یا فقط درباره معدنچیان؟ من این جا آمده‌ام که به نام کارگران معدن صحبت کنم. (شمارهٔ ۱۶۳۸) چرا باید فرزندان معدنچی را با دیگران فرق گذاشت؟ زیرا آنان از قاعدهٔ عمومی مستثنی هستند. (شمارهٔ ۱۶۳۹) از چه نظر؟ از نظر جسمانی. (شمارهٔ ۱۶۴۰) چرا باید آموزش برای آنها پرارزش‌تر از فرزندان طبقات دیگر باشد؟ من نمی‌گویم که آموزش برای آنها ارزشمندتر است ولی به مناسبت کار زیاده از حدی که آنها در معادن دارند کمتر شانس آن را دارند که از دبستان‌های روزانه و یک‌شنبه استفاده نمایند. (شمارهٔ ۱۶۴۴) آیا چنین نیست که نمی‌توان این قبیل مسایل را به طور مطلق تلقی نمود؟ (شمارهٔ ۱۶۴۶) آیا در ناحیهٔ شما مدارس به قدر کافی هست؟ خیر (شمارهٔ ۱۶۴۷) پس اگر دولت دستور دهد که همهٔ اطفال به مدرسه فرستاده شوند از کجا می‌توان این همه مدرسه برای همهٔ کودکان یافت؟ من گمان می‌کنم به محض این که اوضاع و احوال مساعد شوند خود به خود مدارس به وجود خواهند آمد. نه تنها اکثریت عظیم کودکان بلکه قسمت اعظم معدنچیان بزرگسال خواندن و نوشتن نمی‌دانند. (شمارهٔ ۷۰۵-۷۲۶).

۳ـ کار زنان ـ از سال ۱۸۴۲ زنان کارگر دیگر در زیرزمین به کار اشتغال ندارند ولی در بالای معدن به کار بارگیری و غیره، به راندن بشکه‌های ذغال به سوی کانال‌ها و یا واگون‌های راه‌آهن، جور کردن ذغال سنگ و غیره گماشته می‌شوند. استفاده از کار زنان طی سه ۴ سال اخیر بسیار افزایش یافته است. (شمارهٔ ۱۷۲۷) اینان اغلب زنان، دختران و بیوه‌های کارگران معدن هستند و سنشان از ۱۲ تا ۵۰ و ۶۰ سال می‌رسد. (شمارهٔ ۶۴۵-۱۷۷۹) (شمارهٔ ۶۴۸) کارگران معدن دربارهٔ اشتغال زنان در کارهای معدن چه فکر می‌کنند؟ آنان به طور عموم بر این کار لعنت می‌فرستند. (شمارهٔ ۶۴۹) چرا؟ آنان

این قبیل کار را برای جنس زن فسادآور تلقی می‌کنند... آنان نوعی لباس مردانه به تن می‌کنند. در بسیاری موارد هرگونه شرم و حیایی زایل می‌شود. برخی از زنـان سیگار می‌کشند. کار آنها بـه هـمان انـدازهٔ داخـل مـعدن کـثیف است. در مـیان آنـان زنـان شوهرداری هستند که نمی‌توانند وظایف خانه‌داری خود را انجام دهند. (شمارهٔ ۶۵۱ و بعد) (شمارهٔ ۷۰۹) آیا بیوگان می‌توانند جای دیگر کار سودآورتری به دست آورند (یعنی ۱۰ـ۸ شیلینگ در هفته)؟ در این باره نمی‌توانیم سخن بگوییم. (شمارهٔ ۷۱۰) با این وجود شما تصمیم گرفته‌اید که این وسیلهٔ زندگی را از آنها سلب کنید؟ (ای سنگدل!) بلی مسلماً (شمارهٔ ۱۷۱۵) از چه رو چنین تصمیمی دارید؟ ما کارگران معدن نسبت به جنس زیبا احترام فراوانی داریم و لذا نمی‌خواهیم آنان را محکوم بـه کـار کـردن در معادن ذغال ببینیم... این کار به طور عمده بسیار سنگین و دشوار است، بسیاری از این دختران روزانه ۱۰ تن بار بلند می‌کنند. (شمارهٔ ۱۷۳۲) آیا تصور می‌کنید زنان کارگری که در معدن اشتغال دارند فاسدتر از زنانی هستند که در کارخانه‌ها کار می‌کنند؟ درصد فاسد شدگان در میان اینان بیشتر از دخترانی است که در کارخانه‌ها کار می‌کنند. (شمارهٔ ۱۷۳۳) پس شما از وضع اخلاقی کارخانجات نیز راضی نیستید؟ خیر. (شمارهٔ ۱۷۳۴) آیا مایلید که کار زنان در کارخانه‌ها نیز ممنوع گردد؟ خیر من چنین چیزی نمی‌خواهم. (شمارهٔ ۱۷۳۵) چرا نمی‌خواهید؟ زیرا آن نـوع کـار بـرای جـنس زن مـحترمانه‌تر و شایسته‌تر است. (شمارهٔ ۱۷۳۶) با وجود این آیا عقیده دارید که کـار مـزبور از نـظر اخلاقی برای زنان زیانمند است؟ نه به اندازه و شدتی که در مورد کار معادن وجود دارد. بعلاوه من تنها صحبت از اخلاقیات نمی‌کنم بلکه علل جسمانی و اجتماعی را نیز در نظر دارم. انحطاط اجتماعی دختران تأثرآور است و به سر حد خود رسیده است. اگر این دختران به زوجیت کارگران معدن در آیند مردان عمیقاً از این انحطاط رنج خواهند برد و این امر آنها را وادار خواهد کرد که خانه را ترک کرده به باده‌نوشی بپردازند. (شماره ۱۷۳۷) ولی آیا همین وضع در مورد زنانی که در کارخانه‌های آهنگری کار می‌کنند صادق نیست؟ من نمی‌توانم دربارهٔ سایر رشته‌های کار صحبت کنم. (شـمارهٔ ۱۷۴۰) آخر بگویید چه فرقی بین زنانی که در آهنگری کار می‌کنند و زنانی که در معادن به کار مشغولند وجود دارد؟ مـن در مـورد ایـن مسأله نـیاندیشیده‌ام. (شـمارهٔ ۱۷۴۱) آیـا می‌توانید تفاوتی بین این طبقهٔ و طبقهٔ دیگر پیدا کنید؟ من در این مورد آگاهی نیافته‌ام ولی در نتیجهٔ رفت و آمد به این خانه وان خانه به وضع دلخراشی که در امور منطقهٔ ما وجود دارد پی برده‌ام. (شمارهٔ ۱۷۵۰) آیا شما تمایل شدید به این ندارید که کار زنان در هر جا که فاسد کننده و انحطاط‌آور است حذف شود؟ چرا... بهترین عواطف کوکان

باید از تربیت مادر سرچشمه گیرد. (شمارهٔ ۱۷۵۱) اما آخر این وضع در مورد کار زنان در کشاورزی نیز صادق است؟ کار کشاورزی فقط دو فصل است. اما در رشتهٔ ما همهٔ زنان تمام ۴ فصل را کار می‌کنند و گاه اتفاق می‌افتد که روز و شب به کار اشتغال دارند در حالی که رطوبت تا پوست بدن آنها نفوذ کرده است، از نظر جسمانی ضعیف می‌شوند و سلامت آنها را از بین می‌رود. (شمارهٔ ۱۷۵۳) آیا شما به طور کلی این مسأله را (مسألهٔ کار زنان را) مطالعه نکرده‌اید؟ من نظری به اطراف خود انداخته‌ام و آن چه می‌توانم بگویم این است که در هیچ جا موردی که بتواند با مسألهٔ کار زنان در معادن ذغال برابری کند نیافته‌ام. این کار کار مرد است و آن هم کار مردانی زورمند. بهترین طبقهٔ معدن‌چیان که برای اعتلاء و آدم شدن خویش می‌کوشند، به جای این که مورد پشتیبانی زنان خود باشند بعکس به وسیلهٔ آنان به پستی سوق داده می‌شوند. پس از آن که حصرات بورژواها باز از اینرو و آنرو سئوالاتی طرح می‌کنند بالآخره راز «همدردی» آنها با زنان و خانواده‌های فقیر و غیر فاش می‌شود: معدندار مراقبت کل معدن را با آقایان معینی تفویض می‌کند و این آقایان برای این که مورد تقدیر ارباب قرار گیرند این سیاست را در پیش می‌گیرند که تا سر حد امکان در همه چیز صرفه‌جویی کنند و از این راه در همان کاری که مردان ۲ شیلینگ و ٦ پینس باید مزد بگیرند به دختران ۱ شیلینگ تا ۱ شیلینگ و ٦ پنس مزد داده می‌شود. (شمارهٔ ۱۸۱٦)

۴ ـ هیئت منصفه سوانح منجر به مرگ ـ (شمارهٔ ۳٦۰) در مورد بررسی‌هایی که از طرف مأمور بازرسی در مورد سانحهٔ مرگ در ناحیهٔ شما انجام می‌گیرد آیا کارگران از ترتیباتی که دادگستری در موارد رویداد سوانح اتخاذ می‌کند خرسند هستند؟ خیر آنها راضی نیستند. (شمارهٔ ۸٦۱) چرا خرسند نیستند؟ بویژه از آن جهت که اشخاصی را به عنوان هیئت منصفه تعیین می‌کنند که در کار معادن سررشته‌ای ندارند. هیچ گاه کارگران را جز برای اداء شهادت نمی‌خواهند. عموماً کاسبان اطراف را می‌آورند که تحت نفوذ معدندار و مشتری‌های وی هستند و هیچ گاه اظهارات فنی شهود را نمی‌فهمند. خواست ما این است که قسمتی از هیئت منصفه را کارگران معدن تشکیل دهند. معمولاً رأیی که داده می‌شود مخالف اظهارات شهود است. (شمارهٔ ۳۷۸) آیا به عقیدهٔ شما منصفین نباید بیطرف باشند؟ چرا. (شمارهٔ ۳۷۹) آیا کارگران بیطرف خواهند بود؟ من هیچ جهتی نمی‌بینم که چرا باید آنها بیطرف نباشند. آنان کارشناسی دارند. (شمارهٔ ۳۸۰) ولی آیا آنها گرایش به این نخواهند داشت که قضاوت‌هایی غیرعادلانه و سخت به نفع کارگران نمایند؟ خیر من چنین چیزی را گمان نمی‌کنم.

۵ ـ وزن و اندازهٔ تقلبی و غیره ـ خواست کارگران این است که مزد آنها به جای ۱۵

زور یك بار هر هفته پرداخت شود. آنها خواستار این هستند که سطل‌های ذغال برطبق وزن حساب شود نه بنابر حجم مکعب آنها و تقاضا دارند که برای جلوگیری از تقلب در توزین مورد حمایت قرار گیرند و غیره. (شمارهٔ ۱۰۷۱) هرگاه تقلبی در توزین سطل‌ها انجام گیرد آیا کارگری حق ندارد که با پیش آگهی ۱۴ روزه معدن را ترك کند؟ ولی اگر کارگر مزبور به جای دیگر رود باز با همان ماجرا روبرو خواهد شد. (شمارهٔ ۱۰۷۲) ولی مگر وی نمی‌تواند هر آن جایی را که بی‌عدالتی حکومت دارد ترك کند؟ بی‌عدالتی در همه جا حکمفرما است. (شمارهٔ ۱۰۷۳) مگر چنین نیست که کارگر حق دارد هر بار محلی را که کار می‌کند با پیش آگهی ۱۴ روزه ترك گوید؟ چرا. دیگر بس است چالش کن!

۶ ـ بازرسی معادن ـ کارگران تنها از سوانح ناشی از انفجار گاز رنج نمی‌برند. (شمارهٔ ۲۳۴ و بعد) ما همچنین از تهویهٔ بد معادن ذغال شکایت داریم زیرا وضع به نحوی است که به زحمت می‌توان نفس کشید و از اینرو افراد قدرت هر نوع کاری را از دست می‌دهند. مثلاً درست در همین قسمتی از معدن که من کار می‌کنم هوای متعفن موجب آن شده است که عدهٔ بسیاری برای هفته‌ها در بستر بیماری افتاده‌اند. معبرهای اصلی اکثراً به قدر کافی تهویه شده‌اند ولی درست آن جایی که ما کار می‌کنیم این طور نیست. حالا اگر کسی را نزد بازرس بفرستیم که از بدی تهویه شکایت کند وی را اخراج می‌کنند و از آن به بعد آدم «مارك داری» می‌شود که دیگر در هیچ جا کاری پیدا نمی‌کند. قانون بازرسی معادن که در سال ۱۸۶۰ تصویب شده است ورق پاره‌ای بیش نیست. بازرسی و تعداد بازرسان خیلی کم و کوچك است به طوری که شاید در هر ۷ سال یك بار بازدید رسمیی می‌کند. بازرس ما آدم به کلی از کار افتاده و مرد ۷۰ ساله‌ای است که بیش از ۱۳۰ مؤسسهٔ معدنی ابوابجمع او است. علاوه بر عدهٔ بیشتری بازرس ما احتیاج به عده‌ای بازرس‌یار داریم. (شمارهٔ ۲۸۰) آیا دولت باید ارتشی از بازرسان ترتیب دهد که هر چه شما تقاضا دارید بدون اطلاع خود کارگران انجام دهد؟ این ممکن نیست ولی آنها باید بیایند و اطلاعات خود را در داخل خود معادن جستجو کنند. (شمارهٔ ۲۸۵) خیال نمی‌کنید که نتیجهٔ این کار چنین شود که مسئولیت! در مورد تهویه و غیره از سرمعداندار برداشته شده منتقل به دولت گردد؟ به هیچ وجه. وظیفهٔ بازرسان باید این باشد که آنها را وادار به اجراء قوانین موجود نمایند. (شمارهٔ ۲۹۴) وقتی شما از معاونین بازرس صحبت می‌کنید آیا منظورتان کسانی است که حقوقشان از بازرسان کنونی کمتر و خصایلشان پایین‌تر از آنها باشد؟ چنانچه شما بتوانید اشخاص بهتری پیدا کنید من به هیچ وجه آرزو نمی‌کنم که آنان پست‌تر از بازرسان باشند. (شمارهٔ ۲۹۵) شما میل

دارید که عدهٔ بازرسان افزایش یابد یا این که طبقهٔ پست‌تری از مردم را به مثابه بازرس می‌خواهید؟ ما به افرادی احتیاج داریم که در معادن رفت و آمد کنند و ترسی از جان خود نداشته باشند. (شمارهٔ ۲۹۶) اگر آرزوی شما را دائر به تعیین بازرسان بدتری برآورده سازند آیا عدم شایستگی آنها خطری به وجود نخواهد آورد و غیره؟ خیر. این کار مربوط به دولت است که افراد شایسته‌ای را انتخاب نماید. بی‌معنی بودن این نوع تحقیقات سرانجام برای خود رئیس کمیسیون تحقیق نیز معلوم گردید و به همین سبب در میان صحبت دوید و گفت: «نظری شما این است که افراد کاردانی انتخاب شوند که خودشان معادن را بازدید کنند و به بازرس گزارش دهند تا وی سپس دانش عالی خود را به کار اندازد. (شمارهٔ ۵۳۱) آیا تهویهٔ تمام این مؤسسهٔ کهنه خرج زیاد بر نمی‌دارد؟ ـ بله مخارج ممکن است زیاد باشد ولی جان عدهٔ بسیاری حفظ خواهد شد. (شمارهٔ ۵۸۱) یك نفر از کارگران معدن نسبت به فصل ۱۷ قانون ۱۸۶۰ اعتراض می‌کند و می‌گوید: اکنون اگر بازرس، قسمتی از معدن را در وضعی مشاهده کند که برای کار مناسب نیست باید آن را به صاحب معدن و وزیر کشور گزارش دهد. سپس صاحب معدن ۲۰ روز فرصت فکر کردن دارد. پس از پایان ۲۰ روز وی می‌تواند از هرگونه تغییر دادنی امتناع نماید. ولی هنگامی که چنین تصمیمی گرفت وی باید به وزیر کشور شرحی بنویسد و ۵ نفر مهندس معدن را پیشنهاد نماید تا وزیر از میان آنها داوران را انتخاب نماید. عقیدهٔ ما این است که در این مورد معدندار عملاً کسانی را که باید دربارهٔ او قضاوت کنند خودش تعیین کرده است. (شمارهٔ ۵۸۶) محقق بورژوا که خود معدندار است می‌گوید: این اعتراضی است که جنبهٔ تجریدی محض دارد. (شمارهٔ ۵۸۸) پس شما نسبت به درستی مهندسین معادن کم بها می‌دهید؟ من می‌گویم که این وضع خیلی غیرمنصفانه و غیرعادلانه است. (شمارهٔ ۵۸۹) آیا مهندسین معادن دارای نوعی سمت رسمی نیستند که تصمیمات آنها را مافوق جانبداریی که شما از آن ترس دارید، قرار دهد؟ من از دادن هر جوابی دربارهٔ صفات شخصی این افراد خودداری می‌کنم. برای من مسلم است که این اشخاص در بسیاری موارد بسیار مغرضانه رفتار می‌کنند و بایستی در موادری که جان انسان در میان است این قدرت از آنان سلب گردد. همان بورژوا بیشرمانه سؤال ذیل را مطرح می‌کند: «تصور نمی‌کنید که صاحبان معادن نیز در نتیجهٔ انفجارهایی که واقع می‌شود خسارت می‌بینند؟ و بالآخره (شمارهٔ ۱۰۴۲): «آیا شما کارگران نمی‌توانید منافع خود را رأساً در دست بگیرید و از دولت استمداد نکنید؟ خیر.

سال ۱۸۶۵ در انگلستان ۳۲۱۷ مؤسسهٔ معدن کار وجود داشت و ۱۲ بازرس.

یکی از معدن‌داران یورك‌شایر (روزنامهٔ تایمز ۲۶ ژانویهٔ ۱۸۶۷) خود حساب می‌کند که اگر کارهای صرفاً اداری را هم که تمام اوقات بازرسان را می‌گیرد کنار بگذاریم اینان در هر ۱۰ سال فقط یك بار می‌توانند از هر معدن بازدید نمایند بنابراین اگر طی سال‌های اخیر (از جمله نیز سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷) سوانح کار، هم از حیث تعداد و هم از جهت وسعت دامنه، (گاه ۲۰۰ تا ۳۰۰ کارگر فدا شده‌اند) به طور تصاعدی ترقی نموده‌اند جای شگفتی نیست. اینها زیبایی‌های تولید آزاد سرمایه‌داری هستند.

در هر حال قانون ۱۸۷۲ با وجود تمام نقایصی که دارد، نخستین قانونی است که ساعات کار کودکان مشغول در معادن را تحت ترتیب درآورده و متصدیان و مالکین معادن را تا حدودی در برابر این به اصطلاح تصادفات مسئول قرار داده است.

کمیسیون سلطنتی ۱۸۶۷ مأمور تحقیق دربارهٔ وضع کودکان، جوانان و زنانی که در کشاورزی به کار اشتغال دارند گزارش‌های مهم چندی منتشر ساخت. کوشش‌های گوناگونی برای سرایت دادن اصول قوانین کارخانه به کشاورزی، ولو با تغییر شکل، به عمل آمده است لیکن تاکنون همهٔ این کوشش‌ها با عدم موفقیت مواجه گردیده است. ولی آن چه که باید در این جا متذکر گردم عبارت از گرایش مقاومت ناپذیری است که در مورد اعمال همگانی این اصول به چشم می‌خورد.

از یك سو تعمیم قوانین کارخانه، به مثابه وسیلهٔ حفاظت جسمانی و روحانی طبقهٔ کارگر، غیرقابل اجتناب گردیده است. از سوی دیگر، آن چنان که سابقاً نیز متذکر شده‌ایم، همین امر در عین حال موجب تعمیم و تسریع استحالهٔ روندهای کوچك و پراکندهٔ کار به پروسهٔ کار بهم بسته‌ای می‌گردد که در مقیاس اجتماعی بزرگ‌تری قرار دارد و بالنتیجه به تمرکز سرمایه و حکمروایی مطلق رژیم کارخانه می‌انجامد. تعمیم مزبور کلیهٔ شکل‌های کهنه و بینابینی را، که هنوز تا حدودی سلطهٔ سرمایه‌داری را می‌پوشانند، درهم می‌شکند و به جای آنها حکمروایی مستقیم و آشکار سرمایه را می‌نشاند. به همین سبب تعمیم قوانین کارخانه‌ای به مبارزه مستقیم علیه این سلطه نیز صورت همگانی می‌دهد. در حالی که این امر هر کارگاه را جداگانه وادار به یکسان شدن، انتظام یافتن، مرتب بودن و صرفه‌جویی می‌کند، به وسیلهٔ تکان شگرفی که تحدید و تنظیم روزانهٔ کار به تکنیك وارد می‌آورد موجب افزایش هرج و مرج و وقوع بلیات در مجموع تولید سرمایه‌داری و شدت آهنگ کار و رقابت ماشین‌آلات با کارگر می‌گردد. با از بین بردن کارگاه‌های خرده‌پا و کار خانگی آخرین پناهگاه‌های «کارگران زاید» را محو می‌کند و از آن راه دریچهٔ اطمینانی را که تا این تاریخ برای مجموع مکانیسم اجتماعی وجود داشت از میان برمی‌دارد در عین این که عمومیت یافتن این

قوانین شرایط مادی پروسهٔ تولید و ترکیب اجتماعی آن را نمو می‌دهد موجب رشد تضادها و تناقضات آشتی‌ناپذیر شکل سرمایه‌داری تولید می‌گردد و لذا در عین حال عناصر تشکیل دهنده و عوامل منقلب کنندهٔ جامعهٔ کهنه را نیز رویان و رسیده می‌کند.(۱)

---

۱ ـ رابرت اوون که پدر کارخانه‌ها و فروشگاه‌های تعاونی است و با وجود این چنان که سابقاً متذکر شده‌ایم، به هیچ وجه شریك پندارهای پیروان خود دربارهٔ وسعت و اهمیت این عوامل تحول منفرد نیست، نه تنها به طور واقعی سیستم کارخانه را مبداء حرکت تجربیات خود قرار داد، بلکه از لحاظ تئوریك نیز سیستم مزبور را نقطهٔ عزیمت انقلاب اجتماعی تلقی می‌نمود. آقای ویسرینگ استاد علم اقتصاد در دانشگاه لیدن گویا از این مطلب اخیر بویی برده بود که در کتاب خود تحت عنوان: "Handboek van Praktische Staatshuis houdkunde 1862-1860" کتابی که سطحی‌گویی‌های اقتصاد عامیانه را به شکل مختص خود مطرح ساخته است، از شیوهٔ کار پیشه مردانه در برابر صنعت بزرگ جدا دفاع می‌کند.

ضمیمهٔ چاپ چهارم ـ نیرنگ‌های قضائی تازه‌ای (صفحهٔ ۳۱۴)(*) که قانونگزار انگلستان به برکت تضادها و اختلاف‌گویی‌های Factory Acts Extension Act, Factory Acts و Workshops' Act به وجود آورده بود سرانجام تحمل‌ناپذیر گردید و از اینرو در قانونی به نام Factory and Workshop Act (قانون کارخانجات و کارگاه‌ها) مصوب ۱۸۷۸ کلیهٔ قوانین مربوطه به این مسایل را یك جا مدون گردید. البته در این جا امکان این که انتقاد مشبعی از مجموعهٔ این قوانین صنعتی جاری انگلستان داده شود نیست. بنابراین به تذکرات ذیل قناعت می‌شود. شمول قانون بدین قرار است: ۱ ـ کارخانه‌های پارچه‌بافی. در این مورد همه چیز تقریباً مانند گذشته باقی مانده است: کار کودکان بیش از ۱۰ سال را از قرار روزانه ۵/۵ ساعت مجاز می‌کند یا ۶ ساعت در صورت تعطیل روز شنبه. دربارهٔ اطفال بالغ و زنان: ۱۰ ساعت در ۵ روز هفته و حداکثر ۶/۵ ساعت روز شنبه. ۲ ـ غیراز پارچه‌بافی‌ها. در این جا مقررات بیش از سابق به آن چه در شمارهٔ ۱ بیان شد نزدیك می‌گردد ولی هنوز استثناتی به نفع سرمایه‌داران باقی است که در پاره‌ای موارد می‌توانند با اجازهٔ مخصوص وزارت کشور بر عدهٔ آنها بیفزایند. ۳ ـ کارگاه‌ها. در قانون جدید عیناً مانند گذشته تعریف شده است. در آن کارگاه‌هایی که کودکان، اطفال نابالغ و زنان به کار گماشته شده‌اند تقریباً وضع مانند کاخانه‌های غیرپارچه‌بافی است ولی با برخی تسهیلات در موارد خاص. ۴ ـ کارگاه‌هایی که در آنها کودکان و اطفال نابالغ کار می‌کنند بلکه فقط افرادی از هر دو جنس که بیش از ۱۸ سال داشته باشند به کار مشغولند. برای این قبیل مؤسسات باز تسهیلات بیشتری ملحوظ شده است. ۵ ـ کارگاه‌های خانگی که در آن جا تنها اعضاء خانواده در محل

۱۰ ـ صنعت بزرگ و کشاورزی:

انقلابی که صنعت بزرگ در کشت و کار و در مناسبات اجتماعی میان عاملین تولید کشاورزی برمی‌انگیزد بعداً مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. در این جا کافی است که بر سبیل پیش‌تازی اشارهٔ کوتاهی به برخی از نتایج بشود. اگر استفادهٔ از ماشین آلات در کشاورزی به طور عمده مبرا از زیان‌های جسمانیی است که ماشین برای کارگر کارخانه به بار می‌آورد[1] ولی، چنان که بعداً به تفصیل خواهیم دید، در کشاورزی تأثیر ماشین در مورد «زاید ساختن» کارگران باز هم شدیدتر و بی‌برگشت‌تر است. مثلاً در کنت‌نشین‌های کمبریج و سوفولك طی ۲۰ سال اخیر مساحت زمین‌های زیرکشت توسعهٔ بسیاری یافته در حالی که جمعیت روستایی در جریان همین مدت نه تنها به طور نسبی بلکه مطلقاً کاهش پذیرفته است. در ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی ماشین‌های

اقامت خانواده به کار اشتغال دارند. در این مورد باز مقررات کشدارتری وجود دارد و در عین حال بازرس نیز بدین طریق محدود شده است که بدون اجازهٔ ویژهٔ وزارتی و یا قرار قاضی نمی‌تواند در این امکنه که محل سکونت نیز هستند وارد شود. و بالآخره آزادی بلاشرط برای حصیربافی، توری‌بافی و دستکش‌سازی خانوادگی با وجود کلیهٔ نقایصش این قانون، در مقایسه با قانون فدرال سوئیس دربارهٔ کارخانجات، مصوب ۲۳ مارس ۱۸۷۷، به مراتب در مورد مسایل مطروحه بهتر است. مقایسهٔ قانون انگلستان با قانون سوئیس به خصوص سودمند است زیرا محسنات و مضار دو اسلوب قانونگزاری یعنی از طرف قانونگزاری انگلستان که دارای اسلوبی «تاریخی» است و قدم به قدم برحسب پیشآمدها تدوین شده است و از سوی دیگر قانونگزاری اروپای بری که مبتنی بر سنت‌های انقلاب فرانسه و بیشتر اسلوبی تعمیمی است، آشکار می‌نماید. متأسفانه مجموعهٔ قوانین انگلیس در قسمت عمده خود هنوز همچنان به روی کاغذ مانده است زیرا عدهٔ کارمندان بازرسی غیرکافی است. فریدریش انگلس

(*) یك صفحه مانده به آخر فصل هشتم همین ترجمه.م

۱ ـ می‌توان بیان تفصیلی ماشین آلاتی را که در کشاورزی انگلستان به کار می‌رود در کتاب: "Die Landwirtschaftlichen Geräte und Maschinen Englands" اثر دکتر و.هام چاپ دوم (براونشوایگ) ۱۸۵۶، به دست آورد. در منظره‌ای که آقای هام از سیر تکاملی کشاورزی انگلستان می‌دهد از آقای لئوس دو لاورنی کورکورانه تبعیت می‌کند.

(یادداشت چاپ چهارم ـ البته این اثر امروز کهنه شده است.) فریدریش انگلس

کشاورزی اکنون فقط بالقوه جانشین کارگر می‌شوند یعنی به تولیدکننده امکانی می‌دهند که مساحت بزرگ‌تری را تحت کشت و کار درآورد ولی به طور واقعی کارگرانی را که به کار مشغولند بیرون نمی‌رانند. در سال ۱۸۶۱ تعداد کارگرانی که در ایالات انگلیس و گال به ساختن ماشین‌های کشاورزی اشتغال داشتند بالغ بر ۱۰۳۴ نفر گردید در صورتی که تعداد کارگران کشاورزی شاغل در ساختمان ماشین‌های بخار و ماشین‌افزار فقط به ۱۲۰۵ نفر می‌رسید.

در محیط کشاورزی هنگامی که صنعت بزرگ، «دهقان»، این سنگر جامعهٔ کهن را نابود می‌کند و به جای وی کارگر مزدور می‌نشاند انقلابی‌ترین عمل خود را انجام می‌دهد. بدینسان احتیاج تحولات اجتماعی و تضادهای روستا نیز هم‌سطح شهر می‌گردد. استفادهٔ آگاهانه و تکنولوژیك علم جانشین عادتمندترین و غیر عقلانی‌ترین شیوهٔ کار می‌شود. گسیختگی پیوند قدیمی خویشاوندی بین کشاورزی و مانوفاکتور یعنی پیوندی که شکل کودکانه و رشد نیافتهٔ هر دوی آنها را در برمی‌گیرد، به وسیلهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به انجام می‌رسد. ولی شیوهٔ تولید مزبور در عین حال شرایط مادی یك ترکیب تازه و عالی‌تری از اتحاد کشاورزی و صنعت را بر پایهٔ شکل‌های متناقضاً به انجام رسیدهٔ آنها به وجود می‌آورد. از طرفی تولید سرمایه‌داری با متفوق ساختن روزافزون جمعیت شهری، که وی آن را در مراکز بزرگ متراکم می‌سازد، قوهٔ محرکهٔ تاریخی جامعه را مجتمع می‌کند و از طرف دیگر تبادل مواد بین انسان و زمین یعنی برگشت آن اجزایی را که انسان به شکل خوراك و پوشاك از زمین گرفته است، مختل می‌سازد و لذا شرط جاویدان پابرجا بودن حاصلخیزی زمین را برهم می‌زند. بنابراین تولید سرمایه‌داری در عین این که به سلامت جسمانی کارگران شهری آسیب می‌رساند به زندگانی روحانی کارگر کشاورزی نیز لطمه می‌زند.[1] ولی در عین حال با مختل ساختن شرایط صرفاً خودرو و طبیعی این تبادل مواد، تولید سرمایه‌داری استقرار منظم آن را به

---

۱ ـ شما ملت را به دو اردگاه متخاصم تقسیم می‌کنید: دهقانان کلفت و کند ذهن از طرفی و کوتوله‌های نرم و نازك شده از طرف دیگر. ای خدای کریم! ملتی که برحسب منافع کشاورزی و بازرگانی تقسیم شده است خود را سالم و حتی دانا و متمدن می‌خواند، آن هم نه علیرغم این جدایی وحشتناك و غیرطبیعی بلکه درست در نتیجهٔ وجود چنین وضع!

(David Urquhart: "Familiar Words", P. 119.)

قسمت نقل شده در عین حال قوت و ضعف این نوع انتقاد را نشان می‌دهد که می‌تواند وضع موجود را مورد بررسی قرار داده محکوم کند ولی قادر به درك آن نیست.

مثابه قانون اجتماعی تولید و در شکلی که کاملاً متناسب با تکامل انسان باشد ضرور می‌سازد.

در کشاورزی و در مانوفاکتور تحول سرمایه‌داری پروسهٔ کار مانند مصیبت‌نامهٔ تولیدکنندگان جلوه‌گر می‌شود، وسیلهٔ کار به مثابه وسیلهٔ اسارت، وسیلهٔ بهره‌کشی و وسیلهٔ مستمند ساختن کار گردیده می‌شود، بهم بست پروسه‌های اجتماعی کار به صورت وسیلهٔ سازمان یافتهٔ اعمال فشار به موجودیت انفرادی وی، به آزادی و استقلال او نمود می‌کند. پراکندگی کارگران کشاورزی در پهنه‌ای بزرگ‌تر در عین حال نیروی مقاومت آنها را درهم می‌شکند در صورتی که تمرکز، نیروی مقاومت کارگران شهری را بالا می‌برد.

در کشاورزی جدید نیز مانند صنعت شهری ترقی نیروی بارآور کار و بیشتر کردن بازده آن به قیمت انهدام و کورکردن چشمهٔ زایندهٔ خود نیروی کار به دست می‌آید. و نیز هر پیشرفتی در کشاورزی سرمایه‌داری نه تنها پیشرفتن در هنر غارت کارگران است بلکه در عین حال پیشرفت در هنر تاراج زمین بشمار می‌آید. هر ترقی که در افزایش حاصلخیزی زمین برای مدت معینی می‌آید در عین حال پیشرفتی در جهت ویران ساختن منابع این حاصلخیزی است.

هر اندازه کشوری مثلاً مانند ایالات متحدهٔ آمریکای شمالی، صنعت بزرگ را بیشتر اساس تکامل خود قرار داده باشد به همان اندازه این پروسهٔ تخریبی سریع‌تر انجام می‌شود.(۱)

---

۱ - به اثر لی‌بیگ تحت عنوان:."Die chemie in ihrer Anwendung auf Agrikultur und Physiologie", "Einleitung in die Naturgesetze des Feldbaus" چاپ هفتم ۱۸۶۲ و بویژه به جلد اول آن مراجعه کنید. یکی از خدمات جاویدان لی‌بیگ عبارت از مطالعه دربارهٔ جنبهٔ منفی کشاورزی جدید از نقطهٔ نظر علوم طبیعی است. و نیز منظره‌هایی که از تاریخ کشاورزی داده است، با وجود این که خالی از خطاهای فاحش نیست، محتوی مطالب روشن کننده است. جای تأسف است که وی با جسارت تمام مطالب حساب نشده‌ای، از قبیل آن چه ذیلاً آورده می‌شود، می‌پراند: "ریز کردن هر چه بیشتر خاك و شخم‌های مکرر موجب نفوذ هوا به درون قسمت‌های متخلخل زمین قابل کشت می‌گردد و سطح فوقانی زمین که هوا باید در آن تأثیر کند بزرگ‌تر می‌شود و نو می‌گردد. ولی این مطلب به آسانی قابل درك است که بازده اضافی زمین مزروع نمی‌تواند متناسب با افزایش کاری باشد که در روی آن انجام می‌گیرد. این بازده اضافی به نسبت بسیار ضعیفی ترقی می‌کند." سپس لی‌بیگ اضافه می‌کند: این قانون برای نخستین بار به وسیلهٔ استوارت میل در کتاب «اصول علم اقتصاد» وی، جلد اول صفحهٔ ۱۷ به

بنابراین تولید سرمایه‌داری در حالی که تکنیك و سازمان پروسهٔ تولید اجتماعی را ترقی می‌دهد گورکن سرچشمهٔ ثروت‌ها یعنی زمین و کارگر است.

صورت ذیل بیان شده است: در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، بازده زمین در مقایسه با افزایش عدهٔ کارگران به نسبتی نزولی ترقی می‌کند. (آقای میل حتی قانون مکتب ریکاردوی را با فرمول غلطی تکرار کرده است. و نیز نظر به این که در انگلستان همواره کاهش عدهٔ کارگران شاغل همراه با ترقی کشاورزی بوده است، می‌توان گفت قانونی که در انگلستان و برای انگلستان کشف شده است لااقل در خود این کشور هیچ گونه زمینهٔ اجرا نیافته است.) این قانون عمومی کشاورزی بویژه از آن جهت بسیار جالب است که استوارت میل به علت آن آگاهی نداشت. (لی‌بیگ در همان اثر. جلد اول. صفحهٔ ۱۴۳ و زیرنویس) صرف‌نظر از معنای اشتباه‌آمیز کلمهٔ کار، که لی‌بیگ آن را به نحو دیگری و غیر از آن چه علم اقتصاد از آن می‌فهمد درك می‌کند. «بسیار جالب است» که وی آقای جون استوارت میل را به مثابه نخستین کاشف تئوریی می‌خواند که جیمس آندرسون (*) در زمان آدام اسمیث برای نخستین بار آن را اعلام داشته و در آثار بسیاری تا آغاز قرن نوزدهم هم تکرار شده است و مالتوس، که به طور کلی استادکش رفتن مطالب دیگران است، (تمام تئوری جمعیت وی کش‌روی بیشرمانه‌ای است.) تئوری مزبور را در سال ۱۸۱۷ ضمیمهٔ مطالب خود نموده و وست (*) در زمان زندگی آندرسون و مستقل از او تئوری مزبور را بیان نمود و ریکاردو در سال ۱۸۱۷ آن را در ارتباط با تئوری عمومی ارزش آورده و سپس تحت نام ریکاردو در دور جهان به گردش افتاد و در سال ۱۸۲۰ به وسیلهٔ جیمس میل (پدر استوارت میل) در میان عامه تبلیغ شده و بالآخره این نظریه که دیگر به صورت آیین مکتب درآمده و مبتذل گردیده بود، از جمله به وسیلهٔ آقای استوارت میل تکرار گردید. انکارپذیر نیست که استوارت میل اعتبار و نفوذ خود را که در هر حال «جالب» است تقریباً فقط از راه این قبیل چشم‌بندی‌ها به دست آورده است.

(*) جیمس آندرسون (۱۸۰۸-۱۷۳۹) ـ اقتصاددان انگلیسی و پیشقدم ریکاردو و تئوری بهرهٔ زمین.م

(**) سر ادوارد وست (۱۸۲۸-۱۷۸۲) ـ اقتصاددان انگلیسی و یکی از نخستین کسانی که تئوری بهرهٔ زمین را مورد مطالعه قرار داده است.م

بخش پنجم ـ تولید اضافه ارزش مطلق و نسبی

فصل چهاردهم: اضافه ارزش مطلق و نسبی

پروسهٔ کار بدواً به طور مجرد و مستقل از اشکال تاریخی آن، به مثابهٔ پروسه‌ای که میان انسان و طبیعت می‌گذرد، مورد مطالعه قرار گرفت. (مراجعه شود به فصل پنجم) در آن جا چنین آمده است: "اگر مجموع پروسهٔ کار را از نقطهٔ نتیجه‌اش مورد توجه قرار دهیم وسایل کار و محمول کار هر دو به مثابه وسایل تولید و خودکار مانند کار بارآور نموده می‌شوند." و در زیرنویس شمارهٔ ۷ این نکته به نحو زیرین تکمیل شده است: این تعریف کار بارآور، که از نقطه نظر پروسهٔ ساده کار داده شده است، به هیچ وجه برای پروسهٔ تولید سرمایه‌داری کافی نیست. اکنون همین نکته باید بسط داده شود.

تا زمانی که روند کار صرفاً انفرادی است همان کارگر عموم وظایفی را که بعدها از یکدیگر جدا می‌شوند در خود مجتمع می‌سازد. در تملك اشیاء طبیعی برای هدف‌های معیشتی اختیار وارسی در دست خود او است. بعدها خود او تحت وارسی قرار می‌گیرد. هیچ انسانی نمی‌تواند به روی طبیعت تأثیر کند مگر این که عضلات خود را تحت کنترل مغز خویش به کار اندازد. همچنان که در سیستم طبیعی، سر و دست بهم وابسته‌اند، همان طور نیز پروسهٔ کار، کار سر و کار دست را متحد می‌سازد. بعدها این دو تا مرحلهٔ تضاد خصمانه از یکدیگر جدا می‌گردند. اصولاً محصول از صورت فراوردهٔ مستقیم تولید کنندهٔ انفرادی به فراورده‌ای اجتماعی، به محصول مشترك کارگر دست جمعی، مبدل می‌شود یعنی به محصول هیئت کار بهم بسته‌ای مبدل می‌گردد که عمل آن نسبت بـه محمول کار نزدیك‌تر یا دورتر قرار گرفته است. بنابراین با خصلت همکاری پروسهٔ کار مفهوم کار بارآور و عامل آن که کارگر بارآور است بالضروره بسط می‌یابد. برای انجام کاری بارآور دیگر لازم نیست که رأساً و با دست خود به آن کار پرداخت؛ همین قدر کافی است که شخص ارگان کارگر جمعی باشد و یکی از وظایف جزء آن را انجام دهد. تعریف ابتدایی کار بارآور که فوقاً ذکر شد و خود از سرشت تولید مادی انتزاع می‌شود، برای کارگر جمعی، به مثابهٔ واحد کل، همواره صادق است. ولی در مـورد هـر یك از اعضاء آن بالانفراد دیگر صدق نمی‌کند.

اما از سوی دیگر مفهوم کار بارآور تنگتر می‌شود. تولید سرمایه‌داری تنها عبارت از تولید کالا نیست بلکه ذاتاً عبارت از تولید اضافه ارزش است. کارگر نه برای شخص خود بلکه برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. بنابراین دیگر کافی نیست که وی به طور کلی تولید نماید. کارگر باید اضافه ارزش تولید نماید. تنها کارگری بارآور شمرده می‌شود که برای سرمایه‌دار اضافه ارزش تولید کند یا به عبارت دیگر به بارآوری سرمایه خدمت نماید. اگر بتوان مثالی خارج از محیط تولید مادی انتخاب نمود، آن گاه می‌توان گفت که مثلاً یك آموزگار هنگامی کارگر بارآور تلقی می‌شود که نه تنها دماغ کودکان را مورد کار قرار دهد بلکه کار خود او برای پولدار کردن متصدی دبستان مورد استفاده قرار گیرد. حالا اگر شخص اخیر سرمایهٔ خود را به جای آن که در یك کارخانهٔ کالباس‌سازی به کار انداخته باشد در یك کارخانهٔ آموزشی به کار انداخته است به هیچ وجه تغییری در اصل مسأله نمی‌دهد. بنابراین مفهوم کارگر بارآور به هیچ وجه متضمن رابطه‌ای نیست که صرفاً میان فعالیت و نتیجهٔ مفید، بین کارگر و محصول کار وجود داشته باشد، بلکه در عین حال عبارت از رابطهٔ تولیدی اجتماعی ویژه‌ای است که تاریخاً به وجود آمده و کارگر را، به مثابهٔ وسیلهٔ مستقیم بارورى سرمایه، مهر و نشان‌زده است. لذا کارگر مواد بودن نیکبختی نیست بلکه بدبختی است. در کتاب چهارم این نوشته آن جا که از تاریخ تئوری سخن گفته می‌شود، بهتر دیده خواهد شد که علم اقتصاد کلاسیك، از همان بادی امر، تولید اضافه ارزش را به مثابهٔ صفت ممیزهٔ کارگر بارآور تلقی نموده است لذا با تغییراتی که در درك علم اقتصاد راجع به سرشت اضافه ارزش به وجود می‌آید تعریف این علم در مورد کار بارآور تغییر می‌کند. بدینسان فیزیوکرات‌ها اعلام می‌دارند که گویا تنها کار کشاورزی بارآور است زیرا تنها این کار اضافه ارزش می‌دهد. ولی برای فیزیوکرات‌ها اضافه ارزش منحصراً در شکل بهرهٔ زمین وجود دارد و بس.

امتداد روزانهٔ کار در وراء نقطه‌ای که کارگر فقط معادلی برای ارزش نیروی کار خویش تولید نموده است و تصرف این اضافه کار به وسیلهٔ سرمایه عبارت از تولید اضافه ارزش مطلق است. تولید اضافه ارزش مطلق پایهٔ عمومی سیستم سرمایه‌داری و مبداء تولید اضافه ارزش نسبی است. در مورد این روزانهٔ کار از پیش به دو قطعه تقسیم شده است: کار لازم و اضافه کار برای این که اضافه کار امتداد یابد به وسیلهٔ اسلوب‌هایی که به استعانت آنها معادل دستمزد در زمان کمتری تولید می‌شود، کار لازم کوتاه می‌گردد. تولید اضافه ارزش مطلق فقط در اطراف مدت روزانهٔ کار می‌چرخد ولی تولید اضافه ارزش نسبی پروسه‌های فنی کار و گروه‌بندی‌های اجتماعی را سراسر منقلب می‌سازد.

پس اضافه ارزش نسبی مستلزم وجود آن چنان شیوهٔ خاصی از تولید سرمایه‌داری

است، که خود از ابتدا بر پایهٔ انقیاد صوری کار به سرمایه قرار گرفته است و بر آن اساس با اسلوب‌ها و وسایل و شرایط مختص خویش، خود به خود به وجود می‌آید و نمو می‌کند. انقیاد واقعی کار به سرمایه جانشین تبعیت صوری آن می‌گردد.

دربارهٔ اشکال دورگه یعنی اشکالی که در آن اضافه کار از راه اعمال قهر مستقیم نسبت به تولیدکننده مکیده نمی‌شود و انقیاد تولیدکننده نسبت به سرمایه نیز هنوز عملی نگردیده است، می‌توان به تذکر ساده‌ای اکتفا کرد. در این مورد سرمایه هنوز پروسهٔ کار را بلاواسطه تحت اختیار خود در نیاورده است. در کنار تولیدکنندگان مستقل که بنابر شیوهٔ دیرین و سنت اجدادی می‌سازند و تولید می‌کنند، رباخوار و سوداگر یا به عبارت دیگر سرمایهٔ ربایی و سرمایه‌داری است. در حالی که از سوی دیگر می‌تواند، مانند دوران متأخر قرون وسطی، موجبات گذار را فراهم سازد. و سرانجام همچنان که نمونهٔ کار خانگی جدید نشان می‌دهد جسته و گریخته برخی از اشکال دورگهٔ مشخص ولو با چهره‌ای کاملاً تغییر یافته به مبنای صنعت بزرگ تجدید حیات می‌کنند.

اگر از طرفی صحیح است که برای تولید اضافه ارزش مطلق تبعیت صوری کار از سرمایه کفایت می‌کند یعنی مثلاً اگر پیشه‌ورانی که سابقاً برای خود کار می‌کردند و یا شاگرد یك استاد رسته‌ای بودند، اکنون به مثابهٔ کارگر مزدور تحت وارسی مستقیم سرمایه‌دار قرار گرفته‌اند، از سوی دیگر این نکته نیز مسلم گردید که اسلوب‌های مربوط بتولید اضافه ارزش نسبی نیز در عین حال اسلوب‌هایی برای تولید اضافه ارزش مطلق هستند. زیرا تحقیق ما نشان داده که امتداد بی‌حد و مرز روزانه کار محصول و نتیجهٔ خاص صنعت بزرگ است.

به طور کلی باید گفت به مجرد این که شیوه تولید خاص سرمایه‌داری بر شعبه کاملی از تولید مسلط می‌شود و بطریق اولی آن‌گاه که وی کلیهٔ رشته‌های اساسی تولید را تحت سلطهٔ خود در می‌آورد، دیگر از صورت وسیله‌ای که تنها مصروف به تولید اضافه ارزش نسبی است بیرون می‌آید. شیوهٔ تولید خاص سرمایه‌داری شکل عام و اجتماعاً حاکم پروسهٔ تولید می‌گردد. شیوهٔ به مثابهٔ اسلوب ویژهٔ تولید اضافه ارزش نسبی، باز فقط در دو مورد تأثیر دارد: نخست هنگامی که این شیوه بر صنایعی مستولی می‌شود که تا آن تاریخ فقط به طور صوری تحت تبعیت سرمایه در آمده بودند، یعنی به هنگام نشر و گسترش شیوهٔ مزبور. ثانیا آن‌گاه که صنایع سابقاً تحت استیلا در آمده به وسیله تغییر در اسلوب تولید مستمراً منقلب می‌گردند.

از یك نقطهٔ نظر مشخص تفاوت بین اضافه ارزش مطلق و نسبی به کلی خیالی و واهی به نظر می‌رسد. اضافه ارزش نسبی مطلق است از آن جهت که خود مستلزم امتداد مطلق

روزانهٔ کار در وراء زمان کاری است که برای زندگی کـارگر لازم است. اضـافه ارزش مطلق نسبی است زیرا خود مستلزم آن چنان پیشرفتی در بارآوری کار است که محدود ساختن زمان کار لازم را به جزیی از روزانـهٔ کـار امکـان‌پذیر مـی‌سازد. ولی چـنانچه حرکت اضافه ارزش را در نظر آوریم آن گاه ایـن نـمودی کـه از وحـدت بـه چشـم می‌خورد محو می‌گردد. به محض این که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری یك باره استقرار یافت و شیوهٔ عمومی تولید گردید، تفاوت بین اضافه ارزش مطلق و نسبی هنگامی محسوس می‌گردد که مسألهٔ ترقی نرخ اضافه ارزش به طور کلی به میان می‌آید. اگر فرض شود که قیمت نیروی کار بنابر ارزش خود پرداخته می‌شود آن گاه در برابر این دوراهـی قـرار می‌گیریم: هر گاه نیروی بارآور کار و درجهٔ عادی شدت آن ثابت بـماند نـرخ اضـافه ارزش را فقط می‌توان از راه امتداد مطلق روزانهٔ کار بالا برد و از سوی دیگر اگر حدود روزانهٔ کار ثابت باشد آن گاه ترقی نرخ اضافه ارزش فقط از طریق تغییر مـقدار نسـبی اجزاء تشکیل دهندهٔ آن یعنی به پایین‌تر از ارزش نیروی کار ناچار باید در نیروی بارآور یا در شدت کار تغییری حاصل شود.

هر گاه کارگر تمام وقت خود را برای تولید وسایل معیشت ضروری خویش و نسلش لازم داشته باشد برای وی دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند تا مجاناً برای اشخاص دیگر کار کند. بدون درجهٔ معینی از بارآوری کار چنین وقت آزادی برای کارگر میسر نیست و بدون چنین وقت اضافی اضافه ارزش امکان‌پذیر نیست، و لذا نه تنها هیچ سرمایه‌داری به وجود نمی‌آید بلکه هیچ برده‌دار و هیچ ارباب فئودالی نیز پدید آمدنی نیست و خلاصه در یك کلمه پیدایش هیچ طبقه توانگری(۱) امکان‌پذیر نیست.

بدینسان است که می‌توان از پایهٔ طبیعی اضافه ارزش سخن گفت، ولی تنها در مفهوم کلی آن، به این معنی که هیچ گونه مانع طبیعی مطلقی وجود ندارد که کسی کار لازم برای تأمین معیشت خود را از سر خویش وا کند و به گردن دیگری بیندازد، چنان کـه مثلاً هیچ گونه مانع طبیعی وجود ندارد که کسانی گوشت همنوعان خویش را وسـیلهٔ تغذیهٔ خود قرار دهند.(۲) برخلاف آن چه در گوشه و کنار روی داده است هیچ گونه

---

۱ - "حتی وجود طبقهٔ مشخص سرمایه‌دار وابسته به بارآوری کار است."

(Ramsay: "An Essay on the Distribution etc." P. 206.)

"هرگاه کار هر کس فقط برای تأمین معیشت خودش کفایت می‌کرد آن گاه هیچ گونه دارایی وجود نمی‌داشت."
(Ravenstone: "Thoughts on the Funding system etc". P. 14-15.)

۲ - "بنابر این محاسباتی که اخیراً بعمل آمده است تنها در مناطق کشف شدهٔ زمین هنوز دست کـم

نیازی نیست که این بارآوری خود روی کار را با تصورات عرفانی در آمیخت. فقط آن گاه که انسان‌ها از شرایط ابتدایی حیوانی خود به در آمده‌اند و بنابراین کارشان تا درجهٔ معینی جنبهٔ اجتماعی یافته است مناسباتی به وجود می‌آید که اضافه کار یکی شرط حیات دیگری می‌گردد. در آغاز تمدن، نیروهای بارآور کاری که به دست آمده حقیر است ولی احتیاجات، که با وسایل ارضاء نیازمندی‌ها و ضمن آنها تحول می‌یابد، نیز چنین است. اما در آن ادوار اولیه آن جزئی از جامعه که از کار غیر ارتزاق می‌کند نسبت به تودهٔ تولیدکنندگان مستقیم بسیار ناچیز است. با پیشرفت نیروی بارآور اجتماعی کار این نسبت چه به طور مطلق و چه از لحاظ نسبی نمو می‌کند.[۱] از این گذشته شرایط سرمایه از زمینهٔ اقتصادیی سر می‌زند که خود نتیجهٔ پروسهٔ تحولی بس درازی است. بارآوری حاضر آمادهٔ کار که سرمایه بر مبنای آن به راه می‌افتد پیشکش طبیعت نیست بلکه عطیهٔ تاریخی است که مشتمل بر هزاران قرن است.

اگر از شکل کمابیش تحول یافتهٔ تولید اجتماعی صرف‌نظر شود، آن‌گاه بارآوری نیروی کار به شرایط طبیعی وابسته می‌ماند. همهٔ شرایط مزبور را می‌توان به سرشت خود انسان مانند نژاد و غیره و طبیعتی که وی را احاطه نموده است تحویل نمود. از لحاظ اقتصادی شرایط خارجی طبیعی به دو طبقهٔ بزرگ منقسم می‌گردند: ثروت طبیعی از حیث وسایل زندگی یا به عبارت دیگر از جهت حاصلخیزی زمین، آبهای پرماهی و غیره، و ثروت طبیعی از حیث وسایل کار مانند آبشارهای تند، رودخانه‌های قابل کشتیرانی، چوب، فلزات، ذغال و غیره. در آغاز تمدن نخستین نوع ثروت غالب است و در درجات بالاتری از تکامل نوع دوم ثروت طبیعی حاکم می‌گردد. بر سبیل مثال می‌توان انگلستان و هندوستان را با هم مقایسه کرد و یا در جهان باستان آتن و کرنت[۲] را با کشورهای ساحلی دنیای سیاه سنجید.

هر قدر تعداد نیازمندی‌های طبیعی که ارضاء آنها مطلقاً ضرور است کمتر و هر اندازه حاصلخیزی طبیعی زمین و مساعد بودن اقلیم زیادتر باشد همان قدر زمان کاری

چهار میلیون آدمخوار وجود دارد."

۱ ـ در میان بومیان وحشی آمریکا تقریباً همه چیز از آن کارگر است. ۹۹ جزء از ۱۰۰ را باید به حساب کار نوشت در انگلستان سهم کارگر شاید حتی به $\frac{۲}{۳}$ هم نرسد.

("The Advantages of the East India Trade etc". P. 73.)

۲ ـ یکی از شهرهای شکوفان و جوشان یونان باستان واقع در شبه جزیره پلوپونز. این شهر در حدود ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح بدست رومیان ویران شد.م

که برای بقاء و تجدید نسل تولیدکننده لازم است کمتر خواهد بود و بالنتیجه ممکن است آن زیاده کاری که وی برای دیگری انجام می‌دهد نسبت به آن چه برای خودکار می‌کند بیشتر گردد. دیودور در زمان خود دربارهٔ مصریان قدیم چنین می‌گفت: "این که تا چه اندازه تربیت فرزندانشان برای آنها کم زحمت و کم خرج است باور نکردنی است. آنان برای کودکان خود ساده‌ترین و نامرغوب‌ترین غذاها را می‌پزند و نیز قسمت پایین ساقهٔ پاپیروس را که می‌توان سرخ کرد و نیز ریشه و ساقهٔ گیاه‌های مرداب رورا گاه خام و زمانی جوشانده و یا سرخ کرده به آنها می‌خورانند. اکثر اطفال بی‌کفش و بی‌لباس راه می‌روند زیرا هوا بسیار ملایم است. بدین سبب است که یك طفل تا زمان بلوغ برای ابوین ـ د مجموعاً بیش از ۲۰ درهم خرج برنمی‌دارد. همین امر است که به طور عمده روشن می‌سازد چرا در مصر جمعیت به این کثرت است و به چه جهت برپا ساختن این همه ابنیه و آثار بزرگ امکان‌پذیر است."(۱) با وجود این، آثار و ابنیهٔ بزرگ مصر باستان کمتر مرهون کثرت جمعیت است تا مرهون نسبت عظیمی از این جمعیت که برای خدمت تحت اختیار بودند. همچنان که کارگر انفرادی هر قدر زمان کار لازمش کمتر باشد می‌تواند بیشتر اضافه کار تحویل دهد، همان طور نیز هر قدر جزئی از جمعیت که برای تولید وسایل ضروری زندگی لازم است کمتر باشد به همان نسبت جزئی که آمادهٔ انجام کارهای دیگر است بیشتر خواهد بود.

در صورتی که تولید سرمایه‌داری مفروض باشد آن گاه با ثابت ماندن شرایط دیگر و یکسان بودن طول روزانهٔ کار، مقادیر اضافه کار برحسب شرایط طبیعی کار و از جمله بنابر حاصلخیزی زمین تغییر خواهند نمود. ولی عکس این حکم به هیچ وجه صادق نیست یعنی حاصلخیزترین زمین‌ها را نمی‌توان برای نمو شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مساعدترین زمین‌ها دانست. شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مستلزم حکومت انسان بر طبیعت است. طبیعتی که زیاده از حد پر برکت است "انسان را مانند کودی که مهار شده باشد در چنگ خود نگاه می‌دارد". این چنین طبیعت، تکامل خود انسان را به صورت ضرورتی طبیعی در نمی‌آورد.(۲) آب و هوای استوایی با گیاه‌خیزی و رویندگی فوق‌العاده‌اش

---

1 - Diodorus Biculus "Historische Bibliothek", Buch I, kap. 80.

۲ ـ نظر به این که اولی (ثروت طبیعی) سخاوتمندتر و پر ثمرتر است مردم را بی‌غم، مغرور و مستعد برای هر گونه زیاده‌روی می‌کند. اما بعکس، دومی هشیاری، دانش، هنرمندی و جهانداری برمی‌انگیزد."

و نیز من نمی‌توانم برای یك قوم در مجموع خود بدبختیی بالاتر از این تصور کنم که در قطعه‌ای از

میهن سرمایه نیست بلکه منطقهٔ معتدله مهد سرمایه است. حاصلخیزی مطلق زمین پایهٔ طبیعی تقسیم اجتماعی اجتماعاً تحت اختیار درآید، مورد استفاده قرارگیرد و بتوان آن را به وسیلهٔ مصنوع دست بشری به مقیاس بزرگی به تصرف درآورد و یا رام نمود، نقش قاطعی در تاریخ صنعت ایفا نموده است. چنان‌که تنظیم آب در مصر(۱)، در لومباردی و هلند و غیره این نقش را داشته است و یا در هندوستان و ایران و جاهای دیگر که آبیاری به وسیلهٔ قنات‌های مصنوعی انجام می‌شود، نه تنها قنوات مزبور آب واجب را به زمین می‌رسانند بلکه کود معدنی را از کوه‌ها جدا کرده به همراه گل و لای خود می‌آورند. راز شکوفندگی صنایع در اسپانیا و سیسیل به هنگام سیادت عرب وجود همین قناتها بوده است.(۲)

مساعد بودن شرایط طبیعی همواره فقط امکان اضافه کار و بالنتیجه اضافه ارزش یا محصول اضافی را به وجود می‌آورد ولی هرگز ملازمه یا تحقیق آن ندارد. اختلاف در شرایط طبیعی کار موجب آن می‌شود که کمیت واحدی از کار در کشورهای مختلف

زمین قرارگرفته باشد و در آن جا تولید وسایل معیشت و خوراك به طور عمده خود رو به دست آید و آب و هوا چنان باشد که چند آن غم پوشاك و مسکن نطلبد و نخواهد... امکان دارد که در جهت مقابل نیز تندروی باشد. زمینی که با وجود کار نتواند میوه‌ای به بار آورد به اندازهٔ زمینی که بدون سعی و عمل حاصل می‌دهد بد است." ("An Enquiry into the present Hihg price etc", London, 1767,P. 10.)

۱ ـ ضرورت محاسبهٔ مواقع طغیان رود نیل اخترشناسی مصر را به وجود آورد و با آن سیادت کاست روحانی را به مثابهٔ رهبر و راهنمای کشاورزی برقرار ساخت. "انقلاب شمسی آن موقعی از سال است که رود نیل شروع به بالا آمدن می‌کند و بنابراین مصریان می‌بایست با دقت هر چه تمامتر مراقب آن باشند... همین نقطهٔ عطف سالیانه بود که آنان می‌بایستی در نظر داشته باشند تا بتوانند برحسب آن اعمال کشاورزی خود را منظم نمایند. بنابراین مجبور بودند که نشانهٔ مرئی رجعت آن وضع را در آسمان بخوانند."

(Cuvier:"Discours sur les revolutions de la surface du globe", Edition Hoefer, paris. 1863, P. 141.)

۲ ـ در هندوستان همین مسألهٔ تنظیم توزیع آب یکی از پایه‌های مادی قدرت مرکزی دولت بر واحدهای تولیدی کوچك و پراکنده بوده است. حکمرانان مسلمان هند بهتر از جانشینان انگلیس خود به این مسأله پی برده بودند. ما فقط از قحطی سال ۱۸۶۶ یاد می‌کنیم که بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر هندی در ناحیه اوریسا از محال امیرنشین بنگاله جان سپردند.

مقادیر متفاوتی از نیازمندی‌ها را برمی‌آورد[۱] و لذا در صورتی که سایر شرایط کار یکسان باشند زمان کار لازم متفاوت است. در مورد اضافه کار، شرایط مزبور فقط می‌توانند به مثابهٔ حدود طبیعی مؤثر باشند یعنی به وسیلهٔ تعیین نقطه‌ای که از آن پس کار کردن برای دیگری امکان‌پذیر می‌گردد. به همان اندازه که صنعت پیشرفت داشته باشد این حدود طبیعی به عقب رانده می‌شوند. در میان جامعهٔ غربی اروپایی که کارگر اجازهٔ کار کردن برای تأمین حیات خویش را فقط از راه تحویل اضافه کار به دست می‌آورد، به آسانی چنین تصور می‌شود که گویا تحویل اضافه محصول خاصیت ذاتی کار انسانی است.[۲] اکنون مثلاً یك نفر بومی جزایر شرقی مجمع‌الجزایر آسیا را در نظر بگیریم که در آن جا درخت نان[۳] به طور وحشی می‌روید. وقتی بومیان به وسیلهٔ سوراخی که در تنهٔ درخت تعبیه می‌کنند اطمینان می‌یابند که مغز درخت رسیده است فوراً تنهٔ درخت را می‌زنند و آن را به قطعات بسیاری در می‌آورند، مغز درخت تراشیده می‌شود، با آب مخلوط می‌گردد، بیخته می‌شود و سپس آرد ساگو کاملاً قابل استفاده است. معمولاً یك درخت ۳۰۰ فوند آرد می‌دهد و بسا ممکن است که تا ۵۰۰ و ۶۰۰ فوند نیز برسد.

---

۱ ـ هیچ دو کشوری یافت نمی‌شوند که با صرف مقدار مساوی کار وسایل معیشتی تولید نمایند که از حیث تعداد و از جهت فراوانی یکسان باشند. نیازمندی‌های انسان بنابه سختی یا ملایمت اقلیمی که در آن زندگی می‌کند رشد می‌یابد و نقصان می‌پذیرد و بنابراین ممکن است نسبت مقدار کاری که اهالی کشورهای مختلف باید ضرورتاً انجام دهند یکسان نباشد و درجهٔ این اختلاف را هم نمی‌توان جز از روی درجهٔ گرما و سرما به نحو دیگری بیان نمود. بنابراین می‌توان به طور کلی چنین نتیجه گرفت که مقدار کاری که برای معیشت عدهٔ معینی از انسان‌ها لازم است در نقاط سردسیر بالاتر از همه و در مناطق گرمسیر کمتر از همه است. در مناطق اولی نه تنها مردم به پوشاك بیشتری احتیاج دارند بلکه زمین نیز باید بهتر از مناطق ثانوی کشت و کار شود.

An Essay on the Governing Causes of the National Rate of Interest, London. 1750, P. 60.

مصنف این نوشتهٔ بی‌نام و دوران‌ساز ج.ماسی است. هیوم تئوری بهرهٔ خود را از او اقتباس کرده است.

۲ ـ هر کار باید مازادی باقی بگذارد.(پرودون). (پس شاید باید آن را در زمرهٔ حقوق و وظایف بدنی نیز به حساب آورد.)

۳ ـ درخت نان نامی است که به نخلی از جزایر ملوك داده شده است. نام اصلی و علمی درخت مزبور ساگو است که از ساقهٔ آن ماده مغذیی به همان اسم می‌گیرند که بعداً مانند آرد با آب مخلوط کرده و می‌خورند.م

بنابراین در آن جا مردم به جنگل می‌روند و نان خویش را می‌برند همچنان که در نزد ما مردم هیزم خود را می‌برند.(۱) فرض کنیم یك چنین نان بُر خاور آسیایی برای برآوردن همهٔ نیازمندی‌های خویش هفته‌ای ۱۲ ساعت کار لازم داشته باشد. فراغت بسیار مساعدت مستقیمی است که طبیعت به وی کرده است. رشتهٔ کاملی از وقایع تاریخی لازم است تا وی بتواند این موهبت طبیعی را به نحوی بار آورد به نفع خویش مورد استفاده قرار دهد و برای این که وی به سود اشخاص بیگانه اضافه کار تحویل دهد اعمال قهری از خارج ضرور است. حالا اگر تولید سرمایه‌داری به آن جا سرایت کند آن گاه شاید بیچاره مجبور شود ۶ روز در هفته کار کند تا بتواند محصول یك رزوانه کار را برای خود تأمین نماید. موهبت طبیعی روشن نمی‌سازد چرا وی اکنون ۶ روز در هفته کار می‌کند و یا چرا ۵ روز اضافه کار تحویل می‌دهد. وضع مساعد طبیعی فقط این نکته را روشن می‌سازد که چرا زمان کار لازم وی به یك روز در هفته محدود شده است نه بیش. ولی در هیچ مورد اضافه محصول از خصلتی نهانی که گویا در نهاد کار بشری نهفته است سرچشمه نمی‌گیرد.

بدیسنان آن نیروهای بارآور کار که بسته به شرایط طبیعی هستند نیز مانند نیروهای اجتماعی کار، که زادهٔ تحول تاریخند، آن گاه که در شکم سرمایه فرو می‌روند به صورت نیروهای مولد سرمایه جلوه گر می‌شوند.

ریکاردو هیچ گاه در پی منشاء اضافه ارزش نرفته است. وی اضافه ارزش را به مثابهٔ امر ذاتی شیوهٔ تولید سرمایه‌داری که به نظر وی شکل طبیعی تولید اجتماعی است، تلقی نموده است. آن جا که وی از نیروی بارآور کار سخن می‌گوید درصدد آن نیست که علت وجودی اضافه ارزش را در آن بجوید بلکه غرض او فقط یافتن علتی است که در تعیین مقدار اضافه ارزش دخیل است. ولی بعکس، مکتب ریکاردو آشکارا نیروی بارآور کار را به مثابهٔ علت وجودی سود (اضافه ارزش بخوانید) اعلام داشته است. به هر حال در برابر نظریهٔ مرکانتیلیست‌ها این خود پیشرفتی است زیرا آنها فزونی قیمت محصول را نسبت به مخارج تولید (قیمت تمام شده) ناشی از مبادله و فروش محصول به بالاتر از ارزش خود می‌دانستند. با وجود این مکتب ریکاردو نیز فقط دور مطلب چرخیده و مسأله را حل نکرده است. در واقع این اقتصاددانان بورژوا به غریزه دریافته بودند که کندوکاو زیاده از حد در بارهٔ مسأله سوزانی چون منشاء اضافه ارزش بسیار خطرناك است. اما دیگر چه می‌توان گفت وقتی نیم قرن پس از ریکاردو آقای جون

---

1 - F.shouw: "Die Eride, die Pflanze und der Mensch", 2. Ausg. leipzig 1845, s.148.

استوارت میل که بزرگ‌منشانه برتری خود را بر مرکانتیلیست‌ها اعلام می‌دارد، باز همان گریزجویی‌های نادرست نخستین مبلغین ریکاردو را به بدترین وجهی تکرار می‌کند؟

میل می‌گوید: علت وجود سود این است که کار بیش از آن چه برای نگهدارانش لازم است تولید می‌کند. این همان ترجیع بند کهنه است ولی میل می‌خواهد چیزی از خود بیاورد و در دنبال آن می‌گوید: یا برای این که شکل حکم را تغییر دهیم می‌گوییم: علت آن که سرمایه سودآور است این است که خوراك، پوشاك، مواد خام و وسایل کار بیش از مدتی که برای تولید آنها ضرور است دوام دارند. در این جا میل طول زمان کار را با طول عمر محصولات کار مخلوط می‌کند. بنابراین نظریه یك نفر نانوا که دوام محصولاتش فقط یك روز است هرگز نخواهد توانست از کارگران مزدور خود همان سودی را که یك نفر ماشین‌ساز به دست می‌آورد بیرون کشد زیرا فرآورده‌های ماشین ساز ۲۰ سال یا بیشتر دوام می‌کنند. به هر حال این نکته مسلم است که اگر دوام آشیانهٔ مرغان بیش از مدتی نبود که برای ساختن آن لازم است مرغان ناگزیر می‌شدند که بی‌آشیانه سر کنند.

آن گاه که میل این حقیقت اساسی را یك باره استوار ساخت برتری خود را نسبت به مرکانتیلیست‌ها بدینسان اثبات می‌کند: بنابراین می‌بینیم که سود از حادثهٔ تصادفی مبادله ناشی نمی‌شود بلکه منشاء آن نیروی بارآور کار است. مجموع سود یك کشور همواره معلول نیروی بارآور کار است اعم از آن که مبادله‌ای انجام گیرد یا نگیرد. اگر تقسیم مشاغل وجود نداشت نه خریدی بود و نه فروشی ولی سود همواره وجود داشت. پس، بنابراین نظر، مبادله و خرید و فروش، که شرایط عام تولید سرمایه‌داری هستند، فقط تصادفات محضند ولی با این حال سود، بدون خرید و فروش نیروی کار، همواره به جای خود باقی است.

سپس میل باز می‌گوید: چنانچه مجموعهٔ کارگران کشوری ۲۰٪ بالاتر از مبلغ دستمزد خود تولید کنند آن گاه بهای کالاها هر چه باشد، سودها همان ۲۰٪ است. از طرفی این گفته یك همانگویی بسیار موفقیت‌آمیزی است زیرا اگر کارگران اضافه ارزشی به میزان ۲۰٪ برای سرمایه‌داران خود تولید نمایند واضح است که در آن صورت نسبت سودها به مجموعهٔ دستمزد کارگران $\frac{۲۰}{۱۰۰}$ خواهد بود. از سوی دیگر مطلقاً این نظر نادرست است که گویا سودها به میزان ۲۰٪ بالغ می‌شوند. سودها همواره باید کوچکش به حساب آیند زیرا سود براساس مجموع مبلغ سرمایهٔ پیش‌ریخته حساب می‌شود. مثلاً فرض کنیم سرمایه‌داری ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ سرمایه گذارده که ۴۰۰ لیره آن برای وسایل تولید و ۱۰۰ لیرهٔ آن برای مزد کارگران تخصیص یافته است. اگر نرخ اضافه

ارزش همان طور که فرض شده است ۲۰٪ باشد آن‌گاه نرخ سود به نسبت $\frac{۲۰}{۵۰۰}$ خواهد بود یعنی ۴٪ نه ۲۰٪.

دنبالهٔ این مطالب نمونهٔ درخشانی است برای نشان دادن این که میل چگونه با اشکال مختلفهٔ تاریخی تولید اجتماعی برخورد می‌کند: من همواره اوضاع و احوال حاضر را، که به استثناء موارد نادری در همه جا حاکم است در نظر می‌گیرم[۱] یعنی آن شرایطی که سرمایه‌دار همهٔ پیش پرداخت‌ها و از جمله پرداخت دستمزد کارگران را انجام می‌دهد واقعا خطای باصرهٔ عجیبی است که همه جا وضعی دیده شود که تاکنون فقط به طور استثنائی در روی کرهٔ زمین حکمفرما است ادامه دهیم. میل لطفاً به این نکته اعتراف می‌کند که ضرورت مطلقی وجود ندارد که چنین باشد بعکس اگر کارگر وسایل لازم را برای زندگانی خویش در اختیار داشت می‌توانست در انثاء کار برای دریافت تمام دستمزد خویش تا انجام کامل کار صبر کند. ولی در این صورت وی خود تا درجهٔ معینی سرمایه‌دار می‌بود، سرمایه‌داری که سرمایه‌اش را در کاری گذارده و یك قسمت از تنخواهی را که برای ادامهٔ آن کار لازم است پرداخته است. به جای این مطالب میل به خوبی می‌توانست بگوید کارگری که نه تنها وسایل زندگی بلکه وسایل کار را برای خود پیش‌ریز می‌کند در واقع مزدبگیر خود است. یا دهقان آمریکایی که به جای بیگاری دادن به اربابی بیگانه، برای خود کار می‌کند بندهٔ شخص خویش است.

پس از آن که میل با چنین نحوه‌ای از وضوح به ما ثابت می‌کند که تولید سرمایه‌داری اگر هم وجود نداشته باشد باز همواره وجود دارد، در استدلال خود برای اثبات این نکته نیز به قدر کافی پیگیر است که تولید سرمایه‌داری اگر چه وجود دارد، وجود ندارد: "و حتی در مورد پیشین (یعنی هنگامی که سرمایه‌دار تمام وسایل زندگی را به کارگر مزدور خود پیش‌ریز می‌کند) باز می‌توان کارگر را با همین دید نگریست (یعنی مانند سرمایه‌دار) زیرا کارگر هنگامی که کار خود را به پایین‌تر از قیمت بازار تسلیم می‌کند می‌توان چنین

---

۱ ـ چنان که مارکس در نامه‌ای به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۸۷۸ خطاب به دانیلسون مترجم روسی "سرمایه" نوشته است جملهٔ ذیل را که در چاپ اول وجود داشته و ظاهراً درست نبوده حذف کرده است: آن جملهٔ محذوف از نقل‌قول استوارت میل چنین است: "در آن جا که کارگران و سرمایه‌داران طبقات جداگانه‌ای هستند" در ترجمهٔ فرانسهٔ ژوزف روا این جمله حذف نشده باقی مانده است ولی در ترجمهٔ مولیتور وجود ندارد. ما بنابه متن آلمانی تصحیح شده جملهٔ مزبور را از متن حذف نمودیم.م

تلقی نمود که وی تفاوت آن را(؟) به کارفرمای خود پیش‌ریز کرده است و غیره.[۱]

در واقع و نفس الامر کارگر به مدت یك هفته یا به مدت دیگر کار خود را مجاناً به سرمایه‌دار پیش‌ریز می‌کند تا در پایان هفته و غیره قیمت بازاری آن را دریافت دارد. بنابه نظر میل این امر او را مبدل به سرمایه‌دار می‌کند! در دشت همواره هر برآمدگی پشته‌ای جلوه می‌کند. کم مایگی بورژوای امروزی ما را نیز می‌توان بر حسب کالیبر "متفکرین بزرگ" آن اندازه گیری نمود.

1 - J.st.Mill:principles of political Economy, London, 1868,P.252-253.(B.II.ch.XV,& 5.)

(نقل‌قول‌های فوق از روی چاپ فرانسوی سرمایه ترجمه شده است. فریدریش انگلس)

فصل پانزدهم: تغییرات مقداری در بهای نیروی کار و اضافه ارزش

ارزش نیروی کار منوط به ارزش وسایل معیشتی است که بنابر معمول برای یك نفر کارگر متوسط ضرور است. حجم این وسایل معیشت، هر چند شکل آن تغییرپذیر باشد، در دورهٔ معین و در جامعهٔ مشخص معلوم است و لذا باید آن را به مثابهٔ مقدار ثابتی تلقی نمود. آن چه تغییر می‌کند ارزش این مقدار است. دو عامل دیگر نیز در تعیین ارزش نیروی کار وارد می‌شوند: از یکطرف مخارج نشوونمای نیروی کار که با شیوهٔ تولید تغییر می‌کند و از سوی دیگر تفاوت طبیعی بین نیروهای کار از جهت این که نیروی مزبور مردانه، زنانه، رسیده یا نارس است. استفاده از این نیروهای مختلفهٔ کار که آن نیز بنوبهٔ خود مشروط به شیوهٔ تولید است، در مخارج تجدید تولید خانوادهٔ کارگری و ارزش مردان کارگر بزرگسال تفاوت بزرگی به وجود می‌آورد. با این حال در تحقیقی که ذیلاً بعمل می‌آوریم از دو عامل مذکور صرف‌نظر شده است.(۱)

فرض می‌کنیم که اولاً کالاها مطابق ارزش خود بفروش می‌روند و ثانیاً بهای نیروی کار، ولو این که مصادفاً بالاتر از ارزش خود قرار گیرد، هرگز به پایین‌تر از آن تنزل نمی‌کند.

آن گاه که این قرار داده شد دیده می‌شود که مقادیر نسبی بهای نیروی کار و اضافه ارزش وابسته به سه شرطند بدین قرار: ۱ ـ طول روزانهٔ کار یا مقدار بسط یافتهٔ کار. ۲ ـ شدت عادی کار یا مقدار مشدد آن به نحوی که کمیت مشخصی از کار در مدت معکوس مصرف گــــردد. ۳ ـ نیروی بارآور کار، به نحوی که برحسب درجهٔ تکامل شرایط تولید، کمیت واحد کار در زمان واحد مقدار بزرگ‌تر یا کوچك‌تری از محصول فرا آورد. بدیهی است که ترکیبات بسیار مختلفی امکان‌پذیر می‌شوند، برحسب این که یکی از سه عامل ثابت و دو عامل دیگر متغیر باشند یا دو عامل ثابت و یکی متغیر و بالآخره هر سه عامل همزمان با یکدیگر متغیر باشند. از آن جا که ممکن است با وجود تغییر همزمان عوامل مختلفه، مقدار و جهت تغییرات متفاوت باشد، تعداد این ترکیبات

---

۱ ـ آن موردی نیز که در صفحهٔ ۲۶۶ بیان شده است طبیعتا در این تحقیق محذوف است.

(یادداشت برای چاپ سوم. فریدریش انگلس)

نیز می‌تواند باز هم زیادتر گردد. در آن چه ذیلاً گفته می‌شود فقط ترکیبات اصلی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

۱ ـ طول روزانهٔ کار و شدت کار ثابت فرض می‌شود و نیروی بارآور کار متغیر:

با این فرض ارزش نیروی کار و اضافه ارزش تابع سه قانونند:

اولاً: یك روزانهٔ کار معلوم‌القدر همواره دارای محصول ارزشی واحدی است، اگر چه بارآوری کار و با آن حجم محصولات و بالنتیجه بهای هر واحد کالا تغییر پذیرفته باشد.

مثلاً محصول ارزشی یك روزانهٔ کار ۱۲ ساعته ۶ شیلینگ است ولو این که حجم ارزش‌های مصرف تولید شده در نتیجهٔ بارآوری نیروی کار تغییر یافته باشد. در آن صورت ارزش ۶ شیلینگی مزبور میان عدهٔ بیشتر یا کمتری از کالاها تقسیم می‌گردد.

ثانیا: ارزش نیروی کار و اضافه ارزش در جهت معکوس یکدیگر تغییر می‌کنند. هر تغییر در نیروی بارآور کار، اعم از افزایش یا کاهش، در ارزش نیروی کار به طور معکوس و در اضافه ارزش به طور مستقیم تأثیر می‌کند.

محصول ارزشی روزانهٔ کار ۱۲ ساعته مقدار ثابتی است، مثلاً ۶ شیلینگ. این مقدار ثابت مساوی است با مجموع اضافه ارزش به اضافهٔ ارزش نیروی کار که کارگر آن را با معادلی جبران می‌کند. بدیهی است که یکی از دو جزء مقدار ثابت نمی‌تواند افزایش یابد بدون آن که جزء دیگر کاهش پذیرد. ارزش نیروی کار نمی‌تواند از ۳ شیلینگ به ۴ شیلینگ ترقی کند بدون آن که اضافه ارزش از ۳ شیلینگ به ۲ شیلینگ تنزل نماید و اضافه ارزش نیز نمی‌تواند از ۳ شیلینگ به ۴ شیلینگ بالا رود بی‌آن که ارزش نیروی کار از ۳ شیلینگ به ۲ شیلینگ پایین آید. بنابراین در چنین شرایطی هیچ گونه تغییری در مقدار مطلق ارزش نیروی کار و اضافه ارزش ممکن نیست مگر آن که در عین حال مقادیر نسبی یا متناسب آنها نیز تغییر کند. محال است که مقدار آنها با هم تنزل نماید یا ترقی کند.

علاوه بر این ارزش نیروی کار نمی‌تواند پایین آید و بنابراین اضافه ارزش نمی‌تواند بالا رود مگر آن که نیروی بارآور کار ترقی نماید. مثلاً در مورد فوق‌الذکر ارزش نیروی کار نمی‌تواند از ۳ شیلینگ به ۲ شیلینگ تنزل نماید بدون آن که ترقی نیروی بارآور کار این امکان را به وجود آورد که همان مقدار وسایل معیشتی که در گذشته تولیدش ۶ ساعت کار می‌برد، طی ۴ ساعت تولید گردد. و بالعکس ارزش نیروی کار

نمی‌تواند از ۳ شیلینگ به ۴ شیلینگ ترقی کند بدون آن که نیروی بارآور کار تنزل نماید و لذا موجب شود که تولید همان حجم از وسایل معیشت، که در گذشته ۶ ساعت برای آن کافی بود، اکنون در ۸ ساعت انجام گردد. از این جا چنین نتیجه می‌شود که افزایش بارآوری کار ارزش نیروی کار را پایین می‌آورد و بالنتیجه اضافه ارزش را بالا می‌برد، در حالی که کاهش بارآوری، بعکس، ارزش نیروی کار را ترقی می‌دهد و از اضافه ارزش می‌کاهد.

هنگامی که ریکاردو این قانون را فرمولبندی نموده نکته‌ای را از مد نظر دور داشته است و آن این است: با وجود این که تغییر در مقدار اضافه ارزش یا اضافه کار موجب تغییر معکوس در مقدار ارزش نیروی کار و یا کار لازم می‌شود، به هیچ وجه نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که آنها به یك نسبت تغییر می‌کنند. مقدار افزایش یا کاهش آنها یکی است. ولی نسبتی که طبق آن هر جزء محصول ارزشی یا جزء روزانهٔ کار افزایش و کاهش می‌یابد وابسته به تقسیم اولیه که قبل از تغییر در نیروی بارآور کار روی داده است. اگر ارزش نیروی کار ۴ شیلینگ و یا زمان کار لازم ۸ ساعت و اضافه ارزش ۲ شیلینگ یا اضافه کار ۴ ساعت بود و در نتیجهٔ بالا رفتن نیروی بارآور کار ارزش نیروی کار به ۳ شیلینگ می‌رسید و یا کار لازم ۶ ساعت می‌شد، آن گاه اضافه ارزش ۳ شیلینگ می‌گردید یا اضافه کار ۶ ساعت می‌بود. این همان مقدار ۲ ساعت یا یك شیلینگ است که در یك جا اضافه می‌شود و در جای دیگر کم شده است. ولی نسبت تغییرات مقداری در دو طرف یکسان نیست. در حالی که ارزش نیروی کار از ۴ شیلینگ به ۳ شیلینگ می‌افتد و لذا به نسبت $\frac{1}{4}$ یا ۲۵٪ تنزل می‌کند، اضافه ارزش از ۲ شیلینگ به ۳ شیلینگ می‌رسد و لذا به نسبت $\frac{1}{2}$ یا ۵۰٪ ترقی می‌نماید. بنابراین چنین نتیجه می‌شود که افزایش یا کاهش نسبی اضافه ارزش بدنبال تغییری که در نیروی بارآور کار حاصل می‌گردد برحسب بزرگی و کوچکی آن جزئی از روزانهٔ کار، که در ابتدا نمایندهٔ اضافه ارزش بود، بزرگ و کوچك می‌شود.

ثالثاً: افزایش یا کاهش اضافه ارزش همواره معلول افزایش و کاهش متقابلی است که در نیروی کار حاصل می‌شود، نه علت آن.[1]

---

۱ ـ مك کولوخ دربارهٔ این قانون سوم از جمله این تکملهٔ باطل را آورده است که گویا اضافه ارزش بدون تنزل ارزش نیروی کار می‌تواند، از راه حذف مالیات‌هایی که سابقاً سرمایه‌دار می‌بایست بپردازد، بالا رود. حذف این قبیل مالیات‌ها مطلقاً هیچ گونه تغییر در کمیت اضافه ارزش نمی‌دهد که صاحب صنعت سرمایه‌دار مستقیماً از کارگر بیرون می‌کشد. این امر فقط در نسبتی که وی اضافه ارزش

نظر به این که روزانهٔ کار مقدار ثابتی است و در مقدار ارزشی ثابتی نموده می‌شود و هر تغییر مقدار در اضافه ارزش با تغییر معکوسی در مقدار ارزش نیروی کار تطبیق می‌کند و چون ارزش نیروی کار نیز فقط با تغییر در نیروی بارآورکار تغییر می‌نماید لذا مسلماً از این مقدمات چنین نتیجه می‌شود که هر تغییر مقداری در اضافه ارزش ناشی از تغییر معکوسی است که در ارزش نیروی کار روی می‌دهد.

بنابراین اگر، آن چنان که فوقاً دیده شد، هیچ گونه تغییر مقداری مطلق در ارزش نیروی کار و اضافه ارزش امکان‌پذیر نیست مگر آن که در مقدار نسبی آنها تغییر حاصل شود، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ تغییری در مقدار نسبی ارزش آنها ممکن نیست مگر آن که مقدار مطلق ارزش نیروی کار تغییر نماید.

بنابر قانون سوم، تغییر مقداری در اضافه ارزش مستلزم حدوث حرکتی در ارزش نیروی کار است که خود معلول تغییر در نیروی بارآورکار است. حدّ این تغییر به وسیلهٔ مرز ارزشی نوینی که برای نیروی کار به وجود می‌آید تعیین می‌گردد. ولی هم آن گاه که شرایط و اوضاع و احوال تأثیر قانون را مجاز می‌دارد ممکن است حرکات واسطی نیز به وقوع پیوندد. مثلاً اگر در نتیجهٔ ترقی بارآوری کار، ارزش نیروی کار از ۴ شیلینگ به ۳ شیلینگ تنزل کرده و یا زمان کار لازم از ۸ ساعت به ۶ ساعت پایین آمده باشد، ممکن است با این وجود بهای نیروی کار فقط تا میزان ۳ شیلینگ و ۸ پنس، ۳ شیلینگ و ۶ پنس، ۳ شیلینگ و ۲ پنس و غیره تنزل نماید و لذا اضافه ارزش نیز بیش از ۳ شیلینگ و ۴ پنس، ۳ شیلینگ و ۶ پنس، ۳ شیلینگ و ۱۰ پنس و غیره ترقی نکند. درجه تنزل، که حداقل آن ۳ شیلینگ است، منوط به وزنه‌ای است که از یك سر با فشار سرمایه و از سوی دیگر با ایستادگی کارگران در کفهٔ ترازو قرار می‌گیرد.

ارزش نیروی کار وابسته به ارزش کمیت معینی از وسایل معیشت است. آن چه با نیروی بارآورکار تغییر می‌کند ارزش این وسایل زندگی است نه حجم آنها. حجم این وسایل ممکن است در اثر ازدیاد نیروی بارآوربای کارگر و سرمایه‌دار در یك زمان و به نسبت واحد نمو کند بدون آن که هیچ گونه تغییر مقداری بین بهای نیروی کار و اضافه

را به جیب شخصی خود می‌ریزد و آن چه باید با اشخاص ثالث تقسیم نماید تغییر می‌دهد. بنابراین حذف مالیات به هیچ وجه تغییری در رابطهٔ بین ارزش نیروی کار و اضافه ارزش ایجاد نمی‌کند. استثناء ملك‌کولوخ فقط این نکته را ثابت می‌کند که وی قاعده را بد فهمیده است. این بدبختیی است که در مورد ترویج نظریات ریکاردو غالباً دامنگیر او می‌شود و کمتر از مصیبتی نیست که دربارهٔ ترویج نظریات آدام‌اسمیث به سر ژان باتیست‌سه آمده است.

ارزش به وجود آید. چنانچه ارزش بدوی نیروی کار ۳ شیلینگ و زمان کار لازم ۶ ساعت فرض شود و اضافه ارزش نیز به ۳ شیلینگ یا ۶ ساعت اضافه کار بالغ گردد، آن گاه اگر نیروی بارآور کار مضاعف شود ولی تقسیم روزانهٔ کار به همین حالت باقی بنماند ناچار در بهای نیروی کار و اضافه ارزش نیز تغییری حاصل نمی‌شود. فقط در چنین حالتی نیروی کار و اضافه ارزش هر یك در ارزش‌های مصرف ۲ برابر شده و به همان نسبت ارزان‌تر شده‌ای مجسم می‌گردند. در این صورت با این که بهای نیروی کار تغییری نکرده ولی به بالاتر از ارزش نیروی کار ترقی نموده است. حالا اگر بهای نیروی کار تا حداقل ارزش جدید خود که ۱/۵ شیلینگ است تنزل نکند بلکه فقط تا ۲ شیلینگ و ۱۰ پنس یا ۲ شیلینگ و ۶ پنس و غیره پایین بیاید معذالك همین بهای تنزل یافته باز نمایندهٔ حجم بیشتری از وسایل زندگی است. بدینسان ممکن است که بهای نیروی کار در صورت نمو نیروی بارآور کار مرتباً تنزل کند در حالی که همزمان با آن حجم وسایل معیشت کارگر دایماً افزایش یابد. ولی در این صورت ارزش نیروی کار از لحاظ نسبی یعنی در مقایسه با اضافه ارزش، دایماً تنزل می‌کند و بنابراین گودالی که بین وضع زندگی کارگر و سرمایه‌دار وجود دارد عمیق‌تر می‌گردد.(۱)

ریکاردو نخستین کسی است که قوانین سه‌گانهٔ فوق‌الذکر را به طور دقیق فرمول‌بندی کرده است. نقایصی که در بیان وی وجود دارند از این قرارند: اول آن که وی شرایط ویژه‌ای را که در درون آن قوانین مزبور اجرا پذیرند به مثابهٔ قوانین عامی تلقی می‌کند که به خودی خود و قطع نظر از شرایط تولید سرمایه‌داری وجود دارند. وی هیچ گونه تغییری را نه در مورد طول روزانهٔ کار و نه دربارهٔ شدت کار نمی‌شناسد به طوری که در نزد وی بار آوری کار یگانه عامل تغییرپذیر می‌گردد. ثانیاً وی مانند اقتصاددانان دیگر هیچ گاه اضافه ارزش را به خودی خود مورد تحقیق قرار نداده یعنی آن را مستقل از اشکال ویژه‌اش مانند سود، بهرهٔ زمین و غیره در نظر نگرفته است، و این امر تا درجهٔ بسیار زیادی به تحلیل او لطمه می‌زند. به همین سبب وی آشکارا قوانین مربوط به نرخ اضافه ارزش و قوانین نرخ سود را با هم اشتباه می‌کند. چنان که سابقاً متذکر شده‌ایم نرخ سود عبارت از نسبت اضافه ارزش به مجموع سرمایهٔ پیش‌ریخته است در حالی که نرخ

---

۱ ـ هر گاه در بارآوری صنعت تغییری واقع گردد به نحوی که به وسیلهٔ مقدار معینی از کار و سرمایه بیشتر یا کمتر تولید شود، ممکن است حصهٔ دستمزد تغییرات محسوس نماید در حالی که مقدار نمایندهٔ این حصه به همان حال باقی بماند و یا ممکن است مقدار تغییر کند در حالی که در حصهٔ دستمزد تغییری حاصل نشود.
("outlines of political Economy", P.67.)

اضافه ارزش عبارت از نسبت اضافه ارزش به تنها بخش متغیر این سرمایه است. فرض کنیم سرمایه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ (c) بدین قسم توزیع گردد که ۴۰۰ لیرهٔ استرلینگ آن (c) برای مواد خام، وسایل کار و غیره و ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ آن برای دستمزد (v) تخصیص یافته باشد و سپس اضافه ارزش = ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ شود (m). بنابراین نرخ اضافه ارزش چنین خواهد بود:

$\frac{m}{v} = \frac{\text{۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ}}{\text{۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ}} = $ ۱۰۰٪. ولی نرخ سود بدین قرار می‌شود:

$\frac{m}{c} = \frac{\text{۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ}}{\text{۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ}} = $ ۲۰٪. علاوه بر این بدیهی است که نرخ سود می‌تواند وابسته به اوضاع و احوال و شرایطی گردد که به هیچ وجه تأثیری در نرخ اضافه ارزش ندارند. بعداً در کتاب سوم این نوشته ثابت خواهم نمود چگونه نرخ اضافه ارزش واحدی می‌تواند در نرخ‌های مختلفهٔ سود بیان گردد و چگونه نرخ‌های مختلفهٔ اضافه ارزش می‌توانند تحت شرایط مشخص در نرخ سود واحدی بیان گردند.

۲ ـ روزانهٔ کار و بارآوری کار ثابت فرض می‌شود و شدت کار متغیر:

بالا رفتن شدت کار مستلزم افزایش مصرف کار در مدت واحد است. بنابراین روزانهٔ کار تشدید یافته، طی ساعات برابر، بیش از روزانهٔ کار کمتر تشدید شده محصول جذب می‌کند. درست است که در نتیجهٔ ترقی نیروی بارآور نیز طی همان روزانهٔ کار محصول بیشتری به دست می‌آید ولی در مورد اخیرالذکر ارزش هر دانه محصول تنزل می‌کند زیرا هر یك از آنها محتوی کار کمتری است، در صورتی که در مورد نخستین ارزش مزبور بی‌تغییر می‌ماند زیرا تولید محصول به اندازهٔ سابق کار می‌برد. شمارهٔ محصولات در این مورد ترقی می‌کند بدون آن که قیمت آنها تنزل نماید. با افزایش تعداد محصولات قیمت مجموع آنها بیشتر می‌شود. در صورتی که با بالا رفتن نیروی بارآور فقط همان مبلغ ارزشی در تودهٔ محصول بزرگ‌تری نموده می‌شود. اگر شمارهٔ ساعات یکسان باقی بماند، روزانهٔ کار شدت یافته محصول ارزشی بزرگ‌تری به بار می‌آورد و بنابراین با یکسان ماندن ارزش پول، معرف پول بیشتری است. محصول ارزشی روزانهٔ کار با انحرافات شدت آن نسبت به درجهٔ شدت متعارف اجتماعی، تغییر می‌کند. از اینرو همان روزانهٔ کار برخلاف گذشته در محصول ارزشی ثابتی نموده نمی‌شود بلکه نمودار محصول ارزشی متغیری است، یا به عبارت دیگر مثلاً روزانهٔ کار مشدد ۱۲ ساعته به جای آن که مانند روزانهٔ ۱۲ ساعته‌ای که شدت متعارف دارد در ۶ شیلینگ نموده شود در ۷ شیلینگ، ۸ شیلینگ و غیره نموده می‌شود. این نکته مسلم است که اگر

محصول ارزشی روزانهٔ کار مثلاً از ٦ شیلینگ به ۸ شیلینگ تغییر نماید دو جزء این محصول ارزشی یعنی قیمت نیروی کار و اضافه ارزش، می‌توانند خواه به نحو یکسان و خواه به طور نابرابر، در آن واحد ترقی کنند. در صورتی که محصول ارزشی از ٦ شیلینگ به ۸ شیلینگ تغییر نماید ممکن است بهای نیروی کار و اضافه ارزش، به طور همزمان از ۳ به ۴ شیلینگ ترقی کنند. ترقی بهای نیروی کار در این مورد مستلزم آن نیست که قیمت نیروی کار حتماً مافوق ارزش آن قرار گیرد. بعکس این ترقی ممکن است با تنزل ارزش نیروی کار همراه باشد. چنین حالتی همواره آن‌گاه اتفاق می‌افتد که ترقی بهای نیروی کار نتواند شتاب فرسایش نیروی مزبور را جبران نماید.

این نکته دانسته است که، به جز برخی استثنائات گذرا، تغییر در بارآوری کار تنها هنگامی موجب تغییر در مقدار ارزشی نیروی کار می‌شود و بالنتیجه در مقدار اضافه ارزش تأثیر می‌کند که تغییر مزبور آن رشته از صنایعی را فراگیرد که محصولات آن معمولاً مورد مصرف کارگرانند. ولی محدودیت مزبور در این جا از بین می‌رود. خواه مقدار کار از جهت وسعت و خواه از لحاظ شدت تغییر یافته باشد، تغییر مقداری آن وابسته به تغییر در مقدار محصول ارزشی آن است، قطع نظر از ماهیت کالایی که ارزش مزبور در آن نموده می‌شود.

به فرض این که شدت کار در کلیهٔ شعب صنعت یك باره و به یك میزان ترقی نماید، آن گاه درجهٔ شدتی که تازهٔ افزایش یافته است به صورت درجهٔ متعارف و معمولی اجتماعی در می‌آید و لذا دیگر به مثابهٔ مقداری بسط یافته بشمار نمی‌رود. حتی اگر چنین موردی نیز پیش آید باز درجات متوسط شدت کار در نزد ملت‌های مختلف متفاوت باقی می‌ماند و بنابراین موجب آن می‌شود که قانون ارزش نسبت به روزانه‌های مختلفهٔ کار هر کشور به نحو کامل اعمال نگردد. روزانهٔ کار شدت یافتهٔ یك کشور نسبت به کشوری که شدت کار در آن کمتر است به صورت بیان پولی بیشتری نمودار می‌گردد.(۱)

---

۱ ـ "در صورتی که شرایط دیگر مساوی باشند، کارخانه‌دار انگلیسی می‌تواند در زمان معین مقدار کاری به مراتب بیشتر از کارخانه‌دار خارجی تحویل دهد، تا جایی که امکان دارد تفاوت بین روزانه‌های کار را، که این جا ٦۰ ساعت در هفته و در جای دیگر بین ۷۲ تا ۸۰ ساعت است جبران نماید." ("Rep. of Insp. of Fact. for 31st. Oct. 1855", P. 65.)

قطعی‌ترین وسیله برای کاهش تفاوتی که بین ساعات کار کشورهای قاره‌ای اروپا و انگلستان وجود دارد همانا کوتاه‌تر کردن قانونی روزانهٔ کار در کارخانه‌های اروپای بری است.

۳ ـ نیروی بارآور و شدت کار ثابت فرض می‌شود و روزانهٔ کار متغیر:

روزانهٔ کار می‌تواند در دو جهت تغییر نماید. ممکن است کوتاه شود یا درازتر گردد.

۱ ـ در صورتی که شرایط فوق تحقق یابد یعنی نیروی بارآور و شدت کار ثابت باشند، کوتاه شدن روزانهٔ کار تغییری در ارزش نیروی کار و بنابراین در زمان لازم کار به وجود نمی‌آورد. چنین وضعی موجب کاهش در اضافه کار و اضافه ارزش می‌گردد. با کاهش مقدار مطلق اضافه ارزش مقدار نسبی آن یعنی نسبت بین مقدار اضافه ارزش و مقدار ارزشی نیروی کار که ثابت مانده است، نیز تنزل می‌کند. در این صورت فقط با تنزل دادن بهای نیروی کار به پایین‌تر از ارزش آن است که سرمایه‌دار می‌تواند وضع خود را بی‌زیان نگهدارد.

تمام مطالب پیش پا افتاده‌ای که تاکنون علیه کوتاه شدن روزانهٔ کار گفته شده ناظر به وقوع این پدیده در شرایط مفروض ما بوده است، در حالی که واقعیت نشان می‌دهد که بعکس تغییر در نیروی بارآور و شدت کار یا پیش از کوتاه شدن روزانهٔ کار و یا بلافاصله پس از آن به وقوع پیوسته است.(۱)

۲ ـ امتداد روزانهٔ کار: فرض کنیم که زمان لازم کار ٦ ساعت و یا ارزش نیروی کار ۳ شیلینگ باشد و نیز اضافه کار را ٦ ساعت و اضافه ارزش را ۳ شیلینگ فرض کنیم. در این صورت مجموع روزانه کار به ۱۲ ساعت بالغ می‌گردد و در محصول ارزش‌داری معادل ٦ شیلینگ نموده می‌شود. هر گاه روزانهٔ کار به میزان ۲ ساعت درازتر شود و بهای نیروی کار بی‌تغییر باقی بماند آن‌گاه همراه با افزایش مقدار مطلق اضافه ارزش مقدار نسبی آن نیز بالا می‌رود. با این که مقدار ارزشی نیروی کار به طور مطلق ثابت می‌ماند، به طور نسبی تنزل می‌کند. در شرایط حالت اول امکان داشت که مقدار نسبی ارزش نیروی کار تا زمانی که تغییری در مقدار مطلق آن حاصل نشود بلاتغییر بماند. در این جا بعکس تغییر مقدار نسبی در ارزش نیروی کار نتیجهٔ تغییر در مقدار مطلق اضافه ارزش است.

چون محصول ارزشمندی که روزانهٔ کار در آن نموده می‌شود در نتیجهٔ امتداد روزانهٔ کار نمو می‌کند، ممکن است بهای نیروی کار و اضافه ارزش، با هم و همزمان، خواه به مقدار مساوی و خواه به طور نابرابر ترقی نمایند.

---

۱ ـ "اوضاع و احوال جبران کننده‌ای وجود دارد... که اجرا قانون روزانهٔ ۱۰ ساعته آشکار ساخت. است." ("Rep. of insp. of Fact. for 1sp, Dec. 1848", P. 7.)

در اثر امتداد روزانهٔ کار ممکن است بهای نیروی کار به پایین‌تر از ارزش خود تنزل نماید ولو این که بهای مزبور اسماً بلاتغییر مانده و یا حتی ترقی کرده باشد. چنان که به یاد داریم ارزش روزانهٔ نیروی کار در واقع برحسب دوام متوسط عادی آن یا طول عمر عادی کارگر ارزیابی می‌شود و نیز این ارزیابی مبتنی بر آن اندازهٔ عادیی است که با سرشت آدمی در مورد تبدیل جوهر حیاتی به حرکت مطابقت دارد.[1] فرسودگی بیشتر نیروی کار، که از امتداد روزانهٔ کار جدایی‌ناپذیر است، می‌تواند تا نقطهٔ معینی به وسیلهٔ نیروی بیشتری که جانشین آن می‌گردد جبران شود. ولی آن گاه که از این نقطه تجاوز شود فرسایش به صورت تصاعد هندسی نمو می‌کند و کلیهٔ شرایط عادی تجدید تولید و فعالیت نیروی کار ویران می‌گردد. بهای نیروی کار و درجهٔ بهره‌کشی آن دیگر حالت مقادیری را که با یکدیگر سنجش‌پذیرند از دست می‌دهند.

۴ ـ تغییرات همزمان در طول مدت، در نیروی بارآور و شدت کار:

بدیهی است که تعداد ترکیبات بسیاری امکان‌پذیر است. دو عامل می‌توانند تغییر کنند و عامل دیگر ثابت بماند یا هر سه ممکن است با هم تغییر پذیرند. این عوامل می‌توانند به درجه‌ای برابر یا نابرابر، در یك جهت یا در جهات عکس یکدیگر، تغییر کنند و بالنتیجه تغییرات آنها قسماً یا تماماً یکدیگر را خنثی نمایند. ولی تحلیل کلیهٔ موارد ممکنه بر طبق توضیحاتی که در فقرات ۱ و ۲ و ۳ داده شده آسان است. برای این که بتوان نتیجهٔ هر ترکیب ممکن را یافت کافی است که به نوبه یکی از عوامل را متغیر و عوامل دیگر را ثابت فرض نمود. بنابراین ما در این جا فقط به شرح کوتاهی دربارهٔ دو مورد مهم اکتفا می‌کنیم:

۱ ـ کاهش نیروی بارآور کار توأم با تطویل روزانهٔ کار:

هنگامی که در این جا از کاهش نیروی بارآور سخن می‌گوییم منظورمان آن رشته‌هایی از کار است که ارزش نیروی کار وابسته به محصولات آنها است. از جمله

---

۱ ـ "مجموع کاری را که یك شخص در جریان ۲۴ ساعت انجام داده می‌توان به طور تقریب به وسیلهٔ بررسی تغییرات شیمیایی که در بدن وی به وقوع پیوسته است تعیین نمود. زیرا تغییر شکل‌های مادی نشان دهندهٔ آن است که قبلاً نیروی محرك به کار رفته است."

(Grove(*) : "on the Gorrolation of phyaical forces", London, 1849.)

(*) ویلیام رابرت گروو (۱۸۹۶ـ۱۸۱۱) قاضی انگلیسی که که در زمینهٔ الکتروشیمی تحقیقاتی دارد.م

سخن بر سر کاهش نیروی بارآور کاری است که مثلاً در نتیجهٔ ناحاصلخیزی فزایندهٔ زمین و گرانی هماهنگ آن در فراورده‌های ارضی روی می‌دهد. فرض کنیم که روزانهٔ کار ۱۲ ساعت و محصول ارزشی آن برابر با ٦ شیلینگ است که نیمی از آن جبران ارزش نیروی کار می‌کند و نیم دیگر اضافه ارزش به وجود می‌آورد. بنابراین روزانهٔ کار به ٦ ساعت کار لازم و ٦ ساعت اضافه کار منقسم می‌گردد. فرض کنیم که در نتیجهٔ گران شدن محصولات زمین ارزش نیروی کار از ۳ به ۴ شیلینگ ترقی کند و لذا کار لازم نیز از ٦ ساعت بالا رود. اگر رزوانهٔ کار بی‌تغییر بماند آن‌گاه اضافه کار از ٦ ساعت به ۴ ساعت تنزل می‌کند و اضافه ارزش از ۳ شیلینگ به ۲ شیلینگ می‌رسد. اگر روزانهٔ کار ۲ ساعت درازتر شود یعنی از ۱۲ ساعت به ۱۴ ساعت برسد، آن‌گاه ٦ ساعت اضافه کار و ۳ شیلینگ اضافه ارزش باقی می‌ماند ولی مقدار آن در نسبت با ارزش نیروی کار، که بنابر کار لازم اندازه‌گیری می‌شود، تنزل می‌کند. فرضاً اگر روزانهٔ کار ۴ ساعت درازتر شود یعنی از ۱۲ ساعت به ١٦ ساعت ترقی نماید باز نسبت مقادیر اضافه ارزش و ارزش نیروی کار بلاتغییر باقی می‌ماند ولی مقدار مطلق اضافه ارزش از ۳ به ۴ شیلینگ ترقی می‌کند و از آن اضافه کار از ٦ به ۸ ساعت بالا می‌رود و یا به دیگر سخن به نسبت $\frac{۱}{۳}$ یا $\frac{۱}{۳}$ ۳۳٪ ترقی می‌کند. بنابراین در صورت کاهش نیروی بارآور کار که همزمان با تطویل روزانهٔ کار است ممکن است مقدار مطلق اضافه ارزش بی‌تغییر بماند در حالی که مقدار نسبی آن تنزل نماید و ممکن است در مقدار نسبی آن تغییری حاصل نشود ولی مقدار مطلق آن افزایش یابد و نیز برحسب میزان تطویل ممکن است هر دو مقدار افزایش پذیرند.

بین سال‌های ۱۷۹۹ تا ۱۸۱۵ گران شدن بهای خواربار در انگلستان موجب آن شد که مزدها اسماً بالا روند در حالی که دستمزدهای واقعی هرگاه در رابطه با وسایل زندگی بیان می‌شدند تنزل کرده بودند. از آن جا وست و ریکاردو چنین نیتجه گرفتند که کاهش نیروی بارآور درکشاورزی موجب تنزل نرخ اضافه ارزش گردیده است و این حکم را که تنها مبتنی بر تصورات آنها بود، مبداء تحلیل‌های مهم دربارهٔ رابطهٔ نسبی بین مقادیر دستمزد، سود و بهرهٔ زمین قرار دادند. ولی در آن زمان از برکت بالا بردن شدت کار و امتداد قاهرانهٔ زمان کار، اضافه ارزش، هم به طور مطلق و هم به طور نسبی، ترقی کرده بود. این همان دورانی است که تطویل بی حد و مرز روزانهٔ کار حق آب و گل یافت(۱)،

---

۱ ـ "نان و کار ندرتاً در یك صف حرکت می‌کند. ولی مرزی مسلم وجود دارد که در وراء آن نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا ساخت. کوشش‌های فوق‌العادهٔ طبقه کارگر در دوران‌های گرانی و

دورانی که خصلت‌نمای ویژهٔ آن عبارت است از افزایش شتابان سرمایه از سویی و مستمندی و بینوایی پوپریسم(۱) از سوی دیگر.

۲ ـ افزایش شدت و نیروی بارآور کار همزمان باکوتاه شدن روزانهٔ کار:

ترقی نیروی بارآور کار و بالا رفتن شدت آن از جهتی به نحو یکسان تأثیر می‌کنند. هر دوی آنها حجم محصولات را در به هر مشخصی از زمان افزایش می‌دهند. بنابراین

تنزل دستمزد که از آن ناشی می‌شود و دربارهٔ آن سخن رفته است (از جمله در کمیسیون پارلمانی تحقیق ۱۵-۱۸۱۴) از لحاظ فردی بسیار پسندیده است و محققاً افزایش سرمایه را تسهیل می‌کند. ولی هیچ کس که از انسانیت بویی برده باشد حاضر نخواهد بود ادامهٔ این وضع را پیوسته و بی‌تغییر ببیند. البته این کوشش‌ها به مثابهٔ کمك موقت بی‌اندازه گرانبها هستند ولی چنانچه پیوسته مورد عمل قرار گیرند عیناً همان نتایجی به بار خواهد آمد که گویی مردم یك کشور را به آخرین سرحد وسایل غذایی خود کشانده باشند."

(Malthus: "Inquiry into the Nature and progress of Rent", London. 1815, P. 48. Note.)

این که مالتوس تکیه را بر تطویل روزانهٔ کار قرار می‌دهد و حتی در قسمت‌های دیگر نوشته‌اش مستقیماً از این نکته سخن می‌گوید موجب بسی افتخار برای او است، در حالی که ریکاردو و دیگران با این که در برابر واقعیات بارزتری قرار داشتند کلیهٔ تحقیقات خود را بر مقدار ثابت روزانهٔ کار مبتنی ساخته‌اند. ولی منافع محافظه کارانه‌ای که مالتوس خادم آن بود مانع وی از دیدن این حقیقت شده که تطویل بی‌حد و مرز روزانه کار توأم با تکامل ماشینیسم و بهره کشی از کار زنان و کودکان، ناگزیر باید بخش بزرگی از طبقهٔ کارگر را، پس از پایان یافتن تقاضاهای جنگی و انحصار انگلستان در بازار جهانی، "زاید" سازد.

بدیهی است گواراتر و با منافع طبقات حاکمه دمسازتر همان بود که آخوند اصیلی چون مالتوس آن منافع را تقدیس کند و به جای آن که این "اضافه جمعیت" را تنها با قوانین طبیعی تولید سرمایه‌داری توضیح دهد آن را به گردن قوانین جاویدان طبیعت اندازد.

۱ ـ "یکی از علل عمدهٔ افزایش سرمایه به هنگام جنگ ناشی از کار و کوشش بیشتر و شاید ناشی از محرومیت‌های بیشتر طبقات زحمتکش بود، که پر شمارترین افراد هر جامعه‌اند. زنان و کودکان بیشتری مجبور شدند تحت فشار روزگار کار بگیرند و آنان که سابقاً کارگر بودند نظر به همین جهات ناچار شدند بخش بزرگ‌تری از وقت خود را وقف افزایش تولید نمایند."

("Essays on Political Ecpmpy in which are illutrated the principal causes of the present National Distress", London. 1830, P. 248.)

هر دوی آنها بخشی از روزانهٔ کار را که کارگر برای تولید وسایل معیشت یا معادل آن احتیاج دارد کوتاه می‌کنند. اصولاً همین جزء لازم و انقباض‌پذیر است که حداقل مطالق روزانهٔ کار را به دست می‌دهد. اگر تمام روزانهٔ کار منحصر به این حداقل شود اضافه کار از بین می‌رود، چیزی که در رژیم سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست. حذف شیوهٔ تولید سرمایه‌داری امکان محدود ساختن روزانهٔ کار با به‌کار لازم به وجود می‌آورد. معذالك در صورتی که سایر شرایط ثابت فرض شوند کار لازم اخیرالذکر نیز گسترش می‌یابد. زیرا از طرفی شرایط زندگی کارگر مرفه‌تر و تقاضاهای معیشتی او بیشتر است و از سوی دیگر قسمتی از اضافه کار کنونی در جزء کار لازم بشمار می‌آید، از جمله کاری که به منظور تشکیل تنخواه ذخیره و انباشت ضرور است.

هر قدر نیروی بارآور کار ترقی کند بیشتر می‌توان روزانهٔ کار را کوتاه نمود و هر قدر روزانهٔ کار کوتاه‌تر شود امکان بالا بردن شدت آهنگ کار بیشتر است. از نقطهٔ نظر اجتماعی می‌توان گفت که نیروی بارآور کار با صرفه‌جویی در آن نمو می‌کند. این امر تنها مستلزم صرفه‌جویی، در وسایل تولید نیست بلکه با پرهیز از هرگونه کار بیهوده نیز ملازمه دارد. شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در عین این که صرفه‌جویی را به هر بنگاه خصوصی تحمیل می‌کند، در جنب تعداد بیشماری مقامات و وظایف که به خودی خود زاید ولی اکنون غیر قابل اجتناب هستند، به وسیلهٔ دستگاه پر هرج و مرج رقابتی خود موجب اتلاف بی‌بندوباری در وسایل تولید اجتماعی و نیروهای کار می‌گردد.

با مفروض بودن شدت و نیروی بارآور، هر قدر آن جزء از روزانهٔ اجتماعی کار که برای تولید مادی لازم است کوتاه‌تر باشد همان قدر به هر زمان برای فعالیت آزاد فکری و اجتماعی افراد بزرگ‌تر خواهد بود و هر چه کار یکسان‌تر بین اعضاء کار توان جامعه تقسیم شده باشد همان اندازه کمتر برای قشری از از اجتماع میسر خواهد بود که ضرورت طبیعی کار را از سر خود واکرده به گردهٔ قشر دیگری بار نماید. از این دیدگاه، مرز مطلق کوتاه گشتن روزانهٔ کار، همگانی شدن کار است. در جامعهٔ سرمایه‌داری وقت آزاد برای یك طبقه به وسیلهٔ تبدیل تمام عمر توده‌ها به زمان کار حاصل می‌گردد.

فصل شانزدهم: فرمول‌های مختلف برای نرخ اضافه ارزش

چنان که دیده شد نرخ اضافه ارزش در فرمول‌های زیرین نموده می‌شود:

$$\text{I.}\quad \frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{سرمایهٔ متغیر}}\left(\frac{m}{v}\right) = \frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{ارزش نیروی کار}} = \frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$$

دو فرمول نخست روابط ارزشی را نشان می‌دهند در حالی که فرمول سوم نشان دهندهٔ رابطهٔ زمانیی است که این ارزش‌ها طی آن تولید می‌شوند. این فرمول‌ها که مکمل یکدیگرند دارای مفهوم دقیقی هستند. به همین سبب آنها تلویحاً ولی ناآگاهانه در اقتصاد کلاسیك راه یافته‌اند. در اقتصاد کلاسیك بعکس فرمول‌های مشتق ذیل دیده می‌شوند:

$$\text{II.}\quad \frac{\text{اضافه کار}^{(۱)}}{\text{روزانهٔ کار}} = \frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{ارزش محصول}} = \frac{\text{اضافه محصول}}{\text{تمام محصول}}$$

در این جا یك نسبت واحد به نوبه گاه به صورت زمان‌های کار، گاه به صورت ارزش‌هایی که طی آن زمان‌ها وارد شده‌اند و گاه به شکل محصولاتی که ارزش‌های مزبور در آنها وجود یافته‌اند، بیان شده است. این نکته مسلم است که تحت عنوان ارزش محصول فقط محصول ارزشی روزانهٔ کار مقصود است و لذا بخش ثابت ارزش محصول از آن خارج است.

در عموم این فرمول‌ها درجهٔ واقعی بهره کشی کار یا نرخ اضافه ارزش غلط بیان شده است. فرض کنیم که روزانهٔ کار ۱۲ ساعت باشد. بنابر آن چه در مثال پیشین پذیرفته‌ایم، درجهٔ بهره کشی واقعی نیروی کار در این مورد با نسبت‌های زیرین نموده می‌شود:

$$\frac{\text{۶ ساعت اضافه کار}}{\text{۶ ساعت کار لازم}} = \frac{\text{اضافه ارزشی معادل ۳ شیلینگ}}{\text{سرمایهٔ متغیری معادل ۳ شیلینگ}} = ۱۰۰\%$$

اما از روی فرمول دوم بعکس چنین خواهیم داشت:

$$\frac{\text{۶ ساعت اضافه کار}}{\text{روزانه کار ۱۲ ساعته}} = \frac{\text{اضافه ارزشی معادل ۳ شیلینگ}}{\text{محصولی به ارزش ۶ شیلینگ}} = ۵۰\%$$

در واقع این فرمول‌های مشتق نشان دهندهٔ نسبت‌هایی هستند که طبق آن روزانهٔ کار یا محصول ارزش‌دار آن بین سرمایه‌دار و کارگر تقسیم می‌گردد. بنابراین اگر فرمول‌های مزبور را به عنوان بیان مستقیم درجهٔ ارزش‌افزایی سرمایه تلقی نماییم آن گاه این قانون

---

۱ ـ در ترجمهٔ فرانسه سرمایه کارل مارکس این نخستین فرمول را بین دو هلال قرار داده است زیرا مفهوم اضافه کار در علم اقتصاد بورژوایی بیان روشنی ندارد.م

دروغین را پذیرفته‌ایم: اضافه کار یا اضافه ارزش هیچ گاه نمی‌تواند به ۱۰۰٪ برسد.(۱)

---

۱ - مثلاً هم این چنین است در "نامهٔ سوم رود برتوس(*) به فون کیرشمن(**) تحت عنوان :
"Widerlegung der Ricardoschen theorie von der Grundrente und Begrundung einer neuen Rententheorie" ,Berlin, 1851.
"رد تئوری ریکاردویی بهرهٔ زمین و بنیاد تئوری نویی در مورد بهرهٔ" - من بعداً به این نامه بر می‌گردم که با وجود تئوری اشتباه‌آمیزش در مورد بهرهٔ زمین به کنه تولید سرمایه‌داری پی برده است.
- ملحقهٔ چاپ سوم - در اینجا دیده می‌شود چگونه مارکس به محض اینکه نزد پیشینیان خود پیشرفت واقعی و اندیشهٔ درست نویی می‌یابد، با حسن نیت دربارهٔ آنها قضاوت می‌کند. در خلال این احوال انتشار نامه‌های رودبرتوس به رودلف مایر(***) تا حدودی از ارزیابی فوق می‌کاهد. زیرا در آنجا چنین گفته شده است: «باید سرمایه را نه تنها در برابر کار بلکه از خودش نیز نجات داد و این در واقع هنگامی به بهترین وجه امکان‌پذیر است که فعالیت کارفرما - سرمایه‌دار به مثابهٔ وظایف اقتصادی ملی یا دولتیی تلقی گردد که از لحاظ مالکیت سرمایه به وی تفویض گردیده است و سود وی مانند شکلی از حقوق‌گیری بشمار آید، زیرا ما هنوز سازمان اجتماعی دیگری را نمی‌شناسیم. ولی حقوق در صورتی که از مزد زیاده برداشت کند باید منظم شود و نیز تعدیل گردد. بدینسان است که می‌توان هجوم مارکس را به جامعه - من بیشتر مایلم کتاب وی را چنین بخوانم - پس زد... اصولاً کتاب مارکس بیشتر صورت مناظره‌ای دارد علیه شکل امرزوی سرمایه، که وی با مفهوم خود سرمایه اشتباه می‌کند، تا تحقیقی در بارهٔ سرمایه. درست از همین منشاء است که اشتباهات وی برمی‌خیزد."
("Briefe etc. von Dr.Rodbertus-Jagetzow",herausgegeben von) Dr.Rud. Meyer, Berlin 1881, I Bd. S.111, 48. Brief von Rodbertus.
در چنین ابتذالات ایدئولوژیک است که تعرضات واقعاً جسورانهٔ نامه‌های اجتماعی رود برتوس غرق می‌شود.
فریدریش انگلس.
(*) کارل رود برتوس یاگتسوف (۱۸۷۵ - ۱۸۰۵) اقتصاددان آلمانی از سوسیالیست‌های منبری یا استادمآب. رود برتوس رژیم سرمایه‌داری را از لحاظ بی‌عدالتی در توزیع ثروت مورد انتقاد قرار می‌دهد و معتقد است که تولید در رژیم سرمایه‌داری مبتنی بر احتیاجات نیست بلکه اساس آن بر پایهٔ درآمد پولی افراد است که برحسب آن اشیاء خریداری می‌کنند در حالی که توانگران امکانات نامحدودی دارند و می‌توانند نه تنها نیازمندی‌های عادی خود را رفع کنند بلکه زاید بر آن نیز بدست آورند. رود برتوس کار را تنها پایهٔ ایجاد محصولات می‌داند و بر آن است که کلیهٔ درآمد اجتماعی باید از آن زحمتکشان باشد. با وجود این تئوری درآمد ملی رود برتوس بطور عمده تکرار نظریات

نظر به این که اضافه کار همواره فقط جزء متداخلی از روزانهٔ کار است و یا اضافه ارزش همواره فقط می‌تواند جزء متداخلی از ارزش محصول را تشکیل دهد، لذا ضرورتاً اضافه کار همواره کوچك‌تر از روزانهٔ کار و یا اضافه ارزش کمتر از ارزش محصول است. برای این که رابطهٔ $\frac{۱۰۰}{۱۰۰}$٪ تحقق یابد لزوماً می‌بایست که دو مقدار مزبور مساوی باشند. برای این که اضافه کار بتواند تمام روزانهٔ کار را به خود تخصیص دهد(این جا سخن بر سر روزانهٔ متوسط کار در هفته، سال و غیره است.) لازم است که کار لازم به صفر تنزل نماید. ولی اگر کار لازم حذف شود اضافه کار نیز از بین می‌رود زیرا اضافه کار تابعی از کار لازم است. پس نسبت $\frac{\text{اضافه کار}}{\text{روزانهٔ کار}} = \frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{ارزش محصول}}$ نمی‌تواند هیچ گاه به مرز $\frac{۱۰۰}{۱۰۰}$ برسد و به طریق اولی نمی‌تواند تا $\frac{۱۰۰ + X}{۱۰۰}$ ترقی نماید. اما در مورد نرخ اضافه ارزش یا درجهٔ بهره کشی واقعی کار مطلب طور دیگر است و مثلاً ارزیابی آقای ل. دولاورنی(۱) را بپذیریم که طبق آن کارگر کشاورز انگلیسی فقط $\frac{۱}{۴}$ محصول و سرمایه‌دار (فارمر) بعکس $\frac{۳}{۴}$ محصول یا ارزش آن را دریافت می‌کند،(۲) صرف‌نظر از آن که این غنیمت بین سرمایه‌دار و زمیندار و غیره بعداً چگونه تقسیم می‌گردد. بنابراین نسبت اضافه کار کشاورز انگلیسی به کار لازمش مساوی با ۱:۳ و درجهٔ استثمار ۳۰۰٪ است.

اسلوب کلاسیك که روزانهٔ کار را به مثابهٔ مقدار ثابتی تلقی می‌کند در نتیجهٔ به کار

آدام اسمیث است و چنانکه لنین دربارهٔ او گفته وی در تحلیل خود دچار همان اشتباهات آدام اسمیث در مودر تجزیهٔ ارزش به دستمزد و اضافه ارزش شده است. رود برتوس که خود یکی از زمینداران پومرانی بود نتوانست بیش از این تحلیل خود را دنبال نموده به نتایج صحیح برسد. با اینکه وی تا حدودی تفاوت بین اشکال اضافه ارزش را درک می‌کند به روشن ساختن آن نمی‌پردازد و فقط پدیدهٔ بهرهٔ زمین را مورد تحقیق قرار می‌دهد. تئوری وی دربارهٔ بهره زمین نیز منعکس کنندهٔ وضع طبقاتی او است.م

(**) یولیوس هرمان فون کیرشمن (۱۸۸۴ ـ ۱۸۰۲) ـ حقوقدان، سیاستمدار و فیلسوف آلمانی.م

(***) رودلف مایر (۱۷۹۹ ـ ۱۸۳۸) ـ سوسیالیست فئودال آلمانی، ناشر نظریات رود برتوس و یکی از مخالفان بیسمارك.م

۱ ـ لوئی دولاورنی (۱۸۸۰-۱۸۰۹) ـ اقتصاددان و مرد سیاسی مرتجع فرانسوی.م

۲ ـ بدیهی است که آن قسمت از محصول که جبران سرمایهٔ پیش‌ریخته را می‌کند در این محاسبه نیامده است. آقای ل. دولاورنی که ستایشگر چشم بستهٔ انگلستان است نسبت خیلی کمتر را به نسبت خیلی بزرگ‌تر ترجیح می‌دهد.

رفتن فرمول‌های ردیف II تقویت شد زیرا در این فرمول‌ها همواره اضافه‌کار با روزانهٔ کار معلوم المقداری سنجیده می‌شود. همچنین است هنگامی که منحصراً تقسیم ارزش محصول مورد توجه قرار گیرد. روزانهٔ کاری که در ارزش فرآورده‌ای مجسم شده است همواره عبارت از روزانهٔ کاری است که حدود معلومی دارد.

نمایش دادن اضافه ارزش و ارزش نیروی کار به صورت ازا ارزش محصول ـ اسلوبی که خود از شیوهٔ تولید سرمایه‌داری می‌روید و اهمیت آن را بعداً خواهیم دید ـ خصلت ممیزهٔ مناسبات سرمایه‌داری را می‌پوشاند یعنی خصلتی که عبارت از مبادلهٔ سرمایهٔ متغیر با نیروی کار زنده است و به محروم ساختن کارگر از محصول منجر می‌گردد. به جای این خصلت، منظرهٔ دروغینی از مناسبات شرکتی نمایش داده می‌شود که در آن کارگر و سرمایه‌دار محصول را به نسبت عوامل تشکیل دهندهٔ مختلف آن بین خود تقسیم می‌کنند.(۱)

مضافاً بر این که فرمول‌های ردیف II همواره قابل تحویل به فرمول‌های ردیف I هستند. مثلاً اگر چنین داشته باشیم: $\frac{\text{اضافه کار ۶ ساعته}}{\text{روزانه کار ۱۲ ساعته}}$ آن گاه زمان کار لازم مساوی خواهد بود با روزانهٔ کار ۱۲ ساعته منهای اضافه کار ٦ ساعته و لذا چنین خواهیم داشت:

$$\frac{\text{اضافه کار ۶ ساعته}}{\text{کار لازم ۶ ساعته}} = \text{٪۱۰۰}$$

من فرمول سومی را پیش از وقت در این جا ذکر می‌کنم، و آن عبارت است از:

$$\frac{\text{اضافه ارزش}}{\text{ارزش نیروی کار}} = \frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}} = \frac{\text{کار بی مزد}}{\text{کار با مزد}}$$

سوء تفاهمی که ممکن است از فرمول $\frac{\text{کار بی مزد}}{\text{کار با مزد}}$ حاصل شود، تحت این عنوان که سرمایه‌دار به کار مزد می‌دهد به نیروی کار، با توضیحاتی که سابقاً داده‌ایم مترفع

---

۱ ـ نظر به این که کلیهٔ اشکال پیشرفتهٔ پروسهٔ تولید سرمایه‌داری صورت‌هایی از همکاری هستند طبیعتاً هیچ چیز آسان‌تر از آن نیست که از خصلت تضاددار آن صرف‌نظر کرد و از این راه آن را با اشکالی از شراکت آزاد رنگ‌آمیزی نمود، همچنان که کنت دولابورد(*) در نوشتهٔ خود تحت عنوان: ("De l' Esprit d'Association dans tous les interets de la communaute", paris, 1818.) چنان کرده است.

هـ. کاری یانکی همین نیرنگ را با همان درجه‌از موفقیت‌در مورد مناسبات سیستم بردگی انجام‌داده‌است.

(*)کنت اکساندر دو لابورد(۱۸۴۲ـ۱۷۸۰) باستانشناس و سفرنامه‌نویس فرانسوی که در اوان انقلاب کبیر فرانسه در سپاه اطریش علیه انقلاب جنگید و پس از استقرار مجدد رژیم شاهی به مقامات مهم دولتی نایل گردید. وی دارای مصنفاتی دربارهٔ علم اقتصاد است.م

می‌شود. $\frac{\text{کار بی‌مزد}}{\text{کار بامزد}}$ فقط بیان عامیانه‌ای است از نسبت $\frac{\text{اضافه کار}}{\text{کار لازم}}$ سرمایه‌دار ارزش نیروی کار یا قیمت انحراف یافتهٔ آن را می‌پردازد و در ازاء آن اختیار نیروی کار زنده را به دست می‌آورد. برخورداری وی از این نیروی کار به دو دوره تقسیم می‌شود. طی یك دوره کارگر فقط ارزشی تولید می‌کند که مساوی با ارزش نیروی کار وی است یا به دیگر سخن تنها معادل آن را تولید می‌نماید. بنابراین در ازاء بهای پیش‌ریختهٔ نیروی کار سرمایه‌دار محصولی با همان قیمت دریافت می‌کند. این چنان است که گویی وی محصول مزبور را حاضر و آماده از بازار خریداری کرده است. اما بعکس در دورهٔ اضافه کار تمتع از نیروی کار برای سرمایه‌دار ارزش‌آور است بدون آن که برای وی پشیزی خرج بردارد.[1] این تحقق بخشی نیروی کار برای وی مجاناً تمام می‌شود. در این معنا است که می‌توان اضافه کار را کار بی‌مزد خواند.

بنابراین سرمایه تنها، چنان که آدام اسمیث مدعی است، عبارت از فرمانروایی بر کار نیست. سرمایه اساساً عبارت از فرمانروایی بر کار بی‌اجرت است. هر اضافه ارزش به هر شکل و شمایلی که بعداً درآید، خواه سود، خواه بهره و یا بهرهٔ زمین و غیره باشد، بنابر جوهر خود عبارت از تجسم زمان کار نپرداخته است. در همین دست اندازی سرمایه بر مقدار مشخصی از کار اجرت ندادهٔ دیگری است که راز ارزش‌زایی وی فاش می‌گردد.

---

۱ ـ با این که فیزیوکرات‌ها به راز اضافه ارزش پی نبرده بودند معذالك برای آنها این اندازه روشن بود که آن "ثروت مستقل و تصرف‌پذیری است که وی (متصرف) خریداری نکرده است و می‌فروشد." (Turgot: "Reflexions sur la Formation et la Distribution des Richesse's", P. 11.)

بخش ششم ـ دستمزد

فصل هفدهم: تبدیل ارزش نیروی کار و بهای متناسب آن به دستمزد

در سطح جامعهٔ بورژوایی مزد کارگر مانند بهای کار جلوه می‌کند یعنی کمیت معینی پول در ازاء مقدار مشخصی کار پرداخت می‌شود. در این جامعه از ارزش کار سخن می‌گویند و بیان پولی آن را بهای ضروری یا طبیعی آن می‌خوانند. از سوی دیگر سخن از قیمت‌های بازاری کار می‌رود یعنی از قیمت‌هایی که بالاتر یا پایین‌تر از بهای ضروری نوسان دارند.

ولی ارزش یك کالا چیست؟ شکل تجسم یافتهٔ کار اجتماعیی که برای تولید آن مصرف شده است. ما مقدار ارزشی کالا را با چه چیز اندازه‌گیری می‌کنیم؟ با مقدار کاری که در آن نهفته است. پس مثلاً ارزش یك روزانهٔ کار ۱۲ ساعته به چه وسیله معلوم می‌شود؟ به وسیلهٔ ۱۲ ساعت کاری که در روزانهٔ ۱۲ ساعتهٔ کار نهفته است. ولی این یك همانگویی عاری از معنایی است.(۱)

برای این که کار به مثابهٔ کالا در بازار فروخته شود باید به هر حال پیش از فروش

---

۱ ـ "ریکاردو با هشیاری کافی، از اشکالی احتراز می‌کند که از لحظهٔ نخستین به نظر می‌رسد تئوری او را خدشه‌دار می‌سازد. بنابر تئوری او ارزش، وابسته به مقدار کاری است که در تولید مصرف شده است. اگر بخواهیم محکم به این اصل بچسبیم چنین نتیجه خواهد شد که ارزش کار وابسته به مقدار کاری است که در تولید آن مصرف گردیده است. حکمی که بی‌معنا بودن آن آشکار است. به همین سبب با چرخش ماهرانه‌ای ریکاردو ارزش کار را تابع مقدار کاری می‌کند که برای تولید دستمزد لازم است یا اگر بخواهیم با کلمات خود او سخن گوییم باید چنین بیان کنیم که به عقیدهٔ وی ارزش کار بایستی بنابر آن مقدار کاری که برای تولید مزد لازم است ارزیابی شود. مقصود وی در این مورد عبارت از مقدار کاری است که برای تولید پول یا کالاهایی لازم است که به کارگر داده می‌شود. این عیناً بدان معنی است که گفته شود ارزش پارچه از روی مقدار کاری که برای تولید خود پارچه مصرف شده است معین نمی‌گردد بلکه بر مبنای مقدار کار مصرف شده در تولید نقره‌ای که در برابر پارچه مبادله می‌شود، ارزیابی می‌شود." ("A critical Dissertation on the Nature etc. of Value", P. 50-51.)

وجود داشته باشد. اگر کارگر امکان داشت که به کار خود زندگی مستقلی بدهد، کالا می‌فروخت نه کار.(۱)

صرف‌نظر از این تضادها، اگر مبادلهٔ مستقیمی بین پول یعنی کار تجسم یافته و کار زنده انجام می‌گرفت، به این نتیجه منجر می‌شد که یا قانون ارزش یعنی قانونی که درست براساس تولید سرمایه‌داری آزادانه گسترش می‌یابد، از بین می‌رفت و یا تولید سرمایه‌داری که بر پایهٔ کار مزدوری استوار است حذف می‌گردید. مثلاً روزانهٔ کار ۱۲ ساعته‌ای در ارزش پولی ٦ شیلینگ نموده می‌شود. اگر گفته شود که معادل‌ها با یکدیگر مبادله می‌شوند در آن صورت کارگر برای ۱۲ ساعت کار ٦ شیلینگ دریافت می‌کند و بهای کارش برابر با بهای محصول وی می‌گردد. در چنین حالتی کارگر هیچ گونه اضافه ارزشی برای خریدار کار خود تولید نمی‌کند و ٦ شیلینگ تبدیل به سرمایه نمی‌شود. آن گاه پایهٔ تولید سرمایه‌داری از بین می‌رود. ولی درست بر این اساس است که او کار خود را می‌فروشد و کارش کار مزدور است. اگر بگویند که کارگر در برابر ۱۲ ساعت کار کمتر از ٦ شیلینگ دریافت می‌کند این به آن معنا است که وی کمتر از ۱۲ ساعت کار دریافت می‌نماید. ۱۲ ساعت کار در برابر ۱۰ ساعت، ٦ ساعت کار و غیره مبادله می‌شود. چنین معادله‌ای بین مقادیر نابرابر، نه تنها هر گونه تشخیص ارزشی را از میان برمی‌دارد بلکه اصولاً چنین تضادی راکه نافی خود او است حتی نمی‌توان به مثابهٔ قانون نه بیان کرد و نه فرمولبندی نمود.(۲)

توضیح مبادلهٔ کار بیشتر در برابر کار کمتر بر پایهٔ تفاوت صوری یعنی بر این پایه که

---

۱ ـ "ولو شما کار را کالا بخوانید، در هر صورت مانند کالایی نیست که بدواً به منظور مبادله تولید کنند و سپس به بازار آورند تا با کالاهای دیگری که در آن موقع با کمیات معین در بازار هستند مبادله گردد. کار در آن لحظه که به بازار آورده می‌شود ایجاد می‌گردد و حتی می‌توان گفت که کار را پیش از آن که آفریده شود به بازار می‌آورند." ("Observations on some verbal disputes etc." P. 75-76.)

۲ ـ "چنانچه کار مانند کالایی و سرمایه که محصول کار است مانند کالای دیگری تلقی گردد و اگر ارزش‌های این دو کالا به وسیلهٔ مقادیر برابری از کار تعیین گردند آن گاه مقدار مشخصی از کار... باید در برابر مقداری سرمایه که با همان مقدار کار به وجود آمده است، مبادله گردد. ولی ارزش کار در نسبت با سایر کالاها... با مقادیر برابری از کار تعیین نمی‌شود."

(ا. گ. ویک‌فیلد در نسخه‌ای که از اثر آدام اسمیث "wealth of Nations" منتشر کرده است. لندن ۱۸۳٦ جلد اول صفحهٔ ۲۳۱، زیرنویس)

از یك سو کار تجسم یافته و از سوی دیگر کار زنده وجود دارد، نیز کمکی نمی‌کند.(۱) نادرستی این توضیح بیشتر از آن جهت عیان است که ارزش یك کالا بنابر کمیت کاری که واقعاً در آن تجسم یافته است تعیین نمی‌شود بلکه به وسیلهٔ مقدار کار زنده‌ای که برای تولید آن ضرورت دارد معین می‌گردد. فرض کنیم کالایی نمایندهٔ ٦ ساعت کار باشد. اگر اختراعی بشود که به وسیلهٔ آن بتوان کالای مزبور را در ۳ ساعت تولید نمود، آن گاه ارزش کالاهایی نیز که قبلاً تولید شده‌اند تا نصف تنزل می‌کند. کالای کنونی به جای ٦ ساعت نمایندهٔ ۳ ساعت کار اجتماعاً لازم است. بنابراین مقدار ارزشی کالا برحسب کمیت کاری که برای تولیدش لازم است تعیین می‌شود نه بنابر شکل تجسم یافتهٔ کار.

در واقع آن چه در بازار کالا مستقیماً در برابر دارندهٔ پول قرار می‌گیرد کار نیست بلکه کارگر است. آن چه کارگر می‌فروشد نیروی کار خود او است. هنگامی که واقعاً کار او شروع می‌شود تعلق آن کار از وی سلب شده است و بنابراین دیگر نمی‌تواند به وسیلهٔ او به فروش رود. کار، جوهر و معیار همزیست ارزش است ولی خود ارزش ندارد.(۲)

در اصطلاح: "ارزش کار"، مفهوم ارزش نه تنها حذف شده بلکه بعکس خود بدل گردیده است. این اصطلاحی است مجازی از قبیل ارزش زمین. معذالك این اصطلاحات مجازی از خود مناسبات تولیدی برمی‌خیزند. اینها مقولاتی هستند برای صور پدیده‌ای مناسبات واقعی. در همه عوم به استثناء علم اقتصاد این نکته به قدر کافی شناخته شده

---

۱ - "این توافق لازم آمد (باز هم نسخهٔ دیگری از قرارداد اجتماعی(*) که هر وقت کار انجام شده با کار انجام شونده مبادله می‌گردد، شخص اخیرالذکر (سرمایه‌دار) ارزشی بالاتر از اولی (کارگر) بدست آورد."

(Simonde de siamondi: "De la Richesse commerciale" Geneve 1803, T. I, P. 37.)

(*) اشاره به کتاب معروف ژان ژاك روسو نویسندهٔ معروف فرانسوی و ایدولوگ بنام انقلاب بزرگ فرانسه است. کتاب "قرارداد اجتماعی" روسو که الهام بخش عده‌ای از انقلابیون فرانسه از جمله ژاکوبن‌ها گردید مبتنی بر این نظر پنداری است که گویا پایهٔ زندگی اجتماعی بر مبنای قراردادی گذارده شده است که هر کس قسمتی از آزادی خود را به جامعه واگذار می‌کند و متعهد می‌شود تابع ارادهٔ جمعی گردد. چون سیسموندی نیز در موضوع مبادله بین سرمایه‌دار و کارگر از توافقی دم می‌زند مارکس به طعنه می‌نویسد باز هم نسخهٔ دیگری از قرار داد اجتماعی.م

۲ - "کار، اندازه‌سنج منحصر ارزش... آفرینندهٔ همهٔ ثروت‌ها، کالا نیست."

(Th. Hodgskin: "popular politecal Economy", P. 186.)

است که اشیاء در صورت پدیده‌ای خود اغلب وارونه نموده می‌شوند.(۱)

علم اقتصاد کلاسیك بی‌هیچ گونه انتقادی مقولهٔ "قیمت کار" را از زندگی روزمره قرض کرد و سپس از خود پرسید این قیمت چگونه تعیین می‌شود؟ بزودی دریافت که تغییر نسبت بین عرضه و تقاضهٔ در مورد قیمت کار، مانند هر کالای دیگر، چیزی را جز تغییرات آن یعنی نوسانات قیمت بازار در بالا و پایین مقدار معینی، روشن نمی‌سازد. چه هر گاه عرضه و تقاضا برابر باشند و در شرایط دیگر تغییری حاصل نگردد آن گاه نوسان قیمت‌ها نیز از بین می‌رود. ولی در آن صورت تقاضا و عرضه نیز دیگر چیزی را روشن نمی‌کنند. در صورتی که عرضه و تقاضا برابر باشند قیمت کار، بهایی است که مستقل از رابطهٔ عرضه و تقاضا تعیین می‌گردد. این همان بهای طبیعی است که بدین وسیله به مثابهٔ موضوع ویژه‌ای برای تحقیق پیدا شد: یا آن که نوسانات قیمت بازار را برای دوره‌ای طولانی‌تر، مثلاً یك سال مورد مطالعه قرار داده‌اند و سپس مشاهده کرده‌اند که ترقی‌ها و تنزل‌ها در حول مقدار متوسطی یعنی مقداری ثابت یکدیگر را تعدیل می‌کنند. در آن

---

۱ ـ ولی بعکس این قبیل اصطلاحات را به مثابه تعبیر شاعرانهٔ ساده‌ای تلقی کردن فقط نشانهٔ ناتوانی در تحلیل است. لذا من علیه این عبارت پرودون که می‌گوید: "کار را نه از آن جهت که فی نفسه کالا است ارزشمند می‌خوانند بلکه بدان سبب که تصور می‌کنند بالقوه در آن ارزش‌هایی نهفته است. ارزش کالا بیانی استعاری است و غیره" چنین متذکر شده‌ام: "در کار کالا، که واقعیت وحشتناکی است، وی فقط اضمار و تجاهلی دستوری می‌بینند. پس جامعهٔ کنونی که بر پایهٔ کار ـ کالا استقرار یافته است از این پس بر تعبیری شاعرانه و بیانی استعاری تکیه دارد. خوب اگر جامعه می‌خواهد "کلیهٔ دشواریهایی را بر طرف سازد" که او را آزار می‌دهند باید اصطلاحات ناموزون را حذف کند و زبان را تغییر دهد و بدین منظور کاری بهتر از این ندارد که به فرهنگستان مراجعه کرده و چاپ جدیدی از فرهنگ مطالبه نماید." (Karl Marx: "Misere de la philosophie", P. 34-35.)

البته راحت‌تر این است که اصلاً دربارهٔ ارزش نیاندیشند. آن گاه می‌توان بی‌تعارف همه چیز را تحت این مفهوم وارد ساخت. مثلاً چنین است در مورد ژان باتیست‌سه ارزش چیست؟ وی جواب می‌دهد: "آن چه که یك چیز می‌ارزد." و قیمت چیست؟ پاسخ: "ارزش یك شئی که با پول بیان شده است." و سؤال می‌شود چرا "کار زمین... دارای ارزش است؟ جواب می‌دهد زیرا برای آن قیمتی شناخته شده است." بنابراین ارزش عبارت از هر چیزی است که می‌ارزد و زمین دارای ارزش است" زیرا ارزش آن را "به پول بیان کرده‌اند". به هر حال این هم یك جور اسلوب بسیار ساده‌ای برای درك چون و چرای اشیاء است.

صورت مسلم گردیده است که این مقدار متوسط می‌بایستی معلول چیز دیگری غیر از نوساناتی باشد که یکدیگر را جبران می‌نمایند. این قیمت که بر قیمت‌های تصادفی بازار کار حاکم است و تنظیم کنندهٔ آنها است، همان قیمتی که فیزیوکرات‌ها "بهای لازم" می‌خواندند و آدام اسمیث آن را "بهای طبیعی" کار نامیده است، فقط می‌تواند مانند قیمت کالاهای دیگر عبارت از ارزشی باشد که به پول بیان شده است. علم اقتصاد تصور می‌کرد که بدین طریق از راه قیمت‌های تصادفی کار به ارزش آن رسیده است. سپس این ارزش را هم، مانند ارزش کالاهای دیگر، مبتنی بر هزینهٔ تولید نمود. اما هزینهٔ تولید کارگر چیست؟ آیا به معنای مخارجی است که به منظور تولید و تجدید تولید خود کارگر صرف می‌شود؟ علم اقتصاد ناآگاهانه این مسأله را جانشین سؤالی کرد که بدواً مورد تحقیق بود زیرا وی با تکیه کردن به هزینهٔ تولید کار، من حیث هو، به بن‌بست افتاده بود و یك وجب هم پیش نمی‌رفت. آن چه را که علم اقتصاد ارزش کار می‌نامد در واقع ارزش نیروی کار است که در شخصیت کارگر وجود دارد و با فعلیت یافتن نیروی مزبور یعنی کار، همان قدر تفاوت دارد که یك ماشین از اعمالی که انجام می‌دهد متفاوت است. چون سرگرم تفاوت بین قیمت بازاری کار و ارزش ادعایی خود بودند و هم خود را مصروف تحقق دربارهٔ رابطهٔ این ارزش با نرخ سود و باکالاهای ارزشداری که به وسیلهٔ کار تولید می‌شد نموده بودند، هیچ گاه این خصلت راکشف نکردند که سیر تحلیل نه تنها آنان را از قیمت بازاری کار به ارزش ادعایی نرسانده بلکه به آن جاکشانده است که خود این ارزش کار را نیز از نو به ارزش نیروی کار تحویل نمایند. ناآگاهی دربارهٔ نتیجهٔ تحقیق خود، پذیرش بی‌چون و چرای مقولات "ارزش کار"، "بهای طبیعی کار" و غیره، به مثابهٔ شایسته‌ترین بیان روابط ارزشی مورد تحقیق، علم اقتصاد کلاسیك را چنان که بعداً خواهیم دید، به اشتباهات و تضادهای لاینحلی کشاند و در عین حال برای نظریات پیش پا افتاده و سطحی اقتصاد عامیانه، که علی‌الاصول فقط بر ظواهر پدیده‌ها متکی است، زمینهٔ محکم عملیات فراهم ساخت.

بدواً ببینیم چگونه ارزش و قیمت‌های نیروی کار در شکل مسخ شدهٔ خود به صورت دستمزد نموده می‌شوند.

این نکته دانسته است که ارزش روزانهٔ نیروی کار براساس مدت معینی از عمر کارگر محاسبه می‌شود که آن هم خود با طول معینی از روزانهٔ کار مربوط است. فرض کنیم که روزانهٔ متداول کار بالغ بر ۱۲ ساعت و رازش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ یعنی بیان پولی ارزشی باشد که معرف ۶ ساعت کار است. پس هر گاه کارگر ۳ شیلینگ دریافت دارد، ارزش نیروی کارش را که طی ۱۲ ساعت فعلیت یافته دریافت نموده است. حالا

اگر این ارزش روزانهٔ نیروی کار به مثابهٔ ارزش کار روزانه تلقی شود آن گاه فرمول زیرین به دست می‌آید: کار ۱۲ ساعته ارزشی معادل ۳ شیلینگ دارد. بدینسان ارزش نیروی کار تعیین کنندهٔ ارزش کار است، یا اگر به پول بیان گردد، بهای لازم آن است. پس بعکس اگر بهای نیروی کار از ارزش خود انحراف حاصل نماید آن گاه بهای کار نیز از ارزش ادعایی خویش منحرف می‌گردد.

نظر به این که ارزش کار فقط اصطلاحی مجازی برای ارزش نیروی کار است، خود به خود چنین نتیجه می‌شود که ارزش کار باید همواره کمتر از ارزش محصول باشد زیرا سرمایه‌دار همواره نیروی کار را بیش از آن چه برای تجدید تولید ارزش آن ضروری است بعمل وا می‌دارد. در مثال فوق ارزش نیروی کاری که ۱۲ ساعت عمل می‌کند ۳ شیلینگ است یعنی ارزشی که برای تجدید تولید آن ٦ ساعت لازم است. اما بعکس ارزش محصول آن ٦ شیلینگ است زیرا در واقع نیروی کار طی ۱۲ ساعت عمل می‌کند و محصول ارزش‌دار آن منوط به ارزش خودش نیست بلکه وابسته به مدت زمانی است که در عمل است. در نخستین نظر می‌توان به سخاوت این نتیجه پی برد زیرا کاری که ارزشی معادل ٦ شیلینگ ایجاد می‌کند خود دارای ۳ شیلینگ ارزش است.(۱)

باز دیده می‌شود که: ارزش ۳ شیلینگی، که در آن جزء پرداخته شدهٔ روزانهٔ کار یعنی کار ٦ ساعته نموده می‌شود به مثابهٔ ارزش یا بهای مجموع روزانهٔ ۱۲ ساعتهٔ کار جلوه می‌کند که محتوی ٦ ساعت کار نپرداخته است. بنابراین شکل دستمزد هر اثری را که مربوط است به تقسیم شدن روزانهٔ کار به کار لازم و اضافه کار، کار پرداخته و نپرداخته محو می‌کند. تمام کار مانند کار پرداخت شده به نظر می‌رسد. در بیکاری، کاری که بیگارده برای خود و کار اجباریی که برای ارباب زمیندار انجام می‌دهد مکاناً و زماناً، به طور محسوس و ملموس از هم تمیز داده می‌شوند. در کار بردگی حتی آن جزئی از روزانهٔ کار نیز که بنده فقط برای جبران ارزش وسایل معیشت شخصی خویش و لذا واقعاً برای خود کار می‌کند مانند کاری به نظر می‌آید که برای خواجه‌اش انجام می‌دهد. تمام کارش مانند کار بی‌اجرت جلوه می‌کند.(۲) اما در کار مزدوری بعکس حتی اضافه

---

۱ ـ مقایسه کنید با کتاب (Zur kritik der politischen oekonomie) صفحهٔ ۴۰ آن جا که من اعلام نموده‌ام که با مطالعهٔ سرمایه مسأله ذیل باید حل شود: "چگونه تولید مبتنی بر ارزش مبادله‌ای که به وسیلهٔ زمان کار معین می‌شود به چنین نتیجه‌ای منجر می‌گردد که ارزش مبادلهٔ کار کوچک‌تر از ارزش مبادلهٔ محصولش در می‌آید."

۲ ـ روزنامهٔ مورنینگ استار ارگان لندنی آزادی تجارت که ساده‌لوحی را تا سرحد بلاهت رسانده

کار یا کار بی‌اجرت مانند کار اجرت دارد به نظر می‌رسد. آن جا مناسبات مالکیت کاری را که بندگان برای خود انجام می‌دهند پنهان می‌کند و این جا مناسبات پولی کار رایگان کارگر مزدور را می‌پوشاند.

از اینرو می‌توان اهمیت اساسی تبدیل ارزش و بهای نیروی کار را به شکل دستمزد یا به ارزش و بهای خود کار، دریافت. تمام نظریات مربوط به کارگر سرمایه‌دار، همهٔ فریفتاری شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، کلیهٔ پندارهای آزادیخواهانهٔ آن و تمام یاوه‌سرایی‌های مداحانهٔ اقتصاد عامیانه بر پایهٔ همین شکل پدیده‌ای، که رابطهٔ واقعی را نامریی می‌سازد و درست عکس آن را نشان می‌دهد، قرار گرفته‌اند.

اگر برای تاریخ جهان وقت بسیار لازم است تا راز دستمزد در از پرده بیرون اندازد، بالعکس هیچ چیز آسان‌تر از درك ضرورت و علل وجودی این شکل پدیده‌ای نیست.

مبادلهٔ بین سرمایه و کار در بادی تحقیق عیناً مانند خرید و فروش کالاهای دیگر جلوه می‌کند. خریدار مبلغ معینی پول می‌دهد و فروشنده جنسی غیر از پول به وی تسلیم می‌کند. حقوقدان آگاه حداکثر می‌تواند در این جا تفاوتی مادی ببیند که در فرمول‌های حقوقاً معادل زیرین بیان می‌گردد: (تسلیم می‌کنم از آن جهت که تو تسلیم می‌کنی، تسلیم می‌کنم برای آن که تو انجام دهی، انجام می‌دهم بدان سبب که تو تسلیم می‌کنی و انجام می‌دهم برای آن که تو انجام دهی.)

بعلاوه چون ارزش مبادله و ارزش مصرف به خودی خود و به نفسه مقادیر غیر قابل سنجشی هستند لذا اصطلاحات "ارزش کار"، "بهای کار" مجازی‌تر از اصطلاح "ارزش پنبه"، "قیمت پنبه" به نظر نمی‌رسند. مضافاً بر این که کارگر اجرت خود را پس از تحویل کارش دریافت می‌کند. ولی پول هنگامی که وظیفهٔ وسیلهٔ پرداخت را اجرا می‌کند ارزش یا قیمت جنسی را که قبلاً تحویل شده بعداً واقع می‌سازد و لذا در این مورد هم ارزش یا قیمت کار تحویل شده بعداً واقعیت می‌یابد. و بالآخره آن "ارزش مصرفی" که کارگر به سرمایه‌دارد تسلیم می‌کند در واقع نیروی کارش نیست بلکه عمل نیروی کار است، که خود، کار مفید مشخصی است از قبیل کار خیاطی، کار کفاشی، کار بافندگی و غیره. این که به جهتی دیگر همان کار عنصر عام ارزش‌آفرین است، یعنی دارای خاصیتی

است، به هنگام جنگ داخلی آمریکا، با تمام نفرت و انزجاری که ممکن است اخلاقاً بر انسان مستولی گردد، پی در پی اعلام می‌نمود که در ایالات متفقه (ایالات جنوبی آمریکای شمالی) سیاه پوستان بالمرّه مجاناً کار می‌کنند. بد نبود این روزنامه مخارج روزانهٔ این قبیل سیاهپوستان را مثلاً با مخارج یك کارگر آزاد محلهٔ East end لندن مقایسه می‌کرد.

است که وی را از تمام کالاهای دیگر متمایز می‌سازد، نکته‌ای است که از حدود شعور و ادراك عادی خارج است.

چنانچه خود را به جای کارگری قرار دهیم که در برابر کار ۱۲ ساعتهٔ خود مثلاً محصول ارزش‌داری معادل ٦ ساعت کار یعنی بنا به فرض ۳ شیلینگ، دریافت می‌دارد، آن‌گاه در واقع برای خود او کار ۱۲ ساعته‌اش عبارت از وسیلهٔ خریدی معادل ۳ شیلینگ است. ولو این که ارزش نیروی کار وی بدنبال ارزش وسایل زندگی عادی او تغییر کند، از ۳ شلینگ به ۴ شیلینگ ترقی نماید یا از ۳ شیلینگ به ۲ شیلینگ تنزل کند و نیز ولو این که با وجود ثابت ماندن ارزش نیروی کارش بهای آن در نتیجهٔ تغییر در نسبت بین عرضه و تقاضا تا ۴ شیلینگ ترقی نماید و یا تا ۲ شیلینگ تنزل کند، وی همواره ۱۲ ساعت کار تحویل می‌دهد. بنابراین هر تغییری که در مقدار معادل کارش یعنی در آن چه دریافت می‌دارد، حاصل می‌شود در نظر کارگر بالضروره مانند تغییری می‌نماید که در ارزش یا قیمت کار ۱۲ ساعته‌اش به وجود آمده است. بالعکس همین امر آدام اسمیث را، که روزانهٔ کار را مقدار ثابتی تلقی می‌کند[1]، به این نظریهٔ خطاکشانده است که گویا هر چند ارزش وسایل زندگی تغییر کند و لذا روزانهٔ کار واحد برای کارگر پول بیشتر یاکمتری را در برداشته باشد، ارزش کار ثابت است.

حال بیاییم از سوی دیگر سرمایه‌دار را مورد ملاحظه قرار دهیم. البته وی مایل است که هر قدر ممکن است کار بیشتر در مقابل پول کمتر به دست آورد. پس عملاً آن چه که مورد توجه وی است فقط تفاوت بین قیمت نیروی کار و ارزشی است که به فعل در آمدن نیروی مزبور ایجاد می‌کند. ولی وی می‌کوشد تا آن جاکه ممکن است هر کالایی را ارزان‌تر بخرد و همه جا ادعا می‌کند که سود او از این زرنگی ساده ناشی می‌شود که اشیاء راکمتر از ارزش می‌خرد و بالاتر از ارزش می‌فروشد. از اینرو وی هیچ گاه به این مطلب بر نمی‌خورد که اگر چیزی مانند ارزش کار واقعاً وجود می‌داشت و وی حقیقتاً این ارزش را می‌پرداخت آن گاه هیچ سرمایه‌ای وجودپذیر نمی‌بود و پول او هم به سرمایه مبدل نمی‌گردید.

بعلاوه حرکت واقعی دستمزد پدیده‌هایی به ظهور می‌رساند که ظاهراً دلالت دارند بر این که نه ارزش نیروی کار بلکه ارزش به فعل در آمدن آن نیرو یعنی خودکار است که پرداخت می‌گردد. این پدیده‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود. اول: تغییر دستمزد

---

۱ ـ آدام اسمیث تغییرات روزانهٔ کار را فقط به طور تصادفی مورد توجه قرار می‌دهد آن هم به هنگامی که در بارهٔ دستمزد قطعه‌ای بحث می‌کند.

برحسب تغییر طول روزانهٔ کار، اگر بنابر این پدیده باشد ممکن است عیناً چنین نیتجه گرفت که چون اجاره بهای یك ماشین طی یك هفته گران‌تر از یك روز است ارزش خود ماشین پرداخت نمی‌شود بلکه ارزش عمل آن تأدیه می‌گردد. دوم: تفاوت انفرادی بین دستمزد کارگران مختلفی که همان کار را انجام می‌دهند. ولی این تفاوت انفرادی را می‌توان بدون آن که جایی برای پندار و وهم باشد در سیستم بردگی یعنی جایی که آشکار و آزاد و بدون رودربایستی خود نیروی کار به فروش می‌رود، نیز یافت. فقط سود نیروی کاری که بالاتر و زیان نیروی کاری که پایین‌تر از متوسط است، در سیستم بردگی از آن صاحب بنده می‌شود در صورتی که در کار مزدوری این سود و زیان نصیب خود کارگر می‌گردد زیرا در این مورد خود کارگر است که نیروی کارش را می‌فروشد در حالی که در مورد بردگی شخص ثالثی نیروی مزبور را به فروش می‌رساند.

از این گذشته در مورد اشکال پدیده‌ای از قبیل "ارزش و بهای کار" یا "دستمزد"، که به نحو دیگری غیر از رابطهٔ ذاتی خود یعنی ارزش و بهای نیروی کار تجلی می‌نمایند، همان حکمی صدق می‌کند که دربارهٔ تمام اشکال پدیده‌ای و کنه مستور آنها صادق است. در حالی که اشکال پدیده‌ای مستقیماً و خود به خود مانند راه و رسم عادی ادراك در ضمیر منعکس می‌گردند، کنه آنها باید فقط به وسیلهٔ علم کشف گردد. علم اقتصاد کلاسیك برخورد نزدیکی به حقیقت اشیاء پیدا می‌کند بدون آن که هیچ گاه آن را آگاهانه فرمول‌بندی نماید. تا آن هنگام که وی در قشر بورژوایی خود پنهان است به چنین عملی قادر نیست.

فصل هجدهم: گاه مزد

دستمزد به نوبهٔ خود دارای اشکال گوناگون است. این مطلبی است که در رسالات اقتصادی دیده نمی‌شود، چه آنها از فرط علاقمندی به مایهٔ سخت و صلب، نسبت به هر گونه تفاوت صوری بی اعتنا مانده‌اند. معذالك باید متذکر بود که بیان کاملی از این اشکال مربوط به رشتهٔ خاص دستمزدشناسی است و لذا جای آن در اثر حاضر نیست. ولی با این وجود لازم است دو شکل اساسی حاکم، در این جا به اختصار بیان گردد.

چنان که به یاد داریم فروش نیروی کار همواره برای مدت‌های معینی از زمان انجام می‌گیرد. بنابر این شکل دگرگون شده‌ای که در آن ارزش روزانه و هفتگی و غیرهٔ نیروی کار مستقیماً نمایش می‌یابد عبارت از "گاه مزد" است یعنی مزد روزانه و غیره.

بدواً این نکته را متذکر شویم که قوانین مذکور در فصل پانزدهم، دربارهٔ تغییر مقداری در بهای نیروی کار و اضافه ارزش، با تغییر شکل ساده‌ای مبدل به قوانین دستمزد می‌گردند. و همچنین تفاوت بین ارزش مبادلهٔ نیروی کار و حجم وسایل معیشتی، که جانشین این ارزش می‌گردد، اکنون مانند تفاوت بین مزد اسمی و مزد واقعی نموده می‌شود. تکرار آن چه سابقاً دربارهٔ شکل ریشه‌ای گفته‌ایم در مورد شکل پدیده‌ای زاید است. پس در این جا به اختصار می‌کوشیم و فقط از نکاتی سخن می‌گوییم که خصلت‌نمای گاه مزد است.

مجموع پولی را[۱] که کارگر در ازاء کار روزانه، کار هفتگی و غیرهٔ خود دریافت می‌کند مبلغ دستمزد اسمی او یا مزدی است که به ارزش تخمین شده است. ولی روشن است که مزد روزانه و هفتگی و غیره می‌تواند برحسب طول روزانهٔ کار و لذا بنابر کمتی کاری که کارگر طی روز تحویل می‌دهد نمایندهٔ بهای کار بسیار متفاوتی باشد، یعنی برای مجموعهٔ کار واحد معرف مبالغ پولی بسیار مختلفی گردد.[۲] بنابراین باید در

---

۱ ـ در این جا ارزش پول همواره ثابت فرض شده است.

۲ ـ "بهای کار عبارت از مبلغی است که برای حجم معینی از کار پرداخت می‌گردد."

(Sir Edward west: "price of corn and wages of labour", London, 1826, P. 67.)

وست نویسندهٔ اثر بینامی است تحت عنوان: "Essay on the Application of capital to land.By a fellow

مورد گاه مزد از نو بین مجموع مبلغ دستمزد، مزد روزانه، مزد هفتگی و غیره و بهای کار فرق گذاشت. اکنون چگونه باید این قیمت یعنی ارزش پولی مقدار معینی کار را به دست آورد؟ بهای متوسط کار به وسیلهٔ تقسیم ارزش روزانهٔ متوسط نیروی کار به تعداد ساعات روزانهٔ متوسط کار به دست می‌آید. مثلاً اگر ارزش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ باشد که محصول ارشی ۶ ساعت کار است و اگر روزانهٔ کار ۱۲ ساعت فرض شود، آن گاه بهای یك ساعت کار بدین قرار خواهد بود:

$\frac{\text{۳ شیلینگ}}{\text{۱۲}}$ = ۳ پنس. بهای یك ساعت کاری که بدین طریق به دست آمده است مانند واحد مقیاس برای بهای کار به کار می‌رود.

بنابراین چنین نتیجه می‌شود که مزد روزانه، هفتگی و غیره ممکن است یکسان بماند در حالی که بهای کار مستمراً تنزل نماید. مثلاً اگر روزانهٔ عادی کار ۱۰ ساعت و ارزش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ بود، بهای یك ساعت کار $\frac{۳}{۵}$۳ پنس می‌شد. به محض این که روزانهٔ کار به ۱۲ ساعت ترقی نماید بهای کار به ۳ پنس تنزل می‌کند و اگر روزانهٔ کار ۱۵ شود به $\frac{۲۰}{۵}$۲ پنس می‌رسد. با وجود این مزد روزانه و هفتگی بی‌تغییر باقی می‌مانند. بالعکس ممکن است با آن که بهای کار ثابت مانده و یا حتی تنزل کرده است مزد روزانه و هفتگی ترقی نماید. مثلاً اگر روزانهٔ کار ۱۰ ساعت و ارزش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ می‌بود، بهای یك ساعت کار معادل $\frac{۳}{۵}$۳ می‌شد. حال اگر به علت ازدیاد کار و در عین این که بهای کار یکسان می‌ماند، کارگر ۱۲ ساعت کار می‌کرد مزد روزانه‌اش بدین طریق به ۳ شیلینگ $\frac{۱}{۵}$۷ پنس ترقی می‌نمود بدون این که تغییری در بهای کار حاصل شده باشد. ممکن است همین نتیجه در صورتی نیز به دست آید که به جای توسعهٔ مقدار کار مقدار شدت یافتهٔ آن بالا رود.(۱) پس در حالی که مزد اسمی روزانه یا هفتگی بالا می‌رود ممکن است بهای کار یکسان بماند یا تنزل کند. همین طور است دربارهٔ درآمد خانوادهٔ کارگری هنگامی که مقدار کار تحویل شدهٔ رئیس خانواده به وسیلهٔ کار اعضاء خانواده افزایش می‌یابد. بنابراین غیر از تنزل مزد اسمی روزانه و

---

of univ. college oxford", London, 1815. که در تاریخ علم اقتصاد دورانساز است.

۱ ـ "دستمزدها وابسته به بهای حجم کار و حجم کار انجام یافته‌اند... بالا رفتن دستمزدها ملازمه‌ای با ترقی بهای کار ندارد. در صورت اشتغال بیشتر و شدت بیشتر ممکن است دستمزدها به طور قابل ملاحظه‌ای ترقی نمایند در عین این که بهای کار ثابت مانده است." (وست. همان اثر صفحهٔ ۶۸ـ۶۸، ۱۱۲) ولی مسألهٔ عمده یعنی چگونه "بهای کار" تعیین می‌گردد؟ وست آن را با عبارات پیش‌پا افتاده از سر خود وا می‌کند.

هفتگی اسلوب‌های مستقلی برای پایین آوردن بهای کار وجود دارند.[۱]

به مثابهٔ قانون عام چنین نتیجه می‌شود: هرگاه کمیت کار روزانه و هفتگی و غیره معلوم باشد آن‌گاه مزد روزانه و هفتگی وابسته به بهای کار است، که خود یا با ارزش نیروی کار و یا در اثر انحراف بهای آن از ارزش نیروی کار تغییر می‌کند. و بالعکس اگر بهای کار معلوم باشد، آن‌گاه مزد روزانه و هفتگی وابسته است به کمیت کار روزانه و هفتگی.

واحد سنجش‌گاه مزد یعنی بهای ساعت کار، عبارت از خارج قسمتی است که در نتیجهٔ تقسیم ارزش روزانهٔ کار به تعداد ساعات روزانهٔ معمولی کار به دست می‌آید. فرض کنیم روزانهٔ معمولی کار به ۱۲ ساعت بالغ گردد، و ارزش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ باشد که محصول ارزشی ۶ ساعت کار است. بهای ساعت کار در این شرایط ۳ پنس و محصول ارزشی آن ۶ پنس خواهد بود. حالا اگر کارگر روزانه کمتر از ۱۲ ساعت (یا کمتر از ۶ روز در هفته) به کار اشتغال داشته باشد، مثلاً فقط ۶ ساعت یا ۸ ساعت، در آن صورت بنابر بهای کار مزبور، وی روزانه فقط مزدی برابر ۲ یا ۱/۵ شیلینگ دریافت می‌نماید.[۲] نظر به این که بنابر فرض وی باید به طور متوسط ۶ ساعت

---

۱ ـ این نکته‌ای است که متعصب‌ترین نمایندهٔ بورژوازی صنعتی قرن هجدهم، مصنف کتاب "Essay on trade and commerce" که مکرراً از او نقل‌قول کرده‌ایم، به درستی درك کرده، به این که مطالب را مبهم بیان نموده است. وی می‌نویسد: "این مقدار کار است نه قیمت آن" (از آن مزد اسمی روزانه و هفتگی بفهمید)، که وسیلهٔ بهای وسایل معیشت و سایر اشیاء مورد احتیاج تعیین می‌گردد. هرگاه بهای اشیاء مورد نیاز سخت تنزل کند آن‌گاه مقدار کار نیز متناسباً تنزل خواهد نمود. کارخانه‌داران می‌دانند که برای بالا بردن یا پایین آوردن بهای کار، به غیر از تغییر دادن مبلغ اسمی آن راه‌های مختلفی وجود دارد. (همان اثر صفحات ۴۸ و ۶۱) من.و.سنیور در اثرش به نام: "Three lectures on the rate of wages" ـ لندن ۱۸۳۰ که نوشتهٔ وست را مورد استفاده قرار داده است بدون این که نامی از او ببرد از جمله چنین می‌گوید: "کارگر به طور عمده به مبلغ دستمزد علاقه‌مند است." پس به این حساب کارگر به طور عمده به آن چه می‌ستاند یعنی مبلغ اسمی مزدش، علاقه‌مند است، نه به آن چه می‌دهد، یعنی کمیت کار!

۲ ـ تأثیر یك چنین کمبود غیر عادی اشتغال به کلی با آثار یك قانون اجباری عام دربارهٔ کوتاه ساختن روزانهٔ کار تفاوت دارد. کمبود اشتغال به هیچ وجه با طول مطلق روزانهٔ کار ارتباطی ندارد و می‌تواند هم در روزانهٔ کار ۱۵ ساعته و هم در ۶ ساعته وقوع یابد. در مورد اول بهای کار بر پایهٔ آن حساب

در روز کار کند تا مزد روزانه‌ای که مطابق با ارزش نیروی کارش باشد تولید نماید، نظر به این که بنابر همان فرض از هر ساعت فقط نیمی از آن را برای خود و نیم دیگر را برای سرمایه‌دار کار می‌کند، مسلم است که اگر وی کمتر از ۱۲ ساعت به کار اشتغال داشته باشد نمی‌تواند محصول ارزشی ۶ ساعت را به چنگ آورد. سابقاً نتایج وخیم اضافه کار را دیده‌ایم. اکنون سرچشمه رنج و فلاکتی که برای کارگر از کمبود اشتغال ناشی می‌شود آشکار می‌گردد. در صورتی که مزد ساعتی به نحوی تعیین گردد که سرمایه‌دار مجبور به پرداخت مزد روزانه و هفتگی نباشد بلکه فقط موظف باشد آن ساعات کاری را بپردازد که کارگر را بنابه میل خود به کار می‌گمارد، آن گاه وی می‌تواند او را زمانی کمتر از آن چه در ابتدا پایهٔ ارزیابی مزد ساعتی یا واحد سنجش برای بهای کار قرار گرفته بود، به کار وا دارد. از آن جاکه این واحد سنجش بنابر تناسب $\frac{\text{ارزش روزانهٔ نیروی کار}}{\text{روزانه کار با تعداد ساعات مشخص}}$ تعیین می‌گردد، بدیهی است به محض آن که روزانهٔ کار از صورت تعداد ساعات مشخص خارج شد دیگر مقیاس مزبور معنای خود را از دست می‌دهد. نسبت بین کار پرداخته و نپرداخته از میان می‌رود. آن گاه سرمایه‌دار می‌تواند مقدار مشخصی اضافه کار از گردهٔ کارگر بیرون کشد بدون آن که زمان کار لازمی، راکه برای زیست او ضرور است به وی بازگذارد. سرمایه‌دار می‌تواند هر قاعده و نظمی را در مورد اشتغال از بین ببرد و کاملاً بنا بر پسند و خودسری و منافع آنی خویش مهیب‌ترین زیادکاری و بیکاری نسبی یا کامل را متناوباً عملی سازد. وی قادر است که به بهانهٔ پرداخت "بهای عادی کار" روزانهٔ کار را، بدون هیچ گونه ما بازاء متناسبی برای کارگر، به نحو غیر عادی طولانی سازد. قیام کاملاً منطقی (۱۸۶۰) کارگران ساختمان لندن علیه کوشش سرمایه‌داران در تحمیل این نوع دستمزد ساعتی از همین منشاء برخاست. تحدید قانونی روزانهٔ کار به این قبیل سوء استفاده‌ها پایان می‌دهد ولی البته از بحران‌های جزئی و کلی کمبود اشتغال، که از رقابت ماشین آلات و تغییر در کیفیت کارگران شاغل سرچشمه می‌گیرد، جلوگیری نمی‌کند.

با افزایش مزد روزانه یا هفتگی ممکن است بهای کار اسماً ثابت بماند ولی با این وجود به پایین‌تر از سطح عاید خود نزول نماید. هر بار که روزانهٔ کار به بالاتر از مدت عادی خود تطویل می‌شود و بهای کار و ساعت کاری که منطبق با آن است ثابت باقی

می‌شود که کارگر به طور متوسط در روز ۱۵ ساعت کار می‌کند در صورتی که در مورد دوم مبنای محاسبه، کار متوسط ۶ ساعته در روز است. بنابراین اگر کارگر در مورد اول فقط ۷/۵ ساعت و در دیگری ۳ ساعت به کار اشتغال داشته باشد تأثیر آن همانکه بود باقی می‌ماند.

می‌مانند، این وضع به وجود می‌آید. چنانچه در کسر ارزش روزانهٔ نیروی کار (روزانهٔ کار) مخرج کسر افزایش یابد صورت آن باز هم سریع‌تر افزایش پیدا می‌کند. ارزش نیروی کار به علت فرسایش با بالا رفتن مدت عمل خود ترقی می‌کند و آن هم در نسبتی سریع‌تر از افزایش مدت عمل خویش. به همین سبب در بسیاری از رشته‌های صنعت که اسلوب‌گاه مزدی مرسوم است چون آن که زمان کار قانوناً محدود شده باشد، خود به خود عادت بر این جاری شده است که روزانهٔ کار تا نقطهٔ معینی، مثلاً تا پایان دهمین ساعت، به مثابهٔ روزانهٔ عادی تلقی گردد. (روزانهٔ عادی کار، کار روزانه، ساعات معمولی کار.) هر چه در وراء این حد قرار گیرد زمان فوق‌العاده (زیادکاری) را تشکیل می‌دهد و ساعت کار که در این حالت به مثابهٔ واحد سنجش پذیرفته می‌شود بیشتر پرداخت می‌گردد، اگر چه این پرداخت اضافی اغلب به نسبت بسیار مضحکی ناچیز است.(۱) روزانهٔ عادی کار در این حالت مانند جزئی از روزانهٔ واقعی کار وجود دارد و روزانهٔ واقعی غالباً طی تمام سال طولانی‌تر از روزانهٔ عادی دوام پیدا می‌کند.(۲) در رشته های مختلف صنایع انگلستان افزایش بهای کار، که از تطویل روزانهٔ کار در وراء حد عادی ناشی می‌گردد، به نحوی ترتیب داده شده است، که ناچیز بودن بهای کار طی زمان به اصطلاح عادی، کارگر را وادار به کار فوق‌العادهٔ بهتر پرداخته می‌کند تا مگر بتواند دستمزدی کافی به چنگ آورد.(۳) محدود گشتن قانونی روزانهٔ کار به این دلخوشی پایان می‌دهد.(۴)

---

۱ ـ "نرخ پرداخت مزد برای زمان فوق‌العاده (در مانوفاکتورهای توری‌بافی) در ساعت به قدری حقیر است، نیم پنس و غیره، که در مقابل مضار بی‌اندازه‌ای که برای سلامت و نیروی حیاتی کارگر در بردارد تباین دلخراشی به وجود می‌آورد... مضافاً بر این که فوق‌العادهٔ کوچکی که بدین طریق به دست می‌آید اغلب باید به طور فوق‌العاده صرف وسایل خنک کننده گردد."

("child .empl. comm. II. Rep." P. XVI, No.117.)

۲ ـ مثلاً در باسمه‌گری کاغذ دیواری پیش از اجراء قانون کارخانجات. "ما بی‌آن که برای صرف غذاهای خود وقفه‌ای داشته باشیم کار می‌کنیم، به نحوی که کار روزانهٔ ۱۰/۵ ساعت، ساعت ۵ بعدازظهر پایان می‌پذیرد و هر چه بعد از آن کار می‌کنیم زیادکاری است که ندرتاً پیش از ساعت ۸ شب تمام می‌شود، چنان که در واقع تمام سال ما فوق‌العاده کاریم." (تقریرات مستر اسمیت در کمیسیون کار کودگان. گزارش یکم. صفحه ۱۲۵)

۳ ـ از جمله در رخت‌شو خانه‌های اسکاتلند "برخی از نواحی اسکاتلند این صنعت (پیش از اجرای قانون کارخانجات ۱۸۶۲) بنابر شیوهٔ فوق‌العاده کاری اداره می‌شد، یعنی ۱۰ ساعت به مثابهٔ روزانهٔ‌عادی کار تلقی می‌گردید. از آن بابت ۱ شیلینگ و ۲ پنس پرداخت می‌شد. ولی بر این مقدار

این خود واقعیت شناخته شده‌ای است که هر قدر در رشته‌ای از صنعت روزانهٔ کار طولانی‌تر باشد دستمزد پایین‌تر است.(۵) بازرس کارخانجات آ.رد گریو این واقعیت را به وسیلهٔ یك مطالعهٔ تطبیقی از دوران ۲۰ ساله، ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۹، مشهود می‌سازد. بنابه این مطالعه در کارخانه‌هایی که تحت مقررات قانون ۱۰ ساعت کار در آمده‌اند دستمزدها بالا رفته در حالی که در کارخانه‌هایی که روزانه ۱۴ تا ۱۵ ساعت کار

روزانه ۳ یا ۴ ساعت زمان فوق‌العاده بود که هر ساعتی ۳ پنس بابت آن پرداخت می‌گردید. نتیجهٔ این اسلوب آن است که کارگری که فقط زمان عادی به کار مشغول بود فقط می‌توانست در هفته ۸ شیلینگ مزد بگیرد. بدون زیاد کاری مزد برای وی کافی نبود."

("Rep. of Insp. of Fact. 30the. April. 1863", P. 10.)

"مزد فوق‌العاده برای زیاد کاری انگیزه‌ای است که کارگران در برابر آن تاب مقاومت ندارند."

("Rep. of Fact. 30th. April. 1848". P. 5.)

"صحافی‌های شهر لندن عدهٔ بسیار زیادی از دختران جوان ۱۴ تا ۱۵ ساله را تحت شرایط قرارداد کارآموزی که ساعات محدودی برای کار مقرر می‌دارد، استخدام می‌کنند. با وجود این آنان در آخرین هفتهٔ هر ماه تا ساعت ۱۰، ۱۱، ۱۲ شب و ۱ صبح، همراه با کارگران مسن‌تر و در جمع بسیار نا متجانسی، کار می‌کنند." استادان آنها را با اضافه مزد و پولی برای صرف یك شام خوب اغوا می‌کنند. "شامی که آنان در یکی از میکده‌های نزدیك می‌خورند. هرزگی و فساد بزرگی که بین این (همیشه جوانان) از این راه به وجود می‌آید، ("child. Empl. comm. V. Rep." P. 44, No. 191.) قطعاً بدان وسیله جبران می‌شود که اینان ضمن کارهای دیگر تعداد زیادی تورات و کتب اخلاقی دیگر را جلد می‌کنند.

۴ ـ مراجعه کنید به همان گزارش‌های بازرسان کارخانجات مورخ ۳۰ آوریل ۱۸٦۳. کارگران ساختمان لندن به هنگام اعتصاب و لاك آوت ۱۸٦۰ با درك کاملاً درستی از اوضاع اعلام داشتند که فقط به دو شرط حاضر به قبول مزد ساعتی هستند: نخست آن که با قیمت ساعت کار روزانهٔ کاری به میزان ۹ تا ۱۰ ساعت معین گردد و بهای ساعات روزانهٔ ۱۰ ساعته بالاتر از ساعات روزانهٔ ۹ ساعته باشد. دوم آن که هر ساعتی که از روزانهٔ عادی تجاوز کند به مثابهٔ فوق‌العاده کاری متناسباً مزد بالاتری داشته باشد.

۵ ـ "این خود یك واقعیت جالبی است که هر جا زمان کار طولانی متداول است مزدها نیز کمترند."

("Rep. of Insp. of Fact. 31st Oct. 1863", P. 9.)

"کاری که از لحاظ تغذیه به زحمت جیرهٔ بخور و نمیری است غالباً بی‌اندازه طولانی است."

("Public Heabthj, VI. Rep. 1863", P. 15.)

می‌شود تنزل نموده است.(۱)

از قانون فوق‌الذکر مبنی بر این که "با معلوم بودن بهای کار، مزد روزانه و هفتگی وابسته به کمیت کار تحویل شده است" نخست چنین نتیجه می‌شود که هر قدر بهای کار پایین‌تر باشد همان قدر باید مقدار کار بیشتر گردد یا به عبارت دیگر روزانهٔ کار طولانی‌تر شود تا کارگر بتواند لااقل مزد متوسط ناچیزی برای خویش تأمین نماید. پایین بودن بهای کار در این مورد مانند مشوقی برای تطویل زمان کار تأثیر می‌کند.(۲)

ولی بعکس دراز شدن زمان کار به نوبهٔ خود موجد تنزلی در بهای کار و بالنتیجه در مزد روزانه و هفتگی می‌گردد.

بستگی بهای کار بکسر ذیل: (ارزش روزانهٔ نیروی کار / روزانهٔ کار با ساعات مشخص) مبرهن می‌سازد که تطویل سادهٔ روزانهٔ کار، در صورتی که هیچ گونه عامل جبران کننده‌ای وارد نشود، موجب تنزل بهای کار می‌گردد. ولی همان اوضاع و احوالی که به سرمایه‌دار اختیار می‌دهد بر مدت روزانهٔ کار بیفزاید، وی را بدواً مجاز و بالآخره وادار می‌سازد که حتی بهای اسمی کار را تنزل دهد تا آن جا که مجموع بهای ساعات اضافه شده و بنابراین مزد روزانه و هفتگی نیز پایین آید. اشاره به دو رویداد ذیل برای اثبات مطلب کافی است. در صورتی که مردی کار ۱/۵ نفر یا ۲ نفر را انجام دهد بر عرضهٔ کار افزوده می‌شود در حالی که عرضهٔ نیروهای کار موجود در بازار ثابت می‌ماند. رقابتی که بدین طریق بین کارگران به وجود می‌آید به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که بهای کار را تنزل دهد، در حالی که بالعکس همین سقوط بهای کار بوی امکان می‌دهد که حدود زمان کار را باز هم بیشتر به عقب براند.(۳) ولی بزودی این تسلط بر مقادیر غیر عادی کار رایگان، یعنی بالاتر از

---

1 - "Rep. Insp. of Fact. 30th. April. 1860", P. 31-32.

۲ ـ مثلاً میخ‌سازان دست‌کار انگلیسی به مناسبت ناچیز بودن بهای کار باید روزانه ۱۵ ساعت کار کنند تا بتوانند حقیرترین مزد هفتگی را به دست آورند. "ساعات بسیار، ساعات درازی از روز را همه وقت وی باید سخت بکوشد تا ۱۱ پنس یا یك شیلینگ به چنگ آورد و از این مبلغ ۲/۵ پنس تا ۳ پنس بابت فرسایش ابزار، سوخت و افت آهن کسر می‌شود."

("child. Empl. comm. III. Rep." P. 138. No, 671.)

زنان با همین مقدار کار فقط مزد هفتگیی معادل ۵ شیلینگ به دست می‌آورند. (همان گزارش صفحهٔ ۱۳۷ شمارهٔ ۶۷۴)

۳ ـ "اگر فی‌المثل کارگر کارخانه‌ای از کار کردن به تعداد ساعات طولانی مرسوم امتناع می‌ورزید" خیلی زود به وسیلهٔ شخص دیگری که حاضر بود این مدت دراز را کار کند تعویض می‌گردید و بدین

سطح متوسط اجتماعی آن، وسیلهٔ بروز رقابت بین خود سرمایه‌داران می‌گردد. قسمتی از قیمت کالاها را بهای کار تشکیل می‌دهد. آن قسمتی از بهای کار که پرداخت نشده است لازم نیست در قیمت کالا به حساب آید. این قسمت را ممکن است به خریدار کالا بخشید. این نخستین گامی است که رقابت باعث آن می‌شود. دومین قدمی که رقابت آن را واجب می‌سازد این است که لااقل قسمتی از اضافه ارزش غیر عادیی نیز که به وسیلهٔ تطویل روزانهٔ کار به دست آمده است از قیمت فروش کالا حذف گردد. بدین نحو است که بدواً به صورت استثنائی قیمت فروش نازلی برای کالا به وجود می‌آید و سپس تدریجاً تثبیت می‌گردد و از این لحظه خود پایهٔ دستمزد محقری می‌شود که با زمان کار بیرون از اندازه قرین است، در حالی که ابتدائاً قیمت نازل فروش خود نتیجهٔ این اوضاع و احوال (ناچیزی دستمزد)(۱) بود. ما دربارهٔ این جریان فقط به همین اشاره اکتفا می‌کنیم زیرا تحلیل رقابت در این مرحله مطرح نیست. با وجود این بد نیست برای یک لحظه رشتهٔ سخن را به دست خود سرمایه‌دار دهیم. "در بیرمنگام رقابت بین صاحب کاران به حدی بزرگ است که برخی از ما را وادار می‌کند مانند کارفریان رفتار کنیم، عملی که در غیر این صورت شرم‌آور می‌شد. و با وجود این سود زیادتری عاید نمی‌شود بلکه این تنها مردمند که از آن استفاده می‌برند.(۲)

به یاد هست که در لندن دو نوع نانوا وجود داشت که یکی از آنها نان را به تمام قیمت و دیگری نازلتر از بهای عادی آن می‌فروخت. تمام‌قیمتان رقبای خود را در برابر کمیسیون تحقیق پارلمان متهم ساختند به این که: "آنها فقط از آن جهت به جای مانده‌اند که اولاً مردم را می‌فریبند (به وسیلهٔ تقلب در کالا) و ثانیاً از کارگران خود در برابر مزد ۱۲ ساعته ۱۸ ساعت کار بیرون می‌کشند... کار بی‌اجرت کارگر است که به آنها امکان تحمل میدان رقابت می‌دهد... رقابت بین استاد نانوایان علت دشواری در مورد حذف شب کاری است. آن نازل فروشی، که نانش را پایین‌تر از قیمت تمام شده که تابع بهای آرد است، می‌فروشد زیان خود را با تحمیل کار بیشتری به کارگران خویش جبران می‌کند. اگر من فقط ۱۲ ساعت کار از گردهٔ کارگران خود می‌گیرم و در مقابل همسایهٔ

طریق بیکار می‌شد." ("Rep. of Insp. of Fact. 31st Oct. 1848", P. 39. No, 58.)

"اگر کسی کار ۲ نفر را انجام دهد... علی‌العموم نرخ سود بالا می‌رود... زیرا این عرضهٔ اضافی کار بهای آن را پایین آورده است." (Senior: "Three Lectures on the Retes of Wages", P. 15.)

۱ ـ توضیح بین دو هلال از مترجم است.م

2 - ("child. Empl. comm. III. Rep." Evidence. P. 66. No, 22.)

من ۱۸ یا ۲۰ ساعت به آنها تحمیل می‌کند لزوماً مرا از حیث قیمت فروش می‌زند. اگر کارگران پرداخت زمان فوق‌العاده را مطالبه می‌کردند آن گاه این بازی پایان می‌یافت... تعداد بسیاری از کسانی که به وسیلهٔ نازل‌فروشان استخدام شده‌اند خارجیان، پسربچه‌ها و افراد دیگرند که تقریباً مجبورند هر مزدی به آنها می‌دهند با طیب خاطر بپذیرند.(۱)

این مرثیه‌خوانی از آن جهت نیز جالب است که نشان می‌دهد چگونه فقط ظاهر مناسبات تولید در دماغ سرمایه‌داران منعکس می‌گردد. سرمایه‌دار نمی‌داند که حتی بهای عادی کار مقدرا مشخصی از کار رایگان در بردارد و نمی‌داند که درست همین کار بی‌اجرت سرچشمهٔ عادی سود او است. مقولهٔ اضافه کار اساساً برای وی وجود ندارد، زیرا اضافه کار در شکم روزانهٔ عادی کار فرو رفته است که وی گمان می‌کند آن را به وسیلهٔ مزد روزانه می‌پردازد. ولی آن چه برای وی وجود دارد فوق‌العاده کاری است یعنی امداد روزانهٔ کار در ورای حدودی که مربوط به بهای عادی کار می‌شود. در برابر رقبای نازل‌فروش خویش حتی برای یك پرداخت فوق‌العاده مربوط به این فوق‌العاده کاری پافشاری می‌کند. باز وی نمی‌داند که این پرداخت فوق‌العاده نیز مانند بهای ساعات عادی کار شامل مقداری کار بی‌اجرت است. مثلاً بهای یك ساعت کار روزانهٔ ۱۲ ساعته ۳ پنس است که محصول ارزشی نیم ساعت کار است در حالی که بهای ساعات کار فوق‌العاده ۴ پنس یعنی محصول ارزشی $\frac{۲}{۳}$ از ساعت کار است. در حالت اول سرمایه‌دار از هر ساعت کار نیم ساعت و در مورد دیگر $\frac{۱}{۳}$ آن را بی‌اجرت تصاحب می‌کند.

---

1 - (Report etc. relative to the Grievances complained of by the journeymen bakers, London, 1862, P.Lii und ebd. Evidence, No. 479, 359, 27.)

ولی همچنان که سابقاً اشاره شد و همان طور که سخنگوی خبازان تمام قیمت، به‌نت، خود نیز معترف است، تمام‌فروشان کارگران خود را وادار می‌کنند که "از ساعت ۱۱ شب یا زودتر کار را آغاز نمایند و غالباً کار را تا ساعت ۷ شب روز بعد امتداد می‌دهند." (همان جا صفحهٔ ۲۲).

فصل نوزدهم: کارمزد

کارمزد چیزی غیر از شکل تغییر یافتهٔ گاه مزد نیست چنان که مزد نیز شکل تغییر یافتهٔ ارزش یا بهای نیروی کار است.

در مورد کار مزد بدواً چنین به نظر می‌رسد که گویا ارزش مصرفی که کارگر فروخته است تابع نیروی کار وی یعنی کار زنده نیست بلکه در کاری قرار دارد که اکنون در محصول تجسم یافته است و نیز چنین می‌نماید که گویا بهای این کار مانند گاه مزد به وسیلهٔ کسر ذیل: $\frac{\text{ارزش روزانهٔ نیروی کار}}{\text{روزانهٔ کار با ساعات مشخص}}$ تعیین نمی‌شود بلکه از روی مهارت کار تولیدکننده مشخص می‌گردد.(۱)

این واقعیت که هر دو شکل دستمزد در زمان واحد و در رشته‌های واحد صنعت پهلوی یکدیگر قرار دارند باید نخست کسانی را که از روی حسن نیت به این ظواهر باور داشته‌اند سخت به تکان آورده باشد. مثلاً حروف چینان لندن معمولاً براساس کار مزدی کار می‌کنند، در حالی که گاه مزدی در نزد آنان استثنائی است. ولی بعکس برای حروف‌چینان ولایات گاه مزدی اصل است و کارمزدی استثناء. درودگران بندری در بندر لندن بنابر کارمزدی اجرت می‌گیرند در صورتی که در سایر بنادر انگلستان گاه

---

۱ ـ "سیستم کارمزدی دورانی از تاریخ کارگری را تشکیل می‌دهد این سیستم حد واسطی است بین وضع روزمرد ساده که وابسته به ارادهٔ سرمایه‌دار است و کارگر رسته‌ای که نوید می‌دهد در آیندهٔ نزدیکی کارگر و سرمایه‌دار را در شخص خود متحد سازد. کارمزدان در واقع استاد خود هستند حتی هنگامی که با سرمایهٔ صاحب کار به کار مشغولند." (John Watts: "trade societies and Strikes, Machinery and Coperative Societies", Manchester, 1865, P. 52-53.)

من از این رساله در این جا از آن جهت نقل‌قول کرده‌ام که در واقع زباله‌دان کلیهٔ ابتذالات مداحانه‌ای است که مدت‌ها است گندیده و فاسد شده‌اند. همین آقای واست سابقاً دست اندر کار اوونیسم(*) بود و رسالهٔ دیگری در سال ۱۸۴۲ منتشر ساخت تحت عنوان: "Facts and Fictions of political Economy" که در آن از جمله مالکیت را به مثابه دزدی اعلام می‌نمود. ولی مدت‌ها است که آن زمان سپری شده است.

(*)اوونیسم مجموعهٔ نظریات و تعالیم رابرت اوون سوسیالیست خیالباف انگلیسی و پیروان او است.م

مزدی مرسوم است.[۱] در کارگاه‌های سراجی لندن اغلب در کارگاه واحد برای همان کار به کارگران فرانسوی برحسب کارمزدی و به کارگران انگلیسی بنابرگاه مزدی اجرت پرداخته می‌شود. در کارخانه‌های انگلیسی، به معنای واقعی کلمه، آن جا که کارمزدی حکومت عام دارد، برخی از عوامل کار بنابه علل فنی از این قاعده مستثنی هستند و لذا برحسب گاه مزدی اجرت می‌گیرند.[۲] به خودی خود این امر بدیهی است که تفاوت در شکل پرداخت دستمزد تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد، با این که ممکن است یك شکل برای تولید سرمایه‌داری مساعدتر از شکل دیگر باشد.

فرض کنیم که روزانهٔ کار ۱۲ ساعت باشد که از آن ٦ ساعت با اجرت و ٦ ساعت بی‌اجرت است و نیز فرض شود که محصول ارزشی آن ٦ شیلینگ است و لذا محصول یك ساعتهٔ آن به ٦ پنس بالغ می‌گردد. علاوه بر این فرض کنیم که بنابر تجربه ثابت شده باشد یك نفر کارگری که با درجهٔ متوسط شدت و مهارت کار می‌کند و لذا در واقع فقط زمان کار اجتماعاً لازم را برای تولید کالایی مصرف می‌نماید، طی ۱۲ ساعت ۲۴ قطعه، پس از وضع سهم سرمایهٔ ثابتی که در آنها وجود دارد ٦ شیلینگ است و ارزش هر قطعه ۳ پنس. کارگر برای هر قطعه ۱/۵ پنس دریافت می‌کند و بدین طریق در ۱۲ ساعت ۳ شیلینگ عاید او می‌گردد. همچنان که در موردگاه مزدی فرض این که کارگر ٦ ساعت برای خود و ٦ ساعت برای سرمایه‌دار کار می‌کند، یا از هر ساعت نیمی برای

---

1 - T.J.Dunning: "trades' Unions and strikes", London, 1860, P. 22.

۲ ـ نقل‌قول ذیل نشان می‌دهد تا چه اندازه پهلوی هم قرار گرفتن همزمان این دو شکل دستمزد پشت هم اندازی صاحبان کارخانجات راتسهیل می‌کند: "کارخانه‌ای ۴۰۰ نفر در استخدام دارد که نیمی از آنها به صورت کارمزد کار می‌کنند و بنابراین نفع مستقیم دارند که مدت طولانی‌تری کار نمایند. ۲۰۰ نفر دیگر که روزانه اجرت می‌گیرند مانند دیگران در همان طول زمان کار می‌کنند اما بدون آن که برای زمان فوق‌العاده پولی دریافت دارند... کاری که این ۲۰۰ نفر طی نیم ساعت اضافه در روز انجام می‌دهند برابر با کار یك نفر در ۵۰ ساعت است یا مساوی است با کاری که یك نفر در اثنای یك هفته انجام می‌دهد و این خود حاوی سود قابل ملاحظه‌ای برای کار فرماست".

("Rep. of Insp. of Fact. 31st, Oct. 1860", P. 9.)

ساعات اضافی هنوز همچنان به مقیاس بزرگی حکومت دارند و در اغلب موارد با تأمینی همراه است که از خود قانون ناشی می‌شود و مانع کشف و مجازات است. من در بسیاری از گزارش‌های خود نشان داده‌ام تا چه حد نسبت به همهٔ کارگرانی که کارمزد نیستند و مزد هفتگی دریافت می‌دارند ظلم می‌شود:

Leonard Horner: "Rep. of Insp. of Fact. 30th, April, 1859", P. 8-9.)

خود و نیم دیگر را برای سرمایه‌دار تولید می‌نماید، علی‌السویه است، در این جا نیز چه گفته شود نیمی از هر یك قطعات با اجرت است و نیم دیگر بی‌اجرت و یا فقط بهای ۱۲ قطعه است که ارزش نیروی کار را جبران می‌کند در حالی که ۱۲ قطعهٔ دیگر تشکیل اضافه ارزش می‌دهند، تفاوتی در اصل مطلب نمی‌کند.

شکل کارمزد عیناً مانند شکل گاه مزد اصم است. مثلاً هر گاه ۲ قطعه کالا، پس از وضع ارزش وسایل تولیدی که در آنها مصرف شده است، به مثابهٔ محصول یك ساعت کار، ٦ پنس ارزش داشته باشند، آن گاه کارگر برای آن قطعات بهایی معادل ۳ پنس دریافت می‌دارد. در واقع کارمزد هیچ گاه بی‌واسطه معرف رابطهٔ ارزشی نیست. سخن بر سر این نیست که ارزش هر قطعه به وسیلهٔ زمان کاری که در آن تجسم یافته اندازه گیری شود بلکه بعکس این مسأله مطرح است که کار مصرف شدهٔ کارگر از روی تعداد قطعاتی که تولید نموده است تعیین گردد. در مورد گاه مزد، کار مستقیماً از روی طول زمانش و در مورد کار مزد بنابر مقدار محصولی سنجیده می‌شود که در درون آن طی مدت مشخصی کار متراکم شده است.(۱)

بهای زمان کار خود نیز سرانجام به وسیلهٔ معادلهٔ زیرین مشخص می‌گردد:

ارزش کار روزانه = ارزش روزانهٔ نیروی کار، بنابراین کار مزد به غیر از شکل تغییر یافتهٔ گاه مزد چیز دیگری نیست.

اکنون کمی دقیق‌تر خصوصیات ممیزهٔ کار مزد را مورد مطالعه قرار دهیم.

کیفت کار در این مورد به وسیلهٔ خود محصول وارسی می‌شود زیرا فراورده باید دارای خوبی متوسط باشد تا قیمت قطعه‌ای کامل آن پرداخت گردد. از این جهت کارمزد فیاض‌ترین سرچشمهٔ کسر مزد و سوءاستفادهٔ سرمایه‌دار است.

کار مزد معیار مشخص و کاملی برای سنجش شدت کار به دست سرمایه‌دار می‌دهد. تنها زمان کاری که سابقاً و بنابر تجربه در مقدار معینی کالا جای گرفته و تثبیت گردیده است به مثابهٔ زمان کار اجتماعاً لازم تلقی می‌شود و بر آن پایه پرداخت می‌گردد. از اینرو در کارگاه‌های بزرگ خیاطی لندن قطعهٔ معینی کار، مثلاً یك کت و غیر آن، ساعت

---

۱ ـ "مزد را می‌توان به دو نوع سنجید: یا از روی مدت کار و یا بنابر محصول آن"

("Abrege elementaire des principes de L'Economie Politique", paris, 1796, P. 32.)

مؤلف این نوشتهٔ بی‌نام ژ. گارنیه(*) است.

(*) کنت ژرمن گارنیه (۱۸۲۱-۱۷۴۵) اقتصاددان فرانسوی زمان کنسولا و امپراطوری ناپلئون که ترجمهٔ آثار آدام اسمیت به زبان فرانسه از او است.م

و نیم ساعت و غیره دمیده می‌شود و اجرت ساعت ٦ پنس است. از روی تجربه و عمل دانسته شده است که چقدر از محصول متوسط معادل یك ساعت است. در مورد مد تازه و یا تعمیرات و غیره بین کارگر و کارفرما اختلاف می‌شود که آیا فلان قطعهٔ مشخص کار برابر یك ساعت و غیره هست یا نه، تا آن که در این جا نیز تجربه مسأله را حل می‌کند. چنین است در مورد مبل‌سازی‌های لندن و نظایر آن. در صورتی که کارگر استعداد انجام کار متوسط را نداشته باشد و بنابراین نتواند روزانه حداقل مشخصی کار تحویل دهد به کارش خاتمه داده می‌شود.(۱)

نظر به این که کیفیت و شدت کار در این جا بوسلهٔ خود شکل دستمزد وارسی می‌شود، مراقبت کار را به طور عمده زاید می‌سازد. لذا شکل مزبور نه تنها پایهٔ کار خانگی جدید را، که سابقاً توصیف شد تشکیل می‌دهد بلکه همچنین مبنای سیستم استثمار و ستمی می‌گردد که زنجیروار بهم پیوسته است. سیستم اخیرالاذکر دارای دو شکل عمده است از طرفی کارمزدی رخنهٔ طفیلی‌ها را بین سرمایه‌دار و کارگر مزدور و نیز چانه‌زنی در مورد کار را تسهیل می‌کند. نفع افراد واسط منحصراً از تفاوت بین بهای کاری که سرمایه‌دار می‌پردازد و بهره‌ای از این بها که واقعاً برای کارگر باقی می‌گذارند، ناشی می‌گردد.(۲) این سیستم به طور خصلت‌نما در انگلستان به نام سیستم عرق درآر خوانده می‌شود. از طرف دیگر کارمزدی به سرمایه‌دار اجازه می‌دهد که با کارگر عمده در مانوفاکتور با رئیس یك گروه، در معادن ذغال با سرکارگر و غیره، در کارخانه با سرمکانیك، قراردادی از قرار فلان قدر قطعه و به فلان قیمت ببندد، به نحوی که کارگر عمده خود استخدام و پرداخت مزد کارگران همکار خویش را به عهده گیرد. استثمار

---

۱ ـ "به وی (ریسنده) وزن معینی از پنبه تحویل می‌شود و او باید پس از گذشت مدت مشخصی به جای آن پنبه وزن معینی نخ یا پنبهٔ تابیده با درجهٔ مشخصی از ظرافت تحویل دهد. و بر طبق فوندهایی که تحویل می‌شود مزد پرداخت می‌گردد. هر گاه کار وی از لحاظ کیفیت نقص داشته باشد جریمه می‌شود و اگر مقدار تحویل شده کمتر از حداقلی باشد که برای زمان معینی مشخص شده است وی را بیرون می‌کنند و کارگر ماهرتری را به جای او می‌گمارند."

(Ure: "Fhilosophy of Manufactures", P.316-317.)

۲ ـ "وقتی محصول کار از دست‌های بسیاری می‌گذرد که همهٔ آنها می‌خواهند در سود شرکت داشته باشند، در حالی که فقط نفر آخری است که کار را انجام می‌دهد، آن گاه پولی که سرانجام به زن کارگر می‌رسد عبارت از مزدی است که به طور فلاکت‌بار غیر متناسب است." "child. Empl. com. II. Rep." P.LXX No.424.)

کارفرما از کارگر در این مورد به وسیلهٔ بهره‌کشی کارگر از کارگر تحقق می‌پذیرد.(۱)
بدیهی است در صورت وجود کارمزدی نفع شخصی کارگر در این است که هر قدر ممکن است نیروی کار خویش را با شدت بیشتر به‌کار اندازد، امری که کار سرمایه‌دار را در مورد بالا بردن درجهٔ عادی شدت تسهیل می‌کند.(۲) و نیز این به نفع شخص کارگر است که روزانهٔ کار طولانی شود زیرا از این راه مزد روزانه یا هفتگی او نیز بالا می‌رود.(۳) از اینرو همان واکنشی که در موردگاه مزد بیان شد به وقوع می‌پیوندد، قطع

---

۱ ـ حتی مدیحه‌سرایی چون واتسن متذکر می‌شود: اگر جای یك نفر که ذینفع است رفقای خود را برای سود خویش مورد فشار قرار دهد تمام کارگرانی که در مؤسسه‌ای به کار مشغولند، هر یك بنابر درجهٔ مهارت خود، در قرارداد شرکت می‌جستند، اصلاح بزرگی در سیستم کارمزدی به وجود می‌آمد. (همان اثر صفحهٔ ۵۳) در مورد فضاحت این سیستم مراجعه شود به:
"child. Empl. coam. III. Rep." P. 66. No .22. P. 11, No. 124, P. XI, No.13,53,59 etc.

۲ ـ این نتیجهٔ خود به خودی غالباً به صورت تصنعی به دست می‌آید. مثلاً در ماشین‌سازی لندن این خود نیرنگ متداولی محسوب می‌شود "که سرمایه‌دار مرد جسماً زورمند و آماده به کاری را به مثابهٔ رئیس عده‌ای کارگر انتخاب کند. به این شخص هر ۳ ماه یك بار یا در موعد دیگر مزدی اضافی می‌پردازد به این شرط که وی تمام هم خود را مصروف آن نماید که همکاران خود را که فقط مزد عادی دریافت می‌کنند، تا منتها درجه بهم چشمی خویش وا دارد... این امر بدون آن که شرحی لازم داشته باشد و توضیح دهندهٔ شکایت سرمایه‌داران است دربارهٔ "فلج شدن فعالیت یا مهارت عالیه و نیروی کار کارگران به وسیلهٔ اتحادیه‌ها". "stinting the action, superior skill and Working power"
(Dunning: "trades'Unions and Strikes",P.22-23.)
چون مؤلف این اثر خود کارگر و دبیر یکی از اتحادیه‌ها است ممکن است این مطالب مبالغه‌آمیز جلوه کند. ولی مثلاً می‌توان به دائرةالمعارف جلیل‌القدر کشاورزی تألیف جی.اچ.مورتون بند (کارگر کشاورزی) مراجعه کرد که در آن جا این اسلوب به مثابهٔ شیوه‌ای عالی به اجاره‌دار توصیه شده است.

۳ ـ همهٔ آنها که به شیوهٔ کارمزد اجرت می‌گیرند... در تجاوز از حدود قانون کار ذینفعند. این تمایل به زیادتر از وقت کار کردن را بویژه می‌توان در میان زنانی مشاهده نمود که مانند بافنده و کلاف کار استخدام شده‌اند." ("Rep, of Insp. Fact. 30th, April, 1858" P. 9.)
این سیستم کارمزدی که تا این اندازه برای سرمایه‌داران پر فایده است... مستقیماً معطوف به آن است که کوزه‌گر جوان را در مدت ۴ تا ۵ سال کار طاقت‌فرسایی بکشاند در حالی که برای هر قطعه قیمتی بسیار نازل به وی پرداخت می‌شود. این خود یکی از علل مهمی است که تباهی جسمانی کوزه‌گران را

نظر از آن که حتی اگر کارمزد ثابت هم بماند تطویل روزانهٔ کار به خودی خود متضمن پایین آمدن بهای کار است.

در گاه مزد، به استثناء موار نادر، برای وظایف همانند دستمزد برابر حکمفرما است در صورتی که در مورد کارمزد، که در واقع بهای زمان کار برحسب مقدار مشخصی از محصول اندازه گیری می‌شود، بعکس مزد روزانه و هفتگی با تفاوت انفرادی کارگران تغییر می‌کند زیرا در زمان معین یکی فقط حداقل محصول، دیگری متوسط آن و سومی بالاتر از حد متوسط را تحویل می‌دهد. پس در مورد درآمد واقعی، تفاوت‌های بزرگی برحسب اختلاف در مهارت، زورمندی، نیرو، پایداری و غیره هر کارگر منفرد به وجود می‌آید.(۱) البته این وضع تغییری در رابطهٔ عمومی بین سرمایه و کار مزدور نمی‌دهد. اولاً تفاوت‌های انفرادی در مجموع کاری که در کارگاه انجام می‌گردد پا به پا می‌شوند، به نحوی که کارگاه مزبور در زمان کار مشخص محصول متوسط تولید می‌کند و مجموع دستمزدی که پرداخت می‌شود عبارت از مزد متوسط آن رشتهٔ صنعت می‌گردد. ثانیاً نسبت بین دستمزد و اضافه ارزش بی‌تغییر می‌ماند زیرا هر کارگر منفرد در برابر مزدی که دریافت می‌کند مقدار اضافه ارزش مربوط به دستمزد خود را به بار می‌آورد. ولی میدان وسیع‌تری که کارمزد برای بروز شخصیت ایجاد می‌کند از طرفی موجب آن می‌شود که شخصیت و بنابراین احساس آزادی، استقلال و خودوارسی کارگر تکامل یابد و از سوی دیگر باعث رقابت بین کارگران علیه یکدیگر می‌شود. بنابراین کارمزد با ترقی دادن دستمزدهای انفرادی به بالاتر از سطح متوسط، گرایشی به تنزل دادن خود سطح متوسط دارد. اما در جاهایی که کارمزد مشخصی از مدتی طولانی سنت‌وار تثبیت شده بود و لذا پایین آوردن آن به دشواری‌های خاصی برمی‌خورد کارفرمایان نیز تبدیل آن را به گاه مزد استثنائاً به زور انجام دادند. مثلاً اعتصاب بزرگی که در سال ۱۸۶۰ از

باید به حساب آن نوشت. ("child. Empl. comm. I. Rep." P.XIII.)

۱ ـ " در هر صنعت آن جایی که کار برحسب کار مزدی و لذا بنابر توافق پرداخت می‌شود... مزدها ممکن است از لحاظ مبلغ با یکدیگر اساساً بسیار متفاوت باشند... ولی برای مزد روزانه، در صورتی که به طور کلی مورد نظر قرار گیرد، سطح یکسانی وجود دارد... که از جانب کارفرما و کارگر به مثابهٔ مزد متوسط در برابر قابلیت متوسط انجام کار در آن صنعت شناخته می‌شود."

(Dunnig (*): "Trades'Unions and Strikes." P. 17)

(*) "ت.ج. دانینگ (۱۸۷۳-۱۷۹۹) تئوریسین جنبش سندیکایی انگلستان و نمایندهٔ سیاست کارگری بورژوای ـ صدر اتحادیهٔ کارگران صحاف و مجلدگر.

طرف روبان‌بافان کاونتری به راه افتاد علیه این عمل برخاست.(۱) به اضافه کارمزد یکی از عواملی است که اسلوب ساعت مزدی، چنان که سابقاً توصیف شده است، بر آن متکی است.(۲)

---

۱ ـ "کار شاگرد پیشه‌وران برحسب روز یا بنابر قطعه تنظیم می‌گردد... استادان تقریباً می‌دانند که کارگران چه مقدار کار می‌توانند روزانه انجام دهند و غالباً اجرت آنها را به نسبت کاری که انجام داده‌اند می‌پردازند. از اینرو است که شاگردان مزبور هر قدر که می‌توانند برای نفع شخصی خود کار می‌کنند بدون آن که وارسی و مراقبتی لازم آید."

(Cantillon(*): "Essai sur la Nature du comerce en General"

Amsterdam. 1756, P. 185. et 202. (چاپ اول این نوشته در سال ۱۷۵۵ بیرون آمده است

بنابراین کانتی‌لون، که کنه، سرجیمس استوارت و آدام اسمیت مفصل از او فیض گرفته‌اند، در این جا به درستی کارمزد را به مثابهٔ شکل تغییر یافتهٔ گاه مزد بیان می‌کند. چاپ فرانسوی کتاب کانتی‌لون عنوان ترجمه از متن انگلیسی دارد لیکن چاپ انگلیسی آن تحت عنوان: "The Analysis of Trade, Comerce etc.by phillip cantillon, late of the city of london, Merchant" نه تنها دارای تاریخ مؤخری است (۱۷۵۹) بلکه محتوی آن نشان می‌دهد که این کتاب تجدید نظری است که بعداً انجام یافته است. مثلاً در چاپ فرانسه هنوز اسمی از هیوم برده نشده در حالی که بعکس در چاپ انگلیسی از پتی بندرت یاد شده است. چاپ انگلیسی از لحاظ تئوریك کم اهمیت‌تر است ولی در عوض محتوی جزئیات بسیاری، بویژه دربارهٔ تجارت انگلستان، دادوستد شمش و غیره است که در چاپ فرانسه وجود ندارد. بنابراین به نظر نمی‌رسد عباراتی که در سرلوحهٔ طبع انگلیسی کتاب وجود دارد مبنی بر این که کتاب به طور عمده از روی دست‌نویس نجیب‌زادهٔ صاحب نظر متوفایی برداشته و درست شده است و غیره.

تنها یك خیالبافی ساده‌ای باشد که در آن زمان بسیار متداول بوده است.

(*) ریچارد کانتی‌لون (متولد در اواخر قرن هفدهم و متوفی در سال ۱۷۳۴ ـ اقتصاددان انگلیسی و یکی از مهم‌ترین نماینده‌گاه اقتصاد کلاسیك پیشقدم فیزیوکرات‌ها.م

۲ ـ "مگر بسی ندیده‌ایم که در کارگاه مشخصی بیش از آن چه کار واقعاً ایجاب می‌کند کارگر استخدام شده باشد؟ غالباً در انتظار کار نامعلوم و حتی کاری که هنوز شکل نیافته است کارگر استخدام می‌کنند. چون مزد را بنابر کار می‌پردازند به خود می‌گویند چیزی به خطر نمی‌افتد زیرا هر گونه اتلاف وقت به گردن آنهایی بار می‌شود که به کار اشتغال ندارند." (H.Gregoir: "Les Typographes devant le Tribunal" correctionnel de Bruxelles." Bruxelles. 1865. P. 9.)

از آن چه تاکنون بیان گردید چنین نتیجه می‌شود که کارمزد متناسب‌ترین شکل دستمزد برای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است. با این که کارمزد به هیچ وجه شکل نویی نیست ـ از جمله در اساسنامه‌های کار مربوط به قرن چهاردهم چه در فرانسه و چه در انگلستان در جنب گاه مزد به طور رسمی قید شده است معذالك بزرگ‌ترین میدان عمل خویش را بدواً در دوران ویژهٔ مانوفاکتوری به دست می‌آورد. در دوران طوفانی و هجوم صنعت بزرگ یعنی از سال‌های ۱۷۹۷ تا ۱۸۱۵ به مثابهٔ اهرمی برای امتداد روزانهٔ کار و پایین آوردن دستمزد به کار می‌رود. دربارهٔ تحولات دستمزد این دوران می‌توان اسناد و مدارك مهمی در کتاب‌های آبی تحت عنوان: (جلسات پارلمانی ۱۱۵ـ ۱۸۱۳) "Report and Evidence from the Select on Petitions reapecting Committee the corn Laws"

می‌توان در این کتاب‌ها دلایل مستندی در مورد تنزل مستمر بهای کار از آغاز جنگ ضد ژاکوبن به دست آورد. مثلاً در صنعت نساجی کارمزد چنان سقوط کرده بود که با وجود تطویل فوق‌العادهٔ روزانهٔ کار، مزد روزانه پایین‌تر از گذشته بود. "درآمد واقعی یافنده به مرابت کمتر از سابق است، برتری فوق‌العاده‌ای که وی سابقاً نسبت به کارگر عادی داشت اکنون کاملاً از بین رفته است. در واقع تفاوت مزد بین کارگر زبردست و کارگر عادی اکنون به مراتب ناچیزتر از هر یك از ادوار گذشته است."(۱) مطالب ذیل، که مأخوذ از دفاعیه‌ای است به نفع زمینداران بزرگ و اجاره‌داران، نشان نمی‌دهد که ترقی شدت و وسعت کار همراه با کارمزد، چقدر کم به حال پرولتاریای کشاورزی مفید بوده است: "قسمت اعظم اعمال کشاورزی به وسیلهٔ کارگرانی انجام می‌شود که به طور روز مزد یا برحسب کار اجیر شده‌اند. مزد هفتگی آنان تقریباً به ۱۲ شیلینگ بالغ می‌گدرد. با این که می‌توان فرض کرد یك نفر کارمزد در نتیجهٔ تشدید کار امکان دارد یك شیلینگ یا شاید ۲ شیلینگ بیشتر از هفته مزدی به دست آورد معذالك وقتی مجموع درآمد وی ارزیابی می‌گردد دیده می‌شود که زیان سالانهٔ وی از جهت کار نداشتن این اضافه را جبران می‌کند... سپس به طور کلی این نکته معلوم می‌گردد که مزد این افراد با بهای وسایل ضروری معیشت نسبت مشخصی دارد به نحوی که یك مرد با دو فرزند قادر است بدون مراجعه به صدقهٔ کلیسایی خانوادهٔ خود را اداره کند.(۲) دربارهٔ واقعیاتی که از جانب پارلمان انتشار یافت مالتوس در آن زمان چنین متذکر

---

1 - "Remarks on the commercial policy of Great Britain", London, 1815, P. 48.

2 - "A Defence of the Landowners and Farmers of Great Britain",London, 1814, P.4-5.

گردید: "من اعتراف می‌کنم که گسترش فوق‌العادهٔ کارمزدی را با ناخرسندی می‌نگرم" واقعاً انجام کاری سخت طی ۱۲ یا ۱۴ ساعت در روز، آن هم به مدت‌های طولانی، برای آدمیزاد خیلی زیاد است."(۱)

درکارگاه‌هایی که‌قانون‌کارخانجات‌اجرامی‌شود، کارمزدی به صورت قاعدهٔ عمومی در می‌آید زیرا در این مؤسسات سرمایه فقط از راه تشدید آهنگ می‌تواند به روزانهٔ کار توسعه بخشد.(۲)

با تغییر در بارآوری کار همان مقدار محصول نمایندهٔ زمان کار تغییر یافته‌ای است. بنابراین کارمزد نیز تغییر می‌کند زیرا وی مبین قیمت زمان کار مشخصی است. در مثال سابق ما ۲۴ قطعه در ۱۲ ساعت تولید می‌شد در صورتی که محصول ارزشی ۱۲ ساعت ٦ شیلینگ، ارزش روزانهٔ نیروی کار ۳ شیلینگ، بهای ساعت کار ۳ پنس و مزد هر قطعه ۱/۵ پنس بود. در هر قطعه نیم‌ساعت کار جذب شده بود. حالا اگر در نتیجهٔ ۲ برابر شدن بارآوری کار به جای ۲۴ قطعه ۴۸ قطعه طی همان روزانهٔ کار تولید گردد و سایر شرایط ثابت بمانند، آن‌گاه کارمزد از ۱/۵ پنس به $\frac{۳}{۴}$ پنس تنزل می‌کند زیرا اکنون هر قطعه به جای نیم‌ساعت کار نمایندهٔ $\frac{۱}{۴}$ ساعت است. ۲۴ × $۱\frac{۱}{۲}$ پنس = ۳ شیلینگ است چنان که نیز ۴۸ × $\frac{۳}{۴}$ پنس = ۳ شیلینگ است. به عبارت دیگر: کار مزد به همان

1 - Malthus: "Inquiry into the Nature and progress of Rent",London, 1815,(p.49.Note)

۲ - "کارگران کارمزد به احتمال قوی $\frac{۴}{۵}$ کلیهٔ کارگران کارخانجات را تشکیل می‌دهند."

("Rep. of Insp. of Fact. for 30th. April. 1858", P. 9.)

۳ - "نیروی بارآور ماشین ریسندگی کارگر دقیقاً اندازه‌گیری می‌شود و نرخ پرداخت کاری که به وسیلهٔ آن انجام شده است همراه با آن تنزل می‌یابد بدون آن که کاهش مزبور مساوی با افزایش نیروی بارآور باشد: ("Ure: philosophy of Manufactures." P. 317.)

این قسمت چاپلوسانهٔ اخیر را خود یور بعداً باطل می‌کند. وی معترف است که مثلاً در مورد توسعهٔ دستگاه ریسندگی مقداری اضافه کار از این توسعه سرچشمه می‌گیرد. پس کار به نسبت افزایش نیروی بارآور کاهش نمی‌یابد. سپس وی می‌گوید: "به وسیلهٔ این توسعه، نیروی بارآور ماشین به مقدار $\frac{۱}{۵}$ این صورت دیگر ریسنده همان اجرتی را که سابقاً برای کار انجام یافته می‌گرفت

زمان کار مصرف شده در هر قطعه کاسته می‌شود، تنزل می‌کند. این تغییر کارمزد با آن که کاملاً صوری است مبارزات مداومی را بین سرمایه‌دار و کارگران برمی‌انگیزد، خواه از آن جهت که سرمایه‌دار این وضع را بهانه می‌کند تا واقعاً بهای کار را تنزل دهد و باید آن سبب که ترقی نیروی بارآور کار با بالا رفتن شدت آهنگ کار قرین است. یا به علت آن که کارگر از ظاهر کارمزد فریب می‌خورد و جداً چنین می‌انگارد که گویا پرداخت در برابر محصول کارگر است نه در قبال نیروی کارش و لذا علیه تنزل مزدی که با تنزل قیمت فروش کالا تطبیق نداشته باشد، می‌شورد. "کارگران با دقت مراقب قیمت مواد خام و بهای اشیاء تولید شده هستند و از اینرو قادرند سود کارفرمایان خود را دقیقاً ارزیابی نمایند. "چنین مطالباتی را سرمایه به حق اشتباه فاحشی دربارهٔ ماهیت دستمزد می‌شمارد و لذا رد می‌کند.(۱) وی بانگ برمی‌دارد که این قبیل خواسته‌ها به منزلهٔ وضع مالیات بر پیشرفت صنعت است و صریحاً اعلام می‌دارد که بارآوری کار به هیچ وجه دخلی به کارگر ندارد.(۲)

عده‌ای از کارگران بالغ از کار برکنار می‌شوند. "(همان اثر صفحهٔ ۳۲۱ـ۳۲۰) تمام اینها به هیچ وجه نشان دهندهٔ گرایشی به سوی افزایش دستمزد نیست.

۱ ـ در روزنامهٔ استاندارد لندن مورخ ۲۶ اکتبر ۱۸۶۱ گزارشی در مورد محاکمهٔ مؤسسهٔ جون برایت و شرکاء در برابر قضاة طلح روچدل دیده می‌شود که "نمایندگان اتحادیهٔ قالیبافان را به اتهام اعمال تهدید مورد تعقیب قضائی قرار داده بودند. شرکاء برایت ماشین آلات تازه‌ای به راه انداخته بودند که می‌بایست ۲۴۰ یارد فرش را طی همان مدت پیشین با همان کاری! که سابقاً برای تولید ۱۶۰ یارد لازم بود، تولید نماید. کارگران به هیچ وجه حق شرکت در سودی را نداشته‌اند که از راه سرمایه‌گذاری کارفرمایانشان، به منظور بهبود فنی، حاصل شده است. بدین سبب آقایان برایت پیشنهاد نموده بودند که نرخ دستمزد را از یاردی $1\frac{1}{2}$ پنس به ۱ پنس در هر یارد تنزل دهند در حالی که درآمد کارگران برای همان کار عیناً مانند گذشته باقی بماند. ولی این یك تقلیل صوری بود که گویا کارگران را قبلاً شرافتمندانه از آن آگاه نکرده بودند."

۲ ـ "اتحادیه‌ها با تقلایی که برای نگهداری دستمزد در سطح عادلانه دارند، می‌کوشند که در سود حاصل از تکمیل ماشین آلات شرکت جویند! (چه چیز وحشتناکی!)... آنان مزد بیشتری مطالبه می‌کنند بدلیل این که کار کوتاه‌تر شده است... به عبارت دیگر آنان مایلند مالیاتی بر پیشرفت صنعت ببندند." ("On combination of trades", New Edit, London, 1834, P. 42.)

فصل بیستم: تفاوت‌های ملی در مورد دستمزد

در فصل پانزدهم ترکیبات گوناگونی را، که می‌توانند باعث تغییر در مقدار ارزش مطلق یا نسبی نیروی کار (یعنی در مقایسه با اضافه ارزش) گردند، مورد مطالعه قرار دادیم و باز از سوی دیگر دیدیم مجموع وسایل معیشتی که بهای نیروی کار در آن تحقق می‌یابد می‌تواند خود مستقل از بهای مزبور نوسانات مختلفی داشته باشد.(۱) همچنان که سابقاً متذکر شده‌ایم با انتقال سادهٔ ارزش نیروی کار و بهای مربوطهٔ آن به شکل قشری دستمزد همهٔ آن قوانین به قوانین حرکت دستمزد مبدل می‌گردند. آن چه که در درون این حرکت به مثابهٔ ترکیب متغیری می‌رسد، در کشورهای مختلف ممکن است مانند اختلاف همزمانی در سطح ملی دستمزدها جلوه‌گر شود. بنابراین هنگامی که دستمزدهای ملی با هم سنجیده می‌شوند باید کلیهٔ عواملی را به حساب آورد که در تغییر مقادیر ارزشی نیروی کار دخیلند، از قبیل قیمت و وسعت دایرهٔ نخستین نیازمندی‌های طبیعی و تاریخاً تکامل یافتهٔ یك کشور، هزینه‌های پرورش کارگر، نقش کار زنان و کودکان، بارآوری کار و درجهٔ وسعت و شدت آن. حتی سطحی‌ترین مقایسه‌ها ایجاب می‌کند که بدواً برای رشته‌های همانند در کشورهای مختلفه مزد روزانهٔ متوسط را به روزانهٔ کار هم مقداری تحویل نمود. پس از برقراری چنین معادله‌ای بین مزدهای روزانه لازم است که از نوگاه مزد را به کارمزد تحویل نمود زیرا تنها کارمزد است که می‌تواند، به مثابهٔ درجه‌سنج، هم میزان بارآوری و هم درجهٔ شدت کار را نشان دهد.

در هر کشور شدت متوسط معلومی از کار وجود دارد که پایین‌تر از آن بیشتر از زمان اجتماعاً لازم برای تولید یك کالا کار مصرف می‌شود و لذا مانند کاری که دارای کیفیت عادی است بشمار نمی‌آید. تنها درجهٔ شدتی که به بالاتر از متوسط ملی ترقی نماید می‌تواند در کشور معینی اندازهٔ ارزش را فقط به وسیلهٔ مدت کار تغییر دهد. ولی در مورد بازار جهانی، که هر یك از کشورها اجزای مشکلهٔ آن محسوب می‌شوند، مطلب

---

۱ ـ "گفتن اینکه مزدها (در اینجا مقصود قیمت آنها است) بدان دلیل ترقی کرده‌اند که می‌توان بوسیلهٔ آنها بیشتر جنس ارزانتر خرید، دقیق نیست." (داوید بوشانان در چاپی که از کتاب "ثروت ملل" آدام اسمیت انتشار داده است. ۱۸۱۴، جلد اول صفحهٔ ۴۱۷ ـ زیرنویس)

غیر از این است. شدت متوسط از کشوری تاکشور دیگر تفاوت پیدا می‌کند، این شدت در جایی بیشتر و در محل دیگر کمتر است. بنابراین میانگین‌های ملی مذکور مدرجی را تشکیل می‌دهند که واحد مقیاس آن وحدت متوسط کار جهانی است. پس کار ملیی که آهنگ شدیدتری داشته باشد در مقایسه باکار ملی کم شدت‌تر، در زمان واحد، ارزش بیشتری تولید می‌کند که در پول بیشتری بیان می‌گردد.

ولی قانون ارزش، هنگامی که در مقیاس بین‌المللی اعمال می‌شود، باز هم بیشتر دچار تغییر می‌شود. این تغییر از آن جا ناشی می‌گردد که در بازار جهانی کار ملی بارآورتر نیز مانند کاری بشمار می‌آید که با شدت بیشتری انجام شده است و این تا زمانی است که ملت بارآورتر به وسیلهٔ رقابت مجبور نگشته است قیمت فروش کالای خود را تا حد ارزش آن پایین آورد.

در هر کشور تولید سرمایه‌داری به هر درجه پیشرفت کرده باشد به همان درجه نیز شدت و بارآوری کار ملی در آن جا بالاتر از سطح بین‌المللی قرار می‌گیرد.[۱] بنابراین مقادیر مختلفهٔ کالایٔ از یك نوع که در کشورهای گوناگون در زمان کار برابر تولید می‌شوند، دارای ارزش‌های بین‌المللی نابرابری هستند، که در قیمت‌های مختلفه بیان می‌گردند یعنی در مبالغ پولیی که برحسب ارزش‌های بین‌المللی تفاوت پیدا می‌کنند. پس در نزد هر ملت که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری پیشرفته‌تر است ارزش نسبی پول، کمتر از آن ملتی خواهد بود که نزد وی شیوهٔ مزبور رشد کمتری یافته است. لذا چنین نتیجه می‌شود که مزد اسمی یعنی معادل نیروی کار که به پول بیان شده است، نیز در کشور اولی بالاتر از کشور دوم خواهد بود. البته این به هیچ وجه به معنای آن نیست که حکم مزبور در مورد مزد واقعی یعنی دربارهٔ وسایل معیشتی که در اختیار کارگر قرار می‌گیرد، نیز صدق می‌کند.

ولی گذشته از این تفاوت نسبی ارزش پول در کشورهای مختلف، غالباً دیده می‌شود که مزد روزانه، هفتگی و غیره در نزد ملت اولی بالاتر از دومی است، در حالی که بهای نسبی کار یعنی نسبت بهای کار، هم به اضافه ارزش و هم به ارزش محصول، در نزد ملت دوم بالاتر از اولی قرار می‌گیرد.[۲]

---

۱ ـ در جای دیگر این مسأله را مطالعه خواهیم کرد که چه اوضاع و احوالی در رابطهٔ با بارآوری، می‌تواند در مورد رشته‌های جداگانهٔ تولید این قانون را دستخوش تغییر نماید.

۲ ـ جیمس آندرسون در مناظره علیه آدام اسمیت متذکر می‌شود: "همچنین شایسته است به این نکته توجه شود که بهای ظاهری کار در کشورهای فقیر که محصولات کشاورزی بویژه غلات ارزان‌ترند

ج.و. کاول عضو کمیسیون کارخانجات در ۱۸۳۳ پس از بررسی دقیقی از ریسندگی‌ها به این نتیجه رسید که: با این که در انگلستان ممکن است مزدها نسبت به کشورهای بری اروپا از لحاظ کارگر بالاتر باشند ولی معنا برای کارخانه‌دار پایین‌تر از کشورهای مزبورند." (یور، صفحهٔ ۳۱۴) بازرس کارخانجات الکساندر ردگریو انگلیسی درگزارش ۳۱ اکتبر ۱۸٦٦ خود به موجب تطبیق آمارها باکشورهای اروپای بری ثابت می‌کند که با وجود مزد نازل و زمان کار بسیار درازتر، کار در اروپای بری نسبت به محصول گران‌تر از انگلستان است. مدیر انگلیسی در یك کارخانهٔ پنبه‌ریسی اولدنبورگ اظهار می‌دارد که در آن جا زمان کار از ساعت ۵/۵ بامداد تا ساعت ۸ شب به انضمام روزهای یکشبنه ادامه دارد و کارگران آن محل در صورتی که تحت نظر مراقبین انگلیسی کار کنند، به اندازهٔ کار ۱۰ ساعتهٔ انگلستان محصول تولید می‌کنند. ولی اگر تحت نظر مراقبین آلمانی باشند به مراتب کمتر از آن آماده می‌سازند. بنابه اظهار او مزد به مراتب از انگلستان کمتر است و در بسیاری موارد به ۵۰% آن جا می‌رسد ولی تعداد کارگران به نسبت ماشین‌آلات به مراتب بیشتر است و در بسیاری از بخش‌ها نسبت آن مثل ۳:۵ است. آقای ردگریو جزئیات بسیار دقیقی دربارهٔ کارخانه‌های پنبه‌ریسی روسیه به دست می‌دهد. معلومات مزبور را یك نفر مدیر انگلیسی که تا چندی پیش در آن کشور کار می‌کرده به او داده است. در این خاك روسیه که از کارهای ننگین رنگین است شناخت‌های قدیمی دوران کودکی کارخانه‌های انگلیسی نیز به بهترین شکل شکوفان است. البته اداره کنندگان کارخانه‌ها انگلیسی هستند زیرا سرمایه‌دار بومی روس

معمولاً پایین‌تر است. ولی در واقع بهای کار غالباً در این نواحی از کشورهای دیگر بالاتر است. مزدی که یك کارگر برای یك روز دریافت می‌کند معرف قیمت واقعی کار نیست، اگر چه مزد مزبور قیمت ظاهری آن است. قیمت واقعی را آن مخارجی تشکیل می‌دهد که کارفرما برای مقدار مشخصی کار انجام یافته متحمل می‌شود. و از این نقطهٔ نظر تقریباً در همهٔ موارد، کار در کشورهای غنی‌تر ارزان‌تر از کشورهای فقیرتر است با این که بهای غلات و سایر وسایل معیشت معمولاً در کشورهای اخیر به مراتب پایین‌تر از مناطق اولی است... برحسب مزد روزانه در اسکاتلند کار ارزان‌تر از انگلستان است... کار برحسب کارمزدی به طور کلی در انگلستان ارزان‌تر است." (Jams Anderson: "Observations on the means of exciting a spirit of National Industry etc." Edinburgh, 1777. P. 350-351.) بالعکس پایین بودن دستمزد به نوبهٔ خود موجب گران شدن کار می‌گردد. "کار در ایرلند گران‌تر از انگلستان است... زیرا مزدها در آن جا پایین ترند."

(Nr. 2074 in "Royal Commission of Railways, Minutes." 1867.)

در امور کارخانه‌داری سررشته‌ای ندارد. علیرغم همه جور کار فوق‌العاده، کـار شبانه روزی بدون انقطاع و شرم‌آورترین فرد شکنی نسبت به کارگر محصولات کارخانه‌های روسی به زحمت فروخته می‌شوند و آن هم باز در اثر ممنوعیت محصولات خارجی است. در خاتمه من باز جدولی از آقای ردگریو می‌آورم که وی دربارهٔ تعداد متوسط دوك‌ها، برحسب کارخانه و ریسنده، کشورهای مختلف اروپایی را با یکدیگر مقایسه نموده است. آقای ردگریو خود متذکر می‌شود که وی این ارقام را چندین سال پیش جمع‌آوری نموده و از آن زمان به بعد وسعت کارخانجات و تعداد دوك‌ها بـرحسب کارگر در انگلستان بیشتر شده است. ولی وی بـه هـمان نسبت پیشرفت‌های بـزرگ همانندی را برای کشورهای بری مذکور در جدول به حساب می‌آورد تا مگر ارقام ذکر شده بتوانند ارزش خود را حفظ کنند.

تعداد متوسط دوك‌ها برحسب کارخانه:

در انگلستان تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۱۲۶۰۰
در سوئیس تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۸۰۰۰
در اطریش تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۷۰۰۰
در ساکس تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۴۵۰۰
در بلژیك تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۴۰۰۰
در فرانسه تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۱۵۰۰
در پروس تعداد متوسط دوك‌هایی که به هر کارخانه می‌افتد:	۱۵۰۰

تعداد متوسط دوك‌ها برحسب سرانه:

در فرانسه	یك نفر برای هر ۱۴ دوك
در روسیه	یك نفر برای هر ۲۸ دوك
در پروس	یك نفر برای هر ۳۷ دوك
در باویر	یك نفر برای هر ۴۶ دوك
در اطریش	یك نفر برای هر ۴۹ دوك
در بلژیك	یك نفر برای هر ۵۰ دوك
در ساکس	یك نفر برای هر ۵۰ دوك
در خرده دولت‌های آلمانی	یك نفر برای هر ۵۵ دوك
در سوئیس	یك نفر برای هر ۵۵ دوك
در بریتانیای کبیر	یك نفر برای هر ۷۴ دوك

آقای ردگریو می‌گوید: "این مقایسه بر جهات دیگر بویژه از این جـهت نـیز بـرای

بریتانیای کبیر نامساعد است که در این کشور عدهٔ بسیار زیادی کارخانه وجود دارد که در آنها نساجی ماشینی با ریسندگی ممزوج شده است و در این محاسبه بابت دستگاه‌های بافندگی هیچ سرانه‌ای کسر نگردیده است. در صورتی که بعکس اکثر کارخانه‌های کشورهای دیگر ریسندگی هستند. اگر برای ما ممکن می‌شد برابرها را دقیقاً با یکدیگر مقایسه کنیم آن‌گاه من می‌توانستم در منطقهٔ خود بسیاری از پنبه‌ریسی‌ها را بشمار آورم که در آن جا دستگاه‌های ۲۲۰۰ دوکی را یك مرد تنها به‌کمك دو نفر دستیار زن تحت نظر دارد و روزانه ۲۰۰ فوند نخ به طول ۴۰۰ میل (انگلیسی) تولید می‌گردد."[۱]

این مطلب دانسته است که در اروپای شرقی و در آسیا کمپانی‌های انگلیسی ساختمان راه‌آهن‌ها را به عهده گرفته‌اند و در آن کشورها در جنب کارگران محلی تعداد معینی نیز کارگر انگلیسی به‌کار گمارده‌اند. بدیسنان ضرورت عملی آنها را مجبور کرده است که تفاوت‌های ملی را در مورد شدت کار به حساب آورند ولی این امر هیچ گونه زیانی برای آنها به بار نیاورده است. تجربه به آنها آموخته است که اگر هم سطح دستمزد کمابیش با شدت متوسط کار تطبیق می‌نماید، بهای نسبی کار (در نسبت با محصول) علی‌العموم در جهت عکس حرکت می‌کند.

در یکی از نخستین آثار اقتصادی خود تحت عنوان "تحقیقی دربارهٔ نرخ دستمزد[۲] هکری کوشش در اثبات این نکته دارد که دستمزدهای مختلفهٔ ملی نسبت مستقیم دارند با درجهٔ بارآوری روزانهٔ کار هر کشور. و از این رابطهٔ بین‌المللی چنین نتیجه می‌گیرد که به طور کلی دستمزد برحسب بارآوری کار ترقی و تنزل می‌کند و سرتاسر تحلیل ما دربارهٔ فواید اضافه ارزش بطلان این نتیجه‌گیری را حتی در صورتی نیز اثبات می‌کند که اگر آقای کری بنابر عادت خویش بدون هیچ گونه نظر انتقادی و به طور سطحی اسناد آماری گردآورده را چنین در هم و برهم نمی‌ریخت و خود برهانی برای اثبات حکم خویش ذکر می‌نمود. باز بهتر از همه این است که وی عدم انطباق واقعیت را با تئوری خویش اذعان دارد. به عقیدهٔ او مداخلهٔ دولت مناسبات طبیعی اقتصادی را دگرگون ساخته است. بنابراین به نظر وی در محاسبهٔ دستمزدهای ملی باید به نحوی عمل کرد که گویی آن قسمت که به صورت مالیات به دولت می‌رسد سهم خود کارگر است. آیا لازم نبود که آقای کری دورتر از این بیندیشد و از خود بپرسد آیا این "هزینه‌های دولتی" نیز

---

1 - ("Rep. of Insp. of fact. 31st, Oct. 1866". P. 31-37. et pas)

2 - Essay on the Rate of Wages: With an Examination of the causes of the Differences in the Conditions of Labouring population throughout the World. philadelphia 1835.

"ثمرات طبیعی" تکامل سرمایه‌داری نیستند؟ چنین طریقهٔ استدلال کاملاً شایستهٔ مردی است که بدواً مناسبات تولید سرمایه‌داری را به مثابهٔ قوانین جاویدان طبیعت و عقل اعلام می‌کند و معتقد است که عمل آزاد و هماهنگ آن فقط به وسیلهٔ مداخلهٔ دولت مغشوش می‌شود و سپس کشف می‌کند که نفوذ اهریمنی انگلستان در بازار جهانی، آن طور که جلوه می‌کند نفوذی نیست که از قوانین طبیعی تولید سرمایه‌داری ناشی شده باشد بلکه نفوذ مزبور مداخلهٔ دولت یعنی حفظ همان قوانین طبیعی و عقلانی را به وسیلهٔ دولت، ایجاب نموده است یا به عبارت دیگر سیستم حمایت گمرکی را به پیش آورده است. پس از آن وی باز کشف می‌کند که احکام ریکاردو و غیره که ضمن آن تضادها و تناقضات موجود اجتماعی فرمولبندی شده است، نتایج فکری حرکت واقعی اقتصادی نیستند بلکه بعکس تناقضات حقیقی تولید سرمایه‌داری در انگلستان و جای دیگر نتیجهٔ تئوری ریکاردو و غیره‌اند! سرانجام وی به این شکف نایل می‌شود که در آخرین تحلیل، تجارت عبارت از آن چیزی است که زیبایی‌ها و هماهنگی‌های فطری شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را نابود می‌کند. شاید اگر یك گام دیگر به پیش می‌گذاشت به این کشف می‌رسید که تنها عیب تولید سرمایه‌داری خود سرمایه است. فقط آن مردی که تا به این درجه از جنبهٔ انتقادی تهی و دارای چنین تبحر قلب عیاری بود، می‌توانست علیرغم رده‌های پروتکسیونیستی خود، سرچشمهٔ نهانی فرزانگی اعتدال‌جوی شخصی چون باسیتا و همهٔ خوش‌بینان دیگر و تجارت آزاد کنونی گردد.

بخش هفتم ـ روند انباشت سرمایه

تبدیل مبلغی پول به وسایل تولید و نیروی کار نخستین حرکت مقدار ارزشیی است که باید به مثابهٔ سرمایه عمل کند. این تبدیل در بازار، در محیط دوران روی می‌دهد. مرحلهٔ دوم حرکت یعنی پورسهٔ تولید آن‌گاه پایان می‌پذیرد که وسایل تولید مبدل به کالایی گردند که ارزش آن زیادتر از ارزش اجزاء تشکیل دهندهٔ آن شود و بنابراین علاوه بر سرمایهٔ پیش‌ریخته مشتمل اضافه ارزشی نیز باشد. سپس این کالاها باید از نو به محیط دوران ریخته شوند. لازم است که این کالاها به فروش روند، ارزش آنها در پول واقعیت یابد و این پول از نو به سرمایه مبدل گردد و باز دایماً همان جریان تکرار گردد. همین دوری که همواره از همان مراحل پیاپی می‌گذرد گردش سرمایه را تشکیل می‌دهد.

نخستین شرط انباشت این است که سرمایه‌دار موفقیت یافته باشد کالاهای خود را بفروشد و قسمت اعظم پولی که بدین طریق به دست آورده است مجدداًبه سرمایه بدل نماید. در آن چه ذیلاً بیان می‌شود این طور فرض شده است که سرمایه پروسهٔ دورانی خود را به نحو عادی طی می‌کند. تحلیل دقیق‌تر این پروسه مربوط به کتاب دوم است.

سرمایه‌داری که اضافه ارزش تولید می‌کند یعنی کار بی‌اجرت را مستقیماً از کارگران می‌دوشد و در کالا تثبیت می‌کند، البته نخستین متصرف این اضافه ارزش است ولی به هیچ وجه آخرین مالك آن نیست. وی باید بعداً این اضافه ارزش را با سرمایه‌دارانی تقسیم نماید که وظایف دیگری در مجموع تولید اجتماعی انجام می‌دهند یعنی با مالك زمین و غیره. بنابراین اضافه ارزش به قسمت‌های مختلفی تجزیه می‌شود. قطعات منفصلهٔ آن به دسته‌های گوناگونی از اشخاص می‌رسد و هر کدام از آن قطعات در برابر یکدیگر اشکال مختلف و مستقلی پیدا می‌کنند مانند سود، بهره، سود بازرگانی، بهرهٔ زمین و غیره. این اشکال دگرسان شدهٔ اضافه ارزش در کتاب سوم مطرح خواهند شد.

در این مرحله ما از طرفی فرض می‌کنیم سرمایه‌داری که تولید کنندهٔ کالا است، خود آن را مطابق ارزشش می‌فروشد و در مورد مراجعت او به بازار دیگر سخنی نمی‌گوییم، نه اشکال تازه‌ای را که در محیط دوران به سرمایه می‌چسبند مطرح می‌کنیم و نه از شرایط مشخص تجدید تولید مستتر در آن سخن خواهیم گفت. از سوی دیگر ما تولید

کنندهٔ سرمایه‌دار را مانند مالک تمام اضافه ارزش یا اگر بخواهید به مثابهٔ نمایندهٔ کلیهٔ کسانی تلقی می‌کنیم که از این خوان یغما سهمی می‌برند. بنابراین ما بدواً انباشت را به طور مجرد مورد مطالعه قرار می‌دهیم یعنی آن را به مثابهٔ مـرحـلهٔ سـاده‌ای از پـورسهٔ بلاواسطهٔ تولید مطرح می‌سازیم.

بعلاوه آن گاه که انباشت وقوع می‌یابد سرمایه‌دار توفیق یافته است کالاهای تـولید شده را بفروشد و پولی را که بابت کالاها به دست آورده است از نو به سرمایه تبدیل کند. از این گذشته تجزیهٔ اضافه ارزش به قطعات مختلفه نه در ماهیت آن تغییر می‌دهد و نه در شرایط لازمی که به وسیلهٔ آن اضافه ارزش عامل انباشت می‌گردد. اعم از هر سهم اضافه ارزش که سرمایه‌دار تولیدکننده برای شخص خود نگهدارد و یا به دیگری منتقل سازد، همواره هم او است که در دست اول اضافه ارزش را به تصرف در می‌آورد. پس آن چه را که ما برای بیان انباشت فرض نموده‌ایم در جریان واقعی انباشت خود مفروض است. از سوی دیگر پراکندگی اضافه ارزش و حرکت واسط دوران، شکل اساسی و سادهٔ روند انباشت را تاریک می‌کنند. بنابراین تحلیل خالص پروسهٔ انباشت ایجاب می‌کند که فعلاً از همهٔ پدیده‌های ساتر فعل و انفعالات درونی مکانیسم آن صرف‌نظر شود.

فصل بیست و یکم: تجدید تولید ساده

شکل اجتماعی روند تولید هر چه باشد این نکته مسلم است که روند مزبور باید استمرار داشته باشد یا به عبارت دیگر همواره همان مراحل را از نو طی نماید. همچنان که جامعه‌ای نمی‌تواند از مصرف کردن سر باز زند به همان قسم نمی‌تواند تولید را متوقف سازد. بنابراین هر پروسهٔ تولید اجتماعی اگر از لحاظ پیوستگی دایم و جریان مستمر ملحوظ گردد در عین حال خود پروسهٔ تجدید تولیدی است.

شرایط تولید در عین حال شرایط تجدید تولید نیز هستند. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند پیوسته تولید کند یعنی تجدید تولید نماید بدون این که مستمراً جزئی از محصول خود را از نو مبدل به وسایل تولید یا عوامل تازه نماید. در صورتی که همهٔ اوضاع و احوال پابرجا فرض شوند، آن‌گاه جامعه فقط وقتی می‌تواند ثروت خویش را به قیاس گذشته تجدید تولید کند یا به همان حال نگهدارد که مثلاً وسایل تولید مصرف شدهٔ سالیانه خود، از قبیل کارافزار، مواد خام و موادکمکی را، عیناً به وسیله مقادیر برابری از همان اقلام از نو جبران نماید. اقلام مزبور از مجموع تولید سالیانه جدا می‌شوند و از نو در پروسهٔ تولید جایگزین می‌گردند. پس مقدار مشخصی از محصول سالانه به تولید تعلق دارد. چون این جزء از تولید اساساً برای مصرف بارآور تعین یافته، به طور عمده دارای شکل طبیعی است که خود به خود مصرف انفرادی را نفی می‌کند.

اگر تولید شکل سرمایه‌داری داشته باشد تجدید تولید نیز دارای همان شکل خواهد بود. همان طور که در شیوه تولید سرمایه‌دای روند کار فقط وسیله‌ای برای ارزش‌افزایی به نظر می‌رسد، به همان قسم تجدید تولید نیز همچون وسیله‌ای نموده می‌شود که هدف آن تجدید تولید ارزش پیش‌ریخته به مثابه سرمایه است یعنی همچون ارزشی است که خودافزا است. نقاب‌اقتصادی خصلت‌نمای سرمایه‌دار تنها از آن جهت به کسی می‌چسبد که پولش مستمراً مانند سرمایه وارد عمل می‌گردد. اگر فرضاً مبلغی پول معادل ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ امسال به سرمایه مبدل شده و اضافه ارزشی معادل ۲۰ لیرهٔ استرلینگ تولید نموده است باید سال بعد و پس از آن نیز همین عمل تکرار نماید. اگر اضافه ارزش مانند زایدهٔ ادواری ارزش سرمایه یا میوهٔ سرمایهٔ به‌کار افتاده ملحوظ

گردد، شکل درآمدی[۱] به خود می‌گیرد که گویا از سرمایه نشأت گرفته‌است.

چنانچه این درآمد برای سرمایه‌دار فقط مانند مایهٔ مصرف به کار آید یا همچنان که تدریجاً به دست می‌آید مصرف گردد، آن‌گاه در صورتی که سایر شرایط ثابت بمانند، تجدید تولید ساده وقوع می‌یابد. با این که عمل مزبور فقط تکراری از پروسهٔ تولید بر همان مقیاس گذشته است ولی همین تکرار ساده یا ادامه، خصلت تازهٔ مشخصی به پروسه تحمیل می‌کند یا به عبارت دیگر خصلت‌های ظاهریی را که این پروسه در جریان منفرد خود داشت از میان برمی‌دارد.

با خرید نیروی کار برای مدتی معین پروسهٔ تولید آغاز می‌شود و این مقدمهٔ پروسه به محض این که موعد مقرر فروش کار بسر می‌رسد و لذا دورهٔ مشخصی از تولید، هفته، ماه و غیره طی می‌گردد، پیوسته تجدید می‌شود. ولی پرداخت اجرت کارگر تنها پس از آن که نیروی کارش فعلیت یافت و ارزش خود و اضافه ارزش را در صورت کالا تحقق بخشید، انجام می‌گردد. بنابراین کارگر هم اضافه ارزش را که ما موقتاً به مثابهٔ مایهٔ مصرف سرمایه‌دار در نظر می‌گیریم و هم مایهٔ پرداخت ویژه خود یعنی سرمایه متغیر را، پیش از آن که به صورت دستمزد به او برگردد و وی تا هنگامی به کار اشتغال خواهد داشت که آن را پیوسته از نو تولید نماید. فرمول اقتصاددانان مبنی براین که مزد جزئی از خود محصول است، و ما آن را در فصل شانزدهم ضمن بند II متذکر گردیدیم، از همین جا ناشی می‌شود.[۲] در واقع آن چه همواره به شکل دستمزد به سوی کارگر برمی‌گردد جزئی از محصولی است که پیوسته به وسیلهٔ خود او تجدید تولید می‌شود. البته سرمایه‌دار ارزش کالا را به وی به پول می‌پردازد. ولی این پول فقط شکل دگرسان شدهٔ

---

۱ ـ "توانگرانی که حاصل کار دیگران را مصرف می‌کنند فقط آن را از راه عمل مبادله (فروش کالا) به دست می‌آورند... بنابراین چنین نمود که گویا آنان بزودی مجموع ذخایر خویش را به اتمام می‌رسانند... ولی در نظام اجتماعی، ثروت این نیرو را به دست آورده است که به وسیلهٔ کار غیر تجدید تولید نماید... ثروت، مانند کار و به وسیلهٔ کار سالانه میوه‌ای به بار می‌آورد که می‌تواند هر سال نابود شود بدون آن که توانگر فقیرتر گردد. این میوه همانا درآمدی است که از سرمایه ناشی می‌شود." Siamondi: "Nouveaux Principes etc". t. I, P. 81-82.

۲ ـ "هم مزد و هم سودها را باید جزئی از محصول آماده تلقی نمود".

(Ramsay: "An Essay on the Distribution of Wealth," P. 142.)

"سهمی از محصول که به شکل دستمزد به کار می‌رسد".

(J.Mill: "Elements of Political Economy" ترجمه پاریسو. پاریس ۱۸۲۳. صفحهٔ ۳۴)

محصول کار است یا بهتر بگوییم جزئی از محصول کار است. در حالی که کارگر مشغول تبدیل جزئی از وسایل تولید به محصول است قسمتی از محصول گذشتهٔ او به صورت پول از بازار برگشته است. باکار هفتهٔ گذشته یا ٦ ماه اخیر او است که کار امروزی یا ٦ ماه آیندهٔ وی پرداخت می‌شود. پنداری راکه شکل پول به وجود می‌آورد فوراً به مجرد این که به جای سرمایه‌داران یاکارگران منفرد طبقهٔ سرمایه‌دار و طبقهٔ کارگر مورد نظر قرار گیرند برطرف می‌شود. طبقهٔ سرمایه‌دار پیوسته به طبقه کارگر حواله‌ای به صورت پول به روی قسمتی از محصولاتی می‌دهد که به وسیلهٔ طبقهٔ اخیرالذکر تولید شده و از جانب طبقهٔ اولی تصاحب گردیده است. کارگر نیز این حواله‌ها را پیوسته به طبقهٔ سرمایه‌دار برمی‌گرداند تا بتواند از حاصل دسترنج خود جزئی که به وی می‌رسد به دست آورد. شکل کالایی محصول و شکل پولی کالا جریان این معامله را از نظر پوشیده می‌دارند.

بنابراین سرمایهٔ متغیر فقط شکل پدیده‌ای تاریخی ویژه‌ای است از مایهٔ وسایل معیشت یاکارمایه که کارگر برای نگهداری خود و تجدید نسل خویش بدان نیازمند است و در هر سیستم اجتماعی تولید مجبور است خود پیوسته آن را تولید و تجدید تولید نماید. کارمایه از آن جهت دایماً به شکل وسایل پرداخت کارش به سوی او روان می‌گردد که محصول وی پیوسته بصورت سرمایه از او دور می‌شود. ولی این شکل پدیده‌ای کارمایه در این امر تغییری نمی‌دهد، که پیش پرداخت سرمایه‌دار به کارگر به وسیلهٔ کار تجسم یافتهٔ خود کارگر انجام می‌شود.(۱) رعیت بیگاردهی را در نظر بگیریم. مثلاً فرض کنیم که وی با وسایل تولید متعلق به خود، در مزرعهٔ خویش ۳ روز کار می‌کند، ۳ روز دیگر هفته را وی در ملك اربابی بیگار می‌دهد، وی پیوسته کارمایهٔ خالص خویش را تجدید تولید می‌کند و هرگز این کارمایه در برابر او شکل وسیلهٔ پرداختی نمی‌گردد که از جانب شخص ثالثی در مقابل کارش پیش‌ریخته شده باشد. در عوض نیز هیچ گاه کار اجباری بی‌اجرت وی شکل داوطلبانه و کار اجرت یافته به خود نمی‌گیرد. اما اگر فرد ارباب زمیندار، مزرعه، دام، بذر و خلاصه وسایل تولید رعیت بیگارده را غصب کند، آن گاه وی جز این چاره‌ای ندارد که نیروی کار خویش را به

---

۱ - "چنانچه سرمایه برای پیش‌پرداخت دستمزد کارگران به کار رود چیزی به مایهٔ نگهداری کار نمی‌افزاید"

(کازنوو در تذکره‌ای که در مورد چاپ اثر مالتوس داده است تحت عنوان:

"Definitions in Political Economy", London, 1853, P. 22.)

ارباب بفروشد. در صورتی که شرایط دیگر به حال خود باقی بمانند وی مانند گذشته هفته‌ای ٦ روز کار خواهد کرد که ۳ روز آن برای خود او است و ۳ روز دیگر برای ارباب بیگارگیر سابق که اکنون به ارباب مزده مبدل گردیده است. وی مانند گذشته وسایل تولید را همچنان مانند وسایل تولید به‌کار خواهد برد و ارزش آنها را به محصول منتقل خواهد نمود و مثل گذشته جزء مشخصی از محصول صرف تجدید تولید خواهد شد. ولی همان قسم که بیگاری شکل کارمزدور به خود می‌گیرد، کارمایه‌ای که به وسیلهٔ رعیت بیگارده مانند سابق تولید و تجدید تولید می‌گردد، شکل سرمایه به خود می‌گیرد که از جانب ارباب بیگارگیر سابق به وی پیش‌پرداخت شده است. اقتصاددان بورژواکه دماغ محدودش قادر به تفکیك شکل پدیده‌ای از حقیقت نیست، بر روی این واقعیت چشم فرو می‌بندد که در روی کرهٔ زمین حتی هنوز هم استثنائاً کارمایه به شکل سرمایه درمی‌آید.(۱)

با این وجود سرمایهٔ متغیر فقط هنگامی معنای آن ارزشی را، که گویی سرمایه‌دار از مایهٔ خود پیش پرداخت می‌کند، از دست می‌دهد که ما پروسهٔ تولید سرمایه‌داری را در جریان دایمی تجدید خود مورد توجه قرار دهیم.(۲) ولی این پروسه می‌بایستی در جایی و در زمانی شروع شده باشد. به همین جهت در مرحلهٔ کنونی تحقیق چنین احتمال می‌رود که سرمایه‌دار بدون این که از کار بی‌اجرت دیگری مستفید شده باشد، از طریق یك انباشت بدوی پولدار گردیده و لذا امکان یافته است که در بازار به مثابهٔ خرید نیروی کار وارد شود. معذلك ادامهٔ ساده پروسهٔ تولید سرمایه‌داری یا تجدید تولید ساده، باز تغییرات شگرف دیگری به وجود می‌آورد که نه تنها بخش سرمایهٔ متحرك را در برمی‌گیرد بلکه کل سرمایه را شامل می‌گردد.

چنانچه مثلاً سرمایه‌ای به مبلغ ۱۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ منظماً هر سال اضافه ارزشی معادل ۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ درآورد و این اضافه ارزش نیز سالیانه مصرف گردد، آن‌گاه روشن است که پس از ۵ سال با تکرار همین پروسه مجموع اضافه ارزش‌های مصرف

---

۱ ـ "هنوزفقط در ربعی از زمین‌وسایل‌معیشت‌کارگران به وسیلهٔ سرمایه‌داران پیش پرداخته می‌شود".

(Richard Jones:"Textbook of Lectures on the Political of Economy Nations."Hertford, 1852. P.36)

۲ ـ "با این که مزد کارگر مانوفاکتور از جانب استاد پیش پرداخت می‌شود معذلك در حقیقت این عمل برای استاد هیچ خرجی برنمی‌دارد زیرا ارزش این مزد معمولاً به انضمام یك سود در افزایش ارزش آن چیزی که کار کارگر بر روی آن اعمال می‌شود از نو تولید می‌گردد."

[A. Smith: "Wealth of Nations", B. I chap. III (T.II, P. 355.)]

شده = ۵ × ۲۰۰ یا برابر با ۱۰۰۰ لیره سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ بدوی خواهد بود. اگر فقط جزئی از اضافه ارزش سالیانه مصرف گردد، مثلاً بگوییم نصف آن، در آن صورت پس از تکرار ۱۰ سال پروسهٔ تولید همان نتیجه به دست خواهد آمد، زیرا ۱۰ × ۱۰۰ = ۱۰۰۰ است. حکم کلی: تقسیم سرمایه پیش‌ریخته بر اضافه ارزشی که سالیانه مصرف شده است، تعداد سال‌ها یا شمارهٔ دوران‌های تجدید تولیدی را به دست می‌دهد، که پس از سپری شدن آنها سرمایهٔ بدوی پیش‌ریخته، به وسیلهٔ سرمایه‌دار مصرف گردیده و لذا ناپدید شده است. تصور سرمایه‌دار مبنی بر این که وی محصول کار بی‌اجرت غیر یعنی اضافه ارزش، را مصرف می‌کند و ارزش ـ سرمایهٔ بدوی را نگه می‌دارد مطلقاً نمی‌تواند واقیعت را تغییر دهد. پس از انقضاء چند سال معین ارزش ـ سرمایه‌ای که وی صاحب آن بوده برابر با مجموع اضافه ارزشی می‌گردد که او طی همین سال‌ها بلاعوض تصاحب نموده است و مبلغ ارزشی که وی مصرف کرده است مساوی با ارزش ـ سرمایهٔ بدوی می‌گرد. راست است که وی سرمایه‌ای در دست دارد که مقدارش تغییر نکرده است و پیش از آن که او بنگاه خویش را به راه اندازد جزئی از آن سرمایه به صورت ساختمان، ماشین‌آلات و غیره وجود داشته‌اند. ولی در این جا سخن بر سر ارزش سرمایه است نه دربارهٔ اجزاء مادی آن. هر گاه کسی تمام دارایی خود را از طریق قرضه‌هایی مصرف کند، که برابر با ارزش دارایی او باشند، آن گاه دارایی وی فقط عبارت از مجموع پولش خواهد بود. و همین طور اگر سرمایه‌دار معادل سرمایهٔ پیش‌ریخته خود را مصرف کرده باشد، آن گاه ارزش این سرمایه بجز مجموع مبلغ اضافه ارزشی که وی بلاعوض تصاحب نموده است چیز دیگری نخواهد بود. دیگر حتی یك ذره هم از ارزش سرمایهٔ پیشین او وجود ندارد.

بنابراین قطع نظر از هر گونه انباشت، ادامهٔ پروسهٔ تولید یا تجدید تولید ساده پس از دوران کوتاه یا درازی ضرورتاً هر سرمایه را به سرمایهٔ انباشته یا اضافه ارزش سرمایه شده مبدل می‌سازد. فرضاً هم اگر سرمایهٔ مزبور به هنگام ورود خود به پروسهٔ تولید، دارایی حاصل از کار شخصی استفاده‌کنندهٔ آن بوده است، دیر یا زود مبدل به ارزشی می‌گردد که بلاعوض تصاحب شده است و یا به عبارت دیگر، اعم از این که به شکل پول باشد یا غیر آن، تجسمی از کار بی‌اجرت غیر می‌گردد.

در فصل چهارم دیدیم که صرف وجود تولید ارزش و گردش کالا برای تبدیل پول به سرمایه کافی نبود. بدواً می‌بایستی از یکسو دارندهٔ ارزش یا پول و از سوی دیگر دارندهٔ گوهری که ارزش‌زا است، از طرفی آن که وسایل تولید و معیشت دارد و از طرف دیگر کسی که جزء نیروی کار چیزی ندارد، در برابر یکدیگر مانند خریدار و فروشنده

قرار گرفته باشند. بنابراین جدایی میان محصول کار و خود کار، بین شرایط عینی و ذهنی نیروی کار عبارت از آن پایهٔ واقعی مشخصی است که مبدأ حرکت برای پروسهٔ تولید سرمایه‌داری بشمار می‌آید.

ولی آن چه که در ابتدا فقط نقطهٔ حرکتی بود وسیلهٔ ادامهٔ ساده پروسه یعنی در اثر تجدید تولید ساده، پیوسته از نو به وجود می‌آید و مانند نتیجه‌ای خاص تولید سرمایه‌داری جاودان می‌گردد. از طرفی پروسهٔ تولید، دایماً ثروت مادی را به سرمایه یعنی به وسیلهٔ بهره‌مندی و برخورداری سرمایه‌دار مبدل می‌سازد و از طرف دیگر کارگر پیوسته از این پروسه همچنان که بود خارج می‌شود یعنی آن چنان کسی که سرچشمهٔ شخصی ثروت است و محروم از کلیهٔ وسایلی است که به وی امکان دهد این ثروت را برای خویش ایجاد نماید. از آن جا که پیش از ورود به پروسه، کاری که متعلق به او است از دست او خارج شده، از آن سرمایه‌دار گردیده و در پیکر سرمایه جای گرفته است، طی پروسه نیز این کار پیوسته به صورت محصول غیرتجسم پیدا می‌کند. نظر به این که پروسهٔ تولید در عین حال پروسهٔ مصرف شدن نیروی کار به وسیله سرمایه‌دار است، محصول کارگر نه تنها پیوسته به کالا تبدیل می‌شود بلکه به سرمایه یعنی به ارزشی مبدل می‌گردد که نیروی آفریننده را می‌مکد، به وسایل معیشتی بدل می‌شود که انسان‌ها را می‌خرد، به صورت وسایل تولیدی در می‌آید که تولید کننده را اجیر می‌کند.(۱) بنابراین کارگر خود پیوسته ثروت عینی را به صورت سرمایه یعنی مانند قدرتی که از او بیگانه است، بر او حکومت می‌کند و وی را مورد بهره کشی قرار می‌دهد تولید می‌کند و سرمایه‌دار نیز مستمراً نیروی کار را به مثابهٔ سرچشمهٔ ذهنی ثروتی که از وسایل ویژهٔ تجسم و تحقق خویش جدا گشته است و به طور مجرد صرفاً در وجود جسمانی کارگر جای دارد تولید می‌نماید، یا به عبارت دیگر کارگر مزدور را ایجاد می‌کند.(۲) این

---

۱ ـ این خود یک خصلت ویژه و قابل توجه مصرف بارآور است. آنچه به طور بارآور مصرف می‌شود سرمایه است و از راه مصرف، سرمایه می‌گردد.

(James Mill : "Elements of Political Economy", P. 242)

معذلک جیمس میل نتوانسته است از این "خصلت ویژه و قابل توجه" سر در بیاورد.

۲ ـ "این نکته کاملاً درست است که نخستین تأسیس یك مانوفاکتور بسیاری از بینوایان را کار می‌دهد ولی آنها همچنان فقیر باقی می‌ماند و ادامهٔ مانوفاکتور نیز بینوایان بیشتری به وجود می‌آورد."

(" Reasons for a limited Exportation of wool", London, 1977, P. 19.)

"اجاره دار اکنون بر خلاف عقل سلیم مدعی است که از بینوایان نگهداری می‌کند. در واقع وی به

تجدید تولید دایمی یا جاودان‌سازی کارگر شرط ضروری تولید سرمایه‌داری است.

مصرف کارگر دوگانه است. در خود تولید، کارگر به وسیلهٔ کارش وسایل تولید را مصرف می‌کند و آنها را مبدل به محصولاتی می‌کند که ارزششان از سرمایهٔ پیش‌ریخته بیشتر است. این مصرف بارآور است، که در عین حال مصرف نیروی کار وی به وسیلهٔ سرمایه‌داری است که آن را خریداری نموده است. از سوی دیگر کارگر پولی را که در ازاء خرید نیروی کارش به وی پرداخته می‌شود مبدل به وسایل معیشت می‌کند. این مصرف شخصی او است. بنابراین مصرف بارآور و مصرف شخصی کارگر به کلی با یکدیگر متفاوتند. در مصرف بارآور، وی به مثابهٔ نیروی محرك سرمایه عمل می‌کند و متعلق به سرمایه‌دار است. در مورد دوم وی به خود تعلق دارد و وظایف حیاتی را در خارج از پروسهٔ تولید انجام می‌دهد. نتیجهٔ یکی زندگی سرمایه‌دار است و نتیجهٔ دیگری حیات خود کارگر.

هنگامی که "روزانهٔ کار" و غیره مورد مطالعه بود به طور گذرا متذکر شدم که غالباً کارگر مجبور است مصرف شخصی خود را به صورت رویداد ساده‌ای از پروسهٔ تولید در آورد. در این مورد همان طور که به ماشین بخار، ذغال و آب می‌افزایند و به چرخ، روغن می‌زنند، وی نیز برای این که مصرف نیروی کارش را پابرجا نگه دارد وسایل معیشت فرو می‌برد. در این حال وسایل مصرفی وی صرفاً وسیلهٔ مصرف یکی از وسایل تولید است و مصرف شخصی او نیز مستقیماً مصرف بارآور است. ولی معذالك این یکی از سوء استفاده‌هایی است که ذاتی پروسهٔ تولید سرمایه‌داری نیست.(۱)

ولی به مجرد این که ما توجه خود را از سرمایه‌دار و کارگر منفرد برگیریم و طبقهٔ سرمایه‌دار و طبقهٔ کارگر را در نظر آوریم، به محض این که پروسهٔ منفرد تولید کالا مورد ملاحظهٔ ما نباشد بلکه روند تولید سرمایه‌داری در حال سیلان و در دامنهٔ اجتماعی آن توجه ما را به خود جلب نماید، آن‌گاه مسأله طور دیگر نمود می‌کند. اگر سرمایه‌دار قسمتی از سرمایه خود را مبدل به نیروی کار می‌کند برای این است که مجموع سرمایهٔ خویش را بارور نماید. وی با یك تیر دو نشان می‌زند. سرمایه‌دار تنها از آن چیزی که از کارگر می‌ستاند بهره‌ور نمی‌شود بلکه از آن چیزی هم که به کارگر می‌دهد استفاده

حفظ فقر و مستمندی آنها مشغول است." "Reasons for the late Increase of the Poor Rates: or a comparative View of the preces of labour and provisions" London, 1777, P. 31.)

۱ ـ اگر روسی واقعاً راز مصرف بارآور را دریافته‌بود چنین با آب‌وتاب دربارهٔ این نکته سخن‌آرایی نمی‌کرد.

می‌کند. سرمایه‌ای که در مبادله، بازاء نیروی کار، منتقل می‌گردد مبدل به وسایل زندگی می‌شود که مصرف آنها به درد تجدید تولید عضلات، اعصاب، استخوان‌ها و مغز کارگران موجود و ایجاد کارگران آتی می‌خورد. بنابراین در درون مرزهایی که حداقل ماینقع بشمار می‌رود، مصرف انفرادی طبقهٔ کارگر عبارت است از تبدیل مجدد وسایل معیشتی که سرمایه بازاء نیروی کار منتقل ساخته است، به نیروی کاری که از نو وسیلهٔ سرمایه قابل استثمار است مصرف مزبور تولید و تجدید تولید گذشت ناپذیرترین وسیلهٔ تولید برای سرمایه‌دار بشمار می‌رود که همانا خود کارگر است. پس مصرف انفرادی کارگر، اعم از این که در داخل یا خارج از کارگاه، کارخانه و غیره انجام گیرد، خواه در درون و خواه در بیرون پروسهٔ کار واقع شود، عیناً مانند تمیز کردن ماشین چه در اثنای پروسهٔ کار و چه در حین توقف کار، وهله‌ای از تولید و تجدید سرمایه است. این مسأله مهم نیست که کارگر مصرف انفرادی را برای خود بنفسه انجام می‌دهد و نه به خاطر سرمایه‌دار. چنانچه خوراك مورد مصرف حیوان بارکش نیز، با این که دام از خوردن آن بهره‌مند می‌شود، یکی از مراحل ضروری پروسهٔ تولید است. نگهداری و تجدید تولید مستمر طبقهٔ کارگر شرط دایمی تجدید تولید سرمایه است. برای انجام این منظور سرمایه‌دار می‌تواند با کمال اعتقاد به غریزهٔ حفظ بقاء و ادامهٔ نسل کارگران تکیه کند. سرمایه‌دار فقط در پی آن است که هر قدر ممکن باشد مصرف انفرادی آنها را به حداقل واجب محدود سازد و از زمین تا آسمان با آن آمریکایی‌های خشن جنوبی فرق دارد که کارگر را وادار می‌کنند به جای غذای کم مایه‌تر غذای پر مایه‌تر بخورد.(۱)

به همین جهت است که سرمایه‌دار و اقتصاددان اندیشه‌پرداز(۲) وی تنها آن جزئی از مصرف انفرادی کارگر را بارآور تلقی می‌کنند که برای جاودان ساختن طبقهٔ کارگر لازم است و در واقع بایستی مصرف شود تا سرمایه نیروی کار را صرف نماید و آن چه راکه

---

۱ ـ "کارگران معادن آمریکای جنوبی که اشتغال روزانهٔ آنها (شاید سنگین‌ترین اشتغال جهان) عبارت از این است که باری از سنگ معدن به وزن ۱۸۰ تا ۲۰۰ فوند را از عمق ۴۵۰ قدمی به روی شانه‌های خویش کشیده بالا آورند، فقط با نان و باقلا زندگی می‌کنند. تمایل خود آنها این است که فقط نان خالی بخورند ولی اربابانشان که دریافته‌اند آنان با نان خالی نمی‌توانند سخت کار کنند، رفتاری که با اسبان می‌شود در حق آنان روا می‌دارند و آنها را وادار می‌کنند که باقلا بخورند. زیرا مقدار فسفاتی که در باقلا وجود دارد بالنسبه بیش از نان است."

(Liebig: "Die chemie in ihrer Anwendung auf Agrikultur und Physiologie" I. Teil, S. 194, Note.

۲ ـ اندیشه‌پرداز در مقابل کلمهٔ لاتینی Ideologue به کار رفته است.م

کارگر بتواند بیش از این حد برای خوشایند خویش مصرف کند غیر بارآور می‌شمارند.[۱] چنانچه انباشت سرمایه موجب افزایش دستمزد و بالنتیجه باعث ازدیاد وسایل مصرف کارگر می‌گردید، بدون آن که سرمایه نیروی کار بیشتری صرف می‌نمود، آن گاه سرمایه‌ای که از این بابت افزوده می‌شد به طور غیر بارآور مصرف شده بود.[۲] در حقیقت مصرف انفرادی کارگر برای خود او غیر بارآور است زیرا فقط به کار تولید شخص نیازمندی می‌خورد ولی برای سرمایه‌دار و دولت بارآور است زیرا مصرف مزبور عبارت از تولید نیروی آفرینندهٔ ثروت برای غیر است.[۳]

بنابراین از نقطه نظر اجتماعی، حتی خارج از پروسهٔ مستقیم کار، طبقهٔ کارگر، عیناً مانند کارافزار بیجان، یکی از ادوات سرمایه است. حتی مصرف انفرادی وی نیز در درون مرزهای مشخصی فقط وهله‌ای است از پروسهٔ تولید سرمایه. ولی همچنین پروسه در حالی که دایماً محصول را از قطب کارگران بطرف قطب مقابلشان که سرمایه است می‌راند مانع آن می‌گردد که این ادوات ذیشعور از چنگ وی بدر روند. مصرف انفرادی از طرفی نگهداری و تجدید تولید آنها راتأمین می‌کند و از سوی دیگر با نابود ساختن وسایل معیشت رجعت دایمی آنها را به بازار کار فراهم می‌سازد. بندهٔ رومی را زنجیر به خواجه‌اش وابسته می‌ساخت و کارگر مزدور با نخ‌های نامریی به صاحب خود بسته است. تغییر دایمی در شخص کارفرما و فرض حقوقی قرارداد، صورت ظاهری استقلال وی را حفظ می‌کند.

سابقاً هر جاکه سرمایه لازم می‌دید برای اثبات حق مالکیت خویش برکارگران آزاد به زور قانون متوسل می‌شد. بدینسان مثلاً تا سال ۱۸۱۵ مهاجرت کارگران ماشینی از انگلستان به قید مجازات‌های سنگین ممنوع بود.

در عین حال تجدید تولید طبقهٔ کارگر ملازم باگردآیی و انتقال مهارت‌ها از نسلی به

---

1 - James Mill: "Elements of Political Economy", P. 238 et Passim.)

۲ - "اگر بهای کار چنان بالا می‌رفت که با وجود ازدیاد سرمایه دیگر امکان استفاده از کار بیشتر نبود در آن صورت من می‌گفتم که چنین ازدیاد سرمایه‌ای غیربارآور مصرف شده است."

(Ricardo: "Principles of Political Economy," P. 163.)

۳ - "مصرف بارآور به معنای واقعی فقط آن مصرف با اتلاف ثروتی است (مقصودش استعمال وسایل تولید است) که از جانب سرمایه‌دار به منظور تجدید تولید انجام می‌گردد... کارگر برای کسی که او را به کار می‌گمارد و برای دولت، مصرف کننده وی بارآوری است ولی در حقیقت برای خودش چنین مصرف کننده‌ای نیست."

(Malthus: "Definitions etc." P. 30.)

نسل دیگر است.[۱] این که تا چه پایه سرمایه‌دار وجود چنین طبقهٔ کارگر زبردستی را در عداد شرایط تولید متعلق به خود می‌شمارد و آن را عملاً مانند وجود واقعی سرمایهٔ متحرك خویش تلقی می‌کند، هنگامی آشکار می‌گردد که بحرانی در می‌رسد و بیم از دست دادن آن نیرو می‌رود. چنان که دانسته است در دنبال جنگ داخلی آمریکا و بحران پنبه‌ای که همراه آن بود اکثریت کارگران پنبه‌ریسی لانکاشیر و غیره به کوچه‌ها ریخته شدند. در اثر فشار خود طبقهٔ کارگر و دیگر قشرهای جامعه ندا برای معاضدت دولت و یا جمع آوری داوطلبانهٔ اعانات ملی برخاست تا موجبات مهاجرت "کارگران زیادی" به مستعمرات انگلیس یا ایالات متحدهٔ آمریکا فراهم گردد. در آن زمان روزنامهٔ تایمز (۲۴ مارس ۱۸٦۳) نامه‌ای از ادموند پوتر رئیس سابق اطاق بازرگانی منچستر انتشار داد. نامهٔ وی به حق در مجلس عوام به مثابه "اعلامیه کارخانه‌داران" تلقی گردید.[۲] ما در این جا برخی از قسمت‌های خصلت‌نمای این نامه را که حق مالکیت سرمایه بر نیروی کار در آن به صراحت بیان شده است را می‌آوریم:

"می‌توان به کارگران پنبه‌ریس گفت که عرضهٔ آنها در بازار بسیار زیاد است... شاید عرضهٔ کار باید تا ثلث تقلیل داد تا سپس تقاضای سالمی برای دو سوم دیگر پیدا شود... افکار عمومی برای مهاجرت فشار می‌آورد... استاد (مقصود صاحب کارخانهٔ پنبه‌ریسی است) نمی‌تواند به طیب خاطر ببیند که کار عرضه کنندگانش از وی دور می‌شوند. به عقیدهٔ وی این امر در عین حال ظالمانه و نادرست است... اگر تنخواه عمومی به مهاجرت یاری نماید، وی نیز حق تقاضای دادرسی و اعتراض دارد." سپس همین پوتر فواید صنعت ریسندگی را یکان یکان بر می‌شمرد و توضیح می‌دهد. چگونه "این صنعت بی‌تردید جمعیت ایرلند و مناطق کشاورزی را به خود جذب کرده است، دامنه‌ای آن چه وسعت عظیمی دارد، چگونه در سال ۱۸٦۰ $\frac{۵}{۱۳}$ از مجموع تجارت صادراتی انگلستان را تأمین می‌نموده است، چگونه پس از چند سال این صنعت، به وسیلهٔ توسعهٔ بازار خود بویژه در جهت هندوستان و از راه رساندن «عرضهٔ پنبه به فوندی ٦ پنس، از نوگسترش

---

۱ ـ "مهارت کارگر تنها چیزی است که می‌توان گفت انبار شده و از پیش آماده گردیده است... این خود مهم‌ترین عمل که عبارت از انباشتن و ذخیره کردن زبردستی کار است در مورد اکثریت کارگران بدون هیچ گونه سرمایه انجام می‌شود."

Hodgskin: Labour Defended against the claims of Capital, P. 12-13.

۲ ـ "این نامه را می‌توان به مثابه اعلامیهٔ کارخانه‌داران تلقی نمود."

(فراند: پیشنهاد دربارهٔ قحط پنبه. جلسهٔ ۲۷ آوریل ۱۸٦۳ مجلس عوام)

خواهد یافت." آن‌گاه چنین ادامه می‌دهد: "زمان شاید طی یك، دو یا سه سال مقدار لازم را تولید خواهد نمود... آن‌گاه من می‌خواهم این سؤال را مطرح کنم: آیا این صنعت به درد می‌خورد و نگهداری آن لازم است، آیا نگهداری منظم ماشین‌آلات یعنی ماشین‌کاران زنده به زحمتش می‌ارزد و آیا اندیشهٔ حذف این صنعت بزرگ‌ترین دیوانگی نخواهد بود! من خود بر این عقیده‌ام. من قبول دارم که کارگران ملك و مال نیستند، متعلق به لانکاشیر و کارفرما نیستند، ولی آنان زور و قوت هر دو هستند، آنها نیروی روانی و انضباط یافته‌ای هستند که نمی‌توان طی یك نسل جبران نمود، بعکس ممکن است قسمت عمدهٔ ماشین‌آلات دیگری را که آنها به کار می‌اندازند در عرض ۱۲ ماه به سود و با بهبود عوض نمود. اگر مهاجرت نیروی کار را تشویق کنید و یا اجازه دهید! چه به سر سرمایه‌دار خواهد آمد؟ (چقدر این فریادی که از دل برخاسته است بیانات کاخ سالار کالب[1] را به یاد می‌آورد)... گل سر سبد کارگران را بردارید، آن‌گاه سرمایهٔ استوار ارزش خود را بسیار از دست می‌دهد و سرمایهٔ گردان نیز نخواهد توانست با عرضهٔ ضعیف نوعی از کار پست‌تر، از عهدهٔ مبارزه برآید... به ما می‌گوید که کارگران خود مایل به مهاجرت هستند. البته از طرف آنان این امر بسیار طبیعی است... شما صنعت ریسندگی را به وسیلهٔ ربودن نیروهای کارش از راه کسر مخارج دستمزدش تا حدود $\frac{1}{3}$ یعنی ۵۰۰۰۰۰۰ لیره، کوچك کنید، درهم بفشارید آن وقت چه به سر طبقه‌ای که مستقیماً بالاتر از آنها قرار گرفته است یعنی کسبه و دکانداران کوچك خواهد آمد؟ درآمد املاك، اجاره بهای خانه‌های روستایی چه می‌شود؟... اجاره‌داران کوچك، بهترین موجرین و مالکین زمین چه وضعی پیدا می‌کنند؟ حالا بفرمایید آیا هیچ طرحی می‌تواند هلاکت‌بارتر از این برای عموم طبقات کشور باشد و بیش از این ملت را با صدور بهترین کارگران صنعتی و بی‌ارزش کردن قسمتی از سرمایهٔ بارآور و ثروتش ضعیف نماید؟ من قرضه‌ای معادل ۵ تا ٦ میلیون برای مدت ۲ یا ۳ سال پیشنهاد می‌کنم که تحت نظر مأمورین ویژه‌ای در اختیار بنیاد کمك به بینوایان گذاشته شود و طبق قوانین خاصی مقررات آن تنظیم گردد و نیز مقدار معینی کار اجباری در نظر گرفته شود تا ارزش معنوی افراد مورد انفاق محفوظ بماند. آیا چیزی بدتر از این می‌تواند برای زمینداران و استادان وجود داشته باشد که بهترین کارگران خود را رها کنند و باقیماندهٔ آنها را به وسیلهٔ مهاجرت دامنه‌دار و تهی کننده‌ای که یك ایالت تمام را از ارزش و

---

۱ ـ ظاهراً اشاره به اظهارات یکی از درباریان است که پس از الغاء سلطنت در فرانسه بی‌اختیار گفته است: «اگر دیگر درباریانی در کار نباشند تکلیف کلاه گیس‌ساز چه می‌شود؟

سرمایه محروم می‌سازد دلسرد و ناراحت نمایند؟"

پوتر سخنگوی منتخب کارخانه‌داران ریسندگی دو نوع «ماشین‌آلات» متعلق به سرمایه‌دار تشخیص می‌دهد که یکی از آنها در کارخانه قرار دارد و دیگری شب‌ها و روزهای یك‌شنبه را در خانه‌های روستایی اطراف بسر می‌برد. یکی از آنها بیجان است و دیگری جاندار. ماشین بیجان نه تنها هر روز فرسوده‌تر و از بهایش کاسته می‌شود بلکه برخی از قسمت‌های آن در اثر پیشرفت مستمر فنی پیوسته کهنه می‌شود تا جایی که تعویض آنها طی چند ماه به وسیله‌ای ماشین‌های نو قرین صرفه می‌گردد. بعکس ماشین جاندار هر چه بیشتر مورد استعمال قرار گیرد و زبردستی و مهارت ذخیره کند بهتر می‌شود. روزنامهٔ تایمز از جمله به اربابان کارخانه‌ها چنین جواب می‌دهد:

لزوم و اهمیت فوق‌العاده و مطلق کارفرمایان ریسندگی چنان آقای پوتر را تحت تأثیر گرفته است که وی برای حفظ این طبقه و جاودان ماندن این حرفه می‌خواهد نیم میلیون از طبقه‌ای کارگر را برخلاف میل و رضای آنها در یك کارگاه بزرگ اخلاقی زندانی نماید. آقای پوتر می‌پرسد: آیا ارزش دارد که از این صنعت پشتیبانی شود؟ در پاسخ می‌گوییم البته باید از آن باکلیه‌ای وسایل شرافتمندانه پشتیبانی نمود. باز آقای پوتر می‌پرسد: آیا مراقبت ماشین‌آلات ارزش ندارد؟ در این جا ما تأملی داریم. آقای پوتر ماشین انسانی را نیز تحت عنوان ماشین‌آلات تلقی می‌کند زیرا وی اعلام می‌کند که قصد ندارد با آن مانند ملك طلق رفتار نماید. ما مجبوریم اعتراف کنیم که به نظر ما مراقبت در نگهداری ماشین انسانی یعنی محصور نمودن و روغن مالی آن برای موقع احتیاج، نه لازم است و نه ممکن. ماشین انسانی دارای این خاصیت است که اگر کار نکند، هر قدر روغن بزنند و جلایش دهند، زنگ می‌زند. بعلاوه چنان که تجربه به ما آموخته است، ماشین انسانی قادر است خود به خود بخار بگیرد و منفجر شود و یا رقص جنون‌آمیزی در شهرهای بزرگ ما به راه اندازد. ممکن است همچنان که آقای پوتر می‌گوید برای تجدید تولید کارگران زمان درازی لازم باشد ولی با در دست داشتن پول و مکانیسین ما همواره می‌توانیم مردان زبردست و سخت‌کاری پیدا کنیم که از آنها بتوان بیش از آن چه ما را لازم آید استاد کار بیرون آورد... آقای پوتر از رونق مجدد صنعت طی یکی دو سه سال آینده صحبت می‌کند و از ما می‌خواهد که مهاجرت نیروی کار را نه تشویق کنیم و نه اجازه دهیم. وی تمایل کارگران را به مهاجرت طبیعی می‌داند ولی معتقد است که ملت باید این نیم میلیون نفر کارگر و ۷۰۰۰۰۰ متعلقان آنها را بر خلاف خواست آنها در مناطق ریسندگی زندانی کند و نتیجهٔ ضروری عدم رضایت آنها را به قوه‌ای قهریه سرکوب نماید، زندگی آنها را از انفاق عمومی تأمین سازد و تمام این کارها را

برای این منظور انجام دهیم که صاحبان ریسندگی روزی از روزها بتوانند آنها را از نو به کار دعوت نمایند... آن زمان در رسیده است که افکار عمومی بزرگ‌منشانهٔ جزایر ما دست با اقداماتی برای رهایی «نیروی کار» از دست آن کسانی زند که می‌خواهند در حق آن همان رفتاری کنند که با ذغال و آهن و پنبه روا می‌دارند.

مقاله‌ای تایمز اندیشه بازیی بیش نبود. «افکار عمومی بزرگ‌منشانه «در واقع هوادار نظر آقای پوتر بود که کارگر خانه را از متعلقات و اثاث کارخانه‌ها می‌شمرد. مهاجرت آنان ممنوع شد.(۱) آنها را در «کارگاه اخلاقی» مناطق ریسندگی محصور کردند و هنوز مانند گذشته «قدرت صاحبان ریسندگی لانکاشیر را تشکیل می‌دهند.

پس بنابر آن چه گفته شد پروسه‌ای تولید سرمایه‌داری به وسیله‌ای همان حرکت خاص خود جدایی بین نیروی کار و شرایط کار را از نو تولید می‌کند. وی از این راه شرایط استثمار کارگر را تجدید تولید کرده جاودان می‌سازد. پروسه‌ای تولید سرمایه‌داری پیوسته کارگر را مجبور می‌کند برای تأمین زندگی خود نیروی کارش را بفروشد و سرمایه‌دار را قادر می‌سازد که دایماً این نیرو را برای متمول کردن خویش خریداری نماید.(۲) این دیگر تصادف نیست که در بازار، سرمایه‌دار و کارگر مانند خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند. چرخ دو دم همین پروسه است که همواره یکی را به صورت فروشندهٔ نیروی کارش از نو به بازار فرو می‌ریزد و پیوسته محصول خود او را مبدل به وسیلهٔ پرداخت برای دیگری می‌کند. در واقع پیش از آن که کارگر خود را به سرمایه‌دار بفروشد از آن سرمایه است. در عین این که تابعیت

---

۱ ـ پارلمان یك غاز هم برای مهاجرت تصویب نکرد، بلکه فقط قانونی وضع نمود که طبق آن شهرداری‌ها مکلف بودند کارگران را بین مرگ و زندگی نگهداری کنند و یا بدون پرداخت مزد عادی از آنها بهره‌کشی نمایند. بعکس ۳ سال بعد هنگامی که طاعون گاوی در گرفت بلافاصله پارلمان حتی رسم پارلمانی را نقض نمود و در یك چشم بهم زدن برای دفع ضرر از اربابان میلیونر زمیندار میلیون‌ها تصویب کرد در حالی که اجاره‌داران از راه بالا بردن بهای گوشت خود را برابر ضرر بیمه نموده بودند. عربده‌های حیوانی مالکین زمین به هنگام افتتاح پارلمان ۱۸۶۶ ثابت نمود که لازم نیست انسان هندو باشد تا ماده‌گاو سابالا را بپرستد و نه نیازی به آن هست که ژوپیتر شود تا به صورت گاو نر درآید.

۲ ـ کارگر برگ و نوا می‌خواست تا زندگی کند، ارباب کار طلب می‌کرد تا سود برد.

(Sismondi: "Nouveaux Principes d'Economie Politique. P. 91.)

اقتصادی[۱] او به وسیلهٔ بازفروش ادواری خویش، به وسیلهٔ تعویض انفرادی اربابان مزدده و نوسانات قیمت در بازار کار[۲] فراهم می‌گردد، همین وسایل نیز تابعیت اقتصادی وی را می‌پوشانند. بنابراین اگر روند تولید سرمایه‌داری را در حالت پیوستگی آن مورد ملاحظه قرار دهیم یا به عبارت دیگر آن را به مثابه تجدید تولید در نظر گیریم آن گاه دیده می‌شود که این پروسه خود به خود مناسبات سرمایه راکه در یك طرف آن سرمایه‌دار و در طرف دیگر کارگر مزدور قرار گرفته است،تولید و تجدید می‌کند.[۳]

---

۱ ـ شکل روستایی و خشنی از این تابعیت در کنت‌نشین دورهام وجود دارد. این یکی از کنت‌نشین‌های نادری است که اوضاع و احوال عنوان مالکیت بی‌چون و چرا را نسبت به مزدوران کشاورزی برای اجاره‌دار تأمین نکرده است. وجود صنعت معدنی امکان اختیار به مزدوران کشاورزی داده است. برخلاف مرسوم، اجاره دارد و این ناحیه فقط زمین‌هایی را به اجاره می‌گیرد که در آنها خانه‌های روستایی برای کارگران وجود داشته باشند. اجاره بهای این خانه‌ها قسمتی از دستمزد را تشکیل می‌دهد. این خانه‌ها خانهٔ کارگران کشاورزی نامیده می‌شوند. خانه‌های مزبور با وظایف معین فئودالی به کارگران اجاره داده می‌شود، مثلاً قراردادی که تابعیت نام دارد کارگر را متعهد می‌سازد که طی مدتی که خود او در جای دیگر کار می‌کند دختر یا کس دیگری را از این قبیل به جای خود به گمارد. خود کارگر رعیت خوانده می‌شود. این مناسبات نیز از جهت کاملاً بدیعی نشان می‌دهند که مصرف انفرادی کارگر مصرفی است برای سرمایه یا مصرف بارآور حسابگر بشمار می‌آید... اجاره‌دار در تمام آن حوالی هیچ مستراحی را جز آن چه مال خود او است اجازه نمی‌دهد و در این مورد هیچ گونه تخلفی را از این حق اربابی خود تحمل نمی‌کند.

("Public Health, VII, Rep. 1864", P. 188.)

۲ ـ به خاطر هست که در مورد کار کودکان و غیره حتی این تشریفات خودفروشی نیز حذف می‌شود.

۳ ـ «سرمایه مستلزم کار مزدور و کارمزدور مستلزم سرمایه است. اینان متقابلاً شرط یکدیگرند و متقابلاً یکدیگر را به وجود می‌آورند. آیا یك نفر کارگر کارخانهٔ پنبه‌بافی فقط پارچهٔ پنبه‌ای تولید می‌کند؟ خیر، او سرمایه تولید می‌کند. وی ارزش‌هایی تولید می‌نماید تا از نو برای فرمانروایی بر کارش به کار روند و به وسیلهٔ آنها ارزش‌های جدیدی ایجاد گردند.

(کارل مارکس: «کارمزدور و سرمایه در Neue Rheinische Zeitung» شمارهٔ ۲۶۶، ۷ آوریل ۱۸۴۹) مقالاتی که تحت این عنوان در نویه راینیشه تسایتونگ انتشار یافته است قسمت‌هایی است از کنفرانس‌هایی که من در این زمینه در سال ۱۸۴۷ در اتحادیه‌ای کارگران آلمانی بروکسل داده‌ام و چاپ آنها در اثر انقلاب فوریه قطع گردید.

فصل بیست و دوم: تبدیل اضافه ارزش به سرمایه

۱ ـ روند تولید سرمایه‌داری به مقیاسی وسیع‌تر ـ تحویل قوانین مالکیت تولید کالایی به قوانین مالکیت سرمایه‌داری:

سابقاً درصدد تحقیق این مطلب بودیم که چگونه اضافه ارزش از سرمایه بیرون می‌آید و اکنون در پی آن هستیم که چگونه سرمایه از اضافه ارزش پدید می‌شود. به‌کار بردن اضافه ارزش مانند سرمایه یا تبدیل مجدد اضافه ارزش به سرمایه، انباشت سرمایه خوانده می‌شود.(۱)

بدواً این رویداد را از نقطهٔ نظر سرمایه‌دار منفرد مورد توجه قرار می‌دهیم. مثلاً فرض کنیم یك نفر ریسنده سرمایه‌ای به مبلغ ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریخته دارد که ۴/۵ صرف پنبه، ماشین‌آلات وغیره کرده و ۱/۵ آخری را برای دستمزد به‌کار برده است. سرمایه‌دار مزبور سالیانه ... فوند نخ به ارزش ۱۲۰۰۰ لیره استرلینگ تولید می‌کند. اگر نرخ اضافه ارزش ۱۰۰٪ فرض شود آن‌گاه اضافه ارزش، در اضافه محصول یا در محصول خالصی برابر با ۴۰۰۰۰ فوند نخ به ارزش ۲۰۰۰ لیره استرلینگ خوابیده است که باید در بازار به پول بدل گردد. یك مبلغ ۲۰۰۰ لیره استرلینگی ۲۰۰۰ لیره است و از منظر آن نمی‌توان تشخیص داد که اضافه ارزش است. خصلت یك ارزش به مثابهٔ اضافه ارزش نشان می‌دهد که ارزش مزبور چگونه به دست صاحبش رسیده است ولی به هیچ وجه تغییری در ماهیت ارزشی یا پولی آن نمی‌دهد.

بنابراین ریسنده برای آن‌که مبلغ اضافی ۲۰۰۰ لیره‌ای را از نو به سرمایه بدل نماید، در صورتی که سایر شرایط یکسان مانده باشند، ۴/۵ آن را صرف خرید پنبه و غیره و ۱/۵ را به زخم خرید کارگران ریسنده می‌زند و اینان وسایل معیشتی که ارزش آن را سرمایه‌دار پیش‌پرداخت کرده است در بازار به دست خواهند آورد. سپس سرمایهٔ جدید ۲۰۰۰ لیره‌ای در ریسندگی به‌کار می‌افتد و به نوبهٔ خود اضافه ارزشی معادل ۴۰۰ لیره در

---

۱ ـ "انباشت سرمایه: به‌کار بردن قسمتی از درآمد به سرمایه است."

(Malthus: "Definitions in political Economy", Edit. Cazenoe, P. 11.) (Malthus:Principles ofpolitical Economy,2 edit.London, 1836, P. 320. "تحویل درآمد به سرمایه"

می‌آورد.

در بدو امر ارزش ـ سرمایهٔ پیش‌ریخته شکل پول داشت ولی اضافه ارزش بعکس از ابتدا به صورت ارزش بخش مشخصی از محصول غیرخالص است. اگر این محصول به فروش رود و به پول بدل گردد آن‌گاه ارزش ـ سرمایه شکل بدوی خود را بـه دست می‌آورد ولی اضافه ارزش صورت وجودی ابتدایی خود را تغییر می‌دهد. از این لحظه به بعد ارزش ـ سرمایه و اضافه ارزش هر دو مبلغی پولند و تبدیل مجدد آنها به سرمایه عیناً به همین شیوه انجام می‌گیرد. سرمایه‌دار هم این و هم آن را صرف خرید کـالایی می‌کند که موجبات ساخت مجدد مصنوع را از نو برای وی فراهم آورند، منتها این بار عمل زبور در مقیاس وسیع‌تری انجام می‌گیرد. ولی برای این که بتواند کالاهای مزبور را خریداری کند باید آنها را در بازار آماده بیابد.

نخ‌های او به این جهت در بازار می‌چرخند که وی محصول سالیانهٔ خود را به بازار می‌آورد همچنان که تمام سرمایه‌داران دیگر نیز همین عمل را در مورد کالاهای خود انجام می‌دهند. ولی محصولات مزبور پیش از آن‌که به بازار آیند خود جزئی از تولید ـ مایهٔ سالیانه بوده‌اند یعنی تودهٔ دسته جمعی اشیاء گوناگونی بوده‌انـد، کـه سـرمایه‌های انفرادی یا کل سرمایهٔ اجتماعی، در جریان سال به آن مبدل می‌گردند و هر سرمایه‌دار جزئی از آن کل را در دست دارد. معاملاتی که در بازار به وقوع می‌پیوندد فقط موجب نقل و انتقال اجزاء منفرد تولید سالانه از دستی به دست دیگرند ولی اعمال مـزبور نـه می‌توانند تولید کل سالیانه را بیشتر کنند و نه ماهیت اشیاء تـولید شـده را تـغییر دهـند. بنابراین مسألهٔ این که محصول کل سالیانه به چه مصرفی تواند رسید وابسته به تـرکیب خاص خود این محصول است و دخلی به دوران ندارد.

نخست تولید سالیانه باید کلیهٔ اشیایی را (ارزش‌های مصرفی را) تحویل دهد که بـه وسیلهٔ آنها بتوان اجزاء مادی سرمایه را که در جریان سال مصرف گردیده است جبران نموده پس از کسر این قسمت آن چه می‌ماند محصول خالص یا اضافه محصول است که اضافه ارزش در میان آن پنهان شده است. اما این اضافه محصول از چه چیز تشکیل یافته است؟ شاید مـرکب از چیزهایی است کـه بـه مـنظور رفـع احـتیاجات و لذات طـبقهٔ سرمایه‌دار تعیین یافته است و بنابراین در مصرف ـ مایهٔ آن طبقه وارد می‌شود؟ اگر چنین می‌بود آن‌گاه اضافه ارزش تا شاهی آخرش خرج می‌شد و در آن صورت فقط تجدید تولید ساده به وقوع می‌پیوست.

برای انباشتن لازم است که جزئی از اضافه محصول به سرمایه بدل گردد. ولی اگـر معجزه‌ای در کار نباشد فقط آن چنان اشیایی را می‌توان به سرمایه مبدل ساخت که در

پروسهٔ کار قابل استفاده باشند یعنی وسایل تولید و سپس اشیایی که کارگر بتواند به وسیلهٔ آن خود را نگهدارد یعنی وسایل معیشت. بالنتیجه علاوه بر مقداری که برای جبران سرمایهٔ پیش‌ریخته لازم است باید قسمتی از اضافه کار سالیانه صرف برآوردن وسایل اضافی تولید و معیشت گردد. به عبارت دیگر اضافه ارزش فقط بدان سبب قابل تبدیل به سرمایه است که اضافه محصول یعنی ارزش آن خود عناصر مادی سرمایهٔ نویی را در بردارد.(۱)

اینك طبقهٔ سرمایه‌دار برای آن که عناصر مزبور را واقعاً به صورت سرمایه به‌کار اندازد محتاج به آن است که کار بیشتری استخدام کند. اگر نشود به وسعت و شدت بهره‌کشی از کارگرانی که هم اکنون مشغول به‌کارند افزود، آن‌گاه استخدام نیروهای کار اضافی ضرور است. مکانیسم تولید سرمایه‌داری خود نیز چارهٔ این امر را یافته است. مکانیسم مزبور طبقهٔ کارگر را به صورت طبقه‌ای تجدید تولید می‌کند که وابسته به دستمزد است و سطح عادی دستمزد نه تنها نگهداری بلکه تکثیر آن را نیز تأمین می‌کند. برای سرمایه فقط کافی است که این نیروهای اضافی کار را، که هر سال طبقهٔ کارگر در درجات متفاوت سنی تحویل می‌دهد، در وسایل تولید اضافیی به‌کار اندازد که از پیش در تولید سالیانه جا گرفته است و بدین طریق تبدیل اضافه ارزش به سرمایه انجام یافته است.(۲)

حالا از نو به مثال سابق خود برگردیم. این همان داستان عتیق است: ابراهیم اسحاق را به وجود آورد، استحق یعقوب را به وجود آورد و غیره.(۳) سرمایهٔ بدوی ۱۰۰۰۰ لیره‌ای، اضافه ارزشی معادل ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ در می‌آورد که فرع مایه می‌گردد. سرمایهٔ جدید ۲۰۰۰ لیره‌ای نیز اضافه ارزشی به مبلغ ۴۰۰ لیره استرلینگ می‌آورد. این نیز از نو فرع مایه می‌گردد و لذا به صورت سرمایهٔ اضافی دومی در می‌آید که خود،

---

۱ ـ در این جا از تجارت صادراتی که به وسیلهٔ آن، ملتی می‌تواند اقلام تجملی را به وسایل تولید و معیشت یا بالعکس تبدیل نماید، صرف‌نظر شده است. برای این که موضوع مورد بحث را، پاکیزه و مبرا از متفرعاتی که موجب اخلالند، بپردازیم لازم است که در این مرحله تمام جهان بازرگانی را مانند یك ملت در نظر آوریم و فرض کنیم که تولید سرمایه‌داری در همه جا استقرار یافته و بر تمام رشته‌های صنعت تسلط یافته است.

۲ ـ تحلیل سیسموندی دربارهٔ انباشت این اشتباه بزرگ را در بردارد که وی خود را با عبارت: "تبدیل درآمد به سرمایه" بسیار راضی دانسته است بدون آن که دربارهٔ شرایط مادی این فعل و انفعال تعمق نماید.   ۳ ـ تلمیحی است از آیات تورات (عهد عتیق).م

اضافه ارزش تازه‌ای برابر با ۸۰ لیرهٔ استرلینگ به بار می‌آورد و قس‌علیذلك.

ما در این جا از آن قسمت اضافه ارزش که سرمایه‌دار به مصرف رسانده است صرف‌نظر می‌کنیم. و نیز اکنون این مسأله مورد علاقهٔ ما نیست که آیا سرمایه‌های متفرعه، به سرمایهٔ اصلی ملحق گردیده و یا آن که به منظور ارزش‌افزایی‌های مستقل از آن جدا شده، آیا مورد استفادهٔ همان سرمایه‌داری هستند که آنها را انباشته است و یا به دیگری انتقال یافته. فقط نباید فراموش کنیم که در جنب سرمایهٔ تازه به وجود آمده، سرمایهٔ اصلی به تجدید تولید خویش و ایجاد اضافه ارزش ادامه می‌دهد، و این امر دربارهٔ هر سرمایهٔ انباشته شده نسبت به سرمایهٔ متفرع از خود صادق است.

سرمایهٔ اصلی مرکب از پیش‌ریخته‌ای به مبلغ ۱۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بود. این مبلغ را دارندهٔ آن از کجا آورده است؟ سخنگویان علم اقتصاد(۱) یك صدا جواب می‌دهند: از کار شخصی خود و یا از کار اجدادش! و در واقع جواب آنها یگانه فرضیه‌ای است که ظاهراً با قوانین تولید کالایی جور در می‌آید.

اما در مورد سرمایهٔ الحاقی ۲۰۰۰ لیره‌ای مطلب به کلی جور دیگر است. از پروسهٔ پیدایش آن به طور کاملاً دقیق اطلاع یافته‌ایم و می‌دانیم که عبارت از اضافه ارزش سرمایه شده است. سرمایهٔ الحاقی محتوی هیچ ذره‌ای نیست که از کار بی‌اجرت غیر ناشی نشده باشد. وسایل تولیدی که با نیروی کار اضافی در می‌آمیزند و برگ و نوایی که نیروی مزبور با آن نگهداری می‌شود، جز اجزاء کلمهٔ اضافه محصول یعنی خراجی نیستند که هر سال طبقهٔ سرمایه‌دار از طبقهٔ کارگر بیرون می‌کشد. هنگامی که طبقهٔ سرمایه‌دار یا قسمتی از این خراج، از طبقهٔ دیگر نیروی کار اضافی می‌خرد، اگر هم آن را به قیمت کامل خریداری کند به طوری که معادل در برابر معادل مبادله گردد، تازه همان کهنه عمل فاتحین تکرار می‌شود که با پول ربوده شده از خود مغلوبین کالای آنها را می‌خرند.

اگر سرمایهٔ الحاقی تولید کنندهٔ خاص خود را مشغول به کار می‌دارد، تولید کنندهٔ مزبور ناچار است که اولاً به ارزش‌افزایی سرمایهٔ دون ادامه دهد و علاوه بر آن حاصل زحمت پیشین خود را با کاری پیش از آن چه خرج آن شده است از نو خریداری نماید. چنانچه مسأله را به مثابهٔ معامله‌ای بین طبقهٔ سرمایه‌دار و طبقهٔ کارگر مورد توجه قرار دهیم، باز تغییری در این امر حاصل نمی‌شود زیرا با کار بی‌اجرت کارگران شاغل تا آن

---

۱ ـ "کار اولیه‌ای که پیدایش سرمایه‌اش مرهون آن بوده است."

(Sismondi: "Nouveaux Principes etc." Edit. paris, T.I, P. 109.)

روز است که کارگران اضافه‌استخدام می‌شوند. ممکن است سرمایه‌دار سرمایهٔ الحاقی را تبدیل به ماشینی کند که تولیدکنندگان سرمایهٔ الحاقی را به کوچه ریزد و چند کودک جانشین آنها نماید. در کلیهٔ موارد طبقهٔ کارگر با اضافه کار خود سرمایه‌ای به وجود آورده است، که سال بعد کار اضافی استخدام خواهد نمود.(۱) این همان چیزی است که آفرینش سرمایه به وسیلهٔ سرمایه خوانده می‌شود.

انباشت نخستین در مورد سرمایهٔ الحاقی ۲۰۰۰ لیره‌ای مبتنی بر این فرض بود که سرمایه‌دار به حکم "کار بدوی" خویش مالك مبلغ ۱۰۰۰۰ لیره استرلینگ پیش‌ریخته بوده است. ولی بعکس لازمهٔ سرمایهٔ ۴۰۰ لیره‌ای که در ثانی الحاق شده است هیچ چیز دیگری نیست مگر انباشت پیشین اولی یعنی ۲۰۰۰ لیره استرلینگی که سرمایهٔ الحاقی ثانوی عبارت از اضافه ارزش سرمایه شدهٔ آن است. از این پس تنها شرط تصرف کار زندهٔ کنونی به مقیاس روزافزون، تصرف کار بی‌اجرت گذشته است. هر قدر سرمایه‌دار بیشتر انباشته باشد بیشتر می‌تواند انباشت کند.

هر چند اضافه ارزشی که موجد سرمایهٔ الحاقی شمارهٔ ۱ است نتیجهٔ خرید نیروی کار به وسیلهٔ بخشی از سرمایهٔ اولیه باشد یعنی خریدی که با قانون مبادلهٔ کالاها انطباق دارد و از لحاظ حقوقی فقط مستلزم آن است که کارگر صاحب اختیار توان خود و طرف دیگر که، دارندهٔ پول یا کالا است، مختار ارزش‌های متعلق به خوی باشد، هر قدر سرمایهٔ الحاقی شمارهٔ ۲ و غیره صرفاً حاصل سرمایهٔ الحاقی شماره ۱ و بنابراین نتیجهٔ روابط اولیه باشد، هر اندازه هر کدام از معاملات منفرد همواره با قانون مبادلهٔ کالاها انطباق داشته باشد یعنی سرمایه‌دار مرتباً نیروی کار بخرد و کارگر مرتباً آن را بفروشد و حتی بپذیریم که این معامله براساس ارزش واقعی نیروی کار انجام می‌شود، با همهٔ اینها عیان است که قانون تملك یا قانون مالکیت خصوصی، که بر پایهٔ تولید و دوران کالاها استوار است به وسیلهٔ دیالکتیك ویژه، درونی و غیر قابل اجتناب خویش به ضد مستقیم خود بدل می‌شود.

معاملهٔ ابتدایی که بر پایهٔ مبادلهٔ برابرها قرار داشت به قدری چرخید که دیگر جز نمایی از آن باقی نماند، زیرا اولاً قسمتی از سرمایه که در برابر نیروی کار مبادله می‌شود خود جزئی از حاصل کار غیر است که بلاعوض تصاحب شده است و ثانیاً تولیدکنندهٔ آن یعنی کارگر نه تنها باید به جبران آن بپردازد بلکه مجبور است اضافهٔ تازه‌ای نیز بر آن

---

۱ ـ "کار سرمایه می‌آفریند، پیش از آن که سرمایه کار استخدام نماید."

E. G. Wakefield: "England and America", London, 1833, T.II, P. 110.

ضمیمه کند. بنابراین رابطهٔ مبادله‌ای بین سرمایه‌دار و کارگر فقط نمایی است متعلق به پروسهٔ دوران، صرفاً شکلی بیگانه از محتوی است که حقیقت آن را می‌پوشاند. خرید و فروش دایمی نیروی کار شکل است. محتوی عبارت از این است که سرمایه‌دار قسمتی از کار تجسم یافتهٔ غیر را، که پی در پی بلاعوض تصرف می‌کند، دایماً و از نو به مقدار بیشتری کار زندهٔ غیر مبدل می‌نماید. این طور به نظر ما رسیده بود که حق مالکیت بر پایهٔ کار شخصی قرار گرفته است. لااقل لازم بود این فرض پذیرفته شود زیرا صاحبان کالایی متساوی الحقوق در برابر هم ایستاده بودند که وسیلهٔ آنها برای تصاحب کالای غیر فقط انتقال کالای خود بود و کالای خود نیز جز از راه کار حاصل نمی‌شد. اکنون از طرف سرمایه‌دار مالکیت به مثابه حق تصرف کار بی‌اجرت غیر یا محصول آن و از جانب کارگر مانند عدم امکان تصاحب محصول خویش، دیده می‌شود. جدایی بین مالکیت و کار، تنیجهٔ ضروری قانونی می‌شود، که مبداء حرکتش ظاهراً یگانگی آنها بود.(۱)

بنابراین شیوهٔ مالکیت سرمایه‌داری هر قدر مباین با قوانین اولیهٔ تولید کالایی جلوه کند به هیچ وجه ناشی از نقض این قوانین نیست بلکه بعکس ناشی از به کار بردن همین قوانین است. یك مراجعهٔ مختصر به مراحل پیاپی حرکتی که نقطهٔ انتهای آن انباشت سرمایه‌داری است این مسأله را باز روشن تر می‌کند.

در ابتدا دیدیم که تبدیل بدوی مبلغی ارزش به سرمایه اکیداً طبق قوانین مبادله انجام می‌گیرد. یکی از متعاملین نیروی کار خود را می‌فروشد و دیگری آن را می‌خرد. نفر اولی ارزش کالای خود را دریافت می‌کند و بالنتیجه ارزش مبادلهٔ آن کالا یعنی کار، به نفر دوم منتقل می‌گردد. نفر اخیر وسایل تولیدی را که به او تعلق دارند به کمك کاری نیز که از آن او است، تبدیل به فرآوردهٔ تازه‌ای می‌کند که باز از لحاظ حقوقی ملك طلق او است.

ارزش این فرآورده، نخست، ارزش وسایل تولید به کار رفته را در برمی‌گیرد. کار مفید نمی‌تواند، بدون آن که ارزش این وسایل تولید را به محصول جدید منتقل نماید، آنها را مورد استفاده قرار دهد. ولی نیروی کار برای این که قابل فروش گردد لازم است در خور انجام کار سودمند در رشته صنعتی باشد که باید در آن جا مورد استفاده قرار

---

۱ ـ مالکیت سرمایه‌دار بر حاصل کار غیر "نتیجهٔ اکید قانون مالکیت است که اصل اساسی آن بعکس عبارت بود از حق مالکیت انحصاری هر کارگر بر محصول کار خودش."

(cherbuliez: "Riche ou pauvre", paris, 1847, P. 58.)

با وجود این در اثر فوق این تحول دیالکتیکی به درستی باز نگردیده است.

گیرد.

علاوه بر این ارزش محصول جدید حاوی معادل ارزش نیروی کار و اضافه ارزشی نیز هست. و این از آن جهت است که ارزش نیروی کار فروخته شده برای مدت معین، روز، هفته و غیره، کمتر از ارزش و آن چیزی است که مصرف شدن این نیرو طی مدت مزبور به وجود می‌آورد. ولی کارگر ارزش مبادلهٔ نیروی کار خویش را دریافت داشته و به همین جهت، عیناً همان طور که در مورد هر خرید و فروش دیگری پیش می‌آید، ارزش مصرف آن را منتقل ساخته است.

این امر که کالای ویژهٔ نیروی کار دارای این خصوصیت است که کار تحویل می‌دهد و لذا ارزش ایجاد می‌کند به هیچ وجه نمی‌تواند تأثیری در قانون تولید کالاها داشته باشد. پس اگر مبلغ ارزشی که در دستمزد پیش‌ریخته شده است به همان مقدار در محصول باز نمی‌گردد بلکه به وسیلهٔ اضافه ارزشی زیادتر می‌شود، ناشی از مغبون شدن فروشنده نیست زیرا وی ارزش کالای خود را دریافت نموده است، بلکه مربوط به مورد استفاده قرار دادن این کالا به وسیلهٔ خریدار است.

قانون مبادله فقط مشروط به تساوی ارزش مبادلهٔ کالاهایی است که در برابر یکدیگر داد و ستد می‌شوند. قانون مزبور حتی تفاوت در ارزش مصرف کالاها را از پیش شرط معامله قرار می‌دهد و مطلقاً با استفاده‌ای که از آنها می‌شود و پس از عقد و انجام معامله واقع می‌گردد کاری ندارد.

بنابراین تبدیل اولیهٔ پول به سرمایه به دقیق‌ترین وجه با قوانین اقتصادی تولید کالایی و حق مالکیتی که از آن منتزع می‌گردد انطباق دارد. ولی با این وجود نتایج ذیل از آن حاصل می‌گردد:

۱) محصول از آن سرمایه‌دار است و متعلق به کارگر نیست.

۲) ارزش این محصول، علاوه بر ارزش سرمایهٔ پیش‌ریخته، حاوی اضافه ارزشی است، که کارگر برای آن، کار مصرف نموده ولی برای سرمایه‌دار خرجی ایجاب نکرده است و معذالك ملك مشروع سرمایه‌دار بشمار می‌رود.

۳) کارگر نیروی کارش را پا برجا نگه داشته است و می‌تواند در صورتی که خریدار پیدا کند آن را از نو بفروشد.

تجدید تولید ساده فقط تکرار ادواری همین عمل اولیه است. هر بار پول باز از نو به سرمایه بدل می‌شود. بنابراین قانون نقض نمی‌شود بلکه بعکس امکان به دست می‌آید تا طولانی‌تر اعمال گردد. "مبادلات پی در پی چند فقط موجب آن می‌شوند که آخری

نمایندهٔ اولی گردد."[۱]

با وجود این دیدیم که تجدید تولید ساده، حتی در پیشروی منفرد خود نیز برای آن که خصلت همین عمل اول را کاملاً تغییر دهد کافی است. "از آنها که درآمد ملی را بین خود تقسیم می‌کنند عده‌ای (کارگران) هر سال به وسیلهٔ کار جدید حق تازه‌ای در آن درآمد به دست می‌آورند، برخی دیگر (سرمایه‌داران) از پیش به مناسبت کار نخستین خویش حقی دایمی در آن یافته‌اند."[۲] چنان که معلوم است تنها در عرصهٔ کار نیست که حق ارشدیت معجزه نمایی می‌کند.

آن گاه نیز که تجدید تولید به مقیاس گسترش یافته‌تر یعنی انباشت جانشین تجدید تولید ساده می‌گردد باز تغییری حاصل نمی‌شود. در یك مورد سرمایه‌دار تمام اضافه ارزش را صرف ولخرجی می‌کند، در مورد دیگر سرمایه‌دار تقوای ملی خود را از این راه به اثبات می‌رساند که فقط قسمتی از اضافه ارزش را میل می‌فرماید و بقیه را به پول بدل می‌کند.

اضافه ارزش ملك طلق او است و هیچ گاه به دیگری تعلق نداشته است. اگر وی این اضافه ارزش را در تولید می‌گذارد عیناً همان کاری را انجام می‌دهد که روز اول ورود به بازار کرده است یعنی از جیب شخصی خود مایه می‌رود. این که تنخواه مزبور این بار از کار رایگان کارگرانش به دست آمده است فرقی به حال او نمی‌کند. گیرم که کارگر B با اضافه ارزشی که کارگر A تولید کرده به کار جلب شده است. اولاً کارگر A این اضافه ارزش را تولید کرده است بی آن که یك شاهی از قیمت عادلانهٔ کالایش ساییده شده باشد و ثانیاً B اصلاً در این معامله مداخله‌ای ندارد. آن چه B می‌خواهد و حق دارد که بخواهد این است که سرمایه‌دار ارزش نیروی کارش را بپردازد. "باز در این معامله برد با هر دو بود: کارگر از آن جهت که اجرت ثمرات کارش پیش‌پرداخت شده بود (باید گفت: به وسیلهٔ کار بی‌اجرت کارگران دیگر)، قبل از آن که کاری انجام داده باشد، (باید گفت: پیش از آن که کار خود او ثمراتی به بار آورده باشد)، کارفرما از آن جهت که کار این کارگر بیش از مزدش ارزش داشت" (باید گفت: بیش از مزدش ارزش تولید می‌کرد).[۳]

البته اگر ما تولید سرمایه‌داری را در جریان بدون انقطاع نوشدنش مورد توجه قرار دهیم و به جای سرمایه‌دار و کارگران منفرد مجموع یعنی طبقهٔ سرمایه‌دار و مقابل آن

---

1 - (Sismondi: "Nouveaux Principes etc." P. 70.)

۲ ـ سیسموندی: همان اثر، صفحات ۱۱۱ـ ۱۱۰.   ۳ ـ سیسموندی: همان اثر، صفحهٔ ۱۳۵.

طبقهٔ کارگر را در نظر آوریم، آن گاه مطلب جور دیگر دیده می‌شود. ولی بدین طریق ما مقیاسی به کار برده‌ایم که به کلی برای تولید کالایی بیگانه است.

در تولید کالایی فقط فروشندگان و خریدارانی که مستقل از یکدیگرند در برابر هم قرار می‌گیرند. مناسبات آنها در سر رسید موعد قراردادی که بین آنها منعقد شده است پایان می‌پذیرد. چنانچه همین معامله تکرار شود در نتیجهٔ قرارداد جدیدی است که با قرارداد پیشین ارتباطی ندارد و فقط تصادف موجب آن شده است که باز همان فروشنده با همان خریدار مواجه گردیده‌اند.

بنابراین اگر بخواهیم تولید کالایی یا یکی از پدیده‌های متعلق به آن را طبق قوانین خاص این تولید ارزیابی نماییم باید هر یك از اعمال مبادله‌ای را به خودی خود و خارج از هر گونه پیوند با معاملاتی که قبل یا بعد از آن روی داده است مورد مطالعه قرار دهیم. و نظر به این که خرید و فروش‌ها فقط منفرد بین اشخاص انجام می‌گیرند دیگر لزومی نخواهد داشت درصدد جستجوی روابط میان طبقات اجتماعی باشیم.

پس هر اندازه رشتهٔ پی در پی تجدید تولیدهای ادواری و انباشت‌های ناشی از آنها، که سرمایهٔ دست اندرکار امروزی از میان آن گذشته است، طولانی باشد، باز این سرمایه همچنان به کار اولیهٔ خود را حفظ می‌کند. تا هنگامی که در هر کدام از اعمال مبادلاتی، که بالانفراد و جداگانه ملحوظ می‌گردد، قانون مبادله مراعات می‌شود، ممکن است شیوهٔ مالکیت دستخوش دگرگونی کامل گردد بدون آن که به نحوی از انحاء در مورد حق مالکیت مبتنی بر تولید کالایی تأثیری داشته باشد. همچنان که در آغاز یعنی هنگامی که محصول از آن تولیدکننده بود و وی با مبادلهٔ معادل در برابر معادل فقط با کار و کوشش خویش امکان غنی شدن داشت، این حق مالکیت معتبر بود، در دوران سرمایه‌داری نیز، که ثروت اجتماعی همواره به مقیاس افزون‌تر به کسانی تعلق پیدا می‌کند که امکان دارند همواره از نو کار اجرت نیافتهٔ غیر را از آن خود نمایند، باز همین حق مالکیت به قوت خود باقی است.

این نتیجه از آن هنگام غیر قابل اجتناب می‌گردد که نیروی کار به وسیلهٔ خود کارگر به مثابهٔ کالا آزادانه به فروش می‌رود. ولی این امر نیز از زمانی آغاز می‌گردد که تولید کالایی عمومیت می‌یابد و شکل نمونه‌وار تولید می‌گردد، هر محصول از پیش به مقصد فروش تولید می‌شود و تمام ثروت ایجاد شده از محیط دوران می‌گذرد. فقط آن گاه که کار مزدور پایهٔ تولید کالایی می‌گردد، تولید مزبور حکومت خویش را بر تمام جامعه استوار می‌کند و نیز فقط از این هنگام است که وی تمام قدرت نهانی خویش را گسترش می‌دهد. گفتن این که پیدا شدن کار مزدور موجب قلب و انحراف تولید کالایی است به

این معنی خواهد بود که گفته شود اگر تولید کالایی بخواهد قلب نشده باقی بماند نباید تکامل یابد. به همان قیاس که تولید کالایی طبق قوانین ذاتی خویش مبدل به تولید سرمایه‌داری می‌شود، قوانین مالکیت تولید کالایی نیز به قوانین تملک سرمایه‌داری بدل می‌گردند.(۱)

چنان که دیدیم حتی در تجدید تولید ساده هر سرمایهٔ پیش‌ریخته، اعم از هر منشایی که داشته باشد، مبدل به سرمایهٔ انباشته یا اضافه ارزش سرمایه شده می‌گردد. ولی به طور کلی در تند آب تولید هر سرمایهٔ پیش‌ریختهٔ بدوی، در نسبت با سرمایهٔ مستقیماً انباشته یعنی اضافه ارزش یا اضافه محصولی که از نو به سرمایه بدل شده و در دست خود آن کس که انباشت به وسیلهٔ او انجام یافته یا در دست دیگری به کار افتاده است، مقدار بینهایت کوچکی است، در معنای ریاضی آن. به همین سبب علم اقتصاد به طور کلی سرمایه را مانند "ثروت انباشته" (اضافه ارزش یا درآمد تبدیل یافته)، "که از نو برای تولید اضافه ارزش به کار می‌رود"(۲) معرفی می‌کند و سرمایه‌دار را نیز صاحب اضافه محصول"(۳) می‌داند. همین نظریه شکل دیگری دارد و بدین طریق بیان می‌شود که گویا هر سرمایهٔ موجود عبارت از سرمایهٔ انباشته یا بهرهٔ(۴) سرمایه شده است، زیرا بهره خود تکه پاره‌ای از اضافه ارزش است.(۵)

---

۱ ـ بنابراین چقدر باید از این تردستی پرودون در حیرت فرو رفت که می‌خواهد مالکیت سرمایه‌داری را براندازد و در عین حال قوانین جاودان مالکیت تولید کالایی را در مقابل آن قرار می‌دهد.

۲ ـ سرمایه ثروت انباشت شده‌ای است که به منظور سودآوری به کار می‌رود:(مالتوس: "principles etc." "سرمایه... عبارت از ثروتی است که از پس‌انداز درآمد ناشی شده و به منظور سودآوری به کار رفته است: (R.Jones: "An Introductory Lecture on Political Economy", London, 1833, P. 16.)

۳ ـ "صاحب اضافه محصول یعنی سرمایه" ("The source and Remedy of the National Difficulties. A Letter to Lord John Russel", London, 1821.)

۴ ـ خواننده توجه دارد که این جا صحبت از بهره به معنای اصطلاحی آن یعنی نفع پول و فرع است نه سود کلی سرمایه‌دار و به همین جهت است که در متن "تکه پاره‌ای" از اضافه ارزش خوانده شده است.م

۵ ـ با بودن ربع مرکب برای هر یك از اجزاء سرمایهٔ پس‌انداز شده، سرمایه چنان همه چیز را به سوی خود می‌کشد که مدت‌ها است تمام ثروت درآمددار جهان سرمایه بهره شده است. (لندن

۲ ـ تعبیر اشتباه‌آمیز علم اقتصاد دربارهٔ تجدید تولید به مقیاس وسیع:

پیش از آن که ما تعریف انباشت یا دوباره مبدل شدن اضـافه ارزش را بـه سـرمایه دقیق‌تر مورد مطالعه قرار دهیم لازم است دوگانه‌گویی راکه علم اقتصاد کلاسیك در این باره به وجود آورده است روشن سازیم.

همچنان که کالاهایی که سرمایه‌دار با قسمتی از اضافه ارزش برای مصرف شخصی خود می‌خرد به مثابه وسایل تولید و ارزش‌افزایی به درد وی نمی‌خورند، به همان نحو کاری راکه وی به منظور ارضاء نیازمندی‌های طبیعی و اجتماعی خود خریداری می‌کند کار بارآور محسوب نمی‌شود. با خرید این قبیل کالا و کار، سرمایه‌دار به جای آن که اضافه ارزش را به سرمایه بدل نماید آن را بعکس به صورت درآمد مورد مصرف قرار می‌دهد یا خرج می‌کند. برخلاف رسم اشراف قدیم، که بنابه گفتهٔ درست هگل "عبارت از صرف موجودی بود" و بویژه در زمینهٔ تجمل شخص بسط می‌یافت، برای اقـتصاد بورژوایی این نکته اهمیت قاطع داشت که انباشت سرمایه را به مثابهٔ نخستین وظیفهٔ ملی افراد کشور اعلام دارد و به طور خستگی‌ناپذیر به موعظه برخیزد که: اگر انسان هـمهٔ درآمد خود را بخورد به جای آن که قسمت مهمی از آن را برای اسـتخدام کـارگران بارآور اضافی به کار برد، که بیش از آن چه خرج بر می‌دارند حاصل می‌دهند، آن گاه دیگر انباشتی نخواهد شد. از سوی دیگر علم اقتصاد کلاسیك علیه این پیشداوری مردم برخاست که تـولید سـرمایه‌داری را بـا گـنجینه‌سازی اشـتباه مـی‌کردند(۱) و لذا گـمان می‌بردند که گویا ثروت انباشته عبارت از آن ثروتی است که باید آن را در شکل موجود طبیعیش از فساد و تخریب یا به عبارت دیگر از مصرف بـرکنار داشت و یـا آن را از دستمزد دوران نیز نجات داد. حبس پول علیه دوران، درست عکس ارزش‌افزایی آن به

"اکونومیست" ۱۹ ژوئیه ۱۸۵۹)

۱ ـ "هیچ اقتصاددانی در روزگار ما نمی‌تواند پس‌انداز را با گنجینه‌سازی اشتباه کند. و صرف‌نظر از این عمل محدود و بی‌حاصل هیچ گونه استفادهٔ دیگری از این اصطلاح در مودر ثروت ملی نمی‌توان تصور نمود مگر فقط در یك معنای مشخص که عبارت از نشان دادن تفاوت به کار بردن پس‌انداز است و آن مبتنی بر اختلاف واقعی بین انواع متفاوت اموری است کـه بـا پس‌انـداز پـرداخت مـی‌شود." (مقصود اختلاف میان کار بارآور و غیر بارآوری است که از پول پس‌انداز پرداخت می‌شود.م)

(Malthus: "Principles etc." P. 38-39.)

مثابه سرمایه در می‌آید و انباشتن کالا در معنای گنجینه‌سازی دیوانگی محض بود.(۱) انباشت کالا به مقدار زیاد، یا در نتیجهٔ وقفه‌ای در گردش کالاها است و یا معلول سرریز تولید است.(۲) به هر جهت نظریهٔ خلق، از یك طرف تصوری است از ذخیرهٔ مصرف توانگران که در آن خواسته‌ها گرد می‌آیند و تدریجاً مصرف می‌شوند و از سوی دیگر ناشی از پدیدهٔ توشه‌اندوزی است که خود در همهٔ شیوه‌های تولید وجود دارد و ما ضمن تحلیلی که از پروسهٔ دوران خواهیم نمود لحظه‌ای نیز دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت.

بنابراین اقتصاد کلاسیك تا آن جا کاملاً مصاب است که مصرف اضافه محصول را به وسیلهٔ کارگر بارآور، به جای کارگر غیر مولد، وهلهٔ خصلت‌نمای انباشت تلقی می‌کند. ولی از همین جا نیز خطای وی آغاز می‌شود. آدام اسمیث این نظریه را به صورت مدی در آورد که انباشت، فقط به مثابه مصرف اضافه محصول وسیلهٔ کارگر بارآور، تلقی گردد، یا سرمایه شدن اضافه ارزش، تنها مانند تبدیل آن به نیروکار تعبیر شود. مثلاً گوش دهیم ریکاردو چه می‌گوید: "باید فهمید که تمام محصولات یك کشور مصرف می‌شوند ولی بزرگ‌ترین تفاوت‌های متصور در این جا پیدا می‌شود که آیا محصولات مزبور به وسیلهٔ آنهایی مصرف می‌گردد که ارزش دیگری را از نو تولید می‌کنند و یا توسط آن چنان کسانی که چنین ارزشی را مجدداً به بار نمی‌آورند. هنگامی که ما می‌گوییم که درآمد، پس‌انداز می‌شود و به سرمایه می‌پیوندد، مقصود ما این است که آن قسمت از درآمد مورد نظر، هنگامی به سرمایه می‌پیوندد که به جای کارگران غیر بارآور به وسیلهٔ کارگران بارآور مصرف شده باشد. هیچ خطایی از این بالاتر نیست که تصور شود سرمایه از راه عدم مصرف، افزایش خواهد یافت.(۳) هیچ خطایی از این بالاتر نیست که مانند آدام اسمیث، ریکاردو و تمام هواداران بعدی آنها، تصور شود که "آن قسمت از درآمد مورد نظر که به سرمایه می‌پیوندد به وسیلهٔ کارگران بارآور مصرف می‌شود." بنابر این نظریه، گویا تمام اضافه ارزشی که به سرمایه بدل می‌شود سرمایهٔ متحرك است. در حالی که اضافه ارزش مزبور مانند ارزش پیش‌ریختهٔ اصلی به سرمایه ثابت و سرمایهٔ

---

۱ ـ چنین است در نزد بالزاك. وی آن چنان عمیق ریزه‌کاری‌های خست را مطالعه نموده است که پیرمرد رباخوار، گوبسک هنگامی که شروع می‌کند از کالاهای توده شده برای خود گنجی بسازد به حالت کودکی می‌افتد.

۲ ـ "انباشت ذخایر... وقفه در مبادلات... سرریز تولید".

(Th.Corvet: "An Inquiry into the Causes and Modes of the wealth of Individuals." P. 14.)

3 - Ricardo:" Principles etc." P. 163. Note.

متحرك، به وسایل تولید و نیروی کار، تقسیم می‌گردد. نیروی کار شکل وجودی سرمایهٔ متحرك در درون پروسهٔ تولید است. در این پروسه نیروی کار، خود به وسیلهٔ سرمایه‌دار مصرف می‌شود. نیروی کار نیز با عملکرد خویش یعنی به وسیلهٔ کار، وسایل تولید را مصرف می‌نماید. در عین حال پولی که برای خرید نیروی کار پرداخت شده است مبدل به وسایل زندگی می‌شود، که نه به وسیلهٔ "کار بارآور" بلکه به وسیلهٔ "کارگران بارآور" مصرف می‌گردد. آدام اسمیث با تحلیل خود که از بنیاد اشتباه‌آمیز است به این نتیجهٔ باطل می‌رسد، که هر چند هر سرمایهٔ انفرادی به دو بخش ثابت و متحرك منقسم می‌گردد ولی سرمایهٔ اجتماعی فقط محتوی سرمایهٔ متحرك است و یا به عبارت دیگر تنها به منظور پرداخت دستمزد خرج می‌شود. مثلاً یك کارخانه‌دار ماهوت‌باف ۲۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ را به سرمایه مبدل می‌کند. وی قسمتی از پول را صرف اجیر کردن کارگران نساج می‌کند و قسمت دیگر را به زخم خرید نخ پشم، ماشین‌آلات و غیره می‌زند. ولی کسانی که وی از آنها نخ و ماشین‌آلات خریده است، خود نیز قسمتی از پول دریافت شده را از نو صرف پرداخت کار و غیره می‌کنند، تا آن جا که تمام ۲۰۰۰ لیره در راه تأدیهٔ دستمزد خرج شود، یا به عبارت دیگر تا تمام محصولی، که ۲۰۰۰ لیره معرف آن است، به وسیلهٔ کارگران بارآور مصرف گردد. مشهود است که تمام قدرت این استدلال در کلمهٔ "و غیره" نهفته است و این کلمه‌ای است که ما را "از پونتیوس به پیلاتوس"(۱) احاطه می‌کند. در واقع آدام اسمیث تحقیق در این باره را درست هنگامی قطع می‌کند که دشواری آن آغاز می‌شود.(۲)

---

۱ ـ پونتیوس پیلاتوس یا پونس پیلات نام فرماندار رومی یهودیه است که در زمان وی مسیح مصلوب گردید و بنابه روایات مسیحی با این که خود شخصاً مایل به کشتن عیسی مسیح نبود از ترس بلوای یهودیان وی را تسلیم قیفه ملای بزرگ یهود نمود که به اشارهٔ او محکوم گردید. پیلات در برابر آنان دست خود با آب شست یعنی در قتل عیسی مسئولیتی برای خود نمی‌شناسد. در اصطلاح زبان‌های اروپایی احالهٔ کسی از قیفه به پیلات یا از پونتوس به پیلاتوس به معنای تردید و درنگ در امری و از سر باز کردن است. در متن آلمانی کتاب "از پونتیوس به پیلاتوس" گفته شده ولی در ترجمه‌های فرانسه از "قیفه به پیلات" ذکر شده است.م

۲ ـ علیرغم "منطقش" آقای جون استوارت میل نیز هیچ گاه این قبیل تحلیل‌های اشتباه‌آمیز پیشینیان خود را متوجه نمی‌شود، آن هم اشتباهاتی که در افق بورژوایی صرفاً از نقطهٔ نظر کارشناسی کاملاً به چشم می‌خورد. وی همواره با تعصب دانش‌آموزانه‌ای پریشان‌گویی‌های استادان خویش را تسجیل می‌کند. در این مورد نیز چنین است که می‌گوید: "اگر مدت درازی مورد توجه قرار گیرد، سرمایه خود

تا زمانی که مجموع ذخیرهٔ تولیدی سالیانه در نظر گرفته می‌شود، تجدید تولید سالیانه به آسانی قابل درك است. ولی تمام اجزاء تولید سالانه باید به بازار آید و از این جا است که اشکالات شروع می‌شود. حرکات سرمایه‌های انفرادی و درآمدهای شخصی با یکدیگر تلاقی می‌کنند، بهم درمی‌آمیزند و در جا به جا شدن عمومی یعنی در گردش ثروت اجتماعی که منظره را درهم و برهم می‌کند و مسایل بغرنجی در مقابل محقق قرار می‌دهد، گم می‌شود. ربط و اتصالات واقعی این مسأله را در بخش سوم از کتاب دوم مورد تحلیل قرار خواهیم داد. این خود شایستگی بزرگ فیزیوکرات‌ها است که برای نخستین بار در "جدول اقتصادی"(۱) خود به این کوشش برخاسته‌اند که تصویری از تولید سالیانه را به صورتی که از دوران بیرون می‌آید، به دست دهند.(۲)

کاملاً به مزد مبدل می‌شود و حتی هنگامی که به وسیلهٔ خرید جانشین محصولات می‌گردد، باز از نو به صورت مزد درمی‌آید."

۱ ـ tableau economique برای نخستین بار به وسیله دکتر کنه تنظیم گردید. وی معتقد بود که نظم طبیعی حکمفرما است و تمام جهان اقتصادی را در برمی‌گیرد و خواسته‌ها مانند خون در بدن انسان دایماً در حال گردشند. جدول اقتصادی فیزیوکرات‌ها چنین است: طبقهٔ کشاورز تمام محصول خالص را به دست می‌آورد، سهمی از آن را برای بذر و آذوقه و علوفه نگه می‌دارد و بقیه را به طبقهٔ مالك به شکل اجاره بها منتقل می‌سازد. این طبقهٔ اخیر نیز مقداری از آن را به طبقهٔ کشاورز بابت قیمت آذوقه برمی‌گرداند و قسمت دیگر را به طبقهٔ صنعتگر برابر اشیاء ساخته شده و خدمات منتقل می‌نماید. طبقهٔ صنعتگر و بازرگان و مستخدمین و صاحبان مشاغل آزاد نیز به نوبهٔ خود سهمی را که به طریق فوق به دست می‌آورند در ازاء آذوقه و وسایل معیشت به طبقهٔ کشاورز بازمی‌گردانند و باز بدین قرار.م

۲ ـ آدام اسمیت در بیان پروسهٔ تجدید تولید و لذا در مورد انباشت نیز، نه تنها نسبت به پیشینیان خود بویژه فیزیوکرات‌ها پیشرفتی نکرده بلکه در بسیاری جهات گام‌های عمده‌ای به عقب برداشته است. بین تصور باطلی که از او در متن نقل شده و این دگم واقعاً افسانه‌واری که علم اقتصاد از او به ارث برده است، رابطهٔ نزدیکی وجود دارد. آن دگم از این قرار است که قیمت کالاها مرکب از دستمزد، بهره(ربح) و بهرهٔ زمین است یعنی فقط مرکب است از دستمزد و اضافه ارزش با هم.

استورش که از این پایگاه حرکت می‌کند لااقل با ساده‌لوحی معترف است که: "ممکن نیست قیمت ضروری را به ساده‌ترین عوامل آن تحویل نمود."

(Storch: "Cours d'Economie etc." edit. Petersburg, 1815. T.II, P. 140. Note.)

واقعاً عجب علم اقتصاد زیبایی است که تحویل قیمت کالاها را به ساده‌ترین عناصرش غیرممکن اعلام

این نکته خود به خود قابل درک است که چرا علم اقتصاد در مورد استفاده از نظریهٔ آدام اسمیث به نفع طبقهٔ سرمایه‌دار غفلت نورزید و مدعی شد که: تمام قسمتی از محصول خالص که به سرمایه مبدل می‌شود به وسیلهٔ طبقهٔ کارگر مصرف می‌گردد.

۳ ـ انقسام اضافه ارزش به سرمایه و درآمد ـ تئوری پرهیز:

در فصل پیشین ما اضافه ارزش و همچنین اضافه تولید را تنها به مثابهٔ ذخیرهٔ مصرف انفرادی سرمایه‌دار مورد مطالعه قرار داده‌ایم و در این فصل نیز تاکنون آن را تنها مانند انباشت مایه به حساب آورده‌ایم. ولی اضافه ارزش نه تنها این است و نه تنها آن، بلکه عبارت از هر دوی آنها باهم است. قسمتی از اضافه ارزش به مثابه درآمد به وسیلهٔ سرمایه‌دار مصرف می‌شود[1] و قسمت دیگر همچون سرمایه مورد استفاده قرار می‌گیرد یا انباشته می‌شود.

با معلوم بودن حجم اضافه ارزش، هر قدر یکی از دو قسمت مذکور بزرگ‌تر باشد قسمت دیگر کوچک‌تر است. در صورتی که سایر اوضاع و احوال یکسان فرض شوند، مقدار انباشت بستگی به نسبتی دارد که طبق آن تقسیم مزبور انجام یافته است. ولی کسی که این تقسیم را عملی می‌سازد همانا صاحب اضافه ارزش یعنی سرمایه‌دار است. بنابراین انقسام مزبور بنابه ارادهٔ او است. بهرهٔ از خراج را که وی ستانده و صرف انباشت می‌کند، از آن جهت پس‌انداز وی می‌خوانند که وی آن را نمی‌خورد یعنی بدان سبب که وی وظیفهٔ سرمایه‌دار بودن یعنی ثروتمند شدن خود را، انجام می‌دهد.

سرمایه‌دار فقط از آن لحاظ که سرمایهٔ شخصیت یافته است، دارای ارزش تاریخی و حق وجود تاریخی است، حقی که بنابه گفتهٔ لیش نوفسکی[2] هوشمند، هیچ گونه اجل و

می‌دارد! در این باره در بخش سوم از کتاب دوم و بخش هفتم از کتاب سوم مفصل‌تر سخن خواهد رفت.

۱ ـ خواننده توجه خواهد نمود که کلمهٔ درآمد به دو معنی مورد استفاده قرار می‌گیرد، یکی برای نشان دادن اضافه ارزش به مثابهٔ ثمره‌ای که ادواراً از سرمایه ناشی می‌گردد و دوم برای بیان آن قسمت از این ثمره که ادواراً به وسیلهٔ سرمایه‌دار مصرف می‌شود یا به ذخیرهٔ مصرفی وی افزوده می‌شود. من این معنای دوگانه را بدان جهت حفظ کرده‌ام که با نحوهٔ بیان اقتصاددانان انگلیسی و فرانسوی جور در می‌آید.

۲ ـ شاهزاده فلیکس ماریا، لیش نوفسکی (۱۸۴۸-۱۸۱۴) یکی از مالکین بزرگ زمین در ایالت سیلزی، نویسنده و عضو مجلس ملی فرانکفورت.م

مدتی هم برای آن نیست. تنها بدین لحاظ است که ضرورت موقت وی، در ضرورت گذرای شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مستتر است. و باز به همین لحاظ است که ارزش مصرف و تمتع، انگیزهٔ تکاپوی وی نیست، بلکه ارزش مبادله و افزایش آن محرك او است. وی به مثابه هوادار متعصب ارزش‌افزایی بی‌پروا بشریت را وادار به تولید به خاطر تولید می‌کند و لذا آن را بطرف گسترش نیروهای بارآور اجتماعی و به سوی ایجاد آن چنان شرایط مادی تولیدی می‌راند که فقط بتوانند پایهٔ عینی شکل جامعهٔ عالی‌تر یعنی جامعه‌ای باشند، که اصل بنیادی آن تکامل تام و آزاد هر یك از افراد است. تنها به مثابهٔ سرمایهٔ شخصیت یافته، سرمایه‌دار شایستهٔ احترام است و بس. بدین عنوان وی در شهوت مطلق توانگر شدن با اندوختگر گنج‌ساز شریك است. ولی آن چه در نزد اندوختگر هوی و هوس انفرادی به نظر می‌رسد در نزد سرمایه‌دار نتیجهٔ مکانیسم اجتماعی است که وی فقط یکی از چرخ‌های محرك آن است. علاوه بر این، رشد تولید سرمایه‌داری، افزایش دایمی سرمایه‌ای را که در یك مؤسسه گذارده شده است، به ضرورتی مبدل می‌کند و رقابت موجب می‌شود که قوانین ملزوم شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مانند قوانین قاهره‌ای که از خارج تحصیل شده‌اند به دوش هر سرمایه‌دار منفرد بار گردند. رقابت او را وادار می‌کند که مستمراً سرمایه‌اش را بسط دهد تا بتواند آن را نگهدارد و فقط به مدد انباشت فزاینده است که وی می‌تواند به بسط سرمایه بپردازد.

بنابراین چون فعل و ترك فعل سرمایه‌دار فقط تابعی است از سرمایه که در وجود وی اراده و آگاهی کسب کرده است، وی مصارف شخصی خود را نیز مانند دزدیی تلقی می‌کند که به زبان انباشت سرمایه‌اش ارتکاب یافته است، همچنان که در دفترداری ایتالیایی مخارج شخصی به حساب مدیون سرمایه‌دار و در مقابل سرمایه قید می‌شود. انباشت تسلط یافتن بر جهان ثروت اجتماعی است. در عین حال که انباشت، حجم توده‌های انسانی مورد استثمار را زیاد می‌کند، میدان سروری مستقیم و غیرمستقیم سرمایه‌دار را توسعه می‌دهد.(۱)

---

۱ ـ لوتر در نمونهٔ رباخوار، (شکل از مد افتادهٔ سرمایه‌دار که دایماً به لباس دیگری درمی‌آید)، پویهٔ سروری را به مثابه یکی از عوامل ثروت‌خواهی در کمال خوبی مجسم می‌سازد: «مشرکین توانسته بودند از راه خرد به این معنی پی برند که رباخوار ۴ بار دزد است و آدم‌کش. ولی ما مسیحیان چنان وی را محترم می‌شماریم که نزدیك است به خاطر پول او را بپرستیم... آن کس که روزی دیگری را به زور می‌ستاند، می‌دزد یا از کفش می‌رباید، همان قدر مرتکب قتل نفس می‌شود که اگر در حدود (اختیار خود) بگذارد کسی از گرسنگی بمیرد یا کسی را به نابودی سوق دهد. اما چنین عملی را

رباخوار مرتکب می‌شود و بر صندلی خود با اطمینان خاطر می‌نشیند در حالی که عادلانه‌تر بود اگر وی را می‌آویختند و می‌گذاشتند کلاغان بسیار او را به همان اندازه که پول دزدیده است می‌خوردند، به شرط آن که گوشت تنش به حدی باشد که به هر یك از این کلاغان لقمه‌ای برسد. دزدان کوچك را به دار می‌آویزند... دزدان کوچك را به بند می‌کشند ولی دزدان بزرگ خرامان راه می‌روند و زرد و دیبا به رخ می‌کشند... پس انسان در روی زمین (بعد از شیطان) دشمنی بزرگ‌تر از خسیس و رباخوار ندارد زیرا چنین آدمی می‌خواهد بر تمام مردم خدایی کند. ترکان، جنگجویان و مستبدین نیز مردم زشتکاری هستند ولی ناچارند که بگذارند مردم زندگی کنند و اعتراف نمایند که زشتکار و دشمن کردارند و حتی گاه می‌توانند و ناگزیرند که نسبت به برخی ترحم نمایند. ولی رباخوار و خسیس می‌خواهد همهٔ جهان از گرسنگی، عطش، اندوه و تیره‌روزی بمیرد، همه چیز از آن او و تنها از آن او شود تا همه کس هر چه می‌خواهد مانند خداوند از او بخواهد و تا ابد غلام او باشد، تا وی قبای فاخر بر تن کند، دست بند زرین و انگشتر و نگین داشته باشد، زنخ بخارد و خود را مانند مردی شریف و پاکدامن عرضه کند و دیگران را وادار به احترام خویش نماید... رباخوار عفریت بزرگ پلیدی است که مانند گرگ درنده همه چیز را ویران می‌کند و بدتر از هر کاکوس(*)، هر ژریون(**) و هر آنتوس(***) است. وی خود را آرایش می‌کند و خویشتن را پرهیزکار جلوه می‌دهد تا کسی نتواند پناهگاه گاوانی را که او عقب عقب بکنام خویش می‌کشد ببیند. لیکن هرکول صدای گاوان و فریاد اسیران را خواهد شنید و از پشت صخره‌ها کاکوس را یافته و آنان را از چنگ آن نابه کار نجات خواهد داد. بلی کاکوس به آن زشتکار پلیدی می‌گویند که رباخوار مقدس نام دارد و همه چیز را تاراج می‌کند، می‌درد و می‌بلعد و با این وجود وی می‌خواهد که او را بی‌تقصیر بدانند و هیچ کس نداند که چگونه او گاوان را عقب عقب به غار خود کشانده است و می‌خواهد که با اثر وارونهٔ پای آنها چنین انگارند که آن گاوان از غار بیرون آمده‌اند. بدینسان رباخوار می‌خواهد به ریش مردم بخندد و چنین جلوه دهد که گویا برای آنها سودمند است و به همه کس گاوبخشی می‌کند، در حالی که وی آنها را تنها برای خود احتکار می‌کند و به تنهایی می‌بلعد... راهزنان و آدمکشان و حرامیان را شقه می‌کنند و سر می‌برند. چقدر بهتر است همهٔ رباخواران را برانند و شقه کنند... لعنت کنند و سر ببرند.»

(Martin Luther: "An die Pfarrherrn etc.")

(*) کاکوس نام راهزن افسانه‌ای است که بنابه داستان حماسی ویرژیل، (انه‌اید) شاعر باستانی رم، از خواب رفتن هرکول (پهلوان داستانی یونان و رم) استفاده نمود و ۴ گاو و ۴ گوسالهٔ وی را ربود و برای این که از رد پای گاوان پنهانگاه آنان معلوم نگردد، آنها را عقب عقب به سوی کنام خود کشانید

اما نخستین گناه، تأثیر خود را در همه جا باقی می‌گذارد. با تکامل شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، با توسعهٔ انباشت و ازدیاد ثروت، سرمایه‌دار خصلت تجسم سادهٔ سرمایه بودن را از دست می‌دهد، در خود «عاطفه‌ای انسانی» برای نفس خویش احساس می‌کند و آن قدر متمدن می‌شود که شور امساك زاهدمنشانه را، به مثابه پیشداوری از مد افتادهٔ اندوختگر گنج‌ساز، مورد استهزا قرار می‌دهد. در حالی که سرمایه‌دار کلاسیك به مصرف انفرادی چون گناهی علیه وظیفهٔ خود و مانند «خودداری» از انباشت، داغ رسوایی می‌کوبید، سرمایه‌دار متجدد به جایی رسیده است که انباشت را به منزلهٔ «انصرافی» از انگیزهٔ لذت‌جویی خویش تلقی می‌کند.

«دو جان آوخ ورا جا کرده در تن   که این یك خواهد از آن یك گسستن»(۱)

در آغاز تاریخ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری انگیزهٔ توانگر شدن و خست، شهوات مطلقاً غالب بودند و هر سرمایه‌دار تازه به دوران رسیده نیز چنین مرحله‌ای را منفرداً می‌پیماید. ولی پیشرفت تولید سرمایه‌داری تنها جهانی از لذات نمی‌آفریند، بلکه با سفته‌بازی و اسلوب اعتبارات هزاران سرچشمهٔ ناگهانی تمول احداث می‌کند. حتی درجهٔ متعارفی از اسراف و ولخرجی که در عین حال ثروت‌نمایی و لذا وسیلهٔ اعتبار است، در سطح معینی از پیشرفت به صورت ضرورت کسب و کار به «بیچاره» سرمایه‌دار تحمیل می‌گردد. تجمل در عداد هزینه‌های شناساندن سرمایه وارد می‌شود. ولی با این وجود سرمایه‌دار نمی‌تواند مانند اندوختگر به نسبت کار شخصی و عدم مصرف انفرادی ثروتمند شود. ثروت او وابسته به میزانی است که وی نیروی کار غیر می‌مکد و کارگر را وادار به انصراف از هر گونه لذت زندگی می‌کند. از اینرو است که اسراف سرمایه‌دار، اگر چه هرگز دارای آن خصلت صادقانه و دست گشادهٔ ارباب فئودال نیست

تا گمان رود حرکت آنان در جهت عکس بوده است ولی هرکول از صدای گاوان غار راهزن را یافت و او را کشت.م

(**) ژریون نام غول سه پیکری است که بنابر افسانه‌های باستانی یونان به تیر هرکول از پا درآمد.م

(***) آنتوس یا آنته غولی که طبق افسانه‌های باستانی یونان مادرش زمین بود و هرگاه پا به زمین می‌گذاشت زور او چند برابر می‌شد. در نبردی که هرکول با وی نمود منشاء نیروی او را دریافت و لذا با بلند کردن او از زمین امکان یافت او را در بازوان خود خفه کند.م

۱ ـ مأخوذ از نمایشنامهٔ فاوست (بخش اول) اثر نویسنده و شاعر نامدار آلمان، گوته. اصل گفتار فاوست چنین است: «دو جان اوخ مرا جا کرده در تن...» که مصنف سرمایه به مقتضای سیاق کلام تغییری در ضمیر آنها داده است.م

و هر چند در پس آن همواره کثیف‌ترین لئامت و پست‌ترین حسابگری نهفته است، معذالك گشادبازی وی همراه با انباشت زیادتر می‌شود، بدون آن‌که هیچ یك از این دو مانع دیگری گردد. به همین سبب است که در سینهٔ هر فرد سرمایه‌دار، نزاع فاوست مانندی بین شهوت انباشت و انگیزهٔ تلذذ و تمتع در می‌گیرد.

در نوشته‌ای که دکتر ایکین[1] در سال ۱۷۹۵ منتشر ساخته چنین گفته شده است که: «صنعت منچستر را می‌توان به ۴ دوره تقسیم نمود. در دورهٔ اول کارخانه‌داران مجبور بودند برای تأمین زندگی خویش سخت بکوشند.» آنان بویژه از دزدی پول اولیایی ثروتمند شدند که پسران خود را برای کارآموزی به آنها می‌سپردند و از آن بابت می‌بایستی مبلغ گزافی می‌پرداختند، در حالی که کارخانه‌داران کارآموزان را گرسنگی می‌دادند. از سوی دیگر حد متوسط سودها پایین و انباشت مستلزم صرفه‌جویی زیاد بود. کارخانه‌داران مانند اندوختگران می‌زیستند و حتی به اندازهٔ بهرهٔ سرمایهٔ خود نیز مصرف نمی‌کردند.

«در دورهٔ دوم کارخانه‌داران شروع نمودند ثروت کوچکی بهم زنند ولی باز به همان سختی گذشته کار می‌کردند»، زیرا همچنان که هر برده‌داری می‌داند، استثمار مستقیم کار، مستلزم کار است.» و مانند گذشته در همان اسلوب قناعت زندگی می‌کردند... در دورهٔ سوم تجمل آغاز شد و توسعهٔ اسلوب اعزام چابك‌سواران (نمایندگان تجاری) به هر یك از بازارهای کشور پادشاهی به منظور سفارش‌گیری، موجب بسط کسب و کار گردید. ظاهراً قبل از ۱۶۹۰ کمتر سرمایه‌ای بود یا هیچ سرمایه‌ای نبود که به ۳ تا ۴ هزار لیره بالغ گردد و از صنعت به دست آمده باشد. دیگر در این زمان یا کمی پس از آن، صنعتگران پول انباشته بودند و شروع به ساختن خانه‌های سنگی به جای خانه‌های چوبی و کاهگلی نمودند. حتی در نخستین دهه‌های قرن هجدهم اگر یکی از کارخانه‌داران منچستر به مهمانان خود پیمانه‌ای شراب خارجی تقدیم می‌کرد مورد تعبیرات و سرتکان دادن‌های همسایگان خویش قرار می‌گرفت.» پیش از آن‌که ماشین استقرار یابد، مصرف شبانهٔ کارخانه‌داران در میکده‌هایی که دور هم جمع می‌شدند از یك گیلاس پونچ به قیمت ٦ پنس و یا یك پنی در ازاء یك بسته توتون تجاوز نمی‌کرد. تازه در ۱۷۵۸ که از این جهت دورانساز است، تنها «یکی از اشخاص وارد در کسب و کار با کالسکهٔ شخصی دیده شد.» دورهٔ چهارم یعنی آخرین ثلث سدهٔ هجدهم، «دورهٔ تجمل بزرگ و ریخت

---

۱ ـ (۱۸۲۲-۱۷۴۷) پزشك و نویسنده رادیکال انگلیسی.م

و پاش است که، به توسعه و بسط کسب و کار متکی است.»[۱] اگر دکتر ایکین نیك مرد زنده می‌شد و وضع امروزی منچستر را می‌دید چه می‌گفت؟

انباشت کنید! انباشت کنید! این است موسی و انبیا شما! «صنعت، ماده‌ای را، که صرفه‌جویی انباشت می‌کند، به دست می‌دهد.[۲] پس صرفه‌جویی کنید، صرفه‌جویی! هر قدر ممکن است جزء بیشتری از اضافه ارزش یا اضافه محصول را به سرمایه بدل کنید! انباشت به خاطر انباشت، تولید برای تولید، شعاری است که اقتصاد کلاسیك در آن رسالت تاریخی دوران بورژوایی را خلاصه کرده است. اقتصاد کلاسیك یك لحظه هم در مورد درد زایمان ثروت به اشتباه نیافتاده است،[۳] ولی ندبه دربارهٔ ضرورت تاریخی را چه حاصل؟ اگر اقتصاد کلاسیك کارگر را به مثابه ماشین تولید اضافه ارزش تلقی می‌کند، سرمایه‌دار را نیز مانند ماشین تبدیل این اضافه ارزش به سرمایه نگاه می‌کند. اقتصاد کلاسیك نقش تاریخی سرمایه‌دار را بسیار جدی تلقی نمود. برای این که قلب سرمایه‌دار را در برابر نزاع خانه براندازی که در درونش میان شهوت خوشگذرانی و شور توانگری درگرفته است بیمه نماید، در آغاز بیستمین سال قرن حاضر، مالتوس به دفاع از تقسیم کار ویژه‌ای برخاست و آن این است که انباشت وظیفهٔ سرمایه‌دارانی شود که واقعاً دست اندرکار تولیدند و وظیفهٔ ولخرجی و اسراف به دیگران محول شود که از اضافه ارزش سهم می‌برند یعنی اشراف زمیندار و صاحبان مناسب کشوری و روحانی و غیره. وی می‌گوید این نکته در منتهای اهمیت است که: «عشق خرج کردن و عشق انباشتن را از یکدیگر جدا نگه داریم.[۴]

آقایان سرمایه‌داران که مدت‌ها است به مردم خوشگذران و بزمجو مبدل شده‌اند فریاد و فغان سر می‌دهند. یکی از سخنگویان آنان، که هوادار ریکاردو است، می‌گوید چطور! آقای مالتوس دست به موعظه برای بالا بردن بهرهٔ زمین، مالیات بیشتر و غیره می‌زند تا مصرف کنندگان غیر مولد وسیلهٔ ترغیب صنعتگران شوند! البته شعار عبارت از تولید، تولید به مقیاس همواره وسیع‌تر است ولی «چنین راهی که پیش پای ما می‌گذارند

---

1 - Dr. Aikin: "Description of the Country from 30 to 40 miles round Manchester", London, 1795, P. 181-182. et pass. 188. 2 - A.Smith: "Wealth of Nations", T. II, ch. III, P. 367.

۳ ـ حتی ژان‌باتیست‌سه می‌گوید: «پس‌انداز اغنیا به حساب فقرا انجام می‌گیرد.» «پرولتر رومی تقریباً بالتمام به خرج جامعه می‌زیست... می‌توان گفت که جامعهٔ جدید به خرج پرولترها زندگی می‌کند یعنی از سهمی که جامعه از اجرت کار آنان برداشت می‌کند.» (Sismondi: "Etudes etc." T.I. P. 24.)

4 - Malthus: "Principles etc." P. 319 - 320.

به جای آن که تولید را ترغیب نماید بیشتر سد راه آن می‌شود. و نیز به هیچ وجه عادلانه نیست که عده‌ای از اشخاص را در بیکارگی و تن‌آسانی نگه داریم فقط برای این که دیگران به وجود آیند، آن هم کسانی که از سجایاشان می‌توان به این نتیجه رسید که فقط آن گاه کار را با موفقیت انجام می‌دهند که بتوان آنها را مجبور به کار نمود.[۱]» اما همین سخنگو که حتی برداشتن روی آشی از سرمایه‌داران صنعتی را به منظور ترغیب آنها به انباشت، غیر عادلانه می‌شمارد، وقتی سخن بر سر کارگر است ضرور می‌داند که مزدش به حداقل ممکن محدود شود «تا وی زحمتکش بماند.» و نیز وی یك لحظه هم پنهان نمی‌دارد که راز افزونگری در تصرف کار بی‌اجرت است. «افزایش تقاضای کار از جانب کارگران جز این معنایی ندارد که آنان رضایت دارند از محصول خویش کمتر برای خود بردارند و سهم بزرگ‌تری از آن را به کارفرمای خویش بازگذارند، و اگر گفته شود که این امر در نتیجهٔ تقلیل مصرف (از جانب کارگران) موجب گلوگیری بازار می‌شود (آکندگی بازار، سرریز تولید)، همین جواب مرا بس است که گلوگیری بازار مرادف با سود کلان است.[۲]»

این مباحثهٔ عالمانه، دربارهٔ این که چگونه غنیمتی که از کارگر ستانده می‌شود، بین سرمایه‌دار صنعتی و زمیندار تن‌پرور و غیره تقسیم شود تا به حال انباشت سودمند باشد، در نتیجهٔ انقلاب ژوئیه متوقف گردید. کمی پس از آن پرولتاریای شهری ناقوس آژیر را در لیون به صدا درآورد و در انگلستان پرولتاریای روستا خروس سرخ به پرواز آورد. در آن طرف تنگهٔ مانش اوونیسم[۳] و در این طرف سن سیمونیسم[۴] و فوریویسم[۵] رواج یافت.

نوبت اقتصاد عامیانه در رسیده بود. درست یك سال پیش از آن که ناسو و سنیور در منچستر به این کشف نایل آید، که سود سرمایه (به ضمیمهٔ ربح) محصول بی‌اجرت «آخرین و دوازدهمین ساعت کار» است، وی کشف دیگری را به جهان اعلام نموده بود. وی با ابهت تمام اعلام داشت که: «من به جای واژهٔ سرمایه، از آن حیث که به مثابه وسیلهٔ تولید مورد نظر است، واژهٔ «پرهیز» را قرار می‌دهم.[۶] این خود یکی از نمونه‌های

---

1 - "An Inquiry into those principles respecting the Nature of Demand etc." P. 67.

۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۵۰.　　۳ ـ نظریهٔ سوسیالیسم رابرت اوون.م

۴ ـ سوسیالیسم سن سیمون.م　　۵ ـ سوسیالیسم فوریه.م

6 - Senior:"principes fendamentaux de l'Economie politique" trad. Arrivavene. Paris.1836, P. 308.

ولی این دیگر برای وابستگان به مکتب کلاسیك قدیم کمی زیاده روی بود.» آقای سنیور به جای

عالی «کشفیات» اقتصاد عامیانه است! وی جملهٔ سالوسانه‌ای را به جای یکی از مقولات اقتصادی می‌گذارد:! (همین و همین!) سنیور می‌آموزد: «هر گاه یك نفر وحشی کمان می‌سازد، صنعتی انجام می‌دهد ولی خودداری و پرهیزی نمی‌کند.» البته این تعلیمات برای ما روشن می‌سازد که چگونه و چرا در شرایط اجتماعی گذشته «بدون پرهیز» سرمایه‌دار، کارافزار ساخته می‌شده است.» هر قدر جامعه بیشتر ترقی می‌کند، پرهیز بیشتری طلب می‌کند»[۱] بویژه از جانب آن کسانی که تصاحب صنعت دیگران حاصل آن را پیشهٔ خود ساخته‌اند. از این پس کلیهٔ شرایط پروسهٔ کار یك باره به بسیاری از اعمال پرهیزکارانهٔ سرمایه‌دار مبدل می‌گردد. این که گندم فقط به مصرف خوراك نمی‌رسد بلکه کاشته نیز می‌شود، این خود پرهیز سرمایه‌دار است! این که مدتی لازم است تا شراب تخمیر شود، باز پرهیز سرمایه‌دار است![۲] آن گاه که سرمایه‌دار «وسایل تولید به کارگر قرض می‌دهد» از شخص خود می‌زدد. یا به عبارت دیگر اگر سرمایه‌دار ماشین‌های بخار، پنبه، راه آهن، کود، اسبان بارکش و غیره را قورت نمی‌دهد و یا اگر آن طور که اقتصاد عامی، کودکانه تصور می‌نماید، سرمایه‌دار «ارزش آنها را» صرف تجمل

اصطلاحات کار و سرمایه اصطلاحات کار و پرهیز را قرار می‌دهد... پرهیز نفی محض است. استفادهٔ بارآور از سرمایهٔ به کار رفته است که منشاء سود را تشکیل می‌دهد نه پرهیز.»

(john cazenove: "Definitions etc." P. 130. Note. (چاپ مالتوس)

جون استوارت میل، بعکس در صفحه‌ای تئوری ریکاردویی سود را استنساخ می‌کند و در صفحهٔ دیگر نظریهٔ «پاداش پرهیز» سنیور را به آن ملحق می‌سازد. همان اندازه که «تضاد هگلی»، که منشاء هر دیالکتیك است بر روی مجهول است، همان قدر با تناقض‌گویی‌های پیش پا افتاده آشنایی نزدیك دارد. ملحقهٔ چاپ دوم ـ اقتصاددان عامی هیچ گاه این اندیشهٔ ساده را نیافته است که هر عمل انسانی می‌تواند به مثابه «خودداری یا پرهیز» از عمل عکس خود تلقی گردد. خوردن «خودداری» از روزه است، رفتن خودداری از ایستادن، کارکردن پرهیز از تنبلی، تنبلی خودداری از کارکردن و غیره. این آقایان خوب بود یك بار در بارهٔ این حکم اسپینوزا می‌اندیشیدند که می‌گوید: تعیین نفی است.

۱ ـ سنیور، همان اثر، صفحهٔ ۳۴۲.

۲ ـ «هیچ کس اگر امید آن را نداشته باشد که ارزش بیشتری به دست آورد و غیره... گندم خود را مثلاً نمی‌کارد و یك سال آن را در دل زمین نمی‌گذارد یا شراب خود را سال‌های دراز در سردابی حبس نمی‌کند و به جای اینکار آنها با نظایرشان را فوراً مصرف می‌نماید.»

(scrope: "Political Economy", Edit A.potter, Newyork, 1841, P. 133-134.)

و وسایل مصرف نمی‌کند[۱] بلکه وسایل مزبور را به وسیلهٔ درآمیختن با نیروی کار به مثابه سرمایه بارور می‌سازد، مرتکب سرقتی از مال خود شده است. اما این که طبقهٔ سرمایه‌دار چگونه باید راست و ریس این امر را جور نماید، خود رازی است که اقتصاد عامیانه تاکنون در نگهداری آن پافشاری نموده است. خلاصه آن که اگر دنیا هنوز پابرجا مانده از برکت ریاضتی است که این توبه کار جدید درگاه ویشنو[۲] یعنی سرمایه‌دار، به خود روا می‌دارد. تنها انباشت نیست که چنین ریاضتی می‌طلبد بلکه «حفظ سرمایه نیز مستلزم کوشش دایم برای مقاومت در برابر وسوسهٔ صرف آن است.[۳] بنابراین حداقل انسانیت حکم می‌کند که سرمایه‌دار را از این عذاب و این وسوسه به همان نحو نجات دهیم، که اخیراً با الغاء برده‌داری، برده‌دار جئورجیا از شر دو راه دردناکی نجات یافت که او را مخیر می‌ساخت: یا اضافه محصولی راکه به ضرب تازیانه از بندهٔ سیاه پوست بیرون کشیده است تماماً صرف شامپانی و خوشگذرانی کند و یا آن که لااقل قسمتی از آن را صرف به دست آوردن سیاه پوستان بیشتر و زمین بیشتر نماید.

در ساخت‌های بسیار متنوع اجتماعی ـ اقتصادی، نه تنها تجدید تولید ساده، بلکه تجدید تولید وسعت یافته نیز به درجات مختلفه انجام می‌گیرد. تدریجاً بیشتر تولید می‌شود و بیشتر مصرف می‌گردد و بنابراین محصول بیشتری نیز مبدل به وسایل تولید می‌شود. ولی تا زمانی که وسایل تولید کارگر و لذا محصول و وسایل معیشت او هنوز به شکل سرمایه در برابرش قرار نگرفته‌اند[۴] این پروسه به مثابه انباشت سرمایه و بالنتیجه

---

۱ ـ «محرومیتی که سرمایه‌دار، با قرض دادن وسایل تولید خود به کارگر، متحمل می‌شود، (قرض دادن، تعبیر خوشگویانه‌ای است که اقتصاد عامیانه بنابه رسم خویش به کار می‌برد تا کارگر استثمار شده را همسنگ آن سرمایه‌دار صنعتی کند، که با پول وام سرمایه‌داران دیگر، بهره کشی می‌کند) به جای آن که با تبدیل این وسایل به اشیاء تمتعی و نزهتی، آنها را برای استفادهٔ شخصی خویش تخصیص دهد.» (G.Molinari: "Etudes economoques". P.36.)

۲ ـ جزء دوم از تثلیث مذهب برهمایی، مأمور حفاظت جهان.م

۳ ـ «نگهداری یک سرمایه... با کوشش... مستمری برای ایستادگی در برابر وسوسهٔ مصرف نمودن آن ملازمه دارد.»

(Courcelle-Seneuil: "Traite theorique et pratique des entreprises industrielles", P. 57.)

۴ ـ «دسته‌های مخصوصی از درآمد که بیشتر از عواید دیگر به پیشرفت سرمایهٔ ملی یاری می‌کنند، در مراحل مختلفهٔ تحول خویش تغییر می‌نمایند و بالنتیجه در نزد ملت‌هایی که مقام‌های مختلفی در این تکامل دارند کاملاً متفاوتند... سود... در مراحل پیشین جامعه، در مقایسه با دستمزد و بهرهٔ زمین، منبع

مانند وظیفهٔ سرمایه‌دار تلقی نمی‌شود. ریچارد جونس[1] جانشین مالتوس در کرسی اقتصاد دانشکدهٔ هند شرقی در هایلی بری، که چند سال پیش فوت نمود، این مطلب را به خوبی بر مبنای دو فاکت بزرگ بیان می‌کند. چون قسمت اعظم مردم هند دهقانان اقتصاد سرخودند، محصول آنها و وسایل کار و مصرفشان هرگز به صورت (اندوخته‌ای که از درآمد غیر پس انداز شده باشد نیست) و لذا هرگز پروسهٔ انباشت مقدمی را طی نمی‌کنند.[2] از سوی دیگر، در ایالاتی که سیادت انگلستان کمتر از جاهای دیگر سیستم قدیمی را تغییر داده است، کارگران غیر کشاورز مستقیماً به وسیلهٔ اربابان بزرگ، که قسمتی از اضافه محصول زراعتی را به عنوان خراج یا بهرهٔ مالکانه برداشت می‌کنند، استخدام می‌شوند. سهمی از این اضافه محصول به صورت جنس و عین مورد مصرف بزرگان قرار می‌گیرد، سهمی از آن نیز به وسیلهٔ کارگران مبدل به وسایل مصرفی دیگری برای اربابان می‌گردد که جنبهٔ تجملی دارند. بقیه دستمزد کارگران را تشکیل می‌دهد، که خود مالك ادوات کار خویشند.

در این جا تولید و تجدید تولید بر پایه‌ای وسعت یافته، بدون هیچ گونه مداخله و میانداری این پارسای شگفت‌آور، این یکه سوار پریشان منظر که سرمایه‌دار «پرهیزکار» خوانده می‌شود، انجام می‌گیرد.

۴ ـ عواملی، که مستقل از تقسیم متناسب اضافه ارزش به سرمایه و درآمد، معین دامنهٔ انباشت هستند: درجه بهره کشی نیروی کار ـ بارآوری کار ـ تفاوت متزاید بین سرمایهٔ به کار رفته و سرمایهٔ مصرف

ناچیزی برای انباشت شمرده می‌شد... هنگامی که نیروهای کار ملی واقعاً رشد قابل توجهی یافتند آن گاه سودها به مثابه منبع انباشت نسبت به سایر درآمدها اهمیت بیشتری کسب می‌کنند.»

(Richard jones: "Textbook etc." P. 16, 21.)

۱ ـ ریچارد جونس (۱۸۵۵-۱۷۹۰) اقتصاددان مبرز انگلیسی که بنابه ارزیابی کارل مارکس تفاوت تاریخی شیوه‌های تولید را در یافت و از تضاد مابین صاحبان ثروت انباشته و کارگران واقعی به ضرورت زوال سرمایه‌داری پی برد. توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کنیم که قول مورد استناد در متن همان است که فریدریش انگلس در پیشگفتار چاپ چهارم دست نیافتن به آن را تصریح کرده، احتمال داده است که مارکس در نوشتن عنوان کتابی که از آن نقل‌قول شده اشتباه کرده باشد.م

۲ ـ همان جا صفحهٔ ۳٦ و بعد. (ملحقه به چاپ چهارم ـ باید اشتباهی شده باشد زیرا گفتار فوق به دست نیامده است.) فریدریش انگلس

شده ـ مقدار سرمایهٔ پیش ریخته:

هرگاه نسبت تقسیم اضافه ارزش به سرمایه و درآمد معلوم فرض شود، آن‌گاه مسلم است که مقدار سرمایهٔ انباشته برحسب مقدار مطلق اضافه ارزش میزان می‌گردد. اگر فرض شود که ۸۰٪ مبدل به سرمایه می‌شود و ۲۰٪ مصرف می‌گردد، آن‌گاه برحسب این که مجموع اضافه ارزش ۳۰۰۰ یا ۱۵۰۰ لیرهٔ استرلینگ باشد، سرمایهٔ انباشته به ۲۴۰۰ یا ۱۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ می‌شود. به همین جهت کلیهٔ عواملی که حجم اضافه ارزش را تسبیب می‌کنند در تعیین مقدار انباشت مؤثرند. ما یك بار دیگر عوامل مزبور را مورد توجه قرار می‌دهیم ولی فقط از آن حیث که در مورد انباشت مشاهدات جدیدی به دست می‌دهد.

به خاطر هست که نرخ اضافه ارزش، نخست به درجهٔ بهره‌کشی از نیروی کار وابسته است. علم اقتصاد چنان به نقش این عامل اهمیت می‌دهد که در برخی موارد تسریع انباشت به وسیلهٔ ترقی نیروی بارآور کار را با تسریع آن از راه بالا بردن بهره‌کشی کارگران یکی می‌شمارد.(۱) در بخشی که مربوط به تولید اضافه ارزش بود، همواره چنین فرض شد که دستمزد لااقل برابر با ارزش نیروی کار است. معذالك تنزل دادن قهری دستمزد به پایین‌تر از ارزش خود، در جریان عملی آن چنان نقش بسیار مهمی ایفاء می‌کند که نمی‌توان لحظه‌ای را وقف آن نکرد. در درون مرزهای مشخص، این تنزل قهری دستمزد عملاً ذخیرهٔ مصرف کارگر را مبدل به انباشت مایهٔ سرمایه می‌کند.

جون استوارت میل می‌گوید: «دستمزدها دارای هیچ‌گونه نیروی بارآور نیستند. آنها قیمت یك نیروی کارند و در جنب کار، به تولید کالاها کمکی نمی‌کنند، همچنان که بهای ماشین‌آلات نیز در این مورد تأثیری ندارند. اگر امکان داشت که کار بدون

---

۱ ـ ریکاردو می‌گوید: «در مراحل مختلفهٔ جامعه، انباشت سرمایه یا وسیلهٔ کارگماری (یعنی بهره‌کشی) بیش و کم سریع است و در هر حال باید به نیروهای بارآور کار بستگی داشته باشد. نیروهای بارآور کار عموماً در جایی به حداکثر می‌رسد که زمین‌های حاصلخیز به وفور یافت می‌شوند.» اقتصاددان دیگری دربارهٔ این گفتار چنین می‌نویسد: «چنانچه در این جمله مقصود از نیروهای بارآور کار نشان دادن ناچیز بودن سهمی از محصول باشد که به کارگر تولید کنندهٔ آن می‌رسد آن‌گاه این جمله فقط یك همانگویی است، زیرا سهم دیگری که باقی می‌ماند مایه‌ای است که در صورت تمایل مالك آن، می‌تواند سرمایهٔ انباشته شود. ولی در نقاطی که زمین حاصلخیزتر است اکثراً چنین موردی پیش نمی‌آید.» ("Observations on certain verbal disputes etc." P. 74-75.)

خریداری انجام گیرد، آن گاه دستمزد زاید می‌گردید[۱]» ولی اگر می‌شد که کارگران از باد هوا زندگی کنند آن گاه خریداری آنها به هیچ قیمتی امکان‌پذیر نمی‌گردید. بنابراین رایگان بودن آنها عبارت از حدی به معنای ریاضی کلمه است که همو راه می‌توان به آن نزدیك شد ولی هیچ گاه نمی‌توان به خود آن رسید. این خودگرایش مستمر سرمایه است که دستمزدها را تا این نقطهٔ نیهیلیستی[۲] تنزل دهد. یکی از نویسندگان قرن هجدهم که من مکرراً از او نقل‌قول کرده‌ام یعنی مصنف کتاب "Essay on trade and commerce" هنگامی که اعلام می‌دارد وظیفهٔ تاریخی انگلستان در این است که دستمزد انگلیسی را تا سطح دستمزد فرانسوی و هلندی تنزل دهد، در واقع درونی‌ترین رازی را که در ضمیر سرمایهٔ انگلیسی نهفته است افشا می‌کند.[۳] وی از جمله ساده‌لوحانه چنین می‌گوید: «ولی اگر فقرای ما (بیان تعریضی دربارهٔ کارگر) بخواهند با تجمل زندگی کنند... ناچار کار آنها باید گران قیمت شود... فقط کافی است به حجم مو راست کنندهٔ زوایدی که کارگران کارخانه‌های ما مصرف می‌کنند توجه شود: عرق، جین، چای، قند، میوه‌های خارجی، آبجوی قوی، چیت، توتون انفیه و توتون کشیدنی و غیره[۴]» وی نوشتهٔ کارخانه‌داری از نورثمپ تون‌شایر[۵] را نقل می‌کند که دست به آسمان ناله و افغان سر

1-(J.St.Mill:Essays on some unsetllod uestions of political Economy,London, 1844,P.90)

۲ ـ (از کلمهٔ لاتینی Nihil یعنی هیچ) نفی هر عقیده و هر سازمان، سیستمی که در قرن ۱۹ در برخی از کشورهای اروپایی هوادارانی داشته و معتقد به تخریب هر گونه سامان اجتماعی و سیاسی بوده است بدون آن که به جای آن سازمان دیگری جانشین سازد. در حالی که آنارشیسم لزوم وجود هر حکومت و دولتی را نفی می‌کند نیهیلیسم خواهان تخریب هر سازمان اجتماعی و اقتصادی است.م

3 - "An Essay on trade and Commerce." London. 1770 .P .44.

همچنین در دسامبر ۱۸۶۶ و ژانویهٔ ۱۸۶۷ روزنامهٔ تامیز شکایات از دل برخاستهٔ معدنداران انگلیسی را منتشر ساخت که در آن وضع خوش کارگران معادن بلژیك مورد ستایش قرار گرفته بود. بنابراین نوشته کارگران مزبور دیگر نه چیزی مطالبه می‌کنند و نه چیزی زاید بر آن چه برای زنده ماندن به سود «اربابشان» مورد احتیاج مبرم است دریافت می‌دارند، کارگران بلژیکی تحمل بسیار دارند ولی نه تا این حد که در روزنامهٔ تایمز به عنوان کارگر نمونه ذکر شوند! اعتصاب معدنچیان بلژیك (نزدیك مارشی‌ین) که در آغاز فوریهٔ ۱۸۶۷ درگرفت و به ضرب باروت و سرب سرکوب گردید پاسخ به این ادعا بود. ۴ ـ همان جا، صفحهٔ ۴۶ـ۴۴.

۵ ـ یکی از ایالات جنوبی انگلستان مجاور آکسفورد و کاونتری که کرسی آن شهر northampton

داده چنین می‌گوید: «در فرانسه کار به نسبت یك ثلث کامل از انگلستان ارزان‌تر است، زیرا فقرای فرانسوی سخت کار می‌کنند و خوراك و پوشاکشان درویشانه است. قوت غالب آنان نان، میوه، سبزی، ریشهٔ گیاه، ماهی خشك کرده است. زیرا آنها بندرت گوشت می‌خورند و هنگامی که گندم گران است نان هم بسیار کم مصرف می‌کنند.[۱] صاحب نوشته چنین ادامه می‌دهد: «مضافاً بر این که نوشابهٔ آنها جز آب یا مایعات سبکی نظیر آن نیست به طوری که عملاً به نحو شگفت‌انگیزی کم پول خرج می‌کنند... البته نیل به چنین وضعی دشوار است ولی، چنان که وجود این وضع در فرانسه و هلند نشان می‌دهد، رسیدن به آن غیر ممکن نیست.[۲] دو دهۀ بعد لاف‌زنی آمریکایی، یك یانکی بارون شده، بنیامین تومپسون (یاکنت رومفورد[۳])، برای رضای خدا و مردم به تعقیب همین راه بشر دوستانه برخاست. رسالهٔ "Essays" وی در واقع کتاب طبخی است که در آن انواع دستور غذا داده شده است تا مگر بدل‌هایی به جای غذای عادی و گران کارگران بنشاند. یکی از نسخه‌های این «فیلسوف» حیرت‌انگیز که مخصوصاً موفقیت‌آمیز از آب درآمده چنین است: «۵ فوند جو، ۵ فوند ذرت، ۳ پنس ماهی شور، یکی پنی نمك، یك پنی سرکه، ۲ پنس فلفل و سبزی ـ مجموعاً با ۲۰ پنس و $\frac{۳}{۴}$ می‌شود آشی برای ۶۴ نفر پخت و با توجه به قیمت گندم می‌توان مخارج را سرانه تا $\frac{۱}{۴}$

است.م

۱ ـ کارخانه‌دار نورثمپ تون‌شایر مرتکب تقلب مقدسی می‌شود که بخشودنی است چون از هیجانات قلبی برخاسته است. وی مدعی است که زندگی کارگران مانوفاکتوری انگلیس و فرانسه را با هم مقایسه نموده است ولی، چنانکه خود نیز بعداً اعتراف می‌کند مطالبی که از او نقل‌قول شده مربوط به کارگران کشاورزی فرانسه بوده است!

۲ ـ همان اثر صفحهٔ ۷۱ـ۷۰ ـ تذکرات برای چاپ سوم در روزگار کنونی، از دولت سررقابتی که در بزار جهانی پس از آن تاریخ در گرفته است، گام دیگری فراتر از آن نهاده‌ایم «ستاپلتون، عضو پارلمان به رأی دهندگان خود چنین توضیح می‌دهد: «اگر چین مبدل به کشور بزرگ صنعتی شود، من نمی‌دانم توده‌های کارگری اروپا چگونه خواهند توانست، بدون آن که تا سطح رقبای خود تنزل نمایند، در مبارزه پایدار بمانند.» (تامیز، ۳ سپتامبر ۱۸۷۳) اکنون هدف مورد آرزوی سرمایهٔ انگلیس دیگر مزدهای قارهٔ اروپا نیست، خیر، آماج دستمزد چینی است.

۳ ـ (۱۸۱۴-۱۷۵۳) نویسندهٔ انگلیسی که پس از پایان جنگ بین آمریکا و انگلستان به عنوان وزیر جنگ به خدمت دولت باویر درآمد.م

پنی تنزل داد.[۱]»

پیشرفت تولید سرمایه‌داری و تقلب در کالاها آرمان تومپسون را زاید ساخت.[۲]

در پایان قرن هجدهم و نخستین دهه‌های سدهٔ نوزدهم، اجاره داران انگلیسی و لوردهای زمیندار حداقل مطلق دستمزد را بدین طریق تحمیل کردند که مزد کارگران کشاورز را دستمزد کمتر از حداقل می‌پرداختند و بقیه را به شکل اعانهٔ کلیسای محل به آنها می‌رساندند. اینك نمونه‌ای از خوشمزگی اربابان انگلیسی را که در مورد تعیین «قانونی» تعرفهٔ دستمزدها به خرج داده‌اند می‌آوریم: «هنگامی که ملاکان سپین‌هم‌لاند دستمزدها را برای سال ۱۷۹۵ تعیین می‌کردند ناهار خود را صرف کرده بودند و ظاهراً چنین اندیشیده‌اند که کارگران نیازی به صرف غذا ندارند... تصمیم گرفتند که مزد هفتگی

---

1 - (Benjamin thompson: "Essays, political, economical and philosophical etc." 3 vol. London, 1796-1802. T.I. P. 288.)

سرف. م. ایدن در اثر خود تحت عنوان: "The state of the poor, or and History of the Labouring classes in England etc." همین آش رومفوردی بینوایان را مخصوصاً به مدیران کارگاه‌ها توصیه می‌کند و از روی سرزنش کارگران انگلیسی را مخاطب قرار داده می‌گوید: «در اسکاتلند خانواده‌های بسیاری هستند که به جای خوردن گندم، جو سیاه و گشوت، ماه‌های دراز با بلغور یونجه و آرد جو که فقط با نمك و آب مخلوط می‌شود زندگی می‌کنند آن هم در کمال آسایش.» (همان. جلد ۱، کتاب ۲، فصل ۲، صفحهٔ ۵۳۰-۵۳۰)

از این قبیل «تفکرات در قرن ۱۹ بسیار است. از جمله مثلاً چارلس هِ‌پری در:

"the Qestion of the Necessity of the existing courn Laws considered",London, 1816, P.69

می‌گوید: «کارگران کشاورزی انگلیس دیگر نمی‌خواهند نان مخلوط با آردهای پست‌تر بخورند. در اسکاتلند، که در آن جا تربیت بهتری وجود دارد، این پیشداوری ظاهراً شناخته نیست.» با این وجود همین پری شکایت دارد که کارگر انگلیسی اکنون در مقایسه با زمان ایدن (۱۷۹۷) به مراتب پایین‌تر افتاده است.

۲ ـ از گزارش‌های آخرین کمیسیون پارلمانی تحقیق دربارهٔ تقلب وسایل زندگی چنین برمی‌آید که در انگلستان حتی تقلب در داروها استثنایی نیست بلکه قاعدهٔ عمومی است. مثلاً آزمایش ۳۴ نمونهٔ تریاك، که از داروخانه‌های مختلفهٔ لندن خریده شده بود، نشان داد که در ۳۴ تای آنها، به وسیلهٔ آمیزه‌ای از پوست خشخاش، آرد گندم، صمغ، خاك رس، شن و غیره تقلب شده است. در بسیاری از آنها حتی ذره‌ای مرفین وجود نداشت.

هر کارگر، تا زمانی که گردهٔ نان ۸ فوند و ۱۱ اونسی به قیمت ۱ شیلینگ است، باید از قرار ۳ شیلینگ باشد و منظماً ترقی کند تا قیمت گردهٔ نان به ۱ شیلینگ و ۵ پنس برسد. به محض این که قیمت نان از این حد گذشت مزد بایستی متناسباً تنزل نماید تا آن جا که قیمت گردهٔ نان به ۲ شیلینگ بالغ گردد. از آن پس ناچار غذای هر یك از افراد باید به میزان $\frac{1}{5}$ کمتر از پیش شود.»[۱] در سال ۱۸۱۴ از شخص معروفی به نام آ.بەنت که هم اجاره‌دار بزرگ، هم قاضی و مدیر نوانخانه بود و هم داور دستمزدها، در کمیسیون تحقیق مجلس اعیان چنین سؤالی شد: «آیا بین ارزش کار روزانه و اعانهٔ کلیسایی کارگر نسبتی ملحوظ می‌شود؟» جواب: «بلی، درآمد هفتگی هر خانواده علاوه بر مزد اسمی آن به وسیلهٔ یك گرده نان (۸ فوند و ۱۱ اونس) و ۳ پنس سرانه تکمیل می‌شود... به نظر ما گردهٔ نان برای نگهداری هر یك از افراد خانواده در مدت یك هفته کافی است، و ۳ پنس برای لباس است. هر گاه کلیسا مایل باشد خود عین لباس را بدهد آن‌گاه ۳ شیلینگ مزبور حذف، خواهد شد. این روش نه تنها در تمام نواحی غربی ویلت‌شایر رایج است بلکه گمان می‌کنم در سرتاسر کشور رواج داشته باشد.»[۲] یکی از نویسندگان بورژوایی همان عصر فریاد می‌زند که «پس بدین طریق اجاره‌داران سالیان دراز طبقهٔ قابل احترامی از هموطنان خود را به انحطاط کشاندند و آنها را وادار نمودند که در نوانخانه پناهگاهی برای خویش اختیار نمایند... اجاره‌دار بر منافع خود افزود، در حالی که حتی از انباشت ضروریترین توشهٔ مصرفی کارگر جلوگیری نمود.»[۳] به طور نمونه کار بـه اصطلاح خانگی (فصل سیزدهم فقرهٔ ۸ بند د) نشان داد که دزدی مستقیم از ذخیرهٔ مصرف ضروری کارگر، چه نقشی هم اکنون در تشکیل اضافه ارزش و بالنتیجه در ایجاد انباشت مایهٔ سرمایه ایفا می‌کند. فاکت‌های دیگری طی همین بخش عرضه خواهد شد.

---

1 - G.B.Newnham (وکیل دعاوی): "A Review of the Evidence before the Committees of the two Houses of Parliament on the Cornlaws", London, 1815, P. 28, Note.

۲ ـ همان جا صفحهٔ ۲۰-۱۹.

3 - Ch.H.Parry(*):"The Question of the Necessity of the Existing Corn Laws Considerd",P.69,77.

آقایان لوردهای زمیندار به نوبهٔ خود نه تنها از بابت جنگ ضد ژاکوبن که خود آن را به نام انگلستان تعقیب می‌کردند. «خسارت» گرفتند بلکه به نحو فوق‌العاده‌ای بر تمول خویش افزودند.

«عواید آنها ۲ برابر، ۳ برابر، ۴ برابر شد و در برخی موارد طی ۱۸ سال ٦ برابر گردید.»

(*) چارلس هنری پری ـ (۱۸٦۰-۱۷۷۹) ـ پزشك و نویسندهٔ انگلیسی. مصنف کتابی دربارهٔ تأثیر مالیات گندم نسبت به طبقات مختلفهٔ مردم روستایی.م

با این که در عموم رشته‌های صنعت آن قسمت از سرمایهٔ ثابت که وسایل کار را تشکیل می‌دهد بایستی با عدهٔ معینی کارگر، برحسب بزرگی مؤسسه، تطبیق نماید، معذالك به هیچ وجه لزومی ندارد که آن قسمت از سرمایه همواره در همان نسبت کارگران مشغول به کار رشد نماید. مثلاً در کارخانه‌ای ۱۰۰ نفر کارگر باکار ۸ ساعته ۸۰۰ ساعت کار تحویل می‌دهند. اگر سرمایه‌دار بخواهد که نیم برابر مجموع این ساعات را ترقی دهد، می‌تواند ۵۰ نفر کارگر جدید استخدام نماید ولی مجبور است نه تنها بابت دستمزد بلکه از جهت وسایل کار نیز سرمایهٔ تازه‌ای پیش‌ریز کند. اما وی باز می‌تواند همان کارگران قدیمی را به جای ۸ ساعت ۱۲ ساعت به کار وا دارد. در آن صورت وسایل کار موجود کفایت می‌کنند ولی تندتر فرسوده می‌شوند. بدینسان کار الحاق یافته‌ای که به وسیلهٔ کشش بیشتر نیروی کار به وجود آمده است می‌تواند اضافه محصول و اضافه ارزش یعنی جوهر انباشت را بالا ببرد بدون آن که بخش سرمایهٔ ثابت متناسباً افزایش یافته باشد.

در صنایع استخراجی، مثلاً در مؤسسات معدنی، مواد خام به هیچ وجه جزئی از سرمایهٔ پیش‌ریخته را تشکیل نمی‌دهد. این جا محمول کار محصول کار گذشته نیست بلکه از جانب طبیعت به رایگان عطا شده است. چنین است سنگ‌های فلزی، فلزات، ذغال سنگ، سنگ و غیره. در این قبیل موارد سرمایهٔ ثابت تقریباً بالانحصار عبارت از وسایل کار است، که می‌توانند مقدار افزایش یافتهٔ کار را در کمال خوبی متحمل شوند، (مثلاً دسته‌های کارگری روز و شب). ولی هر گاه سایر شرایط ثابت فرض شوند آن گاه حجم و ارزش محصول به نسبت مستقیم تعداد کارگران مورد استخدام ترقی می‌کند. در این جا نخستین عوامل آفرینندهٔ محصول یعنی انسان و طبیعت، آفرینندگان عناصر مادی سرمایه مانند اولین روز تولید دست به دست یکدیگر می‌دهند. از برکت کشایی نیروی کار، قلمرو انباشت وسعت یافته است بدون آن که مقدمتاً سرمایهٔ ثابت بزرگ‌تر شده باشد.

در کشاورزی نمی‌توان زمین‌های زراعی را بدون مساعدهٔ بذر و کود اضافی وسعت داد. ولی هر گاه چنین مساعده‌ای انجام گرفت، آن گاه حتی کشت و کار ضرفاً مکانیکی زمین نیز تأثیر معجزه‌آسایی در میزان محصول می‌کند. همین قدر کافی است که عدهٔ کارگران موجود بر میزان فعالیت خود بیفزایند تا حاصلخیزی زمین بیشتر شود، بدون این که لازم باشد وسایل کار جدیدی پیش‌ریز گردد. در این مورد باز تأثیر مستقیم انسان بر روی طبیعت است که سرچشمهٔ بلاواسطهٔ افزایش انباشت می‌گردد، بدون این که احتیاجی به سرمایهٔ جدید باشد.

سرانجام، در صنعت به معنای اخص هر مصرف اضافی کار مستلزم مخارج متناسبی در مواد خام است، ولی چنین مخارجی در مورد وسایل کار ضرورت حتمی ندارد. و نظر به این که صنعت کارخانه‌ای مواد خام مخصوص خویش و همچنین موادی را که برای وسیلهٔ کارش لازم است از صنایع استخراجی و کشاورزی تحویل می‌گیرد، طبعاً از محصولات اضافیی نیز که در دو رشتهٔ مزبور بدون پیش‌ریز سرمایهٔ اضافی تولید شده است، منتفع می‌گردد.

نتیجهٔ کلی چنین است: «هنگامی که سرمایه دو آفرینندهٔ ثروت یعنی نیروی کـار و زمین را، در خود فرو می‌برد، آن چنان قدرت انبساطی کسب می‌کند که به وی امکان می‌دهد عوامل انباشت خویش را در وراء حدودی امتداد دهد که ظاهراً به وسیلهٔ مقدار خودش به وی تحمیل گردیده است یعنی حدودی که به وسیلهٔ ارزش و حجم وسایل تولید قبلاً ایجاد شده، تعیین گردیده و وجود سرمایه وابسته به آن است.

عامل دیگری که در انباشت سرمایه اهمیت به سزا دارد درجهٔ بارآوری کار اجتماعی است.

با نمو نیروی بارآور کار بر حجم محصولات، که معرف مقدار معینی ارزش و لذا حاوی اضافه ارزش نیز هستند، افزوده می‌شود. در صورتی که نرخ اضافه ارزش ثابت بماند و یا حتی در صورتی که تنزل آن آهسته‌تر از رشد نیروی بارآور کار باشد، حجم اضافه محصول افزایش می‌یابد. بنابراین چنانچه تقسیم این اضافه محصول به درآمد و سرمایهٔ الحاقی یکسان بماند آن‌گاه مصرف سرمایه‌دار می‌تواند ترقی کند بدون آن که در انباشت مایه نقصانی حاصل شود. حتی ممکن است مقدار نسبی انباشت مایه به زیان ذخیرهٔ مصرفی ترقی کند و این در صورتی امکان‌پذیر است که ارزان شدن کالاها وسایل تمتعی به میزان گذشته یا بیشتر از آن در اختیار سرمایه‌دار قرار دهد. ولی چنان که دیدیم رشد بارآوری کار با ارزان شدن کارگر و لذا با ترقی نرخ اضافه ارزش، همگامند ولو این که مزد واقعی کارگر نیز ترقی کند. ترقی مزد واقعی هیچ‌گاه به نسبت رشد بارو آوری کار نیست. بنابراین همان مقدار ارزشی که به سرمایهٔ متغیر مبدل شده است نیروی کار بیشتر و بالنتجیه کار بیشتری را به حرکت در می‌آورد. همان مقدار ارزشی که به سرمایهٔ ثـابت بدل شده است در وسایل تولید بیشتری نموده می‌شود یعنی در وسایل کار بـیشتر، در موادکار و مواد کمکی بیشتر مجسم می‌گردد و بنابراین هم عوامل محصول‌آفرین و هم عوامل ارزش‌زا را زیادتر می‌کند یا به عبارت دیگر عوامل جذب‌کنندهٔ کار را افـزایش می‌دهد. پس اگر ارزش سرمایهٔ الحاقی یکسان بماند و یا حتی تنزل نماید تسریع انباشت میسر است. نه تنها مقیاس تجدید تولید از لحاظ مادی وسیع‌تر می‌شود بلکه تولید اضافه

ارزش نیز سریع‌تر از ارزش سرمایهٔ الحاقی نمو می‌کند.

رشد نیروی بارآور کار در سرمایهٔ اصلی یعنی در سرمایه‌ای که قبلاً در پروسهٔ تولید بوده است، نیز واکنش ایجاد می‌کند. یك قسمت از سرمایهٔ ثابتی که از پیش وارد شده مرکب است از وسایل کار مانند ماشین‌آلات و غیره، که فقط طی دوره‌های درازی مصرف می‌شوند. و لذا تجدید تولید می‌گردند یعنی نمونهٔ جدیدی از همان نوع جانشین آنها می‌شود. ولی هر سال جزئی از این وسایل کار می‌میرد و یا پایان وظیفهٔ تولید آن در می‌رسد. بنابراین هر سال مرحله‌ای از تجدید تولید ادواری آن یا مرحلهٔ جانشین ساختن آن به وسیلهٔ نمونهٔ دیگری از همان نوع فرا می‌رسد. چنانچه نیروی بارآور کار در زادگاه همین وسایل کار رشد نموده باشد و بارآوری کار مستمراً با ترقی بلاانقطاع علم و فن نمو می‌کند، آن‌گاه به جای اسباب کهنه، ماشین‌ها و افزارها، دستگاه‌ها و وسایل دیگری که بازده آنها بیشتر است و با توجه به میدان عملی که دارند ارزان‌ترند به کار می‌افتند. سرمایهٔ کهنه، حتی صرف‌نظر از تغییرات جزئی که دایماً در وسایل کار موجود وارد می‌شود، به شکل بارآورتری تجدید تولید می‌گردد. جزء دیگر سرمایهٔ ثابت اصلی یعنی مواد خام و مواد کمکی، دایماً طی سال تجدید تولید می‌شوند، بویژه اگر مواد مزبور از کشاورزی برخاسته باشند که اکثراً همه سال تجدید می‌گردند. بنابراین به‌کار بستن هر اسلوب بهتر و غیر آن در عین حال هم در سرمایهٔ الحاقی و هم در سرمایه‌ای که قبلاً به کار افتاده است تأثیر می‌کند. هر پیشرفتی که در علم شیمی به وجود می‌آید نه تنها تعداد مواد سودمند و استفادهٔ مفید از مواد شناخته شده را چند برابر می‌کند بلکه با رشد سرمایه، میدان سرمایه‌گذاری را نیز بسط می‌دهد. در عین حال پیشرفت علمی، نحوهٔ به کار بردن مدفوعات پروسهٔ تولید و مصرف را در جریان پروسهٔ تجدید تولید، می‌آموزد و بدینسان بدون سرمایه‌گذاری بدوی مادهٔ تازه‌ای برای سرمایه به وجود می‌آورد.

همان طور که بالا رفتن شدت نیروی کار، افزایش استفاده از ثروت طبیعی را خود به تنهایی میسر می‌سازد، به همان قسم دانش و فن نیز قوهٔ گسترشی برای بسط سرمایه به وجود می‌آورند، که مستقل از مقدار مشخص سرمایهٔ به‌کار افتاده است. این قوه در آن قسمت از سرمایهٔ اصلی نیز که وارد مرحلهٔ نو شدن خویش گردیده است تأثیر می‌کند. سرمایهٔ مزبور در شکل تازهٔ خویش، از آن پیشرفت اجتماعی که پشت سر شکل کهنه‌اش انجام شده است مجاناً مستفید می‌شود. شکی نیست که این تکامل نیروی بارآور در عین حال موجب آن می‌شود که جزئاً بهای سرمایهٔ به‌کار افتاده کاهش یابد. تا آن جا که این کاهش بها در میدان رقابت به نحو بارز محسوس است، بار اصلی آن به گردن کارگر می‌افتد زیرا سرمایه‌دار درصدد آن برمی‌آید که از راه تشدید بهره‌کشی کارگر خسارت

خویش را جبران نماید.

کار، ارزش وسایل تولیدی راکه مصرف می‌کند به محصول منتقل می‌سازد. از سوی دیگر ارزش و حجم وسایل تولیدی که به وسیلهٔ مقدار معینی کار به حرکت در می‌آیند، با بارآوری کار نسبت مستقیم دارند. بنابراین هر چند مقدار کار واحد، همواره همان مقدار ارزش جدید به محصول بیفزاید، معذالك با ترقی بارآوری کار ارزش سرمایهٔ قدیم، که همراه کار به محصول منتقل می‌شود، نمو می‌کند.

مثلاً چنانچه یك ریسندهٔ انگلیسی و یك ریسندهٔ چینی ضمن ساعات واحدی با شدت واحد کار کنند، هر دو طی یك هفته مقدار ارزش واحدی به وجود خواهند آورد. با وجود این تساوی، تفاوت عظیمی بین ارزش محصول هفتگی انگلیسی، که با ماشین خودکار نیرومندی کار می‌کند، و ارزش محصول چینی که فقط با چرخ ریسندگی کار می‌کند، وجود دارد. در اثنای همان مدتی که کارگر چینی یك فوند پنبه می‌ریسد کارگر انگلیسی صدها فوند پنبه رشته است. ارزش‌های قدیمی انتقال یافته چندین صدبار بزرگ‌ترند و لذا ارزش محصولات کارگر انگلیسی متورم می‌گردد، زیرا در محصولات مزبور ارزش‌های منتقل شده به صورت سودمند تازه‌ای حفظ می‌شوند و بدینسان می‌توانند از نو به مثابهٔ سرمایه به کار افتند. فریدریش انگلس به ما می‌آموزد که «اگر در سال ۱۸۷۲ ماشین‌های نو ظهور به یاری نمی‌آمدند و محصول پشم سه سال گذشته را نمی‌رشتند (در انگلستان)، آن گاه همهٔ محصول مزبور در نتیجهٔ کمبود کارگر می‌بایستی هنوز به صورت آماده نشده همچنان بر جای می‌ماند.»(۱) البته کاری که در پیکر ماشین آلات تجسم یافته بود هیچ انسانی را مستقیماً از زمین سبز نمی‌کرد، ولی به عدهٔ اندکی کارگر امکان می‌داد که با الحاق کار زندهٔ نسبتاً کم، نه تنها پشم‌ها را به طور بارآور مصرف نمایند و ارزش جدیدی به آنها بیفزایند، بلکه این امکان را نیز به وجود آورد که در شکل نخ و غیره ارزش قدیم پشم محفوظ بماند. به همین سبب کار مزبور وسیله و مشوقی برای تجدید تولید وسعت یافتهٔ پشم گردید. برای کار زنده این خود موهبتی است طبیعی، که در اثنای آفرینش ارزش نو، ارزش‌های قدیمی را نگهدارد. بنابراین کار با بالا رفتن درجهٔ تأثیر، وسعت و ارزش وسایل تولیدش و لذا با بسط نیروی بارآور توأم با انباشت خود، ارزش سرمایه‌ای راکه دایماً در حال رشد است به شکل همواره جدیدی نگه می‌دارد و جاوید می‌سازد.(۲)

---

1 - F.Engels: "Lage der arbeitenden Klasse in England", P. 20.

۲ ـ علم اقتصاد کلاسیك نظر به فقدان تحلیل در مورد پروسهٔ کار و پروسهٔ ارزش‌افزایی، هرگز

امکان نیافت که این عامل مهم تجدید تولید را به خوبی درك کند. چنان که مثلاً می‌توان در نزد ریکاردو این نقیصه را مشاهده نمود. وی از جمله چنین می‌گوید: «تحول نیروی بارآور هر چه باشد، ۱۰۰۰۰۰۰ نفر همواره همان ارزش را در کارخانه تولید می‌کنند.» این حکم صحیح است به شرط آن که مدت و درجهٔ شدت کار آنها ثابت باشد. با وجود این آن چه ریکاردو در برخی از نتیجه‌گیری‌های خود از نظر دور داشته این است که ۱۰۰۰۰۰۰ نفر در صورتی که نیروی بارآور کارشان مختلف باشد مقادیر بسیار متفاوتی از وسایل تولید را مبدل به محصول می‌کنند و بالنتیجه مقادیر ارزشی بسیار متفاوتی در محصول آنها حفظ می‌شود و لذا محصولات ارزش‌داری که به وسیلهٔ آنها تولید می‌شوند بسیار متفاوت می‌گردند. ضمناً متذکر شویم که دربارهٔ این مسأله، ریکاردو مساعی بیهوده‌ای به کار برد تا بلکه برای ژان باتیست‌سه تفاوت بین ارزش مصرف (که وی آن را ثروت مادی می‌نامد) و ارزش مبادله را روشن سازد. سه پاسخ می‌دهد: «در مورد اشکالی که ریکاردو ایراد می‌کند، مبنی بر این که با طریقه‌های بهتر ۱۰۰۰۰۰۰ نفر می‌تواند دو تا سه برابر بیشتر ثروت‌آورد بدون آن که ارزش زیادتری تولید نماید، اگر، همچنان که بایسته است، تولید به مثابه مبادله‌ای تلقی شود که طی آن شخص خدمات بارآور کار، زمین و سرمایهٔ خود را می‌دهد تا در قبال آن محصولات به دست آورد، آن گاه اشکال مزبور زایل می‌گردد. به وسیلهٔ همین خدمات بارآور است که ما تمام فرآورده‌های جهان را به دست می‌آوریم... بنابراین... هر قدر خدمات بارآور ما در جریان مبادله‌ای که تولید خوانده می‌شود مقدار بزرگ‌تری از اشیاء سودمند به دست آورند، به همان اندازه ما ثروتمندتریم و به همان قدر خدمات بارآور ما دارای ارزش بیشتری هستند.»

(J.B.Say:Letters a M.Malthus,Paris.P.168-169.)

اشکالی را که می‌باید حل کند، و این اشکالی است که برای او وجود دارد نه برای ریکاردو، عبارت از این است: چرا هنگامی که کمیت ارزش‌های مصرف در نتیجهٔ بالا رفتن نیروی بارآور کار رشد می‌کند بر ارزش آنها افزوده نمی‌شود؟ جواب: اشکال بدین طریق برطرف می‌شود که بنابه دلخواه خود ارزش مصرف را ارزش مبادله بخوانیم. ارزش مبادله چیزی است که به هر صورت با مبادله سر و کار دارد. بنابراین اگر تولید را «مبادله»ای بخوانیم که گویا ضمن آن کار و وسایل تولید با محصول مبادله می‌شوند، آن گاه مثل روز روشن است که هر قدر تولید بیشتر ارزش مصرف تحویل دهد به همان اندازه ارزش مبادله بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر: «هر قدر طی يك روزانهٔ کار مثلاً جوراب بیشتر به صاحب جوراب‌بافی تحویل شود به همان اندازه وی از لحاظ جوراب غنی‌تر است. ناگهان «سه» به یاد می‌آورد که «با ازدیاد مقدار» جوراب «قیمت» آن (که لابد با ارزش مبادله هم به هیچ وجه سر و کاری

این نیروی طبیعی کار مانند نیروی از خود آمده و خود نگهدار سرمایه به نظر می‌رسد و در شکم آن فرو می‌رود، همچنان که نیروهای بارآور اجتماعی کار به صورت خصوصیت سرمایه جلوه‌گر می‌شوند و همان طور که اضافه کار دایماً به مثابهٔ خودافزایی مستمر سرمایه به وسیلهٔ سرمایه‌دار تصاحب می‌گردد. کلیهٔ نیروهای کار مانند نیروهای از آن سرمایه منعکس می‌گردند همچنان که عموم اشکال ارزشی کالا مانند اشکال پول دیده می‌شوند.

با نمو سرمایه، تفاوت بین سرمایهٔ به‌کار رفته و سرمایهٔ مصرف شده نیز زیاد می‌شود. به عبارت دیگر: حجم مادی و ارزشی وسایل کار بزرگ‌تر می‌شود مانند ابنیه، ماشین‌آلات، لوله‌های زه‌کشی، حیوانات کار، انواع دستگاه‌ها یعنی چیزهایی که در دوران‌های کمابیش طولانی، در پروسه‌های دایماً مکرر تولیدی تماماً به‌کار می‌روند و

ندارد) تنزل می‌کند «زیرا رقابت آنها (تولیدکنندگان) را وادار می‌کند که محصولات خود را به قیمتی که برایشان تمام شده بفروشند.» ولی آخر اگر سرمایه‌دار کالاها را به قیمتی بفروشد که برای او تمام شده‌اند، سود از کجا ناشی می‌شود؟ از این هم بگذریم. سه می‌گوید: که در نتیجهٔ بالا رفتن بارآوری، هر کس در ازاء همان معادل به جای یك جفت جورابی که سابقاً به دست می‌آورد اکنون دارای دو جفت جوراب می‌شود و به همین قیاس. بدین طریق نتیجه‌گیری وی درست همان حکم ریکاردو است که به ردّ آن کمر بسته بود. پس از این زورآزمایی و کشش فوق‌العادهٔ فکری وی پیروزمندانه مالتوس را مخاطب قرار داده چنین می‌گوید: «بله آقا این است نظریهٔ مستدلی که من صریحاً اعلام می‌دارم بدون آن غیر ممکن است دشوارترین مسایل علم اقتصاد را حل نمود و بویژه این نکته را که چگونه ملتی می‌تواند توانگرتر شود در حالی که ارزش محصولاتش کاهش می‌یابد و علیرغم این که ثروت، خود، ارزش است.» (همان نوشته صفحهٔ ۱۷۰)

یك اقتصاددان انگلیسی دربارهٔ شعبده‌بازی‌های مشابهی که در نامه‌های سه انجام یافته این طور اظهار نظر می‌کند: «این شیوه‌های جلوه‌گری در پرگویی جمعاً تشکیل آن چیزی را می‌دهند که آقای سه خوش دارد آیین وی بنامند و به مالتوس توصیه می‌کند که آن را، همان طور که اکنون در بسیاری از نقاط اروپا معمول است، در هرتفورد نیز درس دهد. وی می‌گوید: «چنانچه شما در کلیهٔ این نظریات خصلت متناقضی مشاهده می‌کنید مسایلی را مورد توجه قرار دهید که نظریات مزبور مبین آنها هستند و من جسارتاً معتقدم که این مسایل در نظر شما بسیار ساده و منطقی تلقی خواهند شد.» البته همین طور است ولی در عین حال به برکت همین شیوه نظریات مزبور همه چیز تلقی می‌شوند جز نظریاتی بدیع و با اهمیت.» ("An Inquiry into those Principles respecting the Nature of Demand etc." P. 116,110.)

یا برای به دست آوردن نتایج مفید مشخصی مورد استفاده قرار می‌گیرند، ولی فرسایش آنها تدریجی است و لذا ارزش خود را کم کم از دست می‌دهند و بنابراین فقط آن ارزش را جزء جزء به محصول منتقل می‌سازند. تا آن حد که این وسایل کار در آفرینش محصول شرکت می‌کنند بدون آن که ارزش تازه‌ای به آن بیفزایند و بنابراین تا آن جا که تماماً مورد استفاده قرار می‌گیرند ولی فقط جزئاً مصرف می‌شوند، وسایل مزبور، همچنان که سابقاً متذکر گردیدیم، همان خدمت رایگان نیروهای طبیعی مانند آب، بخار، هوا، الکتریسیته و غیره را انجام می‌دهند. این خدمات رایگانی که کار گذشته انجام می‌دهد، در صورتی که به وسیلهٔ کار زنده تصرف گردد و روح یابد، به مقیاس رشد انباشت متراکم می‌گردد.

نظر به این که کار گذشته همواره به لباس سرمایه در می‌آید یعنی زبان‌کرد کارگران A و B و C و غیره به حساب سود غیر کارگری X ریخته می‌شود، بورژواها و اقتصاددانان از دل و جان ستایشگر محاسن کار گذشته‌اند، که حتی بنابر نظر مك کولوخ نابغهٔ اسکاتلندی، مستحق آن است که پاداش خاص خود را (از قبیل بهره، سود و غیره) مطالبه نماید.[۱] بنابراین تأثیر روزافزونی که کار گذشته، به صورت وسایل تولید، در پروسهٔ کار زنده اعمال می‌کند، به شکل سرمایه نسبت داده می‌شود، به عاملی منتسب می‌گردد که نسبت به کارگر یعنی آن که کار گذشتهٔ بی‌اجرتش موجد آن وسایل بوده، بیگانه است. عاملین دست اندر کار تولید سرمایه‌داری و چرب‌زبانان ایدئولوژیك آن قادر نیستند وسایل تولید را خارج از نقاب اجتماعی پر از تضادی که امروز به آن چسبیده است بیندیشند، همچنان که یك نفر برده‌دار نمی‌تواند خصلت کارگر بودن برده را از خصلت بردگی او جدا نماید.

در صورتی که درجهٔ بهره کشی از نیروی کار معلوم فرض شود، حجم اضافه ارزش به تعداد کارگرانی بستگی دارد که در زمان واحد استثمار می‌شوند و این تعداد نیز، ولو به نسبت تغییرپذیر، وابسته به مقدار سرمایه است. پس هر اندازه که سرمایه در اثر انباشت‌های متوالی رشد نماید به همان اندازه مبلغ ارزشی‌ای که میان مایهٔ مصرف و انباشت مایه تقسیم می‌شود، نمو می‌کند، بنابراین سرمایه‌دار می‌تواند دست گشاده‌تر زندگی کند و در عین حال بیشتر «پرهیز» داشته باشد. و سرانجام هر قدر مقیاس تولید با ازدیاد حجم سرمایهٔ پیش‌ریخته وسعت پیدا می‌کند شاه فنرهای تولید جدی‌تر و

---

۱ ـ مدت‌ها پیش از آن که سنبور امتیاز (پاداش پرهیز) را بگیرد، مك کولوخ امیتاز (پاداش کار گذشته) را به دست آورده بود.

نیرومندتر به حرکت در می‌آیند.

۵ـ کارمایهٔ ادعایی:

در جریان این تحقیق مسلم گردید که سرمایه مقدار ثابتی نیست بلکه، با تقسیم شدن اضافه ارزش به درآمد و سرمایهٔ الحاقی، جزء کشدار و دایماً نوسان کننده‌ای از ثروت اجتماعی است. باز دیدیم که حتی در صورت معلوم بودن مقدار سرمایهٔ وارد در عمل، نیروی کار، دانش و زمینی که سرمایه در بطن خود فرو می‌برد (از لحاظ اقتصادی منظور ما از زمین کلیهٔ محمولات کاری است که بدون عمل انسان طبیعتاً وجود دارند)، امکانات قابل انعطافی را برای سرمایه به وجود می‌آورند، به نحوی که وی می‌تواند در درورن مرزهای مشخصی، میدان عملی مستقل از مقدار اصلی خود به دست آورد. در این تحقیقات از کلیهٔ اوضاع و احوالی که از پروسهٔ دوران ناشی می‌شوند و موجب آن می‌گردند که در سرمایه‌داری واحد درجات تأثیر بسیار متفاوت به وجود آید، صرف‌نظر شده است. از آن جاکه حدود تولید سرمایه‌داری مفروض ما بود، لذا سرمایه را مانند شکل صرفاً خودرویی از پروسهٔ تولید اجتماعی ملحوظ داشته و از هر ترکیب عقلانی‌تری که بتواند مستقیماً طبق نقشه به وسیلهٔ نیروهای کار و وسایل تولید موجود تحقق یابد صرف‌نظر نموده‌ایم. اقتصاد کلاسیك همواره خوش داشته است که سرمایهٔ اجتماعی را به مثابه مقداری ثابت با درجهٔ تأثیری ثابت تلقی نماید. ولی این پیشداوری برای نخستین بار به وسیلهٔ عامل بیسوادی چون جرمیاس بنثام، این فضل‌فروش نادان و هاتف پرگوی مطالب پیش پا افتاده و در خورد فهم بورژوای قرن نوزدهم، به صورت آیینی درآمد.[۱] در میان فلاسفه، بنثام همان عنوانی را دارد که مارتین توپر[۲] در میان شاعران. این هر دو جز در انگلستان در جای دیگری امکان پیدایش نداشتند.[۳]

۱ـ از جمله مراجعه کنید به ج.بنثام: "Théorie des Peines et des Récompenses" ترجمهٔ Et.Dumont چاپ سوم، پاریس ۱۸۲۶، جلد دوم، کتاب چهارم، فصل دوم.

۲ـ (۱۸۸۹ـ۱۸۱۰) نویسنده و شاعر انگلیسی.م

۳ـ جرمیاس بنثام پدیده‌ای پاك انگلیسی است. در هیچ زمان و در هیچ کشور هیچ کس، حتی فیلسوف کریستیان ولف آلمانی، تا این درجه پیش‌پا افتاده‌ترین مبتذلات را داوطلبانه نپرداخته است. اصل سودمندی و مفیدیت به هیچ وجه کشف بنثام نیست. وی فقط آن چه راکه هلوسیوس و فرانسویان دیگر سدهٔ هجدهم با ظرافت بیان کرده بودند بی‌روح تکرار می‌کند. مثلاً هر گاه بخواهیم بدانیم برای یك سگ چه چیزی مفید است آن گاه لازم است که طبیعت سگ را مورد تحقیق قرار

با دگم بنثام عادی‌ترین پدیده‌های پروسهٔ تولید، مثلاً پدیده‌هایی چون رونق‌ها و فروکش‌های ناگهانی و حتی خود انباشت، به‌کلی غیر قابل فهم می‌گردند.(۱) دگم مزبور، هم به وسیلهٔ خود بنثام و هم از طرف مالتوس، جیمس میل، مک‌کولوخ و دیگران، به قصد توجیه ستایشگرانه مورد استفاده قرار گرفت و از جمله بدین منظور به‌کار رفت که

دهیم ولی خود این طبیعت را نمی‌توان بر پایهٔ «اصل مفیدیت» قرار داد. در مورد انسان نیز اگر بخواهیم کلیهٔ اعمال، حرکات، مناسبات و غیره را بنابر اصل مفیدیت قضاوت نماییم باید بدواً طبیعت انسان را علی‌العموم و سپس آن را در هر یک از مراحل تاریخی مطالعه کرده تغییراتی که به طبیعت انسانی عارض شده بیان نماییم. بنثام وارد این مباحث نمی‌شود. با خشکی ساده‌لوحانه‌ای وی بورژوای جدید بویژه بورژوای انگلیسی را به مثابهٔ نمونهٔ انسان عادی معرفی می‌کند. هر آن چه که برای این نمونهٔ انسان عادی و جهان وی مفید است به خودی خود و فی‌نفسه سودمند است. سپس بر این قیاس وی گذشته، حال و آینده را مورد تحقیق وی و قضاوت قرار می‌دهد. مثلاً مذهب مسیح «مفید است» زیرا این مذهب همان اعمالی را که قانون کیفر از لحاظ قضائی قابل مجازات می‌داند از نقطه نظر مذهبی محکوم می‌نماید. انتقاد عنری «زیان‌آور» است زیرا چنین انتقاد مزاحم استفادهٔ مردم شرافتمند از اشعار مارتین ترویر می‌شود و غیره. با چنین یاوه‌گویی‌ها این مردک، که شعارش (هیچ روزی بی‌نوشته مباد)، است، کوههایی کتاب پر ساخته است. اگر جسارت من به درجهٔ دوستم هـهاینه(*) بود جناب جرمیاس را نابغه‌ای در حماقت بورژوایی می‌خواندم.

(*) هانریش هاینه (۱۸۵۶-۱۷۹۷) ـ شاعر معروف و مهم‌ترین سخن‌پرداز سیاسی آلمان که علیه حکومت استبدادی برخاست و بویژه تحت تأثیر دوستی نزدیکی که با مارکس یافته بود در سال ۱۸۴۴ اشعار آتشینی علیه فشار و تضییقات استبداد ساخت. کارل مارکس بی‌اندازه این شاعر بزرگ را دوست می‌داشت و با این که نوسانات و ضعف‌های سیاسی او را مورد انتقاد قرار می‌داد برای وی مقامی ارجمند قایل بود.م

۱ ـ «گرایش اقتصاددانان چنین است که کمیت مشخصی از سرمایه و تعداد معینی کارگر را به مثابه ادوات تولیدی متحدالقوه‌ای تلقی نمایند که با شدت معین و یکسانی عمل می‌کنند... آنها که کالاها را یگانه عوامل تولید می‌شمارند ثابت می‌کنند که به طور کلی تولید نمی‌تواند گسترش یابد زیرا برای چنین توسعه‌ای لازم است که وسایل معیشت، مواد خام و کارافزار افزایش یافته باشند و این در واقع به آن معنی خواهد بود که هیچ رشد تولیدی بدون رشد قبلی آن امکان‌پذیر نیست، یا به عبارت دیگر هر رشد و نموی غیر ممکن است.» (S.Bailey: "Money and its Vicissitudes", P. 58-70.)

بیلی دگم مزبور را به طور عمده از نقطهٔ نظر پروسهٔ گردش و دوران مورد انتقاد قرار می‌دهد.

جزئی از سرمایه یعنی سرمایهٔ متغیر، یا آن قسمتی از سرمایه را که با نیروی کار قابل تعویض است، مانند مقدار ثابتی جلوه دهند. افسانه‌ای پرداخته شد مبنی بر این که گویا تجسم مادی سرمایهٔ متغیر یعنی آن مقدار وسایل معیشتی که این بخش از سرمایه نمودار عادی آن در برابر کارگران است و کار مایه‌اش خوانده‌اند، خود جزء ویژه‌ای از ثروت اجتماعی را تشکیل می‌دهد که به وسیلهٔ زنجیره‌های طبیعی غیر قابل عبوری محصور گشته است. برای به حرکت درآوردن بخشی از ثروت اجتماعی که وظیفهٔ سرمایهٔ ثابت را انجام می‌دهد، یا اگر تغییر مادی آن را در نظر بگیریم، برای آن بخشی که باید به صورت وسایل تولید عمل کند، مقدار مشخصی کار زنده لازم است. از لحاظ تکنولوژیك این خود مقدار کار معلومی است. ولی نه تعداد کارگرانی که برای انجام این حجم معین کار لازم است معلوم است زیرا تعداد مزبور با درجهٔ بهره‌کشی نیروی کار انفرادی تغییر می‌کند و نه بهای این نیروی کار، که فقط حداقل آن به نحو بسیار کشداری نموده شده است. آن فاکت‌هایی که پایهٔ دگم را تشکیل می‌دهند بدین قرارند. از سویی آن جا که سخن بر سر تقسیم ثروت اجتماعی بین وسایل تمتع غیر کارگران و وسایل تولید است، کارگر را مطلقاً حق اظهار نظری نیست. از سوی دیگر در مساعدترین حالات استثنایی، کارگر می‌تواند آن به اصطلاح «کار مایه» را فقط به زیان «درآمد» توانگران توسعه بخشد.(۱)

آن چه از جمله نشان دهندهٔ آن است که تا چه درجه کوشش در جلوه دادن حدود سرمایه‌داری کارمایه به جای حدود طبیعی آن، به همانگویی باطلی می‌انجامد، همانا گفتار پرفسور فااوسه‌ت(۲) است.

---

۱ ـ جون استوارت میل در کتاب «اصول علم اقتصاد» خود (جلد دوم، فصل اول، بند۳) می‌گوید: «در این روزگار محصول کار به نسبت معکوس کار توزیع می‌شود. بزرگ‌ترین قسمت آن به کسانی می‌رسد که هرگز کار نمی‌کنند، سهم بزرگ‌تر بعدی از آن کسانی می‌شود که کارشان تقریباً اسمی است، به نحوی که درجه به درجه هر قدر که کار نامطبوع‌تر و پر زحمت‌تر می‌شود پاداشت آن نیز کمتر می‌گردد تا جایی که رنج‌آورترین و فرساینده‌ترین کار جسمانی حتی نمی‌تواند به تأمین نیازمندی‌های معیشتی خود اطمینان داشته باشد.» برای رفع سوء تفاهمات متذکر می‌شوم که اگر کسانی از قبیل جون استوارت میل و غیره به مناسبت تضادی که بین دگم‌های اقتصادی کهنهٔ آنها و گرایش‌های جدیدشان وجود دارد قابل انتقادند، کمال بی‌عدالتی خواهد بود اگر آنها را با دار و دستهٔ مداحان اقتصاد عامیانه به یك چوب برانیم.

۲ ـ (۱۸۸۴-۱۸۳۳) اقتصاددان و رجل سیاسی انگلیسی از مکتب لیبرال و پیرو جون استوارت

وی می‌گوید: «سرمایهٔ گردان[۱] یك کشور عبارت از کارمایهٔ آن است. بنابراین برای این که بتوان مزد پولی متوسطی راکه هر کارگر دریافت می‌کند حساب کرد، فقط باید به طور ساده این سرمایه را بر تعداد جمعیت کارگری تقسیم نمود.»[۲] پس چنین در می‌آید که باید بدواً کارمزدهای انفرادی واقعاً پرداخت شده را جمع بزنیم و مبلغ آن را تعیین کنیم و سپس معتقد شویم که این حاصل جمع عبارت از مبلغ ارزشی «کارمایه»ای است که از جانب خداوند و طبیعت عطا شده است. و سرانجام همین مبلغ حاصل جمع را به تعداد سرانهٔ کارگران تقسیم کنیم تا از نو به این کشف موفق شویم که به طور متوسط انفراداً به هر کارگری چقدر می‌افتد. این واقعاً تردستی بدیعی است. این تردستی مانع از آن نمی‌شود که آقای فاوسه‌ت بی آن که نفس تازه کند بگوید: «مجموع ثروتی که سالانه در انگلستان انباشته می‌شود به دو جزء تقسیم می‌گردد جزئی از آن به منظور نگهداری صنعت خودمان در انگلستان مصرف می‌شود. جزء دیگر به کشورهای دیگر صادر می‌گردد... آن جزئی که در صنعت ما به کار برده می‌شود نسبت به ثروتی که در این کشور سالانه انباشته می‌گردد سهم مهمی را تشکیل نمی‌دهد.»[۳] پس قسمت اعظم اضافه محصولی که سالانه به دست می‌آید و از کارگر انگلیسی بدون هیچ ازایی ربوده می‌شود، نه در انگلستان بلکه در کشورهای بیگانه مبدل به سرمایه می‌گردد. ولی با این صدورسرمایهٔالحاقی،قسمتی از کارمایهٔ پندار آفریدهٔ خداوند و بنثام صادرمی‌شود.[۴]

میل.م

۱ ـ هنری فاوسه‌ت استاد علم اقتصاد کمبریج:

"The Economic Position of the British Labourer", London, 1865, P. 120.

۲ ـ به خاطر خواننده می‌آورم که مقولات سرمایهٔ متغیر و سرمایهٔ ثابت را نخستین بار من به کار برده‌ام از زمان آدام اسمیث به بعد علم اقتصاد مضامین داخل در این مقولات را با تفاوت‌های صوری که بین سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان وجود دارد و ناشی از پروسهٔ دوران است در هم و مخلوط ساخته است. در این باره کتاب دوم بخش دوم مفصل‌تر بحث خواهد شد.

3 - Fawcett: "The Economic Position etc." P. 122-123.

۴ ـ ممکن بود گفته شود که نه تنها سرمایه بلکه کارگر نیز سالانه به شکل مهاجرت از انگلستان صادر می‌شود، با وجود این در متن به هیچ وجه سخن بر سر پول توشهٔ مهاجرین، که اکثراً غیر کارگرند نیست. پسران فرم‌داران قسمت اعظم این مهاجران را تشکیل می‌دهند. آن سرمایهٔ الحاقی انگلیسی که هر سال به منظور بهره‌آوری به خارج فرستاده می‌شود نسبت به انباشت سالانه به مراتب بزرگ‌تر از نسبتی است که بین مهاجرت سالانه و افزایش سالانهٔ جمعیت وجود دارد.

فصل بیست و سوم: قانون عام انباشت سرمایه‌داری

۱ - در صورتی که ترکیب سرمایه یکسان بماند، انباشت موجب ترقی تقاضای نیروی کار می‌شود:

ما در این فصل تأثیری را که نمو سرمایه در سرنوشت طبقه‌ای کارگر اعمال می‌کند مورد مطالعه قرار می‌دهیم. مهم‌ترین عامل در مورد این تحقیق ترکیب سرمایه و تغییراتی است که عارض ترکیب مزبور در جریان پروسه‌ای انباشت می‌شود.

ترکیب سرمایه را باید از دو نقطه نظر مورد دقت قرار داد. از نقطه نظر ارزش، ترکیب سرمایه وابسته به نسبتی است که طبق آن به سرمایهٔ ثابت یا ارزش وسایل تولید و سرمایهٔ متغیر با ارزش نیروی کار یعنی مبلغ کل دستمزدها، تقسیم می‌شود. از نقطه نظر مادی یعنی آن چنان که در پروسهٔ تولید عمل می‌شود، هر سرمایه به وسایل تولید و نیروی زنده کار منقسم می‌گردد و این ترکیب خود منوط است به نسبت بین حجم وسایل تولید به‌کار رفته و مقدار کاری که برای استفاده از آنها ضرور است. من ترکیب اولی را ترکیب ارزشی و دومی را ترکیب فنی سرمایه می‌نامم. بین این هر دو رابطهٔ متقابل نزدیکی وجود دارد. به منظور بیان این روابط متقابل، من ترکیب ارزشی سرمایه را، تا آن جا که وابسته به ترکیب فنی و منعکس کنندهٔ تغییرات آن است، ترکیب آلی سرمایه می‌خوانم. از این پس، هرگاه به منظور تلخیص، از ترکیب سرمایه سخن می‌رود، همواره غرض ترکیب آلی سرمایه است.

بین سرمایه‌های انفرادی متعددی که در شعبهٔ مشخص تولیدی گذارده شده‌اند ترکیباتی وجود دارند که کمابیش با یکدیگر متفاوتند. میانگین ترکیبات انفرادی، ترکیب کل سرمایهٔ به کار رفته در رشته تولیدی مزبور را به دست می‌دهد. سرانجام، میانگین، مجموع ترکیبات متوسط در جمع رشته‌های تولید، ترکیب سرمایهٔ اجتماعی یک کشور را به دست می‌دهد و بالمثال فقط از همین ترکیب است که ذیلاً سخن می‌رود.

نموّ سرمایه مستلزم نمو جزء متغیر آن یعنی جزئی است که مبدل به نیروی کار می‌گردد. بهره‌ای از اضافه ارزش که مبدل به سرمایهٔ الحاقی شده است همواره باید از نو تبدیل به سرمایهٔ متغیّر یا کار مایه‌ای الحاقی گردد. فرض کنیم که با یک سال ماندن شرایط دیگر ترکیب سرمایه بی‌تغییر باقی بماند یعنی برای به راه انداختن حجم معینی از وسایل

تولید یا سرمایه‌ای ثابت همواره به همان مقدار نیروی کار نیاز باشد. در این صورت روشن است که تقاضای کار و همچنین مایهٔ معیشتی کارگران متناسباً با نمو سرمایه ترقی خواهد نمود و هر قدر سرمایه سریع‌تر نمو کند به همان نسبت این تقاضا سریع‌تر خواهد بود.

نظر به این که سرمایه، هر سال اضافه ارزشی تولید می‌کند که جزئی از آن سالانه به سرمایه اصلی ملحق می‌گردد، نظربه این که جزء الحاقی نیز خود هر سال با افزایش طول و عرض سرمایه‌ای که در جریان است نموّ می‌کند، و بالآخره نظربه مهمیز پویهٔ مکنت‌جویی، مثلاً در مورد گشایش بازارهای جدید، در مورد پدید آمدن مناطق تازهٔ سرمایه‌گذاری، که خود معلول نیازمندی‌های اجتماعی نوخاسته است و غیره، میدان انباشت، تنها در نتیجهٔ تغییر در تقسیم اضافه ارزش یا اضافه محصول به سرمایه و درآمد، به طور ناگهانی انبساط‌پذیر می‌شود و لذا این امکان به وجود می‌آید که نیازمندی‌های انباشت سرمایه موجب افزایش نیروی کار یا تعداد کارگر گردد و تقاضای کارگر از عرضهٔ آن تجاوز نماید و بنابراین دستمزدها ترقی کنند. در صورتی که فرض فوق‌الذکر به طور ثابت ادامه یابد، سرانجام حتی این جریان حتی الوقوع می‌گردد. نظربه این که هر سال کارگران شاغل بیش از سال قبل می‌شود، ناچار دیر یا زود باید آن نقطه‌ای در رسد که احتیاجات انباشت شروع به چربیدن بر عرضهٔ عادی کار نماید. و بنابراین مرحلهٔ ترقی دستمزد آغاز گردد. در سرتاسر قرن پانزدهم و نیمهٔ اول قرن هیجدهم شکایات راجع به این مسأله در انگلستان طنین‌انداز بود. ولی شرایط کمابیش مساعدی که در درون آن کارگران مزدور به حفظ و تکثیر خویش می‌پردازند به هیچ وجه خصلت بنیادی تولید سرمایه‌داری را تغییر نمی‌دهد. همچنان که تجدید تولید ساده دایماً مناسبات سرمایه‌داری از نو به وجود می‌آورد یعنی از سویی سرمایه‌داران و از سوی دیگر کارگران را تجدید تولید می‌کند، همان طور تجدید تولید در مقیاس وسیع‌تر یا انباشت، مناسبات سرمایه‌داری را به مقیاس وسیع‌تر تجدید تولید می‌کند یعنی در یك قطب سرمایه‌داران بیشتر یا سرمایه‌داران کلفت‌تر و در قطب دیگر مزدوران بیشتر به وجود می‌آورد.

تجدید تولید نیروی کاری که لاینقطع باید به مثابه وسیلهٔ ارزش‌افزایی به سرمایه بپیوندد، امکان جدا شدن از آن را نداشته باشد و تبعیتش از سرمایه فقط به وسیلهٔ تعویض افراد سرمایه‌داری که نیروی کار به آنها فروخته می‌شود پوشانده گردد، در واقع یکی از عوامل تجدید تولید خود سرمایه را تشکیل می‌دهد. بنابراین انباشت سرمایه عبارت است

از تکثیر پرولتاریا.(۱)

اقتصاد کلاسیك این حکم را به حدی خوب درك کرده است که آدام اسمیت، ریکاردو و دیگران، چنان که پیش از این متذکر شده‌ایم، حتی به خطا انباشت را با مصرف تمام قیمت اضافه محصول سرمایه گشته، به وسیلهٔ کارگر بارآور یعنی با تبدیل به مزدوران اضافی، یکی می‌شمارند. چون بلرس حتی در سال ۱۶۹۶ چنین می‌گوید: «اگر کسی دارای ۱۰۰۰۰۰ آکر زمین و همان اندازه لیره و دام می‌بود، آیا می‌توانست بدون کارگر مرد توانگری باشد؟ و آیا خود او به غیر از کارگر چیز دیگری می‌بود؟ و چون کارگران هستند که افراد را توانگر می‌کنند هر قدر کارگر بیشتر باشد همان قدر توانگر بیشتر است... کار درویش، کان توانگر است.»(۲) و نیز برناردوماندویل(۳) در آغاز قرن هیجدهم چنین می‌گفت: «آن جا که مالکیت به قدر کافی مورد حمایت است زندگی

---

۱ ـ کارل مارکس: «کار مزدور و سرمایه» ـ در صورت برابری ستم نسبت به توده‌ها، هر کشوری که بیشتر پرولتر داشته باشد همان قدر غنی‌تر است. (Colins: L Economie Politique, Source des Rèvolutions et des Utopies prétendues Socialistes, Paris, 1857, T.III, P. 331.)

از لحاظ اقتصادی «پرولتر» مفهوم دیگری جز مزدور ندارد، که «سرمایه» آن را به وجود می‌آورد و ارزشده می‌کند و به محض این که برای ارزش‌افزایی آن کسی که پکور(*) "مسیو کاپیتال" می‌نامد زاید می‌گردد، به سنگفرش خیابان پرتاب می‌شود. «پرولتر ناخوش جنگ‌های دست نخورده است مالك جنگل است، و عیناً همان طور که اورانگوتانگ با آن بی‌رودربایستی رفتار می‌نماید، وی نیز با جنگل دست نخورده مانند صاحب اختیار عمل می‌کند. بنابراین وی پرولتر نیست. اگر به جای آن که وی جنگل را مورد بهره‌برداری قرار دهد جنگل از او بهره‌کشی می‌نمود ممکن بود چنین موردی پیش آید. اما دربارهٔ سلامتی وی باید گفت که وضع او نه تنها به هیچ وجه قابل مقایسه با پرولتر جدید نیست بلکه حتی با «مردم شرافتمند» سفلیسی و خنازیری نیز نسبتی ندارد. ظاهراً آقای ویلهم روشر مقصودش از جنگل دست نخورده همانا زمین‌های بایر آباء و اجدادی خویش در لونه‌بورگ است.

(*) پیکور (۱۸۸۷ـ۱۸۰۱) اقتصاددان و سوسیالیست فرانسوی که پیشنهاد می‌کرد برای از بین بردن عدم تساوی در توزیع وسایل تولید آن وسایل از طرف دولت ملی اعلام گردد.م

2 - (John Bellers: "Proposals for raising etc. P. 2.)

۳ ـ برناردوماندیل (۱۷۳۵ـ۱۶۷۰) پزشك فکاهی‌گوی انگلیسی که پرهیز و دورویی اخلاقی بورژوازی را مورد انتقاد قرار داده به باد استهزا گرفته است. کارل مارکس در حق وی می‌گوید: او به مراتب دلیرتر و شرافتمندتر از مدافعان ثناخوان جامعه‌ای بورژوایی است.م

بی‌پول آسان‌تر از زندگی بی‌فقیر است، زیرا اگر فقرا نبودند چه کسی به انجام کارها می‌پرداخت؟... درست است که باید کارگران را از گرسنگی حفظ نمود ولی نباید با آنان چیزی داد که پس‌اندازپذیر باشد. اگر این جا و آن جا شخصی از پست‌ترین طبقات به وسیلهٔ سعی و کوشش و خویشتن‌داری امکان یافت که خود را به بالاتر از شرایطی برساند که در آن رشد یافته است، به هیچ وجه نباید مانع او شد. آری قناعت خود حکیمانه‌ترین دستور برای هر فرد و هر خانوادهٔ انفرادی در جامعه است ولی نفع کشورهای غنی در آن است که قسمت اعظم فقرا هرگز بیکار نمانند و در عین حال آن چه به دست می‌آورند دایماً خرج کنند... آنها که زندگی خویش را با کار روزانه تأمین می‌کنند برای خدمتگزاری جز نیازمندی‌های خویش محرك دیگری ندارند. التیام این حوایج عاقلانه است ولی معالجه‌ای آن دیوانگی است. تنها چیزی که می‌تواند مرد زحمتکش را به کار راغب و کوشا کند، دستمزد معتدلی است. اجرت کمتر، کارگر را، طبعاً دل سرد یا مردد می‌کند، اجرت بیشتر او را گستاخ و تنبل می‌سازد... از آن چه تاکنون گفته شد چنین نتیجه می‌شود که در کشوری آزاد یعنی آن جا که بندگی مجاز نیست، مطمئن‌ترین ثروت عبارت از تودهٔ فقرای زحمتکش است. مضافاً برآن که اینان سرچشمهٔ زوال ناپذیری برای ناوگان و سپاهند و بدون آنان برخورداری از هر نعمتی غیرممکن است و محصول هیچ کشوری قابل استفاده نیست. برای آن که جامعه (که البته عبارت از کسانی است که کار نمی‌کنند) خوشبخت و کامروا باشد و بتوان خلق را با وجود تنگدستی راضی نگه داشت، لازم است که اکثریت عظیم مردم نادان و فقیر بمانند. دانایی خواست‌های ما را وسعت می‌بخشد و مضاعف می‌کند و هر اندازه که خواست‌های شخص کمتر باشد به همان اندازه آسان‌تر می‌توان نیازمندی‌های وی را برآورد.(۱)

آن چه ماندویل، مرد صادق و هوشمند هنوز درك نکرده این است که مکانیسم روند انباشت خود هم چنان که بر حجم سرمایه می‌افزاید توده‌ای «فقرای فعال» را نیز زیادتر می‌کند یعنی کارگران مزدوری را افزایش می‌دهد که نیروی کار خود را مبدل به نیروی ارزش‌افزایی سرمایهٔ رشد یابنده می‌کنند و بدینسان مجبورند شرایط وابستگی خویش را

---

1 - (B.de Mandeville: "The Fable of the Bess", 5. Edit. London, 1728, Remarks, P.212-213, 328.)

برای فقرا زندگی درویشانه و کار دایم راهی به سوی نیکبختی مادی است (که از آن جمله است درازترین روزانهٔ ممکن کار و کم‌ترین وسایل مقدور معاش) و برای دولت راهی به سوی غناء و ثروت است (یعنی برای زمینداران، سرمایه‌داران و مأموران سیاسی و عمال آنها).

("An Essay on Trade and Commerce, London, 1770, P. 54.)

نسبت به محصول کار خود، که در سرمایه‌دار شخصیت یافته است، جاوید سازند. سر.ف.م.ایدن[۱] در نوشتهٔ خود تحت عنوان «وضع فقرا یا تاریخ طبقهٔ کارگر انگلستان «دربارهٔ این رابطهٔ تابعیت چنین متذکر می‌شود: رفع نیازمندی‌ها در اقلیم ما مستلزم کار است و لذا لااقل بخشی از جامعه باید بی‌آرام کار کند... برخی با این که کار نمی‌کنند معذالك حاصل این سعی و کوشش را در اختیار خود دارند. توانگران مزبور چنین وضعی را فقط مرهون تمدن و نظمی هستند که صرفاً آفریدهٔ نظامات بورژوایی است.[۲] زیرا نظامات مزبور این امر را به رسمیت شناخته‌اند که می‌توان محصول کار را از طریق دیگری جز به وسیلهٔ کار خود تصاحب نمود. کسانی که مکنت مستقلی دارند تقریباً تمام ثروتشان مرهون کار دیگران است نه مرهون استعداد شخصی خود که به هیچ وجه بهتر از آن دیگران نیست. آن چه توانگران را از درویشان متمایز می‌سازد تملك زمین و پول نیست بلکه فرمانروایی بر کار است... آن چه زیبندهٔ فقر است شرایطی پست و بنده‌وار نیست بلکه حالتی از متابعت دلپذیر و آزاد منشانه است. و آن چه بایستهٔ مردم توانگر است عبارت از داشتن نفوذ و فرمانروایی کافی بر کسانی است که برای آنان کار می‌کنند... همچنان که هر کس با طبیعت انسانی آشنایی داشته باشد می‌داند چنین شرایطی از وابستگی برای آسایش خود کارگر نیز ضرور است.[۳] ضمناً خاطر نشان سازیم که سر.ف.م.ایدن یگانه شاگرد آدام اسمیت است که در جریان سدهٔ هجدهم کار قابل توجهی انجام داده است.[۴]

---

۱ ـ (۱۸۰۹ـ۱۷٦٦) اقتصاددان انگلیسی و یکی از شاگردان سبرز مکتب آدام اسمیت.م

۲ ـ ایدن بهتر بود می‌پرسید «نظامات بورژوایی» خود مخلوق کیستند؟ از دیدگاه تصوری یک نفر حقوقدان، وی قانون را به مثابهٔ محصول مناسبات تولید مورد توجه قرار نمی‌دهد بلکه بعکس مناسبات تولید را زاییدهٔ قانون می‌انگارد. لنگه «روح القوانین» خیالی مونتسکیو(*) را با یک کلمه سرنگون ساخت و گفت: «روح قوانین مالکیت است.»

(*) (۱۷۵۵ ـ ۱٦۸۹) نویسندهٔ مشهور فرانسوی و یکی از کسانی که افکارش بویژه در مورد تفکیک قوای ثلاثهٔ دولت، در قوانینی که پس از انقلاب فرانسه وضع گردید مورد توجه قرار گرفت. از جمله نوشته‌های معروف وی «نامه‌های ایرانی» و «ملاحظات دربارهٔ علل عظمت رومیان و انحطاط آنان» و «روح القوانین» است، کتابی که در متن سرمایه به آن اشاره شده است. مونتسکیو پدر لیبرالیسم اروپایی است و در علم اقتصاد از پیشقدمان تئوری به اصطلاح کمّی پول بشمار می‌آید.م

3 - (Eden: "The State of the Poor etc." T.I.B,1, Chap.I, P.1-2 and Preface P. XX.

۴ ـ چنان چه خواننده مالتوس را به خاطر آورد، که اثرش تحت عنوان Essay on Population در سال

۱۷۸۹ منتشر گردید، آن گاه من یادآور می‌شویم که این نوشته در نخستین شکل خود چیزی جز برداشت و رونویس از آثار دوفو، سر جیمس استوارت، تاون سند، فرانگین، والاس و دیگران نیست، که مانند دبستانیان و آخوندان طوطی‌وار بازگو شده است و حتی محتوی یك جمله نیست که خود اندیشیده باشد. سروصدای بزرگی که این اثر مناظره‌آمیز برپا نمود تنها ناشی از منافع گروهی بود. انقلاب فرانسه مدافعین پرشوری در کشور پادشاهی انگلستان یافته بود. اصل جمعیت که تدریجاً طی سده‌ای هجدهم آماده شده بود و سپس در میان بحران اجتماعی بزرگی با طبل و شیپور به مثابهٔ تریاق حتمی‌التأثیری علیه آموزش کند ورسه(۱) و دیگران اعلام می‌گردید، از طرف هیئت متنفذین انگلستان با شادی تمام پذیرفته شد و به منزله‌ای خاموش کنندهٔ بزرگی تلقی گردید که هر گونه خواهش و رویای پیشرفت انسانی را نابود می‌ساخت. مالتوس که خود از موفقیت خویش دچار شگفتی شده بود بعداً درصدد برآمد که مصالح سطحی جمع‌آوری شدهٔ طرح قدیمی خود را پُرتر کند و مطالب تازه‌ای که هیچ یك کشف مالتوس نبود بلکه فقط جنبهٔ الحاقی داشت با آن بیفزاید. ضمناً متذکر شویم که مالتوس، با آن که خود کشیش کلیسای بلند پایهٔ انگلستان بود، رهبانیت اختیار کرد. این خود یکی از شرایط عضویت در دانشگاه پروتستان کمبریج است که در آیین‌نامهٔ آن چنین گفته می‌شود: «متأهل بودن اعضاء کالج را مجاز نمی‌دانیم و آن که زن بگیرد خود به خود از عضویت کالج خلع می‌گردد. (Rep. of Cambridge University Commission, P. 172.) این به نحو مساعدی مالتوس را از آخوندهای پروتستان متمایز می‌سازد که یوغ رهبانیت مذهب کاتولیك را رأساً به دور افکنده‌اند و اجرای امر به معروف: «تزایدوا و تکاثروا» را به حدی مأموریت توراتی خاص خویش تلقی نموده‌اند که در همه جا به درجهٔ واقعاً نابرازنده‌ای به تکثیر نسل می‌پردازند در صورتی که در همان حال «اصل جمعیت» را در میان کارگران موعظه می‌کنند. این نکته خصلت‌نما است که حضرات متألهین پروتستان یا بهتر بگوییم کلیسا، نخستین گناه یعنی سیب آدام (۲) را که لباس اقتصادی به تن آن کرده و به صورت «اشتهای معجل» یا آن چنان که ملاتاون سند شادمانه می‌گوید: «موانعی که می‌کوشند تأثیرهای کوپیدون (۳) را کند کنند، در آورده‌اند، منحصر به خود ساخته و اکنون نیز در انحصار دارند. باستثناء راهب ونیزی اورتس که نویسندهٔ بدیع و هوشمندی است، اکثر آنان که جمعیت‌آموزی پیش گرفته‌اند کشیشان پروتستانند. مثلاً بروکنر که در اثر خویش تحت عنوان: "Théorie du Systéme animal", Leyden, 1767 تئوری جدید جمعیت را کاملاً مطرح کرده و به انجام رسانده و برخی از اندیشه‌های وی نیز در این مورد، نزاع موقتی بین کنه و شاگردش میرابو (پدر) پیش آورده است و سپس می‌توان از ملا والس، ملا تاون سند، ملا مالتوس و شاگردش سر کشیش ت.چالمرس(۴) نام برد. از جوجه

آخوندهای رونویس‌کن این سلاله دیگر سخنی نمی‌گوییم. در ابتدا فلاسفه‌ای مانند هوبس، لاك، هیوم و مردان سیاست و تجارت از قبیل توماس موروس(۵)، تمپل(۶)، سولی(۷)، دو ویت(۸)، نورث، لاو(۹)، واندرلینت، فرانکلین، به علم اقتصاد اشتغال داشتند و پزشکانی مانند پتی، بربون، ماندویل، کنه نیز از لحاظ تئوریك با موفقیت تمام با آن می‌پرداختند. حتی در اواسط قرن هجدهم قدسی‌مآب آقای توکر(۱۰) که برای زمان خود اقتصاددان قابل ملاحظه‌ای است، از این که به مسایل مربوط به مامون (بت طلا، پول و ثروت) پرداخته است طلب بخشایش می‌کند. بعدها است که دوران مداخله‌ای آخوندهای پروتستان با «اصل جمعیت» در می‌رسد. پتی آن چنان که گویا این افراد پیشه تباه را پیش‌بینی می‌کرده است در حالی که خود جمعیت را به مثابهٔ پایهٔ ثروت تلقی می‌کند و مانند آدام اسمیت دشمن سرسخت آخوندها است، می‌گوید: "آن جا که روحانیون بیشتر ریاضت می‌کشند دین شکوفاتر است همچنان که حقوق در آن جا شکوفنده‌تر است که وکلای مدافع گرسنگی می‌خورند." و لذا وی به کشیشان پروتستان توصیه می‌کند که اگر هم نمی‌خواهند دستور پاولوس قدیس را به کار بندند و با هبانیت «نفس‌کشی» نمایند، لااقل بیش از آن چه عواید موجود کلیسایی امکان جذب دارد آخوند تولید نکنند. یعنی اگر چه فرضاً در انگلستان و ایالت گال فقط ۱۲۰۰۰ درآمد وجود دارد، تخم و ترکه‌ای آخوندی را به ۲۴۰۰۰ نفر رساندن کمال بی‌احتیاطی است زیرا نه این است که ۱۲۰۰۰ نفر بی‌محل دایماً درصدد آن خواهند بود که درآمدی برای معیشت خود دست و پا کنند و آسان‌ترین راه برای آنان این نخواهد بود که میان مردم بروند و با آنها تلقین نمایند که ۱۲۰۰۰ نفر آخوند درآمددار روح‌ها را مسموم می‌کنند، روان‌هارا گرسنه نگه می‌دارند و آنها را از راهی که به بهشت می‌رود منحرف می‌سازند؟ (Pett: "A Treatise of Taxes and Contributions, London, 1667, P. 57.) موضعی که آدام اسمیت در مورد روحانیان پروتستان زمان خود اتخاذ نموده است در آن چه ذیلاً می‌آوریم نموده می‌شود دکتر هورن اسقف بزرگ نورویث در نامه‌ای تحت عنوان: "A Letter to A. Smith, L.L.D. On the Life, Death and Philosophy of his Friend David Hume. By One of the People Called Christians", 4 édit. Oxford 1784. آدام اسمیت را مورد موعظهٔ پندآمیز قرار می‌دهد زیرا وی در نامه‌ای سرگشاده‌ای خطاب به آقای استراهان گویا «دوست خود داوید (یعنی هیوم)» را تطهیر می‌کند»، زیرا وی برای مردم تعریف می‌کند چگونه «هیوم در بستر مرگش به خواندن لوکیان(۱۱) و به بازی ویست سرگرم داشت «و حتی جسارت را به جایی رسانده که نوشته است: «من همواره هیوم را، چه در زمان زنده بودنش و چه پس از مرگش: تا آن حد که ضعف طبیعی انسانی اجازه می‌دهد به ایدآل انسانی که کمال خردمندی و پرهیزکاری است نزدیك یافته‌ام. آن گاه اسقف با

ابراز تنفر فریاد می‌زند: «آقا آیا صحیح است که شما صفات و زندگی مردی را، که کراهت علاج ناپذیری نسبت به آن چه دین نامیده می‌شود سرا پای وجودش را فرا گرفته بود و همه گونه مساعی به کار می‌برد تا حتی نام مذهب را نیز از ذهن مردم بیرون آورد، نمونه‌ای کامل خردمندی و تقوی به ما معرفی نمایید؟ (همان جا صفحه‌ای ۸) «ولی شما ای دوستداران حقیقت ناامید نشوید، زیرا خداناشناسی گذرا است. (صفحهٔ ۱۷) آدام اسمیت «دارای این تبه‌خویی بی‌رحمانه است که خدانشناسی را در کشور تبلیغ می‌کند. (از جمله به وسیلهٔ کتابش تحت عنوان: "Theory of moral Sentiments".. ما به ریزه کاری‌های شما واقفیم. آقای دکتر! شما قصد بدی ندارید ولی این بار سیزبان خود را به حساب نیاورده‌اید. شما می‌خواهید ما را به مثال جناب داوید هیوم متقاعد سازید که بی‌خدایی یگانه شربت مقوی علیه نومیدی‌ها و یگانه نوشدارو در برابر هراس از مرگ است... بر ویرانه‌های بابل بخندید و به فرعون بدمنش خیره‌سر درود فرستید! (همان جا صفحه‌ای ۲۲-۲۱) یکی از متعصبینی که سابقاً در سر درس‌های آدام اسمیت حضور یافته بود، پس از مرگش می‌نویسد: «دوستی اسمیت با هیوم... مانع از آن گردید که وی یك نفر مسیحی باشد... وی به هر چه هیوم می‌گفت باور داشت. حتی اگر هیوم به وی می‌گفت که کرهٔ ماه پنیر سبزی است وی باور می‌کرد. و به همین جهت نیز عقیده یافت که خدا وجود ندارد و معجزه دروغ است... در اصول سیاسی خویش وی به جمهوری‌خواهی گرایش داشت. ("The Bee" By James Anderson, 18 tomes, Edinb. 1791-93, t 3, P. 166-165.) ملا ث.چالمرس، آدام اسمیت را متهم می‌کند با این که وی از راه بدجنسی مقوله‌ای «کارگران غیرمولد» را بخصوص علیه آخوندهای پروتستان، به وجود کار پربرکتی که آنان در تاکستان خداوند انجام می‌دهند، درست کرده است.

(۱) (۱۷۹۴-۱۷۴۳) ـ ریاضیدان، فیلسوف و اقتصاددان فرانسوی و یکی از اعضاء مجلس انقلابی فرانسه (کنوانسیون) از نظر اقتصادی وی هوادار مکتب فیزیوکرات‌ها بود و عقیده‌های راسخ وی این بود که انسانیت می‌تواند به طور بی‌پایان ترقی و پیشرفت داشته باشد. وی به هنگام ترور مانند بسیاری از ژیرندن‌ها به زندان افتاد و پیش از انکه در زندان خود را مسموم نماید اثری تحت عنوان: Esquisse d'un tableau historique des Progres de l'esprit humain از خود به جای گذاشت.م

(۲) سیب آدام در مذاهب یهود و مسیحی همان نقشی را که گندم در روایات مذهب اسلام دارد ایفا می‌کند یعنی چیز ممنوعی که خوردن آن به وسوسه‌ای شیطان موجب بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت گردید و این همان نخستین گناه انسان است که در فوق با آن اشاره شده است.م

(۳) ایزد مهر و محبت و عشق در اساطیر رومیان قدیم همانند Eros در اساطیر یونان.م

بنابر آن چه تاکنون مورد فرض ما بود و مساعدترین شرایط انباشت از نقطه نظر کارگران است، سرمایه شرایط وابستگی را زیر شکل‌های قابل تحملی می‌پوشاند یا چنان که ایدن می‌گوید آن شرایط را «دلپذیر و آزادمنشانه» می‌سازد. به جای آن که این شرایط عمقاً تشدید یابند، با افزایش سرمایه گسترده‌تر می‌شوند یعنی فقط با افزایش سرمایه و زیاد شدن تعداد تابعین آن استثمار و تسلط سرمایه وسیع‌تر می‌شود. در نتیجهٔ ازدیاد اضافه محصول خود کارگران و افزایش مقدار مبدل شدهٔ آن به سرمایهٔ الحاقی، قسمت بیشتری از اضافه محصول به صورت وسایل پرداخت به سوی کارگران روان می‌شود به

---

(۴) (۱۸۴۷-۱۷۸۰). متألّه و اقتصاددان اسکاتلندی یکی از متعصب‌ترین هواداران مالتوس که معتقد است جز تربیت دینی هیچ علاج دیگری برای دردهای طبقات زحمتکش وجود ندارد و تئوری جمهوریت مالتوس را نیز در عداد مراحم الهی می‌شمارد.م

(۵) سر توماس موروس یا مور (۱۵۳۵-۱۴۷۸) ـ رجل سیاسی و صدراعظم انگلستان در زمان هانری هشتم. وی مؤلف رمانی تحت عنوان utopie است که محتوی نظریات سیاسی و اجتماعی او علیه مالکیت خصوصی است و در آن دور نمای یك دولت سوسیالیستی و دموکراتیك ترسیم گردیده است. چون وی تسلیم به نظریات شاه دایر به توأم ساختن قدرت معنوی و مذهبی با اختیارات دولتی و سیاسی نشد در سال ۱۵۳۵ سر از بدنش جدا گردید. در ۱۹۳۵ کلیسای کاتولیك وی را به مثابه یکی از قدیسان مذهب مسیح اعلام نمود.م

(۶) (۱۶۹۹-۱۶۲۸) رجل سیاسی و نویسنده انگلیسی.م

(۷) (۱۶۴۱-۱۵۶۰) مشاور و وزیر معروف هانری چهارم پادشاه فرانسه که در زمان صدارت او تولید کشاورزی مورد حمایت قرار گرفت و امور مالی فرانسه در نتیجهٔ تدابیر وی رونقی به سزا یافت. مؤلف کتاب جالبی دربارهٔ اقتصادیات سلطنتی است.م

(۸) یوهان دوویت (۱۶۷۲-۱۶۲۵) مرد سیاسی هلندی و رهبر بورژوازی آن کشور.م

(۹) جون لاو (۱۷۲۹-۱۶۷۱) اقتصاددان و بانکدار اسکاتلندی که در سال ۱۷۱۶ بانکی با حمایت دولت در پاریس به وجود آورد و مقداری پول کاغذی به جریان انداخت تا بدان وسیله قروض دولتی را تأدیه نماید. اقدامات او در نتیجهٔ مخالفت اشراف فرانسه عقیم ماند و بانك ورشکست شد.م

(۱۰) (۱۷۹۹-۱۷۱۲) اقتصاددان انگلیسی و یکی از پیشقدمان آدام اسمیت. طرفدار آزادی تجارت و یکی از کسانی که جد هوادار جداً شدن مستعمرات آمریکایی از انگلستان بود.م

(۱۱) یا لوسین نویسندهٔ یونانی اواخر قرن دوم میلادی (۲۲۵-۱۹۲) مصنف کتبی از قبیل «مباحثهٔ مردگان، شورای خدایان و غیره که انتقاد و تشکیك دربارهٔ عقاید موجود را با طنز در آمیخته است.م

طوری که دامنهٔ برخورداری آنها را وسیع‌تر می‌کند و مصرف مایهٔ آنها از حیث تأمین لباس، اثاث خانه و غیره بهبود می‌یابد و می‌توانند ذخیرهٔ پولی مختصری برای خود تشکیل دهند. ولی همان طور که لباس بهتر، غذای بیشتر، رفتار نیکوتر و پس‌انداز بزرگ‌تر شرایط وابستگی بندگان را تغییر نمی‌دهد به همان قسم این اوضاع و احوال در وابستگی کارگران مزدور تغییری به وجود نمی‌آورد. در واقع ترقی بهای کار در نتیجهٔ انباشت سرمایه فقط با این معنا است که طول و عرض و حجم زنجیر طلایی که کارگر مزدور خود برای خویشتن ساخته است، امکان می‌دهند که زنجیر مزبور نرمتر کشیده شود.

در جریان مباحثاتی که این موضوع به وجود آورده غالباً مسألهٔ اساسی یعنی تفاوت خاص تولید سرمایه‌داری، از نظر دور افتاده است. در این تولید نیروی کار برای آن خریداری نمی‌شود که به وسیلهٔ خدمت آن نیرو یا محصولی که به وجود می‌آورد نیازمندی‌های شخصی خریدار برآورده شود. هدف آن ارزش‌افزایی سرمایهٔ خریدار است یعنی تولید کالاهایی است که بیش از آن چه پرداخت شده کار در برداشته باشد و بنابراین محتوی قسمت ارزشیی باشد که خریدار بابت آن چیزی نپرداخته است و با این وجود به وسیلهٔ فروش کالا نقد می‌شود. تولید اضافه ارزش یا افزونگری قانون مطلق این شیوهٔ تولید است. نیروی کار تنها بدان جهت قابل فروش است که وسایل تولید را به مثابه سرمایه حفظ می‌کند، ارزش ویژهٔ خود را به مثابه سرمایه تجدید تولید می‌نماید وسیلهٔ کار بی‌اجرت، سرچشمه‌ای برای سرمایهٔ احاقی به وجود می‌آورد.(۱) بنابراین شرایط فروش نیروی کار، اعم از این که برای کارگر مساعد یا غیرمناسب باشند، متضمن ضرورت دایمی تجدید فروش آن و تجدید تولید دایمی ثروت به مثابه سرمایه است. چنان که دیدیم، دستمزد طبعاً مستلزم آن است که از طرف کارگر همواره مقدار مشخصی کار بی‌اجرت تسلیم گردد. حتی اگر از ترقی دستمزد توأم با تنزل بهای کار و غیره نیز صرف کنیم، افزایش دستمزد در بهترین حالات به معنای تقلیلی در میزان کار

---

۱ ـ یادداشت چاپ دوم ـ معذالك حدود اشتغال کارگران صنعتی و کشاورزی یکسان است: یعنی منوط به آن است متصدی امکان بیرون کشیدن سود از محصول کار آنان داشته باشد... اگر نرخ دستمزد به قدری بالا رود که نفع صاحب‌کار پایین‌تر از حد متوسط سود قرار گیرد، آن گاه وی از به کار گماردن آن صرف‌نظر می‌کند و یا آن که آنها را به شرطی می‌پذیرد که به تنزل دستمزد رضایت دهند. (John Wade(*): "History of the Middle and working Classes", P. 241.)

(*) جون وید (۱۸۷۵ـ۱۷۱۸) نویسنده، اقتصاددان و تاریخ‌نگار انگلیسی.م

بی‌اجرتی است که کارگر مجبور به اجراء آن است. این تقلیل هرگز نمی‌تواند تا نقطه‌ای ادامه یابد که خود سیستم را به خطر اندازد. صرف‌نظر از اختلافات شدیدی که در مورد نرخ دستمزد به وجود می‌آید و آدام اسمیت در زمان خود ثابت کرده است که به هر صورت و به هر حال در این قبیل اختلافات همواره کارفرما باقی می‌ماند، ترقی بهای کاری که از انباشت سرمایه ناشی می‌شود متضمن رویداد یکی از حالات زیرین است:

با ترقی بهای کار از آن جهت ادامه پیدا می‌کند که مزاحم پیشرفت انباشت نیست و در این امر هیچ چیز شگفت آوری وجود ندارد زیرا به قول آدام اسمیت: «حتی در صورت تنزل سود، سرمایه‌ها افزایش می‌یابند و حتی سریع‌تر از پیش... عموماً سرمایهٔ بزرگ با سود کمتر سریع‌تر از سرمایه‌ای کوچك با سود کلان رشد می‌کند. (ثروت ملل - جلد دوم صفحهٔ ۱۸۹ - (جلد اول صفحه‌ای ۲۱۷ و بعد) در این مورد به طور چشم‌گیر مشهود است که تقلیل در کار بی‌اجرت به هیچ وجه اخلالی در توسعهٔ تسلط سرمایه به وجود نمی‌آورد یا حالتی که جهت دیگر مورد پیشین است روی می‌دهد، بدین طریق که انباشت در نتیجهٔ ترقی بهای کار به کندی می‌گراید زیرا مهمیز نفع کند شده است. انباشت تنزل می‌کند ولی با تنزل آن علت تنزلش نیز، که عبارت از عدم تناسب بین سرمایه و نیروی کار استثمارپذیر است، از بین می‌رود. لذا مکانیسم پروسهٔ تولید سرمایه‌داری موانعی را که موقتاً ایجاد می‌کند خود از پیش پا برمی‌دارد. بهای کار از نو به سطحی تنزل می‌کند که با حوایج ارزش‌افزایی سرمایه مطابقت داشته باشد، اعم از این که سطح مزبور اکنون پایین‌تر، بالاتر یا مساوی میزانی باشد که پیش از شروع بالا رفتن دستمزد به مثابه سطح عادی دستمزد تلقی می‌گردید. چنان که دیده می‌شود در حالت اول تنزل مطلق یا متناسب نمو نیروی کار یا تنزل جمعیت کارگری نیست که سرمایه را فراوان می‌کند، بلکه بعکس افزایش سرمایه است که نیروی کار استثمارپذیر را به صورت غیرکافی در می‌آورد. در حالت دوم نیز افزایش مطلق یا متناسب ازدیاد نیروی کار یا جمعتی کارگری نیست که موجب عدم کفایت سرمایه می‌شود بلکه بعکس تقلیل سرمایه است که نیروی استثمارپذیر کار، یا بهتر بگوییم بهای آن را، زیاده از اندازه می‌سازد.

همین حرکات مطلق در انباشت سرمایه است که در حرکات نسبی حجم نیروی کار استثمارپذیر منعکس می‌گردد و لذا مانند حرکت خود نیروی کار جلوه می‌کند. برای این که اصطلاح ریاضی به کار برده باشیم چنین می‌گوییم: مقدار انباشت مقدار متغیر مستقلی است و مقدار دستمزد مقداری تابع، نه بعکس. از اینرو است که در مراحل بحران ادواری صنعت، سقوط عمومی قیمت کالاها مانند ترقی نسبی ارزش پول جلوه می‌کند.

و در مراحل رونق، ترقی عمومی قیمت کالاها به صورت تنزل نسبی ارزش پول دیده می‌شود. مکتب ادعایی[۱] از این پدیده چنین نتیجه می‌گیرد که به هنگام بالا بودن قیمت‌ها، پول کمتر از لزوم و به هنگام پایین بودن قیمت‌ها بیش از حد در جریان است. برازندهٔ همپایهٔ مکتب مزبور در نادانی و عدم درک کاملش از واقعیات[۲] همانا اقتصادیونند[۳] که پدیده‌های مذکور انباشت را بدین طریق توضیح می‌دهند، که گویا کارگر مزدور گاه کمتر و زمانی زیادتر از حد لزوم پیدا می‌شود.

از قانون تولید سرمایه‌داری که پایه‌ای اساسی «قانون طبیعی جمعیت» مورد ادعا است، به طور ساده چنین نتیجه می‌شود که: رابطهٔ بین سرمایه، انباشت و نرخ دستمزد، جز رابطهٔ بین کار اجرت نیافته‌ای که به سرمایه مبدل شده است و آن کار الحاقی که برای به کار افتادن سرمایهٔ الحاق شده لازم است، چیز دیگری نیست. بنابراین رابطهٔ مزبور به هیچ وجه نسبت بین دو مقدار مستقل از یکدیگر یعنی از یکسو مقدار سرمایه و از سوی دیگر تعداد جمعیت کارگری، نیست بلکه در آخرین تحلیل فقط رابطهٔ بین کار بی‌اجرت و بااجرت در درون جمعیت واحد کارگری است. بدینسان اگر حجم کار بی‌اجرتی که طبقهٔ کارگر تسلیم می‌کند و به وسیلهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار انباشته می‌شود با آن اندازه سریع باشد که مبدل شدنش به سرمایه فقط از طریق الحاق فوق‌العادهٔ کار با اجرت امکان‌پذیر گردد، آن‌گاه دستمزد ترقی می‌کند و در صورتی که سایر شرایط یکسان بمانند از کار بی‌اجرت بالنسبه کاسته می‌شود. ولی به محض این که کاهش مزبور به نقطه‌ای برسد که دیگر اضافه کار یعنی غذاده سرمایه به میزان عادی تسلیم نگردد، آن‌گاه واکنشی پدید

---

۱ ـ مکتب فوق‌الذکر که می‌توان آن را "مکتب وسایل دوران" نامید در اواسط قرن نوزدهم به وسیلهٔ جمعی از تئوری‌سازان بانک‌های انگلیسی از قبیل لورد اورستون، تورس، نورمان و غیره به وجود آمد. اینان بر اساس تئوری اشتباه‌آمیز ریکاردو (تئوری کمی پول) مبنی بر این که گویا پول فقط وسیله دوران است و لذا ارزش آن بنابر حجم پول موجود یا بنابر مقدار پول وارد در جریان تعین می‌گردد، قوانین بانکی ۱۸۴۴ـ۴۵ را به تصویب رساندند که طبق آن اسکناس وارد در جریان بنابر میزان صدور و ورود طلا معین می‌گردید: بحران‌های ۱۸۴۷ و ۱۸۵۷ این قوانین را با شکست جدی مواجه ساخت.م

۲ ـ مراجعه کنید به اثر کارل مارکس: Zur Kritik der Politischen Oekonomie صفحه‌ای ۱۶۶ و بعد.

۳ ـ همه جا در این اثر مراد از اقتصادیون یا اقتصاددانان کلاسیك آن دانشمندان علم اقتصادند که از اواسط قرن هفدهم تا آغاز قرن نوزدهم در اروپای غربی به تحقیق علمی دربارهٔ ارتباط درونی مناسبات تولید سرمایه‌داری پرداخته و در برابر اقتصادیون عامی قرار داده می‌شوند.م

می‌شود به این معنی که سهم کمتری از درآمد به صورت سرمایه درمی‌آید، انباشت سست می‌شود و حرکت صعودی دستمزد دچار واکوب آن می‌گردد. بنابراین ترقی قیمت کار در درون مرزهایی می‌ماند که نه تنها اساس سیستم سرمایه‌داری را دست نخورده نگه دارد بلکه تجدید تولید آن را به مقیاس رشد یابنده‌ای تأمین کند. پس در واقع قانون انباشت سرمایه‌داری که به صورت قانونی طبیعی قلب شده است فقط مبین آن است که ماهیت این انباشت نافی هر آن چنان کاهشی در درجهٔ بهره‌کشی کار و هر آن چنان ترقی در بهای کار است، که بتواند تجدید تولید مناسبات سرمایه‌داری و تجدید تولید همواره وسیع‌تر آن را به خطر اندازد. در شیوهٔ تولیدی که کارگر به منظور ارزش‌افزایی ارزش‌های موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد، به جای آن که بعکس ثروت مادی برای حوایج تکاملی کارگر به کار رود، جز این نیز نمی‌توان انتظاری داشت. همچنان‌که در مورد مذهب، انسان مقهور آفریده‌های دماغ خود است، همان طور نیز در تولید سرمایه‌داری، وی تحت استیلای مصنوع دست خویش قرار دارد.(۱)

۲ - کاهش نسبی جزء متغیّر سرمایه در جریان انباشت و گردآیی همگام آن:

اقتصادیون خود برآنند که آن چه باعث بالا رفتن دستمزد می‌شود نه وسعت ثروت موجود اجتماعی است و نه مقدار سرمایه‌ای که اکنون تحت اختیار قرار دارد بلکه یگانه موجب ترقی دستمزد همانا رشد پیوستهٔ انباشت و درجهٔ سرعت نمو آن است. (آدام اسمیت. کتاب اول. فصل هشتم. جلد اول صفحهٔ ۲۰۸) ما تاکنون تنها مرحلهٔ ویژه‌ای از

---

۱ - "ولی چنانچه اکنون به تحقیق اولیهٔ خود برگردیم و همچنان که آن جا اثبات گردیده است با این نکته توجه کنیم... که سرمایه خود جز محصول کار انسانی چیز دیگری نیست... آن گاه کاملاً غیرقابل درك می‌رسد که انسان تحت استیلای آفریدهٔ خویش یعنی سرمایه قرار گیرد و بتواند تابعی از آن گردد. و چون در حقیقت وجود وضعی انکارپذیر نیست، ناگزیر این سؤال پیش می‌آید: چگونه کارگری که خود آفرینندهٔ سرمایه و لذا صاحب آن است توانسته است بندهٔ سرمایه گردد؟"

(Von Thünen: "Der isolierte Staat, Zweiter Teil, Zweite Abteilung, Rostock 1863,P. 5-6)

این خود سزیدتونن(*) است که سؤال را مطرح ساخته ولی جوابش کودکانه است.

(*) یوهان هاینریش فون تونن (۱۸۵۰-۱۷۸۳) اقتصاددان آلمانی که خود در زمرهٔ اشراف و زمینداران مکلنبورگ بشمار می‌آید ولی از لحاظ تئوری بهرهٔ زمین هوادار و نمایندهٔ طرز فکر راه پروسی تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی بود.م

این پروسه را مورد تحقیق قرار داده‌ایم یعنی مرحله‌ای که در آن الحاق سرمایه در حالی انجام می‌گیرد که ترکیب فنی سرمایه یکسان به جای مانده است. ولی پروسه از این مرحله تجاوز می‌کند.

هنگامی که پایه‌های عام سیستم سرمایه‌داری مفروض باشد، هر بار در جریان انباشت نقطه‌ای در می‌رسد که تکامل بارآوری کار اجتماعی نیرومندترین اهرم انباشت می‌گردد. آدام اسمیت می‌گوید: «همان علتی که موجب ترقی دستمزدها است یعنی افزایش سرمایه، خود برانگیزندهٔ بالا بردن امکانات مولد کار می‌شود و مقدار کمتری کار را در وضعی قرار می‌دهد که بتواند مقدار بزرگ‌تری محصول تولید نماید.

صرف‌نظر از شرایط طبیعی از قبیل حاصلخیزی زمین و غیره و قطع نظر از مهارت تولید کنندگانی که مستقل و جدا کار می‌کنند، مهارتی که بیشتر در کیفیت خواسته‌ها تظاهر می‌کند تا در کمیت و حجم محصولات، درجهٔ اجتماعی بازآوری کار منوط به عظمت نسبی مقدار وسایل تولیدی است که یك نفر کارگر طی زمان معین و با شدت واحدی از نیروی کار تبدیل به محصول می‌کند. حجم وسایل تولیدی که کارگر مزبور به وسیلهٔ آن انجام می‌شود با ترقی بارآوری وی افزایش می‌یابد. وسایل تولید مزبور در این جا نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کند. افزایش برخی از آنها نتیجهٔ رشد بارآوری کار و افزایش بعضی دیگر شرط آن است. مثلاً با تقسیم کار مانوفاکتوری و استفاده از ماشین‌آلات، در زمان واحد مواد خام بیشتری مصرف می‌شود و بنابراین مقدار بزرگ‌تری از مواد خام و مواد کمکی در پروسهٔ کار وارد می‌گردد. این نتیجهٔ ترقی بارآوری است. از سوی دیگر تودهٔ ماشین‌آلات، دام‌های کار، کودهای شیمیایی، لوله‌های زه‌کشی و غیره شرط بالا رفتن بارآوری کارند. همچنین است در مورد وسایل تولیدی که در ابنیه، کوره‌های بلند، وسایل حمل و نقل و غیره گرد آمده‌اند. ولی رشد عظمت و فراخای وسایل تولید نسبت به نیروی کاری که در پیکر آنها فرو می‌رود، اعم از این که شرط باشند یا نتیجه، به هر جهت مبین رشد بارآوری کارند.(۱) بدینسان تجلی

---

۱ ـ پس از این جمله عباراتی که ذیلاً ذکر می‌شود در متن ترجمهٔ فرانسه (ترجمه روا) که مارکس خود آن را تصویب نموده، آمده است. این عبارات در چاپ‌های اول و دوم آلمانی به صورت زیرنویس ذکر شده و سپس انگلس آن را در متن چاپ سوم و چهارم آلمانی وارد نموده است. مابه تبعیت از متن آلمانی سرمایه که از طرف انستیتوی مارکس‌ـانگلس‌ـلنین به چاپ رسیده ترجمهٔ عبارات مزبور را به صورت زیرنویس می‌آوریم.م

در آغاز صنعت بزرگ برای این که آهن گداخته یا کوك را به آهن کویش‌پذیر تبدیل سازند، در

انگلستان اسلوبی کشف گردید. این شیوه که (چدن پالایی) نامیده می‌شود و عبارت از تمیز کردن ریختهٔ چدن در کوره‌هایی با ساخت ویژه است، موجب آن گردید که کوره‌های بلند به مقیاس عظیمی توسعه یابند و همچنین دستگاه‌های دم گرم و غیره مورد استفاده قرار گیرند و سرانجام در ادوات و مصالحی که با همان مقدار کار به کار می‌رفت چان افزایشی به وجود آورد که بزودی آهن به مقدار فراوان و بالنسبه ارزان عرضه شده به نحوی که توانست در بسیاری از کارها سنگ و چوب را بیرون راند. چون آهن و ذغال اهرم‌های بزرگ صنعت جدیدند نمی‌توان تأکید در اهمیت این نوآوری را مبالغه دانست.

با این وجود، پالایشگر یعنی کارگری که به تمیز نمودن چدن اشتغال دارد، دست‌کار است به نحوی که تعداد کوره‌هایی که وی می‌تواند به آنها بپردازد محدود به امکانات شخصی او است و همین سد است که در حال حاضر مانع رونق شگرف و قابل تحسینی است که صنعت فلزکاری از سال ۱۷۸۰ به بعد یعنی از تاریخ اختراع چدن پالایی به دست آورده است.

انجینیرینگ، یکی از ارگان‌های مهندسین انگلیسی بانگ می‌زند: "واقعیت این است که شیوهٔ سپری شدهٔ پالایش دستی جز باقیماندهٔ توحش چیز دیگری نیست... گرایش کنونی صنعت ما این است که در مراحل مختلفهٔ تولید با مصالح بیش از پیش وسیع‌تری کار کند. از اینرو است که هر سال شاهد پیدایش کوره‌های بلند وسیع‌تر، پتك‌های بخار سنگین‌تر، ورق گری‌های نیرومندتر و افزارهای عظیمتری، که در بسیاری از شاخه‌های صنعت فلزکاری به کار می‌روند، هستیم. در میان این افزایش عمومی یعنی افزایش وسایل تولید نسبت به کار مورد استفاده، شیوهٔ چدن پالایی تقریباً متوقف مانده است و همواره موانع غیرقابل تحملی در برابر جنبش صنعتی قرار می‌دهد... به همین سبب است که در عموم کارخانه‌های بزرگ درصددند به جای آن کوره‌های گردان خودکاری که قادرند ریخته‌های عظیمی را که کاملاً خارج از حیطهٔ کار دستی است در خود جای دهند، قرار دهند. (انجینیرینگ ۱۳ ژوئن ۱۸۷۴)

بدینسان چدن پالایی، پس از آن که صنعت آهن را منقلب ساخت و موجب توسعهٔ عظیم آلات و افزار و مصالحی گردید که مورد استفادهٔ مقدار معینی کار است، خود در جریان انباشت به صورت مانعی اقتصادی در آمد، به طوری که درصدد برآمده‌اند محدودیت‌هایی را که این مانع بر سر راه افزایش باز هم بیشتر وسایل مادی تولید، نسبت به کار مورد استفاده قرار داده است، به وسیلهٔ شیوه‌های تازه از میان بردارند. این خود سرگذشت تمام کشفیات و اختراعاتی است که بدنبال انباشت به وجود آمده است و آن چنان است که ما ضمن ترسیم سیر تولید جدید، از آغاز تا زمان حاضر، به ثبوت

افزایش بارآوری کار، در کاهش حجم کار نسبت به تودهٔ وسایل تولیدی است که با آن به حرکت درمی‌آید یا به عبارت دیگر در کاهش مقدار عوامل ذهنی پروسهٔ کار نسبت به عوامل عینی آن متظاهر می‌شود.

این تغییر در ترکیب فنی سرمایه یعنی نمو تودهٔ وسایل تولید نسبت به حجم نیروی کاری که حیات‌بخش آنها است، در ترکیب ارزشی سرمایه یعنی در افزایش جزء ثابت سرمایه ارزش، به زیان جزء متحرك آن، منعکس می‌گردد. مثلاً اگر سابقاً از سرمایهٔ معینی ۵۰٪ صرف وسایل تولید و ۵۰٪ صرف نیروی کار می‌شد، بعداً در نتیجهٔ ترقی درجهٔ بارآوری کار، ۸۰٪ آن در وسایل تولید و ۲۰٪ در نیروی کار گذاشته می‌شود و غیره. این قانون نمو بالندهٔ جزء ثابت سرمایه نسبت به جزء متحرك آن، (چنان که فوقاً بیان شده است)، در هر قدم به وسیلهٔ تجزیهٔ تطبیقی قیمت کالاها تأیید می‌شود، خواه ما ادوار مختلفهٔ اقتصادی یك کشور را با یکدیگر مقایسه کنیم و خواه کشورهای مختلفه را در زمان واحد مورد مقایسه قرار دهیم. مقدار نسبی قیمت آن رکنی، که فقط نمایندهٔ ارزش وسایل تولید یا جزء ثابت سرمایه است، در نسبت مستقیم با پیشرفت انباشت قرار می‌گیرد در صورتی که مقدار نسبی قیمت رکن دیگر یعنی آن که معرف جزء کارپرداز سرمایه یا قسمت متحرك آن است به طور کلی با پیشرفت انباشت نسبت معکوس دارد.

با این وجود کاهش جزء متحرك سرمایه نسبت به جزء ثابت، یا ترکیب تغییر یافتهٔ سرمایه ارزش، فقط به طور تقریبی نشان دهندهٔ تغییری است که در ترکیب جزء شیئی آن حاصل گردیده است. مثلاً اگر امروز سرمایه ارزشی که در یك ریسندگی گذارده شده بدین طریق تقسیم می‌شود که $\frac{7}{8}$ آن ثابت و $\frac{1}{8}$ آن متحرك است، در حال که در آغاز قرن هجدهم $\frac{1}{2}$ ثابت و $\frac{1}{2}$ آن متغیر بود، حجم مواد خام و وسایل کار و غیره‌ای که مقدار مشخصی کار ریسندگی امروز به طور بارآور مصرف می‌کند، چندین ۱۰۰ بار بیشتر از مقداری است که در قرن هجدهم مصرف می‌گردید. علت آن به طور ساده این است که با بارآوری روبندهٔ کار، نه تنها حجم وسایل تولید مورد استفاده ترقی می‌کند بلکه

رسانده‌ایم. بنابراین پیشرفت انباشت تنها موجب افزایش کمی و هم زمان عومل مختلفهٔ سرمایه که شیئیت دارند نیست. تکامل نیروهای بارآور اجتماعی، که معلول این ترقی است، به وسیلهٔ تغییرات کیفی، تغییرات تدریجی در ترکیب فنی سرمایه نیز متظاهر می‌شود و عامل عینی پیوسته از لحاظ مقدار نسبی، در رابطه با عامل ذهنی، بزرگ‌تر می‌گردد یا به عبارت دیگر حجم ادوات و افزار و مصالح بیش از پیش، در نسبت با کاری که برای به راه انداختن و استفاده از آنها لازم است، افزایش می‌یابد. بنابراین بتدریج که افزایش سرمایه کار را بارآورتر می‌کند تقاضای کار را نسبت به مقدرا خود تقلیل می‌دهد.

ارزش آنها نسبت به حجمشان تنزل می‌نماید. بنابراین ارزش آنها به طور مطلق افزون می‌شود ولی نه به همان نسبتی که حجمشان رشد نموده است. پس ازدیاد تفاوت بین سرمایهٔ ثابت و سرمایهٔ متغیّر به مراتب کوچك‌تر از تفاوت بین حجم وسایل تولید و حجم نیروی کار است، که یکی از آنها به سرمایهٔ ثابت و دیگری به سرمایهٔ متغیّر مبدل می‌شود. تفاوت اولی همراه با تفاوت ثانوی افزایش می‌یابد ولی در درجهٔ افزایش آن کمتر است.

علاوه بر این، با وجود این که پیشرفت انباشت، مقدار نسبی جزء متغیّر سرمایه را می‌کاهد، معذالك به هیچ وجه منافی افزایش مطلق مقدار آن نیست. فرض کنیم یك سرمایه ارزش بدواً برحسب ۵۰٪ سرمایهٔ ثابت و ۵۰٪ سرمایهٔ متغیّر تقسیم شده باشد و بعداً ترکیب آن به نسبت ۸۰٪ ثابت و ۲۰٪ متغیّر تغییر کند. چنانچه سرمایهٔ بدوی طی جریان مثلاً از ۶۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به ۱۸۰۰۰ لیره ترقی کرده باشد، آن‌گاه جزء متغیّر آن نیز باید به میزان $\frac{1}{5}$ افزایش یافته باشد. جزء مزبور که ۳۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ بود اکنون به ۳۶۰۰ لیره استرلینگ بالغ گردیده است. ولی در حالی که سابقاً اضافه سرمایه‌ای به میزان ۲۰٪ کافی بود برای این که تقاضای کار ۲۰٪ ترقی نماید، وضع کنونی ایجاب می‌کند که سرمایهٔ بدوی برای تأمین این منظور سه برابر گردد.

در بخش چهارم این اثر نشان داده شد چگونه پیشرفت بارآوری اجتماعی کار، مستلزم همکاری به مقیاس بزرگ‌تری است و نیز نموده شده که تنها تحت این شرط است که تقسیم و هم‌بست کار سازمان می‌یابد، وسایل تولید در نتیجهٔ گردآیی مقادیر زیاد صرفه‌جویی می‌شود، وسایل کاری، از قبیل ماشین‌آلات و غیره، به وجود می‌آید که از لحاظ عینی فقط به طور مشترك استفاده‌پذیر است، نیروهای عظیم طبیعت در خدمت تولید مهار می‌شود و امکان آن می‌آید که پروسهٔ تولید مبدل به بهره‌برداری فنی از دانش و علم گردد.

بر پایهٔ تولید کالایی که در آن وسایل تولید ملك انفرادی اشخاص هستند و لذا کارگر دست‌کار یا منفرد است و مستقلاً کالا تولید می‌کند و یا این که چون فاقد وسایل تولید متعلق به خود است نیروی کارش را مانند کالا به معرض فروش قرار می‌دهد، شرایط فوق‌الذکر فقط از راه رشد سرمایه‌های انفرادی تحقق‌پذیر است یا در حدودی به وجود می‌آید که وسایل اجتماعی تولید و معیشت به مالکیت خصوصی سرمایه‌داران مبدل شده باشد. تنها در شکل سرمایه‌داری است که عرصهٔ تولید کالایی می‌تواند تولید به مقیاس وسیع را به خود همواره سازد. بنابرای انباشت مشخصی از سرمایه در دست تولیدکنندگان انفرادی کالا، لازمهٔ شیوهٔ تولید خاص سرمایه‌داری است. به همین سبب ما

مجبور بوده‌ایم برای گذار از کارگاه پیشه‌وری به سرمایه‌داری چنین شرطی را مفروض بدانیم. می‌توان آن را انباشت بدوی نامید، زیرا این امر به جای آن که نتیجهٔ تاریخی تولید خاص سرمایه‌داری باشد و مبداء تاریخی آن است. مسألهٔ این که انباشت بدوی چگونه به وجود می‌آید اکنون هنوز مورد تحقیق ما نیست. فعلاً کافی است بگوییم که انباشت مزبور نقطهٔ حرکت را تشکیل می‌دهد. ولی همهٔ اسلوب‌هایی، که به منظور بالا بردن بارآوری احتمالی کار به کار می‌روند و بر این پایه رشد می‌کنند، در عین حال اسالیب بالا بردن تولید اضافه ارزش یا اضافه کارند، که خود به نوبهٔ خویش رکن تشکیل دهندهٔ انباشت است. بنابراین آنها در عین حال اسالیب تولید سرمایه به وسیلهٔ سرمایه یا شیوه‌های شتاب‌انگیز انباشت سرمایه‌اند. از نو مبدل شدن مستمر اضافه ارزش به سرمایه، مانند رشد مقدار سرمایهٔ وارد در پروسهٔ تولید نمودار می‌شود. این نیز به نوبهٔ خود پایهٔ تولید به مقیاس وسیع مبنای اسالیبی به منظور بالابردن نیروی بارآور کار و شتاب تولید اضافه ارزش می‌گردد. بنابراین اگر درجهٔ معینی از انباشت سرمایه به مثابه شرط شیوهٔ تولید خاص سرمایه‌داری نمایان می‌گردد، شیوهٔ مزبور به صورت واکنشی باعث تشدید شتاب در انباشت سرمایه می‌شود. پس با انباشت سرمایه، شیوهٔ تولید خاص سرمایه‌داری تکامل می‌یابد و با شیوهٔ تولید ویژهٔ سرمایه‌داری، انباشت سرمایه رشد می‌کند. این دو عامل اقتصادی برحسب رابطهٔ انگیزش مرکبی که نسبت به یکدیگر اعمال می‌کنند، موجب بروز تغییر در ترکیب فنی سرمایه می‌گردند و از آن راه جزء متحرك سرمایه همواره نسبت به جزء ثابت آن کوچك‌تر و کوچك‌تر می‌شود.

هر سرمایهٔ انفرادی عبارت از گردآیی و تجمع بزرگ یا کوچکی از وسایل تولی توأم با فرمانروایی متناسبی بر سپاه بزرگ یا کوچکی از کارگر آن است. هر انباشت وسیلهٔ تازه‌ای می‌گردد. وی با ازدیاد حجم ثروتی، که به مثابهٔ سرمایه وارد عمل است، گردآیی آن را در دست سرمایه‌داران انفرادی توسعه می‌دهد و لذا باعث وسعت یافتن پایهٔ تولید به مقیاس بزرگ‌تر و بسط اسالیب ویژهٔ تولید سرمایه‌داری می‌شود. رشد سرمایهٔ اجتماعی از راه نمو عدهٔ کثیری سرمایهٔ انفرادی انجام می‌گیرد. چنانچه سایر شرایط ثابت فرض شوند، سرمایه‌های انفرادی و بالنتیجه گردآیی وسایل تولیدی که همگام آنها است به همان نسبتی نمو می‌کنند که سرمایه‌های مزبور جزء قابل تقسیم مجموع سرمایهٔ اجتماعی هستند. در عین حال بخش‌هایی از سرمایه‌های اصلی جدا می‌شوند و مانند سرمایه‌های مستقل نوینی به کار می‌افتند. در این مورد تقسیم دارایی خانواده‌های سرمایه‌داری، در کنار علل دیگر، نقش بزرگی ایفاء می‌کند. بنابراین با انباشت سرمایه تعداد سرمایه‌داران نیز کمابیش افزوده می‌شود. خصلت‌نمای این نوع گردایی سرمایه، که

مستقیماً مبتنی برانباشت یا حتی عین آن است، دو نکته‌ای زیراین است: نخست آن که گردایی متزاید وسایل تولید اجتماعی در دست سرمایه‌داران انفرادی، در صورتی که شرایط دیگر، به همان حال باقی بمانند، به وسیلهٔ درجهٔ رشد ثروت اجتماعی محدود می‌گردد. ثانیاً آن سهمی از سرمایهٔ اجتماعی، که در هر یك از محیط‌های تولید مشخص به‌کار افتاده است، بین سرمایه‌داران بسیاری، که مانند تولیدکنندگان مستقل کالا و رقیب یکدیگر در برابر هم قرار گرفته‌اند، تقسیم می‌گردد. لذا انباشت و تجمعی که به همراه دارد، نه تنها در نقاط بسیاری پراکنده‌اند، بلکه رشد سرمایه‌های به‌کار افتاده نیز به وسیلهٔ تشکیل سرمایه‌های نو و تقسیم سرمایه‌های کهنه، مختل می‌شود. بنابراین انباشت از طرفی مانند تجمع متزاید وسایل تولید و فرمانروایی بر کار جلوه می‌کند و از سوی دیگر به صورت سرمایه‌های انفرادی بسیاری که دافع یکدیگرند دیده می‌شود.

در مقابل این تجزیه شدن مجموع سرمایهٔ اجتماعی به سرمایه‌های انفرادی بسیار یا دافعه‌ای که اجزاء آن نسبت به یکدیگر اعمال می‌نمایند نیروی جاذبهٔ آن نیز متقابلاً تأثیر می‌کند. این جا دیگر سخن بر سرگردآیی ساده‌ای از وسایل تولید و فرمانروایی بر کار که همان خود انباشت است نیست. این جا صحبت از تجمع سرمایه‌هایی است که قبلاً تشکیل یافته‌اند، سخن بر سر حذف استقلال انفرادی آنها، خلع ید سرمایه‌دار به وسیلهٔ سرمایه‌دار و تبدیل سرمایه‌داران کوچك بسیار به عدهٔ کمی سرمایه‌دار بزرگ است. تفاوت این پروسه با جریان اولی این است که فقط متضمن تغییری در تقسیم سرمایه‌های به‌کار افتاده موجود است و بنابراین میدان عملش به وسیلهٔ رشد مطلق ثروت اجتماعی یا مرزهای مطلق انباشت محدود نیست. در این مورد سرمایه با آن جهت در یك دست به مقدار زیاد متورم می‌شود که دست‌های بسیاری آن را از کف می‌دهند. تمرکز به معنای خاص، که در مقابل انباشت و گردآیی قرار می‌گیرد، همین است.

قوانین این تمرکز سرمایه، یا به یکدیگر سخن قوانین مربوط به جاذبه‌ای که سرمایه نسبت به سرمایه اعمال می‌کند، نمی‌تواند در این مقام مورد تحقیق قرار گیرد. اکنون به تذکرات کوتاهی دربارهٔ برخی فاکت‌ها قناعت می‌کنیم. رقابت به وسیلهٔ پایین آوردن قیمت کالاها انجام می‌شود. ارزان شدن قیمت کالاها (در صورتی که شرایط دیگر ثابت بمانند) وابسته به بارآوری کار است ولی بارآوری کار خود به وسعت دامنهٔ تولید بستگی دارد. بنابراین سرمایه‌های بزرگ‌تر سرمایه‌های کوچك‌تر را می‌زنند. و نیز به یاد داریم که با گسترش شیوهٔ تولید سرمایه‌داری، میزان حداقل سرمایهٔ انفرادی، که برای راه بردن بنگاه معینی با شرایط عادی لازم است، افزایش می‌یابد. لذا سرمایه‌های کوچك‌تر به آن محیط‌های تولیدیی هجوم می‌کنند که صنعت بزرگ جسته گریخته یا هنوز به صورت

ناقص بر آن مستولی شده است. در این مورد رقابت به نسبت مستقیم عدهٔ سرمایه‌های هم چشم و به نسبت معکوس مقدار آنها تأثیر می‌کند و همواره منجر به زوال بسیاری از سرمایه‌داران کوچك‌تر می‌گردد که قسمتی از سرمایه‌شان به فاتح منتقل می‌شود و قسمتی از بین می‌رود. صرف‌نظر از این پدیده، با تولید سرمایه‌داری قدرت کاملاً جدیدی به وجود می‌آید که عبارت از اعتبارات است. قدرت مزبور که در ابتدا تحت عنوان دستیار فروتن انباشت پنهان شده بود، وارد میدان می‌شود و به وسیلهٔ تارهای نامرئی، وسایل پولیی راکه در سطح جامعه کمابیش پراکنده است، به سوی سرمایه‌داران منفرد یا شریك می‌کشد و بزودی سلاح جدید وحشتناکی در میدان رقابت می‌شود و سرانجام به صورت مکانیسم اجتماعی شگفتی به منظور تمرکز سرمایه در می‌آید.

به همان آهنگ که تولید سرمایه‌داری و انباشت گسترش می‌یابند، رقابت و اعتبار نیز که نیرومندترین اهرم تمرکز هستند، پیشرفت می‌کنند. موازی با این جریان، پیشرفت انباشت موجب افزایش مصالح تمرکزپذیر یعنی سرمایه‌های انفرادی می‌گردد و در همان حال توسعهٔ تولید سرمایه‌داری از یك طرف نیازمندی‌های اجتماعی و از سوی دیگر وسایل فنی لازم را برای ایجاد آن چنان بنگاه‌های صنعتی نیرومندی به وجود می‌آورد که به‌کار انداختن آنها خود مستلزم تمرکز قبلی سرمایه است. بدینسان در روزگار ما نیروی کشش متقابلی که سرمایه‌های انفرادی اعمال می‌کنند و گرایش به سوی تمرکز، زورمندتر ازگذشته است. ولی با این که گسترش نسبی حرکت تمرکز دهنده و نیروی آن تا درجهٔ معینی وابسته به عظمتی است که ثروت سرمایه‌داری و اعتلاء مکانیسم اقتصادی به دست آورده‌اند، معذالك پیشرفت تمرکز به هیچ وجه معلق به رشد مثبت سرمایهٔ اجتماعی از لحاظ مقدار نیست. و این خصوصیت، تمرکز را ازگردایی و تجمع که بیان دیگری از تجدید تولید به مقیاس وسیع است، متفاوت می‌سازد. تمرکز می‌تواند به وسیلهٔ تغییر ساده‌ای در تقسیم سرمایه‌هایی که جایگیر شده‌اند و صرفاً به وسیلهٔ تغییری در تقسیم‌بندی کمّی اجزاء سرمایهٔ اجتماعی، صورت گیرد. سرمایه از آن جهت می‌تواند در جایی به مقادیر عظیم در یك دست گرد آید که در جای دیگر از دست‌های منفرد بسیاری بیرون کشیده شده است. چنانچه تمام سرمایه هایی که در رشتهٔ معینی گذارده شده است به صورت سرمایهٔ واحدی درآید در آن صورت تمرکز به بالاترین حدود خود می‌رسد[1] هنگامی جامعهٔ معینی با این سرحد می‌رسد که مجموع سرمایهٔ

---

۱ ـ (یادداشت چاپ چهارم) ـ تازه‌ترین «تروست‌های» انگلیسی و آمریکایی هم اکنون در دنبال چنین هدفی هستند و می‌کوشند لااقل مجموع بنگاه‌های بزرگ مربوط به یك رشتهٔ صنعت را، به

اجتماعی، خواه در دست سرمایه‌دار واحد و یا در دست شرکت سرمایه‌داری واحدی متحد شده باشد.

تمرکز از آن جهت که به سرمایه‌داران صنعتی امکان می‌دهد تا بر عرض و طول عملیات خود بیفزاید، مکمل عمل انباشت محسوب می‌شود. خواه توسعهٔ مقیاس عمل نتیجهٔ انباشت باشد و خواه معلول تمرکز، اعم از این که تمرکز از راه قهرآمیز انجام می‌گیرد ـ مانند موردی که سرمایه‌های مشخص چنان به صورت تمرکز ثقل نیرومندی برای سرمایه‌های دیگر در می‌آیند که پیوستگی انفرادیشان را درهم می‌شکنند و سپس قطعات منفصلهٔ آنها را به سوی خویش جذب می‌کنند ـ یا از راه ملایم‌تر یعنی آب کردن بسیاری از سرمایه‌های وارد در کار و آماده به کار، در درون شرکت‌های سهامی ـ تأثیر اقتصادی آن یکی است. بسط متزاید بنگاه‌های صنعتی در همه جا مبدأیی است برای گسترش سازمان، کار جمعی افراد بسیار و برای تکامل نیروهای محرکهٔ مادی آن یعنی برای تطور پیش روندهٔ پروسه‌های منفرد و سنتی تولید و تبدیل آنها به پروسه‌های تولیدی که اجتماعاً بهم بسته و علماً سازمان یافته‌اند.

ولی بدیهی است که انباشت یعنی افزایش تدریجی سرمایه به وسیلهٔ گذار تجدید تولید از صورت حرکت دایره مانند به شکل مارپیچی، خود شیوه‌ای است به مراتب کندتر از تمرکز، که فقط نیاز به تغییر در دسته‌بندی کمی اجزاء مشکلهٔ سرمایهٔ اجتماعی دارد. اگر قرار می‌شد منتظر بمانیم تا هنگامی که انباشت برخی از سرمایه‌های انفرادی به درجهٔ ساختن راه‌آهنی برسد، هنوز جهان بی‌راه‌آهن بسر می‌برد. اما بعکس تمرکز امکان داد که به وسیلهٔ شرکت‌های سهامی چنین عملی در چرخاندن دست انجام گردد. ولی در حالی که تمرکز بدینسان تأثیر انباشت را بالا می‌برد و بر شتاب آن می‌افزاید در عین حال موجب توسعه و تسریع در دگرگونی‌های ترکیب فنی سرمایه می‌گردد. به نحوی که بخش ثابت آن به زیان بخش متغیرش افزایش می‌یابد و بالنتیجه تقاضای نسبی کار کاهش پیدا می‌کند.

آن توده‌های سرمایهٔ که در نتیجهٔ تمرکز ناگهان بهم سوده می‌شود عیناً مانند سرمایه‌های دیگر، منتها سریع‌تر از آنها، تجدید تولید می‌کنند و افزایش می‌یابند، و لذا به نوبهٔ خود تبدیل به اهرم‌های نیرومند تازه‌ای برای انباشت اجتماعی می‌گردند. بدینسان در دوران کنونی هنگامی که از پیشرفت انباشت اجتماعی سخن می‌رود باید تلویحاً تأثیرات تمرکز را در نظر داشت.

صورت یك شرکت سهامی بزرگ که عملاً انحصار داراست متحد سازند. (فریدریش انگلس)

سرمایه‌های الحاقیی که در جریان انباشت معمولی به وجود می‌آیند (نگاه کنید به فصل ۲۲ بند یکم) مرجحاً به مثابه وسیله‌ای برای استفاده از اختراعایت و اکتشافات تازه و به طور کلی برای تکمیل امور صنعتی به‌کار می‌روند. ولی سرمایهٔ کهنه نیز رفته رفته به جایی که پوست و گوشت نو می‌کند، و در چهرهٔ تکنیك کامل‌تر پوست می‌اندازد و از نو متولد می‌گردد، به نحوی که مقدار کمتری کار برای به حرکت درآوردن تودهٔ عظیمی ماشین‌آلات و مواد خام کفایت می‌کند. مسلم است سرمایه‌هایی که این پروسهٔ نو شدن را می‌پیمایند، هر قدر در نتیجهٔ حرکت تمرکز دهنده به صورت توده‌های بزرگ‌تر سرمایه درآیند، به همان اندازه کاهش مطلق تقاضای کار که ضرورتاً بدنبال پدیده‌ای فوق‌الذکر می‌آید، بیشتر خواهد بود.

بنابراین سرمایهٔ الحاقی که در جریان انباشت به وجود می‌آید، از سویی، نسبت به مقدار خود، کمتر و باز هم کمتر کارگر جذب می‌کند. و از سوی دیگر سرمایهٔ کهنه، که ادواراً با ترکیب تازه‌ای تجدید تولید می‌شود، بیش از پیش کارگرانی را که سابقاً مورد استفاده قرار می‌داد دفع می‌کند.

۳ ـ تولید فزایندهٔ اضافه جمعیت نسبی یا ارتش احتیاط صنعتی:

انباشت سرمایه، که در ابتدا فقط مانند توسعه کمی سرمایه به نظر می‌رسید، چنان که دیدیم، به صورت تغییر مستمر کیفی در ترکیب سرمایه و در افزایش دایمی جزء ثابت آن به زیان جزء متغیرش انجام می‌گیرد.(۱) شیوهٔ خاص تولید سرمایه‌داری و ترقی بارآوری کاری که با آن تطبیق می‌کند و موجب تغییر در ترکیب آلی سرمایه می‌گردد، تنها با پیشرفت انباشت یا رشد ثروت اجتماعی همگام نیستند. آنها به مراتب سریع‌تر پیش می‌روند، زیرا انباشت ساده یا توسعهٔ مطلق سرمایهٔ کل با تمرکز عوامل منفرد آن همراه است و تحول فنی سرمایهٔ فرعی با تحول فنی سرمایهٔ اصلی قرین است. پس با پیشرفت انباشت، نسبت سرمایهٔ ثابت به سرمایهٔ متغیر دگرگون می‌شود. فرضاً اگر نسبت مزبور در ابتدا ۱:۱ بود، سپس به ۱:۲، ۱:۳، ۱:۴، ۱:۵، ۱:۷ و غیره مبدل می‌گردد، به

---

۱ ـ یادداشت چاپ سوم ـ در این جا نسخهٔ شخصی مارکس دارای حاشیهٔ ذیل است: برای این که در آینده مورد استفاده قرار گیرد در این جا متذکر می‌شوم که: اگر توسعه فقط کمی باشد، آن گاه سود سرمایه‌های بزرگ و کوچك، در رشتهٔ واحد تولید به کار افتاده‌اند، به نسبت مقدار سرمایه‌های پیش‌ریخته خواهد بود. هر گاه توسعهٔ کمی مبدل به کیفی گردد، آن گاه در عین حال نرخ سود سرمایهٔ بزرگ‌تر ترقی خواهد نمود.(ف.انگلس)

نحوی که با افزایش سرمایه به جای آن که $\frac{۱}{۲}$ ارزش کل آن تبدیل به نیروی کار گردند تدریجاً فقط $\frac{۱}{۳}$، $\frac{۱}{۴}$، $\frac{۱}{۵}$، $\frac{۱}{۶}$، $\frac{۱}{۸}$ آن و غیره صرف نیروی کار می‌شود و بعکس $\frac{۲}{۳}$، $\frac{۳}{۴}$، $\frac{۴}{۵}$، $\frac{۵}{۶}$، $\frac{۷}{۸}$ و غیره مبدل به وسایل تولید می‌گردد.

نظر به این که تقاضای کار بسته به میزان سرمایهٔ کل نیست بلکه وابسته به جزء متغیر آن است، لذا برخلاف آن چه سابقاً فرض کرده بودیم که تقاضای کار متناسباً با رشد سرمایهٔ کل ترقی می‌کند، می‌گوییم که این تقاضا با نمو سرمایهٔ مزبور تدریجاً تنزل می‌نماید. تقاضای کار، در رابطهٔ با مقدار سرمایهٔ کل، به طور نسبی و با تصاعدی پرشتاب‌تر از افزایش مقدار مزبور تنزل می‌کند. البته با نمو سرمایهٔ کل، جزء متغیر آن، با نیروی کاری که سرمایه در خود فرو می‌برد، نیز افزایش می‌یابد، ولی در نسبتی که دایماً در حال نزول است. فواصل بینابینی، که طی آن انباشت، به مثابه توسعهٔ سادهٔ تولید بر پایهٔ فنی مفروض تأثیر می‌کند، رفته رفته کوتاه‌تر می‌گردد. نه تنها برای جذب تعداد مشخصی کارگر اضافی لازم است که شتاب انباشت سرمایهٔ کل با تصاعدی فزاینده انجام پذیرد، بلکه، نظربه دگرسان شدن پیوستهٔ سرمایهٔ قدیم، این ضرورت حتی در مورد نگهداری عدهٔ مشغول به کار نیز به وجود می‌آید. این انباشت فزاینده و تمرکز، به نوبهٔ خود منشاء تغییر جدیدی در ترکیب سرمایه می‌گردند یعنی موجب آن می‌شوند که یك بار دیگر جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن دستخوش کاهش شتابنده‌ای گردد. از سوی دیگر این کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه، که در اثر نمو سرمایهٔ کل به شتاب آمده، ولی سریع‌تر از نمو خود سرمایه شتابان است، معکوساً چنین می‌نماید که گویا افزایش مطلق جمعیت کارگری همواره سریع‌تر از نمو سرمایهٔ متغیر یا وسایل اشتغال جمعیت مزبور انجام می‌گیرد. در حقیقت انباشت سرمایه‌داری به نسبت توانایی و عرض و طول خویش دایماً یك اضافه جمعیت کارگری یا جمعیت کارگری زایدی را به وجود می‌آورد، که جنبهٔ نسبی دارد یعنی متجاوز از میزان نیازمندی‌های متوسط سرمایه است.

چنانچه کل سرمایهٔ اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهیم، دیده می‌شود که پروسهٔ انباشت سرمایهٔ مزبور گاه باعث تغییرات ادواری می‌شود و گاه مدارج آن پروسه در عین حال بین محیط‌های تولیدی مختلف سرشکن می‌گردد. در برخی از محیط‌های تولیدی، صرفاً در اثر تمرکز، تغییراتی در ترکیب سرمایه روی می‌دهد بدون آن که مقدار مطلق آن افزایش یافته باشد. در برخی دیگر نمو مطلق سرمایه وابسته است به کاهش مطلق جزء متغیر آن یا نیروی کاری که به وسیلهٔ آن جذب می‌شود. در بعضی دیگر از محیط‌های تولیدی، گاه سرمایه بر پایهٔ وضع فنی مشخص به نمو خویش ادامه می‌دهد و به نسبت رشد خود نیروهای کار اضافی جلب می‌کند، گاه نیز تغییرات آلی رخ می‌دهد و جزء

متغیر سرمایه منقبض می‌شود. در کلیهٔ محیط‌های تولید، نمو جزء متغیر سرمایه و بالنتیجه مسألهٔ تعداد کارگران مشغول همواره با نوسانات شدید و تولید موقت اضافه جمعیت بستگی دارد، خواه این اضافه جمعیت شکل چشم‌گیر دفع کارگران مشغول به خود بگیرد، خواه به صورت غیربارزتری درآید، که تأثیرش کمتر از حالت اول نیست یعنی در جذب اضافه جمعیت کارگری به وسیلهٔ مجاری عادی، دشواری پدید شود.(۱)

با مقدار سرمایهٔ اجتماعی وارد در کار و درجهٔ رشد آن، باگسترش دامنهٔ تولید و تودهٔ کارگرانی که به حرکت درآمده‌اند، با ترقی بارآوری کار آنها، و با فوران نیرومندتر و کامل‌تر همهٔ سرچشمه‌های ثروت، مقیاس نیز که در آن جذب بیشتر کارگران به وسیلهٔ

---

۱ ـ سرشماری انگلستان و گال از جمله چنین نشان می‌دهد:

همهٔ اشخاص مشغول به امر کشاورزی (شامل زمینداران، مستأجرین، باغداران، شبانان و غیره نیز هست)

ـ در سال ۱۸۵۱: ۲۰۱۱۴۴۷ نفر و در سال ۱۸۶۱: ۱۹۲۴۱۱۰ نفر بوده‌اند و بنابراین ۸۷۳۳۷ نفر از آن کاسته شده است. مانوفاکتور ورمتد (پشمباف) در ۱۸۵۱: ۱۰۲۷۱۴ نفر، در ۱۸۶۱: ۷۹۲۴۲ ـ ابریشم‌بافی ـ ۱۸۵۱: ۱۱۱۹۴۰ نفر، ۱۸۶۱: ۱۰۱۶۷۸ ـ باسمه‌گری ۱۸۵۱: ۱۲۰۹۸ نفر، ۱۸۶۱: ۱۲۵۵۶ نفر. افزایش کوچکی که با وجود گسترش عظیم کارگاه‌ها پیدا شده است نشان دهندهٔ کاهش نسبی بزرگی در تعداد کارگران مشغول به کار است. ـ کلاه‌دوزی در سال ۱۸۵۰: ۱۵۹۵۷ نفر، در ۱۸۶۱: ۱۳۸۱۴ نفر، کلاه‌حصیری و صنعت کشبافی ۱۸۵۱: ۲۰۳۹۳ نفر، ۱۸۶۱: ۱۸۷۶ نفر ـ آبجوسازی ۱۸۵۱: ۱۰۵۶۶ نفر، ۱۸۶۱: ۱۰۶۷۷ نفر ـ شمع‌ریزی ۱۸۵۱: ۴۹۴۹ نفر، ۱۸۶۱: ۴۶۸۶، علت این کاهش از جمله مربوط به استفاده از روشنایی گاز است ـ شانه‌سازی ۱۸۵۱: ۲۰۳۸ نفر، ۱۸۶۱: ۱۴۷۸ نفر ـ اره‌کشی ۱۸۵۱: ۳۰۵۵۲ نفر، ۱۸۶۱: ۳۱۶۴۷ نفر، افزایش ناچیزی که در تعقیب شیوع ماشین‌های اره‌کشی پیش آمده است. ـ سوزنگری ۱۸۵۱: ۲۶۹۴۰ نفر، ۱۸۶۱: ۲۶۱۳۰ نفر، کاهش در نتیجهٔ رقابت ماشین‌آلات روی داده است. کارگران معادن قلع و مس ۱۸۵۱: ۳۱۳۶۰ نفر، ۱۸۶۱: ۳۲۰۴۱ نفر ـ در عوض کارخانجات پنبه‌ریسی و پنبه‌بافی ۱۸۵۱: ۳۷۱۷۷۷ نفر، ۱۸۶۱: ۴۵۶۶۴۶ نفر، معادن ذغال ۱۸۵۱: ۱۸۳۳۸۹ نفر، ۱۸۶۱: ۲۴۶۶۱۳ نفر. عموماً افزایش عدهٔ کارگران از سال ۱۸۵۱ به بعد به طور عمده در آن رشته‌هایی پدید شده است که تا آن زمان هنوز ماشین‌آلات کاملاً و با موفقیت مورد استعمال نیافته بود.

("Consus of England and Wales for 1861." T.III. London, 1863, P. 35 - 37. ET Pass.)

سرمایه با دفع بیشتر آنها بستگی دارد، گسترده‌تر می‌شود، سرعت تغییرات در ترکیب آلی سرمایه و در صورت فنی آن افزایش می‌یابد و دامنهٔ آن محیط‌هایی از تولید که تغییرات مزبور در آنها، گاه همزمان و گاه متناوباً راه پیدا می‌کنند، منبسط می‌گردد. بنابراین جمعیت کارگری با انباشت سرمایه‌ای که خود موجد آن است، مستمراً وسایل زاید ساختن نسبی خویش را فراهم می‌سازد.(۱)

---

۱ ـ برخی از برجسته‌ترین اقتصاددانان مکتب کلاسیك، قانون تنزل متزاید مقدار نسبی سرمایهٔ متغیر و تأثیرات آن را در وضع طبقهٔ کارگر بیشتر بنابه حدس نه به درك دریافته بودهد. بزرگ‌ترین شایستگی در این مورد از جون برتون(*) است، اگر چه وی نیز مانند دیگران سرمایهٔ ثابت را با سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ متغیر را با سرمایهٔ سیار (گردان) مخلوط می‌کند. وی می‌گوید: تقاضای کار و وابسته به افزایش سرمایهٔ گردان است نه به سرمایهٔ استوار. هر گاه صحت می‌داشت که نسبت بین این دو نوع سرمایه همه وقت و در هر کشور یکسان است، آن گاه واقعاً این نتیجه حاصل می‌شد که تعداد کارگران شاغل، متناسب با ثروت کشور است. ولی چنین وضعی ظاهراً متحمل نیست. بتدریج که صنایع پیش می‌روند و تمدن گسترش می‌یابد، سرمایهٔ استوار سهم بیش از پیش فزون‌تری از سرمایهٔ گردان را فرا می‌گیرد. مبلغ سرمایهٔ استواری که برای تولید یك قواره پارچهٔ موصلی (موسلین) بافت انگلستان به کار می‌رود لااقل ۱۰۰ بار و شاید هم ۱۰۰۰ بار بزرگ‌تر از سرمایهٔ استواری است که برای تولید همان قواره پارچهٔ موصلی در هندوستان مورد استفاده قرار می‌گیرد. و سهم سرمایهٔ گردان ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ بار کوچك‌تر است... چنانچه مجموع پس‌انداز سالانه به سرمایهٔ استوار افزوده می‌شد آن گاه هیچ گونه تأثیری هم در بالا رفتن تقاضای کار به وجود نمی‌آمد، (John Barton: "Observations on the Circumstances Which influence the Conditions of the Labouring Classes of Society, London", 1817, P. 16-17.) همان علتی که موجب ازدیاد درآمد خالص کشور می‌شود از سوی دیگر می‌تواند اضافه جمعیتی را در عین حال به وجود آورد و وضع کارگران را بدتر کند.

(Ricardo: "Principles etc." P. 469.)

با افزایش یافتن سرمایه تقاضا (تقاضای کار) در نسبت نزولی سیر خواهد نمود. (همان اثر صفحهٔ ۴۸۰، زیرنویس) مبلغ سرمایه‌ای که برای نگهداری کارگران تخصیص یافته است می‌تواند مستقل از هر تغییر در میزان مجموع سرمایه تغییر نماید... بتدریج که خود سرمایه کلانتر می‌شود ممکن است بیش از پیش در میزان استخدام نوسانات بزرگ و تنگدستی‌های سترگ روی دهد. (Richard Jones: "An Intro-ductory Lecture on Political Economy, London, 1833, P. 13.)

تقاضا (تقاضای کار) ترقی می‌کند... نه به نسبت انباشت کل سرمایه... بدین سبب هر افزایش سرمایهٔ

همچنان‌که در واقع همهٔ شیوه‌های تولید تاریخی دارای قوانین جمعیت مخصوص خودند و از لحاظ تاریخی معتبرند، این نیز قانون جمعیت خاص شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است. آن قانون جمعیتی که مجرد و مطلق باشد فقط برای نباتات و حیوانات وجود دارد، آن هم تا هنگامی که انسان تاریخاً به آن دست نیافته است.

اما اگر وجود جمعیت زاید کارگری نتیجهٔ انباشت یا توسعهٔ ثروت بر اساس سرمایه‌داری است، بالعکس همین اضافه جمعیت به نوبهٔ خود اهرمی برای انباشت سرمایه‌داری می‌گردد و حتی به یکی از شرایط وجودی شیوهٔ تولید سرمایه‌داری مبدل می‌شود. اضافه جمعیت مزبور ارتش احتیاط صنعتی آماده به خدمتی به وجود می‌آورد، که چنان کامل و مطلق به سرمایهٔ تعلق دارد که گویی وی آن را با مخارج شخصی خود پرورده است. وی برای تأمین احتیاجات متغیر ارزش‌افزایی سرمایه، مصالح انسانی همواره آماده‌ای را ایجاد می‌کند، که مستقل از حدود حقیقی افزایش جمعیت است. با انباشت و ترقی بارآوری کار که همراه آن است نیروی انبساط سرمایه ناگهان رشد می‌کند. این نه تنها از آن جهت است که قابلیت انعطاف سرمایهٔ وارد در کار و ثروت مطلق، که سرمایه فقط جزء انعطاف‌پذیری از آن بشمار می‌آید، نمو می‌کند و نیز نه تنها بدان سبب که اعتبارات به تبعیت از هر انگیزهٔ ویژه، با یك چشم بهم زدن بخش فوق‌العاده‌ای از این ثروت را، به صورت سرمایهٔ الحاقی، در اختیار تولید قرار می‌دهند، بلکه بدین جهت نیز هست که شرایط فنی خود پروسهٔ تولید از قبیل ماشین‌آلات، وسایل نقلیه و غیره امکان تبدیل سریع‌تر اضافه محصول را به وسایل تولید اضافی به مقیاس وسیعی فراهم می‌سازند. تودهٔ ثروت اجتماعی، که با پیشرفت انباشت لبریز شده و قابل تبدیل به سرمایهٔ الحاقی است، دیوانه‌وار به سوی رشته‌های قدیمی تولید، که بازارشان ناگهان وسیع می‌گردد، سرازیر می‌شود و یا بطرف رشته‌های تازه گشوده‌ای، از قبیل راه آهن و غیره که احتیاجاتشان ناشی از توسعهٔ شعب قدیم است، هجوم می‌کند. در تمام این قبیل موارد لازم است، که ناگهان و بدون آن‌که وقفه‌ای در میزان تولید حاصل گردد، توده‌های بزرگ انسانی به محیط‌های دیگر تولید و نقطه‌های حساس ریخته شوند. اضافه جمعیت، این توده‌های لازم انسانی را تحویل می‌دهد. جریان خصلت‌نمانی

ملّی، که به منظور تجدید تولید تخصیص یافته است، در جریان پیشرفت اجتماعی همواره تأثیری کوچك‌تری در وضع کارگر خواهد داشت.

(Ramsay: "An Essay on the Distribution of Wealth", P. 90-91.)

(*) اقتصاددان انگلیسی پایان سدهٔ هجدهم.م

زندگی صنعت جدید، که شکل دوره ۱۰ ساله‌ای به خود می‌گیرد که با نوسانات کوچك قطع می‌گردد و از مراحل فعالیت متوسط، تولید پررونق، بحران و رکود می‌گذرد، برپایهٔ تشکیل دایمی ارتش احتیاط صنعتی یا اضافه جمعیت، بر اساس جذب شدن کمابیش زیاد و تجدید آن قرار دارد. تبدیلات دور صنعتی به نوبهٔ خود موجب فرا خواندن اضافه جمعیت می‌گردند و به صورت عوامل نیرومند تجدید آن در می‌آیند.

این جریان زندگی که خاص صنعت جدید است و در هیچ یك از ادورا پیشین بشریت مشاهده نمی‌شود، حتی در دوران کودکی تولید سرمایه‌داری نیز غیرممکن بود. ترکیب سرمایه فقط به صورت تدریجی تغییر می‌یافت. بنابراین انباشت سرمایه نیز با ترقی متناسب تقاضای کار کاملاً انطباق پیدا می‌کرد. آهسته آهسته، مانند پیشرفت انباشت نسبت به دوران جدید، سرمایه با حدود طبیعی جمعیت کارگری استثمارپذیر تصادم یافت یعنی با مرزهایی که فقط به وسایل قهرآمیز امکان هموار شدن داشت و ما بعداً دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت. گسترش ناگهانی و نامنظم مقیاس تولید مستلزم فروکش ناگهانی آن است. فروکش به نوبهٔ خود گسترش پیش می‌آورد ولی گسترش بدون وجود مصالح انسانی تحت اختیار، بدون آن که تعداد کارگران، مستقل از از رشد مطلق جمعیت کارگری افزایش یابد، امکان‌پذیر نیست. افزایش مزبور به وسیلهٔ پروسهٔ ساده‌ای که طی آن بخش از کارگران دایماً آزاد می‌گردند به وسیلهٔ اسلوب‌هایی که عده‌ای کارگر مشغول، در نسبت با افزایش تولید کاهش می‌پذیرد، ایجاد می‌شود. بنابراین شکل تام حرکت صنعت جدید از تبدل دایمی بخش از جمعیت کارگری به صورت افراد غیرشاغل یا نیمه شاغل ناشی می‌گردد. سطحی بودن اقتصاد سیاسی[1] از جمله در این نکته معلوم می‌شود که وی گسترش و فروکش اعتبارات را، که فقط علامتی از تغییر در مراحل دور صنعتی است، به منزلهٔ علت آن تلقی می‌کند. همچنان که اجرام سماوی آن گاه که حرکت مشخصی یافتند پیوسته همان حرکت را تکرار می‌کنند، تولید اجتماعی نیز به مجرد این که به حرکت متناوب گسترش و فروکش در افتاد به تکرار آن ادامه می‌دهد. آن چه معلول است به نوبهٔ خود علت می‌شود و تطورات مجموع پروسه، که پیوسته شرایط خاص خویش را از نو به وجود می‌آورند، شکل ادواری به خود می‌گیرند. آن گاه که این شکل ادورای پا بر جا شد و تحکیم یافت، اقتصاد سیاسی نیز خود در می‌یابد

---

۱ ـ مقصود مصنف اقتصاد بورژوایی زمان خویش است. در کتاب سرمایه هر جا به صورت انتقادی از اقتصاد سیاسی یا علم اقتصاد صحبت می‌شود غرض اقتصاد جاری و عامیانه است. هر گاه اقتصاد کلاسیك مراد باشد اقتصادیون یا اقتصاددانان کلاسیك تصریح می‌گردد.م

که یك جمعیت نسبتاً زاید یعنی زاید در رابطه با احتیاجات ارزش‌افزایی متوسط سرمایه، شرط حیاتی صنعت جدید است.

همریویل[1] که سابقاً استاد اقتصاد سیاسی در آکسفورد بود و سپس به‌کارمندی وزارت مستعمرات انگلیس درآمد، می‌گوید: فرض کنیم به مناسبت وقوع بحرانی، ملت مجبور شود به خود فشار فوق‌العاده‌ای بیاورد و به وسیلهٔ مهاجرت در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر از کارگران را از سرخود واکند، آن‌گاه نتیجه چنین کاری چه خوهد بود؟ نتیجه آن می‌شود که به مجرد نخستین برگشت تقاضای کار، نقیصهٔ به وجود آید. زادولد انسانی هر قدر هم سریع باشد باز در هر حال یك فاصلهٔ زمانی لازم است تا نسلی جانشین کارگران بزرگسال گردد. اینك سود کارخانه‌داران ما به طور عمده وابسته با این اختیار است که لحظهٔ مساعد تقاضای پر وسعت را مورد استفاده قرار دهند تا بتوانند دوران رکود را بی‌زیان از سر بگذرانند. این اختیار برای آنها فقط به وسیلهٔ تحت فرمان داشتن ماشین‌آلات و کارگر حاصل می‌شود. آنان باید کارگران تحت اختیاری بیابند، آنان باید امکان آن را داشته باشند که در صورت لزوم فعالیت و اعمال خود را برحسب وضع بازار تند و کند کنند والا مسلم است که آنها نخواهد توانست در چکاچاك میدان رقابت تفوقی راکه ثروت این کشور برپایهٔ آن قرارگرفته است حفظ نمایند.[2] حتی مالتوس اضافه جمعیت را، که وی بنابر محدودیت فکری خویش افزایش مطلق جمعیت کارگری تلقی می‌کند نه ازدیاد تعداد نسبی آن، یکی از واجبات صنعت جدید می‌شمارد. او چنین می‌گوید:

"اگر در میان طبقهٔ کارگر یك کشور، بویژه کشوری که به طور عمده وابسته به کارخانه و بازرگانی است، عادت به پرهیز در مورد معاشرت بین زوجین به درجهٔ مبالغه‌آمیزی برسد، چنین امری برای کشور زیان‌آور است... بنابر طبع جمعیت نمی‌توان، در تعقیب تقاضای ویژه‌ای، عده‌ای کارگر اضافی به بازار تحویل نمود، مگر آن که ۱٦ تا ۱۸ سال بگذرد، و حال آن که پس‌انداز می‌تواند خیلی سریع‌تر درآمد را به سرمایه مبدل نماید. برای یك کشور، همواره این خطر وجود دارد که ارکارمایه‌اش سریع‌تر از جمعیت ترقی نماید."[3] پس از آن که اقتصاد سیاسی بدینسان تولید دایمی یك اضافه

---

۱ ـ (۱۸۷۴ـ۱۸۰٦) مرد سیاسی و اقتصاددان انگلیسی و یکی از تئوری‌سازان استعمار.م

2 - H.Merivale:Lectures on Colonization and Colonies, London, 1841, 2,V.I. P. 146.

3 - Malthus: "Principles of Political Economy", P. 254, 319-320.)

در همین اثر است که مالتوس از دولت سرسیموندی بالآخره تثلیث زیبای تولید سرمایه‌داری را

جمعیت نسبی از کارگران را به منزلهٔ ضرورتی برای انباشت سرمایه‌داری اعلام نمود، در حقیقت مانند پیردختری که با «معشوق ایده‌آل» خویش در راز و نیاز است، عبارات ذیل را در دهان سرمایه‌دار محبوب خویش گذاشت تا «به کارگران زایدی» که خود آفرینندهٔ سرمایهٔ الحاقی هستند و بدان سبب به سنگفرش‌ها پرتاب شده‌اند، چنین بازگو نماید: "ما کارخانه‌داران با افزایش سرمایهٔ، که در زندگی شما وابسته به آن است، هر چه از دستمان برآمده است برای شما انجام داده‌ایم، باقی دیگر با خود شما است که شمارهٔ خویش را با وسایل زندگی تطبیق دهید."(۱)

تولید سرمایه‌داری به هیچ وجه نمی‌تواند به آن مقدار نیروی کاری که نمو طبیعی جمعیت در اختیار او می‌دهد قناعت کند. تولید مزبور برای آزادی دست و بال خویش نیازمند یك سپاه احتیاط صنعتی است که مستغنی از این حدود طبیعی باشد.

تاکنون برای ما مفروض بود که افزایش یا کاهش سرمایهٔ متغیر عیناً با افزایش و کاهش تعداد کارگران مشغول منطبق است.

هر چند تعداد کارگران تحت فرمان سرمایه یکسان بماند و یا حتی کاهش پذیرد، معذالك ممکن است سرمایهٔ متغیر نمو کند و این در صورتی است که کارگر بالانفراد کار بیشتری تحویل دهد و در نتیجه دستمزدش با وجود یکسان ماندن بهای کار و یا حتی تنزل آن، افزایش یابد، به شرط آن‌که این تنزل آهسته‌تر از ترقی حجم کار انجام پذیرد. در چنین حالتی رشد سرمایهٔ متغیر نمودار کار بیشتر است نه نشان دهندهٔ اشتغال تعداد بیشتری کارگر. علاقهٔ مطلق هر سرمایه‌دار برای این است که مقدار مشخصی کار از تعداد کمتری کارگر بیرون کشد به جای آن‌که به همان قیمت یا حتی ارزان‌تر از آن را از تعداد بزرگ‌تری کارگر درآورد. در مورد اخیر مخارجی که از بابت سرمایهٔ ثابت صرف می‌شود نسبت به حجم کاری که به جریان افتاده است افزایش می‌یابد ولی در حالت اول این افزایش به مراتب آهسته‌تر است. هر قدر مقیاس تولید بزرگ‌تر باشد این جهت قاطعیت بیشتری به دست می‌آورد. وزن و تأثیر جهت مزبور با انباشت سرمایه بالا

کشف می‌کند: سرریز جمعیت ـ سرریز مصرف! (سه دیو بسیار ظریف، در واقع!). با اثر فریدریش انگلس تحت عنوان: "Umrisse Zu einer Kritik der Nationalökonomie" صفحهٔ ۱۰۷ و بعد مقایسه می‌شود.

1 - Harriet Martineau (*): "The Manchester Strike", 1842, P. 101.

(*) هاریت مارتینو (۱۸۰۲-۱۸۷۶) زن نویسندهٔ انگلیسی، مبلغ تعلیمات مالتوس و بنثام در اقتصادعامیانه.م

می‌رود.

سابقاً دیدیم که تکامل شیوهٔ تولید سرمایه‌داری و نیروی بارآور ـ که در عین حال هم علت و هم معلول انباشت است. ـ سرمایه‌دار را قادر می‌کند که به وسیلهٔ استثمار گسترده‌تر یا فشرده‌تر نیروهای انفرادی کار، با همان مبلغ سرمایهٔ متغیر کار بیشتری به انجام رساند. سپس دیدیم که وی با همان سرمایه ـ ارزش، نیروهای کار بیشتری خریداری می‌کند، در حالی که تدریجاً کارگران ماهر را به وسیلهٔ کارگران غیرمهارت، آزمودکان را به وسیلهٔ نورسان، مردان را به وسیلهٔ زنان، نیروی کار بزرگسالان را به وسیلهٔ نیروی کار جوانان یا کودکان، بیرون می‌راند.

بنابراین در جریان انباشت، از طرفی سرمایهٔ متغیر بزرگ‌تر، کار بیشتری روان می‌سازد بدون آن که کارگر بیشتری استخدام نماید، از سوی دیگر سرمایهٔ متغیری که دارای همان مقدار است با نیروی کاری به همان حجم کار بیشتری راه می‌اندازد و سرانجام با بیرون راندن نیروهای کار مرغوب‌تر نیروهای کار پست‌تر بیشتری استخدام می‌کند.

پس تولید اضافه جمعیت نسبی یا مرخص ساختن کارگران باز هم سریع‌تر از تحول فنی پروسهٔ تولید، که خود با ترقی انباشن به شتاب آمده است، پیش می‌رود و نیز سرعت آن بیش از کاهشی است که متناسباً در جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت حاصل می‌گردد. در حالی که هر قدر وسعت دامنه و نیروی تأثیر وسایل تولید افزایش می‌یابد درجهٔ وسیله اشتغال بودن آنها برای کارگر کمتر می‌شود، خود این نسبت نیز از نو دستخوش تغییر می‌گردد زیرا سرمایه برحسب نمو نیروی بارآور کار توقعش را از کار سریع‌تر از تقاضای استخدام کارگر بالا می‌برد. کار بی‌اندازهٔ بخش شاغل طبقهٔ کارگر، صفوف ذخیره را متورم می‌سازد، در حالی که بالعکس فشار فزاینده‌ای که این بخش اخیر به وسیلهٔ رقابت خویش به بخش نخست وارد می‌کند آن را به کار طاقت‌فرسا و قبول تحمیلات کارفرما وارد می‌نماید. محکوم ساختن بخشی از طبقهٔ کارگر به بیکاری اجباری با توسل به کار طاقت‌فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیلهٔ توانگر شدن انفرادی سرمایه‌داران می‌گردد(۱) و در عین حال تولید سپاه صنعتی ذخیره را به مقیاسی که با

---

۱ ـ حتی به هنگام بحران صنایع پنبهٔ سال ۱۸۶۳ در ادعانامهٔ از پنبه‌ریسان بلاك بورن، کار برون از حد که طبق قانون کارخانجات طبعاً فقط شامل مردان بزرگسال می‌گردید، شدیداً مورد افشاء قرار گرفته است. در این کارخانه از کارگران بزرگسال روزانه ۱۲ تا ۱۳ ساعت کار طلب می‌شد در حالی که صدها نفر هستند که به بیکاری با آنها تحمیل شده است ولی با منت حاضرند در بخشی از زمان کار

پیشرفت انباشت اجتماعی متناسب است تسریع می‌کند. وضع انگلستان به طور نمونه نشان می‌دهد تا چه اندازه این عامل در به وجود آمدن اضافه جمعیت نسبی مؤثر است. وسایل فنی کشور مزبور برای «صرفه‌جویی» کار فوق‌العاده است. معذالك چنانچه فردا کار، به میزانی عقلانی محدود می‌گردید و بین قشرهای طبقهٔ کارگر از نو برحسب سن و جنس تقسیم می‌شد، آن گاه جمعیت موجود کارگرانی مطلقاً برای ادامهٔ تولید ملی به مقیاس کنونی خود نیز کفایت نمی‌کرد. اکثریت تام کارگران «غیرمولد» امروزی می‌بایست مبدل به کارگران مولد می‌شدند.

به طور کلی و در مجموع، تغییرات عمومی دستمزد منحصراً به وسیلهٔ انبساط و انقباض سپاه ذخیرهٔ صنعتی، که خود با تبدلات مراحل دور صنعتی منطبق است، تنظیم می‌گردد. بنابراین تغییرات مزبور معلول حرکت مطلق شمارهٔ جمعیت کارگری نیست بلکه معلول تغییر نسبتی است که طبق آن طبقه کارگر به سپاه زیر پرچم و سپاه ذخیره

کار کنند تا بتوانند خانوادهٔ خود را نگهداری نموده برادران کارگر خود را از مرگ زودرسی که بدنبال کار طاقت‌فرسا است نجات دهند. سپس گفته می‌شود که: «ما می‌خواهیم بپرسیم آیا چنین روشی که عبارت از کار کردن در وراء زمان کار است هیچ رابطهٔ قابل تحمل را بین اربابان و «خادمین» امکان‌پذیر می‌سازد؟ قربانیان فوق‌العاده کاری به همان اندازه بی‌عدالتی را نیز که در حق محکومین به بیکاری اجباری روا می‌شود احساس می‌کنند. در این ناحیه به شرط تقسیم عادلانه به قدر کافی کار هست تا بتوان همه را تا حدی به کار گماشت. ما فقط حق خود را مطالبه می‌کنیم و از کارفرمایان می‌خواهیم به جای آن که بخشی از ما را باکار طاقت‌فرسا از پای درآورند، در حالی که بخش دیگر در نتیجه نداشتن کار مجبور است زندگی خود را از راه انفاق عمومی بگذراند، لااقل تا زمانی که اوضاع بدین منوال است زمان کار را تقلیل دهند. ("Rep. of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1863", P. 8.)

تأثیری را که اضافه جمعیت نسبی برکارگران شاغل دارد مصنف برحسب غریزهٔ عادی و خطاناپذیر بورژوایی خود درك می‌کند: یکی دیگر از علل بطالت در این کشور پادشاهی عبارت از کمبود عدهٔ بازوان کارکن کافی است. به محض این که در نتیجه تقاضای غیرعادی محصولی تعداد کارگر ناکافی می‌شود، کارگران اهمیت ویژهٔ خود را درك می‌کنند و می‌خواهند آن را برای کارفرمایان خویش نیز محسوس سازند. این شگفت‌آور است ولی طرز فکر این بیشرمان چنان فساد یافته است که در چنین موارد گروه‌های کارگری زد و بند می‌کنند تا کارفرمای خود را در محظور بگذرانند و یك روز تمام بیکار بنشینند.(Essay etc. P. 27-28.)

این بیشرمان از جمله تقاضای اضافه دستمزد داشته‌اند.

تقسیم می‌گردد، معلول افزایش و کاهش وسعت نسبی اضافه جمعیت و درجه‌ای است که جمعیت مزبور گاه جذب و زمانی باز مرخص می‌شود.

اگر تقاضا و تأمین کار طبق انبساط و انقباض سرمایه انـجام نـمی‌گرفت و لذا بـنابر احتیاجات نوبتی ارزش‌افزایی وی آن چنان تنظیم نمی‌شد که بازار کارگاه نسبتاً تهی به نظر رسد، زیرا سرمایه در حال انبساط است و گاه سرشار جلوه کـند، زیـرا بـه سـرمایه منقبض می‌شود، بلکه بعکس چنین می‌بود که حرکت سرمایه وابسته به حرکت مـطلق حجم جمعیت می‌گردید، در واقع آن‌گاه برای صنعت جدید، که هر ۱۰ سال دچار دور و مراحل موسمی است و علاوه بر آن در جریان انباشت نیز با نوسانات نامنظم همواره سریع‌تر و دنبال هم تصادفات می‌کند، این خود قانون دلفریبی می‌گشت. ولی معذالك این نظریهٔ خلاف واقع یکی از تعبدات علم اقتصاد بشمار می‌رود. طبق این نظر دستمزد در اثر انباشت سرمایه ترقی می‌کند و ترقی دستمزد به منزلهٔ مهمیزی برای افزایش سریع جمعیت کارگری به کار می‌رود و این جریان تا آن جا ادامه می‌یابد که بازار سرشار و لبریز شده و لذا سرمایه برای جذب کارگران غیرکافی شده باشد. آن‌گاه دستمزدها تنزل می‌کنند و سپس آن روی مدال دیده می‌شود. با تنزل دستمزدها جمعیت کارگری تدریجاً تحلیل می‌رود به نحوی که در مقابل، از نو سرمایه وفور پیدا می‌کند، و یا چنان که برخی دیگر از آنها مدعی هستند، دستمزد نازل و ترقی بهره‌کشی متناسب با آن از نو موجب تسریع انباشت می‌گردد در صورتی که پایین بودن دستمزد در عین حال از نـمو طـبقه کارگر جلوگیری می‌کند. بدینسان باز همان رابطهٔ که بنابر آن ترقی دستمزد معلول آن است که عرضهٔ کار پایین‌تر از تقاضای کار است و غیره وارد میدان می‌شود. این عجب اسلوب زیبایی برای تحرك تولید پیشرفتهٔ سرمایه‌داری است! مدت‌ها پیش از آن که در نتیجهٔ ترقی دستمزد امکان هرگونه رشد مثبتی در میان جمعیت واقعاً قادر به کـار بـه وجود آید، مهلتی که طی آن بایستی کار زار صنعتی رهبری شود، پیکار انجام گیرد و به نتیجه قطعی برسد، سپری شده است.

بین سال‌های ۱۸۵۹ـ۱۸۴۹ در عین سقوط قمیت غله، ترقی دستمزدی در نواحی کشاورزی انگلستان به وقوع پیوست، که از لحاظ عملی فقط جنبه اسمی داشت. مثلاً در ویلت شایر دستمزد هفتگی از ۷ شیلینگ به ۹ شیلینگ رسید، در دورست‌شایر از ۷ یا ۸ شیلینگ به ۹ شیلینگ ترقی کرد و غیره این امر نتیجهٔ کاهش فوق‌العادهٔ اضافه جمعیت روستایی بود که در اثر تقاضای احتیاجات جنگی، توسعهٔ بی‌اندازهٔ ساختمان راه‌آهن‌ها، کارخانجات، معادن و غیره به وجود آمد. هر قدر دستمزد ناچیزتر باشد، کوچك‌ترین بالا رفتن دستمزد ترقی بیشتری را از لحاظ درصد نشان می‌دهد. مثلاً اگر مزد هفتگی

۲۰ شیلینگ باشد و به ۲۲ شیلینگ ترقی کند، ۱۰٪ بالا رفته است ولی اگر بعکس فقط ۷ شیلینگ باشد و به ۹ شیلینگ برسد آن‌گاه $\frac{۴}{۷}$۲۸٪ ترقی کرده است و بسیار چشمگیر می‌شود. به هر حال فرم‌داران هیاهویی به پا کردند و حتی اکونومیست لندن این مزد به خورونمیر را به مثابهٔ (یك پیشرفت عام و مایه‌دار)[1] جداً مورد بحث قرار می‌داد. حالا ببینیم فرم‌داران چه کردند؟ آیا با آنها منتظر شدند تا کارگران کشاورزی در نتیجهٔ این مزد درخشان آن قدر افزایش یابند که مزد آنها ناچار، آن چنان که مغز اقتصاددان متعبد می‌انگارد، از نو تنزل نماید؟ خیر آنها ماشین‌آلات بیشتری به کار انداختند و در یك چشم بهم زدن باز به نسبتی که برای خود فرم‌داران لازم بود، کارگران، زاید از اندازه شدند. اینك در کشاورزی نسبت به گذشته «سرمایهٔ بیشتری» گذاشته شده بود و آن هم به شکل بارآورتر. بدین سبب تقاضای کار نه تنها به طور نسبی بلکه به طور مطلق فرو افتاد.

این وهم اقتصادی، قوانینی را که تنظیم کنندهٔ حرکت عمومی دستمزدند و یا بر رابطهٔ بین طبقهٔ کارگر یعنی مجموع نیروی کار و مجموع سرمایهٔ اجتماعی حکومت می‌کنند، با قوانینی مشتبه می‌سازد که جمعیت کارگری را میان مناطق ویژهٔ تولیدی تقسیم می‌نمایند. اگر مثلاً در اثر اوضاع و احوال مساعد، انباشت در یك محیط مشخص تولیدی، تحرك ویژه‌ای یافته باشد و در آن جا سودها بالاتر از متوسط قرار گیرند و آن گاه سرمایه‌های الحاقی به آن سود هجوم آورند، در آن صورت طبیعتاً تقاضای کار بالا می‌رود و دستمزد ترقی می‌کند. دستمزد بالاتر، بخش بزرگ‌تری از جمعیت کارگری را به سوی محیط ممتاز می‌کشد تا آن جا که محیط مزبور از نیروی کار سیراب گردد و مزدها در طول زمان از نو به سطح متوسط گذشتهٔ خود برسند و یا چنانچه کارگران، زیاده از اندازه بدانجا روی‌آور شده باشند، دستمزد تنزل کند. آن گاه نه تنها روی آوردن کارگران به سوی شعبهٔ صنعتی مورد بحث قطع می‌شود بلکه حتی هجرت جایگزین آن می‌گردد. اقتصاددان گمان می‌برد که همین جا «اینَ و کیفَ» را دریافته است، با افزایش دستمزد، افزایش مطلق کارگران و با افزایش مطلق عدهٔ کارگران، تقلیل دستمزد. ولی وی در واقع فقط نوسان موضعی بازار کار را در مورد یك محیط تولیدی خاص می‌بیند، وی تنها پدیدهٔ توزیع جمعیت کارگری را در محیط‌های مختلفه‌ای می‌بیند که سرمایه بنابر نیازمندی‌های متغیر خود در هر یك از آنها جایگزین می‌شود.

در دوره‌های رکود و رونق میانه، سپاه ذخیرهٔ صنعتی بر سپاه کارگران فعال فشار وارد می‌کند و در دوران سرریز و اوج به خواست‌های آنان لگام می‌زند. بنابراین اضافه

---

1 - "Economist", 21 Januar 1860.

جمعیت نسبی پاشنه‌ای است که قانون عرضه و تقاضای کار بر روی آن می‌چرخد. اضافه جمعیت نسبی، قانون مزبور را وادار می‌کند میدان عمل خویش را مطلقاً به مرزهایی محدود کند که با آز بهره‌کشی و سیادت‌جویی سرمایه تطبیق داشته باشد. اینك جای آن است که به یکی از شاهکارهای اقتصاد ستایشگر برگردیم.

به خاطر هست که هرگاه در اثر به‌کار افتادن ماشین‌های تازه و یا توسعه یافتن ماشین‌آلات کهنه سهمی از سرمایهٔ متغیر مبدل به سرمایهٔ ثابت شود یعنی همان امری که موجب در بند شدن سرمایه و درست به همین سبب باعث «آزاد ساختن» کارگر است، در نظر اقتصاددان ستایشگر بعکس چنین تعبیر می‌شود که گویا این عمل سرمایه‌ای برای کارگر آزاد ساخته است. هم اکنون است که می‌توان بیشرمی ستایشگران را آن چنان که باید ارزیابی نمود.

آن چه آزاد می‌شود تنها عبارت از کارگرانی نیست که مستقیماً در نتیجه به‌کار بردن ماشین‌آلات حذف می‌شوند بلکه در عین حال شامل آن دسته از کارگرانی نیز می‌گردد که بایستی جانشین آنها می‌شدند و همچنین آن کارگران اضافی را در برمی‌گیرد که قاعدتاً می‌بایستی در صورت توسعهٔ عادی مؤسسه برپایهٔ قدیم جذب می‌گردیدند. اینك آنان همه «آزاد شده‌اند» و هر سرمایهٔ مفروض تازه‌ای که بخواهد وارد عمل شود می‌تواند از آنان استفاده کند. در صورتی که این سرمایه درست برای آن کافی باشد که بازار را از همان قدر کارگر ماشین‌زدهٔ به بازار ریخته آزاد نماید، خواه همین کارگران را جذب کند و خواه دیگران را به‌کار خواند، تأثیر آن در مورد تقاضای عمومی کار صفر است. چنانچه سرمایهٔ مزبور عدهٔ کمتری را به‌کار گمارد، آن‌گاه تودهٔ کارگران زاید نمو می‌کند و اگر تعداد بیشتری جلب نماید در آن صورت تقاضای عمومی کار فقط به نسبت کارگران شاغل اضافی بر کارگران «آزاد شده» افزایش می‌یابد. پس، آن رونقی، که بایستی سرمایه‌های اضافی جویای محل، به تقاضای عمومی کار می‌دادند، در هر صورت تا آن نسبتی که برای جلب کارگران بیرون ریخته کافی هستند، خنثی می‌شود. به دیگر سخن، مکانیسم تولید سرمایه‌داری خود مراقب است که رشد مطلق سرمایه با هیچ گونه افزایش متناسب تقاضای عمومی کار همراه نباشد.

این است آن وضعی که ستایشگر، جبران فقر، رنج‌ها و فنای احتمالی کارگران جا به جا شدهٔ دورهٔ انتقال می‌خواند یعنی دوره‌ای که آنها را در سپاه ذخیرهٔ صنعتی تبعید کرده است!

تقاضای کار و رشد سرمایه یکی نیستند، چنان که عرضهٔ کار و نمو طبقهٔ کارگر یکی نیستند. ولی این بدانسان نیست که گویی دو نیروی مستقل از یکدیگر در هم تأثیر

می‌کنند. (طاس‌ها قلب شده‌اند) سرمایه در هر دو جهت عمل می‌کند. هر چند انباشت سرمایه از سویی بر تقاضای کار می‌افزاید، از سوی دیگر عرضهٔ کارگرانی را که «آزاد ساخته است» افزایش می‌دهد و در عین حال فشار غیر شاغلین بر کارگران شاغل، اینان را وادار می‌کند که مقدار بیشتری کار روان سازند و لذا تا حد معینی عرضهٔ کار را از عرضهٔ کارگران، مستقل می‌سازد. حرکت قانون عرضه و تقاضای کار، استبداد سرمایه را بر این بنیاد تکمیل می‌کند.

بنابراین به محض این که کارگران به راز پشت پرده پی می‌برند و به این نتیجه می‌رسند که هر قدر آنها بیشتر کار می‌کنند و بر ثروت دیگران می‌افزایند و هر اندازه که نیروی بارآور کارشان رشد می‌کند، باز نقش آنها، حتی به منزلهٔ وسیلهٔ بهره‌وری سرمایه، برای خودشان همواره بی‌ثبات‌تر می‌گردد، به محض این که کشف می‌کنند که تشدید درجهٔ رقابت بین خود آنها بی‌چون و چرا وابسته به فشار اضافه جمعیت نسبی است و بالنتیجه تا می‌کوشند و به وسیلهٔ اتحادیه‌های کارگران و غیره آن همکاری حساب شدهٔ بین شاغلین و غیرشاغلین سازمان دهند تا عواقب ویران کنندهٔ این قانون طبیعی تولید سرمایه‌داری را نسبت به طبقه خویش درهم شکنند و یا آن را سست‌تر کنند، آن وقت است که صدای اعتراض و فریاد سرمایه و اقتصاددان حامی آن بلند می‌شود که ای امان به قانون «جاویدان» و «گویا» مقدس عرضه و تقاضا لطمه وارد شده است. در واقع هر توافقی که بین کارگران شاغل و غیرشاغل انجام گیرد، بازی «تمیز» این قانون را مختل می‌سازد. ولی از سوی دیگر به محض این که مثلاً در مستعمرات اوضاع و احوال مخالف مانع از ایجاد سپاه ذخیرهٔ صنعتی می‌شود و بدان وسیله از وابستگی مطلق طبقهٔ کارگر به طبقهٔ سرمایه‌دار جلوگیری می‌کند، آن گاه سرمایه دست به عصیان می‌زند و به یاری سانچو پانسا(۱) عامی خود علیه قانون «مقدس» عرضه و تقاضا برمی‌خیزد و می‌کوشد تا با وسایل قهرآمیز آن را رام نماید.

۴ ـ اشکال وجودی گوناگون اضافه جمعیت نسبی قانون عدم انباشت سرمایه‌داری:

اضافه جمعیت نسبی با انواع سایه روشن‌های ممکن وجود دارد. هر کارگر طی زمانی که نیمه کار می‌کند و یا اصلاً شاغل نیست، از آن اضافه جمعیت نسبی است. صرف‌نظر

---

۱ ـ درفشدار دن‌کیشوت قهرمان داستانی سروانتس نویسندهٔ اسپانیولی که در سادگی و بلاهت زبانزد است. مقصود مصنف اشاره به اقتصاددانان ستایشگر است که مانند سانچو پانسا علمدار سرمایه‌اند.

از اشکال عمده‌ای که ادواراً برمی‌گردند و ناشی از تغییر مراحل دور صنعتی هستند و گاه در جریان بحران‌ها صورت حاد و زمانی در دوران کساد و رکود حالت مزمن به خود می‌گیرند، اضافه جمعیت نسبی مستمراً دارای سه شکل است: شکل روان، شکل پنهان و شکل آرام.

در مراکز صنعت بزرگ ـ کارخانه‌ها، مانوفاکتورها، آهن‌گدازی‌ها، معادن و غیره ـ گاه کارگران دفع می‌گردند و زمانی عدهٔ کثیری دوباره جذب می‌شوند، به نحوی که در مجموع، شمارهٔ شاغلین افزایش می‌یابد ولو این که همواره نسبت آنها به مقیاس تولید کاهش پیدا می‌کند. در این جا اضافه جمعیت شکل روان و متحرکی دارد.

در کارخانه‌های حسابی و همچنین در همهٔ کارگاه‌های بزرگ یعنی جاهایی که ماشین‌آلات نقشی دارند و یا حتی فقط تقسیم کار جدید عملی شده است عدهٔ کثیری مردان کارگر تا سپری شدن دوران جوانی خود مورد استفاده قرار می‌گیرند. پس از انقضاء این مدت شمارهٔ کوچکی از آنان در این رشتهٔ صنعت قابل استفاده باقی می‌مانند در حالی که منظماً بیشتر آنان مرخص می‌شوند. این عده یکی از اجزاء اضافه جمعیت روان را تشکیل می‌دهند که با توسعهٔ صنعت نمو می‌کند. بخشی از اینان مهاجرت می‌کنند یعنی در واقع فقط بدنبال مهاجرت سرمایه می‌روند. یکی از عواقب آن این است که جمعیت زنان سریع‌تر از جمعیت مردان نمو می‌کند. شاهد آن انگلستان است. این امر که افزایش طبیعی تودهٔ کارگری نیازمندی‌های انباشت سرمایه را ارضاء نمی‌کند و با این وجود از میزان آن احتیاجات تجاوز می‌کند، خود تضادی از حرکت سرمایه است. سرمایه به تعداد زیادی کارگر جوان و به میزان کمتری به کارگر مرد احتیاج دارد. این تضاد چشم‌گیرتر از آن تضاد دیگر نیست که از کمبود دست و بازوی کار شکایت می‌شود و در همان حال هزاران نفر کارگر از آن جهت بیکارند که تقسیم کار، آنها را به رشتهٔ معینی از صنعت زنجیر کرده است[۱] علاوه بر این، مصرف نیروی کار به وسیلهٔ سرمایه چنان سریع است که کارگران میانه سال اغلب کمابیش فرسوده بشمار می‌آیند. اینان در ردیف کارگران زاید قرار می‌گیرند و یا از رتبهٔ بالاتر به رتبهٔ پایین‌تر رانده

---

۱ ـ طی ۶ ماههٔ آخر سال ۱۸۶۶ در لندن ۸۰ تا ۹۰ هزار نفر کارگر بیرون ریخته شده‌اند. در گزارش کارخانجات مربوط به همین ۶ ماه گفته شده است که: "این که می‌گویند تقاضا همواره عرضه را درست به موقع و در جایی که لازم است فرا می‌خواند، به نظر نمی‌رسد مطلقاً صحیح باشد. این امر لااقل با عمل جور در نیامده است زیرا در سال اخیر بسیاری از ماشین‌ها مجبور شده‌اند به مناسبت کمبود نیروی کار خاموش گردند. ("Rep. of Insp. of Fact. for 31st Oct. 1866", P. 81.)

می‌شود. درست در میان همین کارگران صنعت بزرگ است که ما به کوتاه‌ترین دوره‌ای عمر برمی‌خوریم. دکتر لی بازرس منچستر، ثابت کرده است که در این شهر حد متوسط دورهٔ عمر برای طبقات مرفه ۳۸ سال و برای طبقهٔ کارگر فقط ۱۷ سال است. در لیورپول برای طبقهٔ اول مدت عمر متوسط به ۳۵ سال و برای طبقهٔ دوم به ۱۵ سال بالغ می‌گردد. بنابراین نتیجه می‌شود که طبقهٔ ممتازه حوالهٔ بر سر عمر دارد که طول زندگی افراد آن بیش از دو برابر عمر هموطنان کم بخت‌تر آنهاست.[۱]

در چنین شرایط برای این که این بخش از پرولتاریا به طور مطلق رشد کند شیوه‌ای لازم است تا بخش مزبور بتواند با وجود سرعت فرسایش عناصرش بر تعداد خویش بیفزاید. لذا لازم است که نسل‌های کارگری با سرعت تجدید شوند. (این قانون در مورد طبقات دیگر مردم معتبر نیست.) این نیازمندی اجتماعی از راه زود زناشویی، که نتیجهٔ ضروری شرایطی است که کارگران صنعت بزرگ در آن زیست می‌کنند و نیز از راه استثمار اطفال کارگر که خود جایزه‌ای برای تولید آنها است، برآورده می‌شود.

به محض این که تولید سرمایه‌داری بر کشاورزی حاکم شده و یا در همان حدودی که این تسلط برقرار گردید، انباشت سرمایهٔ که در این بخش به کار افتاده بود موجب کاهش مطلق تقاضای کار در مورد جمعیت کارگران کشاورزی گردید، بدون آن که، مانند صنعت غیرکشاورزی، این وازنش به وسیلهٔ ربایش[۲] بزرگ‌تری جبران گردد. بنابراین بخشی از جمعیت روستایی دایماً در حال دورخیز بطرف پرولتاریای شهری یا مانوفاکتوری قرار داشت و در کمین اوضاع و احوال مساعدی برای انجام این تغییر بود. (در این جا مانوفاکتور به معنای هر صنعت غیرکشاورزی گرفته شده است.[۳]

---

۱ ـ از نطق گشایش کنفرانس بهداشتی بیرمنگام، ۱۵ ژانویه ۱۸۷۵، که به وسیلهٔ ج.چمبر لن شهردار آن وقت و وزیر بازرگانی (سال ۱۸۸۳) ادا شده است.

۲ ـ وازنش و ربایش واژه‌هایی است که فرهنگستان در برابر دافعه و جاذبه وضع کرده است.م

۳ ـ در سرشماری سال ۱۸۶۱ برای انگلستان و گال "۷۸۱ شهر با ۱۰۹۶۰۹۹۸ نفر جمعیت و برای دهات و روستا فقط ۱۰۵۲۲۶ نفر" شمارش شده است... در سرشماری سال ۱۸۵۱، ۵۸۰ شهر با جمعیتی تقریباً برابر مناطق روستایی اطراف آنها، ذکر شده بود. ولی در حالی که جمعیت روستایی طی ۱۰ سال متعاقب آن فقط نیم میلیون افزایش یافته، در ۵۸۰ شهر جمعیت در حدود ۱۵۵۴۰۶۷ نفر رشد کرده است. رشد جمعیت در روستا ۶/۵% و در شهرها ۱۷/۳% است. تفاوت درصد رشد مرهون مهاجرت از روستا به شهرها است. سه چهارم مجموع رشد جمعیت مربوط به شهرها است.

("Canesus etc". III, P. 11-12.)

بدینسان این سرچشمهٔ اضافه جمعیت نسبی مستمراً جاری است. ولی جریان دایمی آن به سوی شهرها، خود وجود یك اضافه جمعیت نهانی را در روستا مفروض می‌دارد، که وسعت دامنهٔ آن تنها هنگامی مرئی می‌گردد که مجاری سیلان به طور استثنایی کاملاً گشوده شوند. بنابراین کارگر کشاورزی در تنگنای قناعت بـه حـداقـل دسـتمزد قـرار می‌گیرد و همواره یك پا در لجنزار مسکنت و مستمندی دارد.

سومین گروه اضافه جمعیت نسبی یعنی نوع آرام آن، جزئی از سپاه کارگری فعال را تشکیل می‌دهد که اشتغال آن به کلی غیرمنظم است. لذا این گروه مـخزن بـی‌پایانی از نیروی کار آماده به خدمت تحت اختیار سرمایه قرار می‌دهد. وضع زندگی گره مزبور از سطح عادی متوسط زندگی طبقهٔ کارگر پایین‌تر می‌افتد و همین امر آن را بـه صـورت پایگاه وسیعی برای بهره کشی رشته‌های مخصوصی از سرمایه درمی‌آورد. حداکثر زمان کار و حداقل مزد، خصلت‌نمای این گروه است. ما سابقاً با عمده‌ترین قیافهٔ این گروه، ضمن بند مربوط به کار خانگی، آشنا شده‌ایم. گروه مزبور مستمراً از میان کارگران زاید شدهٔ صنعت بزرگ و کشاورزی تشکیل می‌شود و افراد آن بویژه از کارگران رشته‌های صنعت در حال زوال برمی‌خیزند یعنی آن جا که کار مانوفاکتوری جانشین کار دستی می‌شود و کار ماشینی جای مانوفاکتور را می‌گیرد. بتدریج که وسعت دامنهٔ انـباشت و نیروی «زایدسازی» آن افزایش می‌یابد بر تعداد افراد این گروه نیز افزوده می‌شود. ولی در عین حال گروه مزبور رکنی از طبقهٔ کارگر را تشکیل می‌دهد که خود نیز در تکثیر و جاودان ساختن خویش دخیل است، به نحوی که نسبت به سایر عناصر این طبقه سهم بزرگ‌تری در رشد مجموع جمعیت کارگران به دست می‌آورد. در واقع نه تنها تعداد متولدین و متوفیات، بلکه وسعت مطلق خانوارها نیز با مبلغ دستمزد در نسبت معکوس قرار می‌گیرند و لذا حجم وسایل معیشتی که تحت اختیار گروه‌های مـختلفهٔ کـارگری است مشمول چنین تناسبی می‌شود. اگر این قانون جامعهٔ سرمایه‌داری به وحشیان و حتی مستعمره نشینان[1] متمدن ارائه می‌شود مسلماً نابخردانه تلقی مـی‌گردید. ایـن قـانون، زادوولد آن نوع حیوانات را به خاطر می‌آورد که انفراداً ضعیف و دایماً مورد تعرض

---

۱ ـ ساکنین غیربومی یك مستعمره را کولون می‌خوانند که ما مستعمره‌نشین ترجمه کرده‌ایم و نیز این کلمه به مزارعه‌کاران یعنی کسانی که زمین متعلق به دیگری را کشت می‌کنند و مال‌الاجارهٔ مالك را به صورت سهمی از محصول می‌پردازند اطلاق می‌شود ولی منظور مصنف گروه‌هایی از اروپاییان است که در مستعمرات اقامت نموده‌اند و به کشت‌داری و استثمار مـردمان بـومی بـه شـیوه‌های پـیش از سرمایه‌داری مشغولند.م

دیگرانند.(۱)

سرانجام، عمیق‌ترین رسوب اضافه جمعیت نسبی در منطقهٔ مستمند خیزی و تیره‌روزی جایگزین است. صرف‌نظر از ولگردان، بزه‌کاران و روسبیان و خلاصه به غیر از لومپن پرولتاریا به معنای خاص، این قشر اجتماعی، خود مرکب از سه گروه است. اول آنهاکه قادر به‌کارند. کافی است نظری سطحی به آمار مستمندخیزی انگلستان انداخت و دریافت که با هر بحران بر عدهٔ افراد این قشر افزوده می‌شود و در هر تجدید حیات کسب وکار از تعداد آن کاسته می‌شود. ثانیاً یتیمان و بچه‌مستمندان. اینان نامزدهای سپاه ذخیرهٔ صنعتند و در مواقع رونق بزرگ، مانند سال ۱۸۶۰، سریعاً و دسته‌جمعی در سپاه فعال کارگری وارد می‌شوند. ثالثاً وازدگان، فاسد شدگان، واماندگان. از این جمله‌اند کسانی که در نتیجهٔ تقسیم کار به رشتهٔ معینی پابند و به عدم تحرك محکوم شده‌اند، آنها که از سن عادی کارگری تجاوز کرده‌اند و بالآخره قربانیان صنعت از قبیل معلولین، بیمارشدگان، بیوه‌زنان و غیره، که تعداد آنان با به‌کار بست ماشین آلات خطرناك، کار در معادن و کارخانجات شیمیایی و غیره، روزافزون است. مستمندسازی تشکیل دهندهٔ نوانخانهٔ سپاه فعال کارگری و پابند سپاه ذخیرهٔ صنعتی است. تولید آن ملازم با تولید اضافه جمعیت نسبی است و ضرورت آن نیز از ضرورت این ناشی می‌شود و هر دوی آنها یکی از شرایط وجودی تولید سرمایه‌داری و توسعهٔ غناء و ثروتند. مستمندسازی جزئی از ریخت‌وپاش و برج تولید سرمایه‌داری است، ولی با وجود این سرمایه خوب می‌داند چگونه قسمت عمدهٔ آن را از سر خود واکند و به گردن طبقهٔ کارگر و طبقهٔ کوچك متوسط بیندازد.

هر قدر ثروت اجتماعی، سرمایهٔ به‌کار افتاده و وسعت و نیروی آن بزرگ‌تر و بالنتیجه شمارهٔ مطلق پرولتاریا و نیروی بارآور کار آن زیادتر باشد، سپاه ذخیرهٔ صنعت

---

۱ ـ به نظر می‌رسد که فقر برای توالد و تناسل مساعد است. (آدام اسمیت Wealth of Nations, B.I,Ch.VIII, Edit, Wakefield, T.I. P. 195.) حتی بنابه عقیدهٔ کشیش نظر باز و خوش‌قریحهٔ چون گالیانی، این خود یکی از موهبات خاص الهی است: مشیت خداوند بر این قرار گرفته است آنان که به کار سودمندترین پیشه‌ها اشتغال دارند فراوان زاده شوند: (Galiani: "Della Moneta", P. 78.)

فقر ولو تا آخرین سرحد قحطی و شیوع بیماری برسد، به جای آن که مانع رشد جمعیت شود بیشتر به ازدیاد آن گراینده است. (S.Laing: "National Distress" 1844, P. 69.) پس از آن که لینگ این مطلب را با آمار نشان می‌دهد به گفتار خود چنین ادامه می‌دهد: چنانچه همهٔ مردم شرایط راحتی به دست می‌آوردند آن گاه بزودی جهان از مردمان تهی می‌شد.

بزرگ‌تری است. همان عللی که نیروی گسترش یابندهٔ سرمایه را به پیش می‌راند نیروی کار استفاده‌پذیر را نیز منبسط می‌سازد. بنابراین مقدار نسبی سپاه ذخیرهٔ صنعتی با توان ثروت نمو می‌کند. ولی هر اندازه که این سپاه ذخیره نسبت به سپاه فعال کار بزرگ‌تری باشد همان قدر اضافه جمعیت پایدار، که فقرش با رنج کارش نسبت معکوس دارد، سترگ‌تر است. و سرانجام هر قدر قشر امدادگیر طبقهٔ کارگر و سپاه ذخیرهٔ صنعتی بزرگ‌تر باشد مستمندسازی رسمی بیشتر است. این است قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری. این قانون نیز مانند قوانین دیگر طی تحقق یافتن خویش در نتیجهٔ شرایط گوناگون، دستخوش تغییر می‌شود، که تحلیل آن از حدود کنونی تحقیق ما خارج است.

می‌توان به نامعقول بودن حکمت اقتصاددانی پی برد که به کارگران موعظه می‌کند تعداد خود را با نیازمندی‌های ارزش‌افزایی سرمایه تطبیق دهند. مکانیسم تولید سرمایه‌داری و انباشت، خود همواره این تعداد را با نیازمندی‌های ارزش‌افزایی انطباق می‌دهد. نخستین کلام در راه این انطباق عبارت از ایجاد اضافه جمعیتی نسبی یا سپاه ذخیرهٔ صنعتی است و آخرین کلام آن فقر قشرهای دایم‌التزاید سپاه کارگری فعال و پابند آن یعنی مستمندسازی است.

قانونی که به موجب آن، حجم بیش از پیش فزاینده‌ای از وسایل تولید می‌تواند به برکت پیشرفت بارآوری کار اجتماعی، از صرف نیروی متحرك انسانی متصاعداً بکاهد، برپایهٔ رژیم سرمایه‌داری، که در آن به جای آن که کارگر وسایل اشتغال بیشتر می‌شود و لذا شرایط زندگیش بی‌ثبات‌تر می‌گردد. یا به دیگر سخن وی باید نیروی کار خویش را برای تکثیر ثروت دیگران یا به منظور ارزش‌افزایی سرمایه به فروش رساند. بنابراین رشد سریع‌تر وسایل تولید و بارآوری کار نسبت به جمعیت مولد، در لسان سرمایه‌داری معکوساً بدینسان بیان می‌شود که جمعیت کارگری همواره سریع‌تر از احتیاج ارزش‌افزایی سرمایه نمو می‌کند.

در بخش چهارم به هنگام تحلیل تولید اضافه ارزش نسبی دیدیم که در درون سیستم سرمایه‌داری تمام اسلوب‌هایی که به منظور بالا بردن نیروی بارآور اجتماعی کار مورد استفاده قرار می‌گیرند به زیان شخص کارگر تمام می‌شوند تمام وسایلی که برای تکامل تولید به کار می‌روند به وسایل سیادت و بهره‌کشی تولیدکنندگان مبدل می‌گردند، کارگر را به صورت انسان ناقص معلول می‌کنند، وی را مبدل به پیچ و مهرهٔ ماشین می‌کنند، هم زحمت و هم محتوی کار وی را نابود می‌سازند و هر قدر که علم و دانش به مثابهٔ نیروی مستقلی به پروسهٔ کار منظم می‌گردد، کارگر را نسبت به نیروی روانی آن پروسه بیگانه می‌کنند، شرایط کار کارگر را تغییر شکل می‌دهند، در اثناء کار، استبدادی نابخردانه و

خصمانه بر وی روا می‌دارند، زمان زندگی وی را مبدل به زمان کار می‌کنند و زن و بچهٔ او را زیر چرخ جگرنات سرمایه می‌اندازد.

ولی همهٔ اسالیب تولید اضافه ارزش در عین حال اسلوب‌های انباشت‌اند و هر توسعهٔ انباشت بعکس وسیله‌ای برای گسترش آن اسالیب است. بنابراین چنین نتیجه می‌شود که هر قدر سرمایه انباشته‌تر می‌شود باید وضع کارگر، اعم از این که میزان مزدش بالا یا پایین است، بدتر شود. سرانجام آن قانونی که اضافه جمعیت نسبی یا سپاه ذخیرهٔ صنعتی را همواره با وسعت دامنه و نیروی انباشت در حال تعادل نگه می‌دارد کارگر را محکمتر از میخ‌های هفائیستوس که پرومته[1] را به صخره‌ها کوبید، به سرمایه ملصق می‌سازد. قانون مزبور، متناسب با انباشت سرمایه، انباشت فقر را ایجاب می‌کند. پس انباشت ثروت در یك قطب در عین حال متضمن انباشت فقر، جان‌کنی، بندگی، نادانی، خشونت و انحطاط اخلاقی در قطب دیگر است یعنی در جانب آن طبقه‌ای که محصول متعلق به خود را به صورت سرمایه تولید می‌کند. علم اقتصاد این خصلت متناقض انباشت سرمایه‌داری[2] را به اشکال مختلفه بیان کرده است. با این که این نظریات تا حدودی پدیده‌های همانند مربوط به شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری را مطرح نموده‌اند ولی به همین سبب پدیده‌هایی را که از بیخ متفاوتند با هم درآمیخته‌اند.

راهب ونیزی اورتس[3] یکی از مصنفین بزرگ اقتصادی سدهٔ هجدهم، تضاد

---

۱ ـ ایزد آتش بنابه اساطیر یونان باستان که به مثابه نخستین بنیادگزار تمدن انسانی تلقی می‌شود. پرومته پس از آن که انسان را از گل و لای زمین ساخت برای آن که به وی جان دهد آتش آسمان رااز خدای خدایان زئوس یا ژوپیتر دزدید. برای تنبیه او بنابه دستور زئوس، هفائیستوس او را در کوه قفقاز به صخره‌های سخت میخکوب نمود و سپس هرکول او را نجات داد.م

۲ ـ لذا روز به روز روشن‌تر می‌گردد که مناسبات تولیدی که در درون آن بورژوازی حرکت می‌کند دارای خصلتی یگانه و ساده نیست بلکه جنبهٔ دوگانه دارد، به نحوی که در میان همان مناسباتی که ثروت می‌آید فقر نیز تولید می‌شود، در درون همان مناسباتی که نیروهای بارآور ترقی می‌کنند نیروی مولد اعمال فشار نیز وجود دارد، این مناسبات، ثروت بورژوایی یعنی ثروت طبقهٔ بورژوازی را در حالی به وجود می‌آورد که پیوسته ثروت اعضاء همین طبقه را نابود می‌سازد و همواره پرولتاریای رشد یابنده‌ای ایجاد می‌کند. (کارل مارکس: فقر فلسفه، صفحهٔ ۱۱۶).

۳ ـ (۱۶۵۷ـ۱۷۳۳)ـ راهب ونیزی یکی از مهم‌ترین اقتصاددانان ایتالیایی قرن هجدهم بشمار می‌رود. وی علیه نظریان مرکانتیلیست‌ها برخاست و یکی از پیشقدمان اقتصاد کلاسیك محسوب می‌گردد.م

آشتی‌ناپذیر تولید سرمایه‌داری را به مثابه قانون طبیعی عام ثروت اجتماعی تلقی نموده است. نیك و بد اقتصادی در یك کشور همواره در حال تعادلند. فراوانی نعمت برای بعضی همواره برابر با کمبود همین نعمت برای دیگران است. ثروت بزرگ برخی، همیشه همراه با محروم ساختن عده‌ای کثیری مردم دیگر از وسایل ضروری است. ثروت یك ملت، متناسب با جمعیت آن است و فقر آن متناسب با غناء آن. فعالیت برخی، بیکارگی و بطالت را برای دیگران پیش می‌آورد. بینوایان و بیکارگان ثمرهٔ ضروری توانگران و زحمتکشانند و از این قبیل[1] تقریباً ۱۰ سال پس از اورتس، آخوند پروتستان تاون سند به نحو خشونت‌آمیزی فقر را به مثابهٔ شرط ضروری ثروت مورد تجلیل قرار داد. اجبار قانونی کارکردن با زحمات بسیار، فشار و سر و صدا قرین است، در حالی که گرسنگی نه تنها فشاری مسالمت‌آمیز، آرام و مستمر است بلکه طبیعی‌ترین انگیزه، نیرومندترین کوشش‌ها را برای صنعت و کار برمی‌انگیزد. «پس همه چیز به این منتهی می‌شود که گرسنگی در میان طبقهٔ کارگر مستمراً نگه داشته شود و بنابه نظر تاون سند اصل جمعیت، که بین مردم فقیر فعالیت ویژه‌ای دارد، خود مراقب حل این مسأله است. چنین به نظر می‌رسد که این خود قانونی طبیعی است که فقرا تا حدودی بی‌بصارت باشند، (از آن جمله آن قدر بی‌بصارت که وقتی به دنیا می‌آیند قاشق طلا در دهان ندارند)، برای این که همواره کسانی پیدا شوند تا به بنده‌وارترین، کثیف‌ترین و پست‌ترین مشاغل جماعت را اجرا نماید. از اینرو مایهٔ سعادت انسانی به مراتب افزایش می‌یابد، افراد ظریف‌تر از این دردسر آزاد می‌شوند و می‌توانند بی‌دغدغه به مشاغل عالی‌تر و غیره بپردازند... قانونی بینوایان در این جهت سیر می‌کنند که هماهنگی و زیبایی، اعتدال و انتظام این سیستم را که خدا و طبیعت در جهان برقرار ساخته است برهم زند.[2]

---

1 - (G.Ortes:"Della Economia Nazionale Libri Sei 1777. ed. Custodi, ParteModerana, etc. T. XXX, P. 6, 9,22, 25.)

اورتس در اثر مذکور صفحهٔ ۳۲ می‌گوید: "به جای تنظیم سیستم‌های بی‌فایده‌ای برای بهروزی ملت‌ها، من هم خود را بر آن مقصور داشته‌ام که علل تیره‌روزی آنها را مورد تحقیق قرار دهیم.

2 - A Dissertation on the poor Laws. By a Wellwisher of Mankind (The Rev. Mr. J.Townsend) 1786. چاپ جدید سال ۱۸۱۷ در لندن صفحهٔ ۱۵ و ۳۹ و ۴۱.

این آخوند «ظریف» که اثر فوق‌الذکر و همچنین سیاحتنامهٔ اسپانیولی وی مکرراً به وسیلهٔ مالتوس رونویس شده است، خود نیز قسمت بزرگی از نظریات خویش را از سر ج.استوارت وام گرفته با این

در حالی که راهب ونیزی در سرنوشتی که موجب جاویدان شدن فقر است، توجیهی برای خیرات و مبرات مسیحیت، برای رهبانیت، بنای صوامع و بنیادهای نیکوکاری مذهبی، یافته بود، کشیش وظیفه‌خوار پروتستان بعکس آن را بهانهٔ برای محکوم نمودن قوانینی ساخت، که طبق آن مردم فقیر حقی بر اعانات ناچیز عمومی به دست می‌آوردند.

استورش می‌گوید: «ترقی ثروت اجتماعی، طبقهٔ در جامعه به وجود می‌آورد که... کسالت‌آورترین، پیش‌پا افتاده‌ترین و نفرت‌انگیزترین کارها را انجام می‌دهد یا به عبارت دیگر هر آن چه در زندگی نامطبوع و اسارت‌بار است به دوش این طبقه بار می‌شود و درست بدین طریق برای طبقات دیگر فرصت، آرامش روحی و حیثیت قراردادی (این عالی است) به وجود می‌آید.»(۱) استورش از خود می‌پرسد واقعاً این تمدن سرمایه‌داری با فقرش و انحطاط توده‌های مردمش از چه جهت بر توحش برتری دارد؟ و فقط یك پاسخ برای این سؤال به دست می‌آورد و آن امنیت است!

سیسموندی می‌گوید: در اثر پیشرفت صنعت و دانش، هر کارگر می‌تواند روزانه بیش از آن چه برای مصارفش لازم است تولید کند. ولی در عین این که کار وی ثروت ایجاد می‌کند اگر قرار می‌شد که خود او این ثروت را مصرف نماید، برای کار کردن آمادگی کمی می‌داشت. بنابه نظر وی «اگر قرار بود که انسان‌ها (یعنی غیرکارگران) تمام کمالات هنر و کلیهٔ لذایذی را که صنعت برای ما ایجاد می‌کند، مانند کارگران با کار مستمر خویش به دست آورند، آن گاه محتملاً از تمام این فواید صرف‌نظر می‌کردند... امروز کوشش و پاداش از هم جدا شده‌اند. این همان کس نیست که نخست کار می‌کند و سپس می‌آساید بلکه بعکس درست بدان سبب که برخی کار می‌کنند دیگران باید استراحت

که آن را دگرگونه ساخته است. مثلاً آن جا که استوارت می‌گوید: «در دوران بردگی اسلوب قهرآمیزی وجود داشت برای این که انسانیت را کوشا و ساعی نماید (برای آنهایی که کار نمی‌کردند)... در آن زمان انسان‌ها مجبور به کار کردن بودند (یعنی مجبور به کار رایگان برای کسانی که کار نمی‌کردند) زیرا بندهٔ دیگران بودند. اکنون مردم مجبور به کارند (یعنی کار رایگان برای کارگران) از آن جهت که بندهٔ احتیاجات خویشند. از اینرو است که وی مانند آن موقوفه‌خوار چاق و چله به این نتیجه نمی‌رسد که باید کارگر مزدور را پیوسته در حال گرسنگی نگه داشت. وی بعکس مایل است بر نیازمندی‌های آن افزوده شود و تعداد فزایندهٔ این احتیاجات در عین حال محرکی برای کار به سود «افراد ظریف‌تر» گردد.

1 - Storch: "Cours d'Economie Politique", Edit. Petersburg. 1815, T.III, P. 223.

نمایند... بنابراین تنوع بی‌پایان نیروی بارآورکار نمی‌تواند نتیجهٔ دیگری جز این داشته باشد که بر تجمل و لذاید توانگران بیکاره بیفزاید.(۱) سرانجام دستوت دوتراسی آیین‌ساز خونسرد بورژوایی با خشونت اظهار می‌کند: "کشورهای فقیر آنهایی هستند که مردم در آن جا راحتند و کشورهای غنی آن جا است که مردم عادتاً فقیرند."(۲)

۵ ـ تمثیل قانون عام انباشت سرمایه‌داری:
الف ـ انگلستان از سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۶۶:

برای مطالعهٔ انباشت سرمایه‌داری هیچ دورانی از جامعهٔ جدید مساعدتر از دورهٔ ۲۰ سالهٔ اخیر نیست. آن چنان که گویی در این دوران انباشت سرمایه‌داری همیان فورتوناتوس را به چنگ آورده است. ولی میان کلیهٔ کشورها باز انگلستان است که نمونهٔ کلاسیك را به دست می‌دهد. زیرا این کشور نخستین مقام را در بازار جهانی احراز کرده و تنها در آن جا است که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به طور کامل رشد یافته است و بالآخره استقرار تسلط حکومت ۱۰۰۰ سالهٔ تجارت آزاد، پس از سال ۱۸۴۶ اقتصاد عامیانه را از آخرین پناهگاه‌های خویش بیرون رانده است. در بخش چهارم این کتاب پیشرفت شگرف تولید را در این دوره‌ای ۲۰ ساله بیان کرده‌ایم. پیشرفت نیمهٔ اخیر این دوره به مراتب از نیمهٔ اول آن درگذشته است.

با این که رشد مطلق جمعیت انگلستان در نیم قرن اخیر بسیار بزرگ بوده معذالك رشد نسبی یا درصد نمو آن دایماً پایین آمده است، چنان که جدول ذیل که از سرشماری رسمی گرفته شده است این نکته از نشان می‌دهد:

درصد نموّ جمعیت سالانهٔ انگلستان و گال برحسب دوره‌های ۱۰ ساله:

۱۸۱۱ - ۱۸۲۱	۱/۵۵۳ ٪
۱۸۲۱ - ۱۸۳۱	۱/۴۴۶ ٪
۱۸۳۱ - ۱۸۴۱	۱/۳۲۶ ٪
۱۸۴۱ - ۱۸۵۱	۱/۲۱۶ ٪
۱۸۵۱ - ۱۸۶۱	۱/۱۴۱ ٪

اینك جهت دیگر یعنی نمّو ثروت را، مورد مطالعه قرار دهیم. در این مورد مطمئن‌ترین تکیه‌گاه تحقیق عبارت از حرکت آن سودها، بهره‌های زمین و غیره است که

---

1 - Sismondi: "Nouveax Principes etc." T.I.P. 78-81, 85.

2 - D.dr Tracy: "Traité de la volonté etc". P. 231.

مشمول مالیات بر درآمدند. افزایش سودهای مشمول مالیات در انگلستان (به استثناء فرم‌داران و برخی اقلام دیگر) از سال ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ به ۵۰/۴۷ درصد بالغ گردید (یا به طور متوسط ۴/۵۸ درصد در سال)[1] در حالی که افزایش جمعیت در همین فاصله تقریباً در حدود ۱۲٪ بود. رشد بهره‌های زمینی که مشمول مالیات هستند (شامل خانه‌ها، راه‌آهن‌ها، معادن، شیلات و غیره نیز می‌شود) از سال ۱۸۵۳ تا سال ۱۸۶۴ به ۳۸٪ یا سالانه به $3\frac{5}{12}$٪ بالغ گردید. اقلام زیرین مهم‌ترین سهم را در این افزایش داشته‌اند:

	بازده سالانهٔ درآمد از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴	افزایش سالانه
خانه‌ها	٪۳۸/۶۰	٪۳/۵۰
معادن سنگ	٪۸۴/۷۶	٪۷/۷۰
معادن	٪۶۸/۸۵	٪۶/۲۶
آهن‌گدازی‌ها	٪۳۹/۹۲	٪۳/۶۳
شیلات	٪۵۷/۳۷	٪۵/۲۱
کارخانه‌های گاز	٪۱۱۶/۰۲	٪۱۱/۴۵
راه‌آهن‌ها	٪۸۳/۲۹	٪۷/۵۷[2]

چنانچه دورهٔ ۱۸۶۴-۱۸۵۳، ۴ سال به ۴ سال با هم مقایسه شود، آن‌گاه معلوم می‌گردد که درجهٔ افزایش درآمدها پیوسته در حال تزاید بوده است. مثلاً برای درآمدهای ناشی از سود، رشد سالانه از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ بالغ بر ۱/۷۳٪ و از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۱ بالغ بر ۲/۷۴٪ و از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۴ بالغ بر ۹/۳۰٪ بوده است. مجموع درآمدهای مشمول مالیات بر درآمد سرتاسر پادشاهی انگلستان در سال ۱۸۵۶ بالغ بر ۳۰۷۰۶۸۸۹۸ لیرهٔ استرلینگ و در سال ۱۸۵۹: ۳۲۸۱۲۷۴۱۶ لیرهٔ استرلینگ، در سال ۱۸۶۲: ۳۵۱۷۴۵۲۴۱ لیرهٔ استرلینگ و در سال ۱۸۶۳: ۳۵۹۱۴۲۸۹۷ لیرهٔ استرلینگ، در سال ۱۸۲۴: ۳۶۲۴۶۲۲۷۹ لیرهٔ استرلینگ و در سال ۱۸۵۶ بالغ بر ۳۸۵۵۳۰۰۲۰ لیرهٔ استرلینگ بوده است.[3]

1-Tenth Report of the Commissioners of H.M's Inland Revenue, London, 1866, P. 38.

۲ ـ همان جا.

۳ ـ این ارقام برای مقایسه کافی هستند ولی اگر به طور مطلق در نظر گرفته شوند مجعولند زیرا شاید سالیانه قریب به ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از درآمد «مسکوت» می‌مانند. شکایت مأموران

انباشت سرمایه در عین حال با تجمع و تمرکز همراه بوده است. اگر چه هیچ آمار رسمی کشاورزی برای انگلستان وجود نداشت (برای ایرلند بود) ولی چنین آماری از طرف ۱۰ کنت‌نشین داوطلبانه وارد شده است. از این آمار چنین برمی‌آید که از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸٦۱ فرم‌های کمتر از ۱۰۰ آکر از ۳۱۵۸۳ به ۲٦۵٦۷ تقلیل یافته‌اند و لذا ۵۰۱٦ فرم با فرم‌های بزرگ‌تر در آمیخته‌اند.[۱] از سال ۱۸۱۵ تا سال ۱۸۲۵ در زمرهٔ دارایی‌های مشمول مالیات بر ارث حتی یك دارایی منقول بالاتر از ۱۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ وجود نداشت، در صورتی که از ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ تعداد این قبیل دارایی‌ها به ۸ رسید و از ۱۸۵٦ تا ژوئن ۱۸۵۹ یعنی طی ۴/۵ سال ۴ دارایی از این نوع مشمول مالیات بر ارث گردید.[۲] با وجود این بررسی مختصری از مالیات بر در آمد بند D (سودها به استثناء فرم‌ها و غیره) در سال‌های ۱۸٦۴ و ۱۸٦۵ بهتر تمرکز سرمایه‌ها را نشان می‌دهد. بدواً این نکته را متذکر می‌شوم که درآمدهای ناشی از این منبع فقط در صورتی که از ٦۰ لیرهٔ استرلینگ بیشتر باشند مشمول مالیات بر درآمد می‌شوند. این قبیل درآمدهای مشمول مالیات برای ایالات انگلیس، گال و اسکاتلند به شرح زیر بوده است:

سال ۱۸٦۴: ۹۵۸۴۴۲۲۲ لیرهٔ استرلینگ و در سال ۱۸٦۵: ۱۰۵۴۳۵۵۷۹ لیرهٔ استرلینگ.[۳] در سال ۱۸٦۴ از ۲۳۸۹۱۰۰۹ نفر جمعیت کل کشور ۳۰۸۴۱٦ نفر مؤدی مالیات و در ۱۸٦۵ از مجموع جمعیت ۲۴۱۲۷۰۰۳ نفر ۳۳۲۴۳۱ نفر مالیات‌بده بوده‌اند.

جدول ذیل توزیع این درآمدها را طی ۲ سال مزبور نشان می‌دهد:

وصول درآمدهای داخلی دربارهٔ تقلب منظم بویژه از جانب بازرگانان و صاحبان صنایع در هر یك از گزارش‌های آنان تکرار می‌شود. مثلاً در یکی از آن گزارش‌ها چنین گفته شده است: یك شرکت سهامی سودهای مشمول مالیات خود را ٦۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ اعلام نمود ولی ممیّز آن را به میزان ۸۸۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ برآورد کرد و سرانجام بر پایه‌های همین مبلغ مالیات پرداخت گردید. شرکت دیگری درآمد خویش را ۱۹۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ اعلام کرد ولی مجبور شد اعتراف کند که مبلغ واقعی آن ۲۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ است. (همان جا صفحه‌ای ۴۲)

۱ ـ همان جا در "Census etc." صفحهٔ ۲۹ ـ نظر جون برایت دائر برای این که ۱۵۰ مالك نیمی از زمین انگلستان را در اختیار دارند و ۱۲ تن نیمی از اراضی اسکاتلند را مالکند هیچ گاه ردّ نشده است.

2 - "Fourth Report etc. of Inland Revenue" London, 1860, P. 17.

۳ ـ اینها درآمد خالصی هستند که مبالغ معینی بنابر اجازهٔ قانون از آن کسر شده است.

توزیع درآمدها	سالی‌که‌به۵آوریل۱۹٦۴ختم‌می‌شود		سالی‌که به ۵ آوریل ۱۹٦۵ ختم‌می‌شود	
	درآمدهای‌ناشی‌ازسود به‌لیرهٔ‌استرلینگ	برحسب‌افراد	درآمدهای‌ناشی‌ازسود به‌لیرهٔ‌استرلینگ	برحسب‌افراد
مجموع‌درآمدها	۹۵۸۴۴۲۲۲	۳۰۸۴۱٦	۱۰۵۴۳۵۷۳۸	۳۳۲۴۳۱
ازآن:	۵۷۰۲۸۲۸۹	۲۳۳۳۴	٦۴۵۵۴۲۹۷	۲۴۲٦۵
و از آن:	۳٦۴۱۵۲۲۵	۳٦۱۹	۴۲۵۳۵۵۷٦	۴۰۲۱
و از آن:	۲۲۸۰۹۷۸۱	۸۳۲	۲۷۵۵۵۳۱۳	۹۷۳
و از آن:	۸۷۴۴۷٦۲	۹۱	۱۱۰۷۷۲۳۸	۱۰۷

در سال ۱۸۵۵ تولید زغال در انگلستان بالغ بر ٦۱۴۵۳۰۷۹ تن به ارزش ۱٦۱۱۳۱٦۷ لیرهٔ استرلینگ و در سال ۱۸٦۴ بالغ بر ۹۲۷۸۷۸۷۳ تن به ارزش ۲۳۱۹۷۹٦۸ لیرهٔ استرلینگ بوده است. در سال ۱۸۵۵ بالغ بر ۳۲۱۸۱۵۴ تن آهن خام به ارزش ۸۰۴۵۳۸۵ لیره و در ۱۸٦۴: ۴۷٦۷۹۵۱ تن آهن خام به ارزش ۱۱۹۱۹۸۷۷ لیرهٔ استرلینگ تولید شده است. در سال ۱۸۵۴ طول خطوط آهن انگلستان بالغ بر ۸۰۵۴ میل بوده با سرمایهٔ پرداخت شده‌ای به مبلغ ۲۸٦۰٦۸۷۹۴ لیرهٔ استرلینگ و در ۱۸٦۴ طول خطوط مزبور به ۱۲۷۸۹ میل با سرمایهٔ پرداخت شده‌ای به مبلغ ۴۲۵۷۱۹٦۱۳ لیرهٔ استرلینگ رسید. مجموع صادرات و واردات انگلستان در سال ۱۸۵۴ بالغ بر ۲٦۸۲۱۰۱۴۵ لیرهٔ استرلینگ بود و در سال ۱۸٦۵ به ۴۸۹۹۲۳۲۸۵ لیرهٔ استرلینگ رسید. جدول ذیل تغییرات حاصله در صادرات را نشان می‌دهد:

۱۸۴٦	۵۸۸۴۲۳۷۷	لیره استرلینگ
۱۸۴۹	٦۳۵۹٦۰۵۲	لیره استرلینگ
۱۹۵٦	۱۱۵۸۲٦۹۴۸	لیره استرلینگ
۱۸٦۰	۱۳۵۸۴۲۸۱۷	لیره استرلینگ
۱۸٦۵	۱٦۵۸٦۲۴۰۲	لیره استرلینگ
۱۸٦٦	۱۸۸۹۱۷۵٦۳	لیره استرلینگ[1]

---

۱ ـ هم اکنون (مارس ۱۸٦۷) بازار هندوستان و چین در نتیجهٔ کالاهای کارخانه‌داران منسوجات پنبه‌ای انگلیسی از نو کاملاً لبریز و مسدود شده است. در ۱۸٦٦ کاهش دستمزد کارگران پنبه به میزان ۵% آغاز گردید و در ۱۸٦۷ در نتیجهٔ این قبیل اقدامات اعتصاب ۲۰۰۰۰ نفری در شهر پرستون وقوع یافت.(این مقدمهٔ بحرانی بود که بزودی پس از آن منفجر گردید. فریدریش انگلس)

از همین معلومات مختصر می‌توان فریاد پیروزمندانهٔ خزانه‌دار کل ملت انگلیس را درك نمود که می‌گوید: «افزایش جمعیت با وجود سرعت خود همگام با پیشرفت صنعت و ثروت نبوده است.»[۱] اکنون برگردیم به عاملین مستقیم این صنعت یا تولیدکنندگان ثروت یعنی طبقهٔ کارگر. گلادستون[۲] می‌گوید: «این یکی از دردناك‌ترین خصوصیات وضع اجتماعی کشور ما است. که کاهش قوهٔ مصرف مردم و افزایش محرومیت‌ها و تیره‌روزی طبقات زحمتکش با انباشت دایمی ثروت طبقات عالی‌تر جامعه و نمو پیوستهٔ سرمایه قرین است.»[۳] چنین بود اظهارات این وزیر چرب زبان در مجلس عوام ۱۳ فوریهٔ ۱۸۴۳. ۲۰ سال بعد، در ۱٦ آوریل ۱۸٦۳، طی نطقی که برای تقدیم بودجه‌اش ایراد نمود چنین گفت: «از ۱۸۴۲ تا سال ۱۸۵۲ درآمدهای مالیات‌پذیر این کشور به میزان ٦% ترقی نمود... طی ۸ سال بین ۱۸۵۳ تا ۱۸٦۱، در صورتی که سال ۱۸۵۳ را پایه قرار دهیم، درآمدهای مزبور ۲۰% افزایش یافته است. این امر چنان شگفت‌انگیز است که تقریباً باور نکردنی به نظر می‌رسد... این افزایش مست‌کنندهٔ ثروت و قدرت... فقط محدود به طبقات توانگر است ولی... ولی این امر باید به طور غیرمستقیم به نفع مردم زحمتکش باشد، زیرا قیمت کالاهای مورد مصرف عمومی را ارزان می‌کند. به هر جهت در حالی که توانگران غنی‌تر شده‌اند فقرا کمتر فقیر گشته‌اند. جرأت نمی‌کنم بگویم که در آخرین درجات فقر تغییری حاصل شده باشد.»[۴]

واقعاً چه شیب دلپذیری! اگر طبقهٔ کارگر همچنان «فقیر» باقی مانده است و به نسبتی که وی برای طبقهٔ توانگر «افزایش مست‌کننده‌ای از ثروت و قدرت» تولید می‌کند، فقط «کمتر فقیر» شده باز به طور نسبی همچنان فقیر باقی مانده است. اگر از غایت فقر کاسته نشده ولی افزایش یافته است زیرا غایت ثروت نمو نموده است. اما ارزان شدن وسایل زندگی را نیز آمار رسمی نشان می‌دهد، مثلاً بنابه اطلاعاتی که پرورشگاه یتیمان لندن انتشار داده است طی ۳ سال ۱۸٦۰ تا ۱۸٦۲ قیمت متوسط وسایل زندگی به نسبت

---

1 - "Consus etc." ebd. P. 11.

۲ ـ ویلیام اوارت گلادستون (۱۸۹۸ـ۱۸۰۹) مرد سیاسی معروف انگلستان رهبر حزب لیبرال و ۴ بار نخست‌وزیر انگلستان. اقدامات وی بویژه دربارهٔ استقرار آزادی تجارت و شناسایی رسمی اتحادیه‌های کارگری قابل توجه است. در زمان زمامداری وی تسلط امپرالیسم انگلستان در ایران تشدید شد.م

۳ ـ گلادستون در مجلس عوام ۱۳ فوریهٔ ۱۸۴۳: (Times 14,Febr.1843 -Hanserd,13 Febr)

۴ ـ گلادستون در مجلس عوام ۱٦ آوریل ۱۸٦۳. روزنامهٔ مورنینگ استار ۱۷ آوریل.

سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۳ در حدود ۲۰٪ گران‌تر شده است. در جریان ۳ سال بعد، ۱۸۶۳-۱۸۶۵ بتدریج قیمت گوشت، کره، شیر، قند، نمك، زغال و بسیاری از وسایل ضروری دیگر زندگی گران شده‌اند.[۱] نطق زیرین گلادستون که در ۷ آوریل ۱۸۶۳ راجع به بودجه ایراد کرده است سرود شورانگیز پیندار آسایی است دربارهٔ پیشرفت فن افزونگری و تعدیل بهروزی مردم از راه «فقر» وی از توده‌هایی که «بر لب پرتگاه دریوزگی» قرار دارند سخن می‌گوید، از شاخه‌های صنعتی که در آنها «دستمزد ترقی نکرده است» دم می‌زند و سرانجام سعادت طبقهٔ کارگر را در این کلمات خلاصه می‌کند: «$\frac{9}{10}$ از حیات انسانی فقط نبردی برای زیستن است.»[۲]

پرفسور فاوسه‌ت که مثل گلادستون وابسته به ملاحظات رسمی نیست با صراحت تمام می‌گوید: «البته من منکر این نیستم که با افزایش سرمایه مزد پولی هم ترقی کرده است (طی دهه‌های اخیر) ولی این نفع ظاهری در قسمت اعظم خود باز از دست می‌رود

---

۱ - رجوع کنید به اطلاعات رسمی مندرج در کتاب آبی: "Miscellaneous Statistics of the United Kingdom. Part VI", London, 1866, P. 260-73, Passim. به جای آمار پرورشگاه‌های یتیمان و غیره می‌توان به مقالات جراید وزارتی در مورد توجیه مستمری کودکان خاندان سلطنت، نیز استناد جست. در این مقالات هیچ گاه گرانی مایحتاج زندگی فراموش نشده است.

2 - (Gladstone, House of Commons, 7 April 1864.)

در متن هانسارد اظهارات مزبور بدین طریق نقل شده است: (اکنون اگر بخواهیم کلی‌تر بیان کنیم باید بگوییم زندگی انسانی در اکثر موارد جز نبردی برای زیستن چیز دیگر نیست.)

برای نشان دادن تضادهای آشکار و فاحش نطق‌های بودجه‌ای گلادستون در سال‌های ۱۸۶۳ و ۱۸۶۴، یك نویسندهٔ انگلیسی ابیات ذیل را از مولیر(*) نقل کرده است:

بنگر عاقبت، این مرد چسان ز سفیدی به سیاهی است روان
آن چه دی قبلهٔ احساسش بود صبح باطل شد و محکوم نمود
مایهٔ زحمت بیگانه و خویش رأی و اندیشهٔ او در تشویش
دمبدم رأی وی و سرّ ضمیر چون مد روز نماید تغییر

(The Theory of Exchanges, etc. Lonon, 1864, P. 135.)

(*) مولیر (۱۶۲۲-۱۶۷۳) شاعر و کمدی‌نویس بزرگ فرانسوی. یکی از پیشقدمان مبارزهٔ بورژوازی بالان علیه فئودالیسم. (ابیاتی که نویسندهٔ انگلیسی به نام مولیر نقل نموده از بوالر شاعر دیگر فرانسوی است.)م

زیرا بسیاری از مایحتاج زندگی پیوسته گران‌تر می‌شوند (وی گمان می‌کند علت تنزل ارزش فلزات بهادار است)... توانگران با سرعت غنی‌تر می‌شوند در حالی که هیچ گونه بهبود قابل توجهی در راحتی طبقات زحمتکش به وجود نمی‌آید... کارگران تقریباً بندهٔ دکاندارانی هستند که بستانکار آنانند.»[۱]

در بخشی که از روزانهٔ کار و ماشین سخن رفت شرایطی که در آن طبقهٔ کارگر انگلیس این «افزایش گیج کنندهٔ ثروت و قدرت» را ایجاد می‌نمود آشکار گردید. ولی در آن بخش ما مرجحاً کارگر را به هنگام انجام وظیفهٔ اجتماعیش مورد توجه قرار داده‌ایم. برای این که قانون انباشت کاملاً روشن شود لازم است که خارج از کارگاه نیز وضع کارگر در نظر گرفته شود، خوراك و مسکن وی مورد دقت قرار گیرد. دامنهٔ محدود این کتاب ما را وادار می‌سازد که قبل از همه وضع آن بخشی از پرولتاریای صنعتی و کشاورزی را که بدتر از دیگران مزد می‌گیرند یعنی وضع اکثریت طبقهٔ کارگر را مورد توجه قرار دهیم.

پیش از آن که به این مطلب بپردازیم لازم است چند کلمه‌ای دربارهٔ مستمندسازی رسمی بگوییم یا از آن بخشی از طبقهٔ کارگر یاد کنیم که شرایط زیست خود یعنی فروش نیروی کار را از دست داده و از صدقه و انفاق عمومی گذران می‌کند. فهرست رسمی مستمندان در انگلستان[۲] برای سال ۱۸۵۵ بالغ بر ۸۵۱۳۶۹ نفر، برای ۱۸۵٦: ۸۷۷۷٦۷ نفر و برای ۱۸٦۵: ۹۷۱۴۳۳ نفر به حساب می‌آورد. در نتیجهٔ بحران صنایع پنبه در جریان سال‌های ۱۸٦۳ و ۱۸٦۴ تعداد آنها به ۱۰۷۹۳۸۲ و ۱۰۱۴۹۷۸ نفر ترقی نمود. بحران سال ۱۸٦٦، که شهر لندن، این پایگاه بازار جهانی و پرجمعیت و تراز تمام پادشاهی اسکاتلند، را شدیدتر از جاهای دیگر فرا گرفت، موجب شد که در ۱۸٦٦ عدهٔ مستمندان نسبت به سال ۱۸٦۵ در حدود ۱۹/۵٪ و نسبت به سال ۱۸٦۴ به میزان ۲۴/۴٪ افزایش یابد و برای نخستین ماه‌های ۱۸٦۷ در مقایسه با سال ۱۸٦٦ باز هم ترقی بیشتری نماید.

---

1 - (H.Fawcett: "The Economic Position etc." P. 67, 82.)

در مورد وابستگی فزایندهٔ کارگران به دکانداران باید گفت که این امر نتیجهٔ نوسانات و وقفه‌هایی است که در اشتغال آنها روی می‌دهد.

۲ ـ هر گاه ما از انگلستان سخن می‌گوییم همواره اسکاتلند را نیز جزء آن می‌شماریم و هنگامی که بریطانیای کبیر ذکر می‌کنیم ایالات انگلیس، گال و اسکاتلند را نیز در نظر داریم و آن گاه که از پادشاهی متحد صحبت می‌نماییم این هر سه ایالت به انضمام ایرلند مقصود ما است.

تجلی آمار مستمندان دو نکته را برجسته می‌سازد. از طرفی حرکت نزولی و صعودی تودهٔ مستمندان منعکس کنندهٔ نوسانات ادواری دور صنعتی است و از سوی دیگر، هر قدر در اثر انباشت سرمایهٔ مبارزهٔ طبقاتی حدت می‌یابد و بالنتیجه خودآگاهی کارگران پیشرفت می‌کند، آمار رسمی بیش از پیش دربارهٔ دامنهٔ واقعی مستمندسازی به نیرنگ و فریب دست می‌زند. مثلاً رفتار وحشیانه‌ای که نسبت به مستمندان روا می‌دارند و مطبوعات انگلستان (تایمز و پال مال گازت و غیره) طی ۲ سال اخیر دربارهٔ آن این همه بانگ و فریاد بلند کرده‌اند تازگی ندارد. در سال ۱۸۴۴ فریدریش انگلس عین همین قساوت‌ها و همین ناله ندبه‌های گذرا و محتالانهٔ «مطبوعات جنجالی» را مورد توجه قرار داده است. ولی افزایش وحشتناك عدهٔ کسانی که طی ۲۰ سال اخیر در لندن از گرسنگی مرده‌اند، نفرت روزافزون کارگران را از بندگی کارستان‌ها[1]، این دوستاق خانه‌های فقر و تیره‌روزی، به نحو بارزی اثبات می‌کند.

ب ـ قشرهای بد مزدستان طبقهٔ کارگر صنعتی انگلستان:

اکنون برگردیم به مطالعه دربارهٔ قشرهای بدمزدستان طبقهٔ کارگر صنعتی. به هنگام بحران صنایع پنبه در سال ۱۸٦۲ دکتر اسمیت از جانب بازرسی مخصوص مأمور تحقیق دربارهٔ وضع غذایی کارگران بلازدهٔ پنبه‌ریس لانکاشیر و چشایر گردید. مطالعات چندین سالهٔ پیشین، وی را به این نتیجه رسانده بود که: «برای احتراز از بیماری‌های ناشی از کم غذایی بایستی غذای روزانهٔ یك زن کارگر دست کم دارای ۳۹۰۰ گران[2] کربن و ۱۸۰ گران ازوت و غذای روزانهٔ یك مرد کارگر متوسط لااقل محتوی ۴۳۰۰ گران کربن و ۲۰۰ گران ازوت باشد. برای زنان کارگر تقریباً همان اندازه مواد غذایی که در ۲ فوند نان گندم مرغوب وجود دارد لازم است و برای مردان $\frac{1}{9}$ بیشتر. متوسط هفتگی برای زنان و مردان بالغ دست کم بایستی به ۲۸٦۰۰ گران کربن و ۱۳۳۰ گران ازوت برسد. محاسبهٔ وی به نحو شگفت‌آوری عملاً تأیید گردید بدینسان که حجم مصرف مواد غذایی رقت‌باری که در اثر فقر و تیره‌روزی به کارگران پنبه‌ریس تحمیل شده بود

---

۱ ـ این نکته که برای آدام اسمیت کلمهٔ Workhouse دارای همان معنای کارخانهٔ (manufactory) بوده است ترقیات حاصله از آن زمان به بعد را روشن‌تر می‌سازد. مثلاً وی در آغاز فصلی که به تقسیم کار تخصیص داده است چنین می‌نویسد: «آنها که در رشته‌های مختلفهٔ کار مشغولند اغلب ممکن است در همان کارستان (Workhouse) یا کارگاه مجتمع شده باشند.»

۲ ـ واحد قدیمی حجم برابر با ۰/۰۵۳ گرام.م

کاملاً با این حداقل تطبیق داشت. در دسامبر ۱۸۶۲ کارگران مزبور هفته‌ای ۲۹۲۱۱ گران کربن و ۱۲۹۵ گران ازوت مصرف می‌نمودند.

در سال ۱۸۶۳ بازرسی مخصوص مقرر داشت که دربارهٔ وضع اسفناك بخشی از طبقهٔ کارگر انگلستان که از لحاظ تغذیه بدتر از دیگران بودند تحقیقی به عمل آید.

دکتر سایمون سر پزشك بازرسی مخصوص دکتر اسمیت پیش گفته را برای انجام این منظور انتخاب نمود. بررسی‌های وی از طرفی شامل کارگران کشاورزی گردید و از سوی دیگر ابریشم‌بافان، خیاطه‌ها، دستکش چرم‌دوزان، کشبافان، دستکش‌بافان و کفشدوزان را در برگرفت. به استثناء کارگران کشباف گروه‌های اخیر منحصراً در شهرها کار می‌کنند. قاعدهٔ تحقیق بر این اساس قرار گرفت که در هر یك از این گروه‌ها خانواده‌هایی برای بررسی انتخاب کردند که سالمتر از دیگران و از لحاظ زندگی در وضع نسبتاً بهتری باشند.

نتیجهٔ عمومی تحقیق بدین قرار بود که: «فقط در یکی از گروه‌های کارگران شهری مورد بررسی، مصرف ازوت به آن حداقل مطلقی می‌رسید که کمتر از آن بیماری‌های ناشی از بی‌غذایی بروز می‌نمود و در تغذیهٔ ۲ گروه دیگر هم از لحاظ مواد ازوتی و هم از جهت مواد کربنی کمبود مشهود بود، این کمبود بویژه دربارهٔ یکی از آنها بسیار بزرگ بود. بیش از $\frac{1}{5}$ خانواده‌های کارگران کشاورزی کمتر از میزان حداقل غذای کربن‌دار مصرف می‌کردند و بیش از $\frac{1}{3}$ آنان کمتر از حداقل لازم را غذای ازت‌دار استفاده می‌کردند. در ۳ کنت‌نشین (برکشایر، آکسفوردشایر و سومرست‌شایر) کمبود از حداقل غذای ازت‌دار، به طور متوسط وجود داشت.»(۱) در میان کارگران کشاورزی، تغذیهٔ کارگران کشاورزی ایالت انگلستان که غنی‌ترین بخش دولت متحد پادشاهی است، بدتر از دیگران بود.(۲) تغذیهٔ غیر کافی کارگران کشاورزی به طور عمده شامل حال زنان و کودکان می‌گردید زیرا: «مرد باید غذا بخورد تا بتواند کار خود را انجام دهد.» کمبود مواد غذایی بین گروه‌های کارگران شهری مورد بررسی باز هم بیشتر بود. «اینان به قدری بد تغذیه می‌کنند که موارد محرومیت‌های سخت و سلامت بر باد ده باید بالضروره زیاد باشد.»(۳) (همهٔ اینها جزئی از «پرهیز و امساك» سرمایه‌داری است! که پرهیز از پرداخت مزد مکفی برای تأمین وسایل ضروری زندگی بخورونمیر نیز از آن زمره است.)

---

1 - "Public Health. Sixth report etc. for 1863", London, 1864, P. 13.

۲ ـ همان گزارش صفحهٔ ۱۷. ۳ ـ همان گزارش، صفحهٔ ۱۳.

جدول ذیل وضع غذایی گروه‌های کارگران شهری فوق‌الذکر را در قیاس با حداقل مورد پذیرش دکتر اسمیت و سطح تغذیهٔ کارگران صنایع پنبه، در زمان تنگدستی عظیم آنها، نشان می‌دهد.(۱)

کارگران از هر دو جنس	مقدار متوسط مواد کربنی در هفته برحسب گران	مقدار متوسط مواد ازوتی در هفته برحسب گران
پنج رشته از صنایع شهری	۲۸۸۷۶	۱۱۹۲
کارگران بیکارشدهٔ لانکاشیر	۲۸۲۱۱	۱۲۹۵
مقدار پیشنهادی به کارگران	۲۸۶۰۰	۱۳۳۰

نیمی از گروه‌های کارگران صنعتی مورد بررسی ($\frac{۶۰}{۱۲۵}$ آنها) مطلقاً آبجو به دست نمی‌آورند و ۲۸٪ آنان به شیر دسترسی نداشتند. متوسط مصرف هفتگی مواد غذایی مایع خانواده‌ها از ۷ اونس(۲)، در مورد خیاطه‌ها، تا $۲۴\frac{۳}{۴}$ اونس، برای کشبافان، نوسان می‌نمود. خیاطه‌های لندن اکثریت کسانی را تشکیل می‌دادند که شیر به دست نمی‌آورند. مقدار نان مورد مصرف هفتگی، نزد خیاطه‌ها $۷\frac{۳}{۴}$ فوند و برای کفشدوزان $۱۱\frac{۱}{۴}$ بود و برای افراد بالغ به طور متوسط جمعاً در هفته از ۹/۹ فوند تجاوز نمی‌کرد. مصرف مواد قندی (شربت آلات و غیره) نیز از ۴ اونس در هفته، در مورد دستکش‌دوزان، تا ۱۱ اونس برای کشبافان تغییر می‌نمود و متوسط هفتگی برای همهٔ گروه‌ها از قرار ۸ اونس برای هر نفر بزرگسال بود. متوسط کل هفتگی مصرف کره (چربی و غیره) به هر بزرگسال از قرار نفری ۵ اونس می‌افتاد. متوسط هفتگی گوشت (پیه و غیره) مورد مصرف بزرگسال از نفری $۷\frac{۱}{۴}$ اونس، نزد ابریشم‌بافان، تا نفری تا $۱۸\frac{۱}{۴}$ اونس، نزد دستکش‌دوزان، تغییر می‌کرد و متوسط کل برای گروه‌های مختلف عبارت از ۱۳/۶ اونس بود. برای هزینهٔ هفتگی خوراک هر بزرگسال ارقام متوسط کل زیرین به دست آمده است: ابریشم‌بافان ۲ شیلینگ و $۲\frac{۱}{۲}$ پنس، زنان خیاط ۲ شیلینگ و ۷ پنس، دستکش‌دوزان ۲ شیلینگ و $۹\frac{۱}{۲}$ پنس، کفشدوزان ۲ شیلینگ و $۷\frac{۳}{۴}$ پنس، کشبافان ۲ شیلینگ و $۶\frac{۱}{۲}$ پنس. متوسط هفتگی ابریشم‌بافان ماکلس فیلد فقط به یك شیلینگ و $۸\frac{۱}{۲}$ پنس بالغ می‌گردید. خیاطه‌ها، ابریشم‌بافان و دستکش‌دوزان از لحاظ تغذیه بدترین گروه‌ها بشمار می‌آمدند.(۳)

دکتر سایمون در گزارش صحی عمومی خویش راجع به این وضع تغذیه چنین

---

۱ ـ همان گزارش. تعلیقات، صفحهٔ ۲۳۲.   ۲ ـ واحدوزن انگلیسی معادل ۲۸/۳۵ گرام.م

۳ ـ همان گزارش، صفحات ۲۳۳ـ۲۳۲.

می‌گوید: «همهٔ آن کسانی که به امور پزشکی میان فقرا می‌پردازند و یا با بیمارستان‌ها، اعم از بستری یا غیربستری، سر و کار دارند این نکته را تأیید می‌کنند که در بسیاری موارد کمبود تغذیه منشاء بیماری‌های متعدد و یا موجب تشدید بیماری‌ها است... ولی از لحاظ بهداشتی اوضاع و احوال دیگری پیش می‌آید که تأثیر بسیار قاطع دارد... باید به خاطر داشت که هر کاهش غذایی با عدم رغبت و بیزاری تحمل می‌شود و علی‌العموم پرهیز از خوراك در تعقیب محرومیت‌های بسیار دیگر پیش می‌آید. مدتی دراز پیش از آن که وزن کمبود تغذیه در ترازوی بهداشت سنگینی کند، مدتی دراز پیش از آن که زیست‌شناسی به این فکر افتد که گران‌های ازت و کربن را بشمارد و حدودی که بین زندگی و جان سپردن از گرسنگی قرار دارد باز شناسد، هر گونه راحتی مادی از کانون خانوادگی رخت بربسته است. پوشاك و گرما ناچیزتر از خوراك شده‌اند. هیچ گونه دفاع کافی در برابر شدت هوای ناسازگار وجود ندارد و تنگی محل سکونت به درجه‌ای می‌رسد که خود مسبب امراض یا مشدد بیماری‌ها است، به زحمت اثری از اثاث و افزار خانه دیده می‌شود و حتی نظافت نیز گران قیمت و دشوار می‌گردد. هر گاه از نظر مناعت و حفظ آبرو کوشش‌هایی هم برای نگهداری نظافت انجام گیرد، آن گاه هر کدام از این قبیل کوشش‌ها خود به رنج گرسنگی می‌افزاید. آن جا محل سکونت اختیار می‌شود که کرایه ارزان‌تر است. محله‌هایی انتخاب می‌گردد که بازرسی بهداشتی کوچك‌ترین تأثیری ندارد، آن جا که گنداب‌خیز، کم رفت و آمد و کوچه‌ها پر از کثافات و آب روان از همه جا کمتر یا بدتر است، شهرهایی مورد سکونت قرار می‌گیرند که نقصان هوا و روشنایی بیشتر است. این است آن مخاطرات بهداشتی که اگر فقر به درجهٔ گرسنگی برسد غیر قابل اجتناب می‌گردد. در حالی که مجموع این بلیّات زندگی انسانی را به طور وحشتناك مورد تهدید قرار می‌دهند. غذا نداشتن به خودی خود فجیع و شناعت‌بار است... این اندیشه‌ها اضطراب آورند، بویژه اگر به یاد آوریم که در این مورد تقصیر فقر و تنگدستی به گردن تنبلی و تن‌آسایی نیست بلکه این تنگدستی و فقر کارگران است. آری حتی در مورد کارگران شهری آن کاری هم که به وسیلهٔ آن قوت ناچیزی خریداری می‌شود اغلب بدون هیچ ملاحظه‌ای تطویل می‌گردد و لذا فقط در مفهوم بسیار محدودی می‌توان گفت که این کار نان‌آور است... در صورتی که موضوع در مقیاس بسیار وسیعی در نظر گرفته شود، این نان‌آوری ظاهری فقط می‌تواند گریزگاه کوتاه یا دراز مدتی به سوی مستمندی و دریوزگی باشد.»(۱)

---

۱ ـ همان جا، صفحات ۱۵ـ۱۴.

ارتباط درونی میان گرسنگی پررنج فعالترین قشرهای کارگری و مصارف مبذرانه‌ای که بر پایهٔ انباشت سرمایه‌داری از جانب توانگران، چه خشن و بی‌نزاکت و چه با زیرکی و ظرافت، به عمل می‌آید تنها با شناخت قوانین اقتصادی آشکار می‌گردد. در مورد وضع مسکن مطالب به نحو دیگری مطرح می‌شود. هر ناظر بیغرضی مشاهده می‌کند که هر قدر تمرکز وسایل تولید عظیم‌تر است به همان قدر تجمع متناسبی از کارگران در همان محل به وجود می‌آید و بنابراین هر اندازه که انباشت سرمایه‌داری سریع‌تر است وضع مسکن کارگران فلاکت‌بارتر است. «نوسازی» شهرها که همراه پیشرفت ثروت است و به وسیلهٔ ویران ساختن محلات بد ساختمان، پی‌افکندن کاخ‌ها برای مؤسسات بانکی، فروشگاه‌ها و غیره، گشادکردن خیابان‌ها جهت رفت و آمدهای تجاری و حرکت کالسکه‌های تجملی، کشیدن تراموای اسبی و امثال آن انجام می‌شود، به طور چشمگیر فقرا را دایماً به سوی بدترین و انبوه‌ترین زاغه‌های شهر می‌راند. از سوی دیگر همه کس می‌داند که گرانی اجاره‌بها با خوبی و راحتی خانه‌های استیجاری نسبت معکوس دارد و موجرین محتکر معادن فقر و تنگدستی را با سودهایی کلانتر و مخارجی ارزان‌تر از معادن سابق پوتوزی[1] در معرض غارت قرار می‌دهند. خصلت تضادخیز انباشت سرمایه‌داری و لذا مناسبات مالکیت سرمایه‌داری به طور کلی[2]، در این مورد چنان قابل لمس می‌شود که حتی گزارش‌های رسمی انگلیسی در این باره پر از مطالب الحادآمیز راجع به «مالکیت و حقوق متعلق به آن» هستند. با ترقی صنعت، با ازدیاد انباشت سرمایه و بسط شهرها و «زیباسازی» آنها، این بلیّه چنان پیشرفت نمود که تنها ترس از بیماری‌های واگیردار یعنی بیماری‌هایی که از «بزرگان» نیز نمی‌گذرد، پارلمان را واداشت که از ۱۸۴۷ تا ۱۸۶۴ دست کم ۱۰ فقره قانون نظارت بهداشتی وضع کند و در برخی از شهرها مانند لیورپول، گلاسکو و غیره بورژوازی را مجبور نمود که به وسیلهٔ شهرداری‌های خود مداخله نماید. با وجود این دکتر سایمون در

---

۱ ـ یکی از شهرهای بولیوی (آمریکای جنوبی) که معادن نقرهٔ آن سابقاً مشهور بود و چنان به غارت استثمارگران رفت که بزودی ذخایر آن به پایان رسید.م

۲ ـ «در هیچ جا حقوق انسانی چنین آشکار و بیشرمانه به اندازهٔ شرایط سکونت طبقهٔ کارگر فدای حقوق مالکیت نگردیده است. هر یك از شهرهای بزرگ قربانگاه انسانی و محرابی است که در برابر آن هر سال هزاران نفر به افتخار مولوخ(*) آز ذبح می‌شوند.» (S. Laing: "National Distress",P.150.)

(*) رب‌النوع طبیعت و گرما در نزد آشوریان و فنیقیان که همه ساله برای آن عده‌ای از مردم را قربانی می‌کردند.

گزارش سال ۱۸۶۵ خود می‌گوید: «به طور کلی می‌توان گفت که در انگلستان این بلیّه تحت نظارت و بررسی قرار ندارد.» بنابه امر شورای مخصوص در سال ۱۸۶۴ تحقیقاتی دربارهٔ شرایط مسکن کارگران کشاورزی و در ۱۸۶۵ راجع به شرایط سکونت فقیرترین طبقات شهری انجام گرفت. اقدامات درخشان دکتر جولیان هانتر را می‌توان در هفتمین و هشتمین گزارش مربوط به بهداشت عمومی مورد مطالعه قرار داد. دربارهٔ کارگران کشاورزی بعداً سخن خواهیم گفت. راجع به وضع مساکن شهری بدواً تذکری عمومی از قول دکتر سایمون می‌آورم. وی می‌گوید: «با این که نقطه نظر رسمی من منحصراً جنبهٔ پزشکی دارد ولی انسانیت عادی اجازه نمی‌دهد که جهت دیگر این بلیه را نادیده بگیریم. این عیب هنگامی که به درجهٔ اعلی برسد تقریباً به طور ناگزیر متضمن نفی هرگونه شرم و آزرم می‌گردد و آن چنان درهمی بدنی و آمیختگی وظایف جسمانی، آن چنان نمایشی از برهنگی جنسی به وجود می‌آورد که جنبهٔ حیوانی آن بر خصلت انسانیش می‌چربد. تحت نفوذ چنین شرایطی قرار گرفتن انحطاطی است که هر قدر بیشتر ادامه یابد عمیق‌تر می‌گردد. برای کودکانی که در چنین محیط نفرین شده‌ای زاییده می‌شوند این وضع غسل تعمیدی در میان ننگ و تبه‌کاری است. و این خود آرزوی عبثی است که تصور می‌شود کسانی که تحت این شرایط هستند از جهات دیگر به محیط‌هایی از تمدن گرایش یابند که پاکی جسمانی و اخلاقی ماهیت آن را تشکیل می‌دهد.»(۱)

در مورد مساکنی که جمعیت در آن می‌لولد و مطلقاً شایستهٔ سکونت انسان نیست نخستین مقام را شهر لندن احراز می‌کند. دکتر هانتر می‌گوید: «دو نکته مسلم است: نخست آن که تقریباً ۲۰ مرکز بزرگ جمعیت در لندن وجود دارد که هر یك به طور تقریب ۱۰۰۰۰ نفر را در بر می‌گیرد. فقر و تنگدستی آنان بالاتر از تمام آن چیزهایی است که تاکنون در هر نقطهٔ دیگر انگلستان دیده شده است و این تیره‌روزی تقریباً تمام و کمال نتیجهٔ سکنای بد آنها است. دوم آن که درجهٔ ویرانی و ازدحام خانه‌های این مراکز به مراتب بدتر از ۲۰ سال پیش است.»(۲) «مبالغه نیست اگر بگوییم که زندگی در بسیاری

---

1 - "Public Health, Eighth Report", London, 1866, P. 14, Note.

۲ ـ همان جا صفحهٔ ۸۹. دربارهٔ کودکان این مراکز دکتر هانتر می‌گوید: «دانسته نیست که پیش از این دوران ازدحام وانبوهی فقرا، کودکان چگونه تربیت می‌شده‌اند و آن کس که بتواند روش آیندهٔ اطفالی راکه در این شرایط بی‌سابقه در کشور ما تربیت می‌شوند و اکنون مکتب خطرناك آینده را می‌گذرانند، پیشگویی کند، قطعاً پیغمبر به اجرایی است. این کودکان نیمی از شب را با اشخاص از هر

از بخش‌های شهر لندن و نیوکاسل جهنمی است.»[۱]

در لندن هر قدر «نوسازی» و به همراه آن خراب شدن خیابان‌ها و خانه‌های کهنه پیشرفت می‌کند، هر اندازه تعداد کارخانه‌ها و هجوم مردم به سوی پایتخت افزایش می‌یابد و بالآخره هر قدر بدنبال ترقی بهرهٔ مالکانهٔ مستغلات بر اجاره‌بها افزوده می‌شود، بخشی از طبقهٔ کارگر که وضع بهتری دارد و حتی کسبهٔ جزء و عناصر دیگری از طبقات متوسط بیش از پیش تحت تأثیر شرایط ناشایست سکونت قرار می‌گیرند. «اجاره خانه به حدی کمرشکن شده است که کمتر کارگری امکان پرداخت کرایهٔ بیش از یك اطاق را دارد.»[۲] تقریباً هیچ مالکیت خانه‌ای در لندن وجود ندارد که عده‌ای از واسطین بر آن بار نشده باشند. در لندن قیمت زمین همواره نسبت به عواید سالیانه‌ای آن خیلی بالاتر قرار دارد، زیرا هر خریدار زمین دست به سفته‌بازی می‌زند تا آن را دیر یا زود به قیمت کارشناسان (یعنی طبق نرخی که از جانب کارشناسان رسمی برای خلع ید مستغلات معین می‌شود)، از سر خود بازکند. و یا آن که به وسیله مجاورت با مؤسسه‌ای بزرگ قیمت آن را به طور فوق‌العاده ترقی دهد. نتیجه آن است که اجاره‌نامه‌های نزدیك به انقضاء مستمراً در معرض معامله قرار می‌گیرند. «از جنتلمنانی که چنین کسب و کاری برگزیده‌اند جز این نمی‌توان انتظار داشت که تا می‌توانند مستأجرین خانه را به دوشند و سپس خود خانه را در بدترین وضع ممکن به جانشین خویش بسپارند.»[۳] کرایه خانه را هفته به هفته می‌پردازند و لذا هیچ خطری این آقایان را تهدید نمی‌کند. بدنبال کشیدن خط آهن در درون شهر «اخیراً در قسمت شرقی لندن عده‌ای از خانواده‌هایی که ناگهان از خانه‌های خود رانده شده بودند دیده شدند که مختصر اثاثی بر دوش، شب شنبه را آواره در اطراف می‌گشتند و هیچ جای توقفی جز همان خانه‌های کار یا کارستان به دست نیاوردند.»[۴] این کارستان‌ها مدتی است که بیش از حد پر شده‌اند و اصطلاحاتی را که در مورد آنها از طرف پارلمان تصویب شده هنوز در آغاز اجراء است. هنگامی که کارگران در نتیجهٔ خراب شدن خانه‌ها از مسکن خویش رانده می‌شوند، بخش کلیسایی محل سکونت خود را ترك نمی‌کنند، و اگر هم مجبور به ترك

سن و سال که مست از باده‌اند و بی‌عفت و پرخاشجو هستند می‌گذرانند.» (همان جا. صفحهٔ ۵٦)

۱ ـ همان جا صفحهٔ ٦۲.

2 - "Report of the Officer of Health of St. Martin's in the Fields, 1865".

3 - "Public Health. Eighth Report", London, 1866, P. 91.

۴ ـ همان جا. صفحهٔ ۸۸.

آن شوند در مرزهای آن بخش می‌ماند. «البته آنها می‌کوشند تا حتی‌المقدور جایی نزدیك به کارگاه خود برای سکونت بیابند. نتیجه آن می‌شود که خانواده مجبور است بجای دو اطاق به یك اطاق قناعت کند و حتی با پرداخت کرایه خانه‌ای گران‌تر شرایطی بدتر از محل سکونت سابق به دست آورد. نیمی از کارگران سترند برای رسیدن به محل کار خود باید بیش از دو میل مسافرت کنند.» سترند که کوی اصلی آن در دیدهٔ بیگانه تأثیر پرابهتی از ثروت لندن به جای می‌گذارد، می‌تواند به مثابهٔ نمونهٔ تل و انبوه شدن انسان‌ها به‌کار رود. در یکی از بخشهای آن، بنابه محاسبهٔ بازرس بهداشت، در هر آکر ۵۸۱ نفر زندگی می‌کردند در حالی که نیمی از بستر رودخانهٔ تایمز نیز مشمول این محاسبه می‌گردید. این خود بدیهی است که وقتی از لحاظ بهداشتی خانه‌های غیر قابل سکونت را خراب می‌کنند، آن چنان که تاکنون در لندن مورد عمل بوده است، و کارگران را از محله‌ای می‌رانند، عمل مزبور فقر به درد آن می‌خورد که کارگران باز هم انبوه‌تر در محلهٔ دیگری گرد آیند. دکتر هانتر می‌گوید: «تمام این اقدامات باید به منزلهٔ اعمالی بیهوده بالضروره قطع گردد و یا آن که علاقهٔ عمومی! به این امر، که اکنون بی‌مبالغه می‌توان وظیفهٔ ملبش نامید، جلب گردد یعنی یافتن کاشانه برای کسانی که از لحاظ نداشتن سرمایه خود توانایی فراهم ساختن آن را ندارند. ولی می‌توانند با پرداخت‌های قسطی خسارت موجر را جبران نمایند.»(۱) واقعاً آفرین بر این عدالت سرمایه‌داری! وقتی مالك زمینی، خانه‌ای، دکانی به مناسبت بهسازی و اموری از قبیل احداث راه‌آهن، خیابان‌سازی و غیره خلع ید می‌شود تنها به این اکتفا نمی‌کنند که خسارت کامل او را بپردازند، بلکه باید مالك مزبور را به خاطر خدا و حقانیت از جهت این که مجبور به «انصراف» شده است به وسیلهٔ نفع چاق و چله‌ای تسلی داد. ولی کارگران با زن و بچه و دار و ندار به کوچه ریخته می‌شوند و اگر به طور انبوه به سوی محله‌هایی از شهر روی آورند که شهرداری آن در آبرو نگهداری کوشا است آن‌گاه از جانب پلیس بهداشتی مورد تعقیب قرار می‌گیرند!

در آغاز سدهٔ نوزدهم به استثناء لندن هیچ شهری در انگلستان دارای ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت نبود. فقط ۵۰ شهر بیش از ۵۰۰۰۰ نفر سکنه داشتند. اکنون ۲۸ شهر وجود دارد که جمعیت آنها بیش از ۵۰۰۰۰ نفر است. «نتیجهٔ این تحول تنها افزایش عظیم جمعیت شهرنشین نبود بلکه اکنون شهرهای کوچك و درهم فشردهٔ قدیم تبدیل به مراکزی شده‌اند که از هر سو در اطراف آنها ساختمان شده است به قسمی که از هیچ

---

1 - "Public Health, Eighth Report", London, 1866, P. 89.

طرف هوای آزاد وارد آن نمی‌شود. نظر به این که چنین شهرهایی دیگر مطبوع خاطر توانگران نیست آنها را ترك می‌کنند و به حومهٔ شهرها که خوشایندتر است می‌روند. نحوهٔ سکونت جانشینان این توانگران در خانه‌های بزرگ بدین قرار است که هر خانواده در یك اطاق منزل می‌کند، در حالی که غالباً مستأجرین دست دومی را نیز پی گرفته است. بدینسان جمعیتی کثیر در خانه‌هایی بهم فشرده شد، که برای او مهیا نشده بود و اصلاً به زندگی او نمی‌خورد و محیطی به وی تحمیل گردید که برای بزرگسالان انحطاط‌آور و برای کودکان فاسدکننده و مخرب است»[۱]

هر قدر سرمایه در یك شهر صنعتی یا تجاری سریع‌تر انباشته شود همان قدر هجوم مصالح انسانی قابل استثمار سریع‌تر و مسکن سرهم‌بندی شدهٔ کارگران فقیرانه‌تر است. به همین سبب نیوکاسل ـ اپان ـ تاین، مرکز ناحیه‌ای که معادن زغال و صنایع معدنی آن دایماً در حال توسعه است، از لحاظ دارا بودن سکونت‌گاه‌های جهنمی مقام دوم را پس از شهر لندن احراز می‌کند. کسانی که تنها در یك اطاق نشیمن دارند در آن شهر کمتر از ۳۴۰۰۰ نفر نیست. اخیراً در نتیجهٔ تشخیص مخاطره‌ای جدّی برای عموم در نیوکاسل و گیتس هد تعداد بسیاری خانه به امر پلیس منهدم گردید. ساختمان خانه‌های جدید خیلی به کندی پیش می‌رود ولی کسب و کار با سرعت بسیار پیشرفت می‌کند. بدین جهت در سال ۱۸۶۵ شهر مزبور به مراتب پرتر از پیش بود و به زحمت می‌شد تك اطاقی کرایه کرد. دکتر امبل‌تون پزشك بیمارستان امراض عفونی نیوکاسل می‌گوید: «بدون هرگونه تردید باید علت دوام و توسعهٔ تیفوس را در توده شدن زیاده از حد افراد انسانی و تمیز نبودن محل سکونت آنان دانست. خانه‌هایی که کارگران معمولاً در آن زندگی می‌کنند در کوچه‌های بن‌بست و حیاط‌های مسدود قرار دارند. این خانه‌ها از لحاظ روشنایی و هوا، فضا و نظافت نمونهٔ واقعی نقصان و ناسلامتی هستند و برای هر کشور متمدن شرم‌آورند. در این خانه‌ها مردان، زنان و کودکان شب‌ها با هم در یك جا بیتوته می‌کنند. بدون اقطاع جای مردانی را که روزکارند، شبکاران می‌گیرند به نحوی که بسترها فرصت خنك شدن پیدا نمی‌کنند. از حیث آب وضع خانه‌ها بد است و از آن بدتر وضع مستراح‌ها است. خانه‌ها کثیف، بی‌تهویه و متعفن هستند.»[۲] بهای هفتگی این قبیل سوراخ‌ها از ۸ پنس تا ۳ شیلینگ است. دکتر هانتر می‌گوید: «نیوکاسل ـ اپان ـ تاین نمونه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه بخشی از زیباترین هموطنان ما، در نتیجهٔ عوامل

---

۱ ـ همان جا صفحات ۵۶-۵۵.

2 - "Public Health, Eighth Report", London, 1866, P. 149.

خارجی مانند سکنی و کوچه، غالباً وضعی نزدیك به توحش فرو افتاده‌اند.»[۱]

ممکن است در اثر جذر و مدّ سرمایه و کار وضع سکنا در یك شهر صنعتی امروز قابل تحمل باشد و فردا کریه و زشت گردید. یا آن که ممکن است بالآخره روزی شهرداری دست به اقداماتی برای از بین بردن چشمگیرترین زشتی‌ها بزند. از فردای آن روز عده‌ای از فقرزدگان ایرلندی یا کارگران کشاورزی بخت‌برگشتهٔ انگلیسی مانند دسته‌های ملخ بطرف شهر سرازیر می‌شوند. آنها را در سرداب‌ها و انبارها می‌چپانند و یا کارستان مورد تکریم و احترام گذشته را به منزلگاهی تبدیل می‌کنند که ساکنین آن، مانند اتراق سربازان در جنگ‌های ۳۰ ساله، به سرعت عوض می‌شوند، مثال: برادفورد. در آن جا نیز شهرداری سرگرم اصلاحات شهری شده بود. علاوه بر آن شهر مزبور در سال ۱۸۶۱ بالغ بر ۱۷۵۱ خانهٔ غیر مسکون داشت. ولی ناگهان کسب و کار رونق یافت، همان کسب و کاری که دربارهٔ آن اخیراً آقای فورستر[۲] این مهربان لیبرال زنگی‌پرور، بچه شیرینی سخنوری فرموده بود. رونق کسب و کار طبعاً موجب سرریز امواج بی‌آرام «سپاه احتیاط» یا «اضافه جمعیت نسبی» گردید. خانه‌های پلید سردابی و اطاق‌هایی که، در سیاههٔ ذیل[۳] آمده و یکی از عاملین بیمه به دکتر هانتر منتقل کرده است، غالباً به

---

۱ ـ همان جا، صفحهٔ ۵۰.

۲ ـ ویلیام ادوارد فورستر (۱۸۸۶ـ۱۸۱۸) مرد سیاسی انگلیسی لیبرال و هوادار نظریات کوبدن رهبر جمعیت ضد قانون غلّه (از مکتب منچستر).م

۳ ـ سیاههٔ یکی از عاملین شرکت بیمه‌های کارگری در برادفورد:

وولکان استریت شمارهٔ ۱۲۲	۱ اطاق	۱۶ نفر
لوم‌لی استریت شمارهٔ ۱۳	۱ اطاق	۱۱ نفر
باثر استریت شمارهٔ ۴۱	۱ اطاق	۱۱ نفر
پورت لانداستریت شمارهٔ ۱۱۲	۱ اطاق	۱۰ نفر
هاردی استریت شمارهٔ ۱۷	۱ اطاق	۱۰ نفر
نورث استریت شمارهٔ ۱۸	۱ اطاق	۱۶ نفر
نورث استریت شمارهٔ ۱۷	۱ اطاق	۱۳ نفر
وای مراستریت شمارهٔ ۱۹	۱ اطاق	۸ نفر بزرگسال
جووت استریت شمارهٔ ۵۶	۱ اطاق	۱۲ نفر
جرج استریت شمارهٔ ۱۵۰	۱ اطاق	۳ نفر خانواده

وسیلهٔ کارگرانی مورد سکنی قرار گرفته بود که در زمرهٔ خوب مزدبگیرها محسوب می‌شدند. کارگران مزبور اظهار داشته‌اند که آنها با کمال میل حاضرند در صورتی که خانه‌های بهتری پیدا شود اجارهٔ آنها را بپردازند. ولی تا هنگامی که وضع چنین است باید در این زاغه‌ها با خانواده‌های خود به تیره‌روزی و بیماری تن دهند. در حالی که لیبرال معتدل و نمایندهٔ پارلمان جناب فورستر در مدح آزادی تجارت اشك می‌ریزد و منافع اعیان برادفورد را که حاصل از پشم‌بافی است می‌ستاید. در پنجم سپتامبر ۱۸٦۵ دکتر بل، یکی از پزشکان مستمندان برادفورد، مرگ و میر وحشتناك بیماران عفونی بخش خود را معلول شرایط سکنای آنها می‌داند و می‌گوید: «در سردابی که دارای ۱۵۰۰ قدم مکعب است ۱۰ نفر زندگی می‌کنند... در خیابان وین سنت، میدان گرین ایرپلیس ۲۲۳ خانه وجود دارد که در آن ۱۴۵۰ نفر ساکنند، دارای ۴۳۵ تختخواب و ۳٦ مستراح است. هر یك از تختخواب‌ها، که من هر مجموعه‌ای از تکه پاره‌های کثیف و تراشه را به آن مفهوم به حساب آورده‌ام، به طور متوسط به ۳/۳ نفر و گاه به ۴ یا ٦

رایفل کورت مری گیت شمارهٔ ۱۱	۱ اطاق	۱۱ نفر
مارشال استریت شمارهٔ ۲۸	۱ اطاق	۱۰ نفر
مارشال استریت شمارهٔ ۴۹	۳ اطاق	۳ خانواده
جرج استریت شمارهٔ ۱۲۸	۱ اطاق	۱۸ نفر
جرج استریت شمارهٔ ۱۳۰	۱ اطاق	۱٦ نفر
ادوارد استریت شمارهٔ ۴	۱ اطاق	۱۷ نفر
جرج استریت شمارهٔ ۴۹	۱ اطاق	۲ خانواده
یورك استریت شمارهٔ ۳۴	۱ اطاق	۲ نفر
سالت پای استریت	۲ اطاق	۲٦ نفر
سردابه‌ها		
ریجنت اسکور	۱ سرداب	۸ نفر
ایکر استریت	۱ سرداب	۷ نفر
رابرتس کورت شمارهٔ ۳۳	۱ سرداب	۷ نفر
باك پرت استریت مثل کارگاه‌مسگری	۱ سرداب	۷ نفر
انبی زر استریت شمارهٔ ۲۷	۱ سرداب	٦ نفر

"Public Health, Eighth Report", London, 1866, P.III.

نفر می‌افتد. بسیاری از اینان، مردان و زنان جوان اعم از متأهلین و مجردان، در کنار یکدیگر و درهم برهم روی زمین لخت با لباس‌های خود می‌خوابند. آیا لازم است بر این مطالب افزوده شود که این قبیل مساکن اغلب کنام‌های تاریك، مرطوب و کثیفی هستند که به هیچ وجه برای سکونت انسانی شایسته نیست؟ این مساکن مراکزی هستند که از آن جا بیماری و مرگ برمی‌خیزد و در میان آدم‌های حسابی نیز قربانیانی دارد یعنی همان کسانی که امکان داده‌اند این قرحهٔ جدایی در میان ما چرك کند.»[۱]

شهر بریستول از حیث فقر مسکن، پس از لندن مقام سوم را اشتغال می‌کند. «این جا در یکی از غنی‌ترین شهرهای اروپا، بزرگ‌ترین فقر عریان و سکنای فلاکت‌بار به چشم می‌خورد.»[۲]

ج ـ مردم خانه به دوش:

اینك به قشری از مردم می‌پردازیم که اصلش از روستا است به طور عمده به کار صنعت است. این قشر پیاده نظام سبك سرمایه را تشکیل می‌دهد، که برحسب احتیاجات خودگاه به اینسو و زمانی به سوی دیگرش پرتاب می‌کند. آن‌گاه که این پیاده نظام در حال حرکت نیست «اتراق» می‌کند. کار افراد خانه به دوش در امور مختلفهٔ ساختمانی و زه‌کشی، آجرزنی، آهك‌پزی، ساختمان راه‌آهن و غیره مورد استفاده قرار می‌گیرد. این کارگران مانند ستون عفونت‌خیز متحرکی آبله، تیفوس، وبا، تب، مخملك و غیره را به ناحیه‌ای که در مجاورت آن اردو زده‌اند منتقل می‌سازند.[۳] در اموری که سرمایه‌گذاری قابل توجهی لازم دارد مانند ساختمان راه‌آهن و نظایر آن، غالباً مقاطعه کار، خود خانه‌های چوبی یا مانند آن را برای اقامت سپاه خویش فراهم می‌سازد. این خانه‌های چوبی که دهات سرهم‌بندی شده‌ای را تشکیل می‌دهند و فاقد هرگونه وسایل بهداشتی هستند، از آن جهت که خارج از حیطهٔ بازرسی مأموران بهداری قرار دارند برای آقای مقاطعه‌کار بسیار بهره‌خیزند زیرا وی از این راه کارگران را، هم به مثابهٔ سرباز صنعت و هم مانند مستأجر، به طور مضاعف مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد. برحسب این که کلبهٔ چوبی ۱، ۲ یا ۳ سوراخ داشته باشد کارگر خاك‌بردار یا غیر آن‌که ساکن آن کلبه

---

1 - "Public Health. eighth Report", London, 1866, P. 114.

۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۵۰.

3 - "Public Health. Seventh Report", London, 1865, P. 18.

است باید هر هفته ۱، ۳ یا ۴ شیلینگ بپردازد.[۱] یك مثال برای این مورد کفایت می‌کند. دکتر سایمون گزارش می‌دهد که در ماه سپتامبر ۱۸۶۴ شکایت ذیل از جانب رئیس کمیتهٔ نگهبانی بهداشت ناحیه سون‌اکس به سر جورج گری[۲] وزیر کشور واصل گردید: «تا تقریباً ۱۲ ماه پیش در این ناحیه آبله به‌کلی ناشناس بود. کمی قبل از این تاریخ، ساختمان راه آهن لیوئی‌شام و تن‌بریج آغاز گردید. صرف‌نظر از این که کارهای اصلی در مجاورت بلاواسطهٔ این شهر انجام گرفت، انبار عمومی تمام امور ساختمانی نیز در این جا تأسیس شد. به این سبب تعداد زیادی افراد در این ناحیه مشغول به کار گردیدند. نظر به این که امکان نداشت تمام کارگران در خانه‌های روستایی اقامت نمایند مقاطعه‌کار، آقای جی، در طول خط آهن کلبه‌هایی در نقاط مختلفه برای سکونت کارگران به وجود آورد. این کلبه‌ها نه دارای وسایل تهویه بودند و نه مستراح داشتند و علاوه بر آن بالضروره مملو از جمعیت بودند، زیرا هر مستأجر کلبه بدون توجه به تعداد افراد خانواده‌اش و با این که هر یك از کلبه‌ها بیش از ۲ اطاق نداشت مجبور بود مستأجرین یگر را نیز در کلبهٔ خود بپذیرد. بنابه گزارشی که از پزشك دریافت داشته‌ایم نتیجه آن شد که این مردم بیچاره مجبور بودند، برای احتراز از بوی عفونت آبهای کثیف راکد و آبریزهایی که درست در پایین پنجره‌های آنان قرار داشت، در اثنای شب تمام شکنجه‌های خفقان را تحمل نمایند. کمیتهٔ ما بالآخره شکایتی از یك نفر پزشك، که امکان یافته بعد این کلبه‌ها را بازدید نماید، دریافت داشت. وی دربارهٔ وضع این به اصطلاح منزلگاه‌ها با تخلی تمام سخن گفته و حتی بیم خود را در مورد عواقب جدی که ممکن است در صورت عدم اتخاذ تدابیر صحی به وجود آید بیان نموده است. تقریباً یك سال پیش آقای جی متعهد شد که خانه‌ای آماده سازد تا بتوان اشخاص شاغل را در صورت بیماری‌های واگیردار فوراً به آن خانه منتقل نموده از دیگران جدا ساخت. وی این وعده را در ماه ژوئیهٔ گذشته تجدید نمود ولی کوچك‌ترین قدمی برای اجراء آن برنداشت، با این که پس از این تاریخ موارد متعددی از آبله بروز کرد که در نتیجهٔ آن دو تن در گذشتند. در نهم سپتامبر پزشك کلون به من گزارش داد که باز در همان کلبه‌ها بیماری آبله بروز کرده است و وضع آن جا را وحشتناك ارزیابی نمود. برای استحضار شما (استحضار وزیر) باید اضافه کنم که کشیش نشین ما دارای خانهٔ جدا و منفردی است

---

۱ ـ همان جا، صفحهٔ ۱۶۵.

۲ ـ (۱۸۸۲ـ۱۷۹۹) مرد سیاسی انگلیس از حزب لیبرال. کسی که بنابه گفتهٔ مارکس در زمان وزارت مستعمرات خود کار را به جایی رساند که همهٔ مستعمرات انگلیس در حال طغیان قرار گرفتند.م

که به خانهٔ جذامیان معروف است و کسانی از این ناحیه که به بیماری‌های واگیردار مبتلا می‌شوند در آن محل تحت معالجه قرارمی‌گیرند. اکنون ماه‌ها است که این خانه دایماً پر از بیمار است. تنها در یك خانواده ۵ کودك از آبله و تب مرده‌اند. از اول آوریل تا اول سپتامبر کلبه‌های مزبور، سرچشمهٔ این عفونت، واقع شده است. غیر ممکن است بتوان تعداد بیماران را تعیین نمود، زیرا خانواده‌هایی که گرفتار این بلا می‌شوند تا آن جا که امکان داشته باشند آن را پنهان نگه می‌دارند.»(۱)

کارگرانی که در معادن ذغال یا معادن دیگر کار می‌کنند در زمرهٔ بخش‌هایی از پرولتاریای انگلیس بشمار می‌آیند که بهتر از دیگران مزد می‌گیرند. سابقاً در جای خود گفته شد که اینان مزد خویش را به چه قیمتی خریداری می‌کنند.(۲) در این جا نگاه سریعی به شرایط مسکن آنان می‌اندازیم. معمولاً استخراج کنندهٔ معدن، اعم از این که مالك معدن یا مستأجر آن باشد، برای کارگران خود تعدادی خانهٔ روستایی مهیا می‌کند. خانهٔ روستایی و مقداری ذغال برای سوخت «مجاناً» در اختیار کارگران قرار داده می‌شود یعنی اقلام مزبور بخشی از دستمزد را تشکیل می‌دهند که به صورت جنس تحویل می‌گردد. به کسانی که امکان به دست آوردن سکنایی بدین صورت ندارند به جای آن سالانه ۴ لیرهٔ استرلینگ پرداخت می‌شود. مناطق معدنی، با سرعت، جمعیت کثیری مرکب از خود کارگران معدن، پیشه‌وران و دکانداران و غیره را به سوی خود جلب می‌کنند، که در اطراف ناحیهٔ معدنی جمع می‌شوند. مانند هر جایی که جمعیت متراکم است بهرهٔ زمین در این مناطق نیز بالا است. از اینرو متصدی معدن می‌کوشد تا

---

۱ ـ همان جا صفحهٔ ۱۸ (زیرنویس). سرپرست فقرای شاپل‌آن لوفریث یونیون به مدیر کل چنین گزارش می‌دهد: «در دوهولس تعدادی حفره در تپه‌ای آهکی کنده شده است. این حفره‌ها برای خاکبرداران و کارگران دیگری که در ساختمان راه‌آهن کار می‌کنند به منزلهٔ مسکن مورد استفاده قرار می‌گیرد. این غارها تنگ و مرطوبند. نه چاهی برای دفع کثافات دارند و نه آبریز. در این حفره‌ها هیچ گونه وسیلهٔ تهویه وجود ندارد مگر روزنی که در سقف تعبیه شده و در عین حال به جای دودکش نیز به کار می‌رود. بیماری آبله غوغا می‌کند و موجب وقوع مرگ و میر متعددی (بین این تروگلودیت‌ها*) شده است.» (همان جا، زیرنویس ۲)

(*) نامی است که به مردم غارنشین ماقبل تاریخ یا غیر آن داده شده است.م

۲ ـ جزئیاتی که در صفحهٔ ۵۲۱ و بعد داده شده بویژه راجع به کارگرانی است که در معادن ذغال کار می‌کنند. دربارهٔ وضع کارگران معادن فلزات که از آن هم بدتر است به گزارش منصفانهٔ کمیسیون پادشاهی سال ۱۸٦۴ مراجعه شود.

تنگ‌ترین مکان ممکن را در دهانهٔ معدن، درست به همان اندازه که برای جا دادن کارگران و خانواده‌هاشان لازم است، برای ساختمان خانه‌ها اختصاص دهد. همین که چاه‌های تازه‌ای در آن نزدیکی باز شد و یا معادن قدیمی از نو مورد استفاده قرار گرفت فشار شدت پیدا می‌کند. در مورد ساختمان خانه‌های روستایی فقط یك اصل رهبر سرمایه‌دار است و آن عبارت است از «امساك» در هر آن چه برای انجام تعهدات ناشی از تعرفه مطلقاً ضروری نیست. دکتر جولیان هانتر می‌گوید: «خانه‌های معدنچیان و سایر کارگرانی که با امور معدنی نورث امبرلند(۱) و دیورهم(۲) سر و کار دارند شاید به طور متوسط بدترین و گران‌ترین خانه‌هایی باشند که از این نوع در انگلستان به مقیاس وسیع دیده می‌شود، به استثناء خانه‌هایی که در نواحی نظیر آن در مون ماوث‌شایر(۳) وجود دارد. آن چه بیش از همه وضع را بدتر می‌کند کثرت تعداد افرادی است که در یك اطاق مستقر شده‌اند، محدود بودن مساحت محلی که در روی آن تودهٔ عظیمی از خانه‌ها، کم آب و بی‌مستراح بنا شده‌اند و نیز معلول اسلوبی است که معمولاً به کار می‌رود و عبارت از آن است که خانه‌ها را روی هم قرار می‌دهند و یا به شکل flats تقسیم می‌کنند (یعنی به نحوی که خانه‌های مختلفه عموداً روی هم قرار گرفته طبقاتی از عمارت را تشکیل دهند)... و متصدی با تمام این جمعیت چنان رفتار می‌کند که گویی آنها اقامت ندارند بلکه فقط در آن جا اردو زده‌اند.»(۴) دکتر استیونس می‌نویسد: «برای اجراء مأموریت خود، من اغلب دهات معدنچیان دیورهم یونیون را دیدن کردم... با استثنائات بسیار کمی می‌توان گفت که از هر گونه وسیله‌ای برای تأمین سلامت ساکنین غفلت شده است... همهٔ کارگران معدن به اجاره‌دار یا مالك معدن دوازده ماهه وابسته‌اند. ("bound" اصطلاحی است که مانند bondage (وابستگی) از زمان سرواژ باقی مانده است.) اگر احیاناً کارگران مزبور عدم رضایت خود را بروز دهند و یا به نحوی از انحاء موجب دردسر بازرسی گردند بازرس مزبور علامت یا یادداشتی بدنبال نام آنها در کتابچهٔ بررسی می‌گذارد و به هنگام تجدید پیمان سالیانه وی را بیکار می‌کنند... به نظر من هیچ بخشی از سیستم مبادلهٔ جنس با جنس نمی‌تواند از آن چه در این مناطق پرجمعیت حکمفرما است بدتر باشد. کارگر ناگزیر است به عنوان سهمی از دستمزد خود خانه‌ای را

---

۱ ـ ایالت شمالی انگلستان که کرسی آن نیوکاسل و یکی از مراکز بزرگ ذغال است.

۲ ـ یکی از کنت‌نشین‌های خاوری انگلستان دارای کرسی‌ای به همین نام.م

۳ ـ یکی از کنت‌نشین‌های باختری انگلستان واقع در ایالت گال.م

4 - "Public Health, Seventh Report", London, 1865, P. 180-182.

بپذیرد که حوالی آن را گند و کثافت گرفته است. وی نمی‌تواند خود بـه داد خـویشتن برسد. او از هر نقطهٔ نظر سرف (رعیت وابسته) است. لذا این سؤال پیش می‌آید که به جز مالك وی چه کسی می‌تواند او را یاری کند. این مالك نیز پیش از هر چیز ترازنامهٔ خود را مورد مشورت قرار می‌دهد. و نتیجه تقریباً غیر قابل خدشه است. علاوه بر این کارگر از صاحب معدن مصارف آب خود را نیز دریافت می‌کند. اعم از این که آب خوب باشد یا بد، آب جریان داشته باشد یا بایستد، کارگر باید قیمت آن را بپردازد یا بهتر بگوییم به کسر مقداری از دستمزد خود تن دهد.»(۱)

هنگامی که سرمایه، به مناسبت شرایط خطرناك و ناشایستی که کارگران را از حـیث کار و مسکن به آن محکوم ساخته است، با «افکار عمومی» و یا با پلیس صحی اختلاف پیدا می‌کند به هیچ وجه رودربایستی ندارد از این که عمل خود را «توجیه کند» و بگوید که این وضع برای بهره‌کشی سودآور از کارگر ضروری است. همچنان که سرمایه از هر اقدام تأمینی در برابر خطر ماشین‌آلات در کارخانه، نسبت به تهویه و استقرار وسـایل تأمینی در معادن و غیره «پرهیز» دارد، در این جا نیز در مورد محل سکنای معدنچیان دارای همان روش است. دکتر سایمون پزشك شـاغل شـورای مـخصوص در گـزارش رسمی خود می‌گوید: «برای تبرئهٔ خویش در برابر اعتراض به وضع رسوای منازل به این مطلب استناد می‌شود که معمولاً معادن به صورت استیجاری مورد بـهره‌برداری قـرار می‌گیرند و مدت عقد اجاره (در معادن ذغال اکثراً اجاره ۲۱ ساله است) به قدری کوتاه است که برای اجاره‌دار صرف نمی‌کند وسایل خوب سکنا برای کارگران و پیشه‌وران و غیره آماده سازد و اگر هم اجاره‌دار شخصاً نظر آزادمنشانه‌ای در این مورد داشته باشد با مخالفت صاحب معدن روبرو می‌شود. می‌گویند شخص اخیرالذکر بویژه دارای این گرایش است که بلافاصله در مقابل امتیاز ساختمان‌دهی آبرومند و راحت در سطح ملك خویش برای سکونت کارگرانی که زیر زمین ملك وی را بهره‌خیز می‌کنند، مبلغ‌گزافـی اضافه بر بهرهٔ مالکانه مطالبه می‌نماید. این قیمت تحریمی، اگر چه خود مستقیماً ناهی نیست، در هر حال کسان دیگری را که در غیر این صورت حاضر به ساختمان هسـتند منصرف می‌کند... من نمی‌خواهم دربارهٔ ارزش این عذر بیش از این جستجو کنم و نیز لازم نمی‌دانم در مورد این که مخارج اضافی لازم برای ایجاد ساکن آبرومند را سرانجام چه کسی باید متحمل شود: مالك، اجاره دار معدن، کارگر و یا مردم... سخنی بگویم ولی در مقابل این اوضاع و احوال شرم‌آور، چنان که از گزارش‌های پیوست (گزارش‌هـای

---

۱ ـ همان جا صفحهٔ ۵۱۷-۵۱۵.

دکتر هانتر، استیونس و غیره) برمی‌آید، ناچار باید چاره‌ای اندیشید... بدینسان از عنوان مالکیت زمین استفاده می‌شود تا امکان ارتکاب یك بی‌عدالتی عمومی بزرگ میسر گردد. با سمت صاحب معدن، مالك زمین یك جمعیت صنعتی را برای کار در ملك خود دعوت می‌کند و به عنوان مالك سطح زمین مانع از آن می‌شود که کارگران گردآوردهٔ وی محل سکونت شایسته‌ای که برای آنان ضرورت حیاتی دارد به دست آورند. اجاره‌دار معدن (سرمایه‌دار بهره‌کش) هیچ گونه نفع پولی برای مقاومت در برابر چنین معاملهٔ غدارانه‌ای ندارد، زیرا وی به خوبی میداند که این تحمیلات، گر چه طاقت فرسات، ولی عواقب آن پاگیر وی نیست و کارگرانی که باید عواقب مزبور را متحمل شوند هنوز ناآگاه‌تر از آنند که حقوق مربوط به بهداشت و سلامت خود را بازشناسند، و هنوز دیده نشده که شرم‌آورترین سکناها و فاسدترین آنها به اعتصاب انجامیده باشد.»(۱)

د ـ تأثیر بحران‌ها نسبت به بخشی از طبقهٔ کارگر که بهتر مزد می‌گیرد:

پیش از آن که من به کارگران کشاورزی به مفهوم خاص آن بپردازم لازم است به وسیلهٔ نمونه‌ای نشان داده شود که چگونه بحران‌ها، حتی در مورد بخشی از طبقهٔ کارگر که بهتر از دیگران مزد می‌گیرد، یا به عبارت دیگر نسبت به اشرافیت کارگری، تأثیربخش است. به یاد هست که سال ۱۸۵۷ شاهد یکی از بزرگ‌ترین بحران‌هایی بود که با آن هر بار دور صنعتی به انجام می‌رسد. نقطهٔ انتهای آن به سال ۱۸٦٦ افتاد. بحران مزبور، که بدنبال کمبود پنبه مقادیر بسیاری سرمایه را از مناطق عمل عادی خود بیرون می‌کشید و به سمت مراکز بزرگ بازار پول می‌راند و این باز به طور عمده خصلت مالی داشت، در نواحی خاص صنعتی از مدتی پیش احساس شده بود. آغاز آن در ماه مه ۱۸٦٦ با ورشکست یکی از بانك‌های بزرگ لندن و در دنبال آن با فرو ریختن عدهٔ بیشماری از مؤسسات بی‌بنیاد مالی اعلام گردید. یکی از رشته‌های بزرگ صنعتی لندن که گرفتار بلیهٔ مزبور شد همانا شعبه‌ای بود که به ساختن کشتی‌های زره‌دار می‌پرداخت. سرجنبانان این صنعت در اوان رونق بازار نه تنها بیش از حدّ لازم تولید کرده بودند بلکه به حساب این که اعتبارات با همان نیرومندی از سرچشمهٔ خود جریان خواهند یافت سفارش‌های بسیاری را متعهد شده بودند. واکنش هولناکی پدید شد که صنایع دیگر را نیز در

---

1 - "Public Health, Seventh Report", London, 18565, P. 16.

برگرفت.[1] و تا پایان مارس ۱۸٦۷ ادامه یافت. برای این که خصوصیت وضع کارگران را نشان دهیم قسمتی از گزارش مفصل یکی از خبرگزاران مورنینگ استار را، که در آغاز سال ۱۸٦۷ از مناطق عمدهٔ این بلیه دیدن کرده بود، ذیلاً می‌آوریم: «در قسمت خاوری لندن یعنی در بخش‌های پوپلار، میل وُل، گرینسیچ، دپت فورد، لایم هاوز و کانینگ‌تون دست کم ۱۵۰۰۰ نفر کارگر با خانواده‌های خود در منتها درجهٔ فقر و تیره‌روزی هستند که در میان آنها بیش از ۳۰۰۰ نفر در عداد مکانیك‌های ماهر بشمار می‌آیند. ذخیرهٔ آنها در نتیجهٔ ۸ـ٦ ماه بیکاری به آخر رسیده است... من با زحمات بسیاری توانستم خود را به در کارستان پوپلار برسانم، زیرا در مزبور را جماعت عظیمی از گرسنگان احاطه کرده بودند. این جماعت در انتظار بلیط‌های نان بودند ولی هنوز موقع تقسیم آنها نرسیده بود. در مزبور مربعی است تنومند که سایبانی روی آن قرار گرفته و بر فراز تمام دیوارها ادامه یافته است. در وسط حیاط توده‌های ضخیم برف سنگ‌فرش‌ها را می‌پوشاند. در این جا محوطه‌های کوچکی با چپرهای حصیری درست کرده‌اند که به هنگام هوای بهتر انسان‌ها در میان آن کار می‌کنند. این محوطه‌ها عیناً مانند آغل گوسفندان است. در روز دیدار من این آغل‌ها را چنان برف پوشانده بود که هیچ کس نمی‌توانست در آن بنشیند. با وجود این افرادی در پناه سایبان‌ها سرگرم اصلاح سنگ‌فرش‌ها بودند. هر یك از آنها روی سنگ قطوری نشسته بودند و با چکش سنگینی آن قدر به روی سنگ خارا منجمد می‌کوفتند تا آن که ۵ بوشل از آن را بکنند. آن‌گاه کار روزانه‌شان پایان یافته بود و در مقابل ۳ پنس و یك بلیط نان دریافت می‌کردند. در قسمت دیگری از حیاط یك خانهٔ چوبی محقر وجود داشت. وقتی در این خانه باز شد

---

۱ ـ «عدهٔ بیشماری از مستمندان لندن از گرسنگی می‌میرند!... در جریان روزهای اخیر اعلان‌های بزرگی با مضامین عجیب زیرین به دیوارهای لندن چسبانده بودند: «گاوهای فربه، مردم گرسنگی‌زده! گاوهای فربه کاخ‌های بلورین خود را ترك کرده‌اند تا اغنیا را در خانه‌های پر تجملشان فربه‌تر سازند، در حالی که مردم گرسنگی‌زده در زاغه‌های محنت‌زای خود از دست می‌روند و می‌میرند.» اعلانات مزبور با مضامین تهدید کنندهٔ خود پیوسته تجدید می‌شدند. تا قسمتی از آنها پاك می‌شد و یا با اعلان دیگری پوشانده می‌شد فوراً قسمت جدیدی در همان محل یا محل عمومی دیگری از نو نمایان می‌گردید... این وضع مقدماتی را بیاد می‌آورد که ملت فرانسه را برای وقایع ۱۷۸۹ آماده می‌ساخت...در این لحظه که کارگران انگلیس با زن و فرزند از سرما و گرسنگی تلف می‌شوند میلیون‌ها پول انگلیسی که نتیجهٔ دسترنج انگلیسی است در قرضه‌های روسی، اسپانیولی، ایتالیایی و سایر وام‌های خارجی به کار می‌رود. Reynolds'Newspaper,20Jan1867

چنان مملو از آدم دیدم که شانه به شانهٔ هم می‌فشردند تا یکدیگر را گرم کنند. اینان طناب کشتی درست می‌کردند و با یکدیگر در این مباحثه بودند که کدامیك با حداقل غذا می‌تواند طولانی‌تر از دیگران کار کند، زیرا طول کار برای آنان مسألهٔ غیرت بود. تنها در این یك کارستان ۷۰۰۰ نفر امداد می‌شدند که صدها نفر از میان آنان تا ۶ یا ۸ ماه پیش بالاترین مزدهای کارگران ماهر این کشور را دریافت می‌نمودند. اگر بسیاری از کارگران پس از آن که تمام ذخیرهٔ نقدی خود را به پایان می‌رساندند تا هنگامی که چیزی برای گرو گذاردن در دست داشتند از مراجعه به نفقهٔ کلیسایی خودداری نمی‌کردند، مسلماً تعداد این قبیل افراد مضاعف می‌شد... پس از آن که کارستان را ترك نمودم در کوچه‌های پوپلار، که خانه‌های یك طبقه در آن بسیار است، گشت زدم. راهنمای من عضو کمیتهٔ کمك به بیکاران بود. نخستین خانه‌ای که ما در آن وارد شدیم خانهٔ یك کارگر فلزکاری بود که از ۲۷ هفته پیش بیکار بود. این مرد را دیدم که با تمام خانواده‌اش در پستویی نشسته بود. اطاق مزبور هنوز کاملاً از اثاث خالی نشده و آتش نیز در آن افروخته بود. برای حفظ پاهای عریان کودکان گرما ضرورت مبرم داشت، زیرا در آن روز هوا به شدت سرد بود. در طرف مقابل آتش ظرفی با مقداری الیاف کتان قرار داشت که زن و بچه‌های کارگر آن را در ازاء نان کارستان می‌رشتند. مرد خانه خود در یکی از حیاط‌هایی، که ذکر آن فوقاً گذشت، در ازاء یك کوپن نان و ۳ پنس روزانه کار می‌کرد. چنان که خود او با تبسم تلخی بیان می‌کرد، وی اکنون با گرسنگی بسیار برای ناهار به خانه آمده بود و ناهارش مرکب از چند قطعه نان و پیه با فنجانی چای بی‌شیر بود... در دومی را که ما کوفتیم زن میانه‌سالی گشود. وی بدون آن که کلمه‌ای بگوید ما را به پستویی هدایت کرد که در آن جا تمام خانواده‌اش نشسته بودند و ساکت چشم به آتشی که می‌مرد دوخته داشتند. آن چنان محیط یأس و حرمانی بر این مردم و اطاق کوچکشان مستولی بود که من هرگز آرزو ندارم چنین صحنه‌ای را یك بار دیگر ببینم. آن زن در حالی که پسران خود را نشان می‌داد می‌گفت: «آقا ۲۶ هفته است که اینان نتوانسته‌اند هیچ پولی درآورند و تمام پول ما یعنی پولی که من و پدرشان در ایام بهتر برای روز مبادا صرفه‌جویی کرده بودیم تمام شده است. خودتان ملاحظه کنید.» این جمله را با فریادی تقریباً وحشیانه گفت و یك دفتر پس‌انداز بانکی را به ما نشان داد که منظماً تمام پرداخت‌ها و وجوه دریافتی پی‌درپی در آن قید شده بود، به طوری که ما توانستیم ببینیم چگونه این دارایی کوچك از نخستین سپردهٔ ۵ شیلینگی آغاز شده و تدریجاً به ۲۰ لیرهٔ استرلینگ بالغ گردیده و سپس دوباره لیره‌ها به شیلینگ رسیده و آخرین پول دریافتی، دفترچهٔ پس‌انداز را مانند ورق پاره‌ای بی‌محتوی ساخته است. این

خانواده روزانه بخور و نمیری از کارستان دریافت می‌کرد... دیدار بعدی ما از زن یك نفر ایرلندی بود که سابقاً در کشتی‌سازی کار داشت. ما این زن را به حالی دیدیم که از کم غذایی بیمار شده و با لباس بر روی دوشکی افتاده بود که به زحمت تکهٔ فرشی او را می‌پوشاند، زیرا تمام وسایل بستر به گرو رفته بود. اطفال بینوایش از او مراقبت می‌کردند، در حالی که خود بعکس محتاج غمخواری مادرانهٔ وی بودند. ۱۹ هفته بیکاری اجباری وی را به چنین وضعی رسانده بود در حالی که او داستان گذشتهٔ تلخ را حکایت می‌کرد چنان آه می‌کشید که گویی هر گونه امید به آیندهٔ بهتر از دست رفته است... هنگامی که از این خانه بیرون می‌رفتیم مرد جوانی به پیش ما دوید و از ما خواهش کرد به منزل او درآییم و ببینیم شاید بتوانیم برای وی چاره‌ای بیندیشیم. یك زن جوان، دو فرزند زیبا، یك دسته اوراق بانك رهنی و یك خانهٔ کاملاً تهی، عبارت از تمام آن چیزی بود که وی می‌توانست به ما نشان دهد.»

دربارهٔ زندگی فلاکت‌باری که در دنبال بحران ۱۸۶٦ به وجود آمد مستخرجه‌ای از یك روزنامهٔ توری[۱] را ذیلاً می‌آوریم. نباید فراموش کرد که بخش شرقی لندن که در این جا از آن صحبت می‌شود نه تنها، چنان که قبلاً در این فصل ذکر شد، مرکز ساختمان کشتی‌های زره‌دار است، بلکه در عین حال مرکز کار به اصطلاح خانگی است که پیوسته با دستمزدی پایین‌تر از حداقل پرداخت می‌شود. «دیروز بخشی از پایتخت شاهد منظره‌ای بس هولناك و رقت‌بار بود. با این که هزاران نفر از بیکاران بخش شرقی شهر به طور انبوه بدنبال پرچم سیاه راه نیافتاده بودند معذالك سیل انسانی به قدر کافی با ابهت بود. رنج‌ها و مشقات این جمعیت را به خاطر بیاوریم. اینان از گرسنگی می‌میرند. این واقعیتی ساده و وحشتناك است. اینها ۴۰۰۰۰ نفرند... در عصر ما در یکی از محلات این پایتخت شگرف، درست در جنب عظیم‌ترین انباشت ثروتی که جهان تاکنون نظیر آن را ندیده است، ۴۰۰۰۰ نفر بیچاره و بی‌یاور گرسنگی می‌خورند! این مردم اکنون به محلات دیگر روی می‌آورند. اینان که همواره نیم گرسنه بوده‌اند درد و رنج خویش را در گوش ما فریاد می‌زنند، بانگ به آسمان بلند می‌کنند، از خانه‌های فلاکت زدهٔ خویش حکایت می‌کنند و به ما می‌گویند که برای آنان کار نیافتن، بی‌ثمر ماندن و به گدایی رفتن مقدور نیست. حتی آن افراد محلی نیز که وظیفه‌دار پرداخت مالیات فقرا هستند خود نیز در نتیجهٔ مطالبات به زن‌ها به لب پرتگاه مستمندی رانده شده‌اند.»[۲]

---

۱ ـ حزب محافظه کار انگلستان.م

2 - ("Standard", 5.April, 1866.)

نظر به این که میان سرمایه‌داران انگلیسی مد شده است که بلژیك را مانند بهشت کارگران بستایند، زیرا در آن جا «آزادی کار» یا به عبارت دیگر «آزادی سرمایه» نه به وسیلهٔ استبداد اتحادیه‌ها و نه از راه قوانین کارخانه‌ای خدشه‌دار می‌شود، خوب است چند کلمه‌ای دربارهٔ «نیکبختی» کارگران بلژیکی گفته شود. یقیناً هیچ کس بهتر از مرحوم دوك پتیو[1] بازرس کل زندان‌هاو مؤسسات نیکوکاری بلژیك و عضو کمیسیون مرکزی آمار آن کشور، به این نیکبختی پی نبرده است. اثر او را دربارهٔ «بودجه‌های اقتصادی طبقات کارگری بلژیك ("Budgets économiques des classes ouvrières en Belgique", Bruxelles 1855.) مورد دقت قرار دهیم. در این اثر از جمله دیده می‌شود که درآمد و مخارج سالانهٔ یك خانوادهٔ عادی کارگری بر مبنای تاریخ‌های بسیار دقیق حساب شده و سپس خوراك آن خانواده با وضع تغذیهٔ سربازان، ملوانان و زندانیان مقایسه شده است. خانواده «مرکب است از پدر، مادر و ۴ بچه». از این ٦ نفر «۴ تا می‌توانند طی تمام سال به طور مفید به کار اشتغال داشته باشند.» چنین فرض شده است که «هیچکدام از آنها بیمار و معلول نیست» و «هیچ مخارج مذهبی، اخلاقی یا فکری جز مبلغ بسیار جزئی برای صندلی‌های کلیسا وجود ندارد» و «هیچ شرکتی در صندوق‌های پس‌انداز و بازنشستگی نمی‌شود» و «هیچ خرج تجملی و مخارج زاید دیگر نیز وجود ندارد.» ولی به فرض این که پدر و پسر ارشد معتاد به دخانیات باشند و روزهای یك‌شنبه به قهوه‌خانه بروند هفته‌ای ۸٦ سانتیم به این حساب کنار گذاشته شده است.» از بررسی وضع عمومی دستمزدهایی که به کارگران پیشه‌های مختلف پرداخت می‌شود چنین برمی‌آید... که بالاترین دستمزد متوسط روزانه برای مردان یك فرانك و ۵٦ سانتیم، برای زنان ۸۹ سانتیم، برای پسربچه‌ها ۵٦ سانتیم و برای دختران ۵۵ سانتیم است. در صورتی که این نرخ پایه قرار گیرد آن گاه حداکثر درآمد سالانهٔ خانواده به ۱۰٦۸ فرانك بالغ می‌گردد... در این خانواده که به مثابه نمونه تلقی شده است ما تمام درآمدهای ممکنه را به حساب آورده‌ایم. ولی هرگاه برای مادر دستمزدی قرار دهیم آن گاه مدیریت زندگی خانواده را از او سلب کرده‌ایم. چه کسی به خانه می‌رسد و کی بچه‌ها را مراقبت می‌کند؟ چه کسی باید آشپزی کند، بشوید، دوخت و دوز نماید؟ این معمایی است که هر روز در برابر کارگران است.»

بنابراین بودجهٔ خانواده از این قرار است:

---

۱ ـ (۱۸٦۸-۱۸۰۴) اقتصاددان و محقق اجتماعی بلژیکی صاحب تحقیقات و تدقیقات جالبی درباره زندگی کارگران.م

پدر	۳۰۰ روزانهٔ کار از قرار	۱/۵۶	فرانك		۴۶۸ فرانك
مادر	۳۰۰ روزانهٔ کار از قرار	۰/۸۹	فرانك		۲۶۷ فرانك
پسر	۳۰۰ روزانهٔ کار از قرار	۰/۵۶	فرانك		۱۶۸ فرانك
دختر	۳۰۰ روزانهٔ کار از قرار	۰/۵۵	فرانك		۱۶۵ فرانك
			جمع		۱۰۶۸ فرانك

اگر کارگر مانند ملوان یا سرباز یا زندانی غذا می‌خورد آن‌گاه مخارج سالانهٔ خانواده و کسر بودجهٔ وی به شرح زیرین ترقی می‌نمود:

اگر مانند ملوان غذا می‌خورد، مخارجش ۱۸۲۸ فرانك و کسر بودجه‌اش، ۷۶۰ فرانك می‌شد. اگر مانند سرباز غذا می‌خورد، مخارجش ۱۴۷۳ فرانك و کسر بودجه‌اش، ۴۰۵ فرانك می‌شد. اگر مانند زندانی غذا می‌خورد، مخارجش ۱۱۱۲ فرانك و کسر بودجه‌اش، ۴۴ فرانك می‌شد.

«دیده می‌شود که نه تنها کمتر خانوادهٔ کارگری می‌تواند خوراك خود را در حدود ملوانان و سربازان تأمین کند، بلکه امکان این که حتی از این حیث به پای زندانیان برسد ندارد. در بلژیك هر زندانی در سال‌های ۱۸۴۹ـ۱۷۴۷ روزانه به طور متوسط ۶۳ سانتیم خرج برمی‌داشت و این با مخارج زندگی روزانهٔ کارگر بیش از ۱۳ سانتیم تفاوت ندارد. هزینه‌های مربوط به اداره و مراقبت زندانیان نیز بدان جهت که زندانی کرایه خانه نمی‌پردازد پا به پا می‌شود. با این وصف چگونه است که بسیاری از کارگران و حتی می‌توان گفت اکثریت عظیم آنها در شرایط با صرفه‌تری زندگی می‌کنند؟ این فقط از راه تدابیری است که راز آن را تنها کارگران می‌دانند. آنها جیرهٔ روزانهٔ خود را پایین می‌آورند، نان‌جو به جای نان‌گندم می‌خورند، کمتر یا اصلاً گوشت مصرف نمی‌کنند، از کره و چاشنی غذا چشم می‌پوشند، تمام خانواده را در یك یا دو اطاق می‌گنجانند به طوری که دختران و پسران با هم و اغلب در یك فراش می‌خوابند، در لباس و زیرپوش و وسایل نظافت صرفه‌جویی می‌کنند، از تفریحات یك‌شنبه چشم می‌پوشند و خلاصه رنج‌آورترین محرومیت‌ها را به خود هموار می‌کنند. هنگامی که کارگران به چنین سر حد محرومیت رسیدند مختصر ترقی وسایل زندگی، یك بیکاری یا بیماری کافی است تا تیره‌روزی آنها را مضاعف کند و آنان را کاملاً به افلاس و ویرانی بکشاند. قروض انبار می‌شوند، از نسیه‌کاری محروم می‌شوند، پوشاك و اثاث ضروری خانه به بانك رهنی منتقل می‌گردند. و سرانجام خانواده مجبور است نام خویش را در سیاههٔ مستمندان ثبت

نماید.»[۱]

در واقع در این «بهشت سرمایه‌داران» کوچك‌ترین تغییر در بهای وسایل ضروری زندگی موجب تغییراتی در شمارهٔ مرگ و میر و جنایات می‌شود! «مراجعه کنید به اعلامیهٔ مات‌شاپی (جامعه): ("De Vlamingen Vooruit!" Brüssel 1860, S. 15-16)

در سرتاسر بلژیك ۹۳۰۰۰۰ خانواده وجود دارد که بنا بر آمار رسمی از میان آنها ۹۰۰۰۰ خانوادهٔ متمول (رأی‌دهنده) = ۴۵۰۰۰۰ نفر، ۳۹۰۰۰۰ خانوادهٔ طبقات متوسط در شهر و ده وجود دارد که بخش بزرگی از آنها دایماً به پرولتاریا می‌پیوندد و بالغ بر ۱۹۵۰۰۰۰ نفر می‌شود. بالآخره ۴۵۰۰۰۰ خانوادهٔ کارگری وجود دارد که تعداد اعضاء آن برابر با ۲۲۵۰۰۰۰ نفر می‌شود. از میان اینان خانواده‌های نمونه‌ای برمی‌خیزند که از سعادت توصیف شدهٔ دوك‌پتیو بهره‌مند می‌گردند.

ه. ـ پرولتاریای کشاورزی انگلیس:

خصلت متناقض تولید سرمایه‌داری و انباشت، هیچ جا خشن‌تر از پیشرفت کشاورزی انگلستان (به انضمام دامپروری) و پسرفت کارگر کشاورزی آن سامان چشمگیر نیست. پیش از آن‌که دربارهٔ وضع کنونی انگلستان سخنی گویم نظر سریعی به گذشتهٔ آن می‌اندازم. کشاورزی جدید انگلستان از میانهٔ سدهٔ هجدهم آغاز می‌شود، هر چند تاریخ تحول در مناسبات زمینداری، که تغییر شیوهٔ تولید از آن مبدأ نشأت گرفته است، به مراتب قدیمی‌تر است.

اگر به اطلاعاتی که آرثور یانگ[۲] ناظر دقیق و متفکر سحطی، دربارهٔ کارگران کشاورزی سال ۱۷۷۱ به دست داده است مراجعه کنیم آن‌گاه دیده می‌شود که کارگر مزبور در مقایسه با پیشینیان قرن چهاردهم که «در فراوانی نعمت می‌زیسته‌اند و امکان انباشت داشته‌اند»[۳] نقش بسیار ناچیزی ایفا می‌کند و در نسبت با قرن پانزدهم که «عصر

---

1 - Ducpétiaux "Budgets économiques etc." P. 151, 154-156.

۲ ـ (۱۸۲۰-۱۷۴۱) نویسنده و آمارگر انگلیسی.م

۳ ـ جیمز ای.ث.راجرس (استاد علم اقتصاد در دانشگاه اکسفورد):

("A History of Agriculture and Prices in England", Oxford 1866.)

این اثر که در نوشتن آن به طور جدی زحمت کشیده شده در دو جلدی که تاکنون از آن انتشار یافته است (t.1, P. 690.) فقط دوران ۱۲۵۹ تا ۱۴۰۰ را در برمی‌گیرد. جلد دوم فقط محتوی مصالح آماری است. این نخستین تاریخ واقعی قیمت‌های آن ازمنه است که در اختیار ما قرار داده شده است.

طلایی کارگر انگلیسی در شهر و روستا» است نیز به هیچ وجه نمی‌توان سخنی به میان آورد. معذالك نیازی به این‌که این اندازه به عقب برگردیم نداریم. در اثر بسیار مستندی از سال ۱۷۷۱ چنین نوشته شده است: «فارمدار بزرگ تقریباً خویشتن را به سطح نجیب‌زادگان رسانده است در حالی که بینوا کارگر کشاورز تقریباً به خاك سیاه نشسته است... وضع نابسامانی وی را می‌توان از مقایسهٔ شرایط امروزی او و ۴۰ سال پیشش به روشنی دریافت... مالکین زمین و فارمداران برای اعمال سیستم نسبت به کارگر دست به دست یکدیگر داده‌اند.»(۱) سپس به تفصیل نشان داده می‌شود که دستمزد واقعی در روستا از سال ۱۷۳۷ تا ۱۷۷۷ در حدود $\frac{1}{4}$ یا ۲۵٪ تنزل نموده است. «دکتر ریچارد پرایس(۲) در همین زمان می‌گوید: «سیاست جدید به حال طبقات عالی ملت مساعد است. نتیجه آن خواهد بود که دیر یا زود تمام کشور پادشاهی فقط مرکب از نجبا و فقرا، بزرگان و بندگان خواهد شد.»(۳)

با این وجود وضع کارگر کشاورزی انگلیسی از سال ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰، چه از لحاظ وضع غذایی و مسکن و چه از حیث آبرومندی و سرگرمی و مشغولیات و غیره، ایده‌آلی راتشکیل می‌دهد که پس از آن هرگز دوباره به دست نیامده است. چنانچه مزد متوسط وی برحسب پیمانهٔ(۴) گندم بیان شود آن‌گاه مزد مزبور از ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۱،

---

1 - "Reasons for the late Increase of the Poorlaws; or, a comparative view of the Price of labour and provision", London, 1777, P. 5, 11.

۲ ـ (۱۷۹۱-۱۷۲۳) متأله لیبرال انگلیسی که به پشتیبانی از جنبش استقلال طلبانهٔ آمریکا درآمد و یکی از دوستان فرانکلین بود. وی دربارهٔ مالیه آثاری دارد.م

3 - Dr. R.Price: "Observations on Reversionary Payments", 6. Ed. M.Morgan, London, 1803, t.II. P. 158-159.

پرایس در صفحهٔ ۱۵۹ اثر خویش متذکر می‌شود: «بهای اسمی روزانهٔ کار در این لحظه بیش از ۴ بار یا اکثراً ۵ بار بالاتر از آن چه در سال ۱۵۱۴ بود نیست. ولی قیمت گندم ۷ بار، قیمت گوشت و لباس تقریباً ۱۵ بار بالاتر از آن وقت است. بنابراین بهای کار به اندازهٔ نسبت به هزینهٔ زندگی عقب مانده است که اکنون به نظر نمی‌رسد نسبت به مخارج زندگی حتی بتواند نیمی از آن چه سابق می‌خرید به دست آورد.»

۴ ـ Pinte که در متن آمده و به پیمانه ترجمه شده واحد حجم قدیمی برای مایعات و حبوبات است که در فرانسه معادل ۰/۹۴ لیتر، در انگلستان برابر با ۰/۵۶۸ لیتر و در آمریکا مساوی با ۰/۵۳ لیتر

۹۰ پیمانه، در زمان ایدن[۱] (۱۷۹۷) باز هنوز ۶۵ پیمانه بوده، ولی در ۱۸۰۸ به ۶۰ پیمانه رسیده است.[۲]

وضع کارگران کشاورزی که در پایان جنگ ضد ژاکوبن[۳]، که در اثنای آن ملاکان، فارمداران، کارخانه‌داران، بازرگانان، بانکداران، بورس‌بازان، آمارگران ساز و برگ ارتش و غیره به نحو شگرفی بر مکنت خود افزودند، سابقاً بیان شده است. خواه در اثر کاهش ارزش اسکناس و خواه در نتیجهٔ ترقیی که مستقل از کاهش ارزش اسکناس در بهای وسایل اولیهٔ زندگی به وجود آمده بود، مزد اسمی بالا رفت. ولی تغییرات واقعی دستمزد را می‌توان بدون وارد شدن در جزئیات زاید به نحو ساده‌ای تشخیص داد. در سال‌های ۱۷۹۵ و ۱۸۱۴ قانون کمك به بینوایان و اجراء آن یکی بود. به خاطر هست که این قانون چگونه در روستاها اجرا می‌شد: هر بخش کشیش‌نشین مزد اسمی را فقط تا مبلغی که اسماء برای بخور و نمیر کارگر لازم بود به صورت صدقه تکمیل می‌نمود. رابطه بین مزدی که توسط فارمدار پرداخته می‌شد و کمبود مزدی که از جانب بخش جبران می‌گردید دو نکتهٔ ذیل را آشکار می‌سازد: اولاً تنزل دستمزد به پایین‌تر از حداقل و ثانیاً درجهٔ مزدبگیری و مستمندی کارگر کشاورزی یا به عبارت دیگر این‌که تا چه درجه وی را مبدل به رعیت کشیش‌نشین نموده بودند.

ما برای نمونه کنت‌نشینی را انتخاب می‌کنیم که نمودار وضع متوسط همهٔ کنت‌نشین‌ها باشد. در سال ۱۷۹۵ مزد هفتگی متوسط نورثامپتون‌شایر به ۷ شیلینگ و ۶ پنس و هزینهٔ سالانهٔ یك خانوار ۶ نفری به ۳۶ لیرهٔ استرلینگ و ۱۲ شیلینگ و ۵ پنس بالغ می‌گردید، مجموع درآمد خانوادهٔ مزبور ۲۹ لیره و ۱۸ شیلینگ بود و کمبودی که توسط بخش جبران می‌شد بالغ بر ۶ لیره و ۱۴ شیلینگ و ۵ پنس می‌گردید. در سال ۱۸۱۴ دستمزد هفتگی در همین کنت‌نشین ۱۲ شیلینگ و ۲ پنس بود، هزینهٔ سالانهٔ یك خانوادهٔ ۵ نفری بالغ بر ۵۴ لیرهٔ استرلینگ و ۱۸ شیلینگ و ۴ پنس می‌شد،

بوده است. مقایسهٔ مذکور در متن با واحد انگلیسی به عمل آمده است.م

۱ ـ مقصود سرفردریك مورتون ایدن (۱۸۰۹-۱۷۶۶) اقتصاددان بورژوائی انگلیسی، از پیروان نامی مکتب آدام اسمیث است.م

2 - Barton: "Observations etc," P. 26.

برای آخر سدهٔ هیجدهم به اثر ایدن تحت عنوان "The State of the poor" مراجعه کنید.

۳ ـ مقصود جنگ‌هایی است که انگلستان از سال ۱۷۳۹ تا ۱۸۱۵ علیه انقلاب فرانسه نموده است.م

مجموع درآمد خانواده ۳٦ لیرهٔ استرلینگ و ۲ شیلینگ و کمبود مورد پرداخت بخش، ۱۸ لیرهٔ استرلینگ و ٦ شیلینگ و ۴ پنس بود.(۱) بنابراین در سال ۱۷۹۵ کسر بودجهٔ خانواده کمتر از $\frac{۱}{۴}$ دستمزد بود و در ۱۸۱۴ از نصف آن تجاوز می‌کرد. به خودی خود می‌توان درك نمود که تحت چنین شرایط، آن وسایل آسایش حقیری هم که ایدن در خانه‌های روستایی کارگر کشاورزی یافته بود، در سال ۱۸۱۴ از بین رفته بود.(۲) از میان تمام حیواناتی که فارمدار در اختیار دارد، از این پس کارگر یعنی افزار صدادار بیش از همه مورد آزار قرار می‌گیرد، از همه بدتر تغذیه می‌شود و بیش از همه در معرض رفتار خشونت‌آمیز است.

این اوضاع و احوال همچنان به آرامی ادامه یافت تا این که «شورش‌های رعدآسای سال ۱۸۳۰ در پرتو شعلهٔ خرمن‌های سوزان بر ما (یعنی بر طبقات حاکمه) روشن ساخت که فقر سیاه و نارضایی عصیان‌آمیز، دیوانه‌وار هم بر صنعت و هم بر سطح کشاورزی انگلستان زبانه می‌کشد.»(۳)

در آن زمان سدلر(۴) کارگران کشاورزی را در مجلس عوام «بندگان سفید پوست» خواند و اسقفی نیز همین عنوان را در مجلس اعیان تکرار نمود. جالبترین اقتصاددان این دوره ای.جی. ویك‌فیلد(۵) می‌گوید: «کارگر کشاورزی انگلستان جنوبی برده نیست، وی انسان آزاد هم نیست، مستمند است.»(٦)

زمانی که بلافاصله قبل از الغاء قانون غلات قرار گرفته است روشنایی تازه‌ای بر وضع کارگران کشاورزی می‌افکند. از سویی به سود مبلغین بورژوایی بود که ثابت کنند این قوانین حمایت‌گر چقدر کم از تولیدکنندگان واقعی غلات حمایت می‌نماید. از سوی دیگر بورژوازی صنعتی از این که آریستوکراسی زمیندار، این افراد از بیخ و بن فاسد، سنگدل و بیکاره، خود را همدرد رنج‌های کارگران کارخانه‌ها وانمود می‌کردند. برای تصویب قوانین کارخانه‌ها «تلاشی دیپلوماتیك» به خرج می‌دادند، سخت به خشم آمده

1- Parry: "The Question of the Necossity of existing corn Laws considered" , P.86.

۲ ـ همان اثر، صفحهٔ ۲۱۳.

3 - S. Laing: "National Distress", P. 62.

۴ ـ (۱۸۳۵ـ۱۷۸۰) ـ سوسیالیست رفورمیست انگلیسی، نمایندهٔ مجلس عوام، یکی از مخالفان سرسخت مالتوس و سیاست درهای باز.م

۵ ـ (۱۸٦۲ـ۱۷۹٦) ـ اقتصاددان انگلیسی و یکی از هواداران سیاست مستعمراتی.م

6 - "England and America", London, 1833, t.I. P. 47.

بود. این یك مثل قدیمی انگلیسی است که می‌گوید: هرگاه دو دزد دست به گریبان شوند همواره چیز سودمندی از آن در می‌آید. در واقع مشاجرهٔ پر هیاهو و پرشور دو گروه طبقهٔ حاکمه دربارهٔ این مسأله که کدامیك از آن دو کارگر را بیشرمانه‌تر مـی‌چاپد، از چپ و از راست به تجلی حقیقت کمك نمود. کنت شفتس‌بری[۱] ملقب بـه لرد اشـلی پیشتاز عرصهٔ نبرد بشردوستانهٔ اریستوکرات‌ها علیه کارخانه‌ها بود. از اینرو است که از ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۵ روزنامهٔ مورنینگ کرونیکل وی را هدف شاه مقالات افشـاگـرانـهٔ خویش در مورد وضع کارگران کشاورزی قرار داده بود. این روزنامه که تا آن زمـان مهم‌ترین ارگان لیبرال بود مخبرین ویژهٔ خویش را به نـواحـی روسـتایی مـی‌فرستاد و مخبرین مزبور به هیچ وجه به توصیف کلی و آمار قناعت نـمی‌کردند بـلکه هـم نـام خانواده‌های کارگری مورد تحقیق خود و هم نام مالکین ارضی را منتشر مـی‌ساختند. جدولی که ذیلاً می‌آوریم مزدهایی را که در ۳ ده واقع در حوالی بلان‌فورد، ویم‌بورن و پول، پرداخت می‌شدند به دست می‌دهد. دهات مزبور ملك آقای جی.بنکس و کنت شفتس‌بری هستند. جالب توجه است که این پاپ کلیسای دانی رئیس پی‌اتیست‌های[۲] انگلستان، عیناً مانند همکارش بنکس از همین مزد ناچیز کارگران باز قسمت مهمی را به بهانهٔ کرایه خانه به جیب می‌زند.

ده اول:

اطفال	a	۲	۳	۲	۲	٦	۳
تعداد اعضاء خانواده	b	۴	۵	۴	۴	۸	۵
دستمزد هفتگی مردان	c	۸شلینگ	۸شلینگ	۸شلینگ	۸شلینگ	۷شلینگ	۷شلینگ
دستمزد هفتگی اطفال	d	—	—	—	—	۱ـ۱ش ٦پ	۱ ـ ۲ش[۳]
دستمزد همهٔ خانواده	e	۸شلینگ	۸شلینگ	۸شلینگ	۸شلینگ	۱۰ش ۸پ	۷شلینگ
کرایه خانه هفتگی	f	۲شلینگ	۱ش ٦پ	۱شلینگ	۱شلینگ	۲شلینگ	۱ش ۴پ
کل مزد پس از کرایه	g	٦شلینگ	٦ش ٦پ	۷شلینگ	۷شلینگ	۸ش ٦پ	۵ش ۸پ
سرانهٔ مزد هفتگی	h	۱ش ٦پ	۱ش $\frac{1}{2}$۳پ	۱ش ۹پ	۱ش ۹پ	۱ش $\frac{1}{4}$پ	۱ش $\frac{1}{2}$پ

۱ ـ (۱۸۸۵ـ۱۸۰۱) مرد سیاسی انگلیسی از جناح محافظه‌کار و یکی از زمینداران بزرگ انگلستان در قرن نوزدهم.م

۲ ـ نظریهٔ ویژهٔ جماعتی از مؤمنین پرتستان است که زاهد منشی و ریاضت را شعار خود قرار داده و معتقد است که از این راه همهٔ مؤمنین می‌توانند به درجهٔ پیشوایی دینی و اجتهاد نایل گردند.م

۳ ـ در این جداول حرف «ش» از شلینگ و «پ» از پنس اقتباس شده است.م

ده دوم:

اطفال a	٦	٦	٨	۴	٣
تعداد اعضاء خانواده b	٨	٨	١٠	٦	۵
دستمزد هفتگی مردان c	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ
دستمزد هفتگی اطفال d	١ـ١ش ٦پ	١ـ١ش ٦پ	—	—	—
دستمزد همهٔ خانواده e	١٠شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ
کرایه خانه هفتگی f	٦ش ٦پ	١ش ½٣پ	١ش ½٣پ	١ش ½٦پ	١ش ½٦پ
کل مزد پس از کرایه g	٨ش ٦پ	۵ش ½٨پ	۵ش ½٨پ	۵ش ½۵پ	۵ش ½۵پ
سرانهٔ مزد هفتگی h	١ش ¾پ	½٨پ	٧پنس	١١پنس	١ش ١پ

ده سوم:

اطفال a	٦	٦	٨	۴	٣
تعداد اعضاء خانواده b	٨	٨	١٠	٦	۵
دستمزد هفتگی مردان c	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ
دستمزد هفتگی اطفال d	١ـ١ش ٦پ	١ـ١ش ٦پ	—	—	—
دستمزد همهٔ خانواده e	١٠شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ	٧شلینگ
کرایه خانه هفتگی f	٦ش ٦پ	١ش ½٣پ	١ش ½٣پ	١ش ½٦پ	١ش ½٦پ
کل مزد پس از کرایه g	٨ش ٦پ	۵ش ½٨پ	۵ش ½٨پ	۵ش ½۵پ	۵ش ½۵پ
سرانهٔ مزد هفتگی h	١ش ¾پ	½٨پ	٧پنس [1]		

الغاء قانون غلات جنبش فوق‌العاده‌ای در کشاورزی انگلستان پیش آورد. زه‌کشی به مقیاس وسیع[2]، سیستم جدید تغذیهٔ دام در اصطبل و کشت علوفهٔ مصنوعی، به کار بردن دستگاه‌های مکانیکی کوددهی، شیوهٔ جدید در مورد زمین‌های خاک رس‌دار، افزایش استفاده از کودهای معدنی، استفاده از ماشین‌های بخار و انواع دیگر ماشین‌های

---

1 - "London Economist", 29 March 1845, P. 290.

۲ ـ بدین منظور آریستوکراسی ارضی برای خود سرمایه‌هایی به صورت مساعده از صندوق دولتی ـ و البته با تصویب پارلمان ـ با سود بسیار کم تهیه نمود، که فارمداران می‌بایستی آن سرمایه‌ها را به طور مضاعف به زمینداران برمی‌گرداند.

جدیدکار و غیره و به طور کلی زراعت متراکم‌تر خصلت‌نما و شاخص این دوره است. رئیس بنگاه پادشاهی کشاورزی، آقای پوزی معتقد است که هزینه‌های تولیدی (به طور نسبی) در نتیجهٔ به‌کار افتادن ماشین‌های جدید تقریباً به نصف تقلیل یافته است. از طرف دیگر بازده مثبت زمین به سرعت ترقی نمود. سرمایه‌گذاری بزرگ‌تر برحسب آکر و لذا تجمع و گردآیی شتابان فارم‌ها نیز شرط اساسی اعمال اسلوب‌های جدید بود.(۱) در عین حال مساحت زمین‌های زیر کشت از ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۶ در حدود ۴۶۴۱۱۹ آکر توسعه یافت. از زمین‌های بزرگ کنت‌نشین‌های خاوری که خرگوش‌زارها و چراگاه‌ها فقیرش به طور اعجازآمیز مبدل به گندم‌زارهای خرم و شکوفان گردیده بود سخنی نمی‌گوییم. سابقاً گفته‌ایم که در عین حال مجموع تعداد اشخاصی که در کشاورزی اشتغال داشتند تنزل نمود. اما در مورد کشاورزان واقعی از هر دو جنس و از هر سن و سال تعداد آنها از ۱۲۴۱۲۶۹ نفر در سال ۱۸۵۱ به ۱۱۶۳۲۱۷ نفر در سال ۱۸۶۱ تنزل نمود.(۲) بنابراین اگر مدیر کل ثبت انگلستان به درستی متذکر می‌گردد که: «از سال ۱۸۰۱ به بعد افزایش تعداد فارمداران و کارگران کشاورزی هیچ گاه با افزایش محصولات کشاورزی متناسباً پیش نرفته است»(۳)، باید دانست که عدم تناسب برای دوران اخیر باز هم به مراتب بیشتر صادق است زیرا کاهش مطلق جمعیت کارگری روستایی با توسعهٔ زمین‌های زیرکشت، با زراعتی متراکم‌تر، با انباشت بی‌سابقهٔ سرمایه‌هایی که در خود زمین به‌کار رفته و یا برای کشت و کار آن تخصیص داده شده

---

۱ ـ کاهش تعداد فارمداران متوسط را می‌توان از جمله در فصول سرشماری مربوط به «پسر فارمدار، پسر نوه، برادر، پسر برادر یا خواهر، دختر، دختر نوه، خواهر، دختر خواهر یا برادر» و خلاصه از روی اعضاء خانوادهٔ وی که به‌کار اشتغال دارند دریافت. این فصول در سال ۱۸۵۱ مشتمل بر ۲۱۶۸۵۱ نفر بود، در ۱۸۶۱ فقط ۱۷۶۱۵۱ نفر. از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۱ در انگلستان از فارم‌های کمتر از ۲۰ آکر بیشتر از ۹۰۰ تا کم شده است. و تعداد فارم‌هایی که بین ۵۰ تا ۷۵ آکر بوده‌اند از ۸۲۵۳ به ۶۳۷۰ تقلیل یافته است و در مورد کلیهٔ فارم‌های کمتر از ۱۰۰ آکر همین پدید مشهود است. بعکس در جریان همین ۲۰ سال تعداد فارم‌های کمتر از ۱۰۰ آکر همین پدیده مشهود است. بعکس در جریان همین ۲۰ سال تعداد فارم‌های بزرگ افزایش یافته است. آنها که از ۳۰۰ تا ۵۰۰ آکر هستند از ۷۷۷۱ عدد به ۸۴۱۰ رسیده‌اند و فارم‌هایی که بیش از ۵۰۰ آکر مساحت داشته‌اند از ۲۷۵۵ به ۳۹۱۴ عدد ترقی نموده و آنها که بیش از ۱۰۰۰ آکر داشته‌اند از ۴۹۲ به ۵۸۲ عدد ترقی کرده‌اند.

۲ ـ تعداد چوپان گوسفند از ۱۲۵۱۷ نفر به ۲۵۵۵۹ نفر افزایش یافت.

3 - "Census etc." P. 36.

است، با افزایش تولید به مقیاسی که در تاریخ کشاورزی انگلستان بی‌سابقه است، با بهره‌های گزاف مالکین زمین و ثروت روزافزون فارمداران سرمایه‌دار، همراه بوده است. اگر این مجموع را با توسعهٔ سریع و بدون انقطاع بازاریابی شهری و تسلط بازرگانی آزاد در نظر گیریم، آن‌گاه باید گفت که کارگر کشاورزی پس از این همه جوش و جلا و تك و پو بالآخره در درون آن شرایطی قرار داده شده است که بنابر قواعد اهل فن، می‌بایست وی را از شدت خوشی و بهروزی دیوانه می‌ساخت.

ولی پرفسور راجرس[۱] بعکس به این نتیجه می‌رسد که لازم نیست کارگر کشاورزی امروزی انگلستان را با پیشینیان نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم وی سنجید بلکه تنها مقایسه با پیشینیانش در دورهٔ بین ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۰ کافی است نشان دهد که وضع او فوق‌العاده به وخامت گراییده و «وی از نو به صورت سرف درآمده است»، آنهم در واقع سرفی که غذایی بدتر و مسکنی زشت‌تر دارد.[۲] دکتر جولیان هانتر در گزارش دورانساز خود راجع به شرایط سکنای کارگران کشاورزی می‌گوید: «هزینهٔ زندگی hind (نامی که در دوران سرواژ به کارگر کشاورزی داده بودند) تا آن جا که ممکن است بنابر پایین‌ترین مبلغی که وی می‌تواند با آن زندگی کند تعیین می‌شود... دستمزد و مسکن وی از روی بهره‌ای که در نظر است از او بکشند برآورد نمی‌شود. وی در محاسبات فارمدار صفر است[۳]... وسایل معیشت او همواره مانند مقدار ثابتی تلقی می‌گردد.»[۴] «چنانچه در درآمد وی باز هم تقلیلی حاصل شود، می‌تواند بگوید: (هیچ چیز ندارم، غم چیزی هم نمی‌خورم.) او برای آیندهٔ خود هیچ باکی ندارد زیرا به جز آن چه برای زندگیش مطلقاً لازم و غیرقابل اجتناب است هیچ چیز دیگری در اختیار ندارد.

---

۱ ـ (۱۸۹۰-۱۸۲۳) اقتصاددان لیبرال انگلیسی و یکی از برجسته‌ترین نمایندگان مکتب تاریخی علم اقتصاد در انگلستان. وی تئوری‌پرداز حزب آزادی تجارت و اداره‌کنندهٔ سیاست اقتصادی حزب مزبوربود.م

2 - Rogers: "A History of Agriculture etc."P.693."The peasant has agan become aserf" ebd. P.10.

آقای راجرس وابسته به مکتب لیبرال و دوست شخصی کوبدن و برایت است بنابراین به هیچ وجه ستایشگر ازمنهٔ گذشته نیست.

3 - "Public Health. Seventh Report", London, 1865, P. 242.

بنابراین به هیچ وجه شگفت‌انگیز نیست که مؤجر تا بفهمد که کارگر کمی بیشتر در می‌آورد بر کرایه خانه می‌افزاید و یا فارمدار مزد کارگر را پایین آورد «به دلیل آن که زنش کاری پیدا کرده است.» (همان جا) ۴ ـ همان جا، صفحهٔ ۱۳۵.

وی به نقطهٔ انجمادی رسیده است که همهٔ محاسبات فارمدار از آن نقطه توریخ می‌شود. هر چه می‌خواهد بشود، او نه در شادی و نه در غمی شریك است.»(۱)

در سال ۱۸۶۳ یك بررسی رسمی دربارهٔ وضع غذا و کار جنایتکارانی که محکوم به نفی بلد یا اعمال شاقه شده بودند به عمل آمد. نتایج این تحقیق در دو کتاب آبی جلد بزرگ ثبت گردید. در آن جا از جمله چنین گفته شده است: «یك مقایسهٔ دقیق میان غذای عادی مجرمین در زندان‌های انگلستان و غذایی که به مستمندان در کارستان‌ها داده می‌شود و آن چه کارگر آزاد کشاورزی در همین کشور با آن تغذیه می‌کند، به نحو غیر قابل انکار نشان می‌دهد که غذای زندانیان بر هر کدام از دو گروه اخیر برتری دارد»(۲)، در حالی که «حجم کاری که از یك محکوم به اعمال شاقه خواسته می‌شود، تقریباً نصف آن کاری است که یك کارگر کشاورزی عادی انجام می‌دهد.»(۳) اکنون برخی اظهارات شهود را که خصلت‌نما است ذکر می‌کنیم: شهادت جان اسمیت مدیر زندان ادیمبورگ استماع می‌شود. شمارهٔ ۵۰۵۶: «غذا در زندان‌های انگلستان به مراتب بهتر از غذای عادی کارگران کشاورزی است.» شمارهٔ ۵۰۷۵: «این واقعیتی است که کارگران عادی کشاورزی اسکاتلند خیلی بندرت گوشتی به دست می‌آورند.» شمارهٔ ۳۰۴۷: «آیا دلیلی به نظر شما می‌رسد مبتنی بر ضرورت این که مجرمین خیلی بهتر از کارگران کشاورزی غذا در اختیار داشته باشند؟ ـ محققاً نه.» شمارهٔ ۳۰۴۸: «آیا به نظر شما مقتضی نیست که تجربیات دیگری به عمل آورید تا رژیم غذایی زندانیان محکوم به اعمال شاقه را بر رژیم غذایی کارگر آزاد کشاورزی نزدیك سازید؟»(۴) در آن جا چنین آمده است: «کارگر کشاورزی می‌تواند بگوید: من سخت کار می‌کنم و برای خوردن غذای کافی ندارم. هنگامی که من در زندان بودم به این اندازه سخت کار نمی‌کردم و غذای فراوان داشتم و لذا برای من در زندان بهتر از آزاد زیستن است.»(۵)

جدول مقایسه‌ای ذیل از روی جدول‌های وابسته به جلد اول گزارش ترتیب داده‌شده‌است:

مواد غذایی هفتگی(۶)

---

۱ ـ همان جا، صفحهٔ ۱۳۴.

2 - "Report of the Commissioners... relating to Transportation and Penal Servitude", London, "Memorandum by the Lord Chief Justice". 1863, P. 42,50.

۳ ـ همان جا، صفحهٔ ۷۷. ۴ ـ همان جا، جلد دوم "Evidence".

۵ ـ همان جا، جلد اول ضمایم صفحهٔ ۲۸۰. ۶ ـ همان جا، صفحات ۲۷۵-۲۷۴.

موارد	مواد ازت‌دار	مواد بی‌ازت	مواد معدنی	جمع[1]
مجرم‌درزندان‌پورتلند	۲۸/۹۵	۱۵۰/۰۶	۴/۶۸	۱۸۳/۶۹
ملوان‌دریایی‌پادشاهی	۲۹/۶۳	۱۵۲/۹۱	۴/۵۲	۱۸۷/۰۶
سرباز	۲۵/۵۵	۱۱۴/۴۹	۳/۹۴	۱۴۳/۹۸
کالسکه‌ساز(کارگر)	۲۴/۵۳	۱۶۲/۰۶	۴/۲۳	۱۹۰/۸۲
حروفچین	۲۱/۲۴	۱۰۰/۸۳	۳/۱۲	۱۲۵/۱۹
کارگرکشاورزی	۱۷/۷۳	۱۱۸/۰۶	۳/۲۹	۱۳۹/۰۸

نتیجه‌گیری عمومی کمیسیون تحقیق پزشکی سال ۱۸۶۳ دربارهٔ وضع غذایی طبقاتی از مردم که بد تغذیه می‌کنند سابقاً به استحضار خواننده رسیده است. خواننده به خاطر دارد که رژیم غذایی قسمت اعظم خانواده‌های کارگران کشاورزی پایین‌تر از حداقلی که «برای جلوگیری از بیماری‌های ناشی از گرسنگی» لازم است قرار دارد. این وضع از جمله در مورد کلیهٔ بخش‌های کورن وال، دون، سامرست، ویلتس، استافورد، اکسفورد، برکس و هرتس که نواحی کشاورزی محض هستند، صادق است. دکتر سایمون می‌گوید: «غذایی که به خود کارگر کشاورز می‌رسد بیش از آن است که حد متوسط نشان می‌دهد زیرا نسبت به سایر اعضاء خانواده قسمت بسیار بزرگی از مواد خوراکی، که برای کارکردنش ضروری است، مورد مصرف شخصی او است. در بخش‌های فقیرتر تقریباً تمام گوشت و چربی را خود او مصرف می‌کند. مقدار مواد غذایی که به زن می‌رسد و همچنین آن مقدار که اطفال در دوران نمو سریعشان صرف می‌کنند در موارد بسیار و تقریباً در عموم کنت‌نشین‌ها کمبود دارد، بویژه از لحاظ موارد ازتی.»[2] مردان و زنان پاکار که در خانهٔ خود فارمدار سکونت دارند عالی تغذیه می‌کنند. تعداد آنها که در سال ۱۸۵۱ به ۲۸۸۲۷۷ نفر می‌رسید که در سال ۱۸۶۱ تا ۲۰۴۹۶۲ نفر تقلیل یافت. دکتر اسمیت می‌گوید: «کار زنان در صحرای آزاد، هر قدر دارای مضار دیگری باشد، در شرایط کنونی برای خانواده حسن بزرگی دارد زیرا کار مزبور وسایل تهیهٔ کفش و لباس و پرداخت کرایه خانه را برای خانواده فراهم می‌سازد و امکان تغذیهٔ بهتری را برای آن به وجود می‌آورد.»[3]

---

۱ ـ تمامی معیارها انس است.

2 - "Public Health. Sixth Report, 1863" P. 238, 249, 261-262.

۳ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۶۲.

یکی از جالب‌ترین نتایجی که این تحقیق آشکار ساخت این بود که در ایالت انگلیس تغذیهٔ کارگر کشاورزی به مراتب بدتر از سایر قسمت‌های کشور متحد پادشاهی است. این امر را جدول ذیل نشان می‌دهد:

مصرف هفتگی کربن و ازت هر یك نفر کارگر کشاورزی به طور متوسط

مناطق	کربن	ازت
انگلیس	۴۰٦۷۳ گران	۱۵۹۴ گران
گال	۴۸۳۵۴ گران	۲۰۳۱ گران
اسکاتلند	۴۸۹۸۰ گران	۲۳۴۸ گران
ایرلند	۴۳۳٦٦ گران	۲۴۳۴ گران[۱]

۱ ـ همان جا صفحهٔ ۱۷ ـ کشاورز انگلیسی فقط $\frac{۱}{۴}$ کشاورز ایرلندی و برابر با $\frac{۱}{۲}$ او نان به دست می‌آورد. پیش از آن، در آغاز قرن حاضر، آرتور یانگ در اثرش تحت عنوان "Tour in Ireland" که وضع غذایی بهتر کشاورز ایرلندی را متذکر شده بود. علت آن به طور ساده این است فارمدار فقیر ایرلندی بسیار انسانی‌تر از فارمدار متمول انگلیسی است. آن چه در متن راجع به ایالت گال گفته شده است در مورد جنوب غربی آن ایالت صادق نیست. «همهٔ پزشکان این منطقه متفقند که شدت افزایش درصد مرگ و میر حاصل از سل، خنازیر و غیره با بدتر شدن وضع جسمانی مردم ارتباط دارد و جمگلی برآنند که این امر معلول فقر و بی‌چیزی است. مزد روزانهٔ کارگر کشاورزی را در آن ناحیه به ۵ پنس تخمین می‌زنند و در بسیاری از بخش‌ها فارمدار (که خود فقیر است) حتی کمتر از این می‌پردازد. کمی گوشت نمك سود، که به سختی چوب آکاژ و خشك شده و ارزش پروسهٔ دشوار گوارش را ندارد یا قدری پیه خوك چاشنی مقدار زیادی آش می‌شود که از آرد و تره و یا از جو صحرایی ترکیب شده است. این ناهاری است که پشت سر هم همه روز کارگر کشاورز صرف می‌کند... نتیجه‌ای که از پیشرفت صنعت برای وی حاصل شده این است که در این آب و هوای سخت و مرطوب پارچه‌های پنبه‌ای جای پارچه‌های محکم خانه‌بافت را گرفته و نوشابه‌های قوی به وسیلهٔ چیزی که «اسماً» چای بشمار می‌آید بیرون رانده شده است... پس از آن که کشاورز ساعات متمادی در معرض باد و باران قرار گرفت به کلبهٔ روستایی خود برمی‌گردد تا نزدیك آتش از ذغال یا گلوله‌هایی که از خاك و غبار ذغال ترکیب یافته‌اند و ابرهایی از اسید کربن و اسید گوگرد برمی‌انگیزند، دمی بیارامد. دیوارهای کلبهٔ وی از گل و سنگ ساخته شده و کف آن همان خاکی است که قبل از ساختمان کلبه نیز وجود داشت، بام کلبه توده‌ای از کاه شل و بهم برآمده است. هر سوراخ و شکافی برای حفظ حرارت گرفته شده است و در چنین هوای اهریمنی پرتعفن، پای در گل و اغلب با

دکتر سایمون در گزارش رسمی بهداشتی خود می‌گوید: «هر صفحه‌ای از گزارش دکتر هانتر شهادتی است دربارهٔ کمیت غیر کافی مساکن کارگران کشاورزی ما و کیفیت فلاکت‌بار آن. و سال‌ها است که وضع کارگران مزبور از این حیث به مراتب بدتر شده است. اکنون برای کارگر کشاورزی یافتن کاشانه‌ای دشوارتر شده است و اگر هم پیدا شود شاید برای رفع نیازمندی‌های وی کمتر از قرن‌ها پیش متناسب باشد. بویژه طی ۳۰ یا ۲۰ سال اخیر این بلیه رشد سریعی یافته است و اکنون شرایط مسکن روستایی در فلاکت‌بارترین درجه است. جز در موردی که متمولین یعنی آنهاکه از کار وی ثروتمند

یگانه لباسی که به تن او خشك می‌شود، نان شب را با زن و فرزند صرف می‌کند. قابله‌هایی که مجبور بوده‌اند پاسی از شب را در این قبیل کلبه‌ها بگذارنند نقل کرده‌اند که چگونه پاهای آنان در لجن کف اطاق فرو می‌رفت و چگونه مجبور بوده‌اند دیوار را سوراخ کنند ـ کاری که آسان بود ـ تا برای خود راه نفس ویژه‌ای به وجود آورند. عدهٔ بسیاری شهود متعلق به درجات مختلفهٔ جامعه شهادت می‌دهند که دهقان کم نوا هر شب در معرض تأثیر این یا آن حادثهٔ غیر صحی است و برای آن که در نتیجه، مردمی ناتوان و خنازیری به وجود آیند هیچ دلیل و حجتی کم نیست... اطلاعاتی که کارمندان بخش‌های کارمارتن‌شایر و کاردینگان‌شایر در اختیار گذارده‌اند به نحو بارزی همین اوضاع و احوال را نشان می‌دهند. درد باز هم بزرگ‌تری بر این احوال اضافه می‌شود و آن شیوع بلاهت و کودنی است. علاوه بر این شرایط اقلیمی نیز هست. سالی ۸ تا ۹ ماه آزگار بادهای سخت جنوب غربی سرتا سر این سرزمین را می‌روبند و در دنبال آن باران‌های سیل‌آسا می‌بارند که به طور عمده شیب‌های تپه‌های غربی را فرا می‌گیرند. دار و درخت جز در جاهای محفوظ نادر است و در جاهای غیرمحفوظ باد چنان درخت‌ها را تکان می‌دهد که از شکل و صورت محفوظ نادر است و در جاهای غیر محفوظ باد چنان درخت‌ها را تکان می‌دهد که از شکل و صورت می‌افتند. کلبه‌ها در پس کوهی پنهانند و یا اغلب در درون دره‌ها و معادن سنگ قرار دارند. تنها گوسفندان پست قد محلی و حیواناتِ شاخدار بومی می‌توانند در چراگاه‌ها زیست نمایند... جوانان به بخش‌های معدنی خاوری یعنی به گلامورگان و مون‌ماوث مهاجرت می‌کنند... کارمارتن‌شایر می‌تواند تعداد خود را حفظ کند. مثلاً وضع جمعیت در کاردینگان شایر به شرح زیر است:

در ۱۸۵۱ ذکور ۴۵۱۵۵ و در ۱۸٦۱، ۴۴۴۴٦ بود و در همین سال‌ها اناث بع ترتیب ۵۲۴۵۹ و ۵۲۹۵۵نفر بود. جمع این تعداد برای سال ۱۸۵۱ عبارت است از ۹۷٦۱۴ نفر و برای سال ۱۸٦۱، ۹۷۴۰۱ نفر.

(Dr.Hunter's Report in Public Health.Seventh Rep.1864London1865P4898-502.

شده‌اند، مفید شمرند با وی رفتاری باگذشت و ترحم‌آمیز داشته باشند، خود او هیچ گونه چاره‌ای در این امر ندارد. مسأله این که آیا وی در روی زمینی که خود بارور می‌کند محلی برای سکونت خواهد یافت یا نه، آیا این محل شایستهٔ نشیمن انسانست یا خوکان، آیا خانهٔ مزبور دارای باغچهٔ کوچکی، که این قدر تحمل بار فقر و بینوایی را آسان می‌کند، هست یا نه، همهٔ اینها به توانایی و آمادگی وی برای پرداخت اجاره‌بهای متناسب به هیچ وجه بستگی ندارد، بلکه منوط به آن است که دیگران حق و اختیاری را که در صرف دارایی خود به دلخواه دارند چگونه مورد استفاده قرار می‌دهند. وسعت دامنهٔ ملك هر قدر باشد هیچ قانونی نیست که مجبور سازد در آن تعداد معینی خانهٔ مسکونی و به طریق اولی تعدادی محل سکونت شایسته، وجود داشته باشد. و نیز قانون برای کارگر در زمینی، که روی آن کار وی مانند باران و آفتاب ضرور است، کوچك‌ترین حقی نمی‌شناسد... امر بین دیگری باز کفهٔ ترازو را علیه وی سنگین‌تر می‌کند... و آن تأثیر قانون بینوایان و مقررات آن دربارهٔ محل اقامت فقرا و تحمیل آن بر عوارضی است که از بابت فقرا از او گرفته می‌شود.[1] تحت تأثیر مقررات این قانون هر بخش از لحاظ پولی علاقمند است که عدهٔ کارگران کشاورزی ساکن حوزهٔ خویش را به حداقل محدود سازد، زیرا بدبختانه کار زمین به جای آن که برای کارگر سخت‌کوشا و خانواده‌اش استقلالی مسلم و مستمر تأمین نماید غالباً وی را از راه کمابیش درازی به سمت مستندی می‌رانند، مستمندیی که در تمام طول راه به قدری نزدیك است که هر بیماری یا هر کمبود اشتغال بلافاصله مراجعه به بخش را ایجاب می‌کند. بنابراین سکونت هر جمعیت کشاورز در قلمرو بخش آشکارا میزان عوارضی را که آن بخش بابت فقرای حوزهٔ خویش می‌پردازد بیشتر می‌کند... ملاکان بزرگ[2] فقط با اتخاذ این تصمیم که در درون ملك آنان نباید هیچ گونه خانهٔ کارگری بنا شود فوراً نیمی از مسئولیت خویش را در مورد اعانهٔ فقرا از گردن وا می‌کنند. این که قانونی اساسی انگلستان و مقررات قانونی تا چه حد این نوع مالکیت بلاشرط را در مد نظر داشته‌اند که

---

۱ ـ در سال ۱۸٦۵ قانون کمی بهبود یافته است. تجربه به زودی خواهد آموخت که اینگونه وصله پینه‌ها دردی را دوا نمی‌کند.

۲ ـ برای این که دنبالهٔ این مطالب بهتر معلوم شود متذکر می‌گردد که: نام دهات بسته به آن دهاتی اطلاق می‌شود که یك یا دو ارباب کلان مالك آن هستند، و دهات باز به آنهایی گفته می‌شود که زمینشان به خرده مالکین بسیاری تعلق دارد. در این دهات اخیر است که دلالان ساختمانی می‌توانند به ساختن کلبه‌های روستایی و خانه‌های مسکونی دست زنند.

یك نفر زمیندار را مختار می‌سازد» در ملك خود هر چه دلش می‌خواهد انجام‌دهد» و بتواند با آن کس که زمین را آباد می‌کند مانند یك بیگانه رفتار نموده او را از خاك خویش براند، مسأله‌ای است که بحث دربارهٔ آن از حدود گزارش من خارج است... این اختیار خلع ید به هیچ وجه جنبهٔ انتزاعی ندارد و عملاً به مقیاس وسیعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این خود یکی از عواملی است که بر شرایط سکنای کارگر کشاورز مسلط است... دامنهٔ این عیب را می‌توان از روی سرشماری اخیر دریافت. سرشماری مزبور نشان می‌دهد که طی ۱۰ سال اخیر، با وجود بالا رفتن تقاضای روزافزون مسکن، ویران ساختن خانه‌های مسکونی در ۸۲۱ بخش مختلف انگلستان به حدی افزایش یافته است که اگر سال ۱۸۶۱ را با سال ۱۸۵۱ مقایسه کنیم دیده می‌شود که جمعیتی بیش از $5\frac{1}{3}$٪ در مساحتی کوچك‌تر از $4\frac{1}{2}$٪ متراکم گردیده‌اند و این صرف‌نظر از کسانی است که (حتی در بخشی که کار می‌کنند) مجبور به ترك اقامت شده‌اند... دکتر هانتر می‌گوید: به محض این که پروسهٔ جمعیت گاهی به هدف خود رسید نتیجه‌ای که به دست می‌آید ده خوش‌نما است یعنی دهی که در آن کلبه‌های روستایی به تعداد کمی محدود شده‌اند و در آن کلبه‌ها هیچ کس حق سکونت ندارد مگر گوسفندچرانان، باغبانان و قرقبانان و خادمان دایمی یعنی گروهی که معمولاً از الطاف و خوشرفتاری ارباب برخوردار است.(۱)

ولی زمین احتیاج به کشت و کار دارد و لذا دیده می‌شود که کارگران کشاورز ساکنین ملك صاحب زمین نیستند بلکه از یکی از دهات باز، که شاید سه میل با محل کار فاصله دارد، آمده‌اند. اینها کسانی هستند، که پس از ویران شدن کلبه‌هاشان در دهات بسته، به وسیلهٔ تعداد بسیاری از خرده مالکین پذیرفته شده‌اند. از نقاطی که جریان به طرف چنین نتیجه‌ای می‌رود غالباً ظاهر فلاکت‌بار کلبه‌های روستایی خود از سرنوشتی که بدان محکومند حکایت می‌کند. درجات مختلفی از ویرانی طبیعی را می‌توان در پیشانی این

---

۱ ـ یك چنین ده‌خوش‌نما ظاهری بسیار آراسته دارد ولی مانند همان دهاتی که کاترین دوم هنگام مسافرت خود به کریمه دیده بود غیر واقعی است. در دوران اخی حتی چوپانان نیز غالباً از این دهات خوش‌نما رانده می‌شوند. مثلاً در نزدیکی مارکت هاربورو آغل گوسفندی است که تقریباً ۵۰۰ آکر مساحت دارد و فقط به کار یك مرد احتیاج دارد. برای کم کردن آمد و رفت زیاد در روی این چمن‌های وسیع و زیبای لای‌سستر و نورثامپتون به چوپان کلبه‌ای در داخل بناهای مباشرت روستایی داده بودند. اکنون یك شیلینگ بر ۱۲ شیلینگ مزد او به عنوان محل سکونت اضافه می‌کنند و وی باید در ده‌بازی برای خود جایی بجوید.

کلبه‌ها خواند. تا هنگامی که این پناهگاه سر پا ایستاده است کارگر مجاز است که از آن بابت کرایه بپردازد و غالباً وی از این امکان، حتی اگر قیمتی که از او مطالبه می‌کنند برابر با اجاره بهای خانهٔ خوبی باشد، بسیار خرسند است. ولی هیچ گونه تعمیر یا اصلاحی نمی‌شود مگر آن چه که مستأجر بی‌چیز خود می‌تواند انجام دهد. وقتی که پس از مدتی بالآخره بنا غیر قابل سکونت می‌گردد تازه چیزی جز این نیست که کلبهٔ روستایی ویرانی بر کلبه‌های ویران دیگر افزوده می‌شود و بدینسان در آینده مالیات مربوط به اعانهٔ فقرا کمتر خواهد بود.

در حالی که زمینداران بزرگ به وسیلهٔ کاهش جمعیت زمین‌ها و املاك تحت اختیار خویش مالیات فقرا را از گردن خود وا می‌کنند، نزدیك‌ترین شهرهای کوچك یا قراء‌باز، کارگران بیرون ریخته را می‌پذیرند. وقتی می‌گویم نزدیك‌ترین شهرها و قراء باید توجه داشت که این «نزدیك‌ترین» تقریباً ۳ تا ۴ میل با فارمداری یعنی جایی که کارگر هر روز باید در آن جا به کار پر زحمت بپردازد فاصله دارد. بدینسان ضرورت یك راهپیمایی ۶ تا ۸ میلی را برای درآوردن نان روزانه آن چنان به کار روزانه‌اش ضمیمه می‌کنند که گویی اصلاً امر قابل اهمیتی نیست. هر کار کشاورزی نیز که به وسیلهٔ زن و یا اطفال کارگر انجام می‌شود تحت همین شرایط مشدده قرار دارد. ولی گرفتاری‌هایی که از دوری محل کار ناشی می‌شود منحصر به این نیست. در قراء‌باز، معامله‌گران قطعه زمین‌هایی را می‌خرند و تا آن جا که مقدور است زاغه‌های ارزان قیمت و تنگ درهم فشرده‌ای می‌سازند. و در این قبیل مساکن پر ادبار، که حتی اگر به صحرای باز نیز مشرف باشند دارای وحشتناك‌ترین خواص بدترین منازل شهری هستند، کارگران کشاورزی انگلستان لانه می‌کنند.[۱]... ولی از سوی دیگر نباید چنین انگاشت که گویا کارگری که در ملك

---

۱ ـ «خانه‌های کارگران (در قراء‌باز که طبیعتاً همواره بیش از اندازه پر است) معمولاً ردیف هم ساخته می‌شوند، به طوری که عقب خانه‌های مزبور در منتهای قطعهٔ زمینی قرار می‌گیرد که دلال آن را ملك خود می‌خواند. بنابراین هیچ راهی برای نفوذ روشنایی و هوا جز از طرف مقابل نیست.» (گزارش دکتر هانتر در همان سند صفحهٔ ۱۳۵) بسا اتفاق می‌افتد که آبجوفروش یا عطار ده، خود مؤجر این خانه‌ها است. در این گونه موارد کارگر کشاورزی در جنب فارمدار ارباب دیگری هم پیدا می‌کند. وی باید در عین حال مشتری مؤجر نیز باشد. با ۱۰ شیلینگ در هفته، منهای اجاره‌بهایی معادل ۴ لیرهٔ استرلینگ در سال، وی موظف است مقدار ناچیز چای، قند، آرد، صابون، شمع و آبجوی مورد مصرف خویش را به قیمت دلخواه دکاندار مزبور از وی خریداری نماید.» (همان جا. صفحهٔ ۱۳۴) در واقع این قراء‌باز «کیفرگاه‌های» پرولتاریای کشاورزی انگلستانند. بسیاری از این خانه‌های روستایی

مورد کشت و کار خویش ساکن است خانه‌ای شایستهٔ زندگی فعال و بارآور خود به دست می‌آورد. حتی در املاك شاهزادگان کلبهٔ روستایی وی غالباً از فلاکت بارترین انواع است. لردهای زمینداری هستند که طویله‌ای را برای زندگی کارگران خویش و خانواده‌های آنها کافی می‌پندارند و با وجود این ابائی ندارند که تا سرحد مقدور از این اجارهٔ خویش پول نقد به چنگ آورند.(۱) هر چند مسکن وی کلبه‌ای ویران یا یك اطاق خواب، بی‌اجاق و مستراح و بی‌پنجره باشد و مجرای آبی جز چاه در آن نباشد و باغچه‌ای هم نداشته باشد، کارگر هیچ چاره‌ای در برابر این همه بی‌عدالتی ندارد. قوانین

مسافرخانه‌هایی هستند که همه جور لودیان ولگرد اطراف در آن آمد و رفت دارند. مرد روستایی و خانواده‌اش که استحکام و پاکی اخلاقی خود را غالباً به نحو واقعاً شگفت‌انگیزی در ناتمیزترین شرایط حفظ کرده بود، در این اوضاع و احوال دیگر به تباهی کشانده می‌شوند. البته بین شیلوك‌های(*) عالیجناب این خود مکری است که هر گاه از دلالان ساختمانی، مالکین کوچك و قراءباز سخن می‌روید شانه‌ها را فریسی‌منشانه بالا بیندازند. آنان به خوبی میدانند که «دهات بسته و قراء نمونه‌وار» آنها منشاء پیدایش «قراءباز» است و بدون چنین قرائی زندگی برای آنان ممکن نیست. «بدون مالکین کوچك قراءباز، قسمت اعظم کارگران کشاورزی مجبور بودند که زیر درختان ملکی که در آن به کار مشغولند بیتوته نمایند.» (همان جا. صفحهٔ ۱۳۵) سیستم قراء «باز» و «بسته» در سرتاسر میدلند (کنت‌نشین‌های مرکزی انگلستان) و در تمام قسمت شرقی انگلستان رواج دارد.

(*) چهرهٔ رباخوار سنگدلی است که در درام معروف شکسپیر «بازرگان ونیزی» نموده شده است.م

۱ ـ «مؤجر (اعم از فارمدار یا مالك زمین) به طور مستقیم یا غیر مستقیم از کار مردی متمول می‌شوند که هفته‌ای ۱۰ شیلینگ به وی می‌پردازند و سپس از همین مرد بیچاره سالانه ۴ یا ۵ لیرهٔ استرلینگ به عنوان اجاره‌بهای خانه‌هایی پس می‌گیرند که در بازار آزاد ۲۰ لیرهٔ استرلینگ هم ارزش ندارند. ولی قیمت مصنوعی آنان فقط به زور مالك زمین تحمیل می‌شود که می‌گوید: یا خانهٔ مرا بپذیرد و یا اثاث را جمع کن و برو. بدون تصدیق کار از جانب من مسکنی برای خود جایی دیگر پیدا کن... اگر احیاناً یکی از آنها بخواهد برای بهبود وضع خود در ریل‌گذاری راه‌آهن یا در معدن سنگی به کار مشغول شود همان قدر مالك حاضر است و به وی می‌گوید: یا برای من با همین مزد نازل کار کن و یا در عرض یك هفته اسبابت را جمع کن و برو. اگر خوکی‌داری با خود بردار و نظری هم به سیب‌زمینی‌هایی بیفکن که در باغچه‌ات در حال روییدن است. ولی چنانچه وی نفع خود را در جای دیگر دانست آن گاه چه بسا مالك (یا فارمدار) بر میزان اجاره‌بها به عنوان تمرد از خدمت خود می‌افزایند.»

(Dr.Hunter:"Public Health. Seventh Report, 1864", P. 132.)

مربوط به مراقبت بهداشتی ما نیز در این موارد مسلوب‌الاثرند. اجراء این قوانین درست به عهدهٔ همان مالکینی گذاشته شده است که خود چنین بیغوله‌هایی را به اجاره می‌دهند... نباید برق برخی موارد استثنایی چنان چشمان ما را خیره کند که این واقعیات عام و متفوق را که لکهٔ ننگی بر دامن تمدن انگلستان است، مشاهده نکنیم. اوضاع باید واقعاً بسیار وحشتناك باشد زیرا با وجود افتضاح وضع موجود مساکن، ناظرین صلاحیتدار متفقاً به این نتیجه رسیده‌اند که حتی نا آبرومندی عمومی مساکن عیبی است که اهمیت آن به مراتب کوچك‌تر از کمبود عددی آنها است. سالیان دراز است که درهم فشردگی جمعیت مساکن کارگران کشاورزی نه تنها برای کسانی که با مسایل بهداشتی سر و کار دارند بلکه برای عموم آنهایی که به زندگی آبرومند و اخلاقی علاقمندند موضوع رنج و اندوه عمیقی است. به همین سبب است که گزارش‌دهندگان مأمور بررسی اشاعهٔ بیماری‌های واگیردار در نواحی روستایی، مکرر در مکرر و با بیان همانندی که به نظر قالبی جلوه می‌کند، درهم فشردگی جمعیت خانه‌ها را به مثابه علتی شمرده‌اند که هرگونه کوششی را برای جلوگیری از پیشرفت بیماری واگیرداری که در رسیده است عقیم می‌سازد. و باز بارها به ثبوت رسیده است که علیرغم تأثیرات بسیار مثبت زندگی روستایی در سلامت مردم روستا، همین انبوهی جمعیت که این قدر اشاعهٔ بیماری‌های واگیردار را تسریع می‌کند در عین حال تا چه حد در بروز بیماری‌های مسری نیز مؤثر است. و کسانی که این اوضاع و احوال را افشاء نموده‌اند دربارهٔ فساد بزرگ‌تر نیز سکوت نکرده‌اند. آنان حتی آن جایی که موضوع اصلی تحقیق فقط مربوط به مسایل بهداشتی بود تقریباً مجبور بوده‌اند که طرف دیگر مسأله را مورد توجه قرار دهند. در حالی که آنها این امر رایج را متذکر می‌شوند که چگونه افرادی از هر دو جنس، متأهل یا مجرد، غالباً در یك اطاق خوابی تنگ در هم می‌لولند، ناگزیر از آن گزارش این یقین حاصل می‌شد که در شرایط یاد شده احساسات شرم و عفت به خشن‌ترین وجهی زیر پا گذارده می‌شوند. و بالضروره تقریباً هرگونه پاکی اخلاقی به فساد می‌گراید(۱)... مثلاً در

---

۱ ـ «زنان و شوهرانی که تازه ازدواج کرده‌اند به هیچ وجه نمی‌توانند برای برادران و خواهران بالغی که در همان اطاق با آنان سر می‌کنند نمونهٔ تربیت‌کننده‌ای باشند. و با این که قانوناً کسی حق ندارد حوادث مربوط به زنای با محارم را ثبت کند، فاکت‌های کافی برای اثبات این نکته وجود دارد حاکی از آن که مشقات عظیم و در اکثر موارد مرگ سرنوشت زنانی است که در زنای محارم شرکت داشته‌اند.» (دکتر هانتر. همان جا صفحهٔ ۱۳۷) یکی از مأمورین پلیس روستایی که سالیان دراز به عنوان کارآگاه خفیه در بدترین محلات لندن کار می‌کرد، دربارهٔ دختران ده خود چنین می‌گوید: «درجهٔ بی‌عفتی

پیوست آخرین گزارش من، دکتر اورد راجع به آغاز شیوع تب در وینگ از توابع باکینگهام‌شایر گزارش می‌دهد چگونه جوانی از اهل وین‌گریو با تن تب‌دار به آن جا آمده بود. وی در نخستین روزهای بیماری خود با ۹ نفر دیگر با هم در یك اطاق می‌خوابید. در عرض ۲ هفته اشخاص مختلفی مبتلا شدند و طی چند هفته ۵ نفر از ۹ نفر مزبور تبدار گردید و یکی از آنها فوت نمود. در همین موقع دکتر هاروی، پزشك بیمارستان سن ژرژ، که در زمان شیوع بیماری به مناسبت معالجات خصوصی خود به وینگ رفته بود، در همین زمینه به من چنین گزارش داد: «زن جوانی که مبتلا به تب بود شب در یك اطاق با پدر و مادرش و طفل نامشروع خود با ۲ مرد جوانی که برادرانش بودند و ۲ خواهرش که هر یك فرزند نامشروع داشتند یعنی مجموعاً با ۱۰ نفر، یك جا می‌خوابید. چند هفته قبل از آن ۱۳ طفل در همین محل می‌خوابیدند.»[۱]

دکتر هانتر ۵۳۷۵ کلبهٔ کارگران روستایی را نه تنها در مناطق زراعتی بلکه در تمام کنت‌نشینهای انگلستان، مورد بازدید قرار داد. از میان این ۵۳۷۵ کلبه ۲۱۹۵ تا فقط یك اطاق خواب داشتند (که اغلب اطاق نشیمن نیز بود)، ۲۹۳۰ کلبه فقط صاحب ۲ اطاق خواب و ۲۵۰ کلبه دارای بیشتر از آن بودند. اینك می‌خواهم گلچین مختصری از میان ۱۲ کنت‌نشین در این جا بیاورم.

۱ ـ بدفورد شایر:

ورست‌لینگ‌ورث: اطاق خواب تقریباً به طول ۱۲ و عرض ۱۰ پا، با این که بسیاری از اینهم کوچك‌ترند. کلبهٔ کوچك یك طبقه‌ای غالباً به وسیلهٔ دیواری تخته‌ای به ۲ اطاق خواب تقسیم شده است. اکثراً در آشپزخانه‌ای که ۵ قدم و ٦ انگشت ارتفاع آن است تختخوابی زده‌اند. اجاره‌بها ۳ لیرهٔ استرلینگ است. مستأجرین باید مستراح خویش را خود بسازند، مالك خانه فقط سوراخی در اختیار آنها می‌گذارد. اغلب اتفاق می‌افتد که تا یکی از مستأجرین مستراحی می‌سازد تمام همسایه‌ها از آن استفاده می‌کنند. یکی از خانه‌ها به نام ریچارد سون زیبایی نایابی داشت. دیوارهای ساروجی آن مانند لباس بانوان

فاحش این دختران را که از سنین پایین آغاز می‌شود، بی‌حیایی و بی‌تربیتی آنان را من هیچ گاه طی زندگی پلیسی خود در بدترین محلات لندن ندیده‌ام... آنان مانند خوکان زندگی می‌کنند. جوانان بزرگ و دختران، مادران و پدران همه یك جا با هم در یك اطاق می‌خوابند.»

("Child, Empl. Comm, Sixth Report", London, 1867, Appendix. P. 77, N. 155.

1 - "Public Health. Seventh Report, 1864," P. 9-14, passim.

به هنگام تعظیم یاد کرده بود. یکی از اضلاع سقف مثلثی شکل، محدّب بود و ضلع دیگر مقعر[1] و شوربختانه بر روی این ضلع اخیر همچون خرطوم فیل بخاریی قرار داشت که عبارت از لولهٔ کج و معوجی از گل رس و چوب بود. چوب درازی به منزلهٔ شمع مورد استفاده قرار گرفته بود تا از سقوط بخاری جلوگیری کند. درها و پنجره‌ها لوزی شکل بودند. از ۱۷ خانهٔ بازدید شده فقط چهارتای آن بیش از یك اطاق خواب داشتند و این ۴ خانه نیز لبریز از آدم بود. در کلبه‌های یك خوابگاهی ۳ جوان بالغ با ۳ کودك، یك زن و شوهر با ٦ بچه و غیره زندگی می‌کردند.

دنتون ـ اجاره‌بهای گران، از ۴ تا ۵ لیره، مزد هفتگی مردان ۱۰ شیلینگ. اینها امیدوارند که از راه حصیربافی خانوادهٔ خود بتوانند اجاره‌بها را جبران نمایند. هر قدر اجاره‌بها گران‌تر باشد عدهٔ آنهایی که باید دست بهم بدهند تا اجاره خانه را بپردازند بیشتر است. ٦ نفر آدم بزرگسال و ۴ کودك که در یك اطاق می‌خوابند از این بابت مبلغ ۳ لیره و ۱۰ شیلینگ می‌پردازند. در دنتون ارزان‌ترین خانه‌ها که از برون طول آن ۱۵ پا و عرض آن ۱۰ پا است در براب ۳ لیرهٔ استرلینگ کرایه داده می‌شود. تنها یکی از ۱۴ خانهٔ مورد بررسی دارای ۲ اطاق خواب بوده است. کمی بیش از ورود به ۱۰ خانه‌ای دیده شده است که در اثر آشغال‌ریزی ساکنین، کثافت دیوارهای خارجی آن را فرا گرفته بود. گند و پوسیدگی ۵ انگشت از قسمت پایین در را نابود ساخته بود و شب هنگام برای بستن در، این سوراخ را به وسیلهٔ چند آجر که از داخل به بیرون می‌رانند و روی آن را با حصیری می‌پوشانند، مسدود می‌نمودند. نیمی از پنجره، هم چهارچوب و هم شیشه به‌کلی ناپدید شده بود. در این خانه ۳ بزرگسال و ۵ کودك بدون هیچ گونه اثاثی درهم می‌لولیدند. دنتون بدتر از نقاط دیگر بیگلس وید یونیون نیست.

۲ ـ برکشایر:

بین‌هام: در ژوئن ۱۸٦۴ یك مرد، یك زن و ۴ کودك در یکی از کلبه‌های یك طبقهٔ روستایی زندگی می‌کردند. یکی از دختران که در جایی به خدمت گماشته شده بود با تب

---

۱ ـ فرهنگستان واژهٔ «کاو» را در برابر «مقعر» و واژهٔ «گوژ» را در برابر کلمهٔ «محدب» وضع نموده است. چون بر مترجم معلوم نیست تاچه حد این اصطلاحات جدید مفاهیمی را که کلمات تاکنون مستعمل عربی ادا می‌کردند در ذهن خوانندهٔ فارسی زبان ایجاد می‌نمایند استفاده از همان واژه‌های قدیم را مرجع شمرد.م

مخملك به خانه برگشت. این دختر ورپرید. یکی دیگر از کودك‌ها بیمار شد و درگذشت. هنگامی که دکتر هانتر به بالین آنها خوانده شد مادر و یکی از اطفال به تیفوس مبتلا بودند. پدر و کودك دیگر در خارج خوابیدند ولی تأمین منفرد ساختن مبتلایان با دشواری دیگری روبرو شد، زیرا در بازار تنگ و دست و پاگیر این ۱۰ تیره‌روز، شست و شوی رخت خانوادهٔ مبتلا به تیفوس به طول می‌انجامید ـ کرایه خانهٔ .H در هفته یك شیلینگ بود. تنها یك اطاق خواب برای یك زن و شوهر و ٦ بچه ـ خانهٔ دیگری ۸ پنس در هفته کرایه دارد، طول آن ۱۴ پا و ٦ انگشت و پهنای آن ۷ قدم است، آشپزخانهٔ آن ٦ قدم ارتفاع دارد، اطاق خواب نه پنجره دارد نه بخاری، جز دالان نه در و نه روزن دیگری در آن دیده می‌شود، باغچه هم وجود ندارد. در این خانه چندی پیش مردی با ۲ دختر و یك پسربزرگسال خود زندگی می‌کرد. پدر و پسر در تختخواب می‌خوابیدند و دختران در دالان. هر یك از این دختران تا هنگامی که خانواده یك جا می‌زیست دارای کودکی شده بودند و فقط یکی از آنها برای زایمان به کارستان رفته و سپس مجدداً به خانه برگشته بود.

۳ ـ بکینگهام‌شایر:

در این ناحیه ۳۰ کلبهٔ روستایی که مجموعاً دارای مساحتی معادل ۱۰۰۰ آکر هستند پناهگاه ۱۳۰ تا ۱۴۰ نفر آدم است. بخش برادنهام که دارای ۱۰۰۰ آکر مساحت است، در سال ۱۸۵۱ دارای ۳٦ خانه بود و جمعیتی مرکب از ۸۴ مرد و ۵۴ زن داشت. این نابرابری از لحاظ جنس در ۱۸٦۱ جبران شد به این معنی که ترکیب ساکنین آن عبارت از ۹۸ نفر مرد و ۸۷ نفر از جنس مؤثر گردید و لذا طی ۱۰ سال به تعداد افراد از جنس ذکور ۱۴ نفر و به تعداد اناث ۳۳ نفر افزوده شد. در این خلال از تعداد خانه‌ها یك واحد کم شده بود.

وین‌سلو: قسمت اعظم آن تازه‌ساز و با سبك خوبی بنا شده است. به نظر می‌رسد که تقاضای خانه زیاد است، زیرا کلبه‌های بسیار محقر هفته‌ای از یك شیلینگ تا یك شیلینگ و ۳ پنس اجاره داده می‌شود.

واترایتون: در این جا مالکین از لحاظ این که جمعیت افزایش یافته است تقریباً ۲۰٪ خانه‌های موجود را خراب کرده‌اند. کارگری فقیر که تقریباً می‌بایست ۴ میل مسافت را برای رسیدن به محل کارش طی کند در جواب این سؤال که آیا وی نمی‌توانست کلبهٔ نزدیك‌تری برای سکونت بیابد می‌گوید: «نه، آنها محققاً خودداری می‌کنند از این که مردی چون من با چنین خانوادهٔ بزرگی را بپذیرند.»

تینکرس‌اند نزدیك وین‌سلو: یك اطاق خواب، که در آن ۴ بزرگسال و ۴ کودك زندگی می‌کنند، دارای ۱۱ پا طول و ۹ پا عرض و ٦ پا و ۵ انگشت ارتفاع، در مرتفع‌ترین نقطه است. اطاق دیگری به طول ۱۱ پا و ۳ انگشت، به عرض ۹ پا و ارتفاه ۵ پا و ۱۰ انگشت، منزلگاه ٦ نفر است. هر یك از این خانواده‌ها فضایی کمتر از آن چه برای محکومین با اعمال شاقه در نظر گرفته شده است در اختیار داشته‌اند. در این جا هیچ خانه‌ای که بیش از یك اطاق خواب داشته باشد، نبود، هیچ یك از آنها در عقبی نداشت و بسیار ندرتاً آب در آنها بود. اجاره‌بهای هفتگی از یك شیلینگ و ۴ پنس تا ۲ شیلینگ حساب می‌شد. از میان ۱٦ خانهٔ مورد بازدید تنها یك نفر بود که مزد هفتگیش به ۱۰ شیلینگ می‌رسید. مقدار هوایی که به هر نفر در موارد مذکور در فوق می‌رسید به اندازهٔ هوایی است که وی می‌توانست، اگر فی‌المثل شب او را در یك قوطی به حجم ۴ قدم محبوس می‌ساختند، استنشاق نماید. به هر حال کلبه‌های قدیمی وسایل خودرویی برای تهویه دارند.

۴ ـ کمبریج‌شایر:

گمبلینگی متعلق به مالکین مختلفی است. این ناحیه دارای بی‌آبروترین کلبه‌هایی است که ممکن است در جایی یافت. حصیرآبادهای آن بسیار است. یك وارفتگی مرگبار و تسلیم و رضای ناامیدانه‌ای در میان لجن و کثافت بر گمبلینگی حکمفرما است. فراموشی و به خود واگذاری که در مرکز این ده مشهود است، در منتهاالیه جنوبی و شمالی آن صورت شکنجه به خوبی می‌گیرد به نحوی که خانه‌ها ذره ذره می‌پوسند و از بین می‌روند. زمینداران غایب خون این قصبهٔ شوریده‌بخت را تا رگ و پی می‌مکند. اجاره‌بها بسیار زیاد است. ۸ تا ۹ نفر در اطاق خوابی در هم چپیده‌اند، در ۲ مورد ٦ شخص بزرگسال که هر کدام دارای یك یا ۲ فرزندند در اطاق خواب کوچکی جا گرفته بودند.

۵ ـ اسکس:

در بسیاری از بخش‌های این کنت‌نشین کاهش تعداد افراد با کاهش تعداد کاشانه‌ها همراه است. ولی در ۲۲ بخش، ویرانی خانه‌ها نه مانع از افزایش جمعیت شده و نه موجب اخراجی گردیده است که در همه جا تحت نام «مهاجرت به شهرها» جریان دارد. در فینگ‌رینگ‌هو یکی از این بخش‌ها، که مساحتی در حدود ۳۴۴۳ آکر دارد، در ۱۸۵۱ تعداد خانه‌ها ۱۴۵ دستگاه بود، در ۱۸٦۱ این تعداد به ۱۱۰ دستگاه رسید ولی با وجود این مردم نمی‌خواستند از آن جا بروند و حتی امکان افزایش تعداد خود را

نیز یافتند. در رمسدن‌کرگس در سال ۱۸۵۱، ۲۵۲ در ٦۱ خانه سکونت داشتند ولی در سال ۱۸٦۱، ۲٦۲ در ۴۹ خانه چپیده بودند. در بخش بزیلدن در سال ۱۸۵۱، ۱۵۷ نفر در مساحتی به مقدار ۱۸۲۷ آکر در ۳۵ خانه می‌زیستند، در پایان ۱۰ سالهٔ بعد ۱۸۰ نفر در ۲۷ خانه زندگی می‌کردند. در بخش‌های فینگ‌رینگ‌هو، ساوث‌فرن‌بریج، ویدفورد، بزیلدن و رمسدن‌کرگس در سال ۱۸۵۱ در مساحتی به مقدار ۸۴۴۹ آکر ۱۳۹۲ نفر در ۳۱٦ خانه زندگی می‌کردند ولی در ۱۸٦۱ در همین مساحت ۱۴۷۳ نفر در ۲۴۹ خانه منزل داشتند.

٦ ـ هرفورد شایر:

این کنت‌نشین کوچك بیش از هر ناحیهٔ دیگر انگلستان رنج آن چه را که «روحیه خلع ید» نامیده‌اند کشیده است. قسمت اعظم کاشانه‌های ندبی ملك فارمداران است. این کاشانه‌ها، که اغلب دارای ۲ اطاق خوابند، آکنده از جمعیت است. فارمداران با وجدان آرام هر یك از این کاشانه‌ها را با اجاره‌بهای سالیانه از ۳ تا ۴ لیرهٔ استرلینگ به کسانی اجاره می‌دهند که خود به ایشان بیش از هفته‌ای ۹ شلینگ مزد نمی‌دهند!

۷ ـ هن‌تینگ‌دون‌شایر:

در ۱۸۵۱ هارتفورد دارای ۸۷ خانه بود. کمی پس از آن تاریخ ۱۹ کلبهٔ روستایی را در این بخش کوچك ۱۷۲۰ آکری خراب کردند. جمعیت این قصبه در ۱۸۳۱، ۴۵۲ نفر بود، در ۱۸۵۲، ۸۳۲ نفر و در ۱۸٦۱، ۳۴۱ نفر جمعیت داشت. ۱۴ کاشانهٔ با اطاق خواب واحد مورد بازدید قرار گرفت. در یکی از آنها یك زن و شوهر، ۳ پسر بزرگسال، یك دختر بزرگسال، ۴ کودك یعنی مجموعاً ۱۰ نفر زندگی می‌کردند. در کاشانهٔ دیگری ۳ نفر بزرگسال و ٦ کودك می‌زیستند. یکی از این اطاق‌ها که ۸ نفر در آن می‌خوابیدند دارای ۱۲ پا و ۱۰ انگشت طول و ۱۲ پا و ۲ انگشت عرض و ٦ پا و ۹ انگشت ارتفاع بود. مقدار هوای متوسط سرانیه، بدون کسر برجستگی‌های اطاق، تقریباً به ۱۳۰ قدم مکعب بالغ می‌گردید. در ۱۴ اطاق خواب مورد بازدید ۳۴ بزرگسال و ۳۳ کودك زندگی می‌کردند. در این کاشانه‌ها بندرت باغچه‌ای وجود داشت ولی عده‌ای از ساکنین می‌توانستند قطعهٔ زمین کوچکی، از قرار هر رودی (معادل $\frac{1}{4}$ آکر) ۱۰ تا ۱۲ شیلینگ اجاره کنند. این قطعه زمین‌ها فاصلهٔ زیادی تا خانه‌ها دارند که فاقد آبریزند. خانواده ناگزیر است برای رفع حاجت یکی از دو راه را انتخاب کند یا به قطعه زمین

خود برای دفع نجاسات برود و یا، دور از جناب چنان که این جا مرسوم است(۱)، کشوی یکی از گنجه‌ها را به مدفوعات تخصیص دهد و آن گاه که کشوی مزبور پر شد آن را بیرون آورده در قطعه زمین خود به مثابه کود خالی نماید. در ژاپون گردش شرایط حیاتی به مراتب تمیزتر از این نواحی انجام می‌گیرد.

۸ ـ لین‌کولن‌شایر:

لنگ‌توفت: این جا در خانهٔ رایت مردی با زن خود، مادرزنش و ۵ کودك زندگی می‌کند. خانه دارای مطبخی در جلو و پستویی در عقب آن برای زباله است و اطاق خواب روی مطبخ قرار دارد. آشپزخانهٔ مقدم و اطاق خواب به طول ۱۲ پا و ۲ انگشت و عرض ۹ پا و ۵ انگشت هستند و مجموع بنا ۲۱ پا و ۲ انگشت طول و ۹ پا و ۵ انگشت عرض دارد. اطاق خواب بالاخانه‌ای است که دیوارهای آن مانند کله قند به سقف می‌پیوندند و در بالای اطاق روزنه‌ای باز می‌شود. چرا این مرد در چنین خانه‌ای ساکن بود؟ بلکه به خاطر باغچه؟ ولی باغچه فوق‌العاده کوچك است. شاید از جهت کرایه؟ اما اجاره‌بها هم زیاد است و باید هفته‌ای یك شیلینگ و ۳ پنس بپردازد. بلکه از آن جهت که این خانه نزدیك محل کار او است؟ خیر، خانه ۶ میل تا محل کار مسافت دارد به طوری که وی روزانه باید برای رفتن و برگشتن ۱۲ میل راه برود. وی در این خانه سکونت داشت زیرا این کاشانه در معرض اجاره بود و او می‌خواست به هر قیمت شده در هر جا که ممکن باشد و به هر صورت کلبه‌ای تنها از آن خود داشته باشد.

ذیلاً آمار ۱۲ خانهٔ واقع در لنگ‌توفت با ۱۲ اطاق خواب، ۳۸ بزرگسال و ۳۶ کودك ذکر می‌شود:

۱۲ خانه در لنگ‌توفت:

خانه	اطاق خواب	بزرگسالان	کودکان	تعداد افراد
شماره ۱	۱	۳	۵	۸
شماره ۲	۱	۴	۳	۷
شماره ۳	۱	۴	۴	۸

---

۱ ـ خواننده توجه دارد که مصنف سرمایه، چنان که خود نیز در ابتداء این واقعیات تذکر داده است، فقط خلاصه‌ای از گزارش دکتر هانتر را دربارهٔ نواحی بازدید شده می‌آورد و لذا عبارات مذکور در متن و از جمله آن چه که ما «دور از جناب» ترجمه کرده‌ایم کلام خود مارکس نیست و مأخوذ از گزارش دکتر هانتر خطاب به اولیاء امور انگلستان است.م

شماره ۴	۱	۵	۴	۹
شماره ۵	۱	۲	۲	۴
شماره ٦	۱	۵	۳	۸
شماره ۷	۱	۳	۳	٦
شماره ۸	۱	۳	۲	۵
شماره ۹	۱	۲	۰	۲
شماره ۱۰	۱	۲	۳	۵
شماره ۱۱	۱	۳	۳	٦
شماره ۱۲	۱	۲	۴	٦

۹ ـ کنت:

کنینگتون در ۱۸۵۹، هنگامی که دیفتری پیدا شد و پزشك بخش رسماً مأمور بررسی دربارهٔ وضع طبقهٔ فقیر مردم گردید، به نحو رقت‌باری آکنده از جمعیت بود. پزشك مزبور دریافت که در این ناحیه ضرورتاً پر کار کلبه‌های بسیاری را خراب کرده‌اند و هیچ خانهٔ تازه‌ای بنا نشده است. در یکی از نقاط ۴ خانه وجود داشت که قفس پرندگان لقب یافته بود. هر کدام از این خانه‌ها دارای ۴ اطاق با ابعاد ذیل برحسب پا و انگشت بود:

آشپزخانه	٦/٦	x	۸/۱۱	x	۹/۵
زباله‌دان	٦/٦	x	۴/٦	x	۸/٦
اطاق خواب	٦/۳	x	۵/۱۰	x	۸/۵
اطاق خواب	٦/۳	x	۸/۴	x	۸/۳

۱۰ ـ نورثمپتون‌شایر:

برین‌ورث، پیك‌فورد، فلور: در این دهات به هنگام زمستان ۲۰ تا ۳۰ نفر در نتیجهٔ نبودن کار خیابان متر می‌کنند. و مالك زمین نیز سودمند شمرده است که زمین‌های مورد اجارهٔ خود را در ۲ یا ۳ قسمت یك کاسه نماید. از اینرو است که کمبود اشتغال به وجود آمده است. در حالی که از آنسوی خندق فریاد کارخواهی مزارع بلند است، از اینسو کارگران محروم نگاه‌های حسرت‌باری به زمین می‌افکنند. شگفت این است کارگرانی که طی تابستان کار طاقت‌فرسایی انجام می‌دهند و در زمستان نیمه گرسنه‌اند در زبان عامیانه‌ای که بین خود دارند می‌گویند «مثل این که آخوند و ارباب کمر قتل ما را بسته‌اند.»

در فلور نمونه‌هایی از وجود زن و شوهرهایی که با ۴، ۵ و یا ۶ بچه در اطاق خواب بسیار تنگی بیتوته می‌کرده‌اند، یا ۳ بزرگسال با ۵ کودك و یا نمونهٔ زن و شوهری که با پدر بزرگ و ۶ کودك مبتلا به مخملك یك جا می‌زیسته‌اند و غیره ذکر شده است. در ۲ خانه که هر یك دارای ۲ اطاق خواب بوده‌اند ۲ خانواده مرکب از ۸ و ۹ بزرگسال زندگی می‌کرده‌اند.

۱۱ ـ وویلت‌شایر:

ستراتون: ۳۱ خانه مورد بازدید قرار گرفته است. ۸ تای آنها فقط دارای یك اطاق خوابند. پنتیل در همین بخش واقع است. یك کاشانهٔ روستایی به ۴ نفر بزرگسال و ۴ کودك از قرار هفته‌ای یك شیلینگ و ۳ پنس اجاره داده شده بود که در آن به جز دیوارها چیز به درد خور دیگری وجود نداشت. از کف اطاق گرفته، که از سنگ نیمه تراشیده فرش است، تا سقف پوشالین پوسیدهٔ آن، هیچ چیز سالمی دیده نمی‌شد.

۱۲ ـ وورسترشایر:

در این بخش خانه‌های خراب شده زیاد نیست ولی از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ جمعیت سرانهٔ هر خانه از ۴/۲ نفر تا ۴/۶ نفر افزایش یافته است.

بدسی: در این جا کلبه‌های روستایی و باغچه‌های بسیار وجود دارد. برخی از فارمداران اظهار می‌کنند که این کلبه‌ها «خسارت زیادی به محل وارد می‌آورند زیرا عدهٔ کثیری از فقرا را جلب می‌کنند.» بنابر اظهار یك جنتلمن: «به همین جهت است که برای فقرا پایی بهتر از این نمی‌افتد. اگر ۵۰۰ کلبه هم ساخته شود مثل نان قندی مصرف می‌شود. در واقع هر قدر بیشتر بسازند باز هم بیشتر لازم است.» در مقابل نظر این آقا، که گمان می‌برد ساختمان خانه موجب جلب جمعیت است و آن نیز به نوبهٔ خود مانند قانون طبیعی بر «وسایل سکنی» تأثیر می‌کند، دکتر هانتر چنین متذکر می‌شود: «آخر این بینوایان باید از جایی بیایند و چون هیچ گونه جاذبهٔ ویژه‌ای از قبیل اعانات نیکوکارانه در (بدسی) وجود ندارد ناگزیر باید علت آن، دافعه‌ای باشد که از جانب محل ناراحت‌تری اعمال می‌شود و آنها را به اینسو می‌راند. اگر هر کارگر می‌توانست کاشانه یا قطعهٔ زمین کوچکی در مجاورت محل کار خود بیابد مسلماً چنین وضعی را به آمدن در بدسی ترجیح می‌داد، که باید برای هر وجب زمین آن ۲ برابر بیشتر از آن چه فارمدار برای زمین مورد اجارهٔ خود می‌دهد، بپردازد.»

مهاجرت دایمی به سوی شهرها، «زاید ساختن» دایمی کارگران کشاورزی در نتیجهٔ تجمع (گردآیی) فارم‌ها، تبدیل زمین‌های زراعتی به چراگاه‌ها، استعمال ماشین‌آلات و غیره و خلع ید مستمر جمعیت روستایی از راه تخریب کلبه‌ها، پا به پای یکدیگر

می‌روند.

هر قدر ناحیه‌ای کم جمعیت‌تر است، «اضافه جمعیت نسبی» آن بیشتر و فشار این اضافه جمعیت بر وسایل اشتغال شدیدتر، فزونی مطلق جمعیت روستایی بر وسایل سکنایش بزرگ‌تر و بالنتیجه آکندگی جمعیت محلی در دهات بیشتر و انبوهی گندخیز مردمان، زیادتر می‌گردد. آکندگی توده‌های انسانی در دهات کوچك و قراء پراکنده، با تهی ساختن قاهرانهٔ زمین‌های روستا از مردم بستگی دارد. «زاید ساختن» بلاانقطاع کارگران کشاورزی، علیرغم کاهش عددی آنها و با وجود ازدیاد حجم محصولاتشان، منشاء مستمندی آنها است. احتمال بی‌پاشدن آنها خود یکی از جهات بیرون راندنشان و سرچشمهٔ سکنای پر ادبار آنها است، امری که آخرین توان پایداری آنها را در هم می‌شکند و آنان را چنان به صورت بردگان صاف و پوست‌کندهٔ ملاکین[1] و فارمداران در می‌آورد که حداقل دستمزد برای آنان به مثابه یك قانون طبیعی تثبیت می‌گردد. از سوی دیگر، روستا با وجود «اضافه جمعیت نسبی» دایمی خود، در عین حال جمعیت کافی در اختیار ندارد. این پدیده تنها به صورت محلی در نقاطی نمایان نمی‌شود که جمعیت مردم با سرعت زیاد به سوی شهرها، معادن، راه‌آهن‌سازی و غیره روان است، بلکه چه به هنگام ورود و چه طی بهار و تابستان، در لحظات بسیاری که کشاورزی دقیق و متراکم انگلستان نیازمند بازوان اضافی است، همه جا این پدیده خودنمایی می‌کند. کارگران کشاورزی پیوسته برای احتیاجات متوسط و معمولی زیادتر از لزومند و برای

---

۱ ـ «شغل خدا خواستهٔ کشاورز حتی به حرفهٔ او اعتبار و آبرویی می‌دهد. کشاورز بنده نیست بلکه سرباز صلح است و شایستهٔ آن است که جایش در منزل خاص مردان متأهل باشد، و ارباب زمین که برای خود این حق را قایل شده است که وی را اجباراً به کاری شبیه آن چه کشور به سرباز تحمیل می‌کند وادارد، موظف است وسایل چنین سکنایی را برای او فراهم کند. وی نیز مانند سرباز مزد واقعی کار خویش را دریافت نمی‌کند. مانند سرباز او را در آغاز جوانی و در عین نادانی می‌گیرند در حالی که وی فقط حرفه و موطن خود را می‌شناسد. ازدواج زودرس و قوانین مختلف محل اقامت همان قدر در او مؤثرند که مسألهٔ سربازگیری و قوانین مربوط به سرپیچی و عدم اطاعت در مورد سرباز» (دکتر هانتر همان جا صفحهٔ ۱۳۲) ـ گاه استثنائاً اتفاق می‌افتد که زمیندار دل نازکی از این تنهایی خود آفریده متأثر می‌شود. کنت‌لستر هنگامی که آمده بودند برای اتمام ساختمان کاخ هولکام به وی تبریك بگویند اظهار می‌دارد:

«واقعاً وضع تأثرآوری است که انسان در ملك خود تنها باشد. من به اطراف خود نگاه می‌کنم و هیچ خانه‌ای جز منزل خود نمی‌بینم. من غول آن دیودژی هستم که همسایگان خود را بلعیده‌ام.»

نیازمندی‌های استثنایی یا موسمی کشت و کارکافی نیستند.[۱] به همین سبب است که در اسناد رسمی شکایات متناقضی ثبت شده که در محل واحد و زمان واحد هم از کمبود کارگر و هم از زیادی کارگر شکوه شده است. کمبود موسمی یا محلی کار نه تنها تأثیری در بالا بردن دستمزد ندارد بلکه موجب آن می‌شود که زنان و کودکان به کار کشاورزی رانده شوند و دایماً درجهٔ سنی این قبیل کارگران به پایین‌ترین حد کشانده شود. به محض این که بهره کشی از کار زنان و کودکان به مقیاس وسیعی گسترش می‌یابد آن گاه به نوبهٔ خود وسیلهٔ جدیدی برای زاید ساختن مردان کشاورز و پایین نگه داشتن دستمزد آنها می‌گردد. در خاور انگلستان این دور و تسلسل میوهٔ زیبایی تحت عنوان سیستم دسته‌های سیار به وجود آورده است که من در این جا به طور اختصار درباره آن سخن می‌گویم.[۲]

در لینکولن‌شایر، هن‌تینگ‌دون‌شایر، کمبریج‌شایر، نورفولك، سفولك و ناتینگ‌هام‌شایر، سیستم دسته‌های سیار تقریباً عمومیت دارد و در کنت‌نشین‌های مجاور

---

۱ ـ در فرانسه طی دهه‌های اخیر، بتدریج که تولید سرمایه‌داری بر کشاورزی تسلط می‌یابد و جمعیت «زاید» روستایی را به سوی شهرها می‌راند، شبیه به همین جریان واقع می‌شود. در آن جا نیز بدتر شدن وضع سکنی و شرایط دیگر، نتیجهٔ همین «زاید شدن»ها است. دربارهٔ پرولتاریای کشاورزی به معنای اخص یعنی پرولتاریایی که در اثر قطعه قطعه گشتن زمین به وجود آمده است می‌توان از جمله به نوشته‌های سابق‌الذکر کولن "L'Economie Politique" و کارل مارکس: «هیجدهم برومر لوئی بناپارت «چاپ دوم، هاسبورگ ۱۸۶۹ صفحهٔ ۹۱ و بعد مراجعه کرد. در سال ۱۸۴۶ جمعیت شهرنشین فرانسه ۲۴/۴۲٪ و جمعیت روستایی ۷۵/۵۸٪ بود. در سال ۱۸۶۱ جمعیت شهرنشین به ۲۸/۸۶٪ و جمعیت روستایی به ۷۱/۱۴٪ بالغ گردید. طی ۵ سال اخیر کاهش سهم جمعیت روستایی باز هم بیشتر شده است. در همان سال ۱۸۴۶ پیر دوپون (*) در شعر خویش تحت عنوان کارگران چنین می‌گفت:

«ژنده پوشم ما و زاغه‌نشین — زیر بام و خرابه مسکن ما

همسر بوم و همدم دزدان — ظلمت و تیرگی است مأمن ما»

(*) پیر دوپون (۱۸۷۰-۱۸۲۰) شاعری فرانسوی است که اشعار چندی دربارهٔ زندگی کارگران سروده و به همین سبب در زمان امپراطوری ناپلئون سوم مورد تعقیب قرار گرفته است.م

۲ ـ ششمین و آخرین گزارش «کمیسیون اشتغال کودکان» که در آخر مارس ۱۸۶۷ انتشار یافته است منحصراً سیستم دسته‌های سیار کشاورزی را مطرح می‌سازد.

نورثمپتون، بدفورد و روتلند نیز جسته گریخته این سیستم حکمفرما است. به عنوان مثال در این جا از لین‌کولن‌شایر سخن می‌رود. قسمت اعظم این کنت‌نشین تازه است و زمین‌های آن یا سابقاً مردابی بوده و یا مانند دیگر کنت‌نشین‌های خاوری نامبرده، از دریا گرفته شده است. ماشین بخار به منظور خشك کردن آب معجزه کرده است. آن زمین‌هایی که سابقاً آبگند و شنزار بود اکنون دریای مواجی از گندم سبز و خرم است و بالاترین بهرهٔ زمین را عاید مالکین می‌کند. همچنین است دربارهٔ زمین‌های رسوبی که مصنوعاً به دست آمده، مانند آن چه که در جزیرهٔ اکس‌هولم و دیگر قراء ساحلی رودخانهٔ ترنت آباد شده است. بتدریج که فارم‌های جدیدی به وجود آمده نه تنها هیچ کلبهٔ روستایی تازه‌ای بنا نشده بلکه کاشانه‌های قدیمی نیز ویران گردیده است و کارگر مورد احتیاج را از قراءبازی می‌آورند که فرسنگ‌ها از محل کار دور است، و در طول شاهراهی قرار دارد که پشت تپه‌ها مارپیچ‌وار دور می‌زند. آن جا یگانه پناهگاهی بوده است که در گذشته مردم برای حفظ خود از طغیان دراز مدت آب در زمستان یافته بودند. کارگرانی که درون خود فارم در مساحتی معادل ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ آکر جا یافته‌اند (و در این محل آنها را کشاورزان وابسته می‌خوانند، منحصراً به کارهای زراعتی مستمری می‌پردازند که دشوار است و به یاری اسب انجام می‌گیرد. به هر ۱۰۰ آکر به زحمت یك کلبه به طور متوسط می‌رسد. مثلاً یکی از فارمداران مرداب‌زار در برابر کمیسیون بازرسی چنین می‌گوید: «فارمداری من در مساحتی بیش از ۳۲۰ آکر گسترش دارد و همهٔ آن گندم‌زار است. در فارمداری هیچ کلبهٔ روستایی نیست. فعلاً یك کارگر نزد من سکونت دارد. من ۴ مرد اسب کار در اختیار دارم که در حوالی منزل دارند. کار آسان، که برای آن کارگران بسیار لازم است، به وسیلهٔ دسته‌ها انجام می‌گیرد.»(۱)

زمین نیازمند کارهای آسان بسیار است از قبیل وجین‌کاری، شیارزنی، برخی اعمال مربوط به کوددهی، کلوخ‌برداری و غیره. این اعمال به وسیلهٔ دسته‌ها یا گروه‌های منظمی انجام می‌گیرد که در قراء باز سکونت دارند.

دسته مرکب از ۱۰ تا ۴۰ یا ۵۰ نفر است و بویژه از زنان، نوجوانان هر دو جنس (۱۳ تا ۱۸ سال) ترکیب یافته است، با آن که اغلب پسران پس از ۱۳ سال از اینان جدا می‌شوند. و بالآخره کودکان از هر ۲ جنس (بین ٦ تا ۱۳ سال) در عداد دسته‌اند. در رأس دسته، سردسته قرار دارد که همیشه یك نفر کشاورز عادی است و اغلب از جمله کسانی است که آدم بد خوانده می‌شود، ولگرد، و الواط و بدمست است ولی دارای

1 - "Child. Empl. Comm. VI Report", Evidance, P. 37, N.175.

روح تصدی و کارآیی است. هم او است که افراد دسته را انتخاب می‌کند و آنان که تحت دستور و نظارت وی کار می‌کنند زیر حکم فارمدار نیستند. فارمدار اکثراً با این آدم به طور مقاطعه قرار می‌بندد و درآمد وی به طور متوسط خیلی بالاتر از یك کارگر کشاورز عادی نیست[۱] و تا حدی کاملاً منوط به مهارتی است که وی برای کار کشیدن بسیار در اسرع زمان ممکن بروز می‌دهد. فارمداران دریافته‌اند که زنان تنها تحت دیکتاتوری مردان خوب کار می‌کنند و نیز به این نکته پی برده‌اند که زنان و کودکان وقتی به‌کار افتاده‌اند، همچنان که فوریه هم سابقاً متذکر شده است، با دل و جان نیروی جسمانی خود را مصرف می‌کنند، در حالی که کارگران مرد این اندازه تردستی دارند که تا سر حد امکان از کار طفره روند. سردسته از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر ملك می‌رود و بدین طریق از ٦ تا ٨ ماه دستهٔ خود را به‌کار وا می‌دارد. به همین سبب مشتری سر دسته شدن برای خانوادهٔ کارگری به مراتب سودآورتر و مطمئن‌تر از معامله با خود فارمداران است که فقط گاه به‌گاه کودکان را به‌کار می‌گمارد. این اوضاع و احوال نفوذ سردسته را در قراء باز به حدی تحکیم کرده است که اغلب پیدا کردن کودکان کارگر فقط با پا در میانی وی امکان‌پذیر است و بس. اجارهٔ انفرادی اطفال، جدا از دسته، خود کسب و کاری فرعی برای سردسته است.

«قسمت‌های تاریك» این سیستم عبارتند از کار طاقت‌فرسای اطفال و جوانان، راهپیمایی وحشتناکی که اینان باید انجام دهند و هر روز ۵ تا ٦ و چه بسا ۷ میل فاصلهٔ تا فارم را طی کنند و سرانجام فساد اخلاقی «دسته.» اگر چه سردسته، که در برخی از نواحی (راهنما یا رهبر) خوانده می‌شود، به چوب بلندی مسلح است، ولی وی بندرت از آن استفاده می‌کند و شکایت دربارهٔ رفتار خشونت‌آمیز وی جنبهٔ استثنایی دارد. او یك امپراطور دموکرات یا نوعی افسونگر موشان است که در افسانهٔ هاملن[۲] آمده است. وی به وجههٔ خود در میان تابعین خویش نیازمند است و آنان را، با توسل به زندگی بی‌بند

---

۱ ـ با این وجود برخی از این سردسته‌ها توفیق یافته‌اند که خود به صورت فارمداران ۵۰۰ آکر زمین درآیند و یا مالك چند ردیف خانهٔ تمام و کمال شوند.

۲ ـ هاملن یکی از شهرهای آلمان در مجاورت رودخانهٔ وزر است و افسانهٔ مذکور در متن منسوب به آن نقطه و بدین‌قرار است: جادوگری با نی‌لبك خویش موشان شهر هاملن را افسون می‌کرد و آنها را بدین طریق به رودخانهٔ وزر می‌کشاند و معدوم می‌ساخت. سپس چون اهالی شهر این عمل وی را پاداش ندادند جادوگر برای تلافی دست به ربودن اطفال آنها زد. در زبان آلمانی (موشگیر هاملن) برای گمراه‌کننده و رباینده اصطلاح شده است.م

و باری که تحت سرپرستی وی شکوفان است، به خود وابسته می‌کند. بیشرمی ناهنجار، بیماری شادمانه و هرزگی گستاخانه، به گروه سیار پر وبال می‌دهند. غالباً سردسته دستمزد افراد را در میکده پرداخت می‌کند و سپس در رأس عدهٔ خود، تلوتلوخوران در حالی که از چپ و راست به بازوی زنان زورمندی تکیه کرده است و اطفال و جوانان، پایکوبان و سرمست بدنبال وی به هزل‌گویی و خواندن آوازهای مستهجن مشغولند، به خانه برمی‌گردد. به هنگام مراجعت آن چه را که فوریه «فانروگامی»[۱] می‌خواند در دستور روز قرار دارد. مواردی که دختران ۱۳ یا ۱۴ ساله را همسالان جوانشان آبستن کرده‌اند فراوان است. قراءبازی که سربازگیری افراد دسته در آن جا انجام می‌گیرد تبدیل به انواع سودوم[۲] و گومورها[۳] می‌شوند و ۲ برابر بقیهٔ دولت پادشاهی انگلستان اولاد نامشروع تحویل می‌دهند. دربارهٔ آن اصول اخلاقی که این دختران در چنین مکتب برای زمان شوهر کردن خود می‌آموزند سابقاً سخن رفته است. اگر تریاك بچه‌های اینها را زنده بگذارند، باید آنها را در عداد کسانی شمرد که از بنیاد برای شرکت در این دار و دسته زاییده می‌شوند.

دسته، در شکل کلاسیکی که از آن توصیف شد، نام‌های دستهٔ عمومی، دستهٔ مشترك یا سیار به خود می‌گیرد. همچنین دسته‌های خصوصی نیز وجود دارند. اینان نیز مانند دسته‌های عمومی تشکیل می‌شوند ولی عدهٔ افراد آنها کمتر است و به جای سردسته تحت نظر یکی از پاکاران سالخورده کار می‌کنند که فارمدار نمی‌تواند بهتر از این کار دیگری به وی رجوع کند. البته آن زندگی بی‌بند و بار و شادمانه دیگر در این جا وجود ندارد ولی بنابر اظهار همهٔ گواهان مزد اطفال و رفتاری که با آنها می‌شود بدتر است.

بدیهی است سیستمی دسته‌آرایی، که طی سال‌های اخیر پیوسته در حال توسعه

---

۱ ـ Fhanerojamie راکه از دو کلمهٔ یونانی Phaneros (مشهود) و gamos (نکاح) تشکیل یافته است می‌توان (نکاح مشهود یا جفت‌گیری آشکار) ترجمه کرد. این اصطلاح در گیاه‌شناسی به دسته‌ای از نباتات که به وسیلهٔ گل یا تخم تکثیر می‌شوند اطلاق می‌گردد.م

۲ ـ نام دو شهر قدیمی فلسطین است که بنابه روایت تورات در نتیجهٔ شیوع فساد و فحشاء و انواع معاصی بزرگ به امر خداوند دچار صاعقهٔ آسمانی شد و ساکنین آن سنگ شدند. اهالی سودوم و گومور همان مردمی هستند که طبق روایات اسلامی قوم لوط خوانده شده‌اند و کلمهٔ لواط نیز از آن مشتق است.م

۳ ـ «نیمی از دختران لودفورد از راه دسته‌های سیار به فساد و گمراهی کشانده شده‌اند.»
"Child. Empl. Comm. VI Rep." Appendix, P. 6, N. 32.

است[۱]، برای خوشایند سر دسته به وجود نیامده است. هدف سیستم مزبور متمول ساختن فارمداران بزرگ[۲] و ملاکان است.[۳] برای فارمدار زبردستانه‌تر از این شیوه‌ای وجود ندارد که نفرات کارگری خود را در سطحی به مراتب پایین‌تر از سطح عادی نگه دارد و معذالك برای همهٔ کارهای فوق‌العادهٔ خویش همواره کارگر فوق‌العاده و آماده در اختیار داشته باشد، با کم‌ترین پول بیشترین کار ممکن بیرون کشد[۴] و کارگران بزرگسال ذکور را «زاید» سازد.

بنابر آن چه سابقاً ذکر شد این نکته قابل درك است که چگونه از طرفی بیکاری زیاد یا کم روستاییان مورد اعتراف قرار می‌گیرد و در عین حال از سوی دیگر سیستم دسته‌ای، تحت عنوان کمبود کار کارگران مرد مهاجرت آنها به سوی شهرها، به مثابهٔ «ضرورت» اعلام می‌گردد.[۵] زمین‌های پاکیزه و بی‌آلایش لین‌کولن‌شایر و جاهای

---

۱ ـ «در جریان سال‌های اخیر سیستم مزبور بسیار توسعه یافته است. در برخی نواحی تازه برقرار شده و در محال دیگری که قدمت آن بیشتر است بیش از پیش کودکان خردسالتر در درون دسته جلب می‌شوند» (همان جا، صفحهٔ ۷۹، شمارهٔ ۱۷۴)

۲ ـ «خرده فارمداران از کار دسته‌ای استفاده نمی‌کنند»، «این نوع کار در زمین‌های فقیر مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه در زمین‌هایی به کار می‌رود که هر آکر آن از ۲ لیرهٔ استرلینگ تا ۲ لیره و ۱۰ شیلینگ بهره می‌دهد.» ("Child. Empl. Comm. VI, Rep." P. 17 and 14.)

۳ ـ یکی از این آقایان آن چنان لذت بهره‌ها زیر دندانش مانده است که با عصبانیت در برابر کمیسیون بازرسی اظهار می‌کند که گویا همهٔ این سر و صداها برای نامی است که به این سیستم داده‌اند. به نظر وی اگر کلمهٔ «دسته» عنوان «شرکت تعاونی صنعتی و کشاورزی جوانان برای تأمین معیشت خود» به آن می‌دادند همه چیز درست می‌شد.

۴ ـ «کار دسته‌ای ارزان‌تر از کار نوع دیگر است و به همین علت است که مورد استفاده قرار می‌گیرد» این اظهار یکی از سردسته‌ها سابق است. (گزارش ششم کمیسیون تحقیق دربارهٔ کار کودکان، صفحهٔ ۱۷ و ۱۴)

یکی از فارمداران می‌گوید: «سیستم دسته‌ای به طور قطع برای فارمداران ارزان‌ترین وسیله است و در عین حال مسلم است که فسادانگیزترین سیستم‌ها برای کودکان است.» (همان جا صفحهٔ ۱۶، شمارهٔ ۳)

۵ ـ «شکی نیست که کارهای بسیاری که اکنون به وسیلهٔ کودکان متشکل در دسته‌ها انجام می‌شود سابقاً به وسیلهٔ مردان و زنان انجام می‌گردید. اکنون در آن جا که زنان و کودکان به کار گماشته شده‌اند، مردان بیکار بیش از گذشته است» (کمیسیون تحقیق کار کودکان. گزارش ششم. صفحهٔ ۴۳

دیگر و آلودگی و هرز روی انسان‌ها، قطب‌های مثبت و منفی تولید سرمایه‌داری بشمار می‌روند.(۱)

شمارهٔ ۲۰۲) در مقابل از جمله چنین گفته شده است: «مسألهٔ کار در بسیاری از مناطق زراعی و بویژه در نقاط غله‌خیز، در اثر مهاجرت و در نتیجهٔ سهولتی که راه‌آهن برای نقل مکان به شهرهای بزرگ به وجود آورده، به قدری جدی شده است که من (این «من» مباشر یکی از اربابان بزرگ است) کار کودکان را مطلقاً ناگزیر می‌شمرم» (همان جا، صفحهٔ ۸۰ شمارهٔ ۱۸۰) مسألهٔ کار در مناطق کشاورزی انگلستان، برخلاف بقیهٔ جهان متمدن، به معنای مسألهٔ ملاك و فارمدار تعبیر می‌شود و آن مسأله بدین قرار است: چگونه می‌توان علیرغم تنزل، روزافزون و پیوستهٔ جمعیت روستایی یك «اضافه جمعیت نسبی» کافی در روستا به وجود آورد و بدان وسیله «حداقل دستمزد» را برای کارگران کشاورزی جاویدان ساخت؟

۱ ـ آن نقل قولی که من سابقاً از "Public Health Report" آورده‌ام و در آن جا به مناسبت مرگ و میر اطفال به طور گذرا از سیستم دسته‌ای سخن می‌رود، برای مطبوعات و لذا برای مردم انگلستان مجهول ماند. در عوض، آخرین گزارش کمیسیون کار کودکان، خوراك خوبی برای جار و جنجال مطبوعاتی فراهم آورد. در حالی که مطبوعات لیبرال سؤال می‌کردند چگونه این جنتلمن هاولیدی‌های لطیف و این مستمری‌خواران کلیسای دولتی، که لین‌کولن‌شایر از آنها اشباع است و همان کسانی هستند که میسیون‌های مخصوص «به منظور اصلاح اخلاق وحشی‌های اقیانوسیه» به آن سر دنیا روان می‌کنند، اجازه داده‌اند چنین سیستمی در املاك و در برابر چشم آنان نمو و توسعه پیدا کند، مطبوعات به اصطلاح آبرومند، منحصراً توجه خود را به فساد چشمگیر مردم روستایی که می‌توانند فرزندان خود را برای چنین بردگی بفروشند، معطوف می‌داشتند. در شرایط نکبت‌باری که این اربابان «ظریف و شوخ و شنگ» برای روستایی فراهم آورده‌اند حتی اگر وی اطفال خود را هم می‌بلعید باز قابل درك می‌بود. آن چه واقعاً شگفت‌آور است پاکی اخلاقی است که قسمت بزرگی از آنان نگه داشته‌اند. گزارش‌دهندگان رسمی ثابت می‌کنند که در مناطق دسته‌خیز اولیاء اطفال خود از سیستم دسته‌آرایی متنفرند. «در اظهاراتی که ما از شهود جمع‌آوری نموده‌ایم دلایل فراوانی دیده می‌شود حاکی از این که اگر قانون مجازاتی به وجود می‌آمد و به آنها امکان مقاومت در برابر اغواگری‌ها و فشارهایی که نسبت به آنان اعمال می‌شود می‌داد، مراتب خرسندی و سپاسگزاری آنها را فراهم می‌ساخت. گاه مأمور کلیسا و زمانی کارفرما با تهدید به اخراج خود آنها از کار، ایشان را به آن جا سوق می‌دهند که به جای فرستادن فرزندان خود به دبستان آنها را به کار بفرستند... هر اتلاف وقت و نیرو هر رنج و آزاری که در نتیجهٔ خستگی فوق‌العاده و بی‌حاصل نصیب کشاورز و خانواده‌اش می‌شود، هر موردی که اولیاء

و ـ ایرلند:

در پایان این بخش ناگزیر از آنیم که نظری هم به سوی ایرلند بیفکنیم. بدواً به ذکر فاکت‌هایی بپردازیم که متناسب با مورد بحث است.

در سال ۱۸۴۱ جمعیت ایرلند بالغ بر ۸۲۲۲۶۶۴ نفر شده بود، در سال ۱۸۵۱ جمعیت مزبور تا ۶۶۲۳۹۸۵ نفر تنزل یافت، در ۱۸۶۱ سکنهٔ این کشور بیش از ۵۸۵۰۳۰۹ نفر نبود و در سال ۱۸۶۶ تا ۵۵۰۰۰۰۰ نفر یعنی تا سطح سال ۱۸۰۱ تنزل نمود. کاهش جمعیت با قحطی سال ۱۸۴۶ آغاز گردید و تا جایی رسید که طی کمتر از ۲۰ سال بیش از $\frac{۵}{۱۶}$ سکنهٔ خود را از دست داد.[1] از ماه مه سال ۱۸۵۱ تا ژوئیهٔ ۱۸۶۵ مجموع تعداد مهاجرت‌کنندگان آن بالغ بر ۱۵۹۱۴۸۷ نفر بود در صورتی که تنها طی ۵ سال اخیر (۱۸۶۱-۱۸۶۵) بیش از نیم میلیون نفر جلای وطن گفته بودند. تعداد خانه‌های مسکونی از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ تا حدود ۵۲۹۹۰ دستگاه تقلیل یافت. از ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱ عدهٔ فارم‌داری‌های ۳۰-۱۵ آکری تا ۶۱۰۰۰ واحد بالا رفت و فارمداری‌های بالاتر از ۳۰ آکر به ۱۰۹۰۰۰ واحد رسید، در حالی که ۱۲۰۰۰۰ واحد از تعداد مجموع فارمداری‌ها کاسته شده بود. بنابراین کاهش مزبور منحصراً از نابود شدن فارم‌های پایین‌تر از ۱۵ آکر به وجود آمده بود یا به عبارت دیگر گردآیی آنها سبب این امر بود.

طبعاً تقلیل جمعیت به طور عمده با کاهشی در حجم محصولات هموراه بود. از لحاظ مسایل مورد بحث ما کافی است که ۵ سالهٔ ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ را مورد مطالعه قرار دهیم یعنی سال‌هایی که طی آن بیش از نیم میلیون نفر هجرت کرده‌اند و تعداد مطلق جمعیت تا حدود $\frac{۱}{۳}$ میلیون تنزل یافته است. (جدول A را ملاحظه کنید.)

اطفال فساد اخلاقی فرزندان خود را معلول آکندگی کلبه‌های روستایی و نفوذ نکبت‌بار سیستم دسته‌ای می‌شمارند، در سینهٔ این زحمتکشان بینوا احساساتی برمی‌انگیزد که قابل درك است و احتیاجی به ذکر جزئیات آن نیست. اینان بر این نکته واقفند که شرایط موجود از لحاظ جسمی و روحی به آنها فشار فراوانی وارد می‌کند، شرایطی که خود آنها به هیچ وجه مسئول آن نیستند و اگر در اختیار آنها می‌بود هرگز زیر بار آن نمی‌رفتند و مقابله و بر طرف ساختن آن شرایط نیز از قدرت آنها خارج است»

("Child. Empl. Comm." VI. Rep. P.XX, N.82 and P.XXIII, N.96.)

۱ ـ جمعیت ایرلند: ۱۸۰۱: ۵۳۱۹۸۶۷ نفر، ۱۸۱۱: ۶۰۸۴۹۹۶ نفر، ۱۸۲۱: ۶۸۶۹۵۴۴ نفر، ۱۸۳۱: ۷۸۲۸۳۴۷ نفر، ۱۸۴۱: ۸۲۲۲۶۶۴ نفر.

جدول A:

سال	اسب		دام‌های شاخـــدار			گوسفنـــد			خـــوک		
	تعداد	میزان کاهش	تعداد	میزان کاهش	میزان افزایش	تعداد	میزان کاهش	میزان افزایش	تعداد	میزان کاهش	میزان افزایش
۱۸۶۰	۶۱۹۸۱۱		۳۶۰۶۳۷۴			۳۵۴۲۰۸۰			۱۱۷۱۰۷۲		
۱۸۶۱	۶۱۴۲۳۲	۵۹۹۳	۳۴۷۱۶۸۸	۱۳۸۳۱۶		۳۵۵۶۰۵۰		۱۳۹۷۰	۱۱۰۲۰۴۲	۱۶۹۰۳۰	
۱۸۶۲	۶۰۲۸۹۴	۱۱۴۳۸	۳۲۵۴۸۹۰	۲۱۶۷۹۸		۳۴۵۶۱۳۲	۹۹۹۱۸		۱۱۵۴۳۲۴		۵۲۲۸۲
۱۸۶۳	۵۷۹۹۷۸	۲۲۹۱۶	۳۱۴۴۲۳۱	۱۱۰۶۹۵		۳۳۰۸۲۰۴	۱۴۷۹۸۲		۱۰۶۷۴۵۸	۸۶۸۶۶	
۱۸۶۴	۵۶۲۱۵۸	۱۷۸۲۰	۳۲۶۲۱۹۴		۱۱۸۰۶۳	۳۳۶۶۹۴۱		۵۸۷۳۷	۱۰۵۸۴۸۰	۸۹۷۸	
۱۸۶۵	۵۷۸۶۷	۱۴۲۹۱	۳۴۹۳۴۱۴		۲۳۱۱۲۰	۳۶۸۸۷۴۲		۳۲۱۸۰۱	۱۲۹۹۸۹۳		۲۴۱۴۱۳

از جدول فوق ارقام زیرین استنتاج می‌شود:

اسب	دام‌های شاخدار	گوسفند	خوک
کاهش مطلق	کاهش مطلق	کاهش مطلق	کاهش مطلق
۷۲۳۵۸	۱۱۶۶۲۶	۱۴۶۶۰۸	۲۸۸۱۹ [1]

---

۱ ـ چنانچه ما بیشتر از این به عقب برمی‌گشتیم نتایج باز هم نامساعدتر به دست می‌آمد. مثلاً تعداد کل گوسفند در سال ۱۸۶۵ بالغ بر ۳۶۸۸۷۴۲ رأس است در حالی که در سال ۱۸۵۶، ۳۶۹۴۲۹۴ رأس، تعداد کل خوک در ۱۸۶۵: ۱۲۹۹۸۹۳ رأس و در ۱۸۵۸: ۱۴۰۹۸۸۳ رأس.

اینك به کشاورزی برگردیم که وسایل زندگی برای دام و انسان تهیه می‌کند. در جدول زیرین کاهش یا افزایش برای هر سال در نسبت با سال پیشین آن حساب شده است. غرض از غلات مذکور در جدول اقلام زیر است: گندم، جو سیاه، جو، چاودار، لوبیا و نخود. آن چه تحت عنوان سبزیکاری ذکر شده مشتمل بر این اقلام است: سیب‌زمینی، شلغم، ترب، چغندر، کلم، هویج، زردك دشتی، ماهش و غیره.

جدول B: افزایش یا کاهش سطح زیرکشت برحسب آکر در غلات و چمنزارها (چراگاه‌ها)

سال	غلات	سبزیکاری	علوفه‌وشبدر	کتان	زمین‌کشت‌ودامداری
	کاهش	کاهش	افزایش	افزایش	کاهش
۱۸٦۱	۱۵۷۰۱	۳٦۹۷۴		۱۹۱۷۱	۸۱۸۷۳
۱۸٦۲	۷۲۷۳۴	۷۴۷۸۵	٦٦۲۳	۲۰۵۵	۱۳۸۸۴۱
۱۸٦۳	۱۴۴۷۱۹	۱۹۳۵۸	۷۷۲۴	٦۳۹۲۲	۹۲۴۳۱
۱۸٦۴	۱۲۲۴۳۷	۲۳۱۷	۴۷۴۸٦	۸۷۷٦۱	
۱۸٦۵	۷۲۴۵۰		٦۸۹۷۰		۲۸۲۱۸
۱۸٦٦	۴۲۸۰۴۱	۱۰۷۹۸۴	۸۲۸۲۴	۱۲۲۸۵۰	۳۳۰۸٦۰

لازم به ذکر است در سال ۱۸٦۵ سبزیکاری ۲۵۲۴۱ آکر افزایش، در سال ۱۸٦۱ علوفه و شبدر ۴۷۹٦۹ آکر کاهش، در سال ۱۸٦۵ کتان ۵۰۱۵۹ آکر کاهش و در سال ۱۸٦۴ مجموع زمین‌هایی که برای کشت و کار و دامداری به کار می‌رود ۱۰۴۹۳ آکر افزایش داشته است.

در سال ۱۸٦۵ به آن چه تحت عنوان «علوفه» ذکر می‌شود ۱۲۷۴۷۰ آکر افزوده شد. این افزایش به طور عمده معلول آن است که از زمین‌های تحت عنوان «لم یزرع و باتلاقی» به مساحت ۱۰۱۵۴۳ آکر کاسته شده است. چنانچه سال ۱۸٦۵ را با سال ۱۸٦۴ مقایسه کنیم آن گاه دیده می‌شود که غلات به میزان ۲۴٦٦٦۷ کوارتر[1] کاهش یافته است که از آن مقدار کاهش گندم ۴۸۹۹۹، از آن جو سیاه ۱٦٦٦۰۵ و کاهش جو ۲۹۸۹۲ است و همچنین اقلام دیگر، کاهش سیب‌زمینی، با آن که مساحت کاشت آن در ۱۸٦۵ گسترش یافته، به میزان ۴۴٦۳۹۸ تن است و غیره. (به جدول C

۱ ـ واحد حجم انگلیسی معادل ۲۹۰/۷۹ لیتر.م

نگاه کنید.)

پس از تحولات جمعیت و تولید کشاورزی در ایرلند به تحولاتی که در جیب ملاکان آن کشور، فارمداران بزرگ و سرمایه‌داران صنعتی آن می‌گذرد بپردازم. این تغییرات در افزایش و کاهش مالیات بر درآمد منعکس می‌شود. برای فهم جدول D که ذیلاً خواهد آمد این تذکر لازم است که قلم D (بهره‌ها به استثناء بهرهٔ فارمداران در عین حال مشتمل بر بهره‌های به اصطلاح «حرفه‌ای» نیز هست یعنی درآمد وکلای دادگستری، پزشکان و غیره و اقلام C و E در جدول مزبور که جزئاً تشریح نشده‌اند حقوق کارمندان، افسران، مستمری‌بگیران دولتی، بستانکاران دولت و غیره را نیز در بر می‌گیرند.(۱)

---

۱ ـ ارقام جدول مذکور در متن از روی اطلاعاتی که از "Agricultural Statistics, Ireland, General Abstractus", Dublin برای سال ۱۸۶۰ و بعد به دست داده و همچنین از: "Agricultural Statistics, Ireland, Tables showing the Estimated Average produce etc." Dublin 1866 تنظیم یافته است. این نکته دانسته است که این آمار رسمی است و همه ساله به پارلمان عرضه می‌شود.

تعلیق برای چاپ دوم ـ آمار رسمی برای سال ۱۸۷۲، در مقایسه با سال ۱۸۷۱، کاهش در مورد زمین‌های زیرکشت برابر ۱۳۴۹۱۵ آکر نشان می‌دهد. در مورد سبزیکاری ـ شلغم و هویج و غیره ـ «افزایشی» دیده می‌شود و در مقابل «کاهشی» را به میزان ۱۶۰۰۰ آکر در مورد زمین‌های گندم‌کاری، ۱۴۰۰۰ آکر برای جو سیاه، ۴۰۰۰ آکر در مورد جو و چاودار، ۶۶۶۳۲ آکر برای سیب‌زمینی، ۳۴۶۶۷ آکر دربارهٔ زمین‌های مخصوص کشت کتان، و ۳۰۰۰۰ آکر کمتر از سابق در مورد زمین‌های مختص چمن‌کاری، شبدر، زردك دشتی، ترب، مندآب، نشان می‌دهد.

زمین‌های زیرکشت گندم طی ۵ سال اخیر به مقیاس زیرین کاهش یافته‌اند: ۱۸۶۸، ۲۸۵۰۰۰ آکر ۱۸۶، ۲۸۰۰۰۰ آکر ـ ۱۸۷۰، ۲۵۹۰۰۰ آکر ـ ۱۸۷۱، ۲۴۴۰۰۰ آکر ـ ۱۸۷۲، ۲۲۸۰۰۰ آکر. برای سال ۱۸۷۲ کاهشی به میزان ۲۶۰۰ اسب، ۸۰۰۰۰ دام شاخدار، ۶۸۶۰۹ رأس گوسفند و ۲۳۶۰۰۰ خوك دیده می‌شود.(توضیح این که این زیرنویس مربوط به جدول C صفحه قبل است.م)

جدول C: افزایش یا کاهش در مساحت زمین‌های زیرکشت، در بازده برحسب آکر و در محصول کل ۱۸۶۵ در مقایسه با سال ۱۸۶۴:

محصول	آکرهای مزروع		افزایش وکاهش سال ۱۸۶۵		محصول برحسب آکر		افزایش وکاهش سال ۱۸۶۵		محصول کل		افزایش یا کاهش سال ۱۸۶۵	
	۱۸۶۴	۱۸۶۵	+	–	۱۸۶۴	۱۸۶۵	+	–	۱۸۶۴	۱۸۶۵	+	–
					سنتنر	سنتنر	سنتنر	سنتنر	کوارتر	کوارتر	کوارتر	کوارتر
گندم	۲۷۶۴۸۳	۲۶۶۹۸۹	–	۹۴۹۴	۱۳/۳	۱۳/۰	–	۰/۳	۸۷۵۷۸۲	۸۲۶۷۸۳	–	۴۸۹۹۹
جوسیاه	۱۸۱۴۸۸۶	۱۷۴۵۲۲۸	–	۶۹۶۵۸	۱۲/۱	۱۲/۳	۰/۲	–	۷۸۲۶۳۳۲	۷۶۵۹۷۲۷	–	۱۶۶۶۰۵
جو	۱۷۲۷۰۰	۱۷۷۱۰۲	۴۴۰۲	–	۱۵/۹	۱۴/۹	–	۱/۰	۷۶۱۹۰۹	۷۳۲۰۱۷	–	۲۹۹۸۲
شبه‌برنج	۸۸۹۴	۱۰۰۹۱	۱۱۹۷	–	۱۶/۴	۱۴/۸	–	۱/۶	۱۵۱۶۰	۱۳۹۸۹	–	۱۱۷۱
چاودار					۸/۵	۱۰/۴	۱/۹	–	۱۲۶۸۰	۱۸۳۶۴	۵۶۸۴	–
سیب‌زمینی	۱۰۲۹۷۲۴	۱۰۶۶۲۶۰	۲۶۵۲۶	–	۴/۱	۳/۶	–	۰/۵	۴۳۱۲۳۸۸	۳۸۶۵۹۹۰	–	۴۴۶۲۹۸ (۱)
شلغم	۳۳۷۳۵۵	۳۳۴۲۱۲	–	۳۱۴۳	۱۰/۳	۹/۹	–	۰/۴	۳۴۶۷۶۵۹	۳۳۰۱۶۸۳	–	۱۶۵۹۷۶
ترب	۱۴۰۷۳	۱۴۸۲۹	۳۱۶	–	۱۰/۵	۱۳/۳	۲/۸	–	۱۴۷۲۸۴	۱۹۱۹۳۷	۴۴۶۵۳	–
کلم	۳۱۸۲۱	۳۳۶۲۲	۱۸۰۱	–	۹/۳	۱۰/۴	۱/۱	–	۲۹۷۳۷۵	۳۵۰۲۵۲	۵۲۸۷۷	–
کتان	۳۰۱۶۹۳	۲۵۱۴۳۳	–	۵۰۲۶۰	۳۴/۲ (۲)	۲۵/۲ (۳)	–	۹/۰ (۴)	۶۴۵۰۶	۲۹۵۶۱	–	۳۴۹۴۵
قصیل	۱۶۰۹۵۶۹	۱۶۷۸۴۹۳	۶۸۹۲۴	–	۱/۶	۱/۸	۰/۲	–	۲۶۰۷۱۵۳	۳۰۶۸۷۰۷	۴۶۱۵۵۴	–

۱ ـ تمامی وزن‌های ردیف سیب‌زمینی به تن است.م ۴/۳/۲ ـ سنگ ۱۴ فوندی.م

جدول D: درآمدهای مشمول مالیات بر درآمد به لیرهٔاسترلینگ[۱]

قلمA مالیات‌ارضی، قلمB بهرهٔ فارمداران، قلمD سودهای صنعتی، از E-A جمع کل اقلام.

اقلام	A	B	D	E-A
۱۸۶۰	۱۳۸۹۳۸۲۹	۲۷۶۵۳۸۷	۴۸۹۱۶۵۲	۲۲۹۶۲۸۸۵
۱۸۶۱	۱۳۰۰۳۵۵۴	۲۷۷۳۶۴۴	۴۸۳۶۲۰۳	۲۲۹۹۸۳۹۴
۱۸۶۲	۱۳۳۹۸۹۳۸	۲۹۳۷۸۹۹	۴۸۵۸۸۰۰	۲۳۵۹۷۵۷۴
۱۸۶۳	۱۳۴۹۴۰۹۱	۲۹۳۸۸۲۳	۴۸۴۶۴۹۷	۲۳۶۵۸۶۳۱
۱۸۶۴	۱۳۴۷۰۷۰۰	۲۹۳۰۸۷۴	۴۵۴۶۱۴۷	۲۳۲۳۶۲۹۸
۱۸۶۵	۱۳۸۰۱۶۱۶	۲۹۴۶۰۷۲	۴۸۵۰۱۹۹	۲۳۹۳۰۳۴۰

در مورد قلم D افزایش درآمد در مدت بین ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۴ به طور متوسط فقط ۹۳% در سال بوده است در صورتی که در خود بریطانیای کبیر طی همین مدت درآمد متوسط سالیانه به ۴/۵۸ بالغ گردیده است. جدول ذیل توزیع درآمدها را در سال‌های ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نشان می‌دهد (به استثناء بهره‌های فارمداران):

جدول E:

قلم D ـ درآمدهای ناشی از سود (بیش از ۶۰۵ لیرهٔ استرلینگ) در ایرلند[۲]

---

1 - "Tenth Report of the Commissioners of Ireland Revenue" London, 1866.

۲ ـ درآمد کل سالانه که در قلم D ذکر شده کمی با جدول پیشین تفاوت پیدا کرده است و این به جهت برخی افت‌ها است که قانون مجاز شمرده است.

درآمدها	۱۸۶۴		۱۸۶۵	
	لیرهٔ استرلینگ	تعداد افراد بهره‌مند از توزیع	لیرهٔ استرلینگ	تعداد افراد بهره‌مند از توزیع
درآمدکل سالانه	۴۳۶۸۶۱۰	۱۷۴۶۷	۴۶۶۹۹۷۹	۱۸۰۸۱
درآمدسالانه ۱۰۰-۶۰ لیره	۲۳۸۶۲۶	۵۰۱۵	۲۲۲۵۷۵	۴۷۰۳
از درآمدکل سالانه	۱۹۷۹۰۶۶	۱۱۳۲۱	۲۰۲۸۴۷۱	۱۲۱۸۴
مانده از درآمدکل	۲۱۵۰۸۱۸	۱۱۳۱	۲۴۱۸۹۳۳	۱۱۹۴
سالانه‌ازاین‌مبلغ	۱۰۸۳۹۰۶	۹۱۰	۱۰۹۷۹۳۷	۱۰۴۴
	۱۰۶۶۹۱۲	۱۲۱	۱۳۲۰۹۹۶	۱۸۶
	۴۳۰۵۳۵	۱۰۵	۵۸۴۴۵۸	۱۲۲
	۶۴۶۳۷۷	۲۶	۷۳۶۴۴۸	۲۸
	۲۶۲۶۱۰	۳	۲۷۴۵۲۸	۳

اگر انگلستان، که کشوری دارای تولید سرمایه‌داری پیشرفته و بویژه صنعتی است، مانند ایرلند گرفتار چنان خونریزی از شرائین انسانی خود می‌گردید مسلماً به نیستی می‌گرایید. ولی در وضع کنونی، ایرلند فقط به منزلهٔ یك ایالت کشاورزی انگلستان است که کانال وسیعی آن را جدا می‌کند و تهیه کنندهٔ غله، پشم، دام و سرباز برای صنعت و ارتش انگلستان است.

کاهش جمعیت موجب آن شده است که بسیاری از زمین‌های مزروع متروك گردیده و محصول کشاورزی نکث بسیار یافته[1] و با وجود آن که مساحت زمین‌های مختص دامپروری توسعه یافته، برخی از رشته‌های مربوط به آن دچار کاهش مطلق گردیده است و ترقی رشته‌های دیگر، که پیشرفتشان در اثر عقب‌گردهای پی در پی قطع می‌شود، چنان حقیر است که ارزش نام بردن ندارد. با این تفصیل و علیرغم تقلیل جمعیت، بهرهٔ مالکانه و سود فارمداران پیوسته در حال ترقی بود، اگر چه سودهای اخیر به اندازهٔ بهرهٔ مالکانه ثابت و پایدار نبودند. علت این امر به آسانی قابل درك است. از طرفی در نتیجهٔ تمرکز یافتن فارمداری‌ها و تبدیل زمین‌های مزروع به چراگاه، سهم بزرگی از محصول کل مبدل به اضافه محصول می‌گردید. اضافه محصول، با این که خود جزئی از محصول

---

۱ - اگر دیده می‌شود که محصول برحسب آکر نیز بالنسبه تقلیل یافته است نباید فراموش کرد که از نیم قرن پیش انگلستان به طور غیرمستقیم زمین ایرلند را صادر کرده است بدون آن که حتی وسایل جبران عوامل اساسی زمین زراعتی را در اختیار کشاورزان آن سامان قرار دهد.

کل است، علیرغم کاهش محصول کل، افزایش می‌یافت. از سوی دیگر ارزش پولی این اضافه محصول سریع‌تر از حجم خود ترقی می‌نمود، زیرا طی ۲۰ سال اخیر و بویژه در جریان ۱۰ سال گذشته قیمت بازاری گوشت، پشم و غیره بالا رفته بود.

وسایل تولید پراکنده که برای خود تولیدکننده، هم وسیلهٔ اشتغال است و هم وسیلهٔ اعاشه، در صورتی که با فرو بردن کار غیر، بارور نگردد، سرمایه بشمار نمی‌آید، همچنان که محصولی را که خود تولیدکننده به مصرف شخصی می‌رساند کالا نیست. پس اگر در عین کاهش جمعیت و به همراه آن، تقلیل حجم وسایل تولیدی که در کشاورزی به‌کار می‌رفت، حجم سرمایهٔ به‌کار افتاده در کشاورزی افزایش یافته، سبب جز این نیست که قسمتی از وسایل تولید پراکندهٔ گذشته مبدل به سرمایه شده است.

انباشت کل سرمایه‌هایی که در ایرلند، خارج از محیط کشاورزی، در صنعت و بازرگانی به‌کار افتاده بود، طی ۲ دههٔ اخیر آهسته و در میان نوسانات بزرگ دایمی انجام می‌یافت. ولی بالعکس گردآیی اجزاء منفرد سرمایهٔ مزبور به همان درجه سریع‌تر پیش می‌رفت. سرانجام، هر چند نمو مطلق آن اندك، ولی در رابطه با تقلیل جمعیت، افزایش نسبی آن بسیار بود.

بنابراین آن جا در برابر چشم ما و به مقیاسی بزرگ پروسه‌ای می‌گذرد که اقتصاد متعبد چیزی بهتر از آن نمی‌توانست به دست آورد تا دگم خویش را، مبنی بر آن‌که گویا فقر، ناشی از تراکم مطلق جمعیت است و تعادل در نتیجهٔ کاهش جمعیت حاصل می‌گردد، توجیه نماید. این تجربه به مراتب مهم‌تر است از طاعون میانهٔ قرن چهاردهم که این همه مورد تجلیل و احترام هواداران مالتوس قرار گرفت. ضمناً متذکر شویم که سنجش شرایط تولید و جمعیت قرن نوزدهم با مقیاس سدهٔ چهاردهم، به خودی خود اندیشه‌ای ساده‌لوحانه و فضل‌فروشانه بود. مضافاً بر این که این ساده‌لوحان نکتهٔ مهمی را از نظر دور می‌داشتند و آن این بود که اگر طاعون مزبور با درو کردن جان‌ها در این طرف مانش یعنی در انگلستان، موجب آزادی و ثروت بیشتری برای ساکنین روستا گردید، در آنسوی مانش یعنی فرانسه، همین واقعه وابستگی شدیدتر و فقر بیشتری برای مردم به بار آورد.(۱)

---

۱ ـ نظر به این که ایرلند به مثابه ارض موعود «اصل جمعیت» تلقی شده است، توماس سدلر پیش از آن که اثر خود را دربارهٔ جمعیت منتشر نماید کتاب مشهور خود را تحت عنوان "Ireland, its Evils and their Remedies" (لندن، چاپ دوم سال ۱۸۲۹) انتشار داد که در آن با آمار مقایسه‌ای دربارهٔ هر یك از استان‌ها و کنت‌نشین‌های هر کدام از استان‌ها ثابت نمود که در ایرلند، بر خلاف آن چه مالتوس

در سال ۱۸۴۶ قحطی، بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر را در ایرلند هلاك ساخت ولی این بلا فقط دامنگیر مردم فقیر گردید. قحطی مزبور هیچ لطمه‌ای به ثروت کشور وارد نکرد. مهاجرتی که ۲۰ سال متوالی بدنبال قحطی مزبور ادامه یافته و هنوز هم دایماً رو به افزایش است، با از بین بردن مردم وسایل تولید را مثلاً مانند جنگ ۳۰ ساله[1] نابود نساخت. ده‌ها ایرلندی، با انتقال ملت فقیری به هزاران میل فاصله از کانون تیره‌روزیش، اسلوب کاملاً نوینی کشف نمود. آن مهاجرینی که در ایالات متحدهٔ آمریکا مستقر گشته‌اند همه ساله مبالغی پول به کشور می‌فرستند که خرج سفر بازماندگان آنها را تأمین می‌کند. هر دسته‌ای که امسال مهاجرت می‌کند سال بعد دستهٔ دیگری را بدنبال خویش می‌کشاند. بدینسان به جای آن که مهاجرت، خرجی به گردن ایرلند بگذارد خود یکی از سودآورترین رشته‌های صادرات آن را تشکیل می‌دهد. سرانجام باید گفت که این مهاجرت پروسهٔ منظمی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را رخنه‌ای موقت در انبوه جمعیت انگاشت بلکه همه ساله بیشتر از آن چه زاد بر جمعیت می‌افزاید مهاجرت از تعداد آن می‌رباید، به نحوی که سطح مطلق جمعیت سال به سال تنزل می‌کند.[2]

نتایجی که برای کارگران ایرلندی ماندگار و رهیده از قید اضافه جمعیت به دست آمده چه بود؟ نتیجه آن شد که اضافه جمعیت نسبی امروز به همان میزان پیش از ۱۸۴۶ است و دستمزد در همان سطح نازل قرار گرفته، طاقت‌فرسایی کار بیشتر شده است و تیره‌روزی روستا باز بحران تازه‌ای در پی دارد. علل این امر ساده است. انقلاب کشاورزی همگام مهاجرت بود. تولید اضافه جمعیت نسبی سریع‌تر از تهی شدن مطلق جمعیت پیش رفت. نگاهی به جدول C نشان می‌دهد تا چه اندازه تبدیل زمین‌های مزروع به چراگاه بالضروره در ایرلند تأثیری حادتر از انگلستان داشته است. در انگلستان با نمو دامپروری، کشت سبزیجات نیز توسعه می‌یابد ولی در ایرلند تنزل می‌کند. در

مدعی شده است، نه تنها فقر به نسبت مستقیم جمعیت نیست بلکه با آن در نسبت معکوس قرار گرفته است.

۱ ـ جنگ ۳۰ ساله، که برخی از کشورهای اروپایی (آلمان، اتریش، دانمارك، سوئد و فرانسه) در آن هر یك برحسب زمان مداخله داشته‌اند، در سال ۱۶۱۸ به بهانهٔ اختلاف مذهبی بین پروتستان‌ها و کاتولیك‌ها درگرفت و در سال ۱۶۴۸ با امضاء عهدنامه‌های وستفالی بین امپراطور ژرمانی، فرانسه و سوئد پایان یافت.م

۲ ـ برای مدت بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۷۴ تعداد کل مهاجرین بالغ بر ۲۳۲۵۹۲۲ نفر می‌گردد.

حالی که مساحت بزرگی از زمین‌های زیر کشت سابق به آیش گذاشته شده یا تبدیل به چراگاه دایمی گردیده است، بخش بزرگی از زمین‌های بایر قدیم و مرداب‌زارها به منظور توسعهٔ دامپروری مورد استفاده قرار می‌گیرند. فارمداران کوچك و متوسط ـ من همهٔ آنها را که بیش از ۱۰۰ آکر کشت نمی‌کنند در این زمره می‌شمارم ـ هنوز تقریباً $\frac{۸}{۱۰}$ مجموع فارمداران را تشکیل می‌دهند.(۱) اینان بتدریج و به درجه‌ای به مراتب شدیدتر از گذشته به وسیلهٔ رقابت کشاورزی سرمایه‌داری پایمال می‌شوند و لذا مستمراً اعضاء تازه‌ای به طبقهٔ کارگر مزدبگیر تحویل می‌دهند. تنها صنعت بزرگ ایرلند که کتان‌بافی است بالنسبه احتیاج کمتری به مردان بالغ دارد و به طور کلی با وجود توسعهٔ این صنعت پس از بالا رفتن قیمت پنبه طی سال‌های ٦٦-۱۸٦۱، فقط بخش بالنسبه ناچیزی از جمعیت را کار می‌دهد. این صنعت مانند هر صنعت بزرگ دیگر، در نتیجهٔ نوسانات دایمی که در محیط خاص وی بروز می‌کند، با وجود نمو تعداد مطلق افرادی که به وسیلهٔ آن جذب می‌شوند مستمراً یك اضافه جمعیت نسبی تولید می‌کند. فقر مردم روستایی پایهٔ کارخانجات عظیم پیراهن‌دوزی و غیره را تشکیل می‌دهد، که قسمت اعظم سپاه کارگری آنها در دهات پراکنده‌اند، این جا باز به همان اسلوب کار خانگی که سابقاً توصیف شده است برمی‌خوریم یعنی سیستمی که با کم مزد دادن و زیاده کار گرفتن وسیلهٔ منظم ویژه‌ای برای «زایدسازی» در دست دارد. سرانجام با این که فرار جمعیت دارای همان عواقب خانمان براندازی نیست که برای یك کشور مجهز به تولید سرمایه‌داری پیشرفت وجود دارد، معذالك این تهی شدن جمعیت بدون واکنش دایمی روی بازار داخلی انجام نمی‌گیرد. خلایی که مهاجرت در این جا ایجاد می‌کند نه تنها تقاضای بازار محلی کار را محدود می‌سازد بلکه از درآمد کاسبان کوچك، پیشه‌وران و به طور کلی صاحبان صنعت کوچك نیز می‌کاهد. از آن جا است پس‌رفتنی که در جدول E در مورد درآمدهای بین ٦۰ تا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ مشاهده می‌شود.

گزارش‌های بازرسان مؤسسات نیکوکاری عمومی ایرلند (سال ۱۸۷۰)(۲) شرح روشنی از وضع روزمردان کشاورزی ایرلند به دست می‌دهد. کارمندان حکومتی، که

---

۱ ـ یادداشت برای چاپ دوم ـ بنابر جدولی که در Murphys تحت عنوان: "Ireland Industrial, Political, and Social" در ۱۸۷۰ (صفحهٔ ۱۰۳) انتشار یافته است، ۹۴/٦٪ از زمین‌ها از فارمداری‌های ۱۰۰ آکری و ۵/۴٪ آنها از فارمداری‌های بیش از ۱۰۰ آکر تشکیل یافته‌اند.

2 - "Report from the poor Law Inspector on the Wages of. Agricultural Labourers in Dublin", و نیز مقایسه شود با: Agricultural Labourers (Ireland) Return etc. 8 March 1862 London 1870.

خود را به زور سرنیزه و حکومت نظامی گاه آشکار و گاه مستور نگه می‌دارند، مجبور به رعایت احتیاطاتی در گفتار خود هستند که نزد همکاران انگلیسی آنها ملحوظ نیست. ولی معذالك مجاز نمی‌شمرند که حکومت آنها در میان اوهام و خیالات واهی بیارامد. بنابه گفتهٔ آنان سطح دستمزدها که هنوز در روستا بسیار پایین است طی ۲۰ سال اخیر از ۵۰ تا ۶۰٪ ترقی کرده است و اکنون به طور متوسط به ۶ تا ۹ شیلینگ در هفته بالغ می‌گردد. ولی در پشت این ترقی ظاهری یك تنزل واقعی مزد پنهان شده است زیرا ترقی مزبور حتی جبران بالا رفتن بهای وسایل زندگی ضروری را، که در این فاصله به وقوع پیوسته است، نمی‌کند.

آمار زیرین که از محاسبات رسمی یکی از کارستان‌های ایرلندی استخراج شده است دلیلی بر این مدعا است.

هزینهٔ متوسط نگهداری و اعاشهٔ سرانه در هفته:

سال	خوراك	پوشاك	جمع
۲۹سپتامبر ۱۸۴۸تا ۲۹سپتامبر ۱۸۴۹	۱شیلینگ و $\frac{1}{4}$۳پنس	۳پنس	۱شیلینگ و $\frac{1}{4}$۶پنس
۲۹سپتامبر ۱۸۶۸تا ۲۹سپتامبر ۱۸۶۹	۲شیلینگ و $\frac{1}{4}$۷ پنس	۶پنس	۳شیلینگ و $\frac{1}{4}$۱پنس

بنابراین قیمت مواد خوراکی تقریباً ۲ برابر و بهای پوشاك دقیقاً ۲ برابر ۲۰ سال پیش شده است. حتی اگر از این عدم تناسب در قیمت‌ها صرف‌نظر کنیم و فقط به مقایسهٔ نرخ پولی دستمزدها اکتفا نماییم باز به هیچ وجه نمی‌توان نتیجهٔ درستی به دست آورد. پیش از قحط و غلا قسمت اعظم مزدهای کشاورزی به طور جنسی پرداخت می‌شد و فقط کوچك‌ترین بخش آن به پول تأدیه می‌گردید، ولی امروز پرداخت نقدی قاعدهٔ رایج است. از این جا نتیجه می‌شود که تغییرات مزد واقعی هر چه باشد ناگزیر نرخ پولی مزد می‌بایست ترقی کند.

«پیش از قحط و غلا، کشاورز روزمزد قطعهٔ زمینی داشت که در آن سیب‌زمینی می‌کاشت و خوك و مرغ می‌پروراند. امروز وی باید نه تنها کلیهٔ خواربار خود را خریداری نماید بلکه درآمدهای حاصله از فروش خوك و مرغ و تخم‌مرغ نیز از دست او بیرون می‌رود.»(۱) در واقع سابقاً کارگران کشاورز با فارمداران کوچك مخلوط

---

1 - "Reports from the Poor Law Inspector on the Wages of Agricultural Labourers in Dublin", P. 29,1.

بودند و اغلب فقط در عداد عقب‌داران فارمداری‌های متوسط و بزرگی، که در آن جا اشتغالی به دست می‌آوردند، بشمار می‌آمدند. تنها پس از بلای سال ۱۸۴۶ است که اینان دارند جزئی از طبقهٔ کارگر مزدور محض می‌شوند یعنی وضع خاصی به دست می‌آورند که فقط به وسیلهٔ رابطهٔ پولی به ارباب مزدده خود وابسته‌اند.

از وضع سکنای آنها در ۱۸۴۶ مطلع شده‌ایم. از آن تاریخ به بعد این وضع باز هم بدتر شده است. قسمتی از روزمزدان کشاورز، که روز به روز از تعداد آنها کاسته می‌شود، هنوز ساکن املاك فارمدارانند و در کلبه‌های آکنده‌ای منزل دارند که در قباحت و شناعت به مراتب فجیع‌تر از آن نوعی استکه مناطق روستایی انگلستان به ما نشان داده‌اند. این اوضاع و احوال به استثناء برخی از نقاط اولستر در همه جا عمومیت دارد، در جنوب در کنت‌نشین‌های کورك، لیمریك، کیل‌کنی، و غیره، در شرق در اویکلو، ئوکسفورد و غیره، در مرکز در کنت‌نشین‌های شاه و ملکه، دوبلین و غیره، در شمال در داثون، آنتریم، تایرون و نقاط دیگر، در مغرب در اسلایگو، روسکومون، مایو، گلوی و محال دیگر. «این برای مذهب و تمدن این کشور خجالت‌آور است.»[۱] برای این که سکونت روزمزدان در این کنام‌ها دلپذیرتر شود تکه‌زمین‌هایی راکه از ازمنهٔ بسیار قدیم جزء متعلقات مساکن مزبور بوده است منظماً ضبط می‌کنند. «آگاهی وجدانی بر این نوع راندگی و مطرودیت که از اربابان و مباشران بر آنها رواگشته است در نزد کشاورزان روزمزد متقابلاً احساساتی از عداوت و ضدیت علیه کسانی برانگیخته است که با آنها مانند نژادی مسلوب‌الحق رفتار می‌کنند.»[۲] نخستین عمل انقلاب کشاورزی تخریب هر چه سریع‌تر کلبه‌هایی بود که در محل کار زراعتی قرار داشت و همچون شعاری که از بالا صادر شده بود اجراء گردید. بدینسان بسیاری از کارگران مجبور شدند در قراء و شهرها برای خود پناهگاهی جستجو نمایند و در این نقاط آنان را مانند اشیاء وارده به انبارهای زیر سقف، سوراخ‌ها، سرداب‌ها و زوایای دور افتادهٔ پست‌ترین محلات افکندند.

بدینسان هزاران نفر از ایرلندیان، که به شهادت خود انگلیسیان غرق در پیش‌داوری‌های ملی، به صفات نادر علاقمندی به کانون وطنی، به شادمندی و بی‌غمی، پاکی اخلاق خانوادگی ممتازند، یك بار به گرمخانه‌های تبه‌کاری انتقال یافتند. اینك مردان می‌بایستی در فارمداری‌های مجاور برای خود کاری بجویند و فقط به صورت روزمزد یعنی ناپایدارترین شکل مزدوری، اجیر شوند. بدین منظور «آنها باید اکنون راه

---

۱ ـ همان گزارش، صفحهٔ ۱۲.　۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۷.

درازی را تا فارمداری و رجعت از آن بپیمایند، چه بسا مانند موشان آب کشیده سرتاپا خیس شوند و تن به انواع شداید دیگر بدهند، که غالباً بنیه‌کاه و مسبب بیماری و لذا بی‌چیزی می‌گردد.»[۱]

«سال به سال شهرها می‌بایست آن عده از کارگرانی راکه در نقاط زراعتی زاید تلقی می‌گردیدند بپذیرند»[۲] و با این وصف هنوز در شگفتند «که در شهرها و دهات فزونی کارگر و در صحرا کمبود کارگر مشهود است!»[۳] حقیقت این است که محسوس بودن این کمبود کارگر فقط «به هنگام کارهای فوری کشاورزی، در بهار و پاییز است در حالی که بقیهٔ سال بسیاری از کارگران چنان بیکارند»[۴] که «پس از دروی ماه اکتبر تا بهار برای آنها به زحمت جایی برای اشتغال به دست می‌آید»[۵] و نیز هنگامی هم که به کار اشتغال دارند «اکثراً باید یا متحمل از دست رفتن تمام روزکار خود شوند و یا به وقفه‌های گوناگون تن در دهند.»[۶]

این عواقب انقلاب کشاورزی یعنی تبدیل زمین‌های زیرکشت به چراگاه دام‌ها، استفاده از ماشین‌آلات و اکیدترین صرفه‌جویی‌ها در موردکار و غیره، باز هم در اثر وجود مالکان نمونه، که به جای صرف درآمدهای خویش در خارجه مرحمت فرموده در ایرلند در ملك خویش سکونت اختیار نموده‌اند، تشدید گردید. برای آن که به قانون عرضه و تقاضا خللی وارد نشود این آقایان «اکنون تقریباً تمام نیازمندی‌های کار خود را به گردن خرده‌فارمداران خویش بار می‌کنند. اینان مجبورند در برابر دستمزدی که عموماً پایین‌تر از اجرت روزمزدان عادی است برای مالکین زمین جان بکنند، بدون آن که بتوانند توجهی به ناراحتی‌ها و زیان‌هایی داشته باشند که از این منشاء عاید آنها می‌گردد یعنی مجبورند در مواقع حاد بذرافشانی و درو رسیدگی به مزارع خاص خویش را فراموش نمایند.»[۷]

بنابراین عدم تأمین و بی‌نظمی در اشتغال، بازگشت مکرر بیکاری و دراز مدتی آن یعنی تمام علایم اضافه جمعیت نسبی، در گزارش‌های بازرسان مؤسسات نیکوکاری نیز به مثابه خواست‌های پرولتاریای کشاورزی ایرلند ثبت گردیده است. به یاد داریم که در مورد پرولتاریای کشاورزی انگلستان نیز به چنین پدیده‌هایی برخورد نموده‌ایم. ولی تفاوت در این است که در انگلستان، کشور صنعتی، ذخیرهٔ کار صنعت از روستا گرفته

---

۱ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۵. ۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۷. ۳ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۵.

۴ ـ همان جا، صفحهٔ ۱. ۵ ـ همان جا، صفحهٔ ۳۲. ۶ ـ همان جا، صفحهٔ ۲۵.

۷ ـ همان جا، صفحهٔ ۳۰.

می‌شود، در حالی که در ایرلند، کشور زراعتی، ذخیرهٔ کار کشاورزی از شهرها، که پناهگاه کارگران رانده شدهٔ کشاورز است، تأمین می‌گردد. در آن جا عدهٔ زاید کشت و کار مبدل به کارگر کارخانه می‌شود، در این جا رانده‌شدگان، در عین این که به دستمزد شهری فشار وارد می‌کنند، کشاورز باقی می‌مانند و مستمراً در جستجوی کار به روستا احاله می‌شوند.

گزارش دهندگان رسمی وضع مادی روزمزدان کشاورزی را به شرح زیرین جمع‌بندی می‌کنند: «با این که آنان در حداکثر قناعت زندگی می‌کنند دستمزد آنها به زحمت برای تأمین خوراك و سکنای خود و خانواده‌شان کفایت دارد. برای پوشاك باید از جای دیگر عوایدی به دست آورند... آتمسفر خانه‌های آنان توأم با دیگر محرومیت‌ها، طبقهٔ آنها را به درجهٔ کاملاً ویژه‌ای در معرض تیفوس و سل قرار می‌دهد»[۱] بنابر آن چه گذشت شگفت‌آور نیست، که بنابه شهادت متفق گزارش‌دهندگان، یك نارضایی تار سرا پای این طبقه را فراگرفته به طوری که طالب بازگشت گذشته است، از وضع کنونی متنفر و نسبت به آینده بی‌امید است، «تحت تأثیر عوامل عوام‌فریب قرار می‌گیرد» و فقط یك اندیشه دارد و آن این است که به آمریکا مهاجرت نماید. بلی جمعیت گاهی، این اکسیر اعظم و جهانشمول مالتوزیانی[۲] بدینسان ارین[۳] سرسبز و خرم را مبدل به کشور فراوانی و خصب نموده است!

یك مثال کافی است تا زندگی راحت و خوش کارگران صنعتی ایرلند را نشان دهد. رابرت بیکر بازرس انگلیسی کارخانجات چنین می‌گوید: «به هنگام بازرسی اخیر خود در ایرلند شمالی مشقاتی، که یك کارگر ماهر ایرلندی، با وجود وسایل بسیار محدود خود، برای تربیت کودکان خویش متحمل گشته بود، سخت موجب شگفتی من شد. من اظهارات او را عیناً چنان که از دهان او شنیده‌ام می‌آورم. برای این که معلوم شود که او کارگر با مهارتی است می‌گویم که وی را به تهیه کالاهای باب بازار منچستر گماشته بودند.

جونسون: من چوبکش کارم[۴] و از ساعت ٦ صبح تا ساعت ۱۱ شب از روز شنبه تا

---

۱ ـ همان جا، صفحات ۲۱ و ۲۳. ۲ ـ منتسب به عقاید هواداران مالتوس.م

۳ ـ نام قدیمی ایرلند.م

۴ ـ چوبکش ابزاری است که در ایران به آن پنبه‌دانه و شاهدانه را از الیاف آن جدا می‌کرده‌اند و به آن چُوبَکین و چوبلین هم می‌گویند. (رجوع شود به فرهنگ عمید، جلد اول صفحهٔ ۵۲۸) این کلمه در برابر لغت انگلیسی beetler آورده شده است که در متن سرمایه عیناً قید گردیده و کلمهٔ آلمانی

جمعه کار می‌کنم. شنبه کار ما در ساعت ٦ عصر پایان می‌پذیرد و ۳ ساعت برای غذا و استراحت در اختیار داریم. من ۵ فرزند دارم. برای این کار هفته‌ای ۱۰ شیلینگ و ٦ پنس دریافت می‌کنم. زن من نیز کار می‌کند و هفته‌ای ۵ شیلینگ مزد می‌گیرد. دختر ارشد من که ۱۲ ساله است خانه را نگهداری می‌کند. وی آشپز و تنها یاور ما است. او بچه‌های کوچك‌تر را برای رفتن به دبستان آماده می‌کند. زنم با من از خواب بیدار می‌شود و با من از خانه بیرون می‌رود. دخترکی که از جلوی منزل ما می‌گذرد مرا ساعت ۵/۵ از خواب بیدار می‌کند. پیش از آن‌که به‌کار برویم غذایی نمی‌خوریم. طفل ۱۲ ساله تمام روز از بچه‌ها مراقبت می‌کند. ما ساعت ۸ صبحانه صرف می‌کنیم و بدین منظور به خانه می‌رویم. هفته‌ای یك بار چای داریم. روزهای دیگر جوشانده‌ای می‌خوریم که بنابر امکاناتمان گاه از آرد جو و گاه از آرد ذرت است.

در زمستان کمی قند و آب به جوشاندهٔ خود می‌افزاییم. در تابستان قدری سیب‌زمینی از تکه زمینی که خود کاشته‌ایم برداشت می‌کنیم و آن‌گاه که سیب‌زمینی‌ها تمام شد باز به جوشاندهٔ خود برمی‌گردیم. بدین نحو روزگار ما تمام سال یك روز بعد از دیگری، اعم از یك‌شنبه و روز کار، می‌گذرد. من شب‌ها همواره از کار روزانه بسیار خسته و فرسوده‌ام. به طور استثناء کمی گوشت هم می‌بینیم ولی بسیار نادر است. ۳ تا از کودکان ما به دبستان می‌روند و از این بابت سرانه هفته‌ای یك پنی می‌پردازیم. کرایه‌خانهٔ ما هفته‌ای ۹ پنس است. ذغال و سوخت لااقل یك شیلینگ و ٦ پنس در ۱۴ روز خرج برمی‌دارد.»[۱] این است دستمزد ایرلندی و این است زندگی ایرلندی.

در واقع فقر ایرلند از نو در انگلستان زبانزد است. در پایان سال ۱۸٦٦ و در آغاز سال ۱۸٦۷ یکی از زمینداران بزرگ ایرلند، لرد دافرین، در روزنامهٔ تایمز محل مسأله پرداخت.» چه انسان‌منشانه است از جانب چنین بزرگ خواجه‌ای.[۲]

در جدول دیده می‌شود که در سال ۱۸٦۴ از کل سود به مبلغ ۴۳٦۸٦۱۰ لیرهٔ استرلینگ، ۳ نفر از افزونگران فقط ۲٦۲٦۱۰ لیره سهم برده‌اند در حالی که بعکس همین ۳ نفر که از قهرمانان «امساك و پرهیز» هستند در ۱۸٦۵ از کل سود به مبلغ

"Wascäeklopfer" بین دو هلال قرار داده شده است. به کارگری که این عمل را انجام دهد به زبان فرانسه teilleur می‌گویند.م

1 - "Rep. of Insp. of Fact. 31st. Oct. 1866," P. 96.

۲ ـ مصرع از گوته شاعر نامدار آلمان است، از زبان مفیستو (شیطان)، در نمایشنامهٔ فاوست (پیش‌پرده‌ای که در آسمان می‌گذرد).م

۴۶۶۹۹۷۹ لیرهٔ استرلینگ، ۲۷۴۴۴۸ لیره به جیب زده‌اند، در سال ۱۸۶۴ ۲۶ افزونگر ۶۴۶۳۷۷ لیرهٔ استرلینگ، در ۱۸۶۵: ۲۸ افزونگر ۷۳۶۴۴۸ لیرهٔ استرلینگ، در ۱۸۶۴: ۱۲۱ نفر افزونگر ۱۰۶۶۹۱۲ لیرهٔ استرلینگ، در ۱۸۶۵: ۱۸۶ افزونگر ۱۳۲۰۹۹۶ لیرهٔ استرلینگ، در ۱۸۶۴: ۱۱۳۱ افزونگر ۲۱۵۰۸۱۸ لیرهٔ استرلینگ که تقریباً نیمی از جمع مبلغ سود کل سالیانه است، در ۱۸۶۵: ۱۱۹۴ افزونگر ۲۴۱۸۹۳۳ لیرهٔ استرلینگ یعنی بیش از نصف سود کل سالانه، برداشت کرده‌اند.

ولی سهم شیری که عده‌ای کوچك و نامرئی از زمینداران بزرگ انگلستان، اسکاتلند و ایرلند از بهرهٔ کل سالانهٔ زمین برداشت می‌کنند چنان زشت منظر و بی‌قاعده است که دولت انگلستان مصلحت را در آن دیده است که در مورد بهره‌های ارضی آماری مانند تقسیم سودهای دیگر منتشر نسازد. لرد دافرین یکی از این زمینداران بزرگ است. البته امکان این که بهرهٔ زمین و سودهای دیگر بتوانند بیش از اندازه باشند و یا افراط آنها کوچك‌ترین ارتباطی به افرط تیره‌روزی مردم پیدا نماید، برای وی تصوری همان قدر «جسارت آمیز» است که «ناسالم». وی بنای خویش را بر پایهٔ فاکت‌ها قرار می‌دهد. فاکت این است که با کاهش جمعیت ایرلند بهره‌های زمین متورم می‌شوند، جمعیت کاهی به «خیر و صلاح» مالکین ارضی است و لذا به خیر و مصلحت زمین و زراعت نیز هست و بنابراین به صلاح مردم که فقط به مثابه متفرعات زمین تلقی می‌شوند نیز در می‌آید. بدینسان وی اعلام می‌کند که گویا ایرلند هنوز پر جمعیت است و سیل مهاجرت هنوز هم به کندی جریان دارد. برای این که بهروزی تکمیل شود به نظر وی لازم است که ایرلند لااقل $\frac{1}{3}$ از جمعیت کارگری خود را از دست بدهد.

مبادا اشتباهی رخ دهد و تصور شود که این لرد شاعر مسلك، طبیبی از مکتب حکیم سانگرادو(۱) است که هر قدر بهبود در بیماران خود نمی‌دید حجامت تجویز می‌کرد و این حجامت را تا آن جا تکرار می‌کرد که بیمار با از دست دادن تمام خون خود از قید مریض بودن نیز نجات می‌یافت، خیر، لرد دافرین به جای آن که حجامتی برای تقریباً ۲۰۰۰۰۰۰ نفر تجویز نماید، که در واقع بدون آن بهشت موعود رانمی‌توان در ارین مستقر ساخت، فقط تقاضای حجامتی به میزان ثلث میلیون نفر دارد.

---

۱ ـ نام یکی از قهرمانان رمان ژیل‌بلاس اثر لوساژ نویسندهٔ فرانسوی قرن هیجدهم است. در ترجمهٔ فارسیی که از این رمان در اوایل قرن حاضر شده مترجم به این شخص نام حکیم خونابی داده است که در واقع ترجمه‌ای از نام فرانسوی او است.م

تعداد و وسعت فارم‌داری‌های ایرلند در سال ۱۸۶۴:

تعداد فارم‌ها	تعداد	آکر
۱ ـ فارم‌های پایین‌تر از ۱ آکر	۴۸۶۵۳	۲۵۳۹۴
۲ ـ فارم‌های بالاتر از ۱ آکر و کمتر از ۵ آکر	۸۲۰۳۷	۲۸۸۹۱۶
۳ ـ فارم‌های بالاتر از ۵ و کمتر از ۱۵ آکر	۱۷۶۳۶۸	۱۸۳۶۳۱۰
۴ ـ فارم‌های بالاتر از ۱۵ و کمتر از ۳۰ آکر	۱۳۶۵۷۸	۳۰۵۱۳۴۳
۵ ـ فارم‌های بالاتر از ۳۰ و پایین‌تر از ۵۰ آکر	۷۱۹۶۱	۲۹۰۶۲۷۴
۶ ـ فارم‌های بالاتر از ۵۰ و کمتر از ۱۰۰ آکر	۵۴۲۴۷	۳۹۸۳۸۸۰
۷ ـ فارم‌های بالاتر از ۱۰۰ آکر	۳۱۹۲۷	۸۲۲۷۸۰۷
۸ ـ مساحت کل		۲۰۳۱۹۹۲۴(۱)

تمرکز، از سال ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۱، به طور عمده فارمداری‌های سه دستهٔ اول را، که از یك آکر کمتر و بالاتر از ۱۵ آکر نبودند، از بین برد. در مرحلهٔ نخست این فارمداری‌ها بودند که می‌بایستی از بین می‌رفتند. نتیجهٔ آن این بود که ۳۰۷۰۵۸ فارمدار «زاید» شدند و اگر متوسط دست کم هر خانواده را ۴ نفر بگیریم ۱۲۲۸۲۳۲ نفر را در بر می‌گیرد. چنان که به فرض بعید، به این نتیجه برسیم که پس از انجام انقلاب زراعتی $\frac{1}{4}$ این عده از نو جذب‌پذیر باشند، آن گاه باز ۹۲۱۱۷۴ نفر چاره‌ای جز مهاجرت ندارند. چنان که از مدت‌ها پیش در انگلستان معلوم است، دسته‌های ۴ و ۵ و ۶ یعنی فارم‌های بالاتر از ۱۵ و پایین‌تر از ۱۰۰ آکر، برای غله کاری سرمایه‌داری خیلی کوچکند و حتی نمی‌توانند برای پرورش گوسفند نیز به حساب آیند. لذا بنابه همان فرض فوق‌الذکر باز ۷۸۸۷۶۱ نفر دیگر را باید نامزد مهاجرت دانست یعنی جمعاً ۱۷۰۹۵۳۲ نفر. نظر به این که اشتها با خوردن صاف‌تر می‌شود، چشمان بهره‌ستان زمین بزودی در می‌یابد. که ایرلند با ۳۵۰۰۰۰۰ جمعیت خود کماکان فقیر است و فقر آن نتیجهٔ انبوهی جمعیت است و لذا کاهش جمعیت باید باز هم جلوتر از این برود تا آن که این کشور به وظیفهٔ واقعی خود عمل کند یعنی به صورت یك چراگاه انگلیسی گوسفند و یك علف چر دام درآید.(۲)

---

۱ ـ مساحت کل شامل "لجن‌زارها و زمین‌های بایر" نیز هست.

۲ ـ در مورد این که قحطی و شرایطی که از آن ناشی شده چگونه از جانب ملاکان منفرد و همچنین به وسیلهٔ قانونگزاری انگلستان با نقشه مورد استفاده قرار گرفته است تا انقلاب زراعتی را به زور به کرسی بنشانند و جمعیت ایرلند را تا حدّ نیازمندی‌های زمینداران تقلیل دهند، من در کتاب سوم این

ولی این اسلوب سوداور، مانند همه چیز خوب این جهان، روی بدی هم دارد. انباشت بهره‌های زمین در ایرلند با انباشت ایرلندی‌ها در آمریکا توأم است. ایرلندی‌هایی که گاو و گوسفند آنها را از خانه رانده است در آنور اقیانوس به صورت فانیان‌ها(۱) رستاخیز می‌کنند و در برابر ملکهٔ فرتوت دریاها جمهوری عظیم جوانی هر چه مهیب‌تر و ترساننده‌تر بر پا می‌خیزد(۲)

نوشته در بخشی که مربوط به مالکیت ارضی است مفصلاً سخن خواهم گفت. در آن جا باز من شرایط فارمداران کوچك و کارگر کشاورز را مورد مطالعه قرار خواهم داد. فعلاً فقط به نقل‌قولی قناعت می‌شود: ناسو و. سنیور، در اثری که پس از مرگش تحت عنوان "Journals, Conversations and Essays relating to Ireland", 2vol, London, 1868, t.II. P. 282. انتشار یافته است از جمله چنین می‌گوید: «همچنان که دکتر .G به درستی متذکر می‌شود، ما قانونی دربارهٔ بینوایان داریم و این قانون افزار نیرومندی برای پیروز ساختن ملاکان است. وسیلهٔ دیگر مهاجرت است. هیچ دوستدار ایرلند نمی‌تواند آرزو کند که جنگ پایان یابد... هر قدر این جنگ سریع‌تر تمام شود و هر اندازه که زودتر ایرلند به صورت چراگاهی در آید با تعداد نسبتاً کمی از جمعیت که مستلزم وجود چراگاه است، برای همهٔ طبقات بهتر است. قوانین انگلیسی غلات در سال ۱۸۱۵ انحصار وارد کردن آزاد گندم را به بریطانیای کبیر برای ایرلند تأمین می‌کرد. بدینسان قوانین مزبور تصنعاً کشت گندم را تشویق می‌نمود. این انحصار در ۱۸۴۶ با لغو قوانین غلات ناگهان از بین رفت. صرف‌نظر از اوضاع و احوال دیگر، همین امر به تنهایی کافی بود تا برای تبدیل زمین‌های زیرکشت ایرلند به چراگاه، برای تمرکز فارمداری‌ها و رانده شدن دهقانان خرده‌پا، محرك و مشوق نیرومندی گردد. پس از آن که از سال ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۶ حاصلخیزی زمین‌های ایرلند مورد ستایش قرار گرفت و علناً گفتند که این زمین‌ها را طبیعت برای کشت گندم تخصیص داده است، ناگهان زراعت‌شناسان، اقتصاددانان و سیاستگران انگلیسی کشف کردند که گویا این اراضی جز تولید علوفهٔ دام برای هیچ چیز دیگری شایستگی ندارد! آقای لئونس دولاورنی از آنسوی مانش، با عجله همین مطالب را تکرار نمود. البته این بایستهٔ مردی «جدی» مانند لاورنی است که در دام این قبیل مطالب کودکانه بیفتد.

۱ ـ جمعیت انقلابی ایرلندی است که در ۱۸۶۱ تأسیس گردید و هدف آن بیرون آوردن ایرلند از تسلط انگلستان بود. این جمعیت در آمریکا پیروان زیاد یافت.

۲ ـ ابیات لاتینی از شاعر معروف رومی هوراسیوس است که قریب نیم قرن پیش از میلاد مسیح می‌زیسته و ترجمهٔ آن چنین است: (هوراسیوس ـ کتاب اپودس بند هفتم «خطاب به رومیان»).م

روسیان گرفتار سرنوشتی شومند — و آن گناه برادرکشی است

فصل بیست و چهارم: آن چه انباشت بدوی خوانده شده است

۱ ـ راز انباشت بدوی:

دیدیم چگونه پول به سرمایه مبدل می‌شود و به وسیلهٔ سرمایه اضافه ارزش و از اضافه ارزش سرمایهٔ بیشتر به دست می‌آید. ولی انباشت سرمایه خود مستلزم وجود اضافه ارزش است و اضافه ارزش نیز با تولید سرمایه‌داری ملازمه دارد و اما تولید سرمایه‌داری هم به نوبهٔ خود مستلزم آن است که قبلاً مقادیر بزرگی از سرمایه و نیروی کار در دست تولیدکنندگان کالا گرد آمده باشد. بدینسان مجموع این حرکت به صورت دور باطلی جلوه می‌کند و فقط در صورتی می‌توان از آن بیرون آمد که انباشتی پیش از انباشت سرمایه‌داری، یك انباشت «بدوی»، (یا به قول آدام اسمیت یك «انباشت قبلی یا پیش انباشت»، فرض شود یعنی انباشتی که معلول شیوهٔ تولید سرمایه‌داری نیست بلکه مبدأ حرکت آن است.

در علم اقتصاد انباشت بدوی همان نقشی را ایفا می‌کند که نخستین گناه در علم کلام عهده‌دار آن است. حضرت آدم گازی به سیب زد و از آن جا معصیت دامنگیر تمام نوع بشر شد. منشاء این انباشت نیز با نقل داستانی از آزمندی گذشته ایضاح می‌شود. در زمانی قدیم که مدت‌ها است سپری شده، یك عده افراد زبده و برگزیده وجود داشته‌اند که کوشا و هوشمند و پیش از هر چیز صرفه‌جو و اندوختگر بوده‌اند و از سوی دیگر جماعت فرومایگان تن‌پروری می‌زیسته‌اند که دار و ندار خود را در خوشگذرانی و عیاشی تلف می‌کرده‌اند.

در واقع اگر افسانه متألهین دربارهٔ معصیت آدم این قصه را نقل می‌کند که از چه رو بنی‌آدم به ملعنت گرفتار آمد و محکوم به آن گردید که با عرق جبین خویش نان بخورد، داستان معصیت اقتصادی این مطلب را روشن می‌سازد که چرا کسانی یافت می‌شوند که به هیچ وجه احتیاجی هم به اجراء این حکم الهی ندارند. به هر جهت، این طور در آمد که گروه اول ثروت اندوخت و جماعت دوم سرانجام چیزی جز پوست خود برای فروش نداشت. باری از تاریخ این گناه است که فقر تودهٔ عظیم آغاز می‌شود، توده‌ای که با وجود تمام کار و کوشش هیچ گاه جز تن خود برای فروش ندارد و از همین تاریخ است که صبح دولت عدهٔ قلیلی می‌دهد و با آن که این گروه مدت‌ها است دست به کاری

نمی‌زند مستمراً بر مال و منالش افزوده می‌شود. مثلاً از قبیل همین یاوه‌سرایی‌های کودکانه را، آقای تیر حتی به شکلی جدی و با رسمیت دولتی، برای دفاع از مالکیت، در برابر فرانسوی‌هایی نشخوار می‌کند که روزگاری این همه زبانزد هوشمندی بوده‌اند. ولی هنگامی که پای مالکیت به میان می‌آید، وظیفهٔ مقدس آن می‌شود که بنابر پایهٔ کتاب ابتدایی گذاشته شود تا متناسب سن و سال و درجهٔ تکامل همهٔ کودکان باشد. این نکته مسلم است که در تاریخ واقعی تجاوز، استیلا، قتل و غارت و خلاصه اعمال زور و فشار نقش بزرگی ایفاء می‌کنند. در علم اقتصاد دلپذیر، تغزل مهرآمیز همیشه تفوق داشته است. حق و «کار» همواره یگانه وسایل توانگر شدن بشمار آمده‌اند، ولی البته به استثناء «سال جاری». در حقیقت اسلوب‌های انباشت بدوی به همه چیز شباهت داشته‌اند جز به مهرورزی و تغزل.

پول و کالا نه از ابتداء سرمایه هستند و نه وسایل تولید و معیشت. لذا می‌بایستی به صورت سرمایه درآیند. ولی خود این تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان‌پذیر است. آن شرایط را می‌توان به قرار زیرین خلاصه نمود: دارندگان دو نوع کالای بسیار مختلف می‌بایست در مقابل یکدیگر قرار داشته باشند و با هم تماس گیرند یعنی از یکسو دارندگان پول و وسایل تولید و معیشت، که به منظور بارور ساختن مبلغ ارزش‌دار خود نیروی کار متعلق به غیر را خریدارند، و از سوی دیگر کارگرانی آزاد، که فروشندهٔ نیروی کار خویش و لذا فروشندهٔ کارند. کارگران آزاد به این دو مفهوم است که نه خود مانند بندگان و سرف‌ها و غیره مستقیماً جزئی از وسایل تولید باشند و نه آن که مانند دهقانان مستقل و امثال آنان، وسایل تولیدی از آن خود داشته باشند یا به عبارت دیگر، تا سرحدّ امکان از هر چه رنگ تعلق می‌پذیرد آزاد و از آن حیث بی‌قید و مجرّد باشند.

با این قططب‌بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه‌داری وجود یافته است. مناسبات سرمایه‌داری مستلزم جدایی بین کارگران و مالکیت آن وسایلی است که موجب تحقق و انجام کار می‌گردد. به محض این که تولید سرمایه‌داری به روی پای خویش می‌ایستد نه تنها این جدایی را حفظ می‌کند بلکه آن را به مقیاس دایماً فزاینده‌ای تجدید می‌نماید. بنابراین روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه‌داری می‌شود نمی‌تواند به غیر از روند جدایی کارگر از مالکیت وسایل کارش چیز دیگری باشد یعنی پروسه‌ای که از یك جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه می‌کند و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را به صورت کارگر مزدور در می‌آورد. پس آن چه انباشت بدوی خوانده شده است بجز پروسهٔ جدایی تولیدکنندگان و وسایل تولید نمی‌تواند چیز دیگری باشد. این پروسه از آن جهت مانند پروسه‌ای «بدوی» تجلی می‌کند که پیش تاریخ

سرمایه و شیوهٔ تولید متناسب با آن را تشکیل می‌دهد.

شالودهٔ اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری از ساختمان اقتصادی جامعهٔ فئودال بیرون آمده است. انحلال این ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت.

تولیدکنندهٔ مستقیم یعنی کارگر، تنها آن‌گاه می‌توانست مختار نفس خود گردد که وابستگیش به زمین پایان یافته باشد و رعیت وابسته یا بیگارده شخص دیگری نباشد. و نیز وی برای این که بتواند فروشندهٔ آزاد نیروی کار خویشتن باشد و کالای خود را به هر جاکه بازاری برای آن هست ببرد، می‌بایستی از بند رقیت رسته‌ای، از قید آیین‌های کارآموزی و همقطاری آن و موانعی که مقررات کار حرفه‌ای به وجود آورده بود، رهایی می‌یافت. بدینسان آن حرکت تاریخی که تولیدکنندگان را مبدل به کارگران مزدور می‌کند، از یکسو مانند نجات آنان از بند چاکری و فشار رسته‌ای جلوه می‌کند، و تنها جنبه‌ای است که مورد توجه تاریخ‌نویسان بورژوایی ما است، ولی از سوی دیگر همین نوزادگان، پس از آن که تمام وسایل تولیدشان و همهٔ تضمیناتی که تأسیسات قدیم فئودالی برای زندگی آنان فراهم می‌ساخت از کفشان ربوده شد، مجبورند که خویشتن را در معرض فروش قرار دهند. داستان این خلع ید را سالنامه‌های بشریت با حروفی از خون و آتش ثبت نموده است.

سرمایه‌داران صنعتی، این مالك‌الرقاب‌های تازه، نه تنها می‌بایستی استاد پیشه‌وران رسته‌ای را به عقب می‌راندند بلکه لازم بود اربابان فئودال را نیز که صاحب سرچشمه‌های ثروت بودند از صحنه خارج سازند. از این نقطهٔ نظر است که به عرصه رسیدن آنان، به مثابه ثمرهٔ یك مبارزهٔ پیروزمند علیه قدرت فئودالی و امتیازات برانگیزنده آن و همچنین علیه رسته‌ها و عوائقی تلقی می‌شود، که اینان در برابر پیشرفت بی‌قید تولید و استثمار آزاد انسان از انسان قرار داده بودند. ولی یکه‌سواران صنعت سواران شمشیرزن را فقط در سایهٔ استفاده از رویدادهایی بیرون راندند که اینان را در آن اصلاً گناهی نبود. بالا آمدن و جایگیر شدن آنان، با به‌کار بردن همان قبیل وسایل پستی انجام گرفت که زمانی بندگان آزاد شدهٔ رومی با توسل به آن بر اربابان سرپرست خود خواجگی یافتند.

مبدأ حرکت تحولی که هم کارگر مزدور و هم سرمایه‌دار آفرید همانا رقیت کارگر بود. نقطهٔ عزیمت عبارت از تغییر شکل این رقیت بود یعنی تبدیل بهره‌کشی فئودالی به استثمار سرمایه‌داری. برای درك سیر این تحول نیازی به آن نیست که خیلی دور به عقب برگردیم. با این که نخستین آغاز تولید سرمایه‌داری در برخی از شهرهای مدیترانه‌ای حتی در سده‌های ۱۴ و ۱۵ جسته گریخته مشاهده می‌شود، معذالك عصر سرمایه‌داران

را باید از قرون شانزدهم تاریخ‌گذاری نمود. هر جا که این شیوهٔ تولید برقرار می‌شود، سرواژ از مدت‌ها پیش لغو شده و شهرهای خودمختار و آزاد که چشم چراغ قرون وسطی است دیری است به خاموشی گراییده است.

در تاریخ انباشت بدوی همهٔ آن دگرگونی‌هایی که به مثابه اهرم برای طبقهٔ نوخاستهٔ سرمایه‌دار به‌کار می‌روند از لحاظ تاریخی دوران‌سازانند ولی پیش از همهٔ آنها لحظاتی اهمیت دارند که توده‌های بزرگ انسانی ناگهان به زور از وسایل امرار معاش خودکنده شده و همچون پرولتاریای مسلوب‌الحق به روی بازار کار فرو ریخته می‌شوند. خلع ید تولیدکنندگان روستایی یعنی دهقانان، از ملك و زمین خویش پایه و مبنای تمام پروسه را تشکیل می‌دهد. تاریخ این خلع ید در کشورهای مختلف به رنگ‌های گوناگون آراسته است و مراحل دگرگونه‌ای را با ترتیبات متفاوت در دوران‌های تاریخی مختلف طی می‌کند.

این خلع ید تنها در انگلستان شکل کلاسیك پیدا می‌کند و به همین سبب است که ما آن را به عنوان نمونه اختیار می‌کنیم.(۱)

۲ ـ خلع ید مردم روستا از ملك و زمین:

در سال‌های آخر سدهٔ چهاردهم، سرواژ در انگلستان عملاً از بین رفته بود. در آن هنگام و پیشتر از آن در قرن پانزدهم، اکثریت عظیم سکنهٔ کشور(۲) را دهقانان آزاد و

---

۱ ـ در ایتالیا که تولید سرمایه‌داری زودتر از کشورهای دیگر گسترش یافت، انحلال مناسبات سرواژ نیز زودتر به وقوع پیوست. در آن جا هر چه زودتر سرف‌ها را آزاد می‌کردند تا نتوانند بر اساس مرور زمان برای خود حقی در ملك و زمین به دست آورند. بنابراین رهایی آنها از قید سرواژ فوراً آنان را مبدل به پرولتاریای مسلوب‌الحقی کرد، که اغلب در شهرهای باقیمانده از دوران رومیان، اربابان حاضر آماده‌ای به دست می‌آوردند هنگامی که انقلاب بازار جهانی، در آخر قرن پانزدهم سیادت بازرگانی ایتالیای شمالی را منهدم ساخت حرکتی در جهت معکوس پدید آمد. کارگران شهرها به صورت دسته‌جمعی بطرف روستا رانده شدند و آنها در آن جا به کشاورزی کوچك، که به شکل باغداری انجام می‌گرفت، چنان رونقی بخشیدند که تا آن زمان هرگز دیده نشده بود.

۲ ـ «خرده مالکین که مزارع خود را با دست خویش زراعت می‌کردند و از آسایش محقری برخوردار بودند... در آن زمان بخشی را از ملت تشکیل می‌دادند که به مراتب مهم‌تر از اکنون بود... عده‌ای که کمتر از ۱۶۰۰۰۰ مالك نبودند و با خانواده‌های خود باید بیش از $\frac{۱}{۷}$ کل جمعیت آن زمان باشند، از کشت و کار در Freehold Hufenهای خود امرار معاش می‌کردند (فری هولد ملك طلق کاملاً

مستقل تشکیل می‌دادند، هر چند درفش برافراشتهٔ فئودالی مالکیت آنان را از انظار پوشیده می‌داشت. در املاك بزرگ اربابی، مباشر سابق راکه خود نیز سرف بود، فارمداران آزاد به کنار رانده بودند. بخشی از کارگران مزدور کشاورزی را دهقانانی تشکیل می‌دادند که وقت آزاد خود را باکار در زمین ملاکان بزرگ مثمر می‌ساختند و بخش دیگر مرکب از افراد طبقهٔ مستقل کارگران مزدور واقعی بود که هم از لحاظ نسبی و هم به طور مطلق کم عده بودند. این کارگران اخیرالذکر نیز در عین حال عملاً دهقانان مستقلی بودند زیرا علاوه بر دستمزد، زمینی به مساحت ۴ آکر یا بیشتر در جنب کلبه‌ها در اختیارشان گذاشته می‌شد. بعلاوه، اینان با دهقانان حقیقی از زمین‌های مشترك، برای چراندن دام‌های خود و به دست آوردن وسایل سوخت مانند چوب، ذغال و غیره استفاده می‌کردند.(۱)

در عموم کشورهای اروپا خصلت نمای تولید فئودالی عبارت است از تقسیم زمین‌ها میان عدهٔ هر قدر زیادتری رعیت. قدرت فئودالی مانند قدرت هر سلطان مبتنی بر بزرگی عوایدش نبود بلکه پایهٔ این قدرت بر تعداد تابعین وی قرار داشت و تعداد تابعین نیز وابسته به عدهٔ دهقانانی بود که خود اقتصاد مستقلی داشتند.(۲) به همین سبب با این که

آزادی است). درآمد متوسط این خرده مالك... در حدود ٦٠ تا ٧٠ لیرهٔ استرلینگ تخمین زده می‌شود. طبق محاسباتی که انجام شده، عدهٔ آنهایی که در ملك شخصی خود زراعت می‌کرده‌اند از فارمدارانی که در ملك غیر عمل می‌نمودند بیشتر بوده است.

(Macaulay: "History of England" 10. Edit. London, 1854, I. 333-334.)

ـ هنوز در ثلث اخیر قرن هفدهم از سکنهٔ انگلستان به کشاورزی اشتغال داشته‌اند. (همان‌جا صفحهٔ ۴۱۳) من اگر از مکولی نقل‌قول می‌کنم بدان جهت است که وی به مثابه یك نفر تاریخ قلب‌کن سیستماتیك تا آن جاکه ممکن است این قبیل فاکت‌ها را درز می‌گیرد.

۱ ـ هرگز نباید فراموش کرد که حتی سرف، با این که موظف به پرداخت خراج بود، نه تنها مالك زمین‌های وابسته به خانه‌اش بود بلکه در عین حال مالك مشاع زمین‌های مشترك نیز بشمار می‌آمد.

«در آن جا (در سیلزی) دهقان سرف است، معذالك این سرف‌ها مالك زمین‌های مشترکند.»

«تاکنون هنوز موفق نشده‌اند اهالی سیلزی را به تقسیم زمین‌های مشترك متقاعد سازند در صورتی که در مارك جدید به زحمت دهکده‌ای یافت می‌شود که در آن جا تقسیم با موفقیت انجام نشده باشد.»

(Mirabeau: "De la Monarchie Prussienne" , London, 1788, t.II, P. 125-126).

۲ ـ ژاپون با سازمان زمینداری خالص فئودالی خود و با اقتصاد خرده دهقانی پیشرفته‌اش، تصویری

پس از استیلای نرماندها زمین‌های انگلستان به بارون‌نشین‌های عظیمی تقسیم شد، که یکی از آنها به تنهایی قریب ۹۰۰ لردنشینی قدیم آنگلوساکسون را در برمی‌گرفت، معذالك چنان اقتصاد خرده دهقانی در میان آن پخش بود که فقط گاه به گاه به وسیلهٔ املاك اربابان بزرگ قطع می‌گردید. این شرایط توأم با شکوفندگی زندگی شهری، که صفت ممیزهٔ سدهٔ پانزدهم است، موجد همان ثروت عمومی گردید که دیوان‌دار فورتسکو[1] آن را در نوشته‌ای تحت عنوان: "Laudibus Logus Angliae" توصیف می‌کند. ولی این چنین شرایط نافی ثروت سرمایه‌داری است.

پیش‌پردهٔ آن دگرگونی‌ها که پایهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را ایجاد نمود، در ثلث آخر قرن پانزدهم و در دهه‌های اول قرن شانزدهم نمایش یافت. توده‌ای از پرولتاریای بی‌خانمان و از همه جا رانده، در نتیجهٔ انحلال اسلوب خدم و حشم فئودالی، که بنابه قول درست سر جیمس استوارت «همه جا خانه و سرا را بیهوده پر کرده بودند»، به بازار کار فرو ریخت. با وجود این که قدرت سلطنت، که خود نیز محصول تکامل بورژوایی بود، در گرایش خوش به سوی سلطنت مطلقه انحلال اسلوب خدم و حشم فئودالی را با قوهٔ قهریه تسریع نمود، معذالك به هیچ وجه نمی‌توان آن را یگانه علت این پدیده دانست. بیشتر از آن، اربابان بزرگ فئودال بودند که در مخالفت گستاخانه و پرغرور خود علیه سلطنت و پارلمان، با بیرون راندن توده‌های دهقانی از ملك و زمینی که آنان نیز بنابر همان اصل فئودالی متصرف بودند و همچنین به وسیلهٔ غصب زمین‌های مشترك آنان، پرولتاریای به مراتب بزرگ‌تری به وجود آوردند. رونق مانوفاکتوری پشم‌بافی فلاندر و ترقی قیمت پشم که از آن ناشی شد در انگلستان مشوق مستقیم این امر گردید. جنگل‌های بزرگ فئودالی، اشراف قدیم فئودال را از بین برده بود و اشراف جدید فرزندان زمانی بودند که قدرت پول را مافوق همهٔ قدرت‌ها قرار می‌داد. بنابراین شعار آنها تبدیل زمین‌های مزروعی به چراگاه گوسفندان گردید. هاریسون[2] در کتاب خود تحت عنوان: "Descriptions of England. Prefixed to Holinshed's Chronicles", توصیف می‌کند چگونه خلع ید دهقانان کوچك موجب ویرانی روستا گردید. «غاصبین

به مراتب درست‌تر از قرون وسطای اروپایی به دست می‌دهد تا مجموعه‌ای از کتب تاریخی ما که غالباً برحسب پیشداوری‌های بورژوایی نگاشته شده‌اند، البته «لیبرال» بودن به حساب قرون وسطی کار آسانی نیست.

۱ ـ (۱۴۷۶-۱۳۹۴) حقوقدان و قاضی بزرگ انگلیسی، دیوان‌دار انگلستان در نیمهٔ دوم سدهٔ پانزدهم.م

۲ ـ تاریخ‌نویس انگلیسی قرن شانزدهم میلادی (۱۵۹۳-۱۵۳۴).م

بزرگ ما را چه باک!» خانه‌های مورد سکنای دهقانان و کلبه‌های کارگران را به زور ویران ساختند و یا به ویرانی رها نمودند. هاریسون می‌گوید: «چنانچه بخواهیم سیاههٔ ریز دارایی هر یك از املاك اربابی را به صورت قدیم آن مقایسه کنیم خواهیم یافت که تعداد بیشماری خانه و اقتصاد خرده دهقانی ناپدید شده است و افرادی که از روستا نان می‌خورند به مراتب کمترند و گرچه برخی شهرهای تازه شکوفندگی یافته‌اند ولی بسیاری از شهرها در حال انحطاطند... برای من ممکن است دربارهٔ شهرها و دهکده‌هایی که به منظور مرتع‌سازی ویران شده‌اند و در آنها فقط خانه‌های اربابی برپا مانده‌اند داستان‌ها بگویم. ناله و زاری این قبیل وقایع‌نگاران قدیم همواره مبالغه‌آمیز است ولی تأثیری را که انقلاب مناسبات تولید در هم عصران آن به جای گذاشته است دقیقاً نشان می‌دهد. مقایسهٔ میان نوشته‌های دیواندار فورتسکو و توماس موروس ورطه‌ای را که بین قرن پانزدهم و شانزدهم به وجود آمده است روشن می‌سازد. همچنان که تورنتون[۱] به درستی می‌گوید، طبقهٔ کارگر انگلیس یك بار و بدون هیچ حدّ فاصلی از دوران طلایی خویش به عصر آهن سقوط نمود.

این دگرگونی قانونگزار را به وحشت انداخت. قانون‌گزاری هنوز به آن درجه از تمدن نرسیده بود که ثروت ملی یعنی سرمایه‌سازی و بهره کشی بیرحمانه و مستمند ساختن توده‌های مردم، به مثابهٔ نقطهٔ کمال تدبیر دولتی تلقی گردد. بیکون در تاریخ هانری هفتم خود می‌گوید: «در این زمان (۱۴۸۹) شکایات علیه تبدیل زمین‌های مزروعی به چمنزار (چراگاه و غیره)، که برای مراقبت آن چند شبان کافی بود، افزایش می‌یافت و فارم‌هایی که به اجارهٔ مدت‌دار یا مادام‌العمر و یا سالانه داده شده بود (و از آن قسمت بزرگی از یه‌اومن‌ها[۲] معاش داشتند) مبدّل به ملك اربابی گردید. این امر موجب زوال تودهٔ مردم شد و انحطاط شهرها، کلیساها و عشریه‌ها را بدنبال آورد... در این عصر تدبیر و خردمندی شاه و پارلمان برای علاج این بلیّه شایان تحسین است... آنان تصمیماتی علیه این غصب زمین‌های عمومی، که پراکنده کن جماعات بود و همچنین علیه اقتصاد جمعیت برانداز چراگاهی، که نتیجهٔ مستقیم آن بود، اتخاذ نمودند.»

فرمانی از هانری هفتم به تاریخ ۱۴۸۹ (فقرهٔ ۱۹)، ویران ساختن کلیهٔ خانه‌های دهقانی را که لااقل ۲۰ آکر زمین تابع آن بود، ممنوع ساخت. در فرمانی مربوط به

---

۱ ـ (۱۸۸۰-۱۸۱۳) ـ اقتصاددان انگلیسی هوادار مکتب جون استوارت میل.م

۲ ـ خرده دهقانان آزاد انگلستان که قشر تحتانی طبقهٔ دهقانان آزاد را تشکیل می‌دادند یعنی طبقه‌ای که حد فاصل میان پایین‌ترین نجبا و سرف‌ها بود.م

بیست و پنجمین سال سلطنت هانری هشتم نیز همین قانون تجدید گردیده است. در آن زمان از جمله چنین گفته شده است: «بسیاری از فارمداری‌ها و گله‌های بزرگ دام، بویژه گله‌های گوسفند، در دست عدهٔ قلیلی گرد آمده است. به همین سبب عواید زمین افزایش بسیار یافته و کشت و کار بسیار تنزل نموده، کلیساها و خانه‌ها ویران گشته است و توده‌های عظیم مردم به روزی افتاده‌اند که قادر به تأمین معاش خود و خانوادهٔ خویش نیستند.» لذا قانون فرمان می‌دهد تا از نو خانه‌های ویران شده را بناکنند و نیز تناسب مابین زمین‌های مزروعی و چراگاه‌ها و غیره را معین می‌کند.

در فرمانی به تاریخ ۱۵۳۳ ابراز عدم رضایت می‌شود از آن که برخی از ملاکان تا ۲۴۰۰۰ رأس گوسفند مالکند و عدهٔ گوسفندان را به ۲۰۰۰ رأس محدود می‌سازد.[۱] شکایات مردم و نیز قانونگزاری ۱۵۰ ساله، از زمان هانری هفتم، علیه خلع ید فارمداران کوچك و دهقانان بی‌ثمر ماندند. راز عدم موفقیت آنها را بیکون ناآگاهانه بیان می‌کند. وی در اثر خود "Essays, civil and moral" بخش بیستم می‌گوید: «فرمان هانری هفتم از آن جهت عمیق و مایهٔ تحسین بود که اقتصادهای روستایی و خانه‌های دهقانی را به مقیاسی عادی و معین ایجاد نمود یعنی سهمی از زمین برای آنان نگه داشت تا بتوانند اتباعی به دنیا آورند که از دارایی کافی برخوردار و از حالت بندگی و وابستگی برکنار باشند، تا گاوآهن را در دست کسانی نگهدارد که مالك باشند نه مزدور.»[۲]

---

۱ ـ در کتاب خود تحت عنوان "Utopia" توماس موروس از یك کشور افسانه‌ای حکایت می‌کند که در آن جا «گوسفندان انسان‌ها را می‌خورند.» "Utopia" ترجمهٔ انگلیسی رابینسون چاپ لندن ۱۸۶۹ صفحهٔ ۴۱.

۲ ـ بیکون بین یك دهقان مرفه و آزاد و یك پیاده نظام خوب رابطه برقرار می‌کند و می‌گوید: «برای قدرت و استواری پادشاهی این امری در منتهای اهمیت بود که دارای فارمداری‌هایی باشد به مساحت کافی تا بتواند مردان شایسته را از احتیاج مبرّا دارد و قسمت بزرگی از زمینی‌های پادشاهی را با مالکیت آزادگان یعنی مردمانی که حد فاصل بین نجیب‌زادگان و کلبه‌نشینان و پادوان هستند پیوند دهد... زیرا این نظری از آن صلاحیت دارترین کارشناسان جنگی است... که مهم‌ترین قدرت یك ارتش وابسته به پیاده نظام آن است. ولی برای آن که بتوان پیاده نظامی نیك به وجود آورد به مردمی نیاز است که نه در بندگی و احتیاج بلکه در آزادی و رفاه معین بزرگ شده باشند. لذا هرگاه دولتی اکثراً از نجیب‌زادگان یا آقایان ظریف ممتاز باشد در حالی که روستاییان و کشاورزان را فقط کارگران و پاکاران یا کلبه‌نشینان یعنی گدایانی که منزل گزیده‌اند تشکیل دهند، ممکن است سواره نظام خوبی داشته باشد ولی هیچ گاه دارای یك لشگر پیادهٔ خوب و مقاوم نخواهد بود... این امری است که در فرانسه و ایتالیا و جاهای

اما بعکس آن چه سیستم سرمایه‌داری لازم داشت عبارت از رقیّت تودهٔ مردم، تبدیل آنها به مزدوران خویش و مبدل ساختن وسایل کار آنها به سرمایه بود.

طی این دوران گذار، قانونگزار کوشید تا ۴ آکر زمین متعلق به‌کلبه‌های روستایی را برای کارگر مزدور کشاورزی نیز حفظ نماید و لذا وی را از پذیرش مستأجر در کلبهٔ خویش ممنوع ساخت. حتی در سال ۱۶۲۷، به هنگام سلطنت جك اول[۱]، شخصی به نام راجر کروکراف فونت‌میل به جرم این که در ملك اربابی فونت‌میل، کلبه‌ای روستایی بدون ۴ آکر ملحقهٔ دایمی آن بنا نموده بود، محکوم گردید. و باز در ۱۶۳۸ در زمان پادشاهی چارلز اول[۲] یك کمیسیون سلطنتی مأمور گردید تا اجراء قوانین قدیم و از جمله قانون مربوط به ۴ آکر زمین را به زور عملی سازد. کرومول[۳] به نوبهٔ خود، ساختمان خانه‌هایی بدون در نظر گرفتن ۴ آکر زمین وابسته را، تا فاصلهٔ ۴ میلی اطراف لندن ممنوع نمود. حتی در نیمهٔ اول قرن هجدهم نیز، اگر کلبهٔ کارگر کشاورزی دارای زمین وابسته به مقدار یك تا ۲ آکر نبود، مسأله‌ای قابل تعقیب بشمار می‌رفت. در روزگار ما چنانچه کارگر کشاورز در جنب خانهٔ خود باغچهٔ کوچکی در اختیار داشته باشد و یا بتواند دور از کلبهٔ خویش چند ذرع زمین اجاره کند، خویشتن را خوشبخت می‌شمارد. دکتر هانتر می‌گوید: «در این مورد زمیندار و فارمدار همداستانند. چند آکر زمین در حوالی خانه موجب استقلال زیاده از حد کارگر می‌گردد.»[۴]

دیگر دیده می‌شود که در واقع جز نجبا و دهقانان فقیر وجود ندارند.. به نحوی که آنها مجبورند از سوئیس و جاهای مشابه دیگر دسته‌های مزدوری را برای گردان‌های پیادهٔ خویش استخدام نمایند. از این جا است که کشورهای مزبور جمعیت بسیار و سرباز کم دارند. ("The Reign of Honry VII etc. Verbatim Reprint from Kennet's England, ed, 1719", London, 1870, P. 308.)

۱ ـ از خاندان استوارت، پادشاه انگلستان از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۵.م

۲ ـ از خاندان استوارت، پادشاه انگلستان از ۱۶۲۵ تا ۱۶۴۹. این پادشاه به تحریك درباریان کوشد تا اختیارات پارلمان را محدود و سلطنت مطلقه را استوار سازد ولی با مقاومت و قیام بورژوازی به سرکردگی کرومول روبرو گردید و سرانجام محکوم به مرگ شده اعلام گردید.م

۳ ـ (۱۶۵۸-۱۵۹۹) نمایندهٔ پارلمان، سرکردهٔ انقلاب بورژوایی انگلستان و سپس سرپرست جمهوری انگلیس از ۱۶۵۳ تا ۱۶۵۸.

4 - (Dr. Hunter: "Public Health. Seventh Report, 1864", P. 134).

«مقدار زمینی که مقرر شده است (بنابه قوانین قدیم)، امروزه برای کارگران زیاده از حد تلقی می‌گردد زیرا آنها را به فارمداران کوچك مبدل می‌سازد.» (George Robert: "The Social History of the People

در نتیجهٔ رفورماسیون[۱] سدهٔ شانزدهم و آثار متعاقب آن یعنی دزدی عظیم املاك کلیسایی، پروسهٔ خلع ید قهرآمیز تودهٔ مردم مشوق هولناك تازه‌ای یافت. کلیسای کاتولیك، به هنگام رفورماسیون، مالك فئودال قسمت بزرگی از زمین‌های انگلستان بود. حذف صومعه‌ها و غیره، ساکنین آن زمین‌ها را به حالت پرولتاریا درآورد. قسمت اعظم املاك کلیسایی به سوگلی‌های حریص درباری واگذار گردید و یا در برابر بهای ناچیزی به فارمداران سفته‌باز و بورژوازی شهری فروخته شد و اینان مستفعین موروثی و قدیم زمین‌های مزبور را دسته‌جمعی بیرون نمودند و استحصالات آنان را یك کاسه کردند. حق مالکیت روستاییان بی‌چیز بر قسمتی از عشریهٔ کلیسایی، که قانوناً تضمین شده بود، بی‌سر و صدا ضبط گردید.[۲] ملکهٔ الیزابت پس ازمسافرتی که در سراسر انگلستان نمود فریاد برداشت: همه جا پر از مستند است. در چهل و سومین سال سلطنیت وی بالآخره مجبور شدند با وضع عوارضی به نام عوارض فقرا، مستند بودن را به طور رسمی بشناسند.

«مؤلفین این قانون خود از ذکر علل و موجبات وضع آن شرم داشتند و به همین سبب برخلاف تمام سنت‌های دیرینه آن را بدون تنظیم هیچ گونه مقدمه‌ای بدنیا آوردند.»[۳] قانون مزبور در ایام شانزدهمین سال سلطنت چارلز اول دایمی اعلام گردند ولی در واقع فقط در سال ۱۸۳۴ شکل تازهٔ سخت‌تری یافت.[۴] این آثار مستقیم رفورماسیون

---

of the Soutbern Counties of England in past centuries", London, 1856, P. 184 - 185).

۱ ـ که به معنای تجدید نظر و اصلاح است، در اصطلاح تاریخی به جنبش مذهبی پروتستان اطلاق می‌شود که در آغاز سدهٔ شانزدهم سراسر اروپا را فرا گرفت و قسمت اعظم آن قاره را از تابعیت کلیسای کاتولیك و پاپ‌ها بیرون آورد. تغییراتی که در مناسبات سیاسی و اجتماعی به نفع بورژوازی و به زیان فئودالیسم به وجود آمده بود موجب بروز این نهضت دینی گردید که محتوی واقعی آن عبارت از تغییر شکل کلیسای مسیحی فئودال به کلیسای بورژوایی است.م

۲ ـ «حق سهیم بودن فقرا به عشریهٔ کلیسایی حقی است که بر مبنای مقررات کهن استوار شده است».
(Tuckett:"A History of the past and Present State of the Labouring Population", 805). T.II, P. 80.

۳ ـ بند ۴۷۱ William Cobbett: "A History of the Protestant Reformation"

۴ ـ «روح» پروتستانی را از جلمه می‌توان از روی آن چه ذیلاً ذکر می‌شود درك نمود. در جنوب انگلستان برخی از ملاکان و فارمداران عقل‌های خود را سر هم کرده دربارهٔ تفسیر درست قانون فقرای الیزابت ۱۰ سؤال مطرح کردند و آنها را برای بررسی به یکی از معروف‌ترین حقوقدانان آن زمان، سرجوخه سنیگ سپردند. نهمین سؤال بدین قرار است: برخی از فارمداران توانگر بخش، نقشهٔ

عاقلانه‌ای طرح کرده‌اند که به وسیلهٔ آن می‌توان هر گونه سوء‌تفاهمی را در اجراء مقررات قانون رفع نمود. آنان پیشنهاد می‌کنند که در این بخش زندانی بنا نمایند. هر مستمندی که نخواهد تن به محبوس شدن در زندان پیش گفته بدهد بایستی از کمك محروم گردد. آن گاه بایستی در بخش‌های مجاور اعلان شود که هر گاه کسی مایل به اجیر کردن فقرای این بخش باشد می‌باید پیشنهادهای خود را در روز معینی بفرستد و در آن حداقل قیمتی را، که وی می‌خواهد به وسیلهٔ آن شرّ اینان را از سر ما کم کند، تعیین نماید. مبتکران این نقشه تصور می‌کنند که در بخش‌های مجاور کسانی وجود دارند که مایل به کار کردن نیستند و فاقد دارایی یا اعتباری هستند که به وسیلهٔ آن فارم یا کشتی به دست آورده بتوانند بدون کار کردن زندگی نمایند. چنین کسانی قاعدتاً باید مایل باشند پیشنهادهای مفیدی به بخش تقدیم دارند. چنانچه این جا و آن جا مستمندی که تحت سرپرستی پیمانکار است بمیرد، گناه آن به گردن او خواهد ماند زیرا بخشداری وظایف خویش را در برابر آن مستمند انجام داده است. معذالك از آن می‌ترسیم که با وجود قانون کنونی نتوان دست به چنین اقدامات عاقلانه زد ولی شما باید بدانید که بقیهٔ کاسبان آزاد این کنت‌نشین و نقاط مجاور آن با ما همداستان خواهند شد که نمایندگان خود را در مجلس وادار نمایند تا یك طرح قانونی دایر بر مجاز شمردن حبس و کار اجباری فقرا تقدیم نمایند، به نحوی که هر کس در برابر زندانی شدن مقاومت به خرج دهد هر گونه حقی در مورد مساعدت از او سلب گردد. ما امیدواریم که این اقدام مانع از آن شود که اشخاص فقر زده دیگر دربارهٔ کمك و مساعدت ادعایی داشته باشند.» R. Blackey: "The History of Political Literature from the earliest times", London, 1855, T.II, P. 84-85).

در اسکاتلند الغاء سرواژ چندین قرن پس از انگلستان به وقوع پیوست. هنوز در سال ۱۶۹۸ فلچر سالتونی در پارلمان اسکاتلند چنین اظهار می‌داشت: «تعداد گدایان را در اسکاتلند نمی‌توان به کمتر از ۲۰۰۰۰۰ نفر تخمین زد. تنها علاجی که من اصولاً جمهوریخواه می‌توانم پیشنهاد کنم این است که وضع قدیمی سرواژ از نو مستقر شود و آنها که قادر نیستند معاش خود را تأمین نمایند به بردگی درآورند.» در همین زمینه است نظر ایدن در کتاب: "The State of the Poor", T.I. ch. 1, P. 60-61 وی می‌نویسد: «مستمندی و بینوایی از آزادی کشاورزان آغاز می‌شود... مانوفاکتورها و بازرگانی پدر و مادر واقعی فقرای ملت ما هستند.» اشتباه ایدن، مانند آن اصولاً جمهوریخواه اسکاتلندی، فقط در این است که الغاء سرواژ را علت مستمندی و بینوایی می‌شمارند در صورتی که سلب مالکیت کشاورزان از زمین و ملك بود که آنها را به صورت پرولتر و مستمند درآورد. در فرانسه، که خلع ید به نحو دیگری انجام گرفت، صدور در حکم مولن سال ۱۵۷۱ و فرمان ۱۶۵۶ با قوانین فقرای انگلستان تطبیق

پایدارترین آنها بشمار نمی‌رود. مالکیت کلیسایی حصار دینی مناسبات قرونی وسطایی زمینداری بود. با فرو ریختن آن، نگهداری این مناسبات دیگر امکان‌پذیر نبود.(۱)

هنوز در آخرین دهۀ قرن هفدهم (یه‌اومانری) یعنی قشر دهقانان مستقل، از حیث تعداد بر طبقۀ فارمدار فزونی داشت. این قشر نیروی اصلی کرومول را تشکیل می‌داد و حتی بنابه اعتراف مکولی به نحو بارزی در نقطۀ مقابل خان‌های بیمار و بدمست و کشیشان خدمتگزار آنها، که وظیفۀ شوهرجویی برای «کنیز معشوقگان» اربابی را به عهده داشتند، قرار می‌گرفتند. حتی هنوز هم مزدوران کشاورزی در مشترکات بخش شریك بودند. تقریباً در سال ۱۷۵۰ (یه‌اومانری) از بین رفت(۲) و در دهۀ اخیر قرن هجدهم آخرین آثار مشارکت دهقانان در املاك مشترکه نابودگردید. ما در این جا از ذکر جهات صرفاً اقتصادی انقلاب کشاورزی صرف‌نظر می‌کنیم و به اهرم‌های قاهرانه‌ای که این انقلاب را عملی ساخت می‌پردازیم.

به هنگام استقرار مجدد خاندان استوارت مالکین زمین به وسیلۀ قانون، عمل غاصبانه‌ای انجام دادند که در کشورهای دیگر قارۀ اروپا همه جا بدون قانون وقوع یافت. آنها اصول فئودال زمین را لغو نمودند به این معنی که تعهدات و الزامات ناشی از مالکیت فئودالی را به گردن دولت انداختند و «جبران خسارت» دولت را از طریق وضع مالیات بر دهقانان و دیگر توده‌های مردم عملی ساختند و در حالی که بر زمین‌ها فقط

می‌کند.

۱ ـ با این که سابقاً آقای راجرس در دانشگاه اکسفورد یعنی مقرّ تعصب پروتستانی، استاد علم اقتصاد بود، معذالك در دیباچۀ کتاب خود راجع به تاریخ کشاورزی "History of Agriculture"، مستمند ساختن تودۀ مردم را در نتیجۀ رفورماسیون مورد توجه قرارمی‌دهد.

2 - "A letter to Sir T.C.Bunbury, Brt: on the High Price of Provisions. By a Suffolk Gentleman", Ipswich, 1795, P. 4.

حتی مدافع سرسخت فارمداری بزرگ مؤلف کتاب "Inquity into the connection between present Price the of provisions and the size of Farms", London 1773, P. 139.

می‌گوید: من عمیقاً از ناپدید شدن (یه‌اومانری)مان یعنی این گروه از مردانی که واقعاً استقلال این ملت را حفظ نموده‌اند، متأثرم و از این تأسف می‌خورم که اکنون زمین‌های آنان را در دست لردهای محتکر و خرده فارمدارانی می‌بینم که مورد اجارۀ خود را در شرایطی کمی بهتر از واسال‌ها (تابعین فئودال) نگه می‌دارند و خود را موظف می‌دانند که در هر حادثۀ سویی به نخستین ندا پاسخ مثبت دهند.»

حق تیول داشتند دعوی ملك طلق به معنای جدید مالکیت شخصی نمودند و سرانجام آن قوانین مربوط به محل اقامت را وضع کردند، که صرف‌نظر از شرایط انجام آن، همان آثاری را نسبت به کشاورزان انگلیسی باقی گذاشت که فرمان بوریس گودونف[۱] تاتار در مورد توده‌های دهقانی روس داشت.

«انقلاب پرافتخار» با سلطنت ویلیام سوم اورانژ[۲]، مالکین و سرمایه‌داران سود جو را به قدرت رساند.[۳] اینان برای گشایش دوران نو دزدی خالصجات دولتی را، که تا این تاریخ محقرانه انجام می‌دادند، به مقیاس وسیع و کلانی رساندند. زمین‌های مزبور یا به صورت عطیّه به تصرف در آمد، یا به قیمت بسیار ناچیزی خریداری شد و یا به وسیلهٔ غصب مستقیم، عدواناً به املاك خصوصی ملحق گردید.[۴] تمام این چیزها بدون مختصر ملاحظه‌ای نسبت به تشریفات قانونی انجام پذیرفت. تصرف مزوّرانهٔ املاك دولتی به انضمام غارت آن قسمت از اموال کلیسایی، که در دوران انقلاب جمهوریت

---

۱ ـ (۱۶۰۵-۱۵۵۲) تزار روسیه از سال ۱۵۹۸ تا سال ۱۶۰۵. وی برای تمرکز قدرت در دست خود با اشراف بزرگ زمیندار و کلیسا در افتاد، املاك مخالفین را ضبط و قسمتی از آنها را به اطرافیان درباری خود واگذار نمود. اقدامات او و فرمان‌هایی که در مورد دهقانان صادر نمود وابستگی آنها را به زمین و سیستم سرواژ تشدید کرد.م

۲ ـ پادشاه انگلستان از سال ۱۶۸۹ تا ۱۷۰۲. شاهزادهٔ ارانژ از خاندان ناسو.م

۳ ـ درباره اخلاق خصوصی این قهرمان بورژوایی از جمله قول ذیل را می‌آوریم: «عملیات بزرگ اراضی که در سال ۱۶۹۵ به سود بانو اورکنی انجام گردید نشانهٔ آشکاری از محبت شاه و نفوذ این بانو است... خدمات پربهای لیدی اورکنی قاعدتاً بایستی از آن قبیل باشد که به زبان لاتینی foeda laborium ministaria) می‌گویند (یعنی خدمات ناپاك لبی) (از مجموعهٔ نسخ خطی Sloane موزهٔ سلطنتی انگلستان شمارهٔ ۴۲۲۴) دستنویس مزبور دارای چنین عنوانی است: "The character and behaviour of king william, Sunderland etc. as represented in Original Letters to the Duke of Shrewsbury from Somers, Halifax, Oxford, Secretary Vernon etc". این دست‌نویس پر از مطالب جالب است.

۴ ـ «انتقال غیر قانونی املاك سلطنتی که قسمتی از راه خرید و قسمتی از طریق عطیّه انجام گردید فصل شرم‌آوری را در تاریخ انگلستان تشکیل می‌دهد... یك کلاهبرداری عظیمی نسبت به ملت است.
(F. W. Newman: "Lectures on Political Economy", London, 1851, P. 129 - 130.)

ـ (در مورد جزئیات چگونگی مالکیت زمینداران بزرگ انگلستان به کتاب "Our old Nobility" (اشرافیت قدیم ما) مراجعه شود. Noblesse Oblige. London 1879 ف. انگلس)

دست نخورده باقی مانده بود، اساس مالکیت اربابی الیگارشی کنونی انگلستان را تشکیل می‌دهد.(۱) سرمایه‌داران بورژوا به انجام این امر مساعدت نمودند از جمله برای آن که زمین و ملك را مبدّل به یك قلم تجارتی خالص نمایند، میدان بهره‌برداری کشاورزی را وسعت بخشند، توشه گیری خود را از حیث تعداد پرولترهای آزاد روستا افزایش دهند و غیره. علاوه بر این آریستوکراسی نوین زمین، متحد طبیعی بانکوکراسی جدید و سرمایهٔ بزرگ مالی بود، که تازه سر از تخم بیرون می‌آورد، و همچنین متحد طبیعی کارخانه‌داران بزرگی بشمار می‌آمد که در آن زمان بر تعرفه‌های گمرکی حمایت‌جویانه متکی بودند. بورژوازی انگلیس برای حفظ منافع خود کاملاً همانند بورژوازی سوئدی عمل کرد، که بالعکس به اتفاق حامیان اقتصادی خویش یعنی دهقانان، شاهان را در بازستاندن قاهرانهٔ املاك سلطنتی از الیگارشی سوئدی یاری نمودند. (از سال ۱۶۰۴ و سپس در زمان سلطنت کارل دهم و کارل یازدهم)

مالکیت ویسی(۲) ـ که به کلی با مالکیت دولتی مذکور در فوق متفاوت است ـ یك بنیاد قدیمی ژرمنی بود که تحت پوشش فئودالی به زندگی خود ادامه می‌داد. دیدیم چگونه غصب عدوانی این املاك، که غالباً با تبدیل زمین‌های زارعتی به چراگاه انجام گردید، از اواخر قرن پانزدهم آغاز شد و در سدهٔ شانزدهم ادامه یافت. ولی در آن هنگام این پروسه مانند عمل قاهرانهٔ فردی انجام می‌گرفت و مدت ۱۵۰ سال، قانونگزاری بی‌نتیجه علیه آن مبارزه می‌کرد. پیشرفتی که در قرن هجدهم به وقوع پیوست عبارت از این است که خود قانون وسیلهٔ غارت اراضی توده‌ها گردید، در عین این که فارمداران بزرگ نیز در جنب آن اسلوب‌های حقیر و انفرادی خود را به‌کار می‌بردند.(۳)

---

۱ ـ از جمله می‌توان جزوهٔ طنزآمیز ا.برك را دربارهٔ خاندان شاهزادگان بدفورد، که لرد جون راسل «خداوند لیبرالیسم» از تخمه آن است، مورد مطالعه قرار داد.

۲ ـ مالکیت ویسی (مأخوذ از کلمهٔ فارسی قدیم «ویس» به معنای دهکدهٔ مشترك و نیز به معنای ده و محل سکونت طایفه) در برابر کلمهٔ آلمانی Gemeindeeigentum که مشترکات دهقانی را می‌رساند اختیار شده است.م

۳ ـ «فارمداران، کلبه‌داران را از داشتن هر موجود زنده‌ای به غیر از خودشان به این بهانه ممنوع می‌ساختند که اگر آنان دام یا طیور نگهداری کنند برای خوراك حیوانات از انبارها می‌دزدند. همچنین آنان می‌گویند هر قدر کلبه‌دار را فقیرتر نگهداری، بیشتر کار می‌کند. ولی حقیقت و واقع این است که بدین نحوی فارمداران کلیهٔ حقوق زمین‌های مشترك ویسی را غصب می‌کنند.»

شکل پارلمانی این دزدی عبارت از «قوانین افراز مشترکات» است یا به دیگر سخن عبارت از فرمان‌هایی است که به موجب آن ملاکان بزرگ زمین‌های مردم را به مثابه ملك شخصی به خود هدیه می‌کنند، این فرمان خلع ید توده‌ها است.

سر ف.م.ایدن، هنگامی که خود خواستار تصویب «سند پارلمانی عامی» برای افراز اراضی مشاع می‌گردد و لذا می‌پذیرد که برای تبدیل این اراضی به مالکیت خصوصی یك کودتای پارلمانی ضروری است، و از سوی دیگر از قوهٔ مقننه «جبران خسارت» برای فقرای مخلوع‌الید می‌طلبد، در واقع دفاعیهٔ وکیل‌مآبانه و زیرکانهٔ خود را رد می‌کند که ضمن آن کوشیده است مالکیت ویسی را به مثابه مالکیت خصوصی ملاکان بزرگی تلقی نماید که جانشین فئودال‌ها گردیده‌اند.(۱)

در حالی که به جای (یه‌اومن)های مستقل مستأجرین دلبخواه وارد شدند یعنی فارمداران کوچکی که اجاره‌شان یك ساله قابل فسخ بود و بنده‌وار وابسته به اراده و میل لردهای زمیندار بودند دزدی زمین‌های ویسی در جنب غارت خالصجات دولتی به طول و عرض آن فارم‌های بزرگی می‌افزود که در قرن هجدهم آنها را سرمایه فارم(۲) یا بازرگان فارم(۳) می‌نامیدند و توده‌های روستایی را به مثابه پرولتاریای صنعت آزاد می‌ساختند.

ولی قرن هجدهم هنوز به اندازهٔ قرن نوزدهم همسانی ثروت ملی و فقر توده‌ای را درك نکرده بود به همین سبب در نوشته‌های اقتصادی آن زمان مشاجرات شدیدی دربارهٔ «افراز مشترکات» دیده می‌شود. از میان انبوه مدارکی که پیش من قرار دارد فقط چند تکهٔ کوچك را نقل می‌کنم تا اوضاع آن زمان به نحو بارز روشن گردد.

یك نویسندهٔ سرخورده می‌نویسد: «در بسیاری از بخش‌های هرت‌فوردشایر ۲۴ فارم که به طور متوسط دارای ۵۰ تا ۱۵۰ آکر زمین بودند در ۳ فارم ادغام گردیده‌اند.»(۴) در نورثامتون‌شایر و لین‌کولن‌شایر تحت پرچین در آوردن اراضی مشاع

A Political Enquiry into the Consequences of enclosing waste Lands,London1785, P.75.)

1 - Eden: "The State of the Poor", Preface - (P .XVII, XIX.)

2 - "Capital - farms" (Two Letters on the lour Trade and the Dearness of Corn. By a Parson in Busin, London, 1767, P. 19-20.)

3 - "Merchant-farms", "An Enquiry into the present High Price of Provisions", London, London, 1767, P. 11. این نوشتهٔ خوب که بی‌نام انتشار یافته اثر کشیش Nathaniel Forster است.

4 - Thomas Wright:"A short address to the Public on thr Monopoly of large2-3.P.farms", 1779,

رواج بسیار یافت و اکثر زمین‌های اربابی جدید که از این عمل به دست آمد به چمنزار مبدل گردید. نتیجه آن شد که اکنون بسیاری از املاك اربابی ۵۰ آکر زمین هم زیر کشت ندارند در حالی که سابقاً در همان ناحیه ۱۵۰۰ آکر زمین شخم می‌شد... ویرانهٔ خانه‌های مسکونی سابق، انبارها، اصطبل‌ها و غیره «تنها آثاری است که از ساکنین گذشته به جای مانده است. برخی از نقاط صدها خانوار و خانواده در ۸ یا ۱۰ خانه درهم فشرده شده‌اند... در اکثر بخش‌هایی که اِفراز در ۱۵ یا ۲۰ سال پیش عملی شده است، عدهٔ مالکین زمین نسبت به تعداد کسانی که زمین را در شرایط صحاری باز زراعت می‌کردند به مراتب کمتر است. اکنون می‌توان به طور عادی شاهد آن بود که ۴ یا ۵ دامدار ثروتمند املاك بزرگی را که به تازگی مفروز شده و سابقاً در دست ۳۰ یا ۳۰ فارمدار و بسیاری مالك کوچك و مزارع بود غصباً به تصرف درآورده‌اند. تمام آن مالکین کوچك و مزارعین با خانواده‌هاشان از املاك خویش رانده شده‌اند، به انضمام خانواده‌های بسیار دیگری که به وسیلهٔ آنان به کار گماشته شده بودند و اعاشه می‌شدند.»[۱]

نه تنها زمین‌های بایر بلکه غالباً زمین‌هایی نیز که در مقابل پرداخت مبلغ معینی به ویس زراعت می‌شد و یا به طور جمعی کشت می‌گردید، به بهانهٔ افراز به وسیلهٔ ارباب مجاور تصرف شده است. «من در این جا از الحاق این مزارع باز و زمین‌هایی صحبت می‌کنم که قبلاً زیر کشت بوده‌اند. حتی نویسندگانی که مدافع افراز هستند اعتراف می‌کنند که اعمال اخیرالذکر بر انحصارگری فارم‌های بزرگ می‌افزاید: بهای خواربار را بالا می‌برد و موجب خالی شدن سکنه می‌گردد... و حتی تصرف زمین‌های بایر، چنان که اکنون متداول شده است موجب آن می‌شود که بخشی از وسایل اعاشهٔ مردم فقیر از دست آنها بیرون رود و فارمداری‌هایی را فربه سازد که خود اکنون این همه تنومندند.»[۲] دکتر پرایس می‌گوید: «اگر زمین در دست عدهٔ معدودی فارمدار بزرگ بیفتد آن گاه فارمداران کوچك ـ (وی قبلاً اینان را بدین نحو توصیف کرده است،

---

1 - Rev. Addington: "An Inquiry into rhe Reasons for and against enclosing open - fields", London, 1772, P. 37-43 passim.

2 - Dr. R.Price: "Observations on Reversionary Paymonts" T.II.P. 155.

باید نوشته‌های فورستر، آدینگ تون، کنت، پرایس و جیمس آندرسون را خواند و آن را با یاوه‌گویی‌های فرومایهٔ افتراگری چون مك کولوخ در کاتالوگی که تحت عنوان ذیل "The Literature of Political Economy", London, 1845. نشر داده است، مقایسه نمود.

«جماعتی از مالکین و فارمداران کوچك که گذران آنها و خانواده‌شان از محصول زمینی است که کشت می‌کنند و از گوسفندان، طیور، خوك‌ها و غیره که برای چرا به زمین‌های مشترك می‌فرستند تأمین می‌گردد، به نحوی که برای وسایل معاش خود احتیاج کمی به خرید دارند») ـ مبدل به مردمی می‌شوند که بایستی معاش خود را از طریق کار کردن برای دیگران تأمین نمایند و مجبورند برای هر چه لازم دارند به بازار بروند... شاید کار بیشتری انجام گیرد زیرا فشار و اجبار بیشتر است... بر تعداد شهرها و کارخانه‌ها افزوده می‌شود زیرا افراد بیشتری که در جستجوی کارند به آنسو رانده می‌شوند. تجمع فارمداری‌ها به طور طبیعی در این جهت سیر می‌کند و این همان جهتی است که سال‌ها است تجمع فارمداری‌ها در این پادشاهی واقعاً پیش گرفته و عمل کرده است.»(۱) وی تأثیر عمومی افرازها را به نحو زیرین جمع‌بندی می‌کند: «به طور کلی وضع طبقات پایین تقریباً از هر جهت بدتر شده است، مالکین و فارمداران کوچك به شرایط روزمزدان و مزدوران افکنده شده‌اند و در عین حال تأمین معیشت در این شرایط دشوارتر گردیده است.»(۲)

1 - Dr. R.Price: "Observations etc." T.II. P. 147 (148).

2 - "Observation etc." P. 159.

انسان به یاد رم باستان می‌افتد. «توانگران بزرگ‌ترین بخش زمین‌های مشاع را متصرف شده بودند. آنان به اتکاء شرایط زمان اطمینان داشتند که دیگر چیزی از آنان پس گرفته نخواهد شد و لذا قطعاتی را که در مجاورت آنها متعلق به فقراء بود خواه به رضا و خواه به اکراه از آنان خریدند به نحوی که به جای مزارع جدا جدا فقط زراعت در املاك بسیار وسیع برای آنها باقی ماند. آنان برای انجام امور کشاورزی و دامداری بردگان را مورد استفاده قرار دادند زیرا امکان داشت که افراد آزاد را برای خدمت سربازی فرا خوانند، و نیز برده‌داری برای آنان از آن جهت سودهای کلان تأمین می‌کرد که بردگان با مصون بودن از خدمت سربازی می‌توانستند بی‌دغدغهٔ خاطر تکثیر شوند و تعداد بسیاری فرزند بیاورند. بدینسان توانگران تمام ثروت‌ها را جذب نمودند و سراسر کشور پر از بنده شد. بالعکس ایتالیایی‌ها چنان گرفتار فقر و مالیات و خدمت سربازی بودند که بیش از پیش از تعداد آنان کاسته می‌شد. هنگامی هم که زمان صلح در می‌رسید اینان به بیکارگی محکوم بودند زیرا توانگران زمین‌ها را متصرف بودند و به جای مردم آزاد از بردگان برای کشت و ورز استفاده می‌کردند..» «آپیان(*): جنگ‌های داخلی روم» 7.I) این قسمت مربوط به دوران پیش از قانون لی‌سینی(**) است. خدمت سربازی که تا این اندازه موجب تسریع در اضمحلال پلب روم گردید همچنین وسیلهٔ اساسی

در واقع غصب زمین‌های مشترك و انقلاب زراعتی که همراه آن بود چنان فشاری بر دوش کارگران کشاورز وارد ساخت که به‌گفتهٔ خود ایدن، بین ۱۷۶۵ و ۱۷۸۰، سقوط دستمزد آنها به پایین‌تر از حداقل و تکمیل آن به وسیلهٔ اعانات آغاز گردید. وی می‌گوید مزد آنها «حتی به اندازه‌ای که احتیاجات مبرم زندگی آن را تأمین کند نبود.»

باز لحظه‌ای هم‌گوش به مطالب یکی از مدافعین افراز و مخالف دکتر پرایس بدهیم: «این نتیجه‌گیری درستی نیست که گفته شود کشور از جمعیت تهی می‌شود زیراکسانی که کار و کوشش خود را بیهوده در مزارع باز تلف می‌کنند دیگر به چشم نمی‌خورند... اگر در نتیجهٔ تبدیل کشاورزان کوچك به کسانی که مجبورند برای دیگران کار کنند کار بیشتری به دست می‌آید این خود فایده‌ای است که باید ملت از آن خشنود باشند (البته کسانی که مورد این تبدیل و تبدل قرار می‌گیرند جزو ملت محسوب نمی‌شوند)... در صورتی که کار بهم بستهٔ آنان در یك فارمدار مورد استفاده قرار گیرد آن‌گاه محصول بیشتری برای کارخانجات به وجود می‌آید و از آن راه کارخانه‌ها که یکی از منابع زرخیز این ملت را تشکیل می‌دهند به نسبت ازدیاد میزان تولید غلّه افزایش می‌یابند.»[1]

آن بردباری رواقی[2] منشانه‌ای را که اقتصاد سیاسی در برابر سنگین‌ترین تجاوزات

بود که کارل کبیر (شارلمانی) مانند گرمخانه از آن راه، دهقانان آزاد آلمان را به آکارهٔ بیگارکش و سرف مبدل نمود.

(*) مورخ رومی سدهٔ دوم میلادی مؤلف تاریخی از روم.م

(**) قانون لی‌سینی منتسب به لیسی‌نیوس استولون کالوس خطیب معروف رومی (۳۷۶ تا ۳۶۷ ق.م) است که برای آرام ساختن اختلاف بین پاتریسین‌ها (اشراف) و پلب (تودهٔ) رومی قوانینی پیشنهاد نمود که در تاریخ روم به نام او شهرت یافت.م

1 - An Inquiry into the Connection between the present price of Provisions etc. P. 124-129. اکنون ارزیابی مشابه ولی باگرایش معکوس ذکر می‌شود: «کارگران از کلبه‌های خویش رانده می‌شوند و مجبور می‌گردند در شهرها برای خود شغلی به دست آورند. ولی در آن صورت سود بزرگ‌تری به دست می‌آید و بدینسان سرمایه افزایش می‌یابد.»

"The Perils of the Nation", 2.ed. London, 1843, P. XIV.

۲ ـ اشاره به مکتب فلسفی رواقیون است که به وسیلهٔ زنون سی‌سیوم فیلسوف معروف یونانی پایان قرن چهارم قبل‌ازمیلاد تأسیس گردیده. حکمت رواق نوعی از وحدت وجود است که جوهر وجود را عبارت از آتش لطیفی که جامع ماده و قوه است می‌شمارد. شهرت این مکتب فلسفی بویژه از جهت

نسبت به «حق مقدس مالکیت» و خشن‌ترین ستمگری‌ها نسبت به اشخاص آن‌گاه از خود نشان می‌دهد که ضرورت استوار ساختن پایه‌های شیوهٔ تولید سرمایه‌داری در میان است، از جمله می‌توان در نوشته‌های سر ف.م.ایدن که به رنگ توری و «بشردوستانه» هم آراسته شده است مشاهده نمود. یك سلسلهٔ کامل از غارتگری‌ها، شناعت‌ها و رنج و محنت توده‌های مردم که همراه با خلع ید عدوانی ثلث آخر سدهٔ پانزدهم تا پایان قرن هجدهم بود فقط وی را به این نتیجه‌گیری «آرام‌بخش» می‌رساند که: «بایستی تناسب صحیحی بین زمین‌های مزروعی و چراگاه‌ها برقرار می‌شد. در سراسر قرن چهاردهم و قسمت اعظم قرن پانزدهم هنوز در برابر ۲، ۳ یا حتی ۴ آکر زمین زیرکشت فقط یك آکر چراگاه وجود داشت. در میان سدهٔ شانزدهم این نسبت به ۲ در برابر ۲ و سپس به ۲ آکر چراگاه در برابر یك آکر زمین مبدل شد تا بالاخره تناسب صحیح ۳ آکر چراگاه در برابر یك آکر زمین زیرکشت به دست آمد.»

البته در قرن نوزدهم حتی خاطرهٔ ارتباط بین کشاورز و مالکیت ویسی نیز از بین رفت. از ازمنهٔ گذشته سخنی نمی‌گوییم ولی آیا در برابر ۳۵۱۱۷۷۰ آکر زمین‌های مشترك که بین ۱۸۰۱ تا ۱۸۳۱ از دست تودهٔ روستایی ربوده شد و از راه پارلمانی از جانب لردهای زمیندار به لردان زمیندار بخشیده شد حتی پشیزی به مردم روستا داده شد؟

آخرین پروسهٔ خلع ید کشاورزان از زمین و خانمان عبارت از آن شیوه‌ای است که به نام Clearing of Estates نامیده شده است (یعنی پیرایش املاك که در واقع عبارت از بیرون راندن انسان‌ها از املاك است). همهٔ شیوه‌های انگلیسی که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند سرانجام به همین «پیرایش» رسیده‌اند. چنان‌که طی بخش پیشین در توصیف وضع کنونی دیده شد اکنون در آن جایی که دیگر دهقان مستقلی برای بیرون راندن وجود ندارد، کلبه‌های روستایی مورد «پیرایش» قرار گرفته‌اند، به نحوی که کشاورز در روی زمینی که ساخته و پرداختهٔ خود او است حتی مکانی هم برای سکنای ضروری خویش پیدا نمی‌کند. اما برای درك معنای خاص «پیرایش املاك» فقط اسکاتلند علیا، کشور مورد ستایش رمان‌نویسان جدید، را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این منطقه از

تعالیم عملی آن است که نیکی و خیر مطلق را درکوشش برای تبعیت از عقل و عدم توجه به حوادث خارجی و بردباری در برابر مصایب و رنج‌های عالم خارج می‌بیند و بی‌قیدی نسبت به ثروت، جاه، سلامت و فشار جسمانی را می‌آموزد. به همین سبب در زبان‌های اروپایی رواقی به شیوه‌ای اطلاق می‌شود که بردبارانه و بی‌قید حوادث را می‌نگرد و سخت‌ترین رنجها و مصایب را تحمل می‌کند.م

لحاظ خصلت سیستماتیك پروسه، از جهت آن که عملیات به مقیاس وسیع و به یك ضرب انجام می‌گردد ـ (در ایرلند زمینداران موفق شدند چندین دهکده را یك جا صاف کنند، در اسکاتلند علیا عملیات در زمین‌هایی به مساحت و بزرگی امیرنشین‌های بزرگ آلمان صورت می‌گیرد) ـ و بالآخره از لحاظ شکل خاص اراضی مغصوبه ممتاز است.

سلت‌های[۱] اسکاتلند علیا از طوایفی ترکیب می‌شدند که هر کدام مالك زمین‌هایی بودند که در آن استقرار یافته بودند. نمایندهٔ طایفه، رئیس یا «بزرگ مرد» آن فقط مالك اسمی این زمین‌ها بود همچنان که ملکهٔ انگلستان مالك اسمی تمام اراضی کشور است. هنگامی که دولت انگلستان توفیق یافت به جنگ‌های داخل این رؤسای طوایف و به تاخت و تاز دایمی آنان به دشت‌های سفلای اسکاتلند پایان بخشید رؤسای مزبور به هیچ وجه از اعمال راهزنانهٔ خود دست برنداشتند ولی فقط شکل آن را تغییر دادند. با تکیه بر حکمرانی خویش حق مالکیت اسمی خود را مبدل به حق مالکیت خصوصی نمودند و چون با مقاومت اعضاء طایفهٔ خویش روبرو شدند تصمیم گرفتند آنان را آشکارا به قوهٔ قهریه از زاد و بوم خویش برانند. پرفسور نیومان[۲] می‌گوید: «بدین قرار به اتکاء چنین حقی یك پادشاه انگلیس نیز می‌توانست اتباع خویش را به دریا بریزد.»[۳]
می‌توان نخستین مراحل این انقلاب را، که پس از آخرین قیام مدعی سلطنت در اسکاتلند آغاز گردید، از روی آثار سر جیمس استوارت[۴] و جیمس اندرسون[۵]

---

۱ ـ تیره‌ای از اقوام هند و اروپایی که از دوران‌های ماقبل تاریخ بتدریج در مرکز اروپا و سپس در فرانسه، اسپانی، انگلستان و ایرلند مستقر گردیدند و رفته رفته به وسیلهٔ فاتحین رومی و ژرمنی مستحیل شدند. در برخی نواحی اروپا از جمله در ایالت بریتانی فرانسه، در ایالت انگلیسی گال و در ایرلند هنوز زبان و عادات قوم مزبور باقی است.م

۲ ـ (۱۷۹۶-۱۸۴۲) ـ اقتصاددان آمریکایی و استاد نطق و بیان.م

3 - "A.King of England might as well claim to drive all his subjects into the sea." (F.W.Newman: "Lectures on Political Economy", P. 132.)

۴ ـ استوارت می‌گوید: «بهرهٔ این زمین‌ها (وی اشتباهاً این مقولهٔ اقتصادی را به خراجی اطلاق می‌کند که اعضاء طایفه به رئیس خود می‌پردازند) به مراتب نسبت به مساحت اراضی ناچیز است و دربارهٔ تعداد کسانی که به وسیلهٔ یك فارم اعاشه می‌کنند، شاید بتوان گفت که یك قطعه زمین در کوهستان اسکاتلند ۱۰ بار بیشتر مردم را نان می‌دهد تا زمینی به همان ارزش در غنی‌ترین ایالات.

5 - James Anderson: "Observations on the means of exciting a spirit of National Industry etc." Edinburgh, 1777.

تعقیب نمود. طی سدهٔ هجدهم در عین حال حق مهاجرت را از گائل[۱]های طرد شده نیز سلب نمودند تا آنها را کرها به سوی گلاسگو و سایر شهرهای صنعتی برانند.[۲] به عنوان نمونهٔ اسلوب حاکم در قرن نوزدهم[۳] کافی است در این جا از «پیرایش‌های» شاهزاده خانم ساثرلند یاد کنیم. این بانوی اقتصاد آموخته به مجرد این که به حکومت رسید تصمیم گرفت یك درمان اقتصادی قاطعی را به کار برد و سرتاسر کنت‌نشین را که جمعیت آن در نتیجهٔ انجام جریانات مشابه گذشته به ۱۵۰۰۰ نفر تقلیل یافته بود، مبدل به علف‌چر سازد. از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۰ این ۱۵۰۰۰ نفر یعنی تقریباً ۳۰۰۰ خانواده به طور منظم رانده و ریشه کن شدند. همهٔ دهکده‌های آنان ویران گردید و سوخته شد و

---

۱ ـ سلت‌های بریطانیای کبیر و ایرلند بدین نام خوانده می‌شوند.م

۲ ـ در ۱۸٦۰ کسانی که به زور خلع ید شده بودند با وعده‌های دروغ به کانادا صادر گردیدند. برخی از آنان به کوهستان‌ها و جزایر مجاور گریختند. مأمورین پلیس به تعقب آنها پرداخته به آنان درگیر شدند و سرانجام گریبان خود را از دست آنها رها ساختند.

۳ ـ بیوکنن مفسّر آدام اسمیت در ۱۸۱۴ می‌گوید: «در کوهپایه‌ها شرایط کهن مالکیت هر روز عنفاً دگرگون می‌شود... لرد زمیندار، بدون آن که اعتنایی نسبت به فارمدار موروثی (این هم باز یکی از آن مقولاتی است که به خطا به کار برده شده است) داشته باشد زمین را به مزایده می‌گذارد و هر گاه مزایده بر شخص نوآوری باشد بلافاصله سیستم زراعتی تازه‌ای راه می‌اندازد. زمین، که سابقاً آکنده از دهقانان کوچك بود، به تناسب محصول خود جمعیت داشت، ولی در سیستم جدید مبتنی بر کشاورزی تکامل یافته و بهره گیری کلان، بزرگ‌ترین محصول ممکن باید با کم‌ترین مخارج تأمین گردد و بنابر هدف مزبور آن بازوان کاری که اکنون دیگر بی‌فایده شده‌اند طرد می‌شود... آنها که از زاد و بوم رانده شده‌اند برای تأمین گذران خود به شهرهای صنعتی روی می‌آورند و غیره»

(David Buchanan: "Observations on etc. A.Smith's Nations",of Wealth Edinburgh1814,T.IV,P.144)

«بزرگان اسکاتلند چنان از خانواده‌ها خلع ید نمودند که گویی علف‌های هرزه را وجین می‌کنند. آنان با دهکده‌ها و ساکنین آن عیناً همان رفتاری را نمودند که بومیان سرخپوست برای انتقامگیری نسبت به کنام‌ددان روا می‌دارند... برای یك چین پشم گوسفند و یك ران برّه و حتی در برابر کمتر از آن انسانی را می‌فروشند... به هنگام هجوم به ایالات شمالی چین در قوریلتای مغولان پیشنهاد شد که ساکنین را معدوم کنند و زمین آنان را مبدل به چراگاه سازند. این پیشنهاد را بسیاری از لردهای زمیندار اسکاتلند علیا در سرزمین خود و نسبت به هم‌وطنان خویش اجرا نمودند.»

George Ensor:An Inquiry concerning the population of Nations" London1818,P215-216.

تمام مزارعشان به چراگاه مبدل گردید. سربازان انگلیسی برای اجراء این امور مأمور شدند و بین آنان و ساکنین بومی کار به زدوخورد کشید. پیرزنی که از ترک کلبهٔ خویش امتناع ورزیده بود در میان شعله‌های کلبهٔ آتش زده سوخت. این بانو ۷۹۴۰۰۰ آکر زمینی راکه از زمان‌های دیرین متعلق به طایفه بود بدینسان به مالکیت خویش درآورد. وی به بومیان مطرود تقریباً ۶۰۰۰ آکر زمین یعنی ۲ آکر به هر خانوار، درکنار دریا تفویض نمود. این ۶۰۰۰ آکر زمین تا آن زمان بایر بود و هرگز برای مالکین خود درآمدی نیاورده بود. دوشس در عنایات نجیبانهٔ خویش چنان پیش رفت که هر آکر زمین واگذار شده را به طور متوسط از قرار هر آکر ۲ شیلینگ و ۶ پنس بهرهٔ مالکانه به افراد طایفه‌ای، که قرن‌های متمادی خون خود را برای خانوادهٔ وی ریخته بودند، اجاره داد. وی سرتا سرزمنی‌های غارت شدهٔ طایفه را به ۲۹ گوسفندداری تقسیم نمود که در هر یك از آنها بیش از یك خانوار، آن هم غالباً از فارمیاران انگلیسی، سکونت نداشت. در سال ۱۸۲۵، ۱۵۰۰۰ گائل تبدیل به ۱۳۱۰۰۰ گوسفند شده بود. آن بخش از بومیان که به کرانهٔ دریا فرو ریخته شده بود کوشید تا از ماهیگیری ارتزاق کند. آنان ذوحیاتین شدند و همچنان که یك نویسندهٔ انگلیسی می‌گوید، نیمی در خشکی و نیمی در آب زندگی می‌کردند و به هر حال از هر دوی آنها نیمه جان می‌زیستند.(۱)

ولی مقدر چنین بود که گائل‌های دلیر از بابت آن که «بزرگ مردان» طایفه را به شیوهٔ رمانتیك کوهستانی خود مانند بت پرستیده بودند باز هم سخت‌تر کیفر ببینند. بوی ماهی به مشام بزرگ مردان رسید. اینان بو بردند که از این ممر نیز سودی حاصل می‌شود و

---

۱ ـ هنگامی که دوشس کنونی ساترلند، خانم بی‌چرستوو، نویسندهٔ (کلبهٔ عموتوم) را با فر و شکوه در لندن پذیرایی می‌نمود تا عطوفت و علاقهٔ خویش را نسبت به بردگان سیاه پوست جمهوری آمریکا نمایش دهد ـ امری که همین خانم مانند سایر بزرگ بانوان همتراز خویش در زمان جنگ داخلی یعنی هنگامی که قلب هر «نجیب‌زادهٔ» انگلیسی برای برده‌داران می‌تپید، محتاطانه از آن اجتناب ورزید ـ من در روزنامهٔ نیویورك تریبون شرایط بردگان ساترلندی را مطرح ساختم.(*) (قسمتی از این نوشته را کری در The Slave Trade لندن ۱۸۵ صفحات ۲۰۳-۲۰۲ منتشر نمود.) مقالهٔ من در یك روزنامهٔ اسکاتلندی تجدید چاپ شد و موجب آن شد که مشاجرهٔ آرامی بین روزنامهٔ مذکور و بهتان زنان ساترلندی درگیرد.

(*) مقالهٔ مزبور در نیویورك دیلی تریبیون ۹ فوریهٔ ۱۸۳۵ تحت عنوان (دوشس ساترلند و بردگی) به چاپ رسیده است.م

کنارهٔ دریا را به ماهی‌فروشان لندن اجاره دادند. گائل‌ها برای بار دوم طرد شدند.[۱]

سرانجام بخشی از چراگاه‌های گوسفند از نو مبدل به شکارگاه ذخیه گردید. این نکته معلوم است که در انگلستان جنگل‌های واقعی وجود ندارد. حیوان وحشی در قرقگاه‌های بزرگان عبارت از نوعی دام خانگی متعارف است که مانند شهرداران لندن چاق و چلّه و پرورابندی شده است. بنابراین اسکاتلند آخرین پناهگاه این «هوس نجیبانه» است. در ۱۸۴۸ سومرس[۲] می‌گوید: «در اراضی مرتفع جنگل کاری توسعهٔ فراوان یافته است. در اینورگائیك، جنگل نوآفریدهٔ گلن‌فشی، در سوی دیگر، جنگل تازهٔ آرد و ریکی را دارید. در مسیر همین خط به بلاك‌ماونت برمی‌خورید که صحرای عظیم نو آفریده‌ای است. از خاور به باختر، از حوالی آبدین تا صخره‌های اوبن اکنون خط جنگلی گسترده‌ای می‌بینید در حالی که در بخش‌های دیگر اراضی مرتفع، جنگل‌های نوین لوك آرك‌ایگ: گلن‌گاری، گلن‌موریستون و غیره به وجود آمده‌اند... تبدیل زمین‌های مزروعی گائل‌ها به چراگاه گوسفندان... آنان را به زمین‌های غیر حاصلخیز رانده است. اکنون شکار وحشی دارد جانشین گوسفند می‌شود و گائل‌ها را به سوی فقر باز هم شکننده‌تری می‌کشاند.. جنگل‌های شکار وحوش[۳] و مردم نمی‌توانند در جنب یکدیگر وجود داشته باشند. در هر صورت این یا آن دیگری باید جای پردازند. چنانچه در ۲۵ سال آینده شکار از لحاظ تعداد و دامنهٔ خود مانند ربع قرن گذشته افزایش یابد آن‌گاه دیگر یك نفر گائل را هم در زاد و بوم خویش نخواهید یافت. این جنب و جوش در میان مالکان اراضی مرتفع، از جهتی مرهون مد و هوسرانی اشرافی، عشق شکار و غیره است ولی از سوی دیگر منحصراً سودای شکارفروشی و چشم داشت سود است که آنان را به این راه می‌کشاند. زیرا این خود واقعیتی است که در

---

۱ ـ دربارهٔ این تجارت ماهی می‌توان در "Portfolio, New Series" دوید اورکارت مطالب جالبی یافت. ناسو و سنیور در نوشتهٔ پیش یاد شده که پس از مرگش انتشار یافته است «جریانات سائرلندشایر را به مثابه یکی از سودمندترین تصفیه‌های دوران بشریت» می‌شمارد.

("Journals, Conversations and Essays relating to Ireland", London, 1868.)

۲ ـ (۱۸۹۱-۱۸۲۲) روزنامه‌نگار و ناشر انگلیسی که بیشتر به مطالعهٔ مسایل مربوط به پول و بانکداری پرداخته است.م

۳ ـ در جنگل‌های شکار وحوش اسکاتلند حتی یك درخت هم وجود ندارد. گوسفندان را بیرون می‌رانند و به جای آن گوزن‌ها را در کوهستان لخت رها می‌کنند و آن را جنگل شکار وحشی می‌خوانند. لذا هیچ گاه جنگل‌کاری انجام نمی‌شود.

موارد بسیار، یك قطعه زمین کوهستانی وقف شکار به مراتب بیش از همان زمین به صورت چراگاه گوسفند سودآور است... حدود مایه روی آن که دوستدار شکار و در جستجوی شکارگاه است فقط وسعت جیب است و بس... مصایبی که بر اراضی مرتفعه فرو ریخت، از حیث قساوت کمتر از بلیّاتی نبود که سیاست پادشاهان نورمان[۱] به انگلستان وارد ساخت. در حالی که انسان‌ها در دایره‌ای که بیش از پیش تنگتر می‌گردد در هم فشرده شده‌اند حیوانات وحشی فضای آزادتری در اختیار دارند... آزادی‌های مردم یکی پس از دیگری از دست آنها ربوده شد... و هر روز بر دامنهٔ تضییع و فشار افزوده می‌شود. همچنان که در مناطق وحشی آمریکا و استرالیا رخت‌ها و خار و خاشاك را می‌زنند، پیراستن زمین و راندن مردم نیز در نظر ملاکان به مثابه اصلی مسلّم و یك ضرورت کشاورزی دنبال می‌شود و این اقدامات همچنان آرام و منظم جریان خود را طی می‌کنند.»[۲]

---

۱ ـ اقوام شمالی که از قرن نهم تا یازدهم میلادی به کشورهای مختلفهٔ اروپا از جمله به بخش غربی روسیه و کشورهای فرانسه و انگلستان و هلند تاختند. تیره‌ای از این اقوام در سال ۱۰۶۶ میلادی تحت قیادت گیوم یا ویلیام (معروف به فاتح) انگلستان را مسخر ساخته سلسلهٔ شاهان نورمان را تشکیل دادند.

2 - Robert Somers: "Letters from the Highlands, or, the Famine of 1847", London, 1848, P. 12 - 28. Passim.

این نامه‌ها بدواً در روزنامهٔ تایمز انتشار یافتند. پر واضح است که اقتصاددانان انگلیسی قحطی سال ۱۸۴۷ گائل‌ها را به گردن آکندگی جمعیت می‌گذاشتند و به هر صورت همین اضافه جمعیت بود که به نظر ایشان موجب «فشار» بر وسایل معیشت آنان می‌گردید. ـ همین (پیرایش املاك)، یا آن طور که در آلمان تحت نام (دهقان اخته‌کنی) خوانده می‌شد، بویژه پس از جنگ‌های ۳۰ ساله در کشور اخیرالذکر معمول گردید و حتی در ۱۷۹۰ در کورزاکسن به یك قیام دهقانی منجر گردید. این وضع بویژه در آلمان شرقی حکمفرما بود. نخست فردریك دوم حق مالکیت را در ایالات پروس تأمین نمود. پس از تسخیر سیلزی، «وی اربابان را وادار ساخت که از نو کلبه‌های دهقانی و انبارها و غیره را بسازند و دام و ابزار در اختیار دهقانان قرار دهند. فردریك برای سپاه خود به سرباز نیاز داشت و برای خزانهٔ خود مالیات‌پرداز. معذالك برای آن که معلوم شود دهقانان تحت رژیم فردریك، که مخلوطی از استبداد نظامی، بوروکراسی، فئودالیسم و اجحافات مالی بود، چه وضعی داشتند ذیلاً از نوشتهٔ ستایشگر او میرابو شاهدی می‌آوریم: «بنابراین کتاب یکی از بزرگ‌ترین ثروت دهقانان را در آلمان شمالی تشکیل می‌دهد. از تیره‌بختی آدمیزاد کتاب فقط وسیله‌ای است علیه فقر و به هیچ وجه راه

بهروزی نیست. مالیات‌های مستقیم، بیگاری و خدمات گوناگون دیگر دهقان آلمانی را به نیستی می‌کشاند، در حالی که در مورد هر آن چه می‌خرد باید مالیات غیر مستقیم نیز بپردازد... و برای آن که تیره‌روزی وی به حد کمال برسد اجازه ندارد که محصول خویش را هر آن جا که می‌خواهد و یا به نحوی که دلخواه او است بفروشد. و نیز وی جرأت ندارد که مایحتاج خود را از بازرگانان خریداری کند که ممکن است ارزان‌تر بفروشند. تمام این علل آرام آرام وی را به نیستی سوق می‌دهند و بدون ریسندگی نمی‌تواند مالیات مستقیم خود را در سررسید موعد بپردازد. ریسندگی در صورتی برای وی منبع درآمدی است که زن، فرزندان، خدمتکاران و دشت یاران او و همچنین خودش به این کار بپردازند. معذالك با وجود این منبع درآمد چه زندگی طاقت‌فرسایی می‌گذرانند. در تابستان مانند محکومین به اعمال شاقه به هنگام شخم و درو کار می‌کند. در ساعت ۹ به بستر می‌رود و ساعت ۲ صبح برمی‌خیزد. تا بتواند به کارهای خویش برسد. قاعدتاً بایستی در زمستان نیروی خویش را با استراحت طولانی تجدید نماید ولی اگر وی محصولات خود را به فروش رساند تا مالیات‌ها را بپردازد ناگزیر برای نان و بذر کمبود غله خواهد داشت. بنابراین برای آن که این خلاء را پر کند ناچار است که بریسد... و آن هم با پشت‌کار بسیار. بدینسان در زمستان دهقان نیمه شب یا ساعت یك می‌آساید و ساعت ۵ یا ٦ صبح برمی‌خیزد و یا این که ساعت ۹ به بستر می‌رود و ساعت ۲ بلند می‌شود و بدین نهج تمام روزهای زندگی او به استثناء یك‌شنبه می‌گذرد. این زیاده‌روی در بیداری و کار موجب فرسودگی انسان‌ها می‌شود و به همین جهت است که در روستا مردان و زنان خیلی زودتر از شهرها پیر می‌شوند.» "De le Monarchie Prussienne" T.lll. P. (Mirabeau:212 passim.)

ملحقهٔ چاپ دوم ـ در آوریل ١٨٦٦، ۱۸ سال پس از انتشار نوشتهٔ پیش گفتهٔ رابرت سومرس پرفسور لئون‌لوی در انجمن هنرها دربارهٔ تبدیل، گوسفندچرها به شکارگاه سخنرانی کرد و طی آن پیشرفت ویرانی را در اراضی مرتفعهٔ اسکاتلند توصیف نمود. وی از جمله می‌گوید: «کاهش جمعیت و تبدیل به چراگاه راحت‌ترین وسیله را برای به دست آوردن درآمدی بی‌خرج فراهم ساخت... در اراضی مرتفع، جنگل وحشی جانشین عادی چراگاه گوسفندان گردید. ددها گوسفندان را بیرون راندند همچنان که سابقاً انسان رانده شده بود تا برای گوسفندان جا باز شود... می‌توان از املاك کنت دال‌هاوزی در فورفارشایر تا املاك جون اوگروتس بدون آن که از جنگل خارج شد راهپیمایی نمود. ـ در بسیاری از این جنگل‌ها روباه، گربهٔ وحشی، سمور، راسو، قاقم و خرگوش کوهی مدتی است به اقلیم خو گرفته‌اند در صورتی که خرگوش و سنجاب و موش‌خرما تازه راه خود را یافته‌اند. پهنهٔ عظیمی که در آمار اسکاتلند به مثابه دشت‌های پرحاصل و گسترده معرفی می‌شدند اکنون از هر گونه

غارت املاک کلیسایی، انتقال مزورانهٔ خالصجات دولتی، دزدی اراضی مشترکه، تبدیل غاصبانهٔ مالکیت فئودالی و طایفه‌ای به مالکیت خصوصی جدید، که با تروریسم بیشرمانه‌ای انجام یافته است، عبارت از اسلوب‌های دل‌انگیز و گوناگونی است که برای انباشت بدوی به کار رفته است. شیوه‌های مزبور زمین را برای کشاورزی سرمایه‌داری مسخص نمود، عرصه و اعیان را به سرمایه متصل کرد و برای صنایع شهری ذخیرهٔ ضروری پرولتاریای بی‌برگ و نوا را فراهم ساخت.

۳ ـ قانونگزاری خونین علیه خلع یدشدگان از پایان قرن پانزدهم. وضع قوانین به منظور پایین کشاندن دستمزد:

ممکن نبود این پرولتاریای آواره و بی‌برگ و نوا را، که در اثر انحلال خدم و حشم فئودالی و در نتیجهٔ خلع‌یدهای عدوانی مکرر از لانه و کاشانهٔ خود رانده شده بود، با همان سرعتی که پیدا می‌شد در مانوفاکتورهای جدیدالتأسیس جذب نمود. از سوی دیگر اینان که ناگهان از مدار عادی زندگی خویش کنده شده بودند نمی‌توانستند با همان

زراعت و کشت و کار عارینند و فقط به اطفاء شهوت شکار عدهٔ معدودی تخصیص یافته‌اند که آن هم در اثنای سال تنها برای مدت کوتاهی میسر است.»

اکونومیست لندن مورخ ۲ ژوئن ۱۸۶۶ می‌نویسد: «یکی از روزنامه‌های اسکاتلندی در هفتهٔ اخیر ضمن اطلاعات دیگر گزارش می‌دهد که «یکی از بهترین گوسفندچرهای سوثرلندشایر که در انقضاء اجارهٔ جاری به مبلغ ۱۲۰۰ لیرهٔ استرلینگ در سال اجاره می‌شد تبدیل به شکارگاه شده است. غرایز فئودالی مانند زمانی است که فاتحین نورماند ۳۶ نقطهٔ مسکونی را ویران ساختند تا جنگل جدید را احداث کنند... ۲۰۰۰۰۰۰ آکر از حاصلخیزترین زمین‌های اسکاتلند به کلی ویران شده‌اند. علوفهٔ طبیعی گلن تیلت مغذی‌ترین علوفهٔ پرث بشمار می‌آمد، جنگل بن‌اولدر بهترین چمنزار طبیعی منطقه بادنوچ محسوب می‌گشت، بخشی از جنگل بلاک‌ماونت نیکوترین چراگاه اسکاتلند برای گوسفندان سیاه‌پشم بود. زمینی که بدینسان فدای تفریح شکار شده است مساحتی به مراتب بزرگ‌تر از پرث را در برمی‌گیرد. همین امر که اراضی جنگل بن‌اولدر، غذاده ۱۵۰۰۰ گوسفند، فقط $\frac{۱}{۳۰}$ شکارگاه‌های اسکاتلند را تشکیل می‌دهد به خودی خود می‌تواند نشان دهد که تا چه حدّ این ویرانی مصنوعی منشاء اتلاف تولید کشور بوده است... تمام این اراضی چنان بی‌حاصل شده است... که گویی تمام آن را در دریای شمال غرق ساخته‌اند. باید که دست نیرومند قانون دراز شود تا به این صحاری لم‌یزرع و به این کویرهای خود ساخته پایان بخشد.»

ناگهانی تحت انضباط وضع نوین درآیند. به همین جهت جماعت بسیاری از آنان، برخی برحسب گرایش خود و اکثراً تحت فشار شرایط، گدایی و راهزنی و ولگردی پیش گرفتند. از آن جا است که در پایان سدهٔ پانزده‌ام و در تمام قرن شانزدهم در سراسر اروپای غربی قوانین خونینی علیه ولگردی وضع گردید. لذا پدران طبقهٔ کارگر کنونی بدواً برای این که آنها را به ولگرد و مستمند مبدل ساخته بودند کیفر کشیدند. قانونگزار آنها را به مثابه جانیانی «خودخواسته» تلقی می‌نمود و چنین می‌انگاشت که ادامهٔ کار در شرایط غیر موجود قدیم وابسته به اراده و میل خود آنها است.

در انگلستان، این قانونگزاری در زمان سلطنت هانری هفتم آغاز گردید.

هانری هشتم سال ۱۵۳۰: به گدایان سالخورده و ناتوان پروانهٔ گدایی داده می‌شود. بالعکس ولگردان سالم تازیانه می‌خورند و زندانی می‌شوند. اینان باید به پشت عرابه‌ای بسته شوند و آن قدر تازیانه بخورند تا خون از پیکرشان روان گردد و سپس بایستی سوگند یاد کنند که به زادگاه خود یا به محلی که طی ۳ سال اخیر در آن سکونت داشته‌اند برگردند و در آن جا «خویشتن را به کاری مشغول دارند» چه شوخی بیرحمانه‌ای!

در بیست و هفتمین سال سلطنت هانری هشتم باز همین مقررات تکرار می‌شود ولی با ملحقاتی تشدید می‌گردد. هر گاه کسی بار دوم برای ولگردی گیر می‌افتاد بایستی همان مجازات تازیانه اجراء و سپس نیمی از گوش وی بریده می‌شد ولی در سومین تکرار جرم مقصر مزبور بایستی به مثابه جانی و دشمن جامعه اعدام می‌گردید.

ادوارد ششم: آیین‌نامه‌ای مربوط به نخستین سال سلطنت وی، ۱۵۴۷، مقرر می‌دارد که اگر کسی از کار کردن سرباز زند باید محکوم به بردگی شخصی گردد که او را لو داده است. خواجه باید بندهٔ خود را نان و آب دهد و نیز هر نوشابهٔ ضعیف و آشغال گوشتی که خود صلاح بداند به وی روا دارد. خواجه حق دارد بندهٔ خود را به هر گونه کاری، هر قدر نفرت‌انگیز باشد، به زور تازیانه و زنجیر وادارد. هر گاه بنده ۱۴ روز بگریزد به بردگی مؤبد محکوم می‌گردد و بایستی پیشنانی و گونه‌های وی را با حرف S داغ نمود و اگر بار سوم گریخت مانند خائن دولت اعدام گردد. خواجه می‌تواند وی را بفروشد، هبه کند و به مثابه بنده وی را، عیناً مانند سایر اموال منقول و دام، به اجاره دهد. و نیز چنانچه بندگان علیه خواجگان خود دست به توطئه‌ای زنند باید اعدام شوند. حکام صلح وظیفه دارند برحسب اطلاعی که دریافت می‌کنند به جستجوی بی‌سروپایان برآیند. در صورتی که مسلم شد یك ولگرد ۳ روز پرسه زده است باید وی را به زادگاهش ببرند و با آهن گداخته روی سینه‌اش داغی به علامت V بزنند، او را زنجیر کرده در جاده‌ها یا خدمات دیگر به کار وا دارند. اگر ولگرد به دورغ زادگاهی برای خود نشان دهد آن گاه باید به

کیفر این گناه مؤبد بندهٔ محل مزبور، مردم آن محل گردد و یا به بندگی رسته در آید و با علامت S داغ شود. همه کس حق دارد اطفال ولگرد را از وی بگیرد و پسران او را تا ۲۴ سالگی و دخترانش را تا ۲۰ سالگی به عنوان کارآموز نگهدارد. اگر آنها بگریزند باید تا رسیدن به این سنین به بندگی استاد درآیند. استادان می‌توانند به دلخواه خود آنان را به زنجیر کنند و تازیانه بزنند و غیره. هر استادی مجاز است حلقهٔ آهنینی به گردن، بازو یا پای بندگان خود نصب کند تا آنها را بهتر بشناسد و اطمینان بیشتری داشته باشد.(۱) بخش اخیر این آیین‌نامه مقرر می‌دارد که برخی از فقرا باید به وسیلهٔ بخش یا افرادی به کار وا داشته شوند که مایلند به آنان خوراك و آشامیدنی دهند و بخواهند برای آنـان کاری بیابند. این نوع بردگان بخش تا پاس پیشرفته‌ای از قرن نوزدهم در انگلستان تحت نام (گشت مردان) به جای مانده بود.

الیزابت، ۱۵۷۲: گدایان بی‌پروانه و بالاتر از ۱۴ سال در صورتی که کسی نخواهد آنان را برای ۲ سال به خدمت بپذیرد، بایستی سخت تازیانه بخورند و لالهٔ گوش چپشان داغ شود، در صورت تکرار، اگر کسی نخواهد آنان را برای ۲ سال به خدمت بگیرد و سنشان از ۱۸ سال بیشتر است، اعدام می‌گردند. ولی در سـومین تکـرار جـرم بـایستی بیرحمانه مانند خائنین دولت اعدام گردند.

از این قبیل آیین‌نامه‌ها در هجدهمین سال سلطنت الیزابت صادر شده است ازجلمه در فرمان ۱۳ و در سال ۱۵۹۷.(۲)

---

۱ ـ مصنف کتاب "Essay on Trade ect." ۱۷۷۰ می‌نویسد: «بـنظر مـی‌رسد کـه در زمـان سـلطنت ادوارد ششم انگلیسیان واقعاً با جدیت کامل به تشویق مانوفاکتورها و اشتغال فقرا پرداخته بودند. این امر را آیین‌نامهٔ جالبی نشان می‌دهد که به موجب آن هـمهٔ ولگـردان بـایستی بـا داغ عـلامت‌گذاری می‌شدند. (همانجا،ص ۸)

۲ ـ توماس موروس در کتاب اوتوپی خود می‌گوید: «بدینسان روی مـی‌دهد کـه مـرد پـرخـواره‌ای آزمند و سیری‌ناپذیر، بلای واقعی زادگاه خود، هزاران آکر زمین را سر هم می‌کند و در درون نرده یا پرچین محصور می‌سازد و یا با توسل به زور و ستمگری چنان مالکین اراضـی را تـحت فشـار قـرار می‌دهد که مجبور می‌شوند همه چیز را بفروشند. خواه از این راه یا از راه دیگر، به رغبت یا به اکراه، این بیچاره مردم ساده دل و فقیر، مردان، زنان، زوجین، اطفال یتیم، بیوه‌زنان، مادران گریان و نوزاد در آغوش، با تمام دار و ندار خود که از لحاظ وسایل زندگی محقر است ولی از حیث تعداد پربها است، زیرا کشت و کار به بازوی بسیار نیازمند است، ناچار می‌شوند آن نقطه را ترك کنند. اینان با دل بریان از خانه و کاشانهٔ خود دور می‌شوند بدون آن که جایی برای آسودن خود بیابند. هر چند مجموع اثاث

جك اول: هر کس پرسه‌زنی و دریوزگی پیشه کند به مثابه بیابانگرد و ولگرد تلقی می‌شود. قضاء صلح دادگاه‌های بخش مختارند آنان را در مرئی و منظر عموم تازیانه زنند، در نخستین تکرار جرم ۶ ماه و در مرحلهٔ ثانوی ۲ سال زندانی نمایند. طی دوران زندان باید هر چند بار و هر مقدار که قاضی صلح مصلحت بداند آنان را شلاق زنند... شانهٔ چپ ولگردان اصلاح‌ناپذیر و خطرناك را باید با علامت R داغ نمود و به کار اجباری گماشت. هر گاه دوباره آنان را به گدایی بگیرند باید بدون هیچ گونه ترحمی به دار آویخت. مقررات مزبور تا اوایل قرن هجدهم قانوناً به قدرت خود باقی بود و فقط طبق فرمان دوازدهم در بیست و سومین سال سلطنت آن ملغی گردید.

در کشور فرانسه نیز که در اواسط قرن هفدهم یك پادشاهی ولگردان در پاریس

خانهٔ آنها ارزش چندانی ندارد ولی چنانچه فروش آن در شرایط دیگری وقوع می‌یافت ممکن بود در کارشان گشایشی باشد. اما هنگامی که آنان را ناگهان به بیابان می‌ریزند ناگزیرند که با قیمت ناچیزی این اثاث را از سر خود باز کنند. و آن گاه که مدتی سرگردانی کشیدند و تا آخرین پشیز خرج کردند چه کار دیگری می‌توانند انجام دهند جز این که یا دزدی کنند و خدا نخواسته طبق آیین دادرسی به دار آویخته شوند و یا آن که گدایی پیشه سازند؟ و تازه در این مورد هم آنان را به عنوان ولگرد به زندان می‌افکنند زیرا زندگی ثابتی ندارند و کار نمی‌کنند، هم آن کسانی که خود چنان شائق کارند واحدی نمی‌خواهد به کار گمارد.»

از همین کسانی که توماس موروس به مثابه افرادی سخن می‌گوید که به دزدی وادار می‌شوند «به هنگام سلطنت هانری هشتم در حدود ۷۲۰۰۰ نفر دزد بزرگ و کوچك اعدام شده‌اند.»

(Holinshed: "Desciption of England", T.I. P. 186.)

در زمان الیزابت از این قبیل «ولگردان دسته به دسته به دار آویخته شدند و سالی نبود که ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر از آنان را در این یا آن میدان حلق‌آویز نکنند.» (Strype: "Annals of the Reformation and Establishment of Religion, and other Various Occurences in the Church of England during Queen Elisabeth's Happy Reign", 2 Edit, 1725, T.II.) بنابه قول همین استرایپ تنها در سامرست‌شایر طی یك سال ۴۰ نفر به دار آویخته شدند، ۳۵ نفر داغ شدند، ۳۷ نفر را تازیانه زدند و ۱۸۳ نفر از «نابه کاران از همه جا امید بریده» را آزاد ساختند. با این حال وی می‌گوید: «این تعداد متهمین حتی $\frac{1}{5}$ جنایات را در برنمی‌گیرد زیرا حکام صلح به وظایف خود قیام نمی‌کنند و مردم، دلرحمی مضحکی از خود بروز می‌دهند.» و باز می‌افزایند: «کنت‌نشین‌های دیگر انگلستان به هیچ وجه وضع بهتری نسبت به سامرست‌شایر ندارد و حتی بسیاری از آنها در وضع بدتری قرار دارند.»

تأسیس شده بود، قوانینی از همین قبیل وضع گردید. هنوز در اوایل سلطنت لوئی شانزدهم (فرمان ۱۳ ژوئیهٔ ۱۷۷۷) هر شخصی تندرست ۱۶ تا ۶۰ ساله در صورتی که فاقد وسایل زندگی باشد و به حرفه‌ای هم اشتغال نورزد باید به پاروزنی اجباری در کشتی‌های دولتی فرستاده شود. نظیر همین مقررات را در اکتبر ۱۵۳۷ کارل پنجم برای هلند وضع نموده است و همچنین است فرمان دولت‌ها و شهرهای هلند مورخ ۱۹ مارس ۱۶۱۴ و اعلامیهٔ استان‌های متحد شده مورخ ۲۵ ژوئن ۱۶۴۹ و غیره.

بدینسان تودهٔ روستایی که عرصه و اعیانش را به زور ستانده و از خانه و زمینش رانده و به ولگردیش کشانده بودند، به وسیلهٔ وضع قوانینی وحشت‌زا و ناهنجار و به ضرب تازیانه، داغ و درفش و شکنجه تحت انضباطی که برای سیستم مزدوری ضرورت داشت درآمد.

تنها کافی نیست که در یك قطب، شرایط کار به مثابه سرمایه گرد آید و در قطب دیگر انسان‌هایی قرار گیرند که چیزی جز فروش نیروی کار خویش نداشته باشند و نیز وادار ساختن آنان به فروش داوطلبانهٔ نیروی کارشان کفایت نمی‌کند. در تکامل تولید سرمایه‌داری طبقهٔ کارگر رشد می‌یابد که از حیث تربیت، سنت و عادت خواست‌ها و توقعات این شیوهٔ تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی می‌کند. سازمان روند تولید سرمایه‌داری رشد یافته هر مقاومتی را درهم می‌شکند و ایجاد دایمی اضافه جمعیت نسبی از قانون عرضه و تقاضای کار نگهداری می‌کند و بالنتیجه دستمزد را در حدودی که به مقتضای احتیاجات ارزش‌افزایی سرمایه است نگه می‌دارد و فشار گنگ و نهانی مناسبات اقتصادی، سیادت سرمایه‌دار را بر کارگر مسجل می‌سازد. البته باز به طور فوق‌العاده و مستقیم نیز اعمال قهر و فشار می‌شود ولی این امر فقط جنبهٔ استثنایی دارد. برای این که وضع جریان عادی خود را طی کند می‌توان کارگر را به «قوانین طبیعی تولید» واگذاشت یعنی به آن چه از شرایط خود تولید سرچشمه می‌گیرد و وابستگی به سرمایه از طریق همان شرایط تضمین و جاوید می‌گردد. در اوان پیدایش تولید سرمایه‌داری وضع به نحو دیگر است. بورژوازی نوخاسته به قدرت دولتی نیازمند است و از آن به منظور «تنظیم» دستمزد استفاده می‌کند یعنی دستمزد را در حدودی که به درد افزونکاری می‌خورد می‌فشارد، تا روزانهٔ کار را درازتر کند و خود کارگر را در درجه عادی وابستگی نگهدارد. این خود یك مرحلهٔ اساسی در آن به اصطلاح انباشت بدوی است.

طبقهٔ مزدور که در نیمهٔ اخیر قرن چهاردهم پدید شد، در آن هنگام و طی قرن بعد فقط جزء بسیار کوچکی از تودهٔ مردم را تشکیل می‌داد. توده‌های مردم در روستا از راه

دهقانی مستقل و در شهر به وسیلهٔ سازمان رسته‌ای وضع محفوظ و محکمی داشتند. در روستا و شهر استادکار و کارگر از لحاظ اجتماعی بهم نزدیك بودند. تابع بودن کار به سرمایه هنوز جنبهٔ صوری داشت یعنی شیوهٔ تولید خود هنوز خصلت خاص سرمایه‌داری را دارا نبود. رکن متغیر سرمایه به مقدار ازدیاد بر رکن ثابت آن مـی‌چربید. بـنابرایـن، نسبت به کار مزدور تقاضا با هر انباشت سرمایه سریعاً نمود می‌کرد در حالی که عرضهٔ کار مزدور آهسته بدنبال آن می‌رفت. در آن زمان هنوز بخش بزرگی از محصول ملی، که بعدها مبدل به انباشت مایهٔ سرمایه گردید، وارد در ذخیرهٔ مصرف کارگر بود.

وضع قوانین دربارهٔ کار مزدور، قوانینی که ذاتاً مبتنی بر استثمار کارگر بوده و از آن پس نیز همواره دشمنی خود را نسبت بـه کـارگر ادامـه داده است[۱] درانگـلستان بـا (آیین‌نامهٔ کارگری) ادوارد سوم در سال ۱۳۴۹ آغاز می‌گردد. در فرانسه فرمان سال ۱۳۵۰ که به نام پادشاه ژان[۲] صادر شده قرینهٔ آن است. قانونگزاری انگلیس و فرانسه به موازات یکدیگر حرکت می‌کنند و از حیث محتوی یکسانند. سابقاً در فصل پنجم این نوشته دربارهٔ این که آیین‌نامه‌های کارگری می‌کوشند تا تطویل روزانهٔ کار را تحمیل کنند، بحث شده است و لذا از نو در آن باره سخنی نمی‌گویم.

آیین‌نامهٔ کارگران بنابه شکایات مصرّانهٔ مجلس عوام توشیح گردید. یکی از توری‌ها ساده‌لوحانه می‌گوید: «درگذشته فقرا چنان دستمزد زیادی مطالبه می‌کردند که صنعت و ثروت را مورد تهدید قرار می‌دادند. اکنون دستمزد آنان چنان نازل است که بـاز هـم تهدید دیگری را که محتملاً خطرناك‌تر از گذشته است بـرای صـنعت و ثـروت پـیش می‌آورد.»[۳]

طبق آیین‌نامهٔ مزبور تعرفه‌ای قانونی برای دستمزدها در شهر و در روستا، در مورد کارمزدی و گاه مزدی، مقرر گردید. کارگران روستایی می‌بایستی سـالانه، و کـارگران

---

۱ ـ آدام اسمیت می‌گوید: «هر جا که قانونگزار می‌کوشد اختلافات بین کارفرما و کارگرانش را رفع نماید، همواره مشاورینش کارفرمایان هستند.» لنگه می‌گوید: «روح قوانین مالکیت است.»

۲ ـ منظور ژان دوم پادشاه فرانسه و جـانشین فـیلیپ ششـم از خـاندان والوا است کـه از ۱۳۵۰ تـا ۱۳۶۴ سلطنت کرده است. در زمان اسارت همین پادشاه در لندن حوادث انقلابی ضد اشرافی پاریس تحت رهبری اتین مارسل و قیام‌های دهقانی معروف به ژاکری وقوع یافت.م

3 - "Sophisms of Free Trade. By a Barrister", London, 1850, P. 206.

وی موذیانه می‌افزاید: «در مورد کار ما همواره آمادهٔ مداخله به نفع کارفرما بوده‌ایم. مگر نـمی‌توان اقدامی هم به سود کار فرموده‌ها نمود؟»

شهری در «بازار آزاد» اجیر می‌شدند. پرداخت مزدی بالاتر از تعرفهٔ مقرر در آیین‌نامه مستلزم کیفر زندان بود ولی دریافت مزد بیشتر شدیدتر از پرداخت آن مجازات داشت. به همین نحو بندهای ۱۸ و ۱۹ آیین‌نامهٔ کارآموزی که به توشیح الیزابت رسیده است برای کسانی که مزد بالاتر از مقرر می‌پرداختند ۱۰ روز زندان و برای آنها که مزد بیشتر می‌ستاندند ۲۱ روز زندان مقرر داشته بود. آیین‌نامهٔ دیگری مربوط به سال ۱۳۶۰ کیفرها را تشدید نمود و حتی استادان را مجاز ساخت که با توسل به عنف و تنبیه بدنی، طبق تعرفهٔ قانونی، از گردهٔ شاگردان خود کار بکشند. هرگونه زد و بند، قرارداد و قول و قسم و غیره که به وسیلهٔ آن بنّا و شاگردانش متقابلاً متعهد می‌شدند باطل و بی‌اعتبار اعلام گردید. از قرن چهاردهم تا سال ۱۸۲۵، که سال الغاء قوانین ممنوعیت اتحاد کارگران است، هم‌پیمانی و اتفاق کارگران مانند جنایت عظیمی تلقی می‌گردید. روح آیین‌نامهٔ کارگران ۱۳۴۹ و قوانینی که بدنبال آن وضع گردید با روشنایی تمام نشان می‌دهند که هدف از وضع مقررات مزبور این است که به حکم دولت حداکثر دستمزد تحمیل گردد بدون آن که به هیچ وجه حداقلی برای آن منظور شود.

چنان که می‌دانیم در سدهٔ شانزدهم وضع کارگران به شدت به وخامت گرایید. مزد پولی بالا رفت ولی نه به تناسب کاهش ارزش پول و ترقی قیمت اجناس که ناشی از آن بود، بنابراین در واقع مزد تنزل نمود. با این حال قوانینی که در عین حال به این تنزل کمك می‌کردند به قوت خود باقی مانده بودند و گوش‌بری و داغ و درفش آن کسانی که «هیچ کس نمی‌خواست به خدمت خود بپذیرد» ادامه یافت. به موجب آیین‌نامهٔ کارآموزی الیزابت (۳C.۵)، امنای صلح مجاز گردیدند که برخی از مزدها را خود تعیین کنند و بنابه فصل و بهای اجناس در آن تغییراتی بدهند. جك اول این حق تعدیل کار را به بافندگان، ریسندگان و به انواع ممکن کارگران سرایت داد.(۱) و جرج دوم قانون ممنوعیت اتحاد

---

۱ ـ از یکی از مواد آیین‌نامهٔ ۲ جك اول (۶.C) چنین برمی‌آید که برخی از صاحبان پارچه‌بافی‌ها این حق را برای خویش قایل شده بودند که مانند امنای صلح تعرفهٔ رسمی دستمزد را در کارگاه‌های خود تحمیل نمایند. در آلمان بویژه پس از جنگ‌های ۳۰ ساله، آیین‌نامه‌های متعددی به منظور پایین نگهداشتن دستمزد صادر شده است. «در روی زمین‌های خالی از سکنه، مالکین از کمبود خدمت‌کار و کارگر بی‌اندازه رنج می‌بردند. به تمام ساکنین دهات قدغن شده بود که اطاق به مردان و زنان مجرد کرایه ندهند. عموم کسانی که در زمرهٔ این گروه محسوب می‌شدند، در صورتی که برای نوکر و کلفت شدن آمادگی نشان نمی‌دادند و حتی اگر به کار دیگری از قبیل روزمزدی برای دهقانان و یا سوداگری غله اشتغال داشتند، می‌بایستی به مقامات دولتی معرفی می‌شدند و به زندان می‌افتادند.

کارگران را به همهٔ کارخانه‌ها روا ساخت.

در دوران خاص مانوفاکتوری شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به اندازهٔ کافی قوت یافته بود که تنظیم قانونی دستمزد را غیر عملی و زاید سازد، لیکن نمی‌خواستند برای روز مبادا سلاح زرادخانهٔ قدیم را از دست بدهند. باز هم جرج دوم مزد روزانهٔ بیش از ۲ شیلینگ و $\frac{1}{2}$۷ پنس را برای شاگرد خیاطان لندن و اطراف ممنوع نمود مگر در هنگام عزاداری عمومی. باز هم جرج سوم (C.۶۸) امنای صلح را مأمور تنظیم دستمزد کارگران ابریشم‌باف ساخت. باز هم در سال ۱۷۹۶ دو حکم دادگاه‌های عالی ضرورت یافت تا معلوم گردد آیا قرارهای امنای صلح در مورد دستمزد شامل حال کارگران غیر کشاورز می‌شود یا نه. باز هم در سال ۱۷۹۹ قانونی به تصویب پارلمان رسید دایر بر تأیید این که دستمزد معدنچیان اسکاتلند بایستی طبق آیین‌نامهٔ الیزابت و دو قانون اسکاتلندی مربوط به سال‌های ۱۶۶۱ و ۱۶۷۱ تنظیم گردد.

در این اثنا، واقعه‌ای که برای مجلس عوام انگلستان تا آن زمان نشنودنی بود، رخ داد و ثابت نمود که شرایط تا چه اندازه تحول یافته است. در این مجلس که بیش از ۴۰۰ سال بود دربارهٔ حداکثر غیر قابل تجاوز دستمزد قانونی پشت قانون پرداخته بودند، ناگهان در ۱۷۹۶ ثویت‌بِرد برای روزمزدان کشاورزی حداقل قانونی دستمزد پیشنهاد نمود. پیت[1] با آن پیشنهاد مخالف کرد ولی اعتراف نمود که «وضع فقیران بیرحمانه

(امتیازات شاهنشاهی و قوانین جزایی سیلزی، I ۱۲۵۰)

در فرمان‌های شاهک‌های آلمانی طی یک قرن تمام مرتباً با تلخی از بی‌وسرپایان زشت خوی جسوری شکوه شده است که تن به شرایط سخت نمی‌دهند و نمی‌خواهند به مزد رسمی قناعت نمایند. هیچ یک از زمینداران مأذون نبودند مزدی بالاتر از آن چه در تعرفهٔ بخش روستایی تعیین گردیده است بپردازند. با این همه پس از جنگ شرایط خدمتگذاری در برخی از موارد بهتر از شرایط ۱۰۰ سال بعد از آن بود. در سال ۱۶۵۲ خدمهٔ سیلزی هنوز هفته‌ای ۲ بار گوشت به دست می‌آوردند، در حالی که حتی در قرن ما بخش‌هایی از این سامان وجود دارند که فقط ۳ بار در سال گوشت دریافت می‌کنند. مزد روزانه نیز پس از جنگ از سده‌های بعدی بالاتر بود.» (G.Freytag)(*)

(*) گوستاو فرای‌تاگ (۱۸۹۵-۱۸۱۶) - رمان‌نویس رئالیست آلمانی که ستایندهٔ بورژوازی و صنایع پیشه‌وری و منتسب به مکتب لیبرال است.م

۱ - (۱۸۰۶-۱۷۵۹) یکی از مرتجع‌ترین رجال سیاسی انگلستان. وی که در زمان انقلاب کبیر فرانسه نخست‌وزیر انگلستان بود مداخله علیه انقلاب را سازمان داد و سپس علیه ناپلئون اول جنگ بیاراست. ویلیام پیت قیام مردم ایرلند را سرکوب و به یک سلسله اقدامات تضییقی علیه جنبش کارگری

است.» سرانجام در سال ۱۸۱۳ قوانین مربوط به تنظیم دستمزد ملغی گردید. از زمانی که سرمایه‌دار، کارخانه را براساس قانونگزاری خاص خویش تحت انتظام درآورده و تکمیل مزدکارگران کشاورزی را، تا حداقل اجتناب‌ناپذیر، به قانون مالیات فقرا وا گذاشته بود، دیگر این قوانین مربوط به حداکثر دستمزد به نحو خنده‌آوری بی‌مورد گشته بود. مقررات آیین‌نامهٔ کار دربارهٔ عقد قرارداد بین استاد و مزدور، در مورد مهلت فسخ قرارداد و امثال آن یعنی مقرراتی که در صورت نقض عهد از طرف استاد، تنها مراجعه به محکمهٔ حقوق را جایز می‌شود در حالی که اگر نقض عهد از جانب کارگر باشد دعوی جزایی را علیه وی روا می‌دارند، هم‌اکنون نیز به قوت کامل خود باقی مانده است.

در ۱۸۲۵، قوانین ستمگرانه علیه اتحاد کارگران در برابر روش تهدیدآمیز پرولتاریا نسخ گردید. معذالك نسخ قوانین مزبور کامل نبود و برخی از بقایای دل‌انگیز آیین‌نامه‌های کهن فقط در ۱۸۵۹ از بین رفت. سرانجام قانون پارلمانی ۲۹ ژوئن ۱۸۷۱، با شناسایی قانونی اتحادیه‌های کارگری، دعوی آن داشت که آخرین آثار این قانونگذاری طبقاتی را از میان برداشته است. ولی قانون پارلمانی دیگری به همان تاریخ تحت عنوان قانون اصلاح مقررات جزایی دربارهٔ اعمال قهر، تهدید و آزار در واقع وضع قدیم را در قالب نویی ابقاء نمود.

از راه این نیرنگ پارلمانی، وسایلی که به هنگام اعتصاب یا لوك آوت (اعتصاب کارفرمایان متحد به وسیلهٔ بستن همزمان کارخانه‌ها) ممکن بود کارگر از آن استفاده نماید، از اختیار دادگاه‌های عادی خارج شد و تحت مقرراتی استثنایی درآمد و تعبیر و تفسیر آن مقررات به خود کارفرمایان، به مثابه امنای صلح، واگذار گردید. ۲ سال پیش از آن همان مجلس عوام و همان آقای گلادستون، با شیوهٔ شرافتمندانهٔ معلوم خویش، طرح قانونی را پیشنهاد نموده بودند که هر گونه قوانین و مقررات استثنایی علیه طبقهٔ کارگر را لغو می‌نمود. ولی بعداً هرگز نمی‌گذاشتند که طرح قانونی مزبور برای شور دوم به مجلس آید و مطلب را آن قدر کش دادند که سرانجام «حزب بزرگ لیبرال»، پس از ائتلاف خود با توری‌ها[1] این جسارت را یافت علیه همان پرولتاریایی که او را به قدرت رسانده بود تصمیم بگیرد. «حزب بزرگ لیبرال» به این خیانت اکتفا نکرد و قضات انگلیسی را، که همواره به خدمت طبقات حاکمه کمر بسته‌اند، مجاز ساخت یك بار دیگر قوانین مندرس «توطئه و اسباب‌چینی» را از گور بیرون آرند و در مورد اتحاد

---

۱ ـ محافظه کاران.م مبادرت ورزید.م

کارگران به کار برند.

مشاهده می‌شود چگونه پارلمان انگلستان پس از آن که طی ۵۰۰ سال متوالی با خودخواهی بیشرمانه وظیفهٔ یك اتحادیهٔ دایمی سرمایه‌داران را علیه کارگران ایفا نموده بود، بر خلاف میل خویش و تحت فشار توده‌ها از قوانین ضد اعتصاب و ضد اتحادیه‌های کارگری صرف‌نظر نمود.

درست در آغاز طوفان انقلاب، بورژوازی فرانسه جرأت را به جایی رساند که حق اتحادی را که کارگران تازه به دست آورده بودند از آنها باز ستاند. به موجب تصویب‌نامهٔ ۱۴ ژوئن ۱۷۹۱، بورژوازی فرانسه هر گونه اتحاد کارگری را به مثابه «سوء قصد علیه آزادی و اعلامیهٔ حقوق بشر» و مستوجب جریمه‌ای به مبلغ ۵۰۰ لیره به اضافه یك سال محرومیت از حقوق فعال اجتماعی اعلام نمود.[۱] این قانون که به زور قوانین کیفری رقابت بین سرمایه و کار را در درون مرزهایی که برای سرمایه دلپسند است محدود می‌سازد انقلاب‌ها و تغییر سلسله‌ها را از سر گذارند و همچنان باقی ماند. حتی حکومت ترور[۲] نیز آن را دست نخورده به جای گذاشت. این مواد تازه همین اواخر از قانون مجازات عمومی حذف گردید. برای این کودتای بورژوایی هیچ چیز خصلت‌نماتر از توجیه آن نیست. لوشاپلیه[۳] مخبر طرح قانون مزبور چنین می‌گوید: «با

---

۱ ـ مادهٔ یك این قانون تصریح می‌کند: «نظر به این که یکی از پایه‌های عمدهٔ قانون اساسی فرانسه عبارت از انهدام هر گونه اتحاد صنفی افراد از یك پیشه و حرفه است، تجدید تشکیل آنها تحت هر عنوان و هر شکل ممنوع است.» مادهٔ چهارم اعلام می‌دارد که اگر: «افراد وابسته به یك حرفه و پیشه و هنر، مشاوراتی تشکیل دهند و بین خود قرارهایی بگذارند مبنی بر این که یاوری صنعت و کارهای خود را به قیمت معینی بپذیرند و یا در بهای مشخصی رد نمایند، مشاورات و قرار و مدارهای مزبور به مثابه نقض قانون اساسی و سوء قصد علیه آزادی و اعلامیه حقوق بشر، تلقی خواهد شد و غیره.» بنابراین عیناً مانند آیین‌نامه‌های قدیمی کار، این گونه اعمال جنایت علیه دولت بشمار می‌آمد.

("Révolution de Paris", Paris 1791, t.VIII, P. 523.)

۲ ـ حکومت ترور به دورانی از انقلاب فرانسه اطلاق می‌شود که رادیکالترین قشر بورژوازی فرانسه تحت قیادت روبسپیر انقلابی معروف حکومت را به دست گرفت و به سرکوب ضد انقلاب پرداخت. (از ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴).م

۳ ـ (۱۷۵۴-۱۷۹۴) ـ مرد سیاسی فرانسوی که در ابتدا برای حفظ دارایی خود یار انقلاب کبیر گردید و سپس به انگلستان گریخت و پس از بازگشتنش به فرانسه محکوم به اعدام شد و سر از بدنش

این که مطلوب است که دستمزد بیش از آن چه اکنون هست افزایش یابد تا گیرندهٔ آن دستخوش آن وابستگی مطلقی نگردد که زاییدهٔ محرومیت از نیازمندی‌های مبرم است و تقریباً همان وابستگی بردگی است.» بنابراین کارگران مجاز نیستند در مورد منافع خود با یکدیگر کنگاش کنند تا از آن راه «وابستگی مطلق خویش را که تقریباً در حکم بردگی است» تعدیل نمایند، زیرا بدینسان به «آزادی اربابان سابق خود که اکنون کارفرما هستند» لطمه می‌زنند (آزادی نگهدای کارگران در حال بردگی!) و نیز بدان جهت که گویا هر اتحادی علیه استبداد استادان سابق رسته‌ها، استقرار مجدد رسته‌هایی است که به موجب قانون فرانسه لغو گردیده است.(۱)

۴ ـ چگونگی پیدایش فارمداران سرمایه‌دار:

پس از آن که دیدیم چگونه پرولتاریای بی‌برگ و نوا با قهر و غلبه به وجود آمد و به چه کیفیت انضباط خونینی که وی را مبدل به مزدور نمود تحمیل گردید و اقدامات ننگین دستگاه عالیهٔ دولتی به چه نحو، با بالا بردن درجهٔ بهره‌کشی کار، انباشت سرمایه را به زور پلیس ترقی داد، این سؤال مطرح می‌شود که سرمایه‌داران، خود نخست از کجا پیدا شده‌اند؟ زیرا خلع ید مردم روستا به طور مستقیم فقط موجد زمین‌داران بزرگ است نه سرمایه‌دار. در مورد پیدایش فارمداران باید گفت که آن را می‌توان به اصطلاح با دست لمس کرد، زیرا پیدایش مزبور طی چندین قرن پروسهٔ تحولی آهسته‌ای را پیموده است. مناسبات و عناوین مالکیت خود سرف‌ها و همچنین از آن خرده‌مالکان آزاد بسیار متفاوت بود و لذا رهایی آنان نیز در شرایط اقتصادی بسیار متفاوتی انجام یافت.

در انگلستان نخستین شکل فارمدار مباشر است. مقام وی شبیه به ویلیکوس(۲) رم باستان منتها با میدان عمل محدودتری است. در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم فارمداری جانشین وی می‌گردد که بذر، دام و ادوات کشاورزی را از مالك زمین دریافت می‌کند. وضع وی با دهقان فرق زیادی ندارد. فقط وی مزدوران بیشتری را مورد استثمار قرار می‌دهد. بزودی مبدل به مزارع می‌گردد که نیمه فارمدار است. وی قسمتی از سرمایهٔ زراعتی را می‌آورد و بخش دیگر را مالك می‌گذارد. مجموع محصول را طرفین طبق

جدا گردید.م

1 - Buchez et Roux: "Histoire Parlementaire" X, P. 196.

۲ ـ مباشر یا ناظر املاك در رم باستان، که خود بنده یا آزاده شده بود و سایر کارگران برده تحت نظارت وی قرار می‌گرفتند.م

نسبتی که بنابه قرارداد معین شده است تقسیم می‌کنند. در انگلستان این شکل با سرعت از بین می‌رود تا جای را به فارمدار به معنای واقعی بپردازد یعنی به کسی که سرمایهٔ خاص خود را به وسیلهٔ استفاده از کارگران مزدور بارور می‌کند و قسمتی از اضافه محصول را به صورت نقد یا جنس به عنوان بهرهٔ زمین به مالك می‌پردازد.

طی قرن پانزدهم تا هنگامی که دهقان مستقل و همچنین کارگر کشاورز، که در جنب دستمزد خود دارای کشت و کار خاص است، به مدد کار و کوشش خویش دولتمند می‌شوند، وضع فارمدار و میدان تولیدش محقر باقی می‌ماند. انقلاب کشاورزی ثلث اخیر سدهٔ پانزدهم، که تقریباً طی تمام قرن شانزدهم ادامه یافت (به استثناء دهه‌های آخر آن)، به همان سرعتی که فارمداران را غنی ساخت موجب فقر مردم روستا گردید.[۱] غصب چراگاه‌های مشترك و غیره به فارمدار امکان داد که تقریباً بی‌خرج بر تعداد دام خود بیفزاید در حالی که از این راه دام‌ها وسایل کودریزی فراوان‌تر زمین را در اختیار وی قرار می‌دادند.

در قرن شانزدهم لحظهٔ مهم تعیین کننده‌ای در رسید. در آن هنگام مدت قرارداد اجارهٔ فارمداران غالباً ۹۹ ساله بود. سقوط پیوستهٔ ارزش فلز بهادار و بالنتیجه تنزل ارزش پول، برای فارمداران میوه‌های زرین به بار آورد. صرف‌نظر از شرایط دیگری که فوقاً ذکر شد، این امر موجب تنزل دستمزد گردید. قسمتی از دستمزدها بدیسنان بر بهرهٔ فارمدار ضمیمه شد. ترقی دایمی قیمت گندم، پشم، گوشت و خلاصه ترقی بهای تمام محصولات کشاورزی سرمایهٔ پولی فارمدار را بی‌زحمت متورم ساخت در حالی که آن چه وی بایستی تحت عنوان بهرهٔ زمین می‌پرداخت بنابه ارزش قدیمی پول مقرر گردیده بود.[۲] بدینسان وی در عین حال هم به ضرر کارگران خود و هم به زبان مالك زمین

---

۱ ـ هریسون در کتابش تحت عنوان «توصیف انگلستان» می‌گوید: «فارمداران که در گذشته به سختی قادر به پرداخت ۴ لیرهٔ استرلینگ بهره بودند، اکنون ۴۰، ۵۰ تا ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ می‌پردازند و اگر در پایان قرارداد فارمداری خود به اندازهٔ ۶ تا ۷ سال بهره پس‌انداز نکرده باشند خویشتن را مغبون می‌پندارند.»

۲ ـ دربارهٔ تأثیری که کاهش ارزش پول در قرن شانزدهم نسبت به طبقات مختلفهٔ جامعه داشته است. به کتاب ذیل مراجعه شود: "A Compendious or Brief Examination of Cartain Ordinary Complaints of Diverse of our Countrymen in these our Days. By W.S.Gentleman", London 1581. شکل مکالمه‌ای این نوشته موجب آن شد که مدتی آن را به شکسپیر نسبت دادند و حتی در سال ۱۷۵۱ با نام وی انتشار یافت. مؤلف این کتاب ویلیام ستافورد است. در جایی از این کتاب شوالیه به نحو زیرین

متمول می‌شد. بنابراین شگفت‌آور نیست که اگر در پایان قرن شانزدهم در انگلستان طبقه‌ای از «فارمداران سرمایه‌دار» دیده می‌شود که نسبت به شرایط آن زمان ثروتمند بشمار می‌آیند.(۱)

استدلال می‌کند:

شوالیه: «شما کشاورز همسایهٔ من، شما آقای خرازی و شما استاد مسگر، مانند سایر پیشه‌وران خوب می‌دانید چگونه گلیم خود را از آب بیرون کشید. هر قدر همهٔ اشیاء گران‌تر از سابق شوند به همان اندازه شما بهای اجناس و کاری را که می‌فروشید بالا می‌برید. لیکن ما چیزی برای فروش نداریم تا بتوانیم قیمت آن را بالا برده امکان یابیم تعادلی برای آن چه باید بخریم برقرار سازیم.» در جای دیگر شوالیه از دکتر می‌پرسد: «خواهشمندم بفرمایید منظور شما از گروه‌هایی که اسم می‌برید چه کسانی هستند و بدواً بفرمایید به نظر شما آنها که هیچ ضرری نمی‌برند کیانند؟» دکتر: «مقصود من تمام کسانی هستند که از خرید و فروش زندگی می‌کنند زیرا گران‌تر از آن چه می‌خرند بعداً می‌فروشند» شوالیه: «و آن کسانی که به عقیدهٔ شما از این ماجرا سود می‌برند چه کسانی هستند؟» دکتر: «تمام آن کسانی که تأسیسات یا فارم‌هایی با مال‌الاجاره (بهرهٔ مالکانهٔ) قدیم در اختیار خود دارند، زیرا آنان بنابه نرخ قدیم می‌پردازند و به نرخ جدید می‌فروشند یعنی آنهایی که برای زمین خود کم می‌پردازند و هر چه در آن می‌روید گران می‌فروشند... شوالیه: «پس به نظر سرکار چه گروهی است که در نتیجهٔ سود برای اینان ناگزیر باید زیانکار درآید؟» دکتر: «اینان کلیهٔ نجبا، اربابان و تمام آنهایی هستند که یا از یك بهرهٔ ثابت یا از یك مستمری زندگی می‌کنند و یا آن که خود در زمین خویش کشت و کار نمی‌کنند و یا آنهایی که به کار خرید و فروش اشتغال ندارند.»

۱ ـ در فرانسه رژیسور که مباشر یا گردآورندهٔ خراج اربابان فئودال در دوران اولیه قرون وسطی بوده است بزودی مبدل به کارگزاری می‌شود که در نتیجهٔ کلاهبرداری و دزدی و غیره خود را به مقام سرمایه‌دار می‌رساند. گاه این رژیسورها خود اربابان متعینی بودند مثلاً در یکی از اسناد چنین می‌خوانیم: (این صورت حسابی است که آقای ژاك دوتورس شوالیه کوتوال بزانسون خدمت جنابی که در دیژون متصدی حسابداری حضرت اقدس والا دوك و کنت بورگونی است، دربارهٔ وصول عواید اراضی کاخ‌نشینی مزبور: از ۲۵ دسامبر ۱۳۵۹ تا ۲۸ دسامبر ۱۳۶۰، تقدیم داشته است.»

(Alexis Monteil: "Traitériaux manuscrits etc." T.I. P. 234.)

در این جا دیده می‌شود که چگونه در تمام شئون زندگی اجتماعی، سهم شیر نصیب واسطه‌ها می‌گردد. مثلاً در زمینهٔ اقتصادی مصادر امور مالی، بورس‌بازان، بازرگانان، جزیی‌فروشان، سرشیر معاملات را به سود خود برمی‌دارند، در امور حقوقی، وکیل طرفین دعوی را می‌چاپد، در سیاست،

۵ ـ واکرد انقلاب کشاورزی در صنعت تشکیل بازار داخلی برای سرمایهٔ صنعتی:

چنانچه دیدیم خلع ید و اخراج مردم روستا که متناوباً انجام یافت و دایماً تکرار می‌گردید، پی در پی توده‌های انسانی تازه‌ای را به کلی غیر از پرولتاریای وابسته به مناسبات رسته‌ای، به صنعت شهری تحویل می‌داد و آن چنان اوضاع و احوال مساعدی برای آن به وجود آورده بود که آ.آندرسون کهنسال (که نبایدش با جیمس آندرسون اشتباه نمود) در کتاب تاریخ بازرگانی خویش آن را نتیجهٔ مداخلهٔ مستقیم پروردگار انگاشت. لازم است که ما باز لحظه‌ای دربارهٔ این عامل انباشت بدوی درنگ کنیم. رابطه‌ای که بین کاهش روستاییان خودمختار و مستقل الاقتصاد و انبوهی پرولتاریای صنعتی وجود دارد به آن صورت نیست که ژاوفرو اسنت هیلر[1] در مورد رقت مادهٔ

اهمیت نمایندهٔ مجلس بیش از انتخاب کننده و از آن وزیر بیش از رئیس کشور است. در مذهب، خداوند به وسیلهٔ «واسطه»ها به عقب رانده می‌شود و اینان را نیز روحانیان پس می‌زنند و خود از نو بین شبان نیك و گوسفندانش همچون واسطه‌های اجتناب‌ناپذیری قرار می‌گیرند.

در فرانسه نیز مانند انگلستان اراضی فئودال به قطعات کوچك بیشماری تقسیم شده بود ولی از لحاظ شرایط به مراتب نامساعدتر از انگلستان بود. در جریان قرن چهاردهم فرم‌ها یا تریه‌ها به وجود آمدند. تعداد آنها پیوسته رو به افزایش بود و از ۱۰۰۰۰۰ تجاوز نمود. این فرم‌ها مال الاجاره‌های نقدی یا جنسی متفاوتی، از $\frac{۱}{۵}$ گرفته تا $\frac{۱}{۱۲}$ می‌پرداختند. تریه‌ها، که برحسب ارزش و وسعت خود به اقطاع و خرده اقطاع و غیره منقسم می‌شدند، گاه بیش از چند آرپان (آرپان کمتر از نیم جریب و در حدود ۴۲۰۰ متر مربع است) در اختیار نداشتند. همهٔ این تریه‌ها به درجهٔ معینی حق قضاوت نسبت به ساکنین قلمرو خود داشته و این محاکمه ۴ درجه‌ای بود. فشاری که به مردم روستا از جانب تمام این خرده ستمگران وارد می‌شد قابل درك است. مون‌تی(*) می‌گوید که در فرانسهٔ آن زمان ۱۶۰۰۰۰ دادگاه بود در حالی که امروز ۴۰۰۰ دادگاه (که شامل محاکم صلح نیز می‌شود) کافی است.

(*) الکسس مون‌تی (۱۷۶۹-۱۸۵۰) مورخ فرانسوی مدافع اندیشه‌های انقلاب کبیر فرانسه.م

۱ ـ (۱۷۷۲-۱۸۴۴) دانشمند طبیعی‌شناس فرانسوی دارای مطالعات و تحقیقات مهمی دربارهٔ زیست‌شناسی. اساس تحقیقات وی مبتنی بر این اندیشه است که اعضاء موجودات زنده منشعب از یك سیستم واحد و همانندند. این دانشمند بنیانگذار جنین‌شناسی است.م

کیهانی در یك نقطه و غلظت آن در نقطهٔ دیگر بیان کرده است.[۱] با وجود کاهش تعداد کسانی که به کار و کشت می‌پرداختند، زمین همچنان به قدر گذشته یا بیشتر از آن حاصل می‌داد، زیرا انقلاب در شرایط مالکیت زمین با شیوه‌های بهتر کشت و کار، با همکاری بزرگ‌تر، با تجمع وسایل تولید و غیره همراه بود و از سوی دیگر مزدوران کشاورز نه تنها با شدت بیشتری کار می‌کردند[۲] بلکه زمینی هم که برای خود می‌کاشتند و حاصل می‌گرفتند بیش از پیش تنگتر شده بود. بنابراین با آزاد ساختن بخشی از مردم روستایی وسایل تغذیهٔ گذشتهٔ آنها نیز آزاد گردید. این وسایل به عنصر مادی سرمایهٔ متحرك مبدل شدند. دهقانی که بیرون رانده شده ناچار است که ارزش وسایل مزبور را به شکل دستمزد از ارباب جدید خود یعنی سرمایه‌دار صنعتی بیرون کشد. مواد خام صنعتی که از محصولات بومی کشاورزی به دست می‌آمد نیز به سرنوشتی مشابه وسایل زندگی دچار شدند. اینها نیز به رکنی از سرمایهٔ ثابت مبدل گردیدند.

مثلاً فرض کنیم بخشی از دهقانان وستفالی، که در عصر فردریك دوم گر چه ابریشم‌ریسی نمی‌کردند ولی همه به رشتن کتان اشتغال داشتند، عدواناً خلع ید و از عرصه و اعیان خویش رانده می‌شدند ولی آن بخش باقیمانده به صورت روزمزد فارمداران بزرگ در می‌آمدند. باز فرض کنیم که همزمان با این وضع، کتان‌ریسی‌های بزرگ و بافندگی‌های ایجاد شده است که در درون آن «آزادشدگان» اینك به طور روزمزد به کار اشتغال دارند. کتان همچنان چهرهٔ سابق خود را حفظ کرده و در هیچ یك از الیاف آن تغییری حاصل نشده ولی روح اجتماعی تازه‌ای در پیکر آن دویده است. اکنون کتان، بخشی از سرمایهٔ ثابت صاحبان مانوفاکتور را تشکیل می‌دهد. کتانی که سابقاً بین عدهٔ زیادی تولیدکنندگان کوچك تقسیم می‌گردید، که خود به کشت آن پرداخته و مقادیر کم با خانواده‌های خویش می‌رشتند، اکنون در دست سرمایه‌دار واحدی گرد آمده که دیگران را به حساب خود به رشتن و بافتن وا می‌دارد. کار فوق‌العاده‌ای که در کتان‌بافی مصرف می‌شود، سابقاً به صورت درآمد اضافی عدهٔ بیشماری خانوار دهقانی درمی‌آمد و یا در زمان فردریك دوم مبدل به مالیات برای پادشاه پروس می‌گردید. این کار اکنون به صورت بهرهٔ چند سرمایه‌دار درمی‌آید. چرخ‌های ریسندگی و بافندگی که در گذشته در سراسر سرزمین پراکنده بودند اکنون در چند کارگاه ـ سربازخانهٔ بزرگ مانند خود کارگران و مواد خام گرد آمده‌اند. چرخ‌های

---

۱ ـ در اثر وی تحت عنوان: "Notions de Philosophie Naturelle". پاریس ۱۸۳۸.

۲ ـ این نکته‌ای است که سر جیمس استوارت به روی آن تکیه می‌کند.

ریسندگی و بافندگی و مواد خام از صورت وسایل زندگی مستقلانه برای ریسندگان و بافندگان بیرون آمده‌اند و اکنون به وسائطی به منظور حکومت بر آنان[۱] و بیرون کشیدن کار مفت مبدل شده‌اند.

ظاهر مانوفاکتورهای بزرگ مانند فارمداری‌های بزرگ نشان نمی‌دهد که آنها از جمع و ادغام کارگاه‌های کوچك متعدد تشکیل یافته و از راه خلع ید تولیدکنندگان کوچك بسیار به وجود آمده‌اند. معذالك این ظاهر، بینندهٔ هوشیار را به اشتباه نمی‌اندازد. در زمان میرابو، این شیر انقلاب، هنوز مانوفاکتورهای بزرگ به نام کارگاه‌های گرد آمده خوانده می‌شدند همچنان که ما از اراضی بهم پیوسته سخن می‌گوییم. میرابو می‌گوید[۲]: «فقط مانوفاکتورهای بزرگ، که صدها کس در درون آن تحت نظر یك نفر مدیر کار می‌کنند و معمولاً کارگاه‌های گردآمده خوانده می‌شوند، مورد توجه قرار می‌گیرند. آن کارگاه‌هایی که در آن تعداد بسیاری کارگر هر یك جداگانه و به حساب خود به کار اشتغال دارند به زحمت مورد نظرند. تفاوت بی‌حدی بین این دو نوع کارگاه قایل شده‌اند. این خود خطای بزرگی است زیرا کارگاه‌های اخیرالذکر به تنهایی عامل واقعاً مهم در پیشرفت و رونق ملی هستند... کارگاه مجتمع یك یا دو متصدی را به نحو شایانی متمول می‌سازد ولی کارگران فقط روزمزدانی هستند که مزد بیش و کمی می‌گیرند و در خیر و صلاح مؤسسه هیچ گونه شرکتی ندارند. بعکس در کارگاه مجزی هیچ کس متمول نمی‌شود ولی بسیاری کارگر در رفاهند. بر شمارهٔ کارگران مقتصد و زیرك و کارا افزوده می‌شود زیرا آنان متوجه می‌شوند که رفتار نیك و فعالیت وسیله‌ای برای بهبود اساسی وضع خودشان است، نه برای به دست آوردن کمی اجرت بیشتر که هیچ گاه نمی‌تواند هدف مهمی برای آینده باشد و تنها حاصل آن این است که بهبود مختصری در زندگی فرد به وجود می‌آورد آن هم فقط موقت و روزشمار. مانوفاکتورهای انفرادی و مجزا، که معمولاً با یك استحصال کوچك کشاورزی مرتبطند، مانوفاکتورهای آزاد بشمار می‌روند.»[۳] خلع ید و بیرون راندن بخشی از مردم روستا نه تنها کارگران و وسایل

---

۱ ـ سرمایه‌دار می‌گوید: «من به شما این اجازه و افتخار را می‌دهم که به خدمت من درآیید به شرط آن که در برابر زحمتی که برای فرمانروایی شما بر خود روا می‌دارم همان چیز کمی هم که برای شما می‌ماند به من واگذارید. (J.J. Rousseau: "Discours sur l'Economie Politique", Genève,1760,P.70)

۲ ـ این نقل‌قول عیناً از متن فرانسه میرابو ترجمه شده و لذا مختصر تفاوتی با ترجمهٔ آلمانی آن که در متن کتاب سرمایه آمده است وجود دارد.م

3 - Mirabeau: "De la Monarchie Prussienne", t.III, P. 20-109.

زندگی و کار آنها را برای سرمایهٔ صنعتی آزاد می‌سازد بلکه بازار داخلی را نیز به وجود می‌آورد.

در واقع همان حوادثی که دهقان کوچك را مبدل به کارگر مزدور می‌کند و وسایل زندگی و کار او را به صورت عوامل مادی سرمایه درمی‌آورد در عین حال بازار داخلی سرمایه را نیز ایجاد می‌کند. سابقاً خانوادهٔ دهقانی وسایل زندگی و مواد خام را خود به وجود می‌آورد و روی آن کار می‌کرد و سپس قسمت اعظم آن را خود به مصرف می‌رساند. این مواد خام و وسایل زندگی اکنون دیگر به صورت کالا در آمده‌اند. فارمدار بزرگ این مواد و وسایل را می‌فروشد و بازار خود را در مانوفاکتورها به دست می‌آورد. نخ و کرباس و پشمینه، اشیایی که مادهٔ خامشان در دسترس هر خانوار دهقانی بود و با رشتن و بافتن آن نیازمندی‌های خود را رفع می‌نمود، اینك به صورت اقلام مانوفاکتوری درآمده‌اند که همان بخش‌های روستایی، بازار آنها را تشکیل می‌دهند، مشتریان بیشمار و پراکنده‌ای که تا این زمان به انبوهی از تولیدکنندگان مستقل وابسته بودند اکنون در حول بازار بزرگی که از جانب سرمایهٔ صنعتی تأمین می‌شود متمرکز گشته‌اند.(۱)

بدینسان خلع ید دهقانانی که سابقاً خودگردان بوده‌اند و جدا ساختن آنها از وسایل تولیدشان، با انهدام صنایع فرعی روستایی و پروسهٔ جدایی مانوفاکتور از کشاورزی همراه است. و تنها انهدام صنعت خانگی روستایی است که می‌تواند به بازار داخلی یك کشور آن چنان توسعه و قوامی بدهد که مورد نیاز شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است.

با وجود این دوران خاص مانوفاکتوری خود قادر به یك تحول بنیادی نیست. به یاد

این که میرابو کارگاه‌های مجزی را مقتصدانه‌تر و بارآورتر از کارگاه‌های مجتمع می‌شمار و این مؤسسات اخیر را صرفاً به صورت گیاه‌هایی تلقی می‌کند که مصنوعاً در گرمخانه‌ها تحت مراقبت دولت به عمل می‌آیند، از آن جا است که وضع بخشی بزرگی از مانوفاکتورهای اروپای بری در آن زمان چنین بوده است.

۱ ـ «۲۰ فوند پشم که آرام آرام، از راه کوشش خود افراد خانواده به هنگام فراغت از کارهای دیگر، مبدل به پوشاك سالانهٔ مورد نیاز یك خانوار کارگری می‌گردید چندان نظرگیر نیست. ولی پشم را به بازار ببرید، آن را به کارخانه بفرستید و سپس از دلال به بازرگان روانه‌اش کنید آن‌گاه معاملات بازرگانی خواهید داشت که سرمایهٔ اسمی وارد در عمل آن ۲۰ بار بزرگ‌تر از ارزشش خواهد بود... بدینسان طبقهٔ زحمتکش غارت می‌شود تا جماعت تیره‌بخت کارخانه، طبقهٔ طفیلی دکاندار و یك سیستم دروغین بازرگانی، پولی و مالی را سر پا نگهدارد.(David Urquhart: "Familiar Words",P.120)

هست که مانوفاکتور فقط به صورت بسیار جزیی بر تولید ملی تسلط یافت و همواره به طور اساسی بر پیشه‌های شهری و صنایع فرعی خانوادگی و روستایی تکیه داشت. اگر مانوفاکتور این صنایع فرعی را به شکل معینی، در برخی از رشته‌های صنعتی و در بعضی نقاط از بین برد در عوض آن را در جای دیگر از نو زنده کرد زیرا تا حدود مشخصی برای آماده ساختن مواد خام به وجود آن احتیاج داشت. لذا وی طبقهٔ تازه‌ای از خرده روستاییان به وجود می‌آورد که کشت و کار برای آنها جنبهٔ فرعی پیدا می‌کند و کار صنعتی به منظور فروش محصول به مانوفاکتور، خواه مستقیماً و خواه به وسیلهٔ بازرگانان، حرفهٔ اصلی آنان می‌گردد. این اگر علت اصلی نباشد لااقل یکی از علل پدیده‌ای است که در بدو امر محقق تاریخ انگلستان را به گمراهی می‌کشاند. از آخرین ثلث قرن پانزدهم به بعد محقق مزبور دایماً با شکایاتی مواجه می‌شود که از استیلای اقتصاد سرمایه بر روستا و اضمحلال تدریجی روستاییان حکایت می‌کند و فقط در فواصل کوتاهی قطع می‌شود. از سوی دیگر پیوسته همین مردم روستا را ولو با تعداد کمتر و وضع بدتر[۱]، در برابر خود می‌بینند. علت اصلی این است: انگلستان به طور عمده کشوری است که متناوباً غله‌کار و دامپرور است و با این تناوب دامنهٔ استحصالات دهقانی نوسان‌پذیر می‌شود. تنها صنعت بزرگ است که با به کار انداختن ماشین‌آلات پایهٔ ثابتی برای کشاورزی سرمایه‌داری به وجود می‌آورد، به طور بنیادی تعداد عظیم روستاییان را خلع ید می‌کند و جدایی بین کشاورزی و صنعت خانوادگی روستایی را با ریشه‌کن کردن بنیاد آن یعنی ریسندگی و بافندگی به انجام می‌رساند.[۲]

---

۱ ـ زمان کرومول از این حکم مستثنی است. تا هنگامی که جمهوریت ادامه داشت تودهٔ مردم انگلستان در تمام لایه‌های اجتماعی، خویشتن را از انحطاطی که در نتیجهٔ استیلای خاندان تودور نصیبش شده بود بیرون آورد.

۲ ـ تکت آگاه است که مانوفاکتور خاص و انهدام مانوفاکتور روستایی و خانگی با به کار افتادن ماشین‌آلات موجب پیدایش صنعت بزرگ پشم‌بافی گردیده است.

("A History etc." t. I. P. 139-143-144.)

«کاشف خیش و یوغ خدایان و به‌کاربرندگان آن پهلوانان بوده‌اند. آیا بزرگ زادگی دار نساجی، دوك و چرخ ریسندگی از آنها کمتر است؟ شما چرخ ریسندگی و خیش، دوك و یوغ را از هم جدا می‌کنید و آن گاه کارخانجات، نوانخانه‌ها، اعتبارات و سراسیمگی و نیز دو ملت متخاصم کشاورز و تاجر به دست می‌آورید.»

(David Urquhart: "Familiar Words", P. 122.)

اینك کری به میدان می‌آید و البته به حق انگلستان را متهم می‌کند به آن که می‌کوشد همهٔ کشورهای

و بنابراین همان صنعت بزرگ است که مجموع بازار داخلی را تحت استیلای سرمایهٔ صنعتی در می‌آورد.(۱)

٦ ـ منشاء سرمایه‌دار صنعتی:

پیدایش سرمایه‌دار صنعتی(۲)، با همان ترتیب و تدریجی که موجب پیدایش فارمدار گردید، انجام نشد، بی‌شك برخی از استادان رسته و بیشتر از آنها خرده‌پیشه‌وران مستقل و نیز کارگران مزدور مبدل به سرمایه‌داران کوچك گردیده‌اند و سپس از راه استثمار وسیع‌تر کار مزدور و انباشتی که متناسب با آن است تدریجاً سرمایه‌دار تمام و کمال شده‌اند. دوران کودکی تولید سرمایه‌داری از بسیاری از جهات شبیه به دوران کودکی نشأت شهرها در قرون وسطی است، که در آن جا مسألهٔ تعیین استاد و پاکار از میان سرف‌های فراری، اغلب بر اساس زودتر و دیرتر بودن تاریخ فِرار حل و فصل می‌گردید. ولی حرکت حلزونی این اسلوب به هیچ وجه پاسخگوی احتیاجات بازرگانی آن بازار

دیگر را مبدل به کشورهای صرفاً فلاحتی نماید تا انگلستان انحصار صنعت را در دست داشته باشد، وی معتقد است که به همین ترتیب ترکیه ورشکست گردید، زیرا «به مالکین و کشاورزان هیچ گاه اجازه داده نشد (از طرف انگلستان) که به وسیلهٔ اتحاد طبیعی بین خیش و دار بافندگی، میان چکش و شن‌کش، به نیروی خویش استحکام بخشند.» ("The Slave Trade", P. 125.)

به نظر وی، اورکارت خود یکی از عاملین اصلی ورشکست ترکیه است زیرا هم او بود که به نفع انگلستان آزادی تجارت را در ترکیه تبلیغ نمود. بامزه‌تر این است که کری، ستایشگر بزرگ روسیه، می‌خواهد به وسیلهٔ سیستم حمایتی از این پروسهٔ جدایی جلوگیری نماید در حالی که سیستم مزبور خود، آن پروسه را تشدید می‌کند.

۱ ـ اقتصاددانان مردم دوست انگلیسی از قبیل میل، راجرس، گولدوین اسمیت، فاوست و غیره ، کارخانه‌داران لیبرال، مانند جون برایت و شرکاء، همان طور که خداوند از قابیل دربارهٔ برادرش هابیل سؤال نمود، از آریستوکراسی زمیندار انگلیسی می‌پرسند: «به سر هزاران دهقان آزاد ما چه آمده است؟ ولی آخر خود شما از کجا پیدا شده‌اید؟ از نابودی همان دهقانان آزاد. چرا به سؤال خویش ادامه نمی‌دهید و نمی‌پرسید آن بافندگان آزاد، ریسندگان و پیشه‌وران چه شدند و چه به سرشان آمده است؟

۲ ـ در این جا صنعتی در برابر کشاورزی استعمال شده است. در معنای اطلاق «مقوله‌ای» فارمدار نیز خود مانند کارخانه‌دار سرمایه‌دار صنعتی بشمار می‌رود.

جدید جهانی نبود، که کشفیات بزرگ آخر قرن پانزدهم آورده بود. ولی قرون وسطی دو شکل مختلف از سرمایه به دست داده است، که در گوناگون‌ترین ساخت‌های اقتصادی ـ اجتماعی نشو و نما یافته و پیش از عصر شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به هر صورت جنبهٔ سرمایه داشته است. دو شکل مزبور عبارتند از سرمایهٔ ربایی و سرمایهٔ تجاری.

«در حال حاضر تمام ثروت جامعه بدواً از دست سرمایه‌دار می‌گذرد... وی بهرهٔ مالکانهٔ ارباب زمیندار را می‌دهد، به کارگر مزد می‌پردازد، به تحصیلدار مالیات و عشریه، آن چه بایستهٔ او است تحویل می‌دهد و قسمت بزرگ یا در واقع بزرگ‌ترین حصهٔ محصول کار را که روز به روز زیادتر می‌شود برای خود نگه می‌دارد. اکنون می‌توان سرمایه‌دار را صاحب دست اول کلیهٔ ثروت اجتماعی تلقی نمود، با این که هیچ قانونی به وی چنین حقی در مورد این مالکیت تفویض نکرده است... این تغییر در مالکیت از راه ربح‌گیری عاید سرمایه شده است... شگفت‌آور آن که در سر تا سر اروپا قانونگزاران خواسته‌اند از طریق قوانین ضد رباخواری از این پدیده جلوگیری نمایند... ولی استیلای سرمایه‌دار بر تمام ثروت کشور، خود انقلاب کاملی در حق مالکیت است. ولی این تسلط به وسیلهٔ کدام قانون یا سلسله‌ای از قوانین انجام یافته است؟»(۱) لازم بود نویسنده به خود می‌گفت که انقلاب‌ها به وسیلهٔ قوانین انجام نمی‌شوند.

سازمان فئودالی در روستا و سازمان رسته‌ای در شهرها مانع از آن بودند که سرمایهٔ نقدی حاصل از ربا و تجارت مبدل به سرمایهٔ صنعتی گردد.(۲) با الغاء خدم و حشم فئودالی، با خلع ید و تا حدودی در نتیجهٔ بیرون راندن مردم روستایی این موانع برطرف شد. مانوفاکتور جدید در بنادر صدور یا در نقاطی از روستا، که خارج از حیطهٔ وارسی سازمان کهنهٔ شهری و قواعد رسته‌ای آن بود، تأسیس گردید. از آن جا است مبارزات بسیار شدیدی که در انگلستان علیه این نشاگاه‌های صنعت جدید از طرف شهرهای امتیازدار(۳) در گرفت.

---

1 - ("The Natural and Artificial Rights of Property Contrasted", London, 1882, P.98-99.)

مؤلف این نوشتهٔ بی‌نام ث.هوج‌سکین است.

۲ ـ حتی در سال ۱۷۹۴ هم ماهوت‌بافان کوچک شهر لیدز هیئت نمایندگی به پارلمان اعزام داشته خواستار وضع قانونی بودند که کارخانه‌دار شدن هر بازرگانی را ممنوع سازد.

(Dr. Aikin: "Description etc".)

۳ ـ شهر امتیازدار یا شهر رسته‌ای یا کمون به شهرهایی از اروپای غربی اطلاق می‌شود که در دوران متأخر قرون وسطی به موجب فرمان شاهان و امراء، حکومت به اتحادیهٔ بورژواهای آن شهر تفویض

کشف مناطق زرخیز و نقره‌خیز آمریکا، قلع و قمع، به بردگی درآوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلا بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قارهٔ آفریقا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاه‌پوستان، همهٔ اینها بشارت دهندهٔ صبح دولت تولید سرمایه‌داری هستند.

این پروسه‌های تغزل‌آمیز مراحل اصلی انباشت بدوی بشمار می‌روند. بدنبال این جریان است که جنگ بازرگانی میان ملل اروپایی در مقیاس تمام کرهٔ زمین در می‌گیرد. جنگ مزبور با عصیان هند علیه اسپانیا آغاز شد، با جنگ ضد ژاکوبن انگلستان (جنگ علیه انقلاب فرانسه) دامنهٔ بسیار بزرگی یافت و هنوز هم در جنگل‌های تریاك علیه چین و غیره ادامه دارد.

مراحل مختلفهٔ انباشت بدوی، به نحوی که از لحاظ زمانی کمابیش مرتب است، بین اسپانیا، پرتقال، هلند، فرانسه و انگلستان تقسیم می‌گردند. در پایان سدهٔ هفدهم مراحل مزبور با سیستم استعمار، سیستم قرضهٔ دولتی، سیستم جدید مالیاتی و سیستم حمایت گمرکی، در انگلستان به صورت اسلوب بهم پیوسته و منظمی درآمد. برخی از اسالیب مزبور بر پایهٔ خشونت‌آمیزترین اعمال فشار قرار داشت مانند سیستم استعماری، ولی همهٔ آنها قدرت دولتی یعنی زور متمرکز و منظم جامعه را مورد استفاده قرار می‌دهند تا پروسهٔ تبدیل نظام فئودالی به شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را شتابان تسریع کنند و گذارها را کوتاه سازند. زور، مامای هر جامعهٔ کهنی است که آبستن نو است. زور، خود نیرویی اقتصادی است.

دربارهٔ سیستم مسیحی استعمار و هاویت[۱] مردی که از مسیحیت برای خود تخصصی ساخته است چنین می‌گوید:

بربریت و فجایع بیشرمانه‌ای که نژادهای به اصطلاح مسیحی در هر نقطهٔ جهان و علیه مردم هر کشور مسخر مرتکب شده‌اند در هیچ عصری از اعصار تاریخ جهان و نزد هیچ نژادی، هر قدر وحشی و عقب‌افتاده، هر اندازه بی‌رحم و بیشرم بوده است، نظیر ندارد.»[۲]

شده بود و به وسیلهٔ شوراهای شهر اداره می‌شد.م

۱ ـ ویلیام هاویت (۱۸۷۹ـ۱۷۹۱) نویسندهٔ انگلیسی که از جمله صاحب تحقیقات جالبی دربارهٔ ساکنین بومی استرالیا است.م

2 - W. Howitt: "Colonization and Christianity. A'Popular History of the Treatment of the Natives by the Europeans in all their Colonies", London. 1838, P. 9.

تاریخ اقتصاد استعماری هلند ـ و هلندی که ملت نمونهٔ سرمایه‌داری در قرن هفدهم بشمار می‌رفت ـ «تابلوهای نادیده‌ای از خیانت، فساد، آدمکشی و شناعت می‌گسترد.»(۱) هیچ چیزی خصلت نماتر از سیستم آدم دزدی آنها در سِلِب به منظور تهیهٔ برده برای جاوه نیست. برای انجام این کار افرادی را مخصوصاً برای آدم دزدی تربیت می‌کردند. دزد، مترجم و فروشنده عاملین اصلی این تجارت بودند و امرای بومی سرفروشنده بشمار می‌رفتند. نوجوانانی راکه دزدیده بودند آن قدر در زندان‌های مخفی سِلِب نگه می‌داشتند تا برای بار کردن به کشتی‌های بردگان آماده شوند. یك گزارش رسمی تصریح می‌کند: «یکی از این جاها مثلاً شهر ماکاسار(۲) پر از زندان‌های پنهانی است که هر یك وحشتناك‌تر از دیگری و پر از تیره‌روزانی است که قربانی آز و ستمگری گردیده، در زنجیر گرانند و از خانواده‌های خویش به عنف روبده شده‌اند.» هلندی‌ها برای این که مالاکا(۳) را به تصرف درآورند حکمران پرتقالی آن جا را به پول فریفتند و وی در ۱۶۴۱ دروازه‌های شهر را به روی آنها گشود. بلافاصله به منزل حکمران تاختند و وی را به قتل رساندند تا از پرداخت رشوهٔ مزبور به مبلغ ۲۱۸۷۵ لیرهٔ استرلینگ «معاف» گردند. اینان هر کجا پا می‌گذاشتند ویرانی و نابودی جماعات بدنبال داشت. بان‌یووانگی ایالتی از جاوه، در سال ۱۷۵۰ دارای بیش از ۸۰۰۰۰ نفر سکنه بود و در ۱۸۱۰ فقط ۸۰۰۰ نفر جمعیت داشت. این است آن تجارت شیرین!

چنان که معلوم است کمپانی انگلیسی هند شرقی علاوه بر سیادت سیاسی بر هند شرقی، انحصار اختصاصی تجارت چای و به طور کلی بازرگانی با چین و حمل و نقل کالا به اروپا را و بالعکس برای خود محفوظ داشت. ولی کشتیرانی در سواحل هندوستان و مابین جزایر و همچنین تجارت با داخلهٔ هندوستان در انحصار مأموران

دربارهٔ رفتار نسبت به بردگان شارل کنت در "Traité de la Législation"، چاپ سوم بروکسل ۱۸۳۷، جمع‌آوری خوبی انجام داده است. باید این موضوع را در جزئیاتش مورد مطالعه قرار داد تا معلوم شود بورژوا، هر آن جا که بلامانع می‌تواند دنیا را بنابر نمونهٔ خویش بسازد، به خود و به کارگر چه روا می‌دارد.

1 - Thomas Stamford Raffles,late Lieut.Governor of Java:"Java and itsdependencies", London, 1817

۲ ـ شهر و بندر سلب (اندونزی).م

۳ ـ (ملاقه) ـ شبه جزیره‌ای در جنوب هند و چین بین دریای چین و اقیانوس هند و شهری از مالایا به همین نام واقع در تنگهٔ مالاکا.م

عالیرتبهٔ کمپانی بود. انحصار نمك، تریاك، فلفل و کالاهای دیگر منابع بی‌پایان ثروت بودند. مأموران خود قیمت‌ها را تعیین می‌کردند و به دلخواه خود هندوهای بیچاره را می‌چاپیدند. حکمران کل نیز در این بازرگانی خصوصی شرکت داشت. به مقربان وی، پیمان‌ها با شرایطی واگذار می‌شد که به وسیلهٔ آن، بهتر از کیمیاگران، از هیچ طلا می‌ساختند. تمول‌های بزرگ یك روزه مانند قارچ می‌روییدند و انباشت بدوی بدون صرف پشیزی به وقوع می‌پیوست. در پیگردهای قضایی علیه وارن هیستینگ(۱) نمونه‌ای بسیاری از این قبیل اعمال مکشوف گردید. اینك یکی از آن موارد: با شخصی به نام سولیوان، هنگامی که عازم مسافرت برای انجام مأموریتی رسمی در یکی از مناطق تریاك‌خیز بسیار دورافتادهٔ هندوستان بود، پیمان تریاکی منعقد شده بود. سولیوان پیمان خود را به مبلغ ۴۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ به شخصی به نام بین فروخت و بین نیز آن را در همان روز به دیگری در مقابل ۶۰۰۰۰ لیره واگذار نمود و خریدار آخری که اجرا کنندهٔ پیمان بود اظهار داشت که خود او از این راه منافع گزافی به دست آورده است. بنابر صورتی که به پارلمان تقدیم شد، از سال ۱۷۵۷ تا سال ۱۷۶۶ کمپانی و کارمندانش مبلغ ۶۰۰۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ از هندی‌ها به عنوان هدیه! اخاذی کرده بودند. بین سال‌های ۱۷۶۹ و ۱۷۷۰ انگلیس‌ها، از راه خرید تمام برنج موجود، که جز به قیمت‌های افسانه‌ای حاضر به باز فروش نمی‌شدند، یك قحطی مصنوعی به وجود آوردند.(۲)

البته در کشت‌داری‌هایی که فقط با صادرات سر و کار داشتند، مانند هند غربی و سرزمین‌های پرثروت و پر جمعیتی مانند مکزیکو و هند شرقی که به قتل و غارت واگذار شده بودند، رفتار با بومیان به مراتب وحشتناك‌تر بود. با این وجود حتی در مستعمرات به معنای خاص، خصلت مسیحی انباشت بدوی نفی نشد. این کارشناسان سختگیر و

---

۱ ـ (۱۸۱۸-۱۷۳۲) نخستین حکمران کل هندوستان که در عین حال کارمند کمپانی هند شرقی بود. وی در زمان تصدی خود چنان هندوستان را چاپید و به مردم فشار آورد که ناچار پارلمان انگلستان در سال ۱۷۸۶ او را مورد تعقیب قرار داد. پس از ۹ سال حکم تبرئهٔ وی صادر شد و در ازاء خدماتی که به کمپانی هند شرقی کرده بود سالانه مبالغ گزافی برای او از طرف کمپانی مقرر گردید.م

۲ ـ در سال ۱۸۶۶ تنها در ایالت اوریسا بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر هندی از گرسنگی جان سپردند. با وجود این از کوشش برای متمول ساختن خزانهٔ دولتی هندوستان، از راه گران فروختن خواروبار لازم به مردم گرسنه، دریغ نورزیدند.م

ترش‌روی پروتستانتیسم، این منزه‌طلبان انگلستان جدید[۱]، در سال ۱۷۰۳ بنابه تصمیمی که در شورای خود اتخاذ نمودند، جایزه‌ای به مبلغ ۴۰ لیرهٔ استرلینگ در برابر پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخ‌پوست مقرر داشتند و در سال ۱۷۲۰ برای هر پوست سر جایزهٔ ۱۰۰ لیره‌ای معین نمودند. در ۱۷۴۴، پس از آن که ماساچوستس بی قبیلهٔ معینی را متجاوز و یاغی اعلام داشت، قیمت‌های زیرین تعیین گردید: برای پوست سر ذکور ۱۲ ساله و بالاتر ۱۰۰ لیرهٔ استرلینگ جدید، ۱۰۵ لیرهٔ استرلینگ برای هر اسیر از جنس ذکور، برای زنان و کودکان اسیر ۵۰ لیرهٔ استرلینگ و برای پوست سر زنان و کودکان ۵۰ لیرهٔ استرلینگ! چند دههٔ بعد فجایع سیستم استعماری تلافی این جنایات را به سر اخلاف آن پدران و زائران مؤمن، که به نوبهٔ خود طغیان کرده بودند، درآورد. با تحریك و پول انگلیسان اینان به ضرب تبرزین‌های هندیان ساطوری شدند.[۲] پارلمان انگلستان سگ‌های درنده و پوست سرکن‌ها را «وسایلی که خداوند و طبیعت در دست او نهاده است» اعلام نمود.

سیستم مستعمراتی موجب پیشرفت‌های عظیمی در امر تجارت و دریانوردی شد. «شرکت‌های انحصاری» (مورد پیشگویی لوتر) اهرم‌های نیرومند تجمع سرمایه گردیدند. مانوفاکتورهایی که به سرعت می‌روییدند در وجود مستعمرات بازارهای تأمین شده‌ای یافتند و انحصار بازار موجب انباشت شتابان بود. ثروت‌هایی که خارج از اروپا مستقیماً به وسیلهٔ غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود به سوی متروپول روان می‌شد و در آن جا مبدل به سرمایه می‌گردید. هلند که مقدم بر دیگران سیستم مستعمراتی را به نحو اکمل بسط داده بود، در سال ۱۶۴۸ به اوج قدرت بازرگانی خود رسید. این کشور تقریباً به طور انحصار تجارت با هند شرقی و معاملات بین جنوب غربی و شمال شرقی اروپا را در دست خود داشت. صید ماهی، ناوگان و مانوفاکتورهایش سرآمد کشورهای دیگر بود. سرمایه‌های این جمهوری شاید مهم‌تر از مجموع سرمایهٔ کشورهای دیگر اروپا بود.» گولیش فراموش کرده است نکتهٔ ذیل را به این مطالب اضافه کند: تودهٔ مردم هلند در ۱۶۴۸ مشقت کشیده‌تر، فقیرتر از دیگر کشورهای اروپایی در مجموع بود و خشونت‌آمیزتر از آنها تحت ستم و فشار قرار داشت.

در روزگار ما برتری صنعتی برتری تجاری را به همراه دارد. در دوران مانوفاکتوری به معنای اخص بعکس برتری بازرگانی است که موجب سیادت صنعتی می‌گردد. از آن

---

۱ ـ مقصود ۶ ایالت آمریکا است که به این نام خوانده شده است.م

۲ ـ توماهاوك، نام تبرزین جنگی بومیان سرخ‌پوست آمریکا است.م

جا است که در آن هنگام سیستم مستعمراتی نقش درجهٔ اولی ایفا می‌کند. سیستم مستعمراتی، آن «خدای بیگانه‌ای» است که در جنب ایزدان کهن اروپا در قربانگاه نشسته بود و روزی همهٔ آنها را با یك ضربه و نهیب از پرستشگاه بیرون ریخت. وی افزونگری را به منزلهٔ آخرین و یگانه هدف بشریت اعلام نمود.

سیستم اعتبارات عمومی یعنی قرضه‌های دولتی، که سر منشاء آن را طی قرون وسطی در ژن و ونیز پیدا می‌کنیم، در دوران مانوفاکتوری سر تا سر اروپا را فراگرفت. سیستم مستعمراتی با تجارت دریایی و جنگ‌های تجارتی خود به منزله گرمخانه‌ای به توسعهٔ آن کمك کرد. بدینسان سیستم مزبور بدواً در هلند استقرار یافت. دیون دولتی، که به معنای خودفروشی دولت اعم از استبدادی، مشروطه یا جمهوری است، مهر و نشان خود را بر عصر سرمایه‌داری می‌کوبد. از آن چه ثروت ملی خوانده می‌شود تنها سهمی که واقعاً در دارایی جمعی ملت‌های جدید وارد می‌شود عبارت از دیون دولتی آنها است.(۱) بنابراین نظریهٔ جدید، دایر بر این که هر قدر بدهی ملتی بیشتر باشد آن ملت متمولتر است، کاملاً از لحاظ منطق خود پیگیرانه است. اعتبارات عمومی شعار سرمایه می‌گردد و با استقرار دین عمومی گناه عدم اعتماد به قرضهٔ دولتی جانشین ذنب لایغفر انکار روح‌القدس می‌شود.

دیون دولتی به صورت حساسترین اهرم انباشت بدوی در می‌آید. مانند عصای مسحور، به یك ضرب پول عقیم را دارای قدرت زادولد می‌کند و بدون آن که آن را در معرض زحمات و مخاطراتی قرار دهد، که ملازم کاراندازی پول در صنعت و حتی در ربا است، پول را به سرمایه مبدل می‌کند. در حقیقت بستانکاران دولت چیزی نمی‌دهند زیرا مبلغ قرضه به صورت سفته‌هایی درمی‌آید که به آسانی قابل انتقالند و در دست صاحبان آن کاملاً همانند پول نقد به وظیفهٔ خویش ادامه می‌دهند. ولی صرف‌نظر از طبقهٔ ربح‌خوار تن‌آسان که بدینسان به وجود آمده است و قطع نظر از ثروت‌بادآور آن واسطه‌هایی که بین دولت و ملت نقش تنخواه‌گر را بازی می‌کنند و نیز صرف‌نظر از پیمانکاران مالیات، بازرگانان و کارخانه‌داران خصوصی که از هر قرضهٔ دولتی تکه‌ای چرب و نرم، چون سرمایه‌ای که از آسمان نازل شده است، نصیب آنان می‌گردد، باید متذکر این نکته بود که قرضهٔ دولتی مشوق بزرگی برای تأسیس شرکت‌های سهامی، برای معاملهٔ هرگونه سهام قابل انتقال و سفته‌بازی گردید، به‌کوتاه سخن بورس‌بازی و سیستم

---

۱ ـ ویلیام کوبت این نکته را متذکر می‌شود که در انگلستان کلیهٔ مؤسسات عمومی تحت عنوان «پادشاهی» نامگذاری می‌شود ولی معذالك گویی برای جبران، دین دولتی را «دیون ملی» می‌خوانند.

جدید بانکی را به پیش راند.

بانك‌های بزرگ، که با عنوان ملی نیز تعیّن یافته‌اند، از بدو تأسیس خود جز شرکت‌هایی از سفته‌بازان نبودند که در جنب حکومت‌ها جای گزیده و به برکت امتیازات به دست آورده امکان یافته بودند به آنها مساعدات نقدی بدهند. به همین سبب بهترین اندازه‌گیر میزان تراکم در مورد دیون دولتی همانا ترقی متوالی سهام این بانك‌ها است، که شکوفندگی کامل آنها از تاریخ تأسیس بانك انگلستان در سال ۱۶۹۴ آغاز می‌شود. بانك انگلستان کار خود را از آن جا شروع کرد که پولش را به نرخ ۸٪ به دولت قرض داد. همزمان با این قرضه پارلمان وی را مجاز ساخت که معادل همان سرمایه پول سکه زند و همان پول را یك بار دیگر به شکل اسکناس به مردم قرض دهد. بانك انگلستان مجاز بود که با اسکناس‌های مزبور به تنزل سفته و برات بپردازد، به اعتبار کالا قرض دهد و فلزات گرانبها خریداری نماید. طولی نکشید که با همین پول اعتباری خود ساخته، بانك انگلستان به خود دولت قرض می‌داد و به حساب دولت منافع دیون عمومی را می‌پرداخت. وی نه تنها بیش از آن چه با یك دست پرداخته بود با دست دیگر پس می‌گرفت بلکه در عین پس گرفتن، باز تا آخرین شاهی پولی که داده بود بستانکار جاوید ملت باقی می‌ماند. تدریجاً بانك انگلستان مخزن گریزناپذیر گنجینه‌های فلزی کشور و مرکز ثقل تمام اعتبارات بازرگانی گردید. در همان زمان که در انگلستان سوزاندن جادوگران قطع گردید آویختن جاعلین اسکناس آغاز شد. نوشته‌های آن عصر، از جمله نوشتهٔ بولینگ بروکس[۱]، نشان می‌دهد پیدایش ناگهانی این جماعت بانکوکرات، تنخواه‌گران، ربح‌خواران، دلالان، صرافان و گرگان بورس، تا چه درجه در مردم آن زمان تأثیر گذاشته است.[۲]

با دیون عمومی سیستمی از اعتبار بین‌المللی پدید شد، که غالباً در این کشور یا کشور دیگر نهانگر یکی از منابع انباشت بدوی است. چنان که اقدامات مبتذل سیستم غارتگرانهٔ (ونیز) خود یکی از پایه‌های پنهانی ثروت سرمایه‌ای هلند را تشکیل می‌دهد، چه دولت ونیز در اوان انحطاط خود مبالغ گزافی پول نقد به هلند قرض داده بود.

---

۱ ـ بروکس (۱۷۵۱ـ۱۶۷۸) مرد سیاسی و نویسندهٔ انگلیسی از منتسبین به حزب توری (محافظه‌کار).م

۲ ـ «اگر در روزگار ما تاتارها اروپا را تسخیر می‌کردند مدت‌ها زحمت داشت تا با آنها بفهمانیم که یك نفر تنخواه‌گر در نزد ما چه محلی از اعراب است.»

(Montesquieu: "Esprit des Lois", t.IV. P. 33, edit, London, 1767.)

همچنین است مناسبات بین هلند و انگلستان. از همان آغاز قرن هجدهم مانوفاکتورهای هلند عقب افتادند و دیگر تفوق بازرگانی و صنعتی هلند از بین رفته بود. لذا یکی از معاملات اساسی هلند، از ۱۷۰۱ تا ۱۷۷۶، عبارت از این شد که سرمایه‌های عظیمی را، بویژه به رقیب نیرومند خود انگلستان، قرض دهد. نظیر همین پدیده امروز میان انگلستان و ایالات متحده می‌گذرد. چه بسا سرمایهٔ امروزی که بدون شناسنامه وارد ایالات متحده می‌شود، دیروز با خون کودکان انگلیسی اندوخته شده است.

نظر به این که دیون دولتی متکی به درآمدی است که عاید دولت می‌شود و وی باید به وسیلهٔ آن همه ساله از عهدهٔ پرداخت ربح قروض و سایر تعهدات خود برآید، ناگزیر سیستم جدید مالیاتی، مکمل ضروری سیستم قرضه‌های ملی گردید. قرضه‌ها به دولت امکان می‌دهند که مخارج فوق‌العادهٔ خود را تأمین کند بدون آن که فوراً تأثیری در مؤدی مالیات داشته باشند، ولی ناچار افزایش مالیات‌ها را بدنبال دارند. از سوی دیگر افزایش مالیات‌ها، که در نتیجهٔ تراکم قروض متوالی تحمیل شده است، دولت را وادار می‌کند که در برابر مخارج فوق‌العادهٔ تازه همواره به قرضه‌های جدید توسل جوید. بنابراین خزانه‌داری جدید، که مالیات بر وسایل ضروری معیشت (و بالنتیجه گران شدن اجناس) محور اساسی آن را تشکیل می‌دهد، حاوی نطفهٔ یك تصاعد خودکار درونی است. پس مالیات‌گیری گزاف عرضی نیست بلکه خود، اصل است. به همین سبب در هلند، کشوری که برای نخستین بار این سیستم راگشوده است، میهن‌پرست بزرگی چون دویت آن را در پندنامهٔ خویش به مثابه بهترین اسلوبی می‌شمارد که کارگر مزدور را مطیع، قانع و کوشا می‌سازد و... امکان می‌دهد هر چه بیشتر کار به دوش وی تحمیل شود. با این وصف تأثیر زیان‌آور سیستم مزبور در وضع کارگران مزدور، این جا کمتر مورد توجه ما است تا خلع یدی که عنفاً بر دهقانان، پیشه‌وران و خلاصه بر همهٔ لایه‌های طبقات متوسط تحمیل می‌گردد و ناشی از به‌کار بستن این سیستم است. در این مورد اختلاف نظری حتی نزد اقتصاددانان بورژوا وجود ندارد. اسلوب حمایتی[۱]، که خود یکی از اجزاء مکمل این سیستم است، تأثیر آن را در مورد سلب مالکیت باز هم شدیدتری می‌کند.

---

۱ ـ اسلوب یا سیاست حمایتی به روشی اطلاق می‌شود که به وسیلهٔ اقدامات گوناگون از قبیل محدود ساختن واردات به وسیلهٔ وضع حقوقی گمرکی بر کالاهای خارجی یا از راه الزام به داشتن پروانهٔ ورود، تشویق صادرات از راه تفویض جوائز صادراتی یا معافیت‌های گمرکی و غیره، می‌کوشد تا محصولات و مصنوعات کشور را از رقابت کالاهای بیگانه در امان نگه دارد.م

نقش بزرگی که دیون عمومی و سیستم مالی مطابق آن در سرمایه شدن ثروت و سلب مالکیت توده‌ها ایفا می‌کند، بسیاری از نویسندگان مانند کوبت[۱]، دابل‌دی[۲] و دیگران را به این نتیجه می‌کشاند که به خطا علت اصلی تیره‌روزی ملت‌های معاصر را در این پدیده جستجو نمایند.

سیستم حمایتی وسیله‌ای بود مصنوعی برای آن که کارخانه‌دار بسازند، از کارگر خودمختار سلب مالکیت کنند، تولید ملی و وسایل معیشت را به صورت سرمایه در آورند و گذار از شیوهٔ تولید کهنه را به شیوهٔ جدید تولید کوتاه نمایند. دولت‌های اروپایی بر سر این که کاشف اسلوب حمایتی کیست با هم به مشاجره پرداختند و پس از آن که دولت‌ها خود به خدمت افزونگران درآمدند دیگر تنها به باجگیری از ملت‌های خویش، چه غیر مستقیم از راه عوارض حمایت‌گر گمرکی و چه مستقیم از طریق اعطاء جوایز تشویق صادرات و غیره، اکتفا نکردند. در سرزمین‌های وابسته عنفاً و کرهاً هر گونه صنعت را بر انداختند، چنان که مثلاً مانوفاکتور پشم‌بافی ایرلند را انگلستان برانداخت. در قارهٔ اروپا بنابه پیشینه‌ای که کولبر[۳] به وجود آورده بود، این پروسه باز هم ساده‌تر شد. در این بخش از اروپا سرمایهٔ بدوی صاحبان صنایع تا حدودی مستقیماً از منبع خزانهٔ دولتی تأمین گردید. میرابو بانگ می‌زند: «چرا باید برای جستجوی علت درخشندگی صنایع ساکس[۴] پیش از جنگ این همه دور برویم! مگر نه این است که

---

۱ ـ ویلیام کوبت (۱۸۳۵-۱۷۶۳) سیاسی‌نویس بزرگ انگلیسی و پیشگام شارتریست‌ها در مبارزه برای شناسائی حق عمومی انتخاب و بهبود وضع زحمتکشان. کارل مارکس این شخص را «بزرگ‌ترین نویسندهٔ سیاسی انگلستان در قرن حاضر» (در قرن نوزدهم) می‌خواند.م

۲ ـ توماس دابل‌دی (۱۸۷۰-۱۷۹۰) نویسندهٔ سیاسی و اقتصاددان انگلیسی، پیرو مکتب لیبرال و از مخالفان تئوری‌های مالتوس.م

۳ ـ جون باپتیست کولبر (۱۶۸۳-۱۶۱۹) مرد سیاسی معروف فرانسه، وزیر دارایی لوئی چهاردهم و یکی از برجسته‌ترین و مدبرترین رجال دولتی این کشور. وی که پیگیرترین نمایندهٔ سیاست اقتصاد مرکانتی‌لی است، در زمان تصدی خود به تشکیل و توسعهٔ مانوفاکتورهای دولتی همت گماشت و بر مبنای سیاست حمایتی شدید و تدابیر مالی دیگر بنیان سرمایه‌داری صنعتی را در فرانسه مستحکم نمود. مجموعهٔ تدابیر اقتصادی وی بعدها تحت عنوان کولبرتیسم شهرت یافت.م

۴ ـ ایالت شرقی آلمان که سابقاً یکی از مهم‌ترین امیرنشینان مستقل آلمانی و اکنون جزئی از جمهوری دموکراتیك آلمان است. شهرهای بزرگی مانند درسدن، لایپزیك و کارل مارکس‌شتات جزء این ایالت بشمار می‌آیند.م

قرون شاهان به ۱۸۰۰۰۰۰۰ بالغ می‌گردید!»[۱]

سیستم استعماری، دیون دولتی، مالیات‌های سنگین، حمایت، جنگ‌های تجاری و غیره، که زادهٔ دوران مانوفاکتوری به معنای اخص هستند، در اوان کودکی صنعت بزرگ به نحو غول‌آسا توسعه می‌یابند. جشن ولادت صنعت بزرگ، هاروت‌وار،[۲] با کودك ربایی بر پاگشته است. کارخانه‌ها نیز مانند ناوگان سلطنتی، افراد مورد نیاز خود را به وسیلهٔ مطبوعات فرا می‌خوانند. با این‌که سر ف.م. ایدن دربارهٔ شناعت خلع ید عرصه و اعیان مردم روستا، از ثلث آخر قرن پانزدهم تا عصر خود یعنی پایان قرن هجدهم، ابزار تنفر و انزجار می‌کند و با این‌که وی این پروسه را به مثابه «ضرورتی» برای استقرار کشاورزی سرمایه‌داری و «تناسب حقیقی بین زمین‌های زیرکشت و چراگاه‌ها» خودپسندانه می‌ستاید، معذالك وی بعکس، در مورد ضرورت کودك‌ربایی و بردگی کودکان به منظور تبدیل مؤسسات مانوفاکتوری به مؤسسات کارخانه‌ای و برقراری تناسب حقیقی میان سرمایه و نیروی کار، چنین شم اقتصادی از خود نشان نمی‌دهد. وی می‌گوید: «شاید عطف توجه عامه به این مسأله سودمند باشد که آیا مانوفاکتوری که برای توفیق در کار خود مجبور است کودکان را از کلبه‌های روستایی و کارستان‌ها برباید و آنها را گروه گروه تا پاس زیادی از شب به کارهای دشوار وا دارد و آنان را از استراحت محروم سازد، مانوفاکتوری که علاوه بر این توده‌هایی از هر دو جنس را با درجات متفاوت سنی و اختلافی در یك جا جمع می‌کند، بدانسان که ناچار و به حکم سرایت رفتار، فساد و هرزگی به بار می‌آورد، آیا می‌تواند بر میزان بهروزی ملی و نیکبختی فردی بیفزاید؟»[۳]

فیلدن می‌گوید: «در دربی‌شایر، ناتینگهام‌شایر و بویژه در لانکاشایر ماشین‌های نویافته در کارخانه‌های بزرگ مورد استفاده قرار گرفت. این کارخانه‌ها چسبیده به رودخانه‌هایی که توانایی گرداندن چرخاب را دارند احداث گردیدند. ناگهان این نقاط دور از شهرها محتاج هزاران بازو شدند. از جمله لانکاشایر که تا آن زمان بالنسبه کم جمعیت و کم حاصل بود اکنون بیش از هر چیز به جمعیت نیاز داشت. انگشت‌های کوچك و فرز مقدم بر همه چیز مورد تقاضا بود. بلافاصله سنت بر این جاری گشت که

---

1 - Mirabeau: "De la Monarcéie Prussienne", t.VI, P. 101.

۲ ـ اشاره به پادشاه کشور یهود است. (از سال ۴۰ تا ۴ پیش‌ازمیلاد) که برای جلوگیری از ولادت عیسی مسیح دستور قتل عام همهٔ نوزادان را صادر نمود.م

3 - Eden: "The State of the Poor", t.II, ch, I. P. 420-422.

کارآموز! را از کارستان‌های مختلف بخش لندن، بیرمنگام و جاهای دیگر تهیه کنند. بدینسان هزاران هزار از این موجودات بیچارهٔ کوچك از سنین ۷ تا ۱۳ یا ۱۴ ساله، را به شمال گسیل داشتند. استاد (یعنی کودك دزد) را عادت بر این بود که پوشاك و خوراك کارآموز خود را تأمین کند و وی را در «خانهٔ کارآموزان» که در جنب کارخانه قرار داشت سکنی دهد.

مراقبینی برای زیر نظر داشتن کار آنان گمارده شدند. در نفع این برده‌بانان بود که تا سرحد امکان کودکان را به کار وادارند زیرا مزد آنها وابسته به کیفیت محصولاتی بود که از دسترنج کودکان بیرون کشیده می‌شد. بی‌رحمی نتیجهٔ طبیعی این امر بود... در بسیاری از مناطق صنعتی بویژه در لانکاشایر شکنجه‌های دلخراشی نسبت به این موجودات بی‌آزاد و بی‌یاور، که به صاحبان کارخانه واگذار شده بودند، اعمال می‌شد. آنها را از شدت کار می‌کشتند... آنان را با جستجوی حداکثر ریزه‌کاری بی‌رحمانه تازیانه می‌زدند، به زنجیر می‌کشیدند و عذاب می‌دادند. در بسیاری از موارد، به هنگامی که کودکان را به ضرب تازیانه به کار نگه می‌داشتند، اینان تا مغز استخوانشان گرسنه بودند... و حتی در پاره‌ای موارد آنها را به خودکشی می‌کشاندند! «... درهٔ‌های زیبا و دل‌انگیز در بی‌شایر و لانکاشایر، که از انظار عامه بینان بود، به صورت خلوتگاه‌های شکنجه ـ و چه بسا آدمکشی ـ درآمده بود... سود کارخانه‌داران کلان بود و این امر به تنهایی اشتهای گرگ‌آسای آنان را به حرکت در می‌آورد. اینان دست به استقرار اسلوب «شب‌کاری» زدند یعنی پس از آن که گروهی از بازوان را با کار روزانه از کار می‌انداختند گروه دیگری را برای کار شبانه آماده نگه می‌داشتند. گروه روز کار به بسترهایی پناه می‌بردند که تازه شب‌کاران آنها را ترك کرده بودند و بالعکس. این یکی از روایات توده‌ای لانکاشایر است که بسترها هرگز سرد نمی‌شوند.»(۱)

---

1 - John Fielden: "The curse of the Factory System", P. 5-6.

دربارهٔ شنایع اولیهٔ سیستم کارخانه‌داری به کتاب دکتر آیکین (۱۷۹۵) تحت عنوان: "Description of the Country from 30 to 40 miles round Manchester", P. 219. و نیز به نوشته Gisborne (*) تحت عنوان: "Enquiry into duties of men" ۱۷۹۵، جلد دوم مراجعه شود. هنگامی که ماشین بخار، کارخانه‌ها را از نقاط آب خیز روستائی به میان شهرها نشاند، آن گاه دیگر افزونگر «پرهیزکار» مصالح خود را از حیث کودك در دسترس داشت و نیازی به اعمال زور برای برده‌گیری از کارستان‌ها نداشت. هنگامی که سر رابرت پیل «پدر وزیر توجیهات» در ۱۸۱۵ لایحهٔ قانونی خود را دربارهٔ حمایت کودکان تقدیم داشت، ف.هورنر (چشم چراغ انجمن بولیون و دوست صمیمی ریکاردو) در مجلس

با گسترش تولید سرمایه‌داری در دوران مانوفاکتوری، افکار عمومی اروپا آخرین بقایای شرم و حیا و وجدان را از دست داد. ملت‌ها بیشرمانه به هر عمل ننگینی که وسیلهٔ انباشت سرمایه می‌شد به خود می‌بالیدند. به طور نمونه می‌توان به سالنامه‌های بازرگانی ساده‌لوحانه‌ای که آ. آندرسون نیکوکار تألیف نموده است مراجعه نمود. این مسأله، که انگلستان با انعقاد صلح اوترشت[1] و به وسیلهٔ پیمان آزینتو امتیاز فروش سیاه‌پوستان را در فاصلهٔ بین آفریقا و آمریکا اسپانیولی از دست اسپانیایی‌ها ربود در حالی که تا آن تاریخ خود حق انجام این معاملات را فقط بین آفریقا و هند غربی داشت، در اثر مزبور به منزلهٔ پیروزی بزرگ دیپلماسی انگلستان تلقی می‌شود. انگلستان این حق را به دست آورد که تا سال ۱۷۴۳ سالیانه ۴۸۰۰ سیاه به آمریکای اسپانیا تحویل دهد. این قرارداد در عین حال پوشش قانونی برای قاچاقچیان انگلیسی شد. از دولت سربرده‌فروشی شهر لیورپول پر رونق و بزرگ گردید. این تجارت، اسلوب خاص انباشت بدوی شهر مزبور را تشکیل می‌دهد و تا روزگار ما هنوز «مردمان شریف» لیورپول دربارهٔ مناقب برده‌فروشی غزلسرایی می‌کنند و آن را به منزلهٔ عملی می‌شمارند که «روح مدیری است

عوام چنین اظهار داشت: «این مطلب به حد شیاع رسیده است که یك بر از بچه‌های کارخانه، چنانچه مجاز باشم چنین اصطلاحی را به کار برم، همراه با اثاث یك نفر ورشکسته به تقصیر به مزایدهٔ عمومی گذارده شد و مانند جزئی از دارایی وی اعلام گردید و حراج شد. ۲ سال پیش (۱۸۱۳) مورد ننگ‌آوری در برابر دادگاه پادشاهی مطرح گردید. امر مربوط به عده‌ای پسر بچه بود. یکی از بخش‌های لندن آنها را به کارخانه‌داری تسلیم نموده بود که وی نیز آنها را از نو به دیگری واگذار کرده بود. این کودکان سرانجام به وسیلهٔ برخی از بشردوستان در حالی کشف شدند که به وضع گرسنگی مطلق دچار بودند. مورد دیگری که از این هم ننگین‌تر است و به استحضار من به مثابه عضو کمیسیون بازرسی پارلمانی رسیده است ذکر می‌کنم. چند سال پیش بین یکی از بخش‌های لندن و یك کارخانه‌دار قراردادی منعقد شد که طبق آن وی متعهد گشته بود در برابر هر ۲۰ طفل سالمی که خریداری می‌کند یك کودك آبله نیز تحول بگیرد.»

(*) (۱۷۵۸-۱۸۴۶) ـ حکیم متأله انگلیسی.م

۱ ـ یکی از شهرهای مهم هلند که در سال ۱۷۱۳ محل امضاء قرارداد صلح بین انگلستان و هلند از یکسو و اسپانی و فرانسه از سوی دیگر بود. پیمان اوترشت به جنگ وراثت اسپانیا خاتمه داد و در نتیجهٔ آن تفوق دریایی و مستعمراتی انگلستان تسجیل گردید. با پیمان اوترشت انگلستان اراضی بسیاری و از جمله جبل‌طارق، مینورك و ارض جدید را از تصرف اسپانیا خارج ساخت.م

تجاری را تا سر حد شور عشق بالا می‌برد، دریانوردان نامداری می‌پروراند و پول‌های گزافی عاید می‌دارد.» رجوع شود به اثر پیش گفتهٔ دکرت آیکین در سال ۱۷۹۵. در سال ۱۷۳۰ شهر لیورپول ۱۵ کشتی را به تجارت برده اختصاص داده بود. این رقم در سال ۱۷۵۱ به ۵۳، در ۱۷۶۰ به ۷۴، در ۱۷۷۰ به ۹۶ و در ۱۷۹۲ به ۱۳۲ کشتی بالغ گردید.

صنایع پنبه‌ریسی در همان حال که بردگی کودکان را در انگلستان رواج می‌داد محرك آن شد که اقتصاد مبتنی بر بردگی آمریکا، که کمابیش صورت پدرشاهی داشت، مبدل به یك سیستم بهره‌برداری تجاری گردد. به طور کلی بردگی نهانی کارگران مزدور در اروپا، بردگی بی‌چون و چرا و آشکار دنیای نو (آمریکا) را به مثابه تکیه‌گاهی لازم داشت.[۱]

چنین است زحماتی که لازم بود[۲] تا «قوانین طبیعی جاویدان» شیوهٔ تولید سرمایه‌داری از قید و بند رها شود، روند جدایی بین کارگران و شرایط کار به انجام رسد، در یك قطب وسایل تولید و وسایل معیشت به سرمایه مبدل گردد و در قطب مقابل توده‌های مردم به کارگران مزدور، به «فقرای زحمتکش» آزاد، به این شاهکار تاریخ جدید، بدل شوند.[۳]

---

۱ ـ در سال ۱۷۹۰ در هند غربی انگلیس ۱۰ نفر بنده در برابر یك نفر آزاد بود، در هند فرانسه این نسبت ۱۴ به یك و در منطقهٔ هلندی ۲۳ به یك بود. (Henry Brougham: "an Inquiry into the Colonial the policy of European Powers", Edinburgh, 1803, t.II, P. 74.)

۲ ـ در متن کتاب این عبارت لاتینی ذکر شده است: ...Tantae molis erat که ترجمهٔ آن در بالا به فارسی ذکر شده است. مارکس در این جا قسمتی از شعر ویرژیل شاعر رومی را از کتاب Aeneis (جلد اول مصرع ۳۳) اقتباس کرده که تا آخر مصرع بدین قرار است: چنین است زحماتی که لازم بود تا دودمان رومی سامان گیرد.م

۳ ـ اصطلاح (فقرای زحتمکش) از آن موقع که طبقهٔ کارگران مزدور توجه را به سوی خود جلب نمود در قوانین انگلستان پدیدار می‌شود. «فقرای زحمتکش» از طرفی در برابر (فقرای تنبل)، گدایان و غیره قرار داده می‌شوند و از سوی دیگر در مقابل کارگرانی که هنوز به صورت مرغ اوروت شده در نیامده و مالك وسایل کار خود هستند. اصطلاح "labouring poor" از قانون به علم اقتصاد منتقل شد و از کل په پر(*) و ج. چایلد (**) و غیره گرفته تا آدام اسمیت و ایدن مورد استفاده قرار گرفت. از اینرو می‌توان به حسن نیت ادموند برك، «این سیاست باز دوروی نفرت‌انگیز» پی برد که اصطلاح مزبور را به مثابه یك «دورویی نفرت‌انگیز سیاسی» اعلام می‌کند. این مرد نمّام، که جیره‌خوار را الیگارشی انگلیس

اگر به قول اوژیه[۱] پول «باروئی پر از خون پیسه‌های طبیعی به دنیا آمده است،»[۲] سرمایه در جایی متولد می‌شود که از سر تا پا و از تمام مساماتش خون و گند بیرون می‌زند.

بود و در برابر انقلاب فرانسه نقش رمانتیك بازی می‌کرد، همچنان که در آغاز آشوب‌های آمریکا در عین جیره‌خواری از مستعمرات آمریکای شمالی در برابر الیگارشی انگلیس نقش لیبرال بازی می‌نمود، در واقع جز یك بورژوای مبتذل چیز دیگری نبود. وی می‌گوید: «قوانین تجاری قوانین طبیعی و لذا قوانین آسمانی هستند.» (E. Burke: "Thoughts and Details on Scarcity", P. 31-32.)
از آدمی چون او که همواره خویشتن را در بهترین بازارها می‌فروخت ایمان به قوانین خدائی و طبیعی هیچ جای شگفتی نیست! در نوشته‌های توکر ـ شخصی که هم کشیش و هم توری بود ولی با این وجود مرد شرافتمند و اقتصاددان خوبی بود ـ راجع به این ادموند برگ در زمان لیبرال بودنش خصلت‌نمایی بسیار عالی شده است. در برابر بی‌شخصیتی ننگ‌آوری که در روزگار ما حکمفرما است و با ایمان به «قوانین تجاری» در آمیخته است، افشاء مکرر در مکرر کسانی چون برك، که با جانشینان خود فقط از حیث قریحه و استعداد متفاوت است، خود انجام وظیفه‌ای است!

(*) سر توماس کل پپر (۱۶۶۲ـ۱۵۷۸) اقتصاددان انگلیسی که به نفع سرمایهٔ صنعتی علیه سرمایهٔ ربایی مبارزه می‌کرد و تنزل دادن نرخ ربح را توصیه می‌نمود.م

(**) سر جوسیاه چیلد (۱۶۹۹ـ۱۶۳۰) تاجر و اقتصاددان انگلیسی پیرو مکتب مرکانتیلیستی و یکی از پیشقدمان مبارزه در راه سرمایهٔ صنعتی و تجاری.م

۱ ـ ماری اوژیه روزنامه‌نگار فرانسوی، مؤلف مقالات و آثار دیگری دربارهٔ مسائل اقتصادی از جمله کتابی تحت عنوان اعتبارات عمومی که در متن از آن نقل قول شده است.م

۲ ـ کوارترلی رویوور می‌گوید: «سرمایه از سر و صدا و دعوا فرار می‌کند و طبعاً ترسو است. این بسیار صحیح است ولی هنوز تمام حقیقت نیست. سرمایه از نبودن و یا وجود بهره‌ی کم، مانند طبیعت از خلاء، متنفر است. با بهرهٔ متناسب، سرمایه دلیر می‌شود. اگر ۱۰٪ بهرهٔ مطمئن وجود داشته باشد می‌توان آن را در همه جا بکار برد، با ۲۰٪ تحرک پیدا می‌کند، با ۵۰٪ بطور مثبت جسور می‌شود، برای ۱۰۰٪ تمام قوانین انسانی را لگد مال می‌کند، در برابر ۳۰۰٪ بهره هیچ جنایتی نیست که وی از ارتکاب آن روگردان باشد ولو آنکه آن جنایت به قیمت چوبهٔ دار تمام شود. اگر غوغا و دعوا بهره‌آور باشند، وی هر دوی آنها را تشویق می‌کند. شاهد مدعا: قاچاق و سودای برده.»
(P.J. Dunning: "Trade's Unions etc." P.36.)

۷ ـ گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری:

پس انباشت بدوی سرمایه یعنی پیدایش تاریخی آن، به چه می‌انجامد؟ تا آن جا که این انباشت از تبدیل مستقیم بردگان و سرف‌ها به کارگران مزدور ناشی نمی‌شود و لذا صرفاً تغییر شکل نیست، انباشت بدوی سرمایه جز خلع ید تولیدکنندگان مستقیم یعنی انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، معنای دیگری ندارد.

مالکیت خصوصی، به مثابه نقطهٔ مقابل مالکیت اجتماعی و مالکیت مشترك، فقط در جایی به وجود می‌آید که وسایل کار و شرایط خارجی آن متعلق به افراد باشد. ولی برحسب این که افراد مزبور خود کارگر یا غیر کارگر باشند خصلت مالکیت خصوصی تفاوت پیدا می‌کند. سایه روشن‌های بیشماری که نخستین دید را به خود متوجه می‌سازد، فقط بر تابندهٔ شرایط بینابینی است که میان این دو قطب قرار گرفته‌اند.

مالکیت خصوصی کارگر بر وسایل تولید خویش پایهٔ خرده پیشه‌وری است، و خرده‌پیشه نیز شرط ضروری تکامل تولید اجتماعی و شخصیت آزاد خود کارگر است. صحیح است که این شیوهٔ تولید در درون رژیم بردگی، سرواژ و سایر مناسبات وابستگی نیز وجود دارد ولی شیوهٔ مزبور فقط هنگامی شکوفان می‌شود، تمام نیروی خود را گسترش می‌دهد و بر شکل متناسب کلاسیك خویش مسلط می‌گردد، کارگر، آزادانه مالك خصوصی شرایط کار مورد استفادهٔ خویشتن باشد، دهقان مالك زمینی که کشت می‌کند و پیشه‌ور مالك دست‌افزاری باشد که با آن هنرنمایی می‌کند.

این شیوهٔ تولید متضمن تکّه پاره شدن زمین و دیگر وسایل تولید است. شیوهٔ تولید مزبور همچنان که نافی‌گردآیی وسایل تولید است، همکاری، تقسیم کار در درون همان پروسهٔ تولید، تسلط اجتماعی بر طبیعت و منتظم نمودن آن، تکامل نیروهای اجتماعی تولید را نیز نفی می‌کند. این شیوه فقط در درون مرزهای تنگ خودرویی از تولید و جامعه می‌گنجد. همچنان که پکور به درستی گفته است، میل به جاویدان ساختن این شیوهٔ به منزلهٔ آن است که «فرمان میانه حال ماندن عمومی را صادر نماییم.» شیوهٔ مزبور هنگامی که به درجهٔ معینی از تکامل خود برسد وسایل مادی انهدام خویشتن را به وجود می‌آورد. از این لحظه به بعد نیروها و هوس‌هایی که خویشتن را در قید زنجیر آن شیوه می‌دیدند در درون جامعه به حرکت در می‌آیند. این شیوه باید منهدم گردد و منهدم می‌شود. انهدام آن عبارت است از تبدیل وسایل تولید متفرق فردی به وسایل اجتماعاً گرد آمده و بالنتیجه مبدل شدن مالکیت‌های خرد جماعتی کثیر به مالکیت عظیم عده‌ای قلیل و لذا سلب مالکیت توده‌های عظیم مردم از عرصه و اعیان زمین از وسایل تولید و

کار یعنی همان سلب مالکیت سودآور و دشوار تودهٔ مردم که ماقبل تاریخ سرمایه را تشکیل می‌دهد. ماقبل تاریخ مزبور متضمن یك سلسله اسلوب‌های ظالمانه است که ما از میان آنها فقط آن چه را که از لحاظ شیوه‌های انباشت بدوی سرمایه دورانساز بوده است از مد نظر گذرانده‌ایم. سلب مالکیت تولیدکنندگان مستقیم با بیرحمانه‌ترین واندالیسم (۱) و تحت تأثیر ننگین‌ترین، کثیف‌ترین و مسکین‌ترین شهوات نفرت‌بار انجام یافته است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، مالکیتی که می‌توان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند می‌داد، به وسیلهٔ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، که بر پایهٔ استثمار کار غیر، ظاهراً آزاد قرار گرفته است، بیرون رانده شد. (۲)

هنگامی که این روند تحولی به قدر کافی ژرفا و درازای جامعهٔ کهن را فرا گرفت، هنگامی که کارگران به پرولتاریا و وسایل کارشان به سرمایه مبدل گردید، هنگامی که شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به روی پای خویش استوار شد، آن گاه اجتماعی شدن باز هم بیشتر کار و مبدل گشتن باز هم بیشتر زمین و دیگر وسایل تولید بهره‌برداری اجتماعی و لذا به صورت وسایل تولید جمعی و بنابراین خلع ید بعدی مالکین خصوصی، شکل جدیدی به خود می‌گیرد. آن گاه دیگر کارگر اقتصاد سرخود نیست که خلع ید می‌شود بلکه از سرمایه‌داری که هزاران کارگر را استثمار می‌کند سلب مالکیت می‌گردد.

این سلب مالکیت را راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرمایه‌داری، از راه تمرکز سرمایه‌ها انجام‌پذیر می‌شود. هر سرمایه‌دار، بسیاری سرمایه‌دار دیگر را نابود می‌کند. همراه با این تمرکز یا به عبارت دیگر با سلب مالکیت بسیاری از سرمایه‌داران به وسیلهٔ عدهٔ کمی از آنها، شکل همکاری پروسهٔ کار همواره به مقیاس وسیع‌تری گسترش می‌یابد و استفادهٔ آگاهانه از دانش در امور فنی، بهره‌برداری منظم زمین، تبدیل وسایل کار به وسایلی که تنها به صورت جمعی به کار می‌روند، صرفه‌جویی در مورد کلیهٔ وسایل تولید از طریق استفادهٔ از آنها به مثابه وسایل کار بهم‌بستهٔ اجتماعی، بهم

---

۱ ـ مربوط به واندال‌ها که قومی مخلوط از ژرمن‌ها و اسلاوهای ساکن بین رودخانه‌های ادر و ویستول بودند و در قرن پنجم میلادی فرانسه و اسپانیا و قسمتی از آفریقا را متصرف شدند. چون کشورگشایی این قوم با سبعیت، خونریزی، نهب و غارت و انهدام آثار تمدن همراه بود در زبان‌های اروپایی واندالیسم به سفاکی و بربریت اطلاق می‌شود.م

۲ ـ ما در وضعی قرار گرفته‌ایم که از لحاظ جامعه کاملاً تازگی دارد... ما داریم هر نوع مالکیتی را از هر نوع کار جدا می‌سازیم.» (Sismondi: "Nouveaux Prinoipes de l'Economie Politique," t.II. P. 434).

پیوستگی همهٔ ملت‌ها در شکبهٔ بازار جهانی و لذا خصلت بین‌المللی رژیم سرمایه‌داری، تکامل پیدا می‌کند.

باکاهش پیوستهٔ تعداد سرمایه‌داران کلان یعنی آنهاکه تمام فوائد این روند تحولی را غصب کرده، به انحصار خود در می‌آورند، حجم فقر، فشار، رقیت، فساد و استثمار افزایش می‌یابد. ولی در عین حال عصیان طبقهٔ کارگر پیوسته شدیدتر می‌گردد و مکانیسم پروسهٔ تولید سرمایه‌داری خود آنها را به متحد شدن و سازمان یافتن می‌کشاند. انحصار سرمایه برای شیوهٔ تولیدی که خود با آن و تحت تأثیر آن شکوفندگی یافته است، مانعی در می‌آید. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی گشتن کار به نقطه‌ای می‌رسد که دیگر با پوستهٔ سرمایه‌داری خود سازگار نیست. این پوسته می‌ترکد. ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری در می‌رسد. خلع یدکنندگان خلع ید می‌شوند.

شیوهٔ تملك سرمایه‌داری که ناشی از شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایهٔ کار شخصی قرارگرفته است. لیکن تولید سرمایه‌داری با ضرورتی طبیعت‌آسا نافی خویش را به وجود می‌آورد. این خود نفی نافی است. این نافی اخیر از نو مالکیت خصوصی را بر قرار نمی‌سازد ولی مالکیت انفرادی را بر پایهٔ دستاوردهای عصر سرمایه‌داری یعنی بر اساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسایل تولیدی قرار می‌دهدکه خود زادهٔ کارند.

البته پروسهٔ تبدیل یافتن مالکیت خصوصی پراکنده‌ای، که مبتنی برکار انفرادی است، به مالکیت سرمایه‌داری، به مراتب طولانی‌تر، سخت‌تر و دشوارتر از تبدیل مالکیت سرمایه‌داری به مالکیت اجتماعی است زیرا مالکیت سرمایه‌داری خود عملاً بر اساس کار تولیدی به شیوهٔ اجتماعی قرارگرفته است. در مورد اول سخن بر سر سلب مالکیت تودهٔ مردم به وسیلهٔ عدهٔ معدودی غاصب بوده است، در صورتی که در مورد دوم سخن بر سر خلع ید اقلیتی غاصب به وسیلهٔ توده‌های مردم است.(۱)

---

۱ ـ «ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلا اراده و بلا مقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می‌آورد. بنابراین به مرور که صنعت بزرگ گسترش می‌یابد خود آن پایه‌ای که بورژوازی بر روی آن تولید می‌کند و محصولات تولید را تصرف می‌نماید از زیر پای وی بدر می‌رود. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می‌آورد. هم فنای بورژوازی و هم پیروزی پرولتاریا غیر قابل اجتناب است.. از میان کلیهٔ طبقاتی که اکنون بورژوازی در برابر خود می‌بیند، پرولتاریا یگانه طبقهٔ واقعاً

انقلابی است. با صنعت بزرگ، که پرولتاریا محصول خاص آن است، طبقات دیگر ضعیف می‌شوند و از بین می‌روند. طبقات متوسط، صنعتگران کوچك خرده‌بازرگانان، پیشه‌وران و کشاورزان همه علیه بورژوازی پیکار می‌کنند تا از نابودی خویش به مثابه طبقهٔ متوسط جلوگیری نمایند... اینان ارتجاعی هستند زیرا می‌خواهند چرخ تاریخ را به عقب برگردانند.»

(کارل مارکس و فریدریش انگلس «مانیفست حزب کمونیست»، لندن ۱۸۴۸ صفحات ۹ و ۱۱)(*)

(*) به صفحات ۷۴ و ۷۸ ترجمهٔ فارسی چاپ ادارهٔ نشریات به زبان‌های خارجی مسکو سال ۱۹۵۱ مراجعه شود. مختصر تفاوتی که بین زیرنویس فوق و ترجمهٔ فارسی کتاب مانیفست وجود دارد از آن است که ما ترجیح داده‌ایم مطالب را عیناً از متن آلمانی به فارسی درآوریم.م

فصل بیست و پنجم: تئوری نوین استعمار[۱]

اقتصاد سیاسی اصولاً دو نوع بسیار متفاوت مالکیت خصوصی را، که یکی بر اساس کار خود تولیدکننده و دیگری بر پایهٔ بهره‌کشی از کار غیر قرار گرفته است، با هم مخلوط می‌کند. وی فراموش می‌کند که نوع اخیر نه تنها نقیض مستقیم اولی است بلکه نشو و نمایش فقط بر گور نوع اول انجام می‌گیرد.

در اروپای غربی که زادگاه اقتصاد سیاسی است، پروسهٔ انباشت بدوی کم و بیش طی شده است. در این کشورها رژیم سرمایه‌داری یا تولید ملی را تماماً تحت استیلای مستقیم خویش درآورده است و یا در آن جاهایی که هنوز شرایط تکامل نیافته است، آن قشرهای اجتماعی را که وابسته به شیوه‌های تولیدی کهنه هستند و در جنب سرمایه‌داری به حیات منحط خویش ادامه می‌دهند، لااقل به طور غیر مسقتیم، تحت وارسی خود قرار می‌دهد. اقتصاددان می‌کوشد انگاره‌های مربوط به حقوق و مالکیت جهان ماقبل سرمایه‌داری را با دقت پیگیرانه و نرمش فوق‌العاده به جهان ساخته و پرداختهٔ سرمایه اطلاق نماید در حالی که واقعیات با صدای رسا ایدئولوژی وی را نفی می‌کند.

در مستعمرات وضع طور دیگر است. رژیم سرمایه‌داری در این نواحی همه جا به این مانع بَر می‌خورد که تولیدکننده به مثابه صاحب اختیار شرایط کار خویش، به جای آن که سرمایه‌دار را متمول کند از راه کار شخصی، خویشتن را بی‌نیاز می‌سازد. تضادی که بین این دو سیستم اقتصادی از بیخ و بن متبادین وجود دارد، عملاً در مبارزه‌ای که میان آنها در می‌گیرد نمایان می‌شود. در آن جایی که قدرت کشور اصلی سرمایه‌دار پشتیبان او است، وی می‌کوشد شیوهٔ تولید و تملك مبتنی بر کار شخصی را به قهر و زور از سر راه خود بردارد. همان نفعی که اقتصاددان دروغ‌پرداز سرمایه را وا می‌دارد تا در

---

۱ ـ در این جا سخن بر سر مستعمرات واقعی و زمین‌های دست نخورده‌ای است که به وسیلهٔ مهاجرین آزاد تحت استیلا در آمده‌اند. از لحاظ اقتصادی ایالات متحدهٔ آمریکا هنوز مستعمرهٔ اروپا محسوب می‌شود. بعلاوه ما در این بحث آن کشت‌داری‌های قدیم را نیز که الغاء بردگی شرایط آنها را سراسر تغییر داده است، مورد توجه قرار داده‌ایم.

کشور اصلی، شیوهٔ تولید سرمایه‌داری را از لحاظ تئوریك به صورت عکس آن جلوه دهد، همان نفع وی را برمی‌انگیزد که در مستعمرات مطلب را آشکارا بگوید و تضاد دو شیوهٔ تولید را به وضوع اعلام دارد. بدین مناسبت در مقام اثبات این امر برمی‌آید که چگونه پیشرفت نیروی بارآور اجتماعی کار، همکاری، تقسیم کار و به طور عمده کاربرد ماشین‌آلات و غیره، بدون سلب مالکیت کارگر از وسایل تولیدش و تبدیل متناسب آن به سرمایه، غیر ممکن است. به نفع آن چه که ثروت ملی خوانده می‌شود، وی در جستجوی نیرنگ‌هایی برای استقرار فقر تودهٔ مردم است. در این جا آن زره ستایشگرانه‌ای که وی به تن کرده است، قطعه قطعه مانند چوب پوسیده فرو می‌ریزد.

شایستگی بزرگ ا.ج. ویك‌فیلد در این نیست که چیز نویی دربارهٔ مستعمرات[۱] کشف کرده، بلکه در آن است که حقیقت را دربارهٔ مناسبات سرمایه‌داری کشور اصلی دریافته است. همچنان که هدف سیستم حمایتی در آغاز پیدایش خود[۲] عبارت از ایجاد سرمایه‌داران در کشور اصلی بود، تئوری استعمار ویك‌فیلد نیز، که انگلستان مدت‌ها کوشید تا آن را قانوناً معمول دارد، در پی کارگرآفرینی در مستعمرات بود. وی خود استعمار سیستماتیك نامیده است.

ویك فیلد بدواً در مستعمرات کشف کرد که داشتن پول و مالکیت وسایل معیشت، ماشین‌آلات و سایر وسایل تولید، تا هنگامی که مکمل آن، کارگر مزدور یعنی آن شخص دیگری که داوطلبانه به خویشتن‌فروشی مجبور شده، پیدا نشده است، هنوز برای آن که کسی سرمایه‌دار تلقی شود کافی نیست. وی دریافت که سرمایه چیز نیست بلکه رابطهٔ اجتماعی است که به استعانت اشیاء بین اشخاص به وجود می‌آید.[۳] ویك‌فیلد

---

۱ ـ حتی آن اندك بارقه‌هایی که در نظرات ویك فیلد راجع به سیستم مستعمراتی دیده می‌شود قبلاً بطور کامل بوسیلهٔ سیرابو پدر، که فیزیوکرات بود و باز هم پیش از آن بوسیلهٔ اقتصادیون انگلیسی طرح شده بود.

۲ ـ این سیستم بعدها در میدان رقابت بین‌المللی به صورت ضرورت موقت درآمد. ولی جهت آن هر چه باشد نتایج و آثارش یکسان می‌ماند.

۳ ـ «یك سیاه‌پوست یك نفر سیاه‌پوست است. فقط تحت شرایط معینی وی به صورت برده درمی‌آید. یك ماشین پنبه‌ریسی ماشینی است برای رشتن پنبه. فقط در شرایط مشخص سرمایه درمی‌آید. خارج از این شرایط سرمایه نیست چنان که نه طلا به خودی خود پول و نه قند قیمت قند است... سرمایه عبارت از رابطهٔ اجتماعی تولید است. سرمایه یك رابطهٔ تولیدی تاریخی است.» (کارل مارکس: «کارمزدور و سرمایه در "Neue Rheinische Zeitung" شمارهٔ ۷ـ۲۶٦. آوریل ۱۸۴۹)

مویه‌کنان داستان آقایی به نام پیل را در برابر ما می‌گسترد، که از انگلستان با وسایل معیشت و تولیدی به قیمت ۵۰۰۰۰ لیرهٔ استرلینگ عازم سوان‌ریور واقع در هلند جدید، می‌شود. آقای پیل آن چنان پیش‌بین بود که علاوه بر وسایل مزبور ۳۰۰۰ نفر از مردان، زنان و کودکان طبقهٔ کارگر را نیز همراه خود برده بود. ولی هنگامی که به مقصد رسید «آقای پیل چنان تنها ماند که حتی خدمتکاری برای منظم کردن بستر خود یا برای این که آب از رودخانه بیاورد در اختیار نداشت.»[1] بینوا آقای پیل که، بجز صدور مناسبات تولیدی انگلستان به سوان‌ریور، همه چیز را پیش‌بینی کرده بود!

برای فهم کشفیات بعدی ویك‌فیلد دو نکته را باید بدواً متذکر شد. می‌دانیم که وسایل تولید و معیشت، مادام که ملك تولیدکنندهٔ مستقیم هستند، سرمایه نیستند. وسایل مزبور فقط در شرایطی سرمایه می‌شوند که به مثابه وسایل بهره‌کشی از کارگر و استیلا یافتن بر او مورد استفاده قرار گیرند. ولی در دماغ اقتصاددان سیاسی این روح سرمایه‌داری چنان با جوهر مادی وسایل مزبور توأم گردیده است که آنها را تحت هر اوضاع و احوالی سرمایه می‌خواند ولو این که شرایط مزبور درست عکس آن را نشان دهند. همچنین است در نزد ویك‌فیلد. دیگر آن که وی تکه پاره بودن وسایل تولید را، که به صورت مالکیت شخصی کارگران مستقل و جدا از یکدیگر و خودگردان تجلی می‌کند، تقسیم یکسان سرمایه می‌خواند. اقتصاد سیاسی‌دان نیز همان روش حقوقدانان فئودال را در پیش می‌گیرد، این حقوقدانان به مناسبات خالص پولی نیز برچسب‌های حقوق فئودالی می‌زدند.

ویك‌فیلد می‌گوید: «چنانچه سرمایه بین عموم اعضاء جامعه به حصه‌های مساوی تقسیم شده باشد آن‌گاه دیگر برای هیچ کس نفعی در انباشت سرمایه جز به میزانی که به نیروی بازوان خود به کار تواند برد، باقی نمی‌ماند. همین وضع تا حدود معینی در مستعمرات جدید آمریکایی حکمفرما است. در این نواحی شهوت زمینداری مانع از آن است که طبقهٔ کارگر مزدوری به وجود آید.»[2] پس تا هنگامی که کارگر می‌تواند برای خود انباشت کند ـ و این عمل را وی تا هنگامی می‌تواند انجام دهد که خود مالك وسایل تولید خویش است ـ انباشت سرمایه‌داری و شیوهٔ تولید سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست زیرا طبقهٔ کارگر مزدوری که برای انباشت و شیوهٔ تولید سرمایه‌داری ناگزیر است وجود ندارد.

---

1 - E.G.Wakefield: "England and America", T.II, P. 33.

۲ ـ همان جا، جلد اول، صفحهٔ ۱۷ و ۱۸.

پس در اروپای کهن سلب مالکیت کارگر از اسباب کارش چگونه انجام شده و لذا سرمایه و کارگر مزدور چگونه به وجود آمده است؟ از راه نوعی پیمان اجتماعی(۱) کاملاً بدیع. «انسانیت... اسلوب بسیار ساده‌ای برای تحقق انباشت سرمایه پذیرفته است»، که البته گویا از زمان حضرت آدم به مثابه یگانه مقصود غایی بشریت جلوه گر بوده است، «بشریت خویشتن را به صاحبان سرمایه و صاحبان کار تقسیم نموده است... این تقسیم‌بندی نتیجهٔ تفاهم و نقشه‌بندی داوطلبانه بوده است.»(۲)

خلاصه آن که توده‌های انسانی به افتخار «انباشت سرمایه»، خود خویشتن را مورد بهره کشی قرار داده‌اند. لابد باید چنین انگاشت که اکنون این غریزهٔ از خود گذشتگی متعصبانه بایستی بویژه در مستعمرات میدان آزاد داشته باشد زیرا تنها در آن جا انسان‌ها و شرایطی وجود دارد که می‌توانند پیمان اجتماعی را از صورت رؤیا به واقعیت درآورند. پس دیگر این «استعمار سیستماتیك» در نقطهٔ مقابل استعمار طبیعی برای چیست؟ اما و اما: «جای تردید است که در سرزمین‌های شمالی اتحادیهٔ آمریکا حتی ۱/۱۰ ساکنین در زمرهٔ کارگران مزدور باشند... در انگلستان... تودهٔ عظیم مردم را کارگران مزدور تشکیل می‌دهند.»(۳) آری انگیزهٔ خود بهره کشی به افتخار سرمایه در انسانیت زحمتکش چنان کم است، که حتی بنابه گفتهٔ ویك‌فیلد، یگانه پایهٔ طبیعی ثروت مستعمراتی بردگی است. استعمار سیستماتیك وی جز دستاویزی بیش نیست زیرا وی اکنون به جای بردگی با مردم آزاد سر و کار دارد. «نخستین استعمارگران اسپانیولی در سانتو دومینگو(۴) هیچ کارگر از اسپانیا به همراه نیاوردند. ولی بدون کارگر (یعنی بدون بردگی) سرمایه تباه می‌گشت و یا لااقل به قطعات کوچك یعنی به میزانی تحویل می‌شد که هر یك از افراد امکان داشت با نیروی بازوی خویش مورد استفاده قرار دهد. در واقع این وضع در مورد آخرین مستعمراتی که انگلیسان تأسیس نموده بودند تحقق یافت. در این مستعمرات سرمایهٔ عظیمی مرکب از بذر و دام و کارافزار به مناسبت فقدان کارگر مزدور به هدر رفت و در آن جا هیچ یك از مستعمره‌نشینان بیش از آن چه می‌تواند با

---

۱ ـ در متن، پیمان اجتماعی عیناً به زبان فرانسه "contrat social" ذکر شده است و چنانکه می‌دانیم پیمان اجتماعی عنوان کتاب معروف ژان‌ژاك روسو، نویسندهٔ بنام قرن هجدهم فرانسه است، که مارکس در اینجا به طعنه مورد استفاده قرار می‌دهد.م ۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۱۸.

۳ ـ همان جا، صفحات ۴۴-۴۲.

۴ ـ ناحیهٔ خاوری جزیرهٔ هایی‌تی که امروز جمهوری دومی‌نیکن خوانده می‌شود و نام سابق سیوداد ـ تروخیلو پایتخت کنونی آن است.م

بازوان خود مورد استفاده قرار دهد سرمایه ندارد.»(۱)

دیدیم که سلب مالکیت عرصه و اعیان از تودهٔ مردم پایهٔ شیوهٔ تولید سرمایه‌داری است. بعکس بنیان مستعمره‌نشینی آزاد در آن است که مجموع زمین‌ها ملك عموم مردم است و هر مستعمره‌نشین می‌تواند قطعه‌ای از آن را به صورت ملك و وسیلهٔ استحصال خصوصی خود درآورد بدون این که مانع انجام همان عمل از طرف مستعمره‌نشین بعدی گردد.(۲) راز شکوفندگی و نیز انحطاط مستعمرات در همین مقاومتی است که علیه استقرار سرمایهٔ اعمال می‌کنند.» آن جا که زمین بسیار ارزان است و همهٔ مردم آزاد، آن جا که هر کس می‌تواند به دلخواه خود قطعهٔ زمینی به دست آورد، نه تنها از آن جهت کار بسیار گران است که سهم کارگر در محصول زیاد است بلکه بدان سبب است که نمی‌توان به هیچ قیمتی کار بهم‌بسته گیر آورد.»(۳)

نظر به این که در مستعمرات هنوز جدایی کارگر از شرایط کارش و از زمین که ریشهٔ اسباب و شرایط مزبور است وجود ندارد یا فقط به طور جسته گریخته و یا به مقیاس محدودی تحقق یافته است، جدایی کشاورزی از صنعت نیز هنوز به وجود نیامده و انهدام صنعت خانگی روستایی هم آن جا نیافته است. بنابراین از کجا باید بازار داخلی برای سرمایه به وجود آید؟ «هیچ قسمتی از ساکنین آمریکا منحصراً کشاورز نیست به استثناء بردگان و برگمارندگان آنها که سرمایه و کار را برای انجام کارهای بزرگ بهم می‌بندند. آمریکاییان آزاد که زمین را خود کشت و کار می‌کنند در عین حال به مشاغل بسیار دیگری می‌پردازند. قسمتی از اثاث و کارافزاری که مورد استفادهٔ آنان است معمولاً به وسیلهٔ خودشان ساخته می‌شود. آنان اکثراً خانه‌های خویش را خود می‌سازند و حاصل صنعت ویژهٔ خویش را به بازارهای دور می‌برند. آنها هم ریسنده و هم بافنده‌اند، صابون و شمع می‌سازند، کفش و لباس مورد نیاز خود را درست می‌کنند. در آمریکا کشت زمین اغلب کار فرعی آهنگر، آسیابان یا خرت و پرت‌فروشی را تشکیل می‌دهد.»(۴) کجا در میان چنین مردم عجیب و غریب «میدان امساکی» برای سرمایه‌داران باقی می‌ماند؟

زیبایی دل‌انگیز تولید سرمایه‌داری در این است که وی نه تنها دایماً کارگران مزدور

---

1 - (E.G. Wakefield: "England and America", t.2, P. 5.)

۲ ـ «برای آن که زمین رکن مستعمره‌نشینی شود، نه تنها باید لم‌یزرع و دست نخورده باشد بلکه باید ملك عمومی باشد تا بتواند به مالکیت خصوصی مبدل شود.» (همان جا، جلد دوم، صفحهٔ ۱۲۵)

۳ ـ همان جا، جلد اول، صفحهٔ ۲۴۷. ۴ ـ همانجا، صفحات ۲۲ ـ ۲۱.

را از نو به صورت کارگر مزدور تولید می‌کند بلکه در ارتباط با انباشت سرمایه همواره یك اضافه جمعیت نسبی از کارگران مزدور می‌آفریند. بدینسان قانون عرضه و تقاضای کار در خط صحیحی نگه داشته می‌شود، نوسانات دستمزد به مرزهایی که متناسب با بهره‌کشی سرمایه‌داری است رانده می‌شوند و سرانجام وابستگی اجتماعی گریزناپذیر کارگر به سرمایه‌دار تضمین می‌گردد، آن رابطهٔ تابعیت مطلقی که اقتصاددان سخن‌پرداز درکشور اصلی در نقاب رابطهٔ عقد آزاد بین خریدار و فروشنده، تحت عنوان کالاداران مستقل یکسان که یکی صاحب سرمایه ـ کالا و دیگری دارندهٔ سرمایه ـ کار است، مستور می‌سازد. ولی در مستعمرات این رؤیای خوش ضایع می‌شود. این جا جمعیت مطلق خیلی سریع تر ازکشور اصلی نمو می‌کند، زیراکارگران بالغ بسیاری وارد این جهان می‌شوند، با این وجود بازار کار همواره کمبود دارد. قانون عرضه و تقاضای کار دچار ورشکست می‌شود. از سویی جهان کهنه مستمراً سرمایهٔ استثمار جو و امساك خواه را به آن دیار وارد می‌کند و از سوی دیگر تجدید تولید منظم کارگر مزدور به صورت کارگر مزدور، به نامطبوع‌ترین موانع که قسمتی از آنها غیرقابل اجتنابند برمی‌خورد. و تازه از تولید مزدوران زاید در ارتباط با انباشت سرمایه هم خبری نیست! کارگر مزدور امروزی فردا یك دهقان مستقل خودگردان یا پیشه‌وری می‌شود. وی از بازار کار ناپدید می‌گردد ولی به کارستان گسیل نمی‌شود. این تبدیل مستمر کارگران مزدور به تولیدکنندگان مستقل، که به جای کارگران برای سرمایه به حساب شخصی خویش کار می‌کنند و به جای آقایان سرمایه‌دار بر مکنت خود می‌افزایند، به نوبهٔ خود واگرد به کلی زیان‌آوری نسبت به بازار کار اعمال می‌کند. تنها درجهٔ بهره‌کشی از کارگر مزدور به نحو رهن‌آوری نازل باقی نمی‌ماند بلکه در عین این که مناسبات وابستگی کارگر مزدور از بین می‌رود، وی احساس تابعیت خود را نسبت به سرمایهٔ پرهیزگر از دست می‌دهد. تمام سوء جریاناتی که ا.ج. ویك‌فیلد ما با این همه جوانمردی و فصاحت و با این همه احساس و رقت بیان می‌کند از همین‌جا ناشی می‌شود.

وی شکوه می‌کند که عرضهٔ کار مزدور نه پیوستگی دارد، نه منظم است و نه کافی. «این عرضه نه تنها پیوسته بسیار کم است بلکه اطمینانی هم به آن نیست.»[1] «با این که محصول مورد تقسیم میان کارگر و سرمایه‌دار بزرگ است، کارگر آن چنان سهم کلانی برمی‌دارد که به سرعت، خود سرمایه‌داری می‌گردد... بالعکس کم هستند کسانی که

---

1 - (E.G.Wakefield: "England and America, t.II, P. 116.)

می‌توانند، حتی اگر عمر درازی هم داشته باشند، ثروت بزرگی بیانبازند.»[۱] مسلم است که کارگران اجازه نمی‌دهند سرمایه‌دار از پرداخت قسمت اعظم کار آنها سرباز زند. حتی اگر یارو خیلی هم زیرك باشد و با سرمایهٔ خویش کارگران مزدور خود را از اروپا وارد کند، گشایشی در وضعش حاصل نمی‌شود. «آنان بزودی دست از مزدور بودن برمی‌دارند و کمی نمی‌گذرد که مبدل به دهقانان مستقل می‌شوند و یا حتی در بازار کار رقبای کارفرمای سابق خود می‌گردند.»[۲]

عجب چیز چندش‌آوری! سرمایه‌دار بیچاره با پول زبان‌بستهٔ خودش رقباء حیّ و حاضر خویش را از اروپا وارد کرده است! با این حال دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود! پس جای شگفتی نیست اگر ویك‌فیلد از فقدان مناسبات وابستگی و نقصان احساس تابعیت کارگران مزدور در مستعمرات شکوه می‌کند.

شاگرد وی: مریوال می‌گوید: در مستعمرات به علت دستمزدهای بالا گرایش پرشوری برای به دست آوردن ارزان‌ترین و تابع‌ترین کارها و طبقهٔ کارگری وجود دارد که سرمایه‌دار بتواند بجای آن که متحمل شرایط کارگر گردد، شرایط خود را به وی تحمیل نماید... در کشورهای متمدن، با آن که کارگر آزاد است، معذالك طبیعتاً به سرمایه‌دار وابسته است ولی در مستعمرات باید این وابستگی را با وسایل تصنعی ایجاد نمود.[۳]

---

۱ ـ همان جا، جلد اول، صفحهٔ ۱۳۱.   ۲ ـ همان جا، جلد دوم، صفحهٔ ۵.

3 - Merivale: "Lectures on colonization etc." , T.II, P. 235-314 ad passim.

حتی اقتصاددان عامی ملایم و هوادار آزادی تجارتی چون مولیناری می‌گوید: «در مستعمراتی که بردگی بر افتاده بدون آن که مقادیر متناسبی از کار آزاد جانشین کار اجباری گردد، عکس آن چیزی که همه روز در برابر دیدگان ما جریان دارد مشاهده شده است. دیده می‌شد که کارگران ساده به نوبهٔ خود صاحبان صنایع را استثمار می‌کردند و از آنها دستمزدی مطالبه می‌نمودند که به هیچ وجه با سهم مشروع آنان در محصول متناسب نبود. نظر به این که برای کشت‌داران امکان به دست آوردن قیمتی که بتواند ترقی دستمزدها را جبران نماید نبود، مجبور می‌شدند که مازاد آن را بدواً از سوی خویش و سپس حتی از سرمایهٔ خود تأمین نمایند. بدینسان بسیاری از کشت‌داران ورشکسته شدند، در حالی که عده‌ای دیگر از آنها برای جلوگیری از ورشکست مسلم، کار و کاسبی خود را تعطیل نمودند... بی‌تردید مشاهدهٔ فنای سرمایه‌های انباشته بهتر از دیدن نیستی نسل‌هایی از آدمیان است، (چقدر بزرگوارانه است فرمایش آقای مولیناری!)، ولی آیا بهتر نبود که هیچکدام از این دو تباه نمی‌شدند؟ (Molinari: "Etudes Economiques", P. 51-52.) ای آقای مولیناری! ای آقای مولیناری! آخر اگر در

حالا ببینیم که بنابه نظریهٔ ویك‌فیلد نتایج این ناهنجاری در مستعمرات چیست؟ به نظر وی این یك «سیستم وحشیانهٔ پراکنده ساختن» تولیدکنندگان و ثروت ملی است[۱]، پراکنده بودن وسایل تولید در دست عدهٔ بیشماری از مالکین خودگردان، در عین این که تمرکز سرمایه را از بین می‌برد، بنیاد هرگونه کار بهم بسته را برمی‌اندازد. هر تصدی دراز مدتی که به مقیاس سال‌ها گسترده شد و مستلزم پیش‌پرداخت سرمایه‌ای استوار است، ناچار در راه انجام هدف خود به موانعی برخورد می‌کند. در اروپا سرمایه یك لحظه هم دربارهٔ این امر درنگ نمی‌کند زیرا طبقهٔ کارگر به منزلهٔ یدکی زندهٔ او است، همواره زاید از میزان دم دست و تحت اختیار است. اما در کشورهای مستعمره! ویك‌فیلد داستان فوق‌العاده دردآوری را نقل می‌کند. وی با سرمایه‌دارانی از کانادا و ایالت نیویورك یعنی در جاهایی که اغلب امواج مهاجرین لایه یا رسوبی از کارگران «زاید» باقی می‌گذارد، گفتگو می‌کرده است. یکی از بازیگران این تعزیه چنین نوحه‌سرایی می‌کند: «سرمایهٔ ما کاملاً آماده بود دست به کارهایی بزند که انجام آنها زمان درازی طول می‌کشید، ولی آیا ممکن بود چنین اموری را با کارگرانی شروع کنیم که خود می‌دانستیم بزودی از ما روی می‌گردانند و می‌روند؟ اگر ما اطمینان می‌داشتیم که می‌توان این قبیل مهاجرین را در این جا نشاند و مستقر ساخت، ما آنان را فوراً به قیمتی عالی استخدام می‌کردیم. و حتی با وجود اطمینانی که به از دست دادن آنها داریم، اگر مطمئن بودیم که عرضهٔ تازه‌ای طبق احتیاجات ما جانشین آنها می‌شود باز از استخدام آنان دریغ نداشتیم.»[۲]

پس از آن که ویك‌فیلد، کشاورز سرمایه‌داری انگلیسی و کار «بهم بستهٔ» آن را شکوهمندانه در برابر اقتصاد دهقانی پراکندهٔ آمریکایی قرار داد، آن طرف مدال را نیز از نظر دور داشت. وی توده‌های مردم آمریکا را به مثابه افرادی مرفّه، مستقل، خوش برخورد و بالنسبه تربیت شده توصیف می‌کند، در حالی که «کارگر کشاورز انگلیسی

اروپا کارفرما می‌تواند سهم مشروع کارگر را و در هند شرقی، کارگر می‌تواند سهم مشروع کارفرما را کش رود، آن گاه تکلیف اوامر دهگانهٔ خداوند، تکلیف موسی و پیغمبران، تکلیف قانون عرضه و تقاضا چه خواهد بود! خواهشمند است بفرمایید این «سهم مشروعی» که بنابه اعتراف شما در اروپا همه روزه سرمایه‌دار نمی‌پردازد چیست؟ آقای مولیناری تمایل وافر دارد که در مستعمرات، جایی که کارگران این قدر «ساده» هستند و سرمایه‌داران را «استثمار می‌کنند»، قانون عرضه و تقاضا را که در جای دیگر خودکارانه عمل می‌کند، به زور پلیس به راه صحیح اندازد.

1 - Wakefield: "England and America", T.II, P. 52.

۲ ـ همان جا، صفحات ۱۹۲-۱۹۱.

پابرهنه‌ای مفلوك و مستمند است... در کدام کشور به استثناء آمریکای شمالی و برخی از مستعمرات جدید، مزدکار آزادی که در روستا مورد استفاده قرار گرفته این همه بالاتر از وسایل معیشت کارگر است؟... بی‌شك در انگلستان اسب‌های کار، چون ثروت پربهایی هستند، بهتر از کشاورز روستایی انگلیسی تغذیه می‌کنند.»[۱] ولی چه باك، باز یك بار دیگر ثروت ملی با تیره‌بختی مردم قرین می‌شود.

اکنون ببینیم این سرطان ضد سرمایه‌داری مستعمرات چگونه درمان می‌شود؟ البته اگر بخواهند تمام عرصه و اعیان زمین را به یك ضرب از صورت مالکیت عمومی به مالکیت خصوصی درآورند ریشهٔ درد برکنده می‌شود ولی در عین حال تیشه به ریشهٔ مستعمرات زده شده است. شگرد واقعی در آن است که به یك تیر دو نشان زده شود. پس باید برای اراضی بکر از طرف دولت مصنوعاً قیمتی که مستقل از قانون عرضه و تقاضا است مقرر گردد به نحوی که مهاجر مجبور شود مدتی دراز به صورت کارگر مزدورکار کند تا بتواند پول کافی برای خریداری زمین به دست آورد[۲] و خود را به دهقانی مستقل مبدل سازد.

پس آن پولی راکه از فروش قطعات زمین به دست می‌آید و به قیمتی که برای کارگر مزدور، تقریباً دست نیافتنی است فروخته می‌شود، یا به دیگر سخن آن پول ـ سرمایه‌ای را که در نتیجهٔ نقض قانون مقدس عرضه و تقاضا از دستمزد بیرون کشیده می‌شود، دولت بتدریج نموّ آن، صرف وارد کردن بی‌چیزان هیچ ندار از اروپا به مستعمرات می‌کند تا بدینسان آقایان سرمایه‌دار را پر و پیمان نگه دارد. با این شرایط همه چیز به بهترین وجه در نیکوترین روزگار ممکن خواهد بود.

---

1 - E.G.Wakefield: "England and America", T.I, P. 47, 246.

۲ ـ «علاوه بر این شما می‌فرمایید که گویا از برکت تصاحب زمین و سرمایه‌ها، انسانی که جز بازوی خود چیزی ندارد، کار پیدا می‌کند و برای خود درآمدی به وجود می‌آورد... بالعکس درست همین تملك خصوصی زمین است که موجب می‌شود انسان‌هایی پیدا شوند که جز بازوان خود صاحب چیز دیگری نباشند... هرگاه شما شخصی را در فضای خالی از هوا بیندازید در واقع هوای او را دزدیده‌اید به همین نحو است وقتی شما زمین را تصاحب می‌کنید... این به آن معنی است که شما وی را در خلاء کاملی از هر گونه ثروت قرار داده‌اید تا امکان نداشته باشد از راه دیگری جز ارادهٔ شما زندگی کند.»
(Colins (*): "L'Economie Politique etc.", t.III, P. 267-268-271 et suiv.

(*) (۱۷۸۳-۱۸۵۹) اقتصاددان بلژیکی، مبتکر برخی اصطلاحات اجتماعی و مؤسس یك نوع سوسیالیسم پنداری تحت عنوان «سوسیالیسم عقلانی یا منطقی.»م

این است راز عمدهٔ «استعمار سیستماتیک» ویک‌فیلد پیروزمندانه بانگ می‌زند: «طبق این نقشه عرضهٔ کار بایستی ثابت و منظم باشد زیرا اولاً چون هیچ کارگری قادر نیست پیش از آن که برای پول کار کرده باشد زمین به دست آورد، همهٔ مهاجرین کارگرانی می‌شوند که به صورت بهم بسته برای مزدگرفتن کار می‌نمایند و از اینرو برای کارفرمای خود سرمایه‌ای تولید می‌کنند که به وسیلهٔ آن می‌تواند کار بیشتری مورد استفاده قرار دهد، ثانیاً هر کس که از کار مزدور دست می‌کشد و زمیندار می‌شود از راه خریداری زمین مایه‌ای برای اعزام کارگر تازه به مستعمرات تأمین می‌نماید.»[۱] البته قیمت زمین که از طرف دولت تعیین می‌شود باید «مکفی» باشد یعنی تا آن حد بالا باشد «که تا کارگران دیگر به محل نرسیده و جا را در بازار کار پر نکرده‌اند، مانع از آن گردد که کارگران به صورت دهقانان مستقل درآیند.»[۲] این «قیمت مکفی زمین» جز توصیف استعماری باج یا فدیه‌ای نیست که کارگر به سرمایه‌دار می‌پردازد تا به وی اجازه دهند خود را از بازار کار بیرون کشیده به روستا برود. کارگر بدواً باید برای آقایان سرمایه‌دار «سرمایه» ایجاد کند تا بتوانند کار بیشتری مورد بهره‌کشی قرار دهند و سپس موجب آن شود که برای وی «علی‌البدلی» در بازار کار فراهم آید یعنی کسی که حکومت برای ارباب سابقش آقای سرمایه‌دار به خرج وی از آنور دریاها گسیل می‌دارد.

بسیار جالب توجه است که دولت انگلستان این اسلوب «انباشت بدوی» باب مستعمرات را، که آقای ویک‌فیلد توصیف نموده، سال‌ها مورد استفاده قرار داده است. ورشکست این تدبیر به اندازهٔ قانون بانکداری پیل مفتضحانه بود. تنها نتیجه آن شد که سیل مهاجرت از مستعمرات انگلستان روگردان شده به سوی ایالات متحدهٔ آمریکا روان گردید. در این اثناء پیشرفت تولید سرمایه‌داری در اروپا که همراه با فشار روزافزون دولت بود، نسخهٔ ویک‌فیلد را بی‌فایده ساخت. از طرفی جریان انسانی شگرفی که پیوسته هر سال به سوی آمریکا رانده می‌شد، در قسمت خاوری ایالات متحده رسوب‌هایی باقی می‌گذاشت، زیرا امواج مهاجرت اروپایی انسان‌ها را با سرعتی بیشتر از امکان جذب بخشی باختری به بازار کار فرو می‌ریخت. از سوی دیگر جنگ داخلی آمریکا دیون عمومی عظیمی در دنبال خود ایجاد نمود که ازدیاد مالیات‌ها، تشکیل اوباشانه‌ترین اریستوکراسی مالی، اهداء بخش عظیمی از اراضی عمومی به شرکت‌های محتکر به منظور بهره‌برداری از راه آهن‌ها و معادن و غیره و خلاصه

---

1 - Wakefield: "England and America", T.II, P. 192.

۲ ـ همان جا، صفحهٔ ۴۵.

سریع‌ترین تمرکز سرمایه‌ها را در پی داشت. بنابراین جمهوری بزرگ دیگر ارض موعودی برای کارگران مهاجر نبود. در آن جا تولید سرمایه‌داری باگام‌های غول‌آسا به پیش می‌رود، در عین این که تنزل دستمزد و وابستگی کارگر مزدور هنوز مدتی وقت لازم دارد تا به سطح معمولی اروپا برسد. واگذاری شرم‌آور زمین‌های بایر مستعمراتی به آریستوکرات‌ها و سرمایه‌داران از جانب حکومت انگلستان، بویژه در استرالیا(۱) ـ امری که ویك‌فیلد خود آن را به شدت افشاء نموده بود ـ همراه با امواج انسانی که به عشق معادن طلا بدانسو روی می‌آوردند و نیز رقابتی که ورود کالاهای خود انگلستان با صنایع کوچك پیشه‌وری می‌کرد، همهٔ این عوامل موجب پیدایش یك «اضافه جمعیت کارگری نسبی» گردید به نحوی که هر کشتی بخار مخبر شومی در مورد سرریز بازار کار استرالیا بود و در برخی از نقاط آن جا فحشاء به اندازهٔ هی‌مارکت لندن توسعه داشت.

ولی در این مقام منظور ما پرداختن به وضع خود مستعمرات نیست. تنها آن چه مورد علاقهٔ ما است عبارت از رازی است که علم اقتصاد جهان‌کهن در دنیای نوکشف کرده است و با صدای رسا بدین قرار اعلام می‌دارد:

«شیوهٔ تولید و انباشت سرمایه‌داری و لذا مالکیت خصوصی سرمایه‌داری نیز، مستلزم نابود ساختن آن مالکیت خصوصی است که بر پایهٔ کار شخصی قرار گرفته یا به دیگر سخن مستلزم سلب مالکیت کارگر است.

---

۱ ـ به مجرد آن که استرالیا از حیث قانونگذاری خودمختار شد طبیعتاً قوانینی به سود مستعمره‌نشینان وضع نمود ولی اسراف و تبذیری که انگلیسان در مورد زمین به خرج داده بودند سدّ راه گردید.

«نخستین و عمده‌ترین هدفی که قانون ارضی ۱۸۶۲ تعقیب می‌کند عبارت از این است که حداکثر تسهیلات را برای استقرار جماعات به وجود آورد.»

"The Land Law of Victoria, by the Hon, G.Duffy, Minister of Public Lands", London, 1862, P. 3.

تعلیقات سرمایه: از فریدریش انگلس (۱)

از هنگامی که در روی زمین سرمایه‌دار و کارگر پیدا شده، نوشته‌ای که برای کارگران اهمیت کتاب حاضر را دارا باشد انتشار نیافته است. رابطهٔ میان سرمایه و کار، یعنی محوری که تمام سیستم اجتماعی کنونی حول آن می‌چرخد، در این اثر برای نخستین بار به نحوی علمی، آن هم با چنان عمق و تیزبینی که تنها برازنده یك نفر آلمانی است، گسترش یافته است. ارزش نوشته‌های کسانی چون اون، سن سیمون، فوریه، هر چه هست و هر چه باز تواند بود مانع از آن نیست که قرعهٔ فال به نام یك نفر آلمانی زده شد تا به چنان مقام شامخی برآید که از آن جا تمام عرصهٔ مناسبات اجتماعی کنونی، در خطوط عمدهٔ آن، به طور روشن ترسیم گردد، همچون بیننده‌ای که برفراز بلندترین قله‌ها قرار گرفته و مناظر کوهستان‌های پایین‌تر از برابر چشمانش می‌گذرند.

تا به امروز، اقتصاد سیاسی به ما می‌آموزد که کار سرچشمهٔ ثروت و معیار همهٔ ارزش‌ها است، به نحوی که ۲ چیز که زمان واحدی برای تولید آنها مصرف شده دارای ارزش واحد «نظر به این که به طور متوسط، تنها ارزش‌های برابر با یکدیگر مبادله پذیرند، هر یك از آنها نیز باید بتواند با دیگری مبادله شود. ولی در عین حال همین علم اقتصاد می‌آموزد که یك نوع کار انباشته‌ای وجود دارد که وی آن را به نام سرمایه می‌خواند و این سرمایه، با امکاناتی که در بردارد، بارآوری کار زنده را ۱۰۰ برابر و ۱۰۰۰ برابر می‌کند و از این بابت اجرتی می‌طلبد که آن را سود یا نفع می‌نامند.

آن چنان که بر همهٔ ما معلوم است، در واقع وضع از این قرار است: سودهای کار مرده‌ای که انباشته شده پیوسته رو به تزاید است و سرمایهٔ سرمایه‌داران پیوسته کلانتر می‌گردد، در حالی که مزد کار زنده روز به روز کوچك‌تر و تودهٔ زحمتکشانی که تنها از دستمزد خود زندگی می‌کنند هر روز پرعده‌تر و فقیرتر می‌شوند. چگونه می‌توان این تضاد را حل نمود؟ در صورتی که به کارگر تمام ارزش کاری را که به محصول افزوده است مسترد دارند؟ چگونه ممکن است برای سرمایه‌دار سودی بماند؟ و چون فقط

---

۱ ـ مقالاتی که در نشریهٔ Demokratisches wochenblatt لایپزیك شمارهٔ ۲۱ و ۲۸، مارس ۱۸۶۸ انتشار یافته است.م

ارزش‌های برابر با یکدیگر مبادله می‌شوند ناچار در چنان صورتی می‌بایست چنین وضعی پیش آید. از سوی دیگر چگونه ارزش‌های برابر می‌توانند مبادله شوند، چگونه کارگر می‌تواند ارزش کامل محصول خود را به دست آورد، در حالی که بسیاری از اقتصاددانان معترفند که همین محصول بین کارگر و سرمایه‌دار تقسیم می‌شود؟ تا به امروز اقتصاد در مقابل این تضاد حیران است و در این مورد جز فرمول‌های سرگشته و توخالی با لکنت نمی‌گوید و نمی‌نویسد. حتی منقدین سوسیالیست اقتصاد نیز تاکنون بغیر از آن که تضاد را افشاء نمایند نتوانسته‌اند کار دیگری انجام دهند. تا هنگامی که سرانجام مارکس در روزگار ما روند تشکیل این سود را تا مبادی و منشاء آن ترسیم ننمود و بدینسان همه چیز را روشن نساخت، هیچ کس این معضل را نگشوده بود.

در بررسی تکامل سرمایه، مارکس از این واقعیت ساده و عیان آغاز می‌کند که سرمایه‌داران پول خود را از راه مبادله بارور می‌کنند: آنان در برابر پول خود کالا می‌خرند و سپس آن را به پولی بیش از آن چه در ازاء کالای مزبور داده‌اند می‌فروشند. مثلاً سرمایه‌داری به میزان ۱۰۰۰ تالر[1] پنبه می‌خرد و آن را به ۱۱۰۰ تالر باز فروش می‌کند و لذا ۱۰۰ تالر «درمی‌آورد.» این ۱۰۰ تالر اضافی را مارکس اضافه ارزش می‌خواند. این اضافه ارزش از کجا می‌آید؟ بنابر آن چه اقتصادیون می‌اندیشند تنها ارزش‌های برابر مبادله می‌شوند و البته در عرصه تئوری محض این نظر درستی است. بنابراین خرید پنبه و بازفروش آن نمی‌تواند اضافه ارزشی به وجود آورد همچنان که مبادلهٔ یك تالر نقره در مقابل ۳۰۰ گروشن[2] نقره یا بالعکس، مبادله پول خرد در برابر تالر نقره، نه کسی را متمول‌تر و نه فقیرتر می‌کند. و نیز اضافه ارزش نمی‌تواند ناشی از آن باشد که فروشندگان کالاها را بالاتر از ارزش آنها می‌فروشند و یا خریداران کالاها را به پایین‌تر از ارزششان می‌ستانند، زیرا هر کس به نوبه خریدار است و فروشنده و لذا این خود از نو تعادل برقرار می‌کند. و همچنین اضافه ارزش نمی‌تواند از آن جا ناشی شود که گویا خریداران بیش از اندازه و فروشندگان کمتر از اندازه کالاها را ارزیابی کرده‌اند، زیر این امر، ارزش جدید یا اضافه ارزشی به وجود نمی‌آورد و تنها سرمایه موجود را به نحو دیگری بین سرمایه‌داران توزیع می‌کند. با وجود همهٔ اینها و با این که سرمایه‌دار کالاها را مطابق ارزششان می‌خرد و بنا به ارزش آنها می‌فروشد، از این عمل بیش از ارزش

---

۱ ـ پول نقره‌ای قدیمی پروس.م

۲ ـ اجزاء تالر پروسی به نسبت $\frac{۱}{۳۰۰}$ و همچنین $\frac{۱}{۱۰۰}$ شیلینگ جدید اتریش. (با کلمه گرشه پول خرد زمان هخامنشی و قروش در پول‌های عربی و ترکی مقایسه شود.)م

سرمایه‌ای که گذاشته است برداشت می‌کند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟

در شرایط اجتماعی کنونی، سرمایه‌دار در بازار امتعه کالایی به دست می‌آورد که خاصیت شگفت انگیزش عبارت از آن است که مصرفش سرچشمهٔ ارزش تازه و آفرینندهٔ ارزشی نویی است و این کالا، نیروی کار است.

ارزش نیروی کار چیست؟ ارزش هر کالا بنابر کاری که برای تولیدش لازم است اندازه‌گیری می‌شود. نیروی کار به صورت کارگر زنده وجود دارد که برای زیستن و اعاشهٔ خانواده‌اش یعنی آنها که ادامهٔ نیروی کار را حتی پس از مرگ کارگر تأمین می‌کنند ـ محتاج مقداری وسایل زندگی است. پس زمانی که برای تولید این وسایل زندگی لازم است بیانگر ارزش نیروی کار است.

سرمایه‌دار یك هفته به کارگر مزد می‌دهد و در ازاء آن استفاده از کار هفتگی کارگر را خریداری می‌کند. تا این جا آقایان اقتصادیون تقریباً با ما در مورد ارزش نیروی کار موافقت خواهند نمود.

اینك سرمایه‌دار کارگرش را به کار وا می‌دارد. در زمان مشخصی کارگر به میزان دستمزد هفتگیش کار تحویل می‌دهد. فرض کنیم که مزد هفتگی یك کارگر برابر ۳ روز کار باشد. بنابراین کارگری که روز دوشنبه کار را آغاز می‌کند، چهارشنبه شب ارزش کامل مزد پرداخت شده را به سرمایه‌دار مسترد کرده است. ولی آیا وی در این هنگام به کارش پایان می‌دهد؟ به هیچ وجه. سرمایه‌دار کار هفتگی او را خریداری کرده است و لذا کارگر باید ۳ روز آخر هفته را نیز کار کند. این اضافه کاری که به وسیلهٔ کارگر در وراء مدت لازم برای استرداد دستمزدش انجام‌می‌شود سرچشمهٔ اضافه‌ارزش، منبع سود و افزایش پیوسته رویان حجم‌سرمایه‌است.

گفته نشود این فرض و دعوی من درآورده‌ای است که در پایان ۳ روز کارگر دستمزد دریافتی خود را جبران می‌کند و ۳ روز دیگر را برای سرمایه‌دار کار می‌کند. واقعاً در این جا به هیچ وجه دانستن این مسأله مهم نیست که کارگر برای استرداد دستمزدش دقیقاً نیازمند به ۳، به ۲ یا به ۴ روز کار است، امری که بنابر اوضاع و احوال و شرایط تغییر می‌کند. ولی آن چه اصولاً اهمیت دارد این نکته است که سرمایه‌دار علاوه بر کار پرداخته، کاری نیز می‌ستاند که در ازاء آن چیزی نمی‌پردازد و این خود فرضیه‌ای من درآوردی نیست زیرا آن گاه که سرمایه‌دار نتواند در طول زمان بیش از آن چه به کارگر مزد می‌دهد در آورد، آن روز کارگاه خود را خواهد بست، چه در آن صورت هر گونه سودی برایش منتفی است.

این است راه حل همهٔ تضادها. ایجاد اضافه ارزش (که سود سرمایه‌دار بخش مهمی

از آن را تشکیل می‌دهد) اکنون با این توضیح کاملاً روشن و صاف شده است. ارزش نیروی کار پرداخت شده و تفاوت بین این دو، یعنی کار پرداخت نشده، درست آن چیزی است که سهم سرمایه‌دار، یا دقیق‌تر بگوییم، سهم طبقهٔ سرمایه‌دار را تشکیل می‌دهد. زیرا حتی در مثالی که فوقاً آورده‌ایم، آن سودی که تاجر پنبه از پنبهٔ خویش به دست می‌آورد، در صورتی که قیمت پنبه ترقی نکرده باشد، جز این که از کار نپرداخته ناشی شده باشد چاره‌ای ندارد. بازرگان بایستی کالای خود را به یك صنعتگر منسوجات پنبه‌ای فروخته باشد، که وی صرف‌نظر از این ۱۰۰ تالر می‌تواند از محصول ساخته شدهٔ خویش نیز سودی برای شخص خود بیرون آورد و بالنتیجه کار نپرداخته‌ای را که به جیب زده است با آن تاجر تقسیم می‌کند. از سوی دیگر همین کار نپرداخته است که وسایل زیست کلیهٔ اعضاء بیکارهٔ جامعه را فراهم می‌سازد. از همین بن مایه است که مالیات‌های دولتی و ولایتی، تا آن جاکه از طبقهٔ سرمایه‌دار اخذ می‌شود و همچنین عواید ارضی مالکین زمین[۱] و غیره، پرداخت می‌گردد. تمام نظام اجتماعی کنونی برپایهٔ کار پرداخت نشده قرار دارد.

از سوی دیگر، خطا است اگر گمان رود که کار پرداخت نشده فقط از شرایط کنونی ناشی می‌شود، که در آن تولید از طرفی به وسیلهٔ سرمایه‌داران و از طرف دیگر به وسیلهٔ کارگران مزدور دایر می‌گردد. بعکس طبقهٔ مورد ستم در همهٔ ادوار مجبور بوده است که کار نپرداخته تحویل دهد. طی تمام دوران درازی که بردگی شکل مسلط سازمان کار بوده است، بردگان ملزم بوده‌اند که کاری به مراتب پر ارزشتر از آن چه به آنها به شکل معاش بار می‌گردانده‌اند تحویل دهند. و نیز در رژیم سرواژ و تا الغاء بیگاری دهقانی وضع چنین بوده است. در این مورد حتی تفاوت بین زمانی که کارگر برای به دست آوردن وسایل معیشت خویش انجام می‌دهد و اضافه کاری که برای سرور فئودال اجرا می‌کنند، محسوس است، زیرا در واقع کار دوم کاملاً خارج ار کار اول انجام می‌گیرد. اکنون شکل تغییر یافته ولی اصل باقی همچنان به جای مانده است، زیرا تا هنگامی که

---

۱ ـ توجه خوانندهٔ ایرانی راکه هنوز به اشکال استحصال ارضی سرمایه‌داری آشنایی ندارد و لذا ممکن است عواید مالکین زمین را با بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی که در کشور ما معمول بوده است اشتباه کند، به این نکته جلب می‌کنیم که غرض از عواید ارضی مذکور در بالا درآمدی است که مالك زمین و معادن از اجاره‌دار یا فارمدار سرمایه‌دار فقط بابت حق مالکیت خود دریافت می‌کند و مارکس آن را در جلد سوم کتاب سرمایه در بخش مربوط به عواید زمین مطرح ساخته است و با بهرهٔ مالکانهٔ فئودالی که مستقیماً به وسیلهٔ مالکین از دهقانان اخذ می‌شود متفاوت است.م

«بخشی از جامعه انحصار وسایل تولید را در دست دارد، کارگر اعم از این که آزاد باشد یا نباشد، مجبور است به زمان کاری که برای تأمین زندگی خویش لازم دارد مقدار کار اضافی ضمیمه کند تا موجبات زندگی مالك وسایل تولید را ایجاد نماید.» (مارکس: سرمایه، جلد اول صفحهٔ ۲۳۲ این ترجمه).

II

در مقاله پیشین دیدیم که هر کارگر مورد اشتغال سرمایه‌دار، کار دوگانه‌ای انجام می‌دهد: ضمن قسمتی از زمانی که کار می‌کند، وی دستمزدی را که سرمایه‌دار به او پرداخته است مسترد می‌دارد، و این همان بخش از کار است که مارکس کار لازم می‌خواند. ولی پس از آن وی باید به کارکردن ادامه دهد و طی این مدت برای سرمایه‌دار اضافه ارزش تولید می‌کند، که سود بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد. این قسمت کار اضافه کار نامیده می‌شود.

فرض کنیم که کارگر ۳ روز هفته‌ای را برای استرداد دستمزد خویش کار می‌کند و ۳ روز برای تولید اضافه ارزش سرمایه‌دار. به عبارت دیگر این بدان معنی می‌شود، که از قرار ۱۲ ساعت کار روزانه، وی هر روز ٦ ساعت برای دستمزد خود و ٦ ساعت برای تولید اضافه ارزش کار می‌کند. محال است بتوان از هفته بیش از ٦ روز و اگر یك‌شنبه هم کار کنند، بیش از ۷ روز کار کشید. ولی از هر روز جداگانه ممکن است ٦، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۵ و حتی باز هم ساعت‌های کار بیشتری درآورد. کارگر در ازاء دستمزد روزانه‌اش یك روزانهٔ کار فروخته است. ولی روزانه کار به چه معنی است؟ ۸ ساعت یا ۱۸ ساعت؟

نفع سرمایه‌دار در آن است که تا سرحد امکان این روزانهٔ کار درازتر باشد. هر قدر روزانهٔ کار طولانی‌تر باشد بیشتر اضافه ارزش تولید می‌کند. کارگر به درستی احساس می‌کند که هر ساعت کار زاید بر زمان لازمی که برای استرداد دستمزدش انجام می‌دهد به نحو نامشروع از او ربوده شده است و وی باید باگوشت و پوست خود معنای خیلی طولانی کارکردن را احساس نماید. سرمایه‌دار برای سود خود و کارگر برای سلامتش، برای چند ساعت استراحت روزانه مبارز می‌کند تا نه تنها بتواند کار کند، بخوابد و بخورد، بلکه به نحو دیگری نیز انسان بودن خویش را تحقق بخشد. ضمناً باید متذکر شد که این امر به هیچ وجه منوط به حسن نیّت یك سرمایه‌دار مشخص نیست که بگذارد یا نگذارد خود در این نبرد کشیده شود، زیرا رقابت، حتی خیراندیش‌ترین آنان را مجبور می‌کند که به همکاران خود ملحق شود و همان زمان کاری را که دیگران معمول می‌دارند بپذیرند.

مبارزه برای تعیین روزانهٔ کار با نخستین ورود کارگر آزاد در صحنهٔ تاریخ آغاز شده

و هم اکنون نیز ادامه دارد. عرف و عادت بنابه رشته‌های صنایع روزانه‌های کار گوناگونی را تحمیل می‌کند ولی در واقع بندرت این روزنه‌های کار مراعات می‌شود. فقط آن جا که قانون روزانهٔ کار را معین می‌کند و مراقب مراعات آن است می‌توان واقعاً گفت که روزانهٔ کار طبق قاعده‌ای وجود دارد. و این امر تا امروز منحصراً در مورد بخش‌های صنعتی انگلستان صدق می‌کند. در این کشور روزانهٔ کار ۱۰ ساعته (۱۰/۵ ساعت طی ۵ روز و ۷/۵ ساعت روز شنبه) برای تمام زنان و کم‌سالان از ۱۳ تا ۱۸ سال تعیین گردیده است و چون مردان نمی‌توانند بدون اینان کار کنند آنها نیز از روزانهٔ ۱۰ ساعتهٔ کار استفاده می‌کنند. این قانون را کارگران کارخانجات انگلستان، در نتیجه سالیان دراز پایداری و لجوجانه‌ترین و سرسخت‌ترین مبارزه‌ها با کارفرمایان، از راه آزادی مطبوعات، حق اتحاد و تجمع و نیز از راه استفاده‌ای ماهرانه از اختلافات میان طبقهٔ حاکمه، خود به چنگ آورده‌اند.

این قانون به منزبه حرز جواد (پالادیوم)[1] کارگران انگلیسی درآمد و رفته رفته به تمام شعب صنعت بزرگ، و سال گذشته تقریباً به همهٔ مؤسسات، لااقل به تمام مؤسساتی که زنان و کودکان را به کار وا می‌دارند، سرایت یافت. درباره تاریخ تنظیم قانونی وزانهٔ کار در انگلستان، کتاب حاضر یکی از معضل‌ترین اطلاعات سندی را به دست می‌دهد. «رایشتاگ آلمان شمالی «نیز که بزودی تشکیل می‌شود، قانون صنعت را در دستور خویش دارد و بنابراین باید مسألهٔ مقرارت کار کارخانه را مورد بحث قرار دهد. امیدواریم هیچ یك از نمایندگانی که به وسیلهٔ کارگران آلمانی به این مجلس تحمیل شده‌اند پیش از آشنایی کامل با کتاب مارکس وارد بحث در مورد این قانون نشود. دربارهٔ این مسأله کار بسیاری می‌توان انجام داد. اختلافات میان طبقات حاکمه برای کارگران مساعدتر از آن وضعی است که در انگلستان وجود داشت، زیرا حق رأی همگانی، طبقات حاکمه را وادار می‌کند که برای جلب موافقت کارگران دست گدایی به سوی آنان دراز نمایند. در چنین شرایطی ۴ یا ۵ نمایندهٔ پولتاریا خود قدرتی است، به شرط آن که بدانند چگونه از وضع خود استفاده کنند و پیش از هر چیز در صورتی که به موضوع وارد باشند، در حالی که نمایندگان بورژوا فاقد آنند. برای این منظور کتاب مارکس منابع سندی کامل و تمام آماده‌ای را در دسترس آنان قرار می‌دهد.

---

۱ ـ مجسمهٔ چوبی پالاس (یکی از اسامی مینرو دختر زئوس که به هنگام جنگ به مثابه بغ بانوی پیروزی تلقی می‌شده است.)، که جنگجویان یونانی به هنگام جنگ تروا برای حفاظت خود به همراه برده‌اند.م

یك سلسله تحقیقات بسیار زیبای دیگر را که دارای وجههٔ تئوریك است کنار می‌گذاریم و فقط به فصل آخر کتاب که انباشت سرمایه را مطرح می‌سازد می‌پردازیم. در این فصل بدواً ثابت می‌شود که اسلوب سرمایه‌داری، یعنی آن اسلوبی که از یکسو به وسیلهٔ سرمایه‌داران و از سوی دیگر توسط کارگران مزدور به معرض عمل درآمده است، نه تنها همواره از نو سرمایهٔ سرمایه‌دار را تولید می‌کند، بلکه در عین حال زایندهٔ فقر و تیره‌روزی کارگر است. این اسلوب به نحوی تنظیم یافته است تا همواره از یك طرف، سرمایه‌داران یعنی آنها که مالك کلیهٔ وسایل معیشت و مواد خام و ابزارکارند از نو به وجود آیند و از طرف دیگر تودهٔ عظیم کارگری وجود داشته باشد که مجبور است نیروی کار خویش را در برابر مقدار معینی از وسایل معاش به سرمایه‌داران بفروشد - وسایل معاشی که در بهترین حالات همین قدر کفایت می‌کند که کارگر را در وضع کار کردن نگاه دارد و به وی امکان دهد که نسل جدیدی از پولترهای آماده به‌کار بپرورد.

ولی سرمایه تنها تجدید تولید نمی‌شود، بلکه دایماً در حال افزایش است و از این راه بر قدرت نسبت به تودهٔ بی‌چیز کارگران می‌افزاید. و همچنان که سرمایه به مقیاس روزافزونی تجدید تولید می‌کند، شیوهٔ تولید سرمایه‌داری به مقیاس همواره بزرگ‌تر و به تعداد پیوسته فزاینده طبقهٔ بی چیز کارگر را از نو تولید می‌نماید.

"انباشته مناسبات سرمایه‌داری را به مقیاس وسیع‌تر تجدید تولید می‌کند، یعنی دریك قطب سرمایه‌داران بیشتر یا سرمایه‌داران کلفت‌تر و در قطب دیگر مزدوران بیشتر به وجود می‌آورد... بنابراین انباشت سرمایه عبارت از تکثیر پولتاریا است." (مارکس: سرمایه، جلد اول، صفحه ۵۵۵ چاپ حاضر)

ولی نظر به این که در نتیجه ترقی ماشینیسم و وجود کشاورزی پیشرفته و غیره، برای به دست آوردن همان مقدار محصول همواره به تعدادی کمتری کارگر نیاز است و نظر به این که این پشرفت، یعنی امر ایجاد کارگران زاید، همواره حتی سریع‌تر از نمو سرمایهٔ فزاینده، انجام می‌گیرد، در آن صورت چه سرنوشتی گریبانگیر این تعداد روزافزون کارگر می‌شود؟ اینان یك ارتش احتیاط صنعتی را تشکیل می‌دهند که وقتی اوضاع رو به کسادی است و بد پیشرفت می‌کند، مزدی پایین‌تر از ارزش کارشان دریافت می‌کنند و اشتغال غیر منظمی دارند و یا حتی به عهدهٔ نوانخانه‌های عمومی واگذار می‌شوند. ولی طی دورانی که امور رونق بسزایی دارد این ارتش برای طبقهٔ سرمایه‌دار لازم است، چنان که در انگلستان این امر به طور وضوح مشهود است.اما اوضاع و احوال هر چه باشد ارتش احتیاط مزبور برای درهم شکستن نیروی پایداری کارگران شاغل و نگاه داشتن دستمزد در سطح نازل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

«هر قدر ثروت اجتماعی بزرگ‌تر است... اضافه جمعیت نسبی یا سپاه ذخیرهٔ صنعت بزرگ‌تر است. ولی هر اندازه که این سپاه ذخیره نسبت به سپاه فعال کار (شاغلین منتظم) بزرگ‌تر باشد همان قدر اضافه جمعیت پایدار، یعنی آن قشرهایی از طبقهٔ کارگر که فقرش با رنج کارش نسبت معکوس دارد، سترگ‌تر است و سرانجام هر قدر قشر امدادگیر طبقهٔ کارگر و سپاه ذخیرهٔ صنعتی بزرگ‌تر باشد مستمندسازی رسمی بیشتر است. این است قانون مطلق و عام انباشت سرمایه‌داری. (سرمایه، جلد اول، صفحهٔ ۵۸۲ چاپ حاضر)

چنین است برخی از قوانین عمدهٔ سیستم اجتماعی سرمایه‌داری در ازمنهٔ جدید، که به نحوی اکیداً علمی اثبات شده و اقتصاددانان رسمی جرأت این که حتی مختصر کوششی در رد آن بنمایند ندارند. ولی با این همه آیا همه چیز گفته شده است؟ به هیچ وجه. اگر مارکس جنبه‌های بد تولید سرمایه‌داری را برجسته می‌سازد، در عین حال با کمال وضوح اثبات می‌کند که این شکل اجتماعی برای بالا بردن تدریجی نیروهای مولّد جامعه تا سطحی که همهٔ اعضاء جامعه بتوانند ارزش‌های انسانی خویش را گسترش دهند، ضرورت داشته است. برای انجام این منظور، کلیهٔ اشکال اجتماعی پیشین بسیار فقیر و ضعیف بوده‌اند. تولید سرمایه‌داری نخستین تولیدی است که ثروت و نیروهای تولیدی را که بدان منظور ضرور است به وجود می‌آورد، ولی در عین حال با ایجاد تودهٔ عظیم کارگران ستمکش است که تولید سرمایه‌داری آن طبقهٔ اجتماعی را تشکیل می‌دهد که بیش از پیش ناگزیر می‌گردد استفاده از ثروت‌ها و نیروهای تولیدی را برای مجموع جامعه ـ و نه مانند اوضاع و احوال کنونی، برای یك طبقهٔ انحصارگر ـ مطالبه نماید.

مکاتبات دربارهٔ کتاب سرمایه:
میان کارل مارکس و فریدریش انگلس

مارکس به انگلس (۲۲ ژوئن ۱۸۶۷)

فرید عزیز،

امیدوارم که از ۴ فرم چاپی خرسندی. رضایتی که تاکنون تو نسبت به من ابراز داشته‌ای برای من پرقیمت‌تر از هر آن چیزی است که ممکن است بقیهٔ جهان دربارهٔ آن بگوید. به هر حال امیدوارم ك بورژوازی در تمام عمرش در اندیشه دملهای من باشد. برای این که به تو گفته باشم تا چه حد اینها بی‌شرفند، این که نمونهٔ دیگری ذکر کنیم. چنان که می‌دانی کمیسیون تحقیق دربارهٔ کار کودکان پنج سال کار کرد. در تعقیب نخستین گزارشش، که در سال ۱۸۶۳ انتشار یافت، فوراً تصمیماتی علیه آن رشته‌های صنعت که مشمول می‌شدند، اتخاذ کردند. دولت توری در آغاز این دورهٔ اجلاسیه به وسیلهٔ ولپول، بید مجنون یك طرح قانونی تقدیم داشت که طبق آن تمام پیشنهادهای کمیسیون ـ ولو شکل رقیق شده ـ مورد پذیرش قرار گرفت.

افرادی که می‌بایست این تصمیمات دربارهٔ آنها اجرا شود ـ از جمله کارخانه‌داران فلزکار و نیز وامپیرهای «کارخانگی» ـ با این که به کلی در هچل افتاده بودند، خاموش ماندند. ولی اکنون عریضه‌ای به پارلمان تقدیم داشته و تقاضای یك تحقیق «مجدد نموده‌اند! مدعی هستند که گویا نخستین وارسی‌ها خالی از جانبداری نبوده است! اینها حساب خود را روی این موضوع قرار داده‌اند که قانون اصلاح انتخابات چنان توجه عمومی را به خود مشغول داشته است که گویا می‌توان این مسأله را قاچاقی و بیشرمانه به طور زیرجلکی گذراند، در حالی که همزمان با آن نسیم بدی از جانب اتحادیه‌های کارگری وزیدن گرفته است. بدی این گزارش‌ها در آن است که اظهارات همین اشخاص ضمن آن آمده است. بنابراین آنها می‌دانند که تحقیق جدید یك معنی بیشتر نخواهد داشت و آن دقیقاً عبارت از «آن چیزی است که ما بورژواها می‌خواهیم» ـ یعنی یك مهلت جدید ۵ ساله برای بهره کشی!

خوشبختانه وضع من در بین‌الملل طوری است که به من امکان می‌دهد محاسبات خوش این بیشرفان را نقش برآب کنم. مسأله دارای اهمیت بزرگی است. سخن بر سر

الغاء شکنجه در مورد ۱۵۰۰۰۰۰ موجود انسانی بدون به حساب آوردن کارگران ذکور بزرگسال است.

اما در مورد توضیح شکل ارزش، من هم اندرز تو را به کار بسته و هم به کار نبسته‌ام، تا در این مورد نیز یك موضع دیالکتیکی اتخاذ کرده باشم، یعنی که اولاً من ضمیمه‌ای نوشته‌ام که در آن همین مسأله را تا سرحدّ امکان به طور ساده مانند یك آموزگار کلاس ابتدایی بیان نموده‌ام و ثانیاً بنا به توصیهٔ تو هر یك از نکات استدلال راکه قدمی جلوتر است، به بندها و غیره تقسیم نموده برای هر یك عنوان‌های خاصی قرار داده‌ام. سپس من در مقدمه به خوانندهٔ «نادیالکتیك» گفته‌ام که بهتر است وی صفحات x تا y را کنار بگذارد و به جای آنها ضمیمه را بخواند[۱] مقصود تنها فی‌لی‌ستین‌ها[۲] نیست، بلکه غرض جوانان است که تشنهٔ دانستن و آموختنند و غیر آنان. بهرحال این مسأله برای تمام کتاب بیش از اندازه مهم است. این آقایان اقتصادیون تاکنون به ساده‌ترین چیز توجه نکرده‌اند یعنی به این امر که معادلهٔ ۲۰ متر پارچه = یك دست لباس جز پایهٔ گسترش نیافتهٔ ۲۰ متر پارچه = ۲ لیرهٔ استرلینگ چیز دیگری نیست و لذا این ساده‌ترین شکل کالا، که در آن ارزش کالا هنوز به مثابه نسبت با همهٔ کالاهای دیگر بیان نشده، ولی فقط مانند چیزی متفاوت از شکل طبیعی خود نموده شده است، محتوی تمام راز شکل پول است و از آن روز به صورت نطفه‌ای راز کلیهٔ اشکال بورژوایی محصول کار را در بردارد. در نخستین بیان این مطلب من دشواری توضیح را به این طریق برطرف ساخته‌ام که تحلیل واقعی بیان ارزشی (اکسپرسیون ارزشی) را هنگامی داده‌ام که پس از توضیح گستردهٔ آن، خود مانند اکسپرسیون پولی جلوه می‌کند. (...)

کارل مارکس تو

---

۱ ـ مقصود ضمیمهٔ چاپ اول آلمانی جلد اول سرمایه است تحت عنوان: «شکل ارزش».م

۲ ـ در اصطلاح خاص دانشجویان آلمانی (فی‌لی‌ستین) به بورژوازی محدود و عامی اطلاق می‌شود.م

انگلس به مارکس (منچستر ۲٦ ژوئن ۱۸٦۷)

مور[۱] عزیز،

... دربارهی منشاء اضافه ارزش اینك باز چند کلمه‌ای می‌نویسم: کارخانه‌دار و به همراه او اقتصاددان عامی بلافاصله به تو ایراد خواهند کرد: اگر سرمایه‌دار در مقابل ۱۲ ساعت کار به کارگر فقط قیمت ٦ ساعت کار را می‌پردازد، دیگر هیچ اضافه ارزشی نمی‌تواند از آن ناشی شود، زیرا در آن صورت هر ساعت کار کارگر کارخانه نمایندهٔ نیم ساعت کار خواهد بود ـ که برای آن مزد ستانده است ـ و لذا در ارزش محصول کار فقط به میزان همین قدر ارزش وارد می‌کند. بر این اساس آن گاه به عنوان نمونه فرمول معمولی حسابداری خواهد آمد: فلان قدر مواد خام، فلان مقدار برای فرسایش، فلان مبلغ برای دستمزد (که واقعاً برای محصول واقعی یك ساعت خرج شده است) و غیره.

هر اندازه که این استدلال به نحو وحشتناکی عامیانه باشد و با این که بدی‌های است که شخص مزبور ارزش مبادله و قیمت ارزش کار و مزد را با هم مخلوط می‌کند، هر قدر فرض او مبنی بر این که گویا یك ساعت کار، هنگامی که فقط برای نیم ساعت پرداخت شده، فقط به مقدار نیم ساعت در ارزش وارد می‌شود، باطل باشد، با وجود این من در شگفتم که تو چرا هنوز تاکنون به آن توجه نکرده‌ای، زیرا محقق است که فوراً این استدلای را تحویلت خواهند داد و بهتر است که از پیش با آن تصفیه حساب می‌کردی. شاید تو در فرم چاپی بعدی به این مورد باز می‌گردی (...)

فریدریش انگلس تو

---

۱ ـ در آلمانی به معنای سیاه یا سیه‌چرده است. همسر مارکس و انگلس او را به این نام خطاب می‌کرده‌اند یعنی سیاه‌جون.م

مارکس به انگلس (۲۷ ژوئن ۱۸۶۷)

فرید عزیز،

(...) آن چه که تو به من راجع به ایراد ناگزیر فی‌لی‌ستین و اقتصاددان عامی می‌گویی (که بدیهی است فراموش می‌کنند اگر آنها کار پرداخت شده را تحت نام دستمزد به حساب می‌آوردند، کار پرداخت نشده را زیر نام سود و غیره محسوب مـی‌کنند)، به صورت اصطلاحات علمی به سؤال زیرین تحویل می‌شود:

چگونه ارزش کالا در قیمت تولیدش مستحیل می‌شود، قیمت تولیدی که در آن:

I. تمام کار مانند کار پرداخت شده به صورت مزد نموده می‌شود،

II. و بعکس، اضافه کار یا اضافه ارزش، تحت نام بهره، سود و غیره، شکل گران کردن بهای تمام شده را، که (= قیمت بخش ثابت سرمایه + دستمزد)، به خود می‌گیرد.

جواب به این سؤال مستلزم توضیحات بدوی ذیل بود:

I. که مثلاً تغییر شکل ارزش روزانهٔ نیروی کار به مزد یا قیمت روزانهٔ کـار، بدواً بیان می‌شد ـ این امر در فصل پنجم همین جلد انجام شده است.

II. که تبدیل اضافه ارزش به سود، تبدیل سود به سود متوسط و غیره تـوضیح داده می‌شد. برای انجام این امر بدواً لازم بـود کـه رونـد گـردش سرمایه بـیان می‌گردید، زیرا چرخش سرمایه و غیره در این مورد نقشی ایفا مـی‌کند. پس ایـن مسأله جز این که در کتاب سوم بیان شود امکان‌پذیر نبود. (جـلد دوم مـحتوی کتاب‌های دوم و سوم است)[۱] در آن جا دیده خواهد شد که طرز فکر بورژواها و اقتصاددانان عامی از کجا نشأت می‌گیرد، یعنی طرز فکر مزبور از آن جا نـاشی می‌شود که در مغز اینان هرگز بغیر از شکل پدیده‌ای بلاواسطهٔ مناسبات، نه بهم پیوستگی درونی آنها، منعکس نمی‌شود. در واقع اگر قرار می‌بود به این طریق عمل شود پس دیگر علم چه ضرورتی داشت؟

پس اگر می‌خواستم یك باره با همهٔ این قبیل انتقادات تصفیه حساب کنم، آن گاه تمام شیوهٔ بیان دیالکتیکی را ویران ساخته بودم. بالعکس شیوهٔ مزبور دارای این امتیاز است

---

۱ ـ به دیباچه چاپ اول نوشتهٔ کارل مارکس همین چاپ مراجعه کنید.م

که پیوسته در برابر این قبیل اشخاص دام می‌گسترد و تظاهرات بی‌موقع حماقت آنان را برمی‌انگیزد.

از سوی دیگر بلافاصله پس از بند سوم، آخرین قسمتی که تو در دست داری: «نرخ اضافه ارزش، بند مربوط به "روزانهٔ کار" (مبارزه برای طول مدت کار) می‌آید که ضمن آن به طور برجسته و چشمگیر نشان داده شده است تا چه حدّ آقای بورژوا عملاً در مورد ماهیت و سرچشمهٔ سودش روشن‌بین است. این مسأله را نیز در مورد سنیور[1] در آن جا که بورژوا اطمینان می‌دهد تمام سود و نفع وی از آخرین ساعت کار پرداخت نشده ناشی می‌شود، می‌توان دید.

کارل مارکس تو

---

۱ ـ به شماره ۳ فصل هفتم همین چاپ تحت عنوان «آخرین ساعت سنیور» مراجعه کنید.م

مارکس به انگلس (ساعت ۲ صبح ۱٦ اوت ۱۸٦۷)

فرید عزیز،

همین حالا تصحیح آخرین فرم چاپی (۴۹) کتاب را تمام کردم. ضمیمه تحت عنوان «شکل ارزش» که با حروف ریز چاپ شده است، یك فرم و ربع می‌شود.

مقدمه نیز که به همین اندازه است دیروز تصحیح و فرستاده شد. بنابراین اکنون جلد تمام شده است. اگر چنین اقدامی امکان‌پذیر گردیده است من تنها خود را در آن باره مرهون تو می‌شمارم! بدون از خودگذشتگی تو نسبت به من، محال بود بتوانم کارهای عظیمی را که برای ۳ جلد کتاب لازم بود انجام دهم. تو را پر از سپاسگزاری می‌بوسم. به پیوست ۲ نمونه چاپی محتوی صفحات خوبی را برایت می‌فرستم. پانزده لیرهٔ استرلینگ دریافت شد. بسیار متشکرم. درود بر تو، دوست عزیز و پربهای من.

کارل مارکس تو

به برگرداندن جزوه‌های اصلاح شده فقط آن گاه نیازمندم که انتشارات کتاب کاملاً انجام شده باشد.

انگلس به مارکس (منچستر، ۲۳ اوت ۱۸۶۷)

مور عزیز،

تاکنون تقریباً ۳۶ فرم چاپی را مطالعه کرده‌ام و به تو تبریک می‌گویم از این که چنان اسلوبی به دست آورده‌ای که به تو امکان می‌دهد بغرنج‌ترین مسایل اقتصادی را، بدون فروگذار کردن هیچ نکته، فقط با قرار دادن آنها در محل و مقام خود و در موضع روابط واقعی آنها، آسان ساخته و تقریباً آنها را قابل لمس‌سازی. و همچنین به مناسبت بیان واقعاً عالی و پرمحتوی که از رابطهٔ بین سرمایه و کار نموده‌ای و برای نخستین بار به نحو جامع و کامل در این کتاب مطرح می‌شود، تبریکات خود را به تو تقدیم می‌دارم. و نیز این امر موجب کمال مسرت من شد که دیدم تو تا چه اندازه با زبان تکنولوژیك آشنا شده‌ای، امری که قطعاً مستلزم کوشش‌ها و زحمات فراوانی از جانب تو بوده است و من آن را با برخی نگرانی‌ها در گمان داشتم. من در حاشیه با مداد بعضی اشتباهات قلمی را اصلاح کرده‌ام و نیز جسارت ورزیده برخی فرضیات نموده‌ام.

راستی تو چگونه توانسته‌ای تقسیم‌بندی خارجی کتاب را به همین وضعی که اکنون دارد بگذاری؟

فصل چهارم تقریباً دارای ۲۰۰ صفحه است و فقط به وسیلهٔ ۴ قسمت با عناوین بسیارریزی از هم جدا شده‌اند، به نحوی که آنها را به زحمت می‌توان یافت. علاوه بر این سلسلهٔ استدلال پیوسته با ذکر مثال خلاصه نمی‌شود، به نحوی که پیوسته انسان با پاهای بسته با واسطه از تمثیل یك نکتهٔ استدلالی به بیان نکتهٔ دیگر می‌افتد. این به شکل وحشتناکی خسته‌کننده است و اگر با دقت دایماً بیداری تعقیب نشود، انسان سر درگم می‌شود. محققاً جا داشت که تقسیم‌بندی‌های فرعی بیشتر و برجسته‌سازی مهم‌ترین قسمت‌ها انجام گیرد و قطعاً لازم است که در تجدیدنظر چاپ انگلیسی کتاب[۱] ملحوظ گردد. علاوه بر این در بیان مذکور (و از جمله در قسمت «همکاری و مانوفاکتور») برخی نکات وجود دارند که به نظر من کاملاً روشن نیستند و نمی‌توانم به جا آورم که توضیحات کلی بیان شده مربوط به چه فاکت‌هایی است. از سوی دیگر به

---

۱ ـ مارکس در موقعی که چاپ دوم سرمایه را آماده می‌ساخت این اندرزهای دوستانه و صحیح انگلس را مورد توجه قرار داد و بویژه دربارهٔ فصل چهارم کتاب تجدیدنظر جدی بعمل آورد.م

نظر می‌رسد فصل چهارم، در همین شکل خارجیش، با شتاب بیشتری نگارش یافته و کمتر از فصول دیگر روی آن دقیقاً کار شده است.» ولی تمام این چیزها اهمیتی ندارند، عمده آن است که در هیچ جای کتاب این آقایان اقتصاددانان نقطهٔ ضعفی نخواهند یافت که بتوانند تو را درهم بکوبند. در واقع من بسیار کنجکاوم بدانم این آقایان چه خواهند گفت، زیرا کوچك‌ترین بهانه‌ای برای انتقاد آنان داده نشده است. کسانی مانند روشر راه تسلی را خواهند یافت، ولی معذلك برای کسانی که این جا، در انگلستان، هستند و برای کودکان ۳ ساله چیز نمی‌نویسند مطلب کمی فرق می‌کند.

به محض این که باز بتوانی چند فرم چاپی دیگر برایم بفرستی موجب کمال خرسندی من خواهد شد. من بسیار میل دارم قسمت انباشت را در مجموع آن بخوانم. (...)

فریدریش انگلس تو

مارکس به انگلس (۲۴ اوت ۱۸٦٧)

فرید عزیز،

پس از آخرین ۲ برگ اصلاح شده‌ای که برایت فرستاده‌ام صفحات دیگری به دست من نرسیده است. نسبت به مایسنر سخت برآشفته‌ام. حتماً آن چه را که ویگاند برای او فرستاده نزد خود نگاه داشته است تا همه را یك جا بفرستد و ۴ پنس صرفه‌جویی کند! (...) ولی اینجور وقت زیادی تلف می‌شود!

بهترین چیزی که در کتاب من هست (و تمام درك فاکت‌ها براساس آن قرار دارد)، این است که اولاً از فصل یکم، صفت دوگانهٔ کر، برحسب این که بـه صـورت ارزش مصرف یا ارزش مبادله بیان شده باشد، برجسته گردیده است. و ثانیا تحلیل اضافه ارزش، مستقل از شکل‌های ویژهٔ آن، مانند بهره، مالیات، درآمد زمین و غیره. بویژه در جلد دوم است که این مسأله نموده خواهد شد. در اقتصاد کلاسیك، تحلیل اشکال خاص که پیوسته با شکل عام مشتبه می‌شود، یك نوع سالادی به دست می‌دهد.

از تو خواهش می‌کنم که خواست‌هـای انـتقادی خـود، سـئوالات و غـیره را روی صفحات تصحیح شده بنویسی. برای من این امر بسیار مهمی است، زیرا من طبع دومی از کتاب را دیر یا زود مترصدم. در مورد فصل چهارم من آن قدر عرق ریخته‌ام تا اصل مطالب یعنی ربط و اتصال آنها را پیداکنم. سپس هنگامی که این کـار تـحقق یـافت، درست در موقعی که من به آخرین کار تجدیدنظر پرداخته بودم، کتاب‌های آبی یکی پس از دیگری سر رسید و من از این که نتایج تئوریکم کاملاً با فاکت‌ها انطباق دارد بسی شاد و خرسند شدم. در پایان بگویم این قسمت هنگامی نوشته شده که من گـرفتار یك التهاب شدید قرحه‌ای بودم و هر روز دملها و طلبکاران مرا آزار می‌دادند. (...)

کارل مارکس تو

مارکس به انگلس (لندن، ۳۰ آوریل ۱۸۶۸)

فرید عزیزم،

(...) این خود طبیعی است که تو از اسلوب بیان نرخ سود آگاه شوی. بنابراین من سیر آن را در کلی‌ترین خطوط برایت توضیح می‌دهم. چنان که می‌دانی در کتاب دوم روند گردش سرمایه بر پایهٔ مقدماتی که در کتاب اول آمده است بیان می‌شود. یعنی: تعیین اشکال جدیدی که از روند گردش به وجود می‌آید، از قبیل سرمایهٔ استوار و سرمایهٔ گردان، چرخش سرمایه و غیره. سرانجام، در کتاب اول ما به قبول این نکته اکتفا می‌کنیم که اگر در تولید اضافه ارزش، ۱۰۰ لیره تبدیل به ۱۱۰ لیره می‌شود، این مبلغ آخری نیز در بازار عواملی را پیدا می‌کند که از نو در آنها مستحیل شود. ولی اکنون ما به مطالعهٔ این مطلب می‌پردازیم که در چه شرایطی سرمایهٔ مزبور این عوامل را پیدا می‌کند یا به عبارت دیگر مسألهٔ درهم‌آمیزی اجتماعی سرمایهٔ مختلف، درهم‌آمیزی سهم سرمایه‌ها و سودها (= m)[1] را با یکدیگر مورد توجه قرار می‌دهیم.

سپس در کتاب سوم به استحالهٔ اضافه ارزش در اشکال مختلفه و تبدیل آن به عناصری که از یکدیگر جدا هستند می‌رسیم.

در بادی امر، سود برای ما چیزی جز نام دیگر یا مقولهٔ دیگری برای اضافه ارزش نیست. نظر به این که در شکل دستمزد، مجموع کار مانند کار پرداخت شده جلوه می‌کند، ضرورتاً چنین به نظر می‌آید که قسمت پرداخت نشدهٔ این کار، نه از کار بلکه از سرمایه ناشی شده است، آن هم نه از بخش متغیر آن، بلکه از مجموع سرمایه. از آن جا است که اضافه ارزش شکل سود به خود می‌گیرد، بدون آن که از لحاظ کمّی بین آنها فرق گذارده شود. این جز شکل پدیده‌ای و پندار آن چیز دیگری نیست.

سپس حصه‌ای از سرمایهٔ مصرف شده در تولید کالا (سرمایهٔ پیش ریخته برای تولید کالا، سرمایهٔ ثابت و متغیر، منهای قسمتی از سرمایهٔ استوار که مورد استفاده قرار گرفته ولی مصرف نشده است)، مانند قیمت تمام شدهٔ کالا جلوه می‌کند، زیرا برای سرمایه‌دار، آن قسمت از ارزش کالا که برای وی مستلزم مخارج بوده است، قیمت تمام شدهٔ او را تشکیل می‌دهد و بعکس، کار پرداخت نشدهٔ وارد در کالا از نقطهٔ نظر سرمایه‌دار در

---

۱ ـ m به عنوان علامت اضافه ارزش قرار داده شده است.م

قیمت تمام شده‌اش وارد نمی‌گردد. اکنون اضافه ارزش = با سود، مانند مازاد قیمت فروش بر قیمت تمام شده‌اش جلوه‌گر می‌شود. پس اگر ما ارزش کالا را W و قیمت تمام شده‌اش را K بخوانیم، آن‌گاه $W=K+M$ و لذا $W-m=K$ و بنابراین W بزرگ‌تر از K است. مقولهٔ جدید، یعنی قیمت تمام شده، در اجزاء توضیحات آینده بسیار واجب است.

از این مقدمه بدواً چنین نتیجه می‌شود که سرمایه‌دار می‌تواند کالا را به پایین‌تر از ارزشش بفروشد و سود کند (به شرط آن‌که آن را بالاتر از قیمت تمام شده‌اش بفروشد)، و این قانون اساسی برای درك عمل تعدیل کننده‌ای است که رقابت اعمال می‌کند.

پس اگر در بادی امر، سود فقط به شکل صوری از اضافه ارزش متفاوت است، نرخ سود بعکس، بلافاصله به طور واقعی با نرخ اضافه ارزش فرق پیدا می‌کند، زیرا در یك مورد فرمول $\frac{m}{v}$ و در مورد دیگر $\frac{m}{c+v}$ است و از آن جا فوراً چنین نتیجه می‌شود که $\frac{m}{v}$ بزرگ‌تر از $\frac{m}{c+v}$ و نرخ سود کوچك‌تر از نرخ اضافه ارزش است مگر آن‌که c مساوی با صفر باشد[۱] معذلك با توجه به توضیحاتی که در کتاب دوم داده شده است، چنین نتیجه می‌شود که ما نرخ‌های سود را بر پایه هر محصول و از آن جمله مثلاً بر اساس محصول هفتگی کالای معینی حساب نمی‌کنیم: $\frac{m}{c+v}$ در این جا به معنای اضافه ارزشی است که در جریان یك سال تولید می‌شود در رابطه با سرمایهٔ پیش ریختهٔ یك ساله (بعکس سرمایهٔ در چرخش). بنابراین $\frac{m}{c+v}$ در این جا به معنای نرخ سالانهٔ سود است.

سپس ما بدواً به این بررسی می‌پردازیم که چگونه یك چرخش متفاوت سرمایه (که قسمتی وابسته به رابطهٔ بین حصه‌های سرمایهٔ گردان و حصه‌های سرمایهٔ استوار است و قسمت دیگر با تعداد چرخش سرمایهٔ گردان در جریان سال و غیره و غیره بستگی دارد) نرخ سود را تغییر می‌دهد در حالی که نرخ اضافه ارزش ثابت مانده است.

ولی پس از آن‌که چرخش را مفروض گرفته و $\frac{m}{c+v}$ را به مثابه نرخ سالانهٔ سود پذیرفتیم، آن‌گاه مطلب را تحقیق می‌کنیم که چگونه این نرخ سود می‌تواند، مستقل از تغییراتی که در نرخ اضافه ارزش و حتی حجم آن حاصل می‌شود، تغییر نماید.

نظر به این که m، یعنی حجم اضافه ارزش مساوی با نرخ اضافه ارزش ضرب در سرمایهٔ متغیر است، در آن صورت اگر ما نرخ اضافه ارزش را r و نرخ سود را p بنامیم،

---

۱ ـ خواننده توجه دارد که V به علامت سرمایهٔ متغیر و C برای سرمایهٔ ثابت فرض شده است و بنابراین اگر C مساوی صفر فرض شود به معنای آن است که هیچ سرمایهٔ ثابتی برای تولید کالا مصرف نشده و در آن صورت بدیهی است که نرخ اضافه ارزش و سود عیناً یکی خواهد بود.م

آن گاه $p=\frac{r+v}{c+v}$. در این جا ۴ مقدار p، r، v، c در اختیار ما است که می‌توانیم بدون تفاوت روی هر یك از آنها کار کنیم. یعنی همواره یکی از آنها را مجهول و ۳ مقدار دیگر را معلوم فرض نماییم. این عمل کلیهٔ موارد ممکنهٔ حرکات نه نرخ سود را، در تفاوت با حرکت نرخ اضافه ارزش و تا نقطهٔ معینی حتی تفاوت‌های نرخ سود را با حرکت حجم اضافه ارزش، به دست می‌دهد. البته این مسأله برای کلیهٔ پیشینیان من توضیح‌ناپذیر باقی مانده بود.

قوانینی که از این راه به دست آمده و از جمله برای فهم تأثیر قیمت مواد اولیه در نرخ سود بسیار اهمیت دارد، به هر نحوی هم که بعداً اضافه ارزش بین تولیدکننده و غیره تقسیم شود، صحت خود را از دست نمی‌دهد. این امر فقط می‌تواند شکل پدیده‌ای را تغییر دهد. بعکس، در صورتی که $\frac{m}{c+v}$ [۱] را همچون نسبت اضافه ارزش اجتماعاً تولید شده، به سرمایهٔ اجتماعی تلقی نماییم، آن گاه قوانین مزبور مستقیماً قابل اعمال هستند.

II. آن چه که در بند I به مثابه حرکات سرمایه، خواه در رشتهٔ معینی از تولید و خواه مانند سرمایهٔ اجتماعی مطرح شده است، ـ حرکاتی که به وسیلهٔ آن ترکیب سرمایه و غیره متحوّل می‌شود ـ اینك مانند تفاوت حجم‌های سرمایه، که در رشته‌های مختلفهٔ تولید به کار افتاده است، مورد توجه قرار می‌گیرد.

در آن صورت دیده می‌شود که با وجود ثابت فرض کردن نرخ اضافه ارز، یعنی بهره کشی از کار، تولید ارزش و بالنتیجه تولید اضافه ارزش و بالتبع نرخ سود در رشته‌های مختلف تولید با یکدیگر متفاوتند. ولی از این نرخ‌های مختلفهٔ سود، رقابت یك نرخ متوسط یا عام سود را به وجود می‌آورد. اگر این نرخ متوسط سود را به بیان مطلق خود تحویل نماییم جز این معنای دیگری نخواهد داشت که اضافه ارزش تولید شده (طی یك سال) به وسیلهٔ طبقهٔ سرمایه‌دار به مجموع سرمایه پیش ریخته، در مقیاس اجتماعی، تقسیم شده باشد. مثلاً اگر سرمایهٔ اجتماعی = $400c + 100v$ و اضافه ارزشی که سالیانه تولید می‌کند $m = 100$ باشد، آن گاه ترکیب سرمایهٔ اجتماعی = $80c + 20v$ و ترکیب محصول (برحسب درصد) $= 80c + 20v + 20m = 20\%$ که نرخ سود است می‌گردد. این همان نرخ عام سود است.

آن چه را که رقابت می‌کوشد بین حجم سرمایه‌های به کار رفته در رشته‌های مختلفهٔ تولید با ترکیب‌های متفاوت تحقق بخشد، عبارت از کمونیسم سرمایه‌داری است یعنی حجم سرمایهٔ متعلق به هر یك از محیط‌های تولید، به نسبتی که بخشی از سرمایهٔ کل

---

۱ ـ یعنی حجم اضافه ارزش تقسیم بر مجموع سرمایهٔ پیش ریخته.م

اجتماعی را تشکیل می‌دهد، جزء قابل قسمتی از اضافه ارزش کل را به دست می‌آورد.

ولی این سود تحقق‌پذیر نیست، مگر این که در هر یك از محیط‌های تولید (برمبنای فرض مذکور در فوق یعنی در صورتی که سرمایهٔ کل =۸۰c + ۲۰v و نرخ اجتماعی سود = ۲۰v c ۸۰+ ۲۰m) باشد، محصول سالانهٔ کالا به قیمت تمام شده ۲۰٪ سود، نسبت به ارزش سرمایهٔ پیش ریخته، فروخته شود چه مقدار از سرمایهٔ استوار پیش ریخته، در قیمت تمام شده وارد می‌شود یا نمی‌شود، هیچ گونه اهمیتی در این مورد ندارد[1] اما برای آن که این منظور حاصل شود ضرور است که تعیین قیمت کالاها از ارزش آنها انحراف حاصل نماید. فقط در آن رشته‌هایی از تولید که ترکیب درصد سرمایه عبارت از ۸۰c +۲۰v است، قیمت (قیمت تمام شده) + ۲۰٪ از سرمایهٔ پیش ریخته، به ارزش کالاها تطبیق می‌کند. آن جایی که عنصر c از ۸۰ متجاوز است (مثلاً ۹۰c + ۱۰v است) قیمت تمام شده بالاتر از ارزش آنها است، در صورتی که اگر بعکس عنصر c از ۸۰ کمتر باشد (مثلاً ۷۰c + ۳۰v) قیمت مزبور پایین‌تر ارزش قرار می‌گیرد.

قیمتی که بدینسان تعدیل شده و اضافه ارزش اجتماعی را به نرخ برابر بین توده‌های سرمایه، به نسبت مقدار آنها توزیع می‌کند، عبارت از قیمت تولید کالاها و مرکزی است که پیرامون آن قیمت‌های بازار در حرکت است.

رشته‌هایی از تولید که در آن جا انحصار طبیعی وجود دارد از این روند برابرسازی، حتی در صورتی که نرخ سود آنها بالاتر از نرخ سود اجتماعی باشد، مستثنی هستند. این مسأله در آینده برای تشریح بهره‌های مالکانه اهمیت دارد.

پس در این فصل لازم خواهد آمد که علل مختلف برابرسازی میان سرمایه‌های گوناگون به کار افتاده، یعنی امری که برای اقتصاددانان عامی مانند علل تشکیل سود جلوه می‌کند ایضاح گردد.

در دنبال آن: شکل پدیده‌ای تغییر یافته‌ای که ارزش‌ها پس از مستحیل شدن در قیمت تولید به خود می‌گیرند، قوانین ارزش و اضافه ارزش، یعنی قوانینی که سابقاً بیان شده و به قوت خود باقی هستند، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

III. گرایش نزولی نرخ سود در جریان پیشرفت جامعه. این مطلب از آن چه در کتاب اول در مورد تغییر ترکیب سرمایه به تبع رشد نیروی بارآور اجتماعی بیان شده است

---

۱ ـ زیرا سرمایهٔ استوار، مثلاً ماشین ابزاری که ۱۰ سال عمر طبیعی آن است، سالیانه به نسبت یك دهم در تولید وارد می‌شود و لذا به حساب سرمایهٔ ثابت گذاشته شده است و $\frac{۹}{۱۰}$ دیگر ماشین، علی‌الاصول در سال‌های بعد به حساب می‌آید و لذا در قیمت تمام شده وارد نمی‌گردد.م

نتیجه می‌شود. این یکی از بزرگترین پیروزی‌هایی است که در روی پل خربگیری تمام اقتصاد تا روزگار ما انجام شده است.

IV. تا این جا فقط سخن بر سرمایهٔ مولد بوده است. اینک به وسیلهٔ سرمایه تجاری تغییری حاصل می‌شود.

بنابر مفروضات سابق، سرمایهٔ مولد جامعه = ۵۰۰ بوده است (مهم نیست میلیون باشد یا میلیارد) بدین قرار: 400c + 100v + 100mp، نرخ عام سود = ۲۰٪ است. اکنون فرض کنیم که سرمایهٔ تجاری = ۱۰۰ باشد.

پس 100m باید به جای ۵۰۰ بر مبنای ۶۰۰ محاسبه شود. بنابراین نرخ عام سود از ۲۰٪ به $16\frac{2}{3}$٪ تنزل خواهد نمود. اکنون قیمت تولید (برای این که مطلب ساده‌تر شود ما در این جا فرض می‌کنیم که 400c، یعنی کل سرمایهٔ استوار، وارد در قیمت تمام شدهٔ تودهٔ کالاهایی است که سالیانه تولید می‌شود.) = $583\frac{1}{3}$. تاجر به ۶۰۰ می‌فروشد و اگر ما از قسمت استوار سرمایه‌اش صرف‌نظر کنیم، وی بابت سرمایه‌اش که ۱۰۰ است $16\frac{2}{3}$٪، یعنی به همان اندازه سرمایه‌داران مولد سود می‌برد یا به عبارت دیگر $\frac{1}{6}$ اضافه ارزش اجتماعی را به خود تخصیص می‌دهد. کالاها در مجموع و در مقیاس اجتماعی طبق ارزش خود به فروش می‌روند. ۱۰۰ لیره استرلینگ وی (صرف‌نظر از قسمت استوار) جز به صورت سرمایهٔ پولی سیّار به نحو دیگری به کار نمی‌رود. آن چه وی بیش از این مبلغ می‌بلعد یا صاف و ساده کلاهبرداری است یا بازی روی نوسانات قیمت کالاها است یا نزد تاجر جزیی فروش به معنای خاص آن، در شکل سور، اجرت کاری است، هر چند این کار زشت و غیر مولد باشد.

V. بدینسان سود به شکلی که در عمل جاری به آن داده شده در می‌آید، یعنی بنابه فرض $16\frac{2}{3}$٪. آن گاه تقسیم این سود، به سود تصدی و بهرهٔ پول بیان می‌شود. سپس سرمایهٔ بهره‌زا و ماهیت اعتبار.

VI. تغییر شکل اضافه شود به بهرهٔ مالکانه.

VII. سرانجام ما به اشکال پدیده‌ای می‌رسیم که نقطهٔ حرکت اقتصاددان عامی است: بهرهٔ مالکانه ناشی از زمین است، سود (بهره) از سرمایه درمی‌آید، مزد از کار برمی‌خیزد. ولی به جایی که ما رسیده‌ایم اکنون مسأله به نحو دیگری دیده می‌شود. حرکت ظاهری توضیح یافته است. پس از آن نظریهٔ سخیف آدام اسمیث ویران می‌شود، نظریه‌ای که تا به امروز ستون سرتاسری اقتصاد و مبنی بر آن است که قیمت کالاها عبارت از این ۳ درآمد است یعنی منحصراً عبارت است از سرمایهٔ متغیر (دستمزد کار) و اضافه ارزش (درآمد زمین، سود، بهره). سپس حرکت تام از دیدگاه این شکل ظاهری مطرح می‌شود

و بالآخره نظر به این که این ۳ عنصر (دستمزد کار، بهرهٔ مالکانه، سود یا بهره) منشأ درآمد ۳ طبقه یعنی مالکین زمین، سرمایه‌داران و کارگران مزدور هستند، در پایان، مبارزهٔ طبقاتی که در درون آن حرکت به تلاشی و انجام این کثافت می‌کشد، بیان می‌گردد.

با سلامتی، کارل مارکس تو

تعلیقات: نامه‌های مارکس به کوگلمان

I

لندن، ۳۰ نوامبر ۱۸۶۷
کوگلمان عزیز،

تأخیری که من در جواب شما روا داشتم تنها معلول بدی حالت مزاجی من بوده است. باز چند هفته است وضع سگی پیدا کرده‌ام.

بدواً بهترین تشکرات خود را به مناسبت زحمتی که به خود داده‌اید تقدیم می‌دارم. انگلس به لیبکنشت[۱] می‌نویسد یا خواهد نوشت. بعلاوه لیبکنشت (باگوتس و غیره) در نظر داشت از رایشتاخ بخواهد دربارهٔ وضع کارگران مبادرت به یك بازرسی نماید. وی به من در این مورد نوشت و من بنابه خواهش او چند سند پارلمانی راکه مربوط به این امر بود برایش فرستادم. این نقشه نگرفت، زیرا بنابر آییننامهٔ داخلی وقت نرسید. دربارهٔ امری شما بهتر از انگلس و من می‌توانید به لیلکنشت بنویسید و این امر آن است که وی واقعاً وظیفه دارد در مجامع کارگری توجه را به کتاب من جلب نماید. اگر چنین نکند آن‌گاه هواداران لاسال مطلب را می‌قاپند و آن را خراب می‌کنند.

کونتزن (که در لایپزیك دانشیار و پیرو و هوادار روشر است) به وسیلهٔ لیبکنشت از من نسخه‌ای از کتاب را خواسته است و در عوض وعده داده است که گزارش مفصلی از آن، بنابه نقطهٔ نظر خود، تهیه نماید. بنابراین کتاب به وسیلهٔ مایسنر برای او فرستاده شده است. اگر وعده انجام شود، آغاز خوبی خواهد بود.

اشتباه چاپی «Taucher» به جای «Faucher»، که در یادداشت‌های شما ذکر شده، برای من دلچسب بود. فاوخر در زمرهٔ «پاد و واعظان» اقتصادی است. این شخص در میان فضلای اقتصاددان آلمانی، مانند روشر، راو، مول و غیره نامبر نمی‌شود. اگر فقط

---

۱ ـ (۱۸۲۶ـ۱۹۰۰) یکی از مؤسسین معروف سوسیال دمکراسی آلمان. وی در قیام ایالت Bade شرکت نمود و در نتیجه شکست قیام مجبور به مهاجرت به انگلستان گردید. در سال‌های ۶۰ قرن نوزدهم مجدداً به آلمان برگشت و از آن تاریخ به همراه اوگوست ببل در رهبری جنبش کارگری آلمان نقش مؤثری ایفا نمود.م

اسمی از او برده شود برای وی نهایت افتخار است. به همین جهت من هرگز از او مانند اسم خاص یاد نکرده‌ام، بلکه تنها او را به مثابه فعل به‌کار برده‌ام.(۱)

خواهشمندم بخش‌های راجع به «روزانهٔ کار»، «همکاری»، «تقسیم کار و مانوفاکتور» و سرانجام «انباشت بدوی» را به مثابه قسمت‌هایی که فوراً خواندنی است، به خانم خودتان توصیه کنید. سپس برای اصطلاحات نامفهوم خود شما باید مفتاح آن را به دست دهید. در صورتی که دشواری‌های دیگری بروز کرد، من خود را در اختیار شما قرار می‌دهم.

امید بسیاری پیدا شده است که گزارش مفصلی از کتاب من در فرانسه (پاریس) انتشار یابد (متأسفانه در نشریهٔ پرودونی کوریه فرانسه) و حتی ترجمهٔ آن نیز در نظر گرفته شده است.

به محض این‌که حالم بهتر شد در این باره بیشتر برایتان خواهم نوشت. در این فاصله امیدوارم که شما بیشتر بنویسید: نامه‌های شما همواره مشوق من هستند.

کارل مارکس شما

---

۱ ـ ظرافتی که مارکس دربارهٔ این شخص به کار برده است، با توجه به معنای کلمهٔ آلمانی Faucher (دم‌گیر) روشن می‌شود. مارکس هیچ گاه در سرمایه از Julius Faucher به نام یاد نکرده است، فقط در ۲ جای کتاب (صفحه ۲۳۷ زیرنویس ۴۸ و صفحه ۴۲۹ سطر ۲۰) از نام این شخص Vorfauchen را ساخته است که ما در هر ۲ مورد «پادو» ترجمه کرده‌ایم.م

II

لندن، ۱۷ مارس ۱۸۶۸

نامهٔ M[۱] موجب مسرت بسیار من شد. معذالك وی بیان مرا تا حدودی بد فهمیده است. در غیر این صورت وی می‌دید که من صنعت بزرگ را تنها مانند مـادر تـناقض معرفی نکرده، بلکه در عین حال آن را به مثابه آفرینندهٔ شرایط مـادی و مـعنوی لازم برای حل این تناقض تلقی نموده‌ام، حلّی که به هر حال نمی‌تواند از راه نـرم و راحـتی پیشرفت نماید.

اما در مورد قانون کارخانه ـ به مثابه نخستین شرطی که امکان می‌دهد طبقهٔ کارگر آزادی عمل برای تکامل و حرکت خود داشته باشد ـ خواست من این است که از جانب دولت تحمیل شود و جنبهٔ قاهرانه داشته باشد، نه تنها علیه کارخانه‌داران بلکه حتی علیه خود کارگران نیز. (به زیرنویس ۵۲ صفحهٔ ۵۴۲ مراجعه کنید کـه مـن در آن جـا بـه مقاومت کارگران در برابر تحدید روزانهٔ کار اشاره می‌کنم[۲] مضافاً به این که اگر آقای M به همان اندازه ی اوون انرژی به خرج دهد، می‌تواند این مقاومت را درهم شکنند.

این که از کارخانه‌دار، در صورتی که بالانفراد و شخصاً مورد توجه قرار گیرد، در این مورد کار مهمی ساخته نیست (مگر تا آن حدّ کـه بکـوشد در قـانونگزاری تأثـیر نماید)، من خود نیز آن را در صفحهٔ ۲۴۳ می‌گویم:

"ولی به طور کلی باید گفت که این امر منوط بـه حسـن نـیت یـا سـوء نـیت افـراد سرمایه‌دار نیست و غیره" و همچنین در زیرنویس ۱۱۴ با وجود همه اینها این امر را که فرد می‌تواند با عمل خود مؤثر باشد، کارخانه‌دارانی چون فیلان، اوون و غیره به نحو شایانی به اثبات رسانده‌اند. البته واضح است که فعالیت اساسی آنـها مـی‌بایست دارای جنبهٔ عمومی باشد. اما در مورد کسانی چون دولفوس در آلتراس، باید آنها را در زمرهٔ طرارانی شمرد که توانسته‌اند به وسیلهٔ شرایط قراردادهای خود بین کارگران و خودشان مناسبات سرواژی برقرار سازند که برای آنها از هر حیث راحت و در عین حال بهره‌خیز است. برخی از جراید پاریس با شدت تمام از رخسار این قبیل اشخاص پرده برداشته‌اند

---

۱ ـ مقصود گوستاو مایر کارخانه‌دار بیله‌فلد است.م

۲ ـ صفحه ذکر شده مربوط به نخستین چاپ آلمانی سرمایه است.م

و به همین سبب است که یکی از این دولفوس‌ها اخیراً بیشرمانه‌ترین ماده‌ها را در مورد قانون مطبوعات در مجلس پیشنهاد نمود و به تصویب رساند و آن از این قرار بود که: «باید دور زندگی خصوصی دیوار کشیده شود.»

با درودهای صمیمانه به گرامی خانم شما:
کارل مارکس شما

III (۱)

لندن، یازدهم ژوئیه ۱۸۶۸
دوست عزیز!

(...) به مناسبت چیزهایی که فرستاده‌اید بهترین تشکرات خود را تقدیم می‌دارم. حتماً به فاوخر چیزی ننویسید. والا این آدمك چوبی نموك خود را بیش از اندازه مهم تصور خواهد کرد. تمام آن چه را که وی به دست خواهد آورد این است که اگر چاپ دومی منتشر شود، من در قسمت مورد بحث، راجع به مقدار ارزش، باستیا را چنان که شایستهٔ او است چوبکاری خواهم نمود. اگر این امر تاکنون انجام نشده برای آن است که جلد سوم حاوی فصل مخصوص و مشروحی دربارهٔ این آقایان «اقتصاد عامیانه» خواهد بود. علاوه بر این، برای اینان طبیعی خواهد بود که فاوخر و امثال وی «ارزش مصرف» درهم نویسی‌های خویشتن را، نه از حجم نیروی کار مصرف شده، بلکه از فقدان چنین مصرف نیروی کار، یعنی از «کار پس‌انداز شده» ناشی بدانند. و این «کشف» را که در نزد آقایان مزبور با چنین خوشامدی روبرو شده است، حتی باستیای محترم نیز خود کاشف آن نبوده، بلکه وی آن را برحسب عادت خویش از آثار نویسندگان بسیار قدیم‌تر استنساخ نموده است. البته این منابع بر فاوخرو و یارانش مجهول است.

اما در مورد روزنامهٔ سنترال بلات باید گفت که مردك با پذیرش این مطلب، که اصولاً اگر بخواهند تحت کلمهٔ ارزش چیزی بیندیشند ناچار باید تسلیم نتیجه گیری‌های من شوند، بزرگ‌ترین امتیازات ممکنه را داده است. بیچاره نمی‌بیند که اگر در کتاب من

---

۱ ـ لنین ضمن پیشگفتاری که در سال ۱۹۰۷ برای چاپ روسی نامه‌های کوگلمان نگاشته اهمیت خاصی برای نامهٔ یازدهم ژوئیه ۱۸۶۸ مارکس به کوگلمان قایل شده و آن را برای درك وسیع‌تر و عمیق‌تر مارکسیسم و از جمله در مورد رد تئوری «ارزش کار» اقتصاد عامیان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای دانسته است. لنین به کسانی که شروع به خواندن سرمایه می‌کنند مراجعهٔ دقیق و مکرر به این نامه را توصیه نموده است.م

فصلی هم دربارهٔ ارزش وجود نمی‌داشت، تحلیلی راکه من از مناسبات واقعی می‌دهم خود دلیل و برهان وجود رابطهٔ حقیقی ارزشی می‌بود.

پرحرفی‌هایی که دربارهٔ ضرورت اثبات مفهوم ارزش می‌شود فقط مبتنی بر نادانی صرف، چه در مورد مسألهٔ مورد بحث و چه دربارهٔ اسلوب علمی است. این مطلب راکه اگر ملتی ـ نمی‌گویم طی یك سال بلکه حتی در عرض چند هفته ـ دست از کارکردن بردارد هلاك می‌شود، هر کودکی می‌داند. و نیز هر کودك می‌داند که تودهٔ محصولات مربوط به نیازمندی‌های گوناگون، مستلزم آن است که توده‌های مختلف و کمّا مشخصی از مجموع کار اجتماعی وجود داشته باشد. این خود بدیهی است که ضرورت توزیع کار اجتماعی با نسبت‌های معین، به هیچ وجه در نتیجه شکل مشخص تولید اجتماعی از بین نمی‌رود، بلکه فقط شیوهٔ بروز آن می‌تواند دستخوش تغییر شود.

قوانین طبیعی به هیچ وجه حذف شدنی نیستند. آن چه در شرایط تاریخی مختلف می‌تواند تغییر نماید فقط شکلی است، که در قالب آن قوانین مزبور عمل می‌کنند. و ارزش مبادلهٔ محصولات، درست عبارت از آن شکلی است که در قالب آن این توزیع متناسب کار، در وضعی از اجتماع تحقق می‌یابد، که ساختمان کار اجتماعی به صورت مبادلهٔ خصوصی محصولات انفرادی کار بروز می‌کند. وظیفهٔ علم درست همین است که چگونگی تاثیر قانون ارز را به دست آورد.

پس اگر خواسته شود که از آغاز، تمام پدیده‌های متضاد با قانون «ایضاح گردد»، آن گاه لازم می‌آید که علمی مقدم بر علم تحویل شود. اشتباه ریکاردو درست در همین جا است که در نخستین فصل خود دربارهٔ ارزش، تمام مقولات ممکنه را، که بدواً باید مورد بررسی قرار گیرند تا سپس انطباق آنها با قانون ارزش اثبات شود، یك جا معلوم فرض می‌کند.

همچنان که شما به درستی توجه کرده‌اید، صحیح است که ار سوی دیگر تاریخ تئوری اثبات می‌کند که دریافت[۱] رابطهٔ ارزشی، خواه روشن یا غیرروشن، خواه آراسته به پندارها و یا همراه با تعریف علماً مشخص‌تر، همواره یکسان بوده است.

نظر به این که پروسه تفکر خود ناشی از شرایط است و خود، پروسه‌ای است طبیعی، اندیشه تا آن جاکه واقعیت را درك می‌کند باید پیوسته یکسان باشد و فقط به صورت تدریجی، بنابر نضج تکامل و لذا رشد ارگانی نیز که به وسیله آن تفکر انجام می‌گیرد، وجوه تمایز در آن پدید آید. هر چه غیر از این باشد یاوه‌سرایی است.

---

۱ ـ دریافت در برابر اصطلاح فلسفی Conception و Auffassung اختیار شده است.م

اقتصاددان عامی حتی کوچك‌ترین تصوری از این امر ندارد که مناسبات واقعی مبادله روزانه و مقادیر ارزشی نمی‌توانند بلاواسطه عین یکدیگر باشند. نکتهٔ نغز در جامعه بورژوایی درست همین است که از پیش هیچ گونه نظام و انتظام اجتماعی آگاهانه‌ای برای تولید وجود ندارد. آن چه را که عقل می‌طلبد و طبیعت ضرور می‌سازد، در این جامعه جز از طریق میانگینی که کورکورانه عمل می‌کند تحقق‌پذیر نیست. آن گاه اقتصاددان عامی، هنگامی که در برابر پرده‌بردار از ربط و اتصالات درونی قرار می‌گیرد، به گمان این که کشف بزرگی کرده است اصرار می‌ورزد که ظواهر امور جور دیگری دیده می‌شوند. در واقع پافشاری وی عبارت از چسبیدن به ظواهر و امتناع از پیش رفتن است. پس در این صورت اصلاً علم برای چه لازم است؟

ولی در این امر باز دلیل پنهانی دیگری وجود دارد. آن گاه که ربط و اتصالات روشن می‌گردد هر گونه اعتقاد تئوریك به ضرورت بقاء دایمی وضع موجود، با انهدام عملی این معتقدات، فرو می‌ریزد. بنابراین نفع مطلق طبقات حاکمه در جاوید ساختن این درهمی خالی از تفکر است. وگر نه اجیر کردن این بهتان‌زنان پر حرف که تنها برگ برنده‌شان در زمینهٔ علمی ثبوت این مطلب است که اصلاً در علم اقتصاد نیازی به اندیشیدن نیست، چه ضرورتی دارد؟

باری کافی است و بیش از کافی. به هر جهت همین امر که کارگران و حتی صاحبان صنایع بازرگانان کتاب مرا فهمیده‌اند و به روشنی در آن نگریسته‌اند، در حالی که این «علمای خطاط»[۱] شکایت از آن دارند که من به فهم و ادراك آنان پر بها داده‌ام، برای اثبات این که تا چه درجه این آخوندهای بورژه‌ازی به انحطاط گراییده‌اند، کفایت می‌کند.

من انتشار مقالهٔ شوایستر را توصیه نمی‌کنم، با این که وی برای روزنامه‌اش چیز خوبی تهیه کرده است.

راستی مقاله‌ای دربارهٔ کتابم از دینگسن دریافت کردم. من آن را برای لیبکنشت می‌فرستم.

کارل مارکس شما

---

۱ ـ Schriftgelehrten (در متن) و Scribe (در ترجمهٔ فرانسوی).م